

مقدمه

حقوق بشر اساسی‌ترین و ابتدایی‌ترین حقوقی است که هر فرد به طور ذاتی، فطری و به صرف انسان بودن از آن بهره‌مند می‌شود. این تعریف ساده عواقب و بازتاب اجتماعی و سیاسی مهمی را برای مردم و دولت‌ها به دنبال دارد. مطابق اعلامیه جهانی حقوق بشر و سایر اسناد بین‌المللی این حقوق ویژگی‌هایی همچون جهان‌شمول بودن، سلب ناشدنی، انتقال‌ناپذیری، تفکیک‌ناپذیری، عدم تبعیض و برابری طلبی، به هم پیوستگی و در هم تنیدگی را دارا است. از این رو به تمامی افراد در هر جایی از جهان تعلق دارد و هیچ‌کس را نمی‌توان به صرف منطقه جغرافیایی که در آن زیست می‌کند، از حقوق بشر محروم کرد. ضمن اینکه همه افراد فارغ از عواملی چون نژاد، ملیت، جنسیت و غیره در برخورداری از این حقوق با هم برابر و یکسانند و در این خصوص کسی را بر دیگری برتری نیست. این حقوق شامل حقوق طبیعی یا حقوق قانونی که در قوانین ملی و بین‌المللی موجودند می‌شود. در واقع می‌توان گفت در صورتی که جامعه جهانی در فضای صلح، با یک زبان مشترک اخلاقی، گفتگو و مباحثه کنند، این زبان مشترک اخلاقی، در واقع حقوق بشر نامیده می‌شود.

کشور ایران پیش از انقلاب اسلامی (سال 1948) به منشور حقوق بشر سازمان ملل ملحق شده است و نماینده رسمی جمهوری اسلامی در شورای حقوق بشر سازمان ملل معرفی شده و در همه جلسات این شورا هم حضور داشته است. ایران همچنین به دو میثاق حقوق مدنی و سیاسی و میثاق حقوق فرهنگی اقتصادی و اجتماعی مصوب سازمان ملل نیز (سال 1968) ملحق شده است. الحاق دولت ایران به اعلامیه حقوق بشر و این دو میثاق، از طریق تصویب کنوانسیون پیمان‌های بین‌المللی در قوه مقننه صورت گرفته است. براساس یکی از مفاد این کنوانسیون‌های بین‌المللی، تمام دولت‌هایی که به این میثاق‌ها پیوسته‌اند، باید قوانین حقوق شهروندی داخلی خود را مطابق با مقررات این پیمان‌های بین‌المللی وضع کنند و نمی‌توانند از طریق تصویب قوانین داخلی، حقوق سلب‌نشده شهروندان را از آنها سلب کنند. علاوه بر این میثاق‌ها، ما قوانین متنوع دیگری را هم از جمله آیین دادرسی کیفری داریم که خوشبختانه در این قانون به حقوق شهروندی مردم توجه و عنایت خاصی شده است. اگر دولت و به‌ویژه شخص رئیس‌جمهوری، عزم و اراده قاطع در اجرای حقوق بشر و حقوق شهروندی ایرانیان داشته باشد، نیازی به تدوین و تصویب مقررات دیگری تحت عنوان منشور حقوق شهروندی یا عناوین دیگر نیست. اگر دولت جمهوری اسلامی و شخص رئیس‌جمهوری بخواهد حقوق شهروندی مردم رعایت شود، با همین قوانین لازم‌الاجرای داخلی و اعلامیه حقوق بشر و دو میثاق بین‌المللی می‌توان اجرای حقوق شهروندی را تحقق بخشید و دیگر نیازی به تدوین حقوق جدید در چارچوب‌های دیگری نخواهد بود.

به استناد شواهد، مدارک و گزارشات سازمان ملل، در ایران نقض حقوق بشر در بالاترین حد خودش اعمال می‌شود. در زندان‌های دولت جمهوری اسلامی ایران انسان‌های شریف به خاطر اندیشه و مرام و عقیده‌شان در سیاهچال‌ها محبوس و از کمترین حقوق انسانی برخوردارند و شیخ مرگ بر فراز سر بسیاری از آنان در گردش است. شکنجه در زندان‌ها و شلاق زدن انسان‌ها در ملاءعام امری روزمره شده است. دولت جمهوری اسلامی ایران بالاترین رتبه اعدام انسان‌ها را به خود اختصاص داده و رژیم‌هایی است که کودکان کمتر از ۱۸ سال را به دار می‌آویزد. در این کشور ستم ملی و جنسی و مذهبی رسمیت قانونی دارد.

علیرغم وجود امضای ایران به اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های بین‌المللی، هنوز حقوق زن در ایران معادل نیمی از حقوق مرد است، دست‌مزدش کمتر از مرد و محدودیتش بیشتر است. هنوز کودک را آدم کامل با حقوق کامل به حساب نمی‌آورند، هنوز ملت ایران از حق تعیین سرنوشت خود برخوردار نیستند، هنوز در ایران مجازات اعدام انجام می‌گردد، هنوز دینداری و بی‌دینی انسان‌ها توسط دولت جمهوری اسلامی ایران معیار واقع می‌شود، هنوز تبعیض جنسی و شکنجه در جامعه ایران، توجیه قانونی دارد و هنوز آزادی عقیده و بیان زیر تیغ سانسور است.

ما باور داریم که هر فردی باید از سطح زندگی مناسب برای تامین سلامتی و رفاه خود و خانواده‌اش، به‌ویژه از حیث خوراک، پوشاک، مسکن، مراقبت‌های پزشکی و خدمات اجتماعی ضروری برخوردار باشد، همچنین حق دارد که در مواقع بیکاری، بیماری، نقص عضو، جدایی، پیری یا در تمام موارد دیگر از تامین اجتماعی بهره‌مند گردد.

هیچ دولتی و هیچ فردی حق ندارد انسان ها را به خاطر رنگ، ملیت، جنس، سن، عقیده و باورشان، انتخاب و علائق شان از این حقوق اولیه محروم سازد. آزادی بیان و تشکل و تشکیل اجتماعات از حقوق اولیه همه انسان ها است و نبایستی تحت هیچ بهانه ای محدود شود. هیچکس نباید شکنجه شود یا تحت مجازات و یا رفتاری ظالمانه، ضد انسانی و تحقیرآمیز قرار گیرد. "هر شخصی که به بزهکاری متهم شده باشد، بیگناه محسوب می شود تا هنگامی که در جریان محاکمه ای علنی که در آن تمام تضمین های لازم برای دفاع او تامین شده باشد، مجرم بودن وی محرز گردد." "

کتاب حاضر تحت عنوان ((نگاهی بر ابعاد نقض حقوق بشر در ایران)) ، مجموعه ای است از 8 بخش جداگانه که بر اساس اسناد و شواهد نقض حقوق بشر در ایران گردآوری و تهیه شده است . این مستندات و گزارشات بطور نمونه و تنها از خبرگزاری ها و رسانه های داخلی مورد تائید جمهوری اسلامی انتخاب گردیده است .

بخش اول کتاب ، مربوط به گزارشات نقض حقوق کودک و نوجوان در ایران میباشد .

کودکان در ایران از جایگاه بسیار متزلزلی برخوردارند، به طوریکه به کودک به عنوان یک موجود مستقل نگاه نمی شود و حتی ساده ترین حقوق آنان نادیده گرفته می شود. همچنین کنوانسیون حقوق کودک در ایران با وجود تغییرات زیاد از جانب دولت ایران ، که باعث از دست رفتن صورت اولیه و اصلی آن شده است، همچنان آن طور که باید و شاید اجرا نمی شود و دولت در این زمینه نقش اساسی بر عهده دارد.

زیرا:

- نخست : دولت جمهوری اسلامی ایران کنوانسیون حقوق کودک را به صورت مشروط پذیرفته است.

- دوم : مواردی مغایر با این کنوانسیون در قانون مدنی خود به آن افزوده است، که این قوانین در بسیاری از موارد ساده ترین حقوق کودک را نادیده می گیرد.

سوم : دولت به وظایف خود در همان حدی که خود پذیرفته و در قوانین داخلی اش آورده، عمل نمی کند.

تعریف دوره کودکی یکی از موضوعات مهم و جالب توجه در بررسی مسایل کودکان است، دلیل این امر هم آن است که نهاد ها و قوانین مختلف، تعاریف گوناگونی از دوره کودکی ارائه داده اند، که ارایه تعاریف و ملاک های گوناگون نه تنها در ایران و کشورهای کمتر توسعه یافته بلکه در کشورهای پیشرفته هم امر برنامه ریزی برای این قشر را با مشکل اساسی روبرو کرده است.

از دیدگاه حقوقی ، کودک یا صغیر به کسی گفته می شود که از نظر سن به نمو جسمی و روانی لازم برای زندگی نرسیده باشد. چون حیات واقعی کودک با تولد آغاز می شود، لذا دوران کودکی هم با تولد شروع می شود .

کنوانسیون حقوق کودک در ماده (۱) خود کودک را چنین تعریف می کند: «منظور از کودک افراد انسانی زیر ۱۸ سال است، مگر آنکه طبق قانون قابل اجرا در مورد کودک، سن بلوغ کمتر تشخیص داده شود».

در ایران نیز هر چند طبق تبصره ۱ ماده ۱۲۱۰ قانون مدنی: «سن بلوغ در پسر پانزده سال تمام قمری و در دختر نه سال تمام قمری است» اما طبق ماده ۷۹ قانون کار «به کار گماردن افراد کمتر از ۱۵ سال تمام ممنوع است» و همچنین طبق ماده ۳۶ قانون انتخابات ریاست جمهوری و ماده ۲۹ قانون انتخابات مجلس شورای اسلامی انتخاب کنندگان باید دارای شرایط ذیل باشند :

«۱- تابعیت ایران، ۲- ورود به سن ۱۶ سالگی و ۳- عدم جنون» .

همچنین طبق آخرین مصوبات مجلس شورای اسلامی در بهمن ماه سال ۸۵ که مورد تایید شورای نگهبان هم قرار گرفته است، سن رای دهندگان به ۱۸ سال تغییر کرد. لذا وجود چنین تناقضاتی در قوانین و عدم وجود یک تعریف جامع و کامل، مانع از برنامه ریزی درست برای این قشر می شود.

منظور از «حقوق کودک» هم حقوقی است که کودک به مناسبت خردسال بودنش دارد و یا از آن محروم است؛ بنابراین آن قسمت از قوانین که سن افراد تأثیری در آنها نداشته باشد و در مورد همه اعم از خردسال و بزرگسال اجرا می شود در محدوده حقوق کودک نمی گنجد.

کنوانسیون حقوق کودکان دارای ویژگی های خاصی است که آن را از سایر پیمان های بین المللی متمایز می سازد، که به اهم این ویژگی ها به طور خلاصه اشاره می گردد:

اولین و مهمترین ویژگی کنوانسیون این است که تمامی کشور های جهان (به استثنای چند کشور) علی رغم وجود تفاوت در زمینه های مختلف آن – فرهنگی، اجتماعی، آموزشی، بهداشتی، قضایی، ایمنی و رفاهی- به علت اهمیت فوق العاده دوران کودکی در رشد و پرورش انسان ها و نقش کودکان در توسعه و پیشرفت آینده جوامع بشری و آگاهی نسبی دولت ها به این امر، این پیمان نامه را پذیرفته اند.

از ویژگی های دیگر این کنوانسیون گستردگی مخاطبان آن می باشد که دلیل این امر هم قرار گرفتن افراد زیر ۱۸ سال طبق ماده ۱ این پیمان نامه می باشد، که بیشترین تعداد جمعیت به ویژه در کشور های جهان سوم به این گروه سنی تعلق دارد.

یکی دیگر از ویژگی های این کنوانسیون انعطاف پذیری آن است، زیرا این پیمان نامه با وجود تفاوت های فرهنگی، اجتماعی و... در تمامی کشور های جهان قابلیت اجرایی دارد.

جامعیت کنوانسیون از ویژگی های دیگر این کنوانسیون است، زیرا این پیمان نامه تمام جنبه های رشد و زندگی کودک اعم از رشد جسمی، ذهنی، عاطفی، روانی و اجتماعی را مورد توجه قرار داده است.

این پیمان نامه همچنین حاصل تجربیات کارشناسان مسایل کودک در زمینه های مختلف است که به دور از تعصبات ملی، نژادی، سیاسی و مذهبی جمع آوری شده است.

همچنین توجه به کودک به عنوان موجودی مستقل از بزرگسالان با هویت و نیاز های خاص خود از دیگر ویژگی های دیگر این پیمان نامه است.

تا کید پیمان نامه به مداخله دولت ها؛ حتی در مواردی که رعایت حقوق کودک به خانواده یا سایر موسسات ارتباط دارد، باز دولت موظف به نظارت، مراقبت، کمک و حمایت لازم از کودکان است.

همچنین از سایر ویژگی های این کنوانسیون می توان به گستردگی مجریان اعم از دولت، خانواده، نهاد های غیر دولتی و بین المللی، توجه به نهاد خانواده و اولویت دادن به منافع کودکان نیز اشاره کرد.

کنوانسیون حقوق کودک دارای یک مقدمه و ۵۴ ماده است که ۴۱ ماده آن حقوق کودک را بیان می کند و ۱۳ ماده دیگر در باره چگونگی اجرای آن در کشورهاست.

به طور کلی حقوق مطرحه در کنوانسیون را می توان به اصول زیربنایی و اساسی، حق مشارکت و آزادی های مدنی، حق حمایت و حق تامین طبقه بندی نمود.

حقوق کودک در ایران:

دولت جمهوری اسلامی ایران در تاریخ ۱۴ مهر سال ۱۳۷۰ پیمان جهانی حقوق کودک را امضاء کرد. و در اسفند ماه سال ۱۳۷۲ به موجب ماده واحده ای که به تصویب مجلس شورای اسلامی رسید به کنوانسیون حقوق کودک ملحق گردید. الحاق مذکور مشروط بر آن است که مفاد کنوانسیون در هر مورد و هر زمان در تعارض با قوانین داخلی و موازین اسلامی باشد یا قرار گیرد، از طرف جمهوری اسلامی ایران لازم الرعایه نباشد.

در دسامبر ۱۹۹۷ ایران گزارش مقدماتی خود را به کمیته حقوق کودک تقدیم کرد که کمیته پس از بررسی مقدماتی، سوالاتی را از ایران برای تبیین بیشتر اطلاعات ارایه شده مطرح کرد.

در سال ۱۳۸۱ ماده ۱۰۴۱ اصلاحی (ازدواج دختر قبل از ۱۳ سال تمام و پسر قبل از ۱۵ سال به اذن ولی به تشخیص دادگاه می باشد) و در سال ۱۳۸۲ ماده ۱۱۶۹ قانون مدنی (برای نگهداری کودک مادر تا سن هفت سالگی اولویت دارد و بعد از آن به تشخیص دادگاه می باشد) که در جهت هماهنگی و نزدیک شدن به اصول مقرر در کنوانسیون حقوق کودک بوده است، به مواد حقوق کودک در ایران اضافه شد.

▪ نقش دولت:

هر چند دولت جمهوری اسلامی ایران با امضاء کنوانسیون گام مهمی در جهت احقاق حقوق کودکان برداشته است و نشان از اعتقاد و احترام آنان نسبت به حق و حقوق کودکان می باشد، اما پذیرش مشروط این کنوانسیون توسط دولت جمهوری اسلامی و گنجاندن ماده و تبصره هایی به تمامی ماده های آن از جمله: تعریف کودک، عدم تبعیض بین کودکان، رعایت منافع کودکان، حق حیات، حق کسب هویت، حق زیستن با والدین، حق ورود یا ترک کشور به منظور پیوستن به والدین، حق ابراز عقیده، حق دسترسی به اطلاعات، حق آزادی تفکر و مذهب، حق خلوت، مسئولیت مشترک والدین، ممنوعیت رفتار خشن با کودکان، امکان زیستن در خانواده، حق کودکان پناهنده، کمک به کودکان معلول، حق برخورداری از بالاترین استاندارد و زندگی مناسب، حق آموزش و تحصیل و همچنین عدم توجه به بعضی از حقوق ابتدایی کودکان از جمله "حق تفریح و بازی"، عملاً اجرای کنوانسیون حقوق کودک را در ایران با مشکل روبرو کرده است و نکته جالب تر اینکه حتی در مواردی که طبق قوانین داخلی حقوقی برای کودک در نظر گرفته شده، همان حقوق هم عملی و اجرایی نشده است؟ زیرا آمار نشان می دهد که در حدود ۱۰ درصد از کودکان (۴٪ شهری و ۶٪ روستایی) به مدرسه نمی روند، ۸۰۰۰ کودک در ایران بدون شناسنامه هستند، ۱۰۰۰۰ کودک بی سرپرست در تهران به سر می برند، ۲۰۰۰۰ کار کودک در تهران ثبت گردیده است و...

همچنین هر چند طبق ماده ۴ کنوانسیون حقوق کودک «کشورهای طرف کنوانسیون باید اقدامات اجرایی و قانونی لازم را جهت تحقق حقوق شناخته شده در این کنوانسیون معمول دارند»، اما کشور ایران حتی در این زمینه هم اقدامات قابل توجهی انجام نداده است. زیرا کشور ایران هر چند در سال ۲۰۰۱ گزارشی را به کمیته بین المللی حقوق کودکان ارسال داشته است، ولی مواردی از قبیل گنجاندن پیمان نامه حقوق کودک در قوانین اساسی، تعیین هیات های نظارت بر اجرای کنوانسیون در استان ها و شهرستان ها و ... هیچ اقدامی صورت نداده است.

▪ موانع:

به نظر می رسد موانع قانونی در ایران یکی از مهمترین موانعی است که در جهت اجرای حقوق کودک وجود دارد، لذا در اینجا به بعضی از این موانع اشاره می گردد:

۱) مطابق ماده ۲۲۰ قانون مجازات اسلامی هرگاه پدر و جد پدری، فرزندش را بکشد، قصاص نمی‌شود و به پرداخت دیه قتل و تعزیر محکوم می‌شود، در حالی که بسیاری از قتل‌هایی که در خانه صورت گرفته توسط پدر بوده است اما قانون پدر را از این امر مستثنی می‌داند. در حالی که طبق ماده ۲۲۳ قانون مجازات اسلامی هرگاه فرد بالغی طفل نابالغی را بکشد قصاص می‌شود در قوانین نیز سقط جنین مجازات دارد و این سوال مطرح می‌شود که چطور زمانی که جنین هنوز متولد نشده و توده‌ای از سلول است کشتن او جرم تلقی می‌شود اما وقتی همان جنین به دنیا می‌آید و مثلا ۵ ساله می‌شود کشتن او برای پدر قصاص ندارد؟ چطور اگر مردی فرزند ۵ ساله همسایه را بکشد، قصاص می‌شود در حالی که اگر فرزند خودش را بکشد که خسونت آن به مراتب بیشتر است، شامل قصاص نمی‌شود؟

۲) کودکانی که در ایران از مادر ایرانی و پدر غیر ایرانی متولد می‌شوند فاقد شناسنامه هستند و این به معنی بی‌هویتی کامل فرد و از مصادیق بارز کودک آزاری است زیرا کودک بدون خواسته خود بلکه با تاپید و موافقت خداوند به دنیا آمده است. نداشتن شناسنامه به معنی این است که فرد هویت ندارد و از داشتن حق نام، تابعیت، شغل، تحصیلات و نظام وظیفه محروم است بنابراین دولت موظف است به کودکانی که بدون اراده خود به دنیا آمده‌اند شناسنامه بدهد.

۳- تبعیض همیشه ناخوشایند و ناپسند است و از مسائلی است که روانشناسان نیز بر آن تاکید می‌کنند از جمله موارد تبعیض این است که مسوولیت کیفری در دختران ۹ سال و در پسران ۱۵ سال است و مجازات یک دختر ۵/۹ ساله اندازه یک مرد ۴۰ ساله است که این از مصادیق کودک آزاری است. آنچه که در ایران سن مسوولیت کیفری شناخته شده است با واقعیت‌های جغرافیایی، روانشناختی و پزشکی ایران مطابقت ندارد در نتیجه پایین بودن سن مسوولیت کیفری و تبعیض آن با پسران از مصادیق کودک آزاری است.

۴) هر چند مسوولیت کیفری دختران در قانون ایران ۹ سال است اما اگر همان دختر ۱۳ یا ۱۴ ساله شد و جرمی در مورد او رخ داد شهادت او برای دادگاه ارزشی ندارد. لذا باید شهادت کودک در مورد این‌که چه آسیبی به او وارد شده و چه اتفاقی برایش رخ داده حائز ارزش باشد.

۵) در قوانین ما تنبیه به قدر کفایت برای تربیت فرزند اشکالی ندارد و تادیب محسوب می‌شود اما از کلماتی مانند «تنبیه»، «به قدر کفایت» و «در حد متعارف» تعریف روشنی ارایه نشده است. زیرا حد متعارف تنبیه در یک خانواده روستایی کم سواد با یک خانواده شهری و یک خانواده تحصیل کرده مرفه یکسان نیست. یکی پشت دست کودک زدن و دیگری کمر بند باز کردن و حبس کردن را تنبیه تلقی می‌کند. لذا خلاء قانونی موجود در حقوق کودکان از یک طرف کودکان را آسیب پذیرتر و از طرف دیگر سرپرستان و والدین و آزارگران کودکان را جری‌تر می‌کند و به خاطر مالکیت پدر نسبت به فرزند در بسیاری از موارد افراد مطلع از این ناهنجاری‌ها عنوان می‌کنند که اجازه مداخله و گزارش به پلیس را ندارند به دلیل اینکه «فرزند پدر دارد».

۶) طبق اصل ۳۰ قانون اساسی تحصیل رایگان کودکان و تربیت بدنی باید به طور رایگان در همه سطوح و تا پایان دوره متوسطه تا حد امکان فراهم شود که این مساله در ماده ۲۸ کنوانسیون نیز در قالب اجباری و رایگان بودن تحصیل کودکان تا پایان ابتدایی وجود دارد. اما با وجود اصل ۳۰ قانون اساسی چقدر کودک آدامس فروش، واکسی و گل فروش وجود دارد یا چقدر در استان‌های محروم ریزش تحصیلی در مقاطع مختلف وجود دارد که اکثر آنها را نیز دختران تشکیل می‌دهند. آیا کسی هست که بررسی کند پدران و مادران این کودکان دارای چه مشکلاتی هستند؟ همچنین طبق بند ۴ اصل ۳۰ قانون اساسی پدر و مادر یا سرپرست قانونی کودک که وظیفه نگهداری او را بر عهده دارند موظف هستند موجبات تحصیل فرزند خود را فراهم کنند در غیر این صورت حکم قضایی دریافت می‌کنند. ولی تابحال پدری به خاطر عدم تحصیلی فرزندش تحت تعقیب قرار نگرفته است.

بخش دوم این کتاب در خصوص گزارشاتی است که به نقض حقوق زنان در ایران می پردازد .

تقریباً نیمی از جمعیت ایران را زنان تشکیل می دهند. اما از دیرباز همواره شاهد آن بوده ایم که حقوق آنها به انحاء مختلف نقض شده است و پیوسته مورد کم لطفی و بی مهری قرار گرفته اند. از آنجایی که زنان جایگاه مهمی در خانواده به خصوص در تربیت فرزندان دارند، خشونت علیه آنها می تواند باعث ایجاد استرس و آسیب روانی و اجتماعی جبران ناپذیری در سایر اعضای خانواده شود.

خشونت علیه زنان بی شک یکی از موضوعاتی تلقی می شود که تحت حمایت حقوق مدنی و سیاسی قرار می گیرد. با وجود این شیوه ای که این مفهوم توسط ارگان های ناظر مختلف، در آن توسعه یافته برای مثال نشان می دهد که مسأله خشونت علیه زنان ممکن است متضمن ابعاد اجتماعی ای باشد که موضوعات مرتبط با حمایت از حقوق اقتصادی و اجتماعی را مطرح مینماید. همچنین سازمان عفو بین الملل صراحتاً حقوق زنان را حقوق بشر شناخته است و یونیسف خشونت علیه زنان و دختران را شایع ترین شکل نقض حقوق بشر در جهان قلمداد کرده است.

به دلیل اهمیت این موضوع، در این بخش سعی شده است تا با ارائه گزارشات مستند از نقض حقوق زنان، انواع آن نیز بیان شود و به خصوص مصادیق هر قسمت در ایران، مورد بررسی قرار گیرند.

در ماده ی نخست اعلامیه ی رفع خشونت علیه زنان 1993 در تعریف خشونت آمده است که: "هرگونه عمل خشونت آمیز علیه جنس مؤنث است که موجب وارد آمدن آسیب یا درد جسمانی، جنسی یا روانی به زنان شود یا می تواند بشود و همین طور تهدید به چنین اعمال، اجبار یا محروم کردن خودسرانه از آزادی، چه در زندگی اجتماعی و چه در زندگی شخصی."

یکی از انواع تبعیضات علیه زنان در دولت جمهوری اسلامی ایران، خشونت سیاسی است و زمانی محقق می شود که حقوق انسانی زنان در قانون منعکس نشود و سیاست گذاری ها و برنامه های فرهنگی دولت در راستای برابری حقوق زن و مرد نباشد. در ایران که استبداد دینی وجود دارد، اعمال این نوع خشونت به راحتی می تواند توسط مجریان توجیه شود. از مصادیقی که می توان برای آن در ایران بر شمرد عبارتند از: " امر به معروف و نهی از منکر، اعمال سلیقه در نحوه اجرای قوانین، تأکید بر نقش خانگی، و جداسازی افراد دو جنس. در سال های اخیر همزمان با گرم شدن هوا و نازکتر شدن لباس های زنان، یک طرح ویژه برای برخورد با بدحجابی توسط پلیس انجام گرفته است. در فروردین سال 1384 مصوبه ای تحت عنوان "راهبردها و راهکارهای گسترش فرهنگ عفاف" توسط شورای عالی فرهنگی تصویب شد. بر اساس این مصوبه یک سری اقداماتی بر عهده پلیس گذاشته شده است که در طی این سال ها با عنوان گشت ارشاد در میان مردم شناخته می شود. ماشین های پلیس با آرم گشت ارشاد در میدین و خیابان های مهم شهرها، تفرجگاه ها، سالن های سینما، پاساژها و مراکز خرید و امثالهم مستقر می شوند و زنانی را که حجاب مورد نظر آنها را ندارند بازداشت می کنند. همچنین در قانون مجازات اسلامی ایران حمایت خاصی از زنانی که مورد خشونت جسمی قرار می گیرند به عمل نیامده است. قانون دیه ی نابرابر برای زن و مرد مثبت این ادعا است که به نوعی منجر به خشونت علیه زنان می شود.

بالا بودن آمار بیکاری، اعتیاد و همچنین طلاق، نقش جدیدی برای زنان به عنوان سرپرست خانوار تعریف می کند، نقشی که به هیچوجه در سناریوی فرهنگی و اقتصادی جامعه فعلی ایران به درستی تعریف و بازخوانی نشده است.

با وجود فقدان فرصت های شغلی مناسب و شایسته، آن هم برای زنان، تنها گزینه موجود سر راه این زنانی که بالاجبار و بدون هیچ پشتوانه ای به سمت بازارهای کار رانده شده اند، مشاغل آسیب پذیر و غیر رسمی است. برای زنانی که از حواشی کمتر پرخطر زندگی شهری به دامن پر از سببیت متن جامعه پرتاب شده اند، تنها یک راه وجود دارد و آن هم پذیرش کارهایی با دستمزدهای بسیار پایین (حتی پایین تر از دستمزدهای مصوب دولتی) و حضور در محیط های ناهنجار و آسیب زا است. به عبارت دیگر نهایتاً و از سر اجبار، زنان سرپرست خانوار تن به پذیرش مشاغل آسیب پذیر می دهند. مشاغلی که بنابر تعریف سازمان جهانی کار (ILO) واجد ویژگی های زیر است:

مشاغلی با دستمزد پایین، امنیت شغلی حداقل، فقدان اصول ایمنی، شرایط کاری سخت، تهدیدکننده و نابسامان و عدم برخورداری از خدمات اجتماعی مانند بیمه بازنشستگی و محرومیت از دریافت هزینه درمان آسیب های شغلی.

از همه این ها گذشته، در ایران، نقض حقوق زنان در دو بستر متفاوت و البته کاملاً همگرا و وابسته اتفاق می افتد: یکی نقض حقوق شهروندی زنان است که به صورت سیستماتیک و متداول، هر روزه و در همه جا شاهدش هستیم. مواردی همچون اعمال خشونت‌های جنسی علیه زنان، محدودیت های تحمیلی اجتماع، تبعیض در ارائه فرصت های آموزشی برابر، سرکوب جنبش های اجتماعی زنان و از همه مهمتر فقدان قوانین مدنی و قضایی برابر و عادلانه است. قوانینی که مشخصاً در تضاد با قوانین و اصول بین المللی است. نتیجه چنین شرایطی قرار گرفتن ایران در رقر جدول شکاف جنسیتی در میان کشورهای جهان، بنابر آمارهای بین المللی است. اما بستر دوم نقض حقوق زنان، نقض حقوق شغلی زنان است که خود معادله ای است بس پیچیده و چند وجهی. خشونت و تضییع حقوق زنان در محیط های شغلی یک معضل انتزاعی و مجرد نیست، بلکه یک مشکل سیستماتیک و ساختاری است که ریشه در زیرساخت های نابسامان و غیر متعادل فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و مذهبی جامعه دارد. در جامعه ای که حقوق کارگران به رسمیت شناخته نمی شود و از طرفی مولفه های فرهنگی و سیاسی آن در ضدیت آشکار با زنان است، طبیعی است که زنان کارگر در وضعیت بسیار بغرنج تری قرار داشته باشند. میزان نقض حقوق شغلی زنان و خشونت شغلی علیه آنها متأثر از چند مولفه درآمد، طبقه اجتماعی و فرهنگ است. زنان شاغل با دستمزدهای بسیار پایین، همچون زنان طبقه کارگر و زنانی که در بخشهای سنتی تر جامعه ایرانی زیست می کنند در معرض آسیب های بیشتری هستند. در جامعه ایرانی زنان سرپرست خانوار شاغل در محیط های صنعتی عمدتاً متعلق به بخشهای سنتی جامعه بوده و تحت فشارهای فرهنگی خرده بورژوازی زیست می کنند.

بخش سوم این کتاب پیرامون ارائه گزارشاتی است مبنی بر نقض حقوق پیروان ادیان در ایران.

وضعیت پیروان مذهبی در ایران از جمله مواردی است که طی سالهای اخیر همواره مورد انتقاد سازمان ملل، کشورهای غربی و نهادهای حقوق بشری بوده است؛ سازمان ملل متحد و مدافعان حقوق بشر می گویند ایران در این زمینه تعهدات بین المللی خود را نادیده می گیرد.

بازداشت ها و خشونت های هدفمند ارگان های امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی همچنان متوجه پیروان سایر ادیان در ایران است. در ایران، شهروندان به دو قسم رسمی و غیررسمی تقسیم می شوند، پیروان آئین بهایی از ادیان غیررسمی هستند که تحت فشارهای بیشتری قرار دارند، آن ها از انجام مناسک دینی و تبلیغ آئین آزادانه، تدریس و تحصیل در مقاطع عالی محروم هستند، هم اکنون تنی چند از رهبران این آئین که امور بهاییان را در این کشور اداره می کردند، در زندان های اوپین و رجایی شهر به سر می برند و ده ها تن از پیروان آن نیز در زندان های کشور از جمله سمنان، مشهد، تهران، کرج و غیره متحمل حبس های طولانی شده اند. ادیان و مذاهب رسمی هم چون مسیحیان نیز با محدودیت هایی زیادی مواجه هستند، جمهوری اسلامی تنها عبادت مسیحیان عاشوری، ارمنی و کلدانی را که مسیحی هستند، به رسمیت می شناسد، تبلیغ آئین برای ایرانیان از سوی ایشان جرم تلقی می شود. کسانی که فارس زبان هستند از ورود به کلیساها منع میشوند و کلیساها وظیفه دارند اسامی اعضای خود به همراه کپی کارت ملی آنها را به وزارت اطلاعات ارائه دهند، توزیع کتب مقدس در کتابفروشی ها ممنوع می باشد. ماده ۱۳ و ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مسیحیت را به رسمیت می شناسد و به مسیحیان حق عبادت و ایجاد انجمن را داده است اما برخورد با مسیحیان پروتستان که معتقد به بشارت دین خود هستند کماکان وجود دارد و کلیساهای خانگی با سرکوب گسترده مواجه هستند. تبعیض مذهبی در مورد مسلمانان سنی نیز اعمال می شود، آن ها که اکثرأ در مناطق حاشیه ای کشور زندگی می کنند، از حق ساخت مسجد و برگزاری آئین مذهبی از جمله نماز عید فطر و قربان در مناطق مرکزی هم چون تهران محروم هستند. حتی در مواردی گزارش تخریب نمازخانه اهل سنت هم گزارش شده است و این گروه از افراد با اعدام و بازداشت و آزار و اذیت هایی مواجه هستند حتی آنها از استخدام در ادارات دولتی و تصدی سمت هم منع هستند.

بخش چهارم کتاب در خصوص گزارشاتی است که به نقض حقوق جوانان و دانشجویان در جامعه ایران می پردازد .

اعمال محدودیت‌های تحصیلی بر سر راه دانشجویان ایرانی رو به گسترش است و دولت جمهوری اسلامی به‌طور سازمان‌یافته مشغول پالایش دانشگاه‌ها است. گسترش دامنه‌ی تبعیض و حذف جنسیتی در دانشگاه‌های ایران هنوز ادامه دارد. پس از سال ۱۳۸۸ و با آغاز روند حذف رشته‌های علوم انسانی در دانشگاه‌های ایران، اقداماتی نیز تحت عنوان تفکیک جنسیتی، یا آنچه مسئولان دولتی از آن با عنوان «سامان‌دهی کلاس‌های دانشگاه» یاد می‌کنند آغاز شده است. دانشگاه علامه طباطبایی در این چارچوب در بیش از سه هزار کلاس درس در این دانشگاه دختران و پسران را با طرح «زوج و فرد کردن برنامه‌های کلاس‌ها» رسماً از یکدیگر جدا کردند.

دانشگاه علامه علاوه بر این اقدامات، بسیاری از دانشجویان از تحصیل محروم کرده و تعدادی از رشته‌های تحصیلی در مقاطع کارشناسی ارشد و دکتری را حذف و نیز چندین گروه آموزشی را منحل کرده است. حالا به نظر می‌رسد این دانشگاه، الگویی برای «سامان‌دهی» دیگر دانشگاه‌های کشور شده است.

دانشگاه اصفهان نیز اعلام کرد که پذیرش دانشجو در ۱۵ رشته تحصیلی در این دانشگاه «تک‌جنسیتی» خواهد شد. بر اساس گزارش‌ها، دانشگاه اصفهان در نظر دارد رشته‌هایی نظیر «الهیات یا عربی» را صرفاً به دختران، و رشته‌هایی مانند «نقشه‌کشی یا زمین‌شناسی» را به پسران اختصاص دهد.

دانشگاه علامه هم اعلام کرده که در رشته‌های مدیریت صنعتی، مدیریت هتل‌داری، حسابداری، مددکاری اجتماعی، مشاوره و راهنمایی و علوم اجتماعی تنها دانشجویان مرد را خواهد پذیرفت. از سوی دیگر در رشته‌های کتابداری، علوم سیاسی و علوم تربیتی این دانشگاه تنها دانشجویان زن حق تحصیل خواهند داشت.

افزایش ورود دختران ایرانی به دانشگاه‌ها با تلاش مسئولان آموزشی برای کاستن از آمار دانشجویان دختر همراه بوده است. همزمان با اجرای طرح «تفکیک جنسیتی» در دانشگاه‌ها، وزارت علوم در خرداد ۱۳۹۰ حذف پذیرش دختران در برخی از رشته‌های دانشگاهی را اعلام کرد.

تفکیک جنسیتی حتی به کتاب‌های درسی هم رسیده و وزیر آموزش و پرورش چندی پیش اعلام کرد که وزارت تحت مدیریتش قصد دارد فضاهای آموزشی و کتاب‌های درسی را بر اساس تفاوت‌های جنسیتی دانش‌آموزان «متناسب سازی» کند.

طرح‌های مسئولان آموزشی کشور در این زمینه آن‌چنان گسترده است که برخی آن را «انقلاب فرهنگی دوم در دانشگاه‌ها» می‌نامند.

میزان بیکاری در ایران نزدیک به یک چهارم است. حدود ۷۰ درصد جمعیت ایران زیر ۳۵ سال سن دارند. مرکز آمار ایران میزان بیکاری جوانان را ۲۱٫۸ درصد اعلام کرده که تقریباً دو برابر نرخ متوسط بیکاری در ایران است. نرخ بیکاری در استان‌های مختلف ایران متفاوت است. اما اغلب نرخ بیکاری در استان‌های مرزنشین از دیگر نقاط ایران بالاتر است.

در سال ۲۰۰۵ میلادی (۱۳۸۴ خورشیدی) نشریه تحقیقات اقتصادی خاورمیانه (میس) در یک گزارش کامل تحلیلی از بحران بیکاری در ایران نوشت: «بحران بیکاری ۴۰ درصدی در ایران که ۲۸ میلیون را شامل می‌شود، جمعیت کل کشور را به طور نسبی دچار فقر اقتصادی کرده است.»

در همین سال دولت ایران اعلام کرده است که نرخ بیکاری در کشور حدود ۱۲ درصد است که این آمار در نظر برخی آگاهان غیرواقعی می‌نماید.

برخی کارشناسان انتقادهایی به شیوه‌های آمارگیری بیکاران در ایران و نتایج آن وارد می‌کنند، ولی همه بر یک نقطه اتفاق نظر دارند که بیکاری یکی از معضلات اصلی اقتصاد ایران است. جمعیت ایران در ۲۸ سال گذشته تقریباً دو برابر شده و اکثر کسانی که در سالهای بعد از انقلاب ۱۹۷۹ متولد شده‌اند به سرعت به جمع متقاضیان کار می‌پیوندند.

بر اساس آمار رسمی، تعداد بیکاران ایران بین سه تا سه و نیم میلیون نفر است اما کارشناسان آمار بیکاران را بیشتر از چهار میلیون نفر برآورد می‌کنند. هر ساله دست کم حدود هشتصد هزار نفر وارد بازار کار ایران می‌شوند و ایران توان کافی برای پاسخگویی به این حجم از متقاضیان کار را ندارد.

از سویی نرخ 2 برابری بیکاری جوانان نسبت به متوسط وضعیت نامساعدی را تفسیر می‌کند. نرخ بیکاری جوانان در فاصله سال‌های 84 تا 92 به جز سال 86، روندی افزایشی داشته که اعلام خطری برای مسئولان و تصمیم‌گیران درباره وضعیت اشتغال جوانان است که باید درباره ارتقاء سطح مهارت نیروی متقاضی کار، سیاست‌های اثربخشی اتخاذ شود.

بر اساس اعلام وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان دانشگاهی نیز قابل تامل است به گونه‌ای که این نرخ همواره از سال 84 به بعد افزایشی بوده و از 15.7 درصد سال 84 به 20.8 درصد در سال 91 رسیده است.

وزارت کار اعلام کرده است بررسی‌ها نشان می‌دهد که عرضه نیروی کار زنان فارغ‌التحصیل دانشگاهی در کشور بسیار بالا و نرخ بیکاری آنها نیز نسبت به مردان قابل توجه است. در سال 91 نرخ بیکاری مردان فارغ‌التحصیل دانشگاهی 14.8 درصد و بیکاری زنان حدود 32 درصد بوده است.

سهم شاغلانی که در هفته کمتر از 44 ساعت کار می‌کردند اما به هر دلیلی خواهان اضافه کاری هستند نیز از 7.4 درصد سال 84 به 9.2 درصد در سال 92 افزایش یافته است. سهم مردان شاغلی که به دنبال انجام اضافه کاری هستند نسبت به زنان 3 برابر است.

نرخ بیکاری جوانان در رتبه 19 در میان کشورهای حوزه سند قرار دارد. ایران از نظر شاخص نسبت اشتغال نیز در رتبه 22 قرار دارد و بعد از کشورهای فلسطین، عراق و اردن پایین‌ترین نسبت اشتغال را به خود اختصاص داده است.

نرخ مشارکت اقتصادی ایران تنها از کشورهای فلسطین، اردن، عراق و سوریه بالاتر است و جایگاه ایران در رتبه 21 قرار دارد. نرخ تورم ایران بعد از کشور سوریه، بالاترین نرخ است.

طبق اعلام سازمان جهانی کار، جمعیت جوان بیکار ایران به 1 میلیون و 321 هزار نفر رسیده که 931 هزار نفر آن مرد و 390 هزار نفر نیز زن هستند. متوسط دستمزد ماهیانه در ایران در سال 2012 میلادی 1 میلیون و 203 هزار و 327 تومان بوده و با وجود اینکه هر خانوار به صورت متوسط 3.55 نفر جمعیت داشته اما تنها 1.1 نفر از آن شاغل بودند.

در بهار ۱۳۹۶، 40/6 درصد جمعیت ۱۰ ساله و بیش‌تر از نظر اقتصادی فعال بوده‌اند، یعنی در گروه شاغلان یا بیکاران قرار گرفته‌اند. بررسی تغییرات نرخ مشارکت اقتصادی حاکی از آن است که این نرخ نسبت به فصل مشابه در سال قبل (بهار ۱۳۹۵) ۱/۱ درصد و نسبت به فصل قبل (زمستان ۱۳۹۵)، 1/7 درصد افزایش داشته است. نرخ بیکاری جوانان ۱۵ تا ۲۹ ساله حاکی از آن است که 26/4 درصد از فعالان این گروه سنی در بهار ۱۳۹۶ بیکار بوده‌اند. بررسی تغییرات فصلی نرخ بیکاری این افراد نشان می‌دهد، این نرخ نسبت به فصل مشابه در سال قبل (بهار ۱۳۹۵) 1/5 درصد و نسبت به فصل قبل (زمستان ۱۳۹۵)، 0/9 درصد افزایش یافته است. بررسی سهم اشتغال ناقص نشان می‌دهد که در بهار ۱۳۹۶، 10/2 درصد جمعیت شاغل، به دلایل اقتصادی (فصل غیرکاری، رکود کاری، پیدا نکردن کار با ساعت بیش‌تر و...) کم‌تر از ۴۴ ساعت در هفته کار کرده و آماده برای انجام کار اضافی بوده‌اند. این در حالی است که 40/9 درصد از شاغلین ۱۵ ساله و بیش‌تر، ۴۹ ساعت و بیش‌تر در هفته کار کرده‌اند. بررسی اشتغال در بخش‌های عمده اقتصادی نشان می‌دهد که در بهار ۱۳۹۶، بخش خدمات با 49/8 درصد بیش‌ترین سهم اشتغال را به خود اختصاص داده است. در مراتب بعدی بخش‌های صنعت با 31/5 درصد و کشاورزی با 18/7 درصد قرار دارند.

بخش پنجم کتاب حاضر در خصوص گزارشات پیرامون نقض حقوق هنر و هنرمندان در ایران است .

آزادی قلم از سال ها پیش و در دوره های مختلف تاریخی جزء لاینفکی از نگرانی های آزادی خواهان بوده است و آن ها به واسطه ی اهمیت آن به دفعات در زمان ها و دوره های مختلف، حاکمان و دولت مردان را به احترام به حقوق هنرمندان و سرای اهل قلم دعوت کرده اند و نقض این حقوق را برابر با از دست دادن مشروعیت و مقبولیت آن حکومت در نزد مردم می دانسته اند. چنانچه در قرن حاضر نیز ما شاهد بیانیه کانون نویسندگان ایران در ۲۲ فروردین ۱۳۴۷ به منظور هشدار به رژیم پهلوی در خصوص نقض حقوق هنرمندان و نویسندگان بوده ایم که با اشاره به این موضوع که « آزادی اندیشه و بیان در فطرت آدمی ست و هیچ جبر و تحکمی قادر به محو آن نیست»، سایه ی سیاه و سنگین جبر و کنترل بر هنر و اندیشه را زیر سوال برده اند.

حال با وجود تغییر حکومت و به ثمر نشستن انقلاب اسلامی در سال ۵۷ که با داعیه ی شکستن این روند به حیات خود جریان بخشید و نیز پس از گذشت 39 سال از آن همچنان شاهد اتفاقات ناگوار در زمینه ی عدم وجود این احترام نسبت به هنرمندان هستیم.

آواز زن در ایران به جز دوره ای مشخص همیشه با محدودیت های عرفی یا شرعی روبرو بوده است. در برهه هایی هم که زنان به عنوان خواننده با محدودیت دولتی مواجه نبودند به دلیل مردانه بودن عرصه موسیقی در ایران باید موانع نامرئی ناشی از فرهنگ جنسیت زده را پشت سر می گذاشتند. بنابراین آنچه اکنون بزرگان موسیقی ایران و کارشناسان به آن انتقاد دارند غیبت صدای نیمی از مردم در موسیقی سنتی و امروزی این کشور است . به گفته محمدرضا شجریان ، استاد آواز و موسیقی سنتی ایران : " صدای زن از موسیقی ایرانی حذف شدنی نیست".

اکثر مراجع تقلید شیعه در ایران درباره گوش دادن به آواز زن ملاحظاتی دارند. برخی آن را از اساس حرام می دانند و عده ای هم می گویند در صورتی که به قصد شهوت و موجب مفسده باشد حرام است و در غیر آن صورت عیبی ندارد. از جمله آقای خامنه ای در فتوایی درباره آواز زنان گفته است: "گوش دادن به آواز زن اگر غنا نباشد و باعث التذاذ جنسی و تهییج شهوت نشود و مفسده ای بر آن مترتب نگردد، اشکال ندارد".

در کشاکش دعوای سیاسی صدا و هنر زنان ، موسیقی ایران هر روز بیش از پیش با محدودیت های نانوشته مواجه می شود. با پیروزی انقلاب 1357 صدای زنان ممنوع شد و امروز پس از 39 سال از آن انقلاب ، نوازگی زنان نیز ممنوع شده است.

سریال برخوردهای محافظه کاران و شدت عمل در مقابل وزیر ارشاد حسن روحانی که در مصاحبه با خبرنگاران پیشتر گفته بود: " درباره تکخوانی زنان بین مراجع هم نظر واحدی وجود ندارد " به مجلس نیز کشیده شده است و 10 نماینده مجلس درباره ی ممنوعیت خوانندگی زنان به وزارت ارشاد هشدار دادند.

در چند سال اخیر ، در ایران هر هفته یک خبر از برخورد با کنسرت های موسیقی یا لغو مجوز برنامه های موسیقی که بلیط آن به مردم فروخته شده و از وزارت ارشاد و دولت نیز مجوز داشته اند، شنیده می شود، گاهی گفته می شود همزمانی اجرای موسیقی با عزاداری مذهبی دلیل لغو برنامه بوده است و گاهی دیگر نیز دلایلی همچون ممنوعیت اجرای برنامه موسیقی در شهرهای مذهبی دلیل این ممنوعیت اعلام می شود. این در حالی است که همه ی این کنسرت ها از وزارت ارشاد دولت روحانی مجوز دارند و وزارت ارشاد نیز مشکلی با برگزاری آن ها ندارد. ولی قدرت مخالفان همیشه بیشتر است و وزارت ارشاد نیز جز اظهار تاسف از این برخوردها کار دیگری نمی تواند انجام دهد. این جاست که اگر کنسرتی نیز برگزار شود مخالفان تندروی مذهبی با حمله به کنسرت، برنامه را به هم می زنند و مردم را ضرب و شتم می کنند. مانند اتفاقی که چندی قبل در شهر یزد و در جریان یک کنسرت موسیقی سنتی رخ داد. اهالی موسیقی می گویند "اگر چنانچه معترضان با موسیقی غربی و پاپ مشکل دارند، اما چرا به برنامه موسیقی سنتی ایرانی حمله می کنند؟! ". پرسشی که کسی جواب آن را نمی داند.

نوازندگی زنان نیز ممنوع می‌شود.

به تازگی قانون نا نوشته‌ای در شهرهای ایران به مورد اجرا گذاشته می‌شود که بر اساس آن گروه‌های موسیقی سنتی و پاپ نباید از نوازنده‌ی زن در گروه خود استفاده کنند. چنانچه یک گروه موسیقی نوازنده‌ی زنی در گروه خود داشته باشد، یا باید آن زن نوازنده را روی سن نبرد یا این که برنامه‌ی آن گروه از سوی نهادهای امنیتی لغو می‌شود. این اتفاق بارها در شهرهایی همچون اصفهان، خرم‌آباد، مشهد، بوشهر، و... رخ داده است. همه‌ی این‌ها در حالی است که وزارت ارشاد توان دفاع از مجوزهایی که برای اجرای گروه‌های موسیقی صادر می‌کند ندارد و نیروهای امنیتی و نظامی در موارد بسیاری اقدام به بر زدن برنامه‌های موسیقی می‌کنند. شرایط در ایران اکنون به گونه‌ای شده است که اگر برنامه‌ای با موفقیت برگزار شود و به پایان برسد یک اتفاق نادر و عجیب شمرده می‌شود.

طبق کنوانسیون حفظ و ترویج تنوع مظاهر فرهنگی

اصل احترام به حقوق بشر و آزادی‌های اساسی: حفظ و ترویج تنوع فرهنگی فقط در پرتو تضمین حقوق بشر و آزادی‌های اساسی مانند آزادی بیان، اطلاعات و ارتباطات، همچنین آزادی افراد برای انتخاب بیان‌های فرهنگی، امکان‌پذیر است. هیچ‌کس نباید از مقررات این کنوانسیون برای تضييع یا محدود کردن حقوق بشر و آزادی‌های اساسی انسان مندرج در اعلامیه جهانی حقوق بشر یا تضمین شده در حقوق بین‌المللی استفاده کند.

اصل حاکمیت: دولت‌ها طبق منشور سازمان ملل متحد و اصول حقوق بین‌الملل حق دارند اقدام‌ها و سیاست‌هایی برای حفاظت و ترویج تنوع بیان فرهنگی در قلمرو خویش اتخاذ کنند.

طبق مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر

ماده 22: هر کس به عنوان عضو اجتماع حق امنیت اجتماعی دارد و مجاز است به وسیله مساعی ملی و همکاری بین المللی، حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی خود را که لازمه مقام و نمو آزادانه شخصیت اوست با رعایت تشکیلات و منابع هر کشور به دست آورد.

ماده 27: 1) هر کس حق دارد آزادانه در زندگی فرهنگی اجتماع شرکت کند، از فنون و هنرها متمتع گردد و در پیشرفت علمی و فواید آن سهیم باشد. 2) هر کس حق دارد از حمایت منافع معنوی و مادی آثار علمی، فرهنگی یا هنری خود برخوردار شود.

خانه از پای بست ویران است.

دولت جمهوری اسلامی از همان روز اول که سر کار آمد، قدرت را به دست گرفته و نشان داده است که با هیچ چیز به اندازه‌ی موسیقی دشمن نیست. به قول فروغ فرخزاد، موسیقی چیزی نیست که بتوان به آن دستبند زد و به زندانش برد. همیشه در فضا جاریست و همیشه جوان‌ها دنبالش هستند و این گونه محدودیت‌ها، حتی جوان‌ها را بیشتر تحریک می‌کند، برای اینکه به دنبال موسیقی بروند.

بخش ششم کتاب اختصاص به گزارشاتی است که به نقض حقوق محیط زیست در ایران اشاره دارد.

تردید نیست که ایران کشوری بی همتا در خاورمیانه است، هم از نظر تنوع چشم اندازها و هم از نظر غنای میراث فرهنگی. شاید تنها کشوری که کم و بیش شباهت‌های زیادی از نظر تنوع آب و هوایی و پوشش گیاهی با ایران داشته باشد، آمریکا است. ولی آمریکا 6 برابر ایران وسعت دارد. از این توانمندی نه تنها استفاده نمی‌شود، بلکه بسیاری از این سرمایه‌ها در حال فرسایش و تخریب هستند. داشتن 2500 کیلو متر ساحل با دو طبیعت و اقلیم کاملاً متفاوت، دو رشته کوه عظیم و زیبا، حضور جنگلهای باقیمانده دوران سوم که ترکیبی از عناصر معتدله و حاره‌ای را در خود جای داده، تنوع فوق العاده جانوری - بخصوص پرندگان و پستانداران، صدها تالاب - اگر چه اغلب آنها خشک شده اند و قرار گرفتن در کریدور

جغرافیای شرق و غرب و شمال و جنوب می توانند سالیانه میلیون ها گردشگر را از تمام دنیا به خود جلب کند، و وابستگی ما را نه تنها از صنایع آلوده کننده و اغلب مونتازی به حداقل برساند، بلکه وابستگی اقتصاد بیمار ما را به درآمدهای نفتی به حداقل برساند.

اما اینکه زیست بوم ایران و شهروندان ایرانی چه آینده ای خواهد داشت، جای نگرانی جدی دارد. ما در سالهای اخیر شاهد تخریب شدید محیط زیست در بسیاری از شهرها و مناطق ایران بوده ایم. شرایط زندگی شهروندان ایرانی هم بسیار جای نگرانی دارد. آلودگی نه تنها تهران، که کیفیت زندگی را در بسیاری از شهرهای بزرگ نیز بشدت پایین آورده است. البته برای حل آلودگی راههای خیلی ساده وجود دارد، فقط اراده مسئولین را می خواهد، که اجازه دهند درآمدهای نفتی نه صرف صدقه دادن به مردم و حمایت از گروهی خاص، که صرف بهبود کیفیت و کمیت حمل و نقل عمومی گردد. بخصوص با گسترش سیستم حمل و نقل ریلی بسیاری از مشکلات فعلی قابل حل است. دولت هم باید در مورد کارخانه های آلوده کننده مثلا در شهرهایی مانند اراک، اصفهان و اهواز تصمیم حاکمیتی و جدی بگیرد، یا باید تکنولوژی آنها را اصلاح کند و یا اگر امکان ندارد بدون تعارف آنها را با تعطیل کند و یا جابجا نماید.

شوربختانه وضعیت سرزمین ما ایران از منظر رصدگران دریاچه ها و آبگیر ها هم وضعیت خوبی نیست و درواقع قهقرای زیست محیطی ای که در کشور ما آغاز شده از این عوارض زیبای طبیعت هم قربانی های زیادی گرفته و همچنان می گیرد. خشکی و ناپدید شدن بسیاری از آبگیر ها و باتلاق ها کشور، ورود فاضلاب های صنعتی و شهری و... به رودخانه های تغذیه کننده آن ها و بهره برداری ها نادرست گردشگری از جمله مهمترین بلایایی هستند که دامنگیر آبگیرهای ایران شده اند. ایران در بهمن ماه ۱۳۴۸ میزبان کنفرانس رامسر برای حفاظت از تالاب ها و اکوسیستم های آبی بود اما این روزها کشور ما یکی از پیشگامان تخریب و انحطاط این مواهب طبیعی می باشد. طبق آمارهای اعلام شده توسط مسئولین از چهل تالاب موجود در کشور بین بیست تا هشتاد درصد آن ها خشک شده اند.

دریاچه ها و آبگیر ها علاوه بر این که زیستگاه و پناهگاه انواع منحصر به فرد حیات وحش می باشند، به جهت این که مهار کننده سیلاب های ویرانگر و رسوبات رودها، تلطیف کننده آب و هوا، تامین کننده برخی منابع غذایی مانند ماهی یا دیگر آبیان و منبع درآمد از طریق گردشگری (به ویژه اکوتوریسم) هستند، حائز اهمیت بوده و حفاظت از آن ها برای بهره بردن از هدایای بی دریغی که به ما ارزانی می دارند برای ما انسان ها الزامی است. وضعیت برخی از آبگیرهای مهم کشور طبق گزارش کمیسیون کشاورزی، آب و منابع طبیعی مجلس شورای اسلامی از قرار زیر بوده است:

دریاچه ارومیه بزرگترین دریاچه کشور و بزرگترین دریاچه ی آب شور خاور میانه (ششمین در جهان) چهل درصد از مساحتش، تالاب گاوخونی در اصفهان نود درصد مساحت خود و دریاچه هامون در استان سیستان و بلوچستان هم نود درصد مساحت خود را تا سال نود و سه از دست داده اند. بحران خشک شدن پیشرونده ی دریاچه ی ارومیه که ظرف چند سال اخیر همراه موضوع ریزگرد های هجوم آورده به غرب کشور از مهم ترین موضوع زیست محیطی ایران در سال های اخیر بوده، بحث های زیادی را دامن زده و گمانه زنی های در باره ریشه ها و راه های چاره ی آن همچنان ادامه دارد.

در این میان اکثر کارشناسان و صاحب نظران متفق القول باور دارند که الگوی نامناسب توسعه در مناطق پیرامون حوزه آبخیز دریاچه را دلیل حاد شدن روند پیشروی خشکیدگی دریاچه می دانند. به عنوان مصداق هایی از این الگوهای نامتناسب با ظرفیت اکولوژیک منطقه می توان به موارد زیر اشاره کرد:

سطح زیر کشت مناطق پیرامون حوزه آبخیز دریاچه طی سال های منتهی به دهه ی نود خورشیدی از ۱۵۰ هزار هکتار به ۴۱۵ هزار هکتار و آب مصرفی کشاورزی منطقه از ۱,۸ میلیارد متر مکعب به ۵,۵ میلیارد مترمکعب افزایش داشته است. احداث سد های متعدد در مسیر رودهای تغذیه کننده ی دریاچه و جلوگیری از ورود روان اب های منطقه به حوضه ی دریاچه و حفر بیش از هشتاد هزار چاه غیر مجاز! در زمین های حوضه آبخیز آن. افزایش جمعیت منطقه و رشد تقاضای آب برای مصارف گوناگون.

کنوانسیون رامسر : در 2 فوریه 1971 متن نهایی کنوانسیون رامسر مشتمل بر یک مقدمه و دوازده ماده که ثمره 9 سال مطالعه دقیق و همکاری بین المللی میان دانشمندان و متخصصان حقوقی بسیاری از کشورها و سازمانهای بین المللی نظیر IUCN، ICBP، CIC، FAO می باشد در جلسه ای بین المللی که توسط آقای «اسکندر فیروز» رئیس سازمان شکاربانی و نظارت بر صید وقت سازماندهی شد و در هتل رامسر در شهر رامسر برگزار گردید، پذیرفته شد و در روز بعد به امضای مقامات 18 کشور جهان رسید و برای امضای سایر کشورها توسط دولت ایران به مدیر کل سازمان یونسکو سپرده شد، در نهایت در تاریخ 4 شهریور 1351 (26 اوت 1972) از طرف نماینده ایران در پاریس به امضا رسیده و تصویب گردیده و اجازه تسلیم اسناد تصویب آن داده شد .

این قانون مشتمل بر یک ماده و متن کنوانسیون ضمیمه پس از تصویب مجلس سنا در تاریخ روز دوشنبه 1352/11/18 در جلسه روز سه شنبه 1352/12/28 به تصویب مجلس شورای ملی رسید. قانون الحاق دولت جمهوری اسلامی ایران به پروتکل اصلاحی کنوانسیون مربوط به تالابهای مهم بین المللی به ویژه تالابهای زیستگاه پرندگان آبی (کنوانسیون رامسر) در جلسه روز سه شنبه 1364/3/14 مجلس شورای اسلامی تصویب و در تاریخ 1364/3/25 به تأیید شورای نگهبان رسیده و طی نامه مورخ 1364/3/28 ریاست جمهوری به نخست وزیری، اصل و جهت اجرا ابلاغ گردید.

سند الحاق نیز به مرجع امانتدار کنوانسیون یعنی مدیرکل سازمان یونسکو تقدیم و کنوانسیون رامسر با توجه به ماده 10

متن کنوانسیون چهار ماه پس از تأیید سند، برای جمهوری اسلامی ایران لازم الاجرا گردید .

کنوانسیون تالابها که همچنین تحت عنوان «کنوانسیون رامسر» شناخته شده است، یک پیمان بین الدولی می باشد که چارچوبی را برای انجام همکاریهای بین الدولی به منظور حفاظت از زیستگاههای تالابی ایجاد نموده است. اهداف کنوانسیون عمدتاً به منظور جلوگیری از نابودی تالابها، اطمینان از حفاظت آنها و توجه به ارزشهای اقتصادی- فرهنگی- علمی و گردشگری آنها و ممانعت از خشک شدن آنها به عنوان زیستگاه جانوران به خصوص پرندگان آبی و کنار آبی و بهره برداری معقولانه جهت ابقا برای نسل های آینده متمرکز است.

مفاد کنوانسیون رامسر: اصول، ارزشها و اهداف معاهده در مقدمه و رژیم حقوقی آن در مواد دوازده گانه بیان شده است.

کنوانسیون رامسر مفهوم بسیار گسترده ای را با عنوان تالاب پذیرفته و تحت پوشش قرار می دهد. تعریف تالاب به استناد بند 1 ماده 1 کنوانسیون عبارت است از:

« مناطق مردابی، آبگیر، توریزار(پیت زار)، برکه های مصنوعی یا طبیعی که به طور دائم یا موقت دارای آب ساکن یا جاری، شیرین، لب شور یا شور مشتمل بر مناطقی از آبهای دریایی که عمق آب هنگام پایین ترین جزر بیش از 6 متر نباشد».

دولتهایی که عضو کنوانسیون می باشند، علاوه بر وظایف عمومی شامل افزودن ملاحظات مرتبط با حفاظت از تالابها در برنامه ریزیهای بهره وری از زمین متعهد به اجرای 5 وظیفه اصلی به ترتیب ذیل می باشند:

- تعیین حداقل 1 تالاب جهت درج در فهرست تالابهای با اهمیت بین المللی (به استناد بند 4 ماده 2 کنوانسیون).
- ترویج بهره برداری معقولانه از تالابها در کشور (موضوع بند 1 ماده 2 کنوانسیون).
- مشورت با سایر اعضا در مورد اجرای وظایف تحت کنوانسیون به ویژه در مورد سیستمهای آبی و گونه های مشترک تالابهای مرزی (موضوع ماده 5 کنوانسیون).
- ایجاد ذخیره گاههای تالابی یا مناطق حفاظت شده (به استناد بند 1 ماده 4 کنوانسیون).

- تنظیم نقشه های اصلاحی تالابها جهت تسهیل حفظ و حراست و تا حد امکان بهره برداری صحیح از تالاب ها (موضوع بند 1 ماده 3 کنوانسیون).

کشور ایران و همسایه غربی آن در کمربند خشک و نیمه خشک جهان قرار گرفته اند و بیش از دوسوم مساحت ایران در اقلیم خشک و نیمه خشک واقع شده است، میانگین بارش سالیانه در ایران نصف میانگین بارش سالانه در جهان است کشور ایران در معرض وقوع پدیده گردوغبار در مقیاس محلی، منطقه ای و جهانی قرار دارد. مناطق غرب کشور به دلیل موقعیت جغرافیایی و اقلیمی و نزدیکی به بیابان های کشورهای مجاور مانند عراق، سوریه و عربستان در معرض سامانه های گردوغبار است.

گردوغبار به لحاظ تعریف به ذراتی با قطر کمتر از ۵ میکرون که حاصل فرسایش بادی و بیابانزایی بوده و می تواند تا مسافت بسیار طولانی جابجا شده و انتقال یابد. از ۴ دهه پیش تاکنون، پدیده گردوخاک در مناطق وسیعی از جهان از جمله نواحی جنوب غرب آسیا، آسیای مرکزی، جنوب غرب آمریکای شمالی، شمال آفریقا و ... که کمربند گردوغبار جهانی گفته می شود، به فراوانی دیده شده است.

گردوغبار یک فرایند طبیعی خاص مناطق بیابانی و صحراهاست و ناشی از عملکرد بادهای قوی بر سطح خاک بوده و سبب معلق شدن ذرات ریز خاک در فضای نزدیک سطح زمین می شود. در سال های اخیر، تأثیر عوامل طبیعی همانند خشکسالی های مداوم، کاهش بارندگی و رطوبت نسبی محیط به همراه تشدید فاکتورهای محیطی نظیر استفاده بی رویه از منابع آبی مناطق بیابانی، از بین رفتن نیزارها و وقوع جنگ موجب خشک شدن تالابها و دریاچه های بیابان های شرق عراق و عرصه های جنوبی کشورمان و تنک شدن یا از بین رفتن کامل پوشش گیاهی در این مناطق گردیده است. نتیجه چنین وقایعی گسترش شدید گردوغبار که به نام ریز گرد معروف هستند، در بخش های غربی، جنوب غربی و مرکزی ایران بوده و توانسته در کوتاه مدت اثرات نامطلوبی بر محیط زیست، اقتصاد و سلامت ساکنین ۱۷ استان کشور به ویژه شهرهای مرزی همانند اهواز، کردستان، کرمانشاه و ... بر جای گذارد. در حقیقت نمایان شدن دوران های خشکی و بروز پدیده های اقلیمی خاص از یکسو و افزایش ناگهانی جمعیت و بهره برداری های ناصحیح از منابع آبخاک از سوی دیگر سبب تشدید فرسایش بادی و ایجاد بیابانزایی در کشور شده است.

بخش هفتم مربوط به گزارشات نقض حقوق بشر در ایران است که توسط گزارشگران ویژه سازمان ملل متحد تهیه شده که ضمیمه میباشد .

بخش هشتم مجموعه مقالاتی با موضوعات متفاوت ارائه میگردد که موارد نقض حقوق بشر در ایران را مورد نقد و بررسی قرار میدهد .

امید که این مجموعه با استناد بر مدارک و شواهد ارائه شده از نقض حقوق بشر در ایران، گامی موثر در جهت روشنگری از حقایق و آگاهی رسانی برداشته باشد. حقوق بشر جز حقوق ذاتی و متعلق به ماست و هیچ کسی نمیتواند آن را از ما بگیرد. ما با آگاهی یافتن از حقوق بینادین خود میتوانیم برای برخورداری از آن اعتراض نموده و مبارزه کنیم.

نگارنده بر خود واجب میداند از راهنمائیها و مشاوره های رئیس هیات مدیره محترم کانون دفاع از حقوق بشر در ایران، جناب منوچهر شفایی و استاد گرانقدر دکتر زهرا ارزجانی که مشوق و یاریگر م در تهیه این مجموعه بوده اند، کمال امتنان و سپاس را داشته باشد و همچنین از زحمات و تلاش بی وقفه ی تمام همکاران و دوستان فعال در کانون دفاع از حقوق بشر در ایران و تمامی انسانهای حقیقت جو و دلسوز که به نحوی در امر آگاهی رسانی نقش عمده ای را ایفا میکنند.

مریم مرادی

ژوئن 2018

بخش اول

گزارشات نقض حقوق کودک و نوجوان در ایران



وضعیت بحرانی ایران در زمینه حقوق کودکان کار و خیابان

به گزارش خبرنگار ایلنا، مصطفی معین در افتتاحیه کنگره بین‌المللی اخلاق در علوم و فناوری در مرکز همایش‌های کتابخانه ملی با اشاره به مطالعه لگاتوم که پژوهشی گسترده در سطح جهانی است، گفت: ایران دارای رتبه ۱۱۱ در شاخص «کامیابی و نیکبختی» سال ۲۰۱۷ از میان صد و چهل کشور جهان است. نتایج رتبه‌بندی کشورها در شاخص رفاه لگاتوم (رتبه‌بندی سالانه مؤسسه پژوهشی لگاتوم که درباره سطح رفاه در ۱۴۲ کشور مختلف از سال ۲۰۰۷ منتشر می‌شود) ایران رتبه خوبی ندارد با توجه به جمعیت جوان کشور، جای درنگ و تأمل دارد و برای آن باید چاره‌ای اندیشید.

وی با اشاره به اینکه در دو دهه اخیر ۳۰۰ میلیون تلفات انسانی به‌دلیل فقر و بیماری و ۱۴۲ میلیون تلفات به دلیل جنگ در جهان داشته‌ایم، گفت: تنها سال ۲۰۱۶ بیش از ۱۳ هزار میلیون دلار صرف خرید تسلیحات و جنگ‌افزارها شده، در حالیکه این عدد برای فعالیت‌های صلح‌طلبانه به مراتب کمتر بوده است.

رییس انجمن ایرانی اخلاق در علوم و فناوری اضافه کرد: مطالعه‌ای جهانی نشان می‌دهد، خانواده همچنان به‌عنوان کانون اصلی بیشترین نقش را در شکل‌گیری اخلاق در این حوزه دارد و باورهای مذهبی، ناسازگاری میان گروه‌های مذهبی و غیر مذهبی، دامن زدن به خشونت توسط رسانه‌ها و... از دیگر موارد اثرگذار در این حوزه است.

وی با بیان اینکه این پژوهش نشان می‌دهد که خانواده، مهربانی، آزادی، مسوولیت و پاسخگویی، دموکراسی، همبستگی، حفظ محیط زیست، عدالت، امنیت، ارزش اندیشه و خیال‌ورزی و ارزش و منزلت انسان، ارزش‌هایی است که کماکان در

سالیان آینده در سطح جهانی شاخص و مهم تلقی خواهد شد و باید به آنها توجه کرد، گفت: از شاخص‌های مهم مشترک بین جوامع مختلف، رعایت حقوق کودکان است که جایگاه ایران در نیمه‌های پایین این جدول است.

کودکان خیابانی 45 برابر بیشتر در معرض ایدز هستند .

معین افزود: آمارها نشان می‌دهد کودکان خیابانی ۴۵ برابر بیشتر در معرض خطر ایدز هستند. همچنین خشونت برابر زنان شاخص دیگری است که در کشورهای آسیایی و آفریقایی از جایگاه خوبی برخوردار نیست و آمار دقیقی در این حوزه در کشور وجود ندارد.

رییس انجمن ایرانی اخلاق در علوم و فناوری ادامه داد: از چند سال گذشته تلاش برای راه‌اندازی انجمن ملی و غیر دولتی در حوزه اخلاق شروع شد و سال ۸۲ به پیشنهاد وزارت علوم با همکاری و مشارکت یونسکو، جایزه ابن‌سینا با تاکید بر اخلاق راه‌اندازی شد و انجمن علمی اخلاق یک‌سال بعد و سال ۸۳ راه‌اندازی شد. در انجمن، جلسات مختلف با انجمن‌های علمی مختلف سعی در تدوین ضوابط اخلاقی حوزه‌های مختلف کرده‌ایم و فصلنامه علمی-پژوهشی در این حوزه منتشر می‌کنیم.

معین با اشاره به اینکه برگزاری کنگره حاصل برنامه‌ریزی دو ساله‌ای است که به‌دلیل اهمیت اخلاق در شئون مختلف زندگی انسان در پی انجام آن بر آمده‌ایم، گفت: در جغرافیای جهانی کودکان کار و خیابان ایران از نظر زیان‌های جسمی و روانی کودکان خیابانی وضعیت خوبی ندارد. امروز شاهد وضعیت نابسامان این کودکان در خیابان‌ها و بکارگیری آنها در باندهای مافیایی هستیم. ایران در زمینه حقوق کودکان کار و خیابان وضعیت بحرانی دارد .



کودکان در جمهوری اسلامی اعدام می‌شوند.

طبق گزارش‌های سازمان‌های حقوق بشری، دستگاه قضایی جمهوری اسلامی ایران هنوز کودکانی که هنگام ارتکاب جرم زیر ۱۸ سال بوده‌اند را اعدام میکند. در حال حاضر ایران، عربستان سعودی، سودان، پاکستان و یمن تنها کشورهایی هستند که مجازات اعدام را در ارتباط با کودکان اجرا می‌کنند.

مجازات کودکان در ایران و صدور حکم اعدام برای آنان در موارد مختلف از جمله درگیری و قتل، قاچاق مواد مخدر و... همواره یکی از چالش‌های مهم نقض حقوق بشر در ایران بوده است.

دستگاه قضایی ایران در سال‌های اخیر کودکان را پس از دریافت حکم اعدام در مراکز اصلاح و تربیت نگهداری کرده و حکم اعدام آن‌ها را پس از رسیدن به سن ۱۸ سال اجرا می‌کند. در واقع می‌توان گفت جمهوری اسلامی منتظر می‌ماند کودکان ۱۸ ساله شوند تا اعدامشان کند.

طبق ماده ۹۱ قانون جدید مجازات اگر قاضی تشخیص دهد که یک پسر دارای ۱۵ سال یا بیشتر، یا دختر دارای ۹ سال یا بیشتر در زمان ارتکاب جرم از ماهیت و تبعات جرم خود آگاه بوده است، وی می‌تواند برای این کودک حکم اعدام صادر کند. این ماده به دادگاه اجازه می‌دهد جهت تشخیص بلوغ ادراکی و عقلی متهم به «نظر پزشک قانونی یا به دیگر وسائل که مناسب می‌داند» نیز اتکا کند.

ایران دو معاهده بین‌المللی، کنوانسیون حقوق کودک و کنوانسیون بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی را امضا کرده است. کنوانسیون حقوق کودک، اعدام مجرمین کودک را منع کرده است. از سال ۲۰۱۰ به بعد متخصصین و مسئولین سازمان‌های بسیار زیادی از جمله متخصصین سازمان ملل متحد، شورای حقوق بشر، و کمیته حقوق بشر اعدام مجرمین کودک را به طور اکید محکوم کرده اند.

در ایران نیز گروه‌هایی از فعالان حقوق بشر و حقوق کودک تلاش می‌کنند تا با تغییرات قانونی جلوی مجازات اعدام برای نوجوانان را بگیرند. بارها سازمان ملل متحد، دولت‌های مختلف و بسیاری از نهادهای مدافع حقوق بشر در داخل و خارج ایران خواستار شدند که جمهوری اسلامی از اعدام کودکان صرف نظر کند، این تلاش‌ها تا کنون بی‌ثمر بوده است، اما در معدود مواردی تنها به تعویق اجرای اعدام منجر شده است.



آماري از ازدواج دختران زیر ۱۵ سال در ایران

ازدواج کودکان یا کودک‌همسری در ایران در سال‌های اخیر روز به روز به افزایش است. فعالان حقوق کودک می‌گویند این پدیده در آینده بر سلامت خانواده‌های ایرانی تأثیر منفی خواهد گذاشت.

آمار بالای ازدواج کودکانی که پیش از رسیدن به بلوغ فکری و ذهنی ازدواج می‌کنند از گسترده‌گی این پدیده در ایران حکایت دارد. سن ازدواج در ایران بر مبنای "بلوغ جنسی" تعیین شده در حالی که به گفته کارشناسان، بلوغ جنسی تنها بخشی از ابعاد بلوغ کامل انسان است. رشد، آگاهی، آموزش و آزادی در انتخاب، اساسی‌ترین و انسانی‌ترین شروط برای تشکیل خانواده است.

آمارهایی که خبرگزاری ایسنا به نقل از معاونت امور زنان و خانواده ریاست جمهوری منتشر کرده نشان می‌دهند که در سال ۱۳۹۲ حدود ۴/۵ درصد از ازدواج‌های ثبت‌شده مربوط به دختران زیر ۱۵ سال بوده است. این تعداد در سال ۱۳۹۵ به ۵/۵ درصد رسیده است. ازدواج پسران زیر ۱۵ سال بسیار کمتر از دختران است، اما تعداد آن نیز در حال افزایش است.

در سال ۱۳۹۳ بالاترین میزان ازدواج کودکان در ایران ثبت شده است. طبق آمار ثبت احوال ایران در این سال بیش از ۴۰ هزار کودک، پیش از پایان دوران کودکی وارد زندگی زناشویی شده‌اند.

گزارشگر "ایسنا" نوشته است، آمارهای رسمی تنها محدود به ازدواج‌های ثبت شده در دفاتر رسمی است و چه‌بسا این تعداد به دلیل عدم ثبت ازدواج کودکان بدون شناسنامه و یا عدم ثبت رسمی و قانونی ازدواج‌های چند همسری بسیار بیشتر از آمارهای رسمی است.

ازدواج کودکان زیر ۱۰ سال

در میان ازدواج‌های در سنین پایین، کودکان زیر ۱۰ سال نیز دیده می‌شوند. این آمارها نشان می‌دهند که در سال ۹۰، ۲۲۰ کودک زیر ۱۰ سال، سال ۹۱، ۱۸۷ کودک، سال ۹۲، ۲۰۱ کودک، سال ۹۳، ۱۷۶ کودک و در سال ۹۴، ۱۷۹ کودک زیر ۱۰ سال تن به ازدواج داده‌اند.

بیشترین ازدواج‌های کودکان در استان خراسان رضوی ثبت شده است. این استان با ثبت ۶۷۵۹ مورد از ازدواج کودکان در رتبه اول قرار دارد. درحالی که به نظر می‌رسد به دلیل حضور بیشتر اتباع کشورهای دیگر در استان‌های شرقی کشور که اوراق شناسایی ندارند، امکان ثبت ازدواج آنها فراهم نباشد و به همین دلیل این آمار می‌تواند بیش از این مقدار باشد.

استان آذربایجان شرقی با ۳۳۴۸ مورد، رتبه دوم و استان سیستان و بلوچستان نیز با ثبت ۲۳۵۵ مورد ازدواج کودکان ۱۰ تا ۱۴ سال، رتبه سوم را به خود اختصاص داده‌اند.

استان خوزستان با ۲۱۵۰ مورد ازدواج ثبت شده کودکان ۱۰ تا ۱۴ سال، رتبه ۴ کشور را به خود اختصاص داده است، استان تهران نیز با ۱۷۴۲ مورد، در رتبه ۸ این جدول قرار گرفته است.

ازدواج نزدیک 1500 دختر زیر 14 سال در زنجان

مدیرکل امور بانوان و خانواده استانداری زنجان گفت: طی سال گذشته یک هزار و 485 مورد ازدواج دختران زیر سن 14 سال در این استان ثبت شد که 47 مورد از آنها به طلاق منجر شده است.

به گزارش ایرنا؛ ماهرخ بلوری افزود: طی 6 سال گذشته نسبت ازدواج به طلاق در استان روند افزایشی داشته به گونه ای که این میزان از رقم 2.3 در سال 90 به 4.5 در سال 95 رسیده است.

وی ادامه داد: میانگین سن زوجین در طلاق‌های ثبت شده طی این مدت در استان در مردان 30 تا 34 سال و در زنان 25 تا 29 سال است.

بلوری اظهار کرد: در 6 ماهه نخست سال جاری 5 هزار و 40 مورد ازدواج در استان زنجان به ثبت رسیده است که 19 درصد از آن‌ها به طلاق منجر شده است.

مدیرکل امور بانوان و خانواده استانداری زنجان گفت: در زمان حاضر شهرستان خدابنده با میزان 7.2 نسبت ازدواج به طلاق، دارای کمترین میزان طلاق در استان است.

وی یاد آور شد: در شرایط حاضر آمارهای موجود ازدواج و طلاق به عنوان نشانگرهایی از وضعیت جامعه، حساسیت‌هایی را برانگیخته است چرا که طلاق به عنوان یک آسیب هزینه‌های قابل توجهی را متوجه جامعه می‌کند.

بلوری با بیان اینکه طی چند دهه اخیر محرک‌های زیادی برای گسست پیوندهای سنتی خانواده مداخله کرده و موجب آسیب‌هایی شده‌اند، افزود: لازم است با مشارکت نهادهای مختلف اعم از دولتی و غیردولتی آموزش‌های پیش، حین و بعد از ازدواج را با شیوه‌های مناسب به ویژه در مدارس و دانشگاه‌ها به صورت جدی در دستور کار قرار دهیم.

17 درصد ازدواج‌ها در ایران زیر 18 سالگی است .

25.5 درصد ازدواج‌ها ۱۱ تا ۱۳ سال، ۵۵ درصد ۱۴ تا ۱۶ سال، ۱۸ درصد ۱۷ تا ۱۸ سال و ۲ درصد کمتر از ۱۰ سالگی.

جامعه‌شناسان، فعالان حقوق کودک و دست‌اندرکاران قانونگذاری و قضا با حضور در نخستین همایش بررسی «ازدواج کودکان» سعی در ریشه‌یابی و ارایه راهکار برای جلوگیری از گسترش این معضل در ایران داشتند. معضلی که، امروز، سیمای مسأله اجتماعی دارد اما تبعات منشعب از این معضل، می‌تواند در آینده‌ای نه چندان دور، آن را در رده نخست فهرست آسیب‌های اجتماعی کشور قرار دهد.

اعتماد نوشت: بنا بر آمار رسمی درباره ازدواج کودکان در ایران که از سوی زهرا کهرام، دبیر سمینار ازدواج کودک ارایه شد، ۱۷ درصد ازدواج دختران در ایران پیش از رسیدن به ۱۸ سالگی بوده و بنا بر آخرین آمار ثبت شده در سازمان ثبت احوال کشور، در ۹ ماهه اول سال ۹۴، بیش از ۵ درصد زنانی که در این مدت ازدواج کرده‌اند کمتر از ۱۵ سال سن داشته یعنی ۲۸ هزار و ۲۴۲ نفر قبل از رسیدن به ۱۵ سالگی ازدواج کرده‌اند.

همچنین بر اساس آمار رسمی ثبت شده، بیشترین آمار ازدواج و طلاق کودکان مربوط به استان‌های سیستان و بلوچستان، خوزستان، خراسان رضوی، آذربایجان شرقی و غربی، فارس، زنجان، تهران، همدان و مازندران بوده است.

کهرام در حالی که ارزش‌های سنتی و مذهبی و آسیب‌های اجتماعی خانواده را از مهم‌ترین دلایل ازدواج زودرس کودکان در ایران برشمرد، در توضیح پیامدهای ازدواج کودک گفت: «ثبت نشدن ازدواج‌ها و نداشتن اوراق هویتی، خشونت خانگی و همسرآزاری، تن‌فروشی، فرار از خانه، کارتن‌خوابی، محرومیت تحصیلی، خودسوزی و خودکشی، محدودیت حمایت اجتماعی و قانونی با تولید چرخه اعتیاد، نداشتن مهارت برای ورود به بازار کار، نداشتن مهارت فرزندپروری، بازتولید چرخه فقر و کار کودک و ازدواج کودک، افزایش سقط، زایمان زودرس، افزایش تولد نوزادان کم‌وزن، افزایش آسیب‌پذیری در برابر انزوای اجتماعی، سوء تغذیه و تبعات آن، شیوع اختلالات خلقی، فقدان رسیدن به استقلال شخصی و بلوغ فکری، تضعیف فرصت‌های رشد و توسعه و طی کردن ناقص مراحل رشد روانی اجتماعی از پیامدهای اجتماعی، جسمی و روانی ازدواج کودکان است.»

علی کاظمی، مشاور معاونت حقوقی و قضایی قوه قضاییه و از دیگر سخنرانان این همایش هم در نگاهی به نظرات موافق و مخالف ازدواج کودک گفت: «باید تبیین عقلانی از شرایط داشته باشیم تا بتوانیم قانون وضع کنیم. ما با خرده‌فرهنگ‌هایی مواجه هستیم که ازدواج کودک را خوب هم می‌دانند؛ مثلاً آمار طلاق در سال ۹۰، ۱۵ درصد بود و این آمار در کسانی که زودتر ازدواج می‌کردند، به ۶ درصد می‌رسید. از دیدگاه اسلام هدف از ازدواج رسیدن به آرامش است و سن ازدواج باید به گونه‌ای تعریف شود که طرفین بتوانند آرامش را برای هم تعریف کنند.»

طبق قانون فعلی ایران، دختران بالای ۱۳ سال و پسران بالای ۱۵ سال می‌توانند ازدواج کنند که تناقض‌هایی با سایر قوانین کشور دارد؛ مثلاً کودکان نمی‌توانند حساب بانکی باز کنند. پس اگر ازدواج کنند نفقه را چه کنند؟ یا اینکه کودک زیر ۱۵ سال امکان حضور در دادگاه را ندارد و نمی‌تواند تا ۱۸ سالگی اموالش را در اختیار داشته باشد. طبق اصل دهم قانون اساسی، نکاح، یکی از احکام اسلامی است که سنگ بنای جامعه را تشکیل می‌دهد و باید در تکریم آن بکوشیم. ازدواج، به نظم عمومی هم مربوط می‌شود. اگر مواردی باشد که نظام حقوقی این موارد را به رسمیت نشناخته، ازدواج را انجام نخواهیم داد. برای جلوگیری از ازدواج کودک نیاز است تا یکنواخت‌سازی سن کودک به وجود بیاید و تحصیل اجباری در مسیر آموزش باشد.»

نتایج یک پژوهش میدانی

نتایج نخستین پژوهش میدانی درباره ازدواج کودکان در ایران که توسط جمعیت امداد دانشجویی امام علی(ع)، تابستان و پاییز ۹۵ و در ۱۷ استان کشور و بر ۵۰۰ زن و مرد کمتر از ۳۵ سال، با تجربه ازدواج قبل از ۱۸ سالگی انجام شد:

پراکندگی قومیتی ازدواج کودک در ایران: ۱۵ درصد در میان اقوام ترک، ۴/۵ درصد در اقوام کرد، ۳/۸ درصد در اقوام لر، ۱۵ درصد فارس، ۴/۵ درصد لک، ۸/۵ درصد بلوچ، ۸ درصد عرب، ۲/۵ درصد سیستانی، ۱۲ درصد مازنی، ۰/۵ درصد گیلک و ۰/۵ درصد در میان سایر اقوام.

شیوع جنسیتی ازدواج کودک در ایران: ۳۵ درصد در میان مردان و ۶۵ درصد در میان زنان.

میزان درآمد: ۶۹ درصد کمتر از ۵۰۰ هزار تومان، ۲۷ درصد بین ۵۰۰ تا یک میلیون تومان، ۳.۵ درصد بیش از یک میلیون تومان.

وضعیت تاهل: ۸۲ درصد همچنان متاهل، ۵ درصد مطلقه، ۵ درصد دارای همسر فوت شده، ۴ درصد همسر رها کرده، ۲ درصد همسر از کار افتاده و ۲ درصد همسران زندانی هستند.

سن ازدواج: ۲۵.۵ درصد ۱۱ تا ۱۳ سال، ۵۵ درصد ۱۴ تا ۱۶ سال، ۱۸ درصد ۱۷ تا ۱۸ سال و ۲ درصد کمتر از ۱۰ سالگی.

وضعیت والدین: ۷۸ درصد دارای پدر معتاد، ۱۶ درصد دارای مادر معتاد و ۶ درصد دارای والدین معتاد بوده‌اند.

دلایل ازدواج: ۶۸ درصد به علت سنت‌های قومی، ۲ درصد به علت اعتیاد، ۹ درصد فقر، ۱۷ درصد علاقه و ۱۱ درصد سایر علل.

ازدواج کودکان، "آزار جنسی" است .

هادی شریعتی، عضو هیئت مدیره انجمن حمایت از حقوق کودکان "کودک‌همسری" را "نوعی کودک‌آزاری با ابعاد آزار جسمی، عاطفی و ذهنی" می‌داند. او به "ایسنا" گفته است: «با ادامه یافتن ازدواج کودکان در جامعه، اندک اندک تبدیل به یک جامعه نابالغ می‌شویم. جامعه‌ای که رشد کافی نیافته و بلوغ فکری ندارد.»

به گفته او آسیب‌هایی مثل خشونت، خیانت، طلاق رسمی و عاطفی، همسرکشی، افسردگی و آمار بالای سقط جنین را می‌توان از تبعات ازدواج زود هنگام کودکان در جامعه نابالغ دانست.

این فعال حقوق کودکان به مجوزهای قانونی در مورد ازدواج کودکان در ایران اشاره کرده و گفته است، قانون صریحی که در ایران درباره ازدواج کودکان وجود دارد، ماده ۱۰۴۱ است که نکاح دختر را قبل از رسیدن به ۱۳ سال و پسر را قبل از ۱۵ سال، با اذن ولی و با تشخیص دادگاه منوط به رعایت مصلحت کودک، مجاز می‌داند.

به گفته هادی شریعتی، این قانون سنی که برای پسران در نظر گرفته شده، همان سن بلوغ است، اما درباره دختران سن بلوغ که ۹ سالگی است ملاک قرار نگرفته و برای نکاح، سن دختر افزایش پیدا کرده است. متأسفانه طبق این ماده حتی می‌توان قبل از این سن نیز در صورت شرایطی، عقد نکاح را منعقد کرد.

وجود 2 هزار بیوه در سنین 9 تا 12 سال در کشور

رئیس فراکسیون زنان در مجلس شورای اسلامی با اشاره به وجود ۲ هزار بیوه در سنین کودکی از ۹ تا ۱۲ سال در کشور، گفت: بیش از یک سال است که مساله ازدواج کودکان را در مجلس مطرح کرده ایم اما متأسفانه برای حل این مشکل مخالفت از سوی برخی از زنان که دارای مسئولیت هستند، بیشتر است.

به گزارش ایرنا پروانه سلحشوری، عصر دوشنبه در همایش حقوق زن، حقوق بشر، که در شیراز برگزار شد، افزود: برای افزایش سن ازدواج دختران ما به حمایت همه زنان نیاز داریم، نه اینکه عده‌ای با عنوان‌های مختلف از این امر جلوگیری کنند.

وی بیان داشت: اینکه ما در پی این باشیم که زنان از حداقل‌های جامعه برخوردار باشند، زیاده‌خواهی نیست.

رئیس فراکسیون زنان مجلس شورای اسلامی ادامه داد: اگر این موضوع که حق زن زیر پا گذاشته می‌شود، وجود نداشت در برنامه ششم توسعه ماده‌ای با عنوان عدالت جنسیتی گنجانده نمی‌شد.

سلحشوری، با بیان اینکه در سال 95 در برنامه ششم توسعه، تحقق عدالت جنسیتی درباره زنان مصوب شده است، افزود: عدالت اجتماعی و حق انسانی در یک راستاست و هنگامی که در باره عدالت اجتماعی بحث می‌کنیم، باید از عدالت جنسیتی نیز سخن بگوییم.

نماینده مردم تهران در مجلس شورای اسلامی ادامه داد: نباید زن را به جرم زن بودن از حقوقش محروم کرد و ما برای شکل‌گیری نهادهای حمایت‌کننده از زنان گرد هم جمع شده‌ایم، برای زنانی که به شغل نیاز دارند و خودشان سرپرست خانوارند.

نماینده مجلس: اجماع بر روی سن 15 سالگی برای ازدواج کودکان در مجلس

عضو فراکسیون زنان مجلس گفت: مرکز تحقیقات اسلامی قم نظرات موثری در نشست‌ها درباره ازدواج کودکان ارائه کرده است.

طیبه سیاوشی عضو فراکسیون زنان در گفت‌وگو با باشگاه خبرنگاران جوان؛ با اشاره به آخرین وضعیت پیگیری بحث ازدواج کودکان در مجلس گفت: جلسات کارشناسی تاکنون به طور پیوسته برگزار شده و به احتمال بسیار تا دو هفته دیگر آخرین نشست هم برای رسیدن به نظر قطعی برگزار خواهد شد.

نماینده مردم تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر تصریح کرد: این جلسات با حضور جنیدی معاونت حقوقی، ملاوردی دستیار حقوق شهروندی، ابتکار معاونت زنان، کامیل احمدی مردم شناس و نویسنده کتاب طنین سکوت که ویژه کودک همسری است، مرکز پژوهش‌های مجلس، مرکز تحقیقات اسلامی قم و خانم خداکرمی عضو شورای شهر و رئیس انجمن علمی مامایی ایران و نمایندگان مجلس برگزار می‌شود.

وی ادامه داد: تاکنون نظرات بسیار خوبی مطرح شده و مرکز تحقیقات اسلامی قم نظرات مثبت و موثری در این نشست‌ها ارائه کرده است و ما تقریباً بر روی سن 15 سالگی برای ازدواج کودکان به اجماع رسیده‌ایم.

سیاوشی تأکید کرد: سن 15 سالگی به لحاظ بهداشتی، مسائل و مشکلات عرصه اجتماعی، پیشینه تاریخی و حقوقی انتخاب شده است البته برخی ضمن انتقاد اعلام می‌کنند که باید این سن به 18 سالگی افزایش یابد.

عضو فراکسیون زنان مجلس اظهار کرد: بخش کوچک دیگری از جامعه می‌گویند که با ازدواج دختر 9 ساله موافقت و خواهان صحبت در این مورد طی جلسات کارشناسی مجلس هستند که باید گفت ما نمی‌توانیم بر روی استثنائات قانون بنویسیم.

وی با اشاره به آمار و ارقام اعلام شده درباره ازدواج کودکان در کشور گفت: این آمار و ارقام هر سال اضافه می‌شود و دولت هم نمی‌تواند از آن حمایت کند، البته باید آمار طلاق این کودکان را هم در کنار ازدواج‌شان بررسی کرد.

نماینده مردم تهران، ری، شمیرانات و اسلامشهر با بیان اینکه طلاق کودکان برای کشور مشکلاتی ایجاد می‌کند، تصریح کرد: بچه‌های 15 سال مطلقه در فقر کامل به سر می‌برند، متأسفانه آنها برای جبران اعتیاد و فقر پدر مجبور به ازدواج با اتباع خارجی شده‌اند و متأسفانه اکنون حتی کودکان این افراد هم دارای شناسنامه نیستند و هر روز مشکلات بیشتری برایشان پیش می‌آید.

سیاوشی خاطرنشان کرد: در نظر داریم ماده 1041 قانون مدنی را که درباره ازدواج کودکان است، اصلاح کنیم تا بتوان مشکلات را در این زمینه کاهش دهیم.

شایان ذکر است؛ بر اساس آمار در سال 94 تعداد 36 هزار و 938 کودک بین 10 تا 14 سال ازدواج کردند و 179 کودک نیز زیر 10 سال تن به ازدواج داده‌اند.

قصد سازمان بهزیستی ایران برای جلوگیری از ازدواج کودکان

این فعال حقوق کودکان می‌افزاید در زمان تصویب ماده ۱۰۴۱ در سال ۱۳۷۹، در مجلس شورای اسلامی تلاشی برای افزایش سن ازدواج صورت گرفت و مجلس سن ازدواج دختران و پسران را هیجده سال تمام اعلام کرد، اما این مصوبه توسط شورای نگهبان به دلیل مخالفت با شرع تایید نشد و چون مجلس از نظر خود عدول نکرد، مصوبه به مجمع تشخیص مصلحت نظام ارسال شد و در نهایت این ماده به شکل امروز خود تصویب شد.

هادی شریعتی با انتقاد از نظریه‌ای که اساس ازدواج را "بلوغ جنسی" می‌داند می‌گوید: در تشکیل خانواده بلوغ در تمام جنبه‌ها باید شکل گرفته باشد و بلوغ جنسی تنها بخشی از ابعاد بلوغ کامل انسان است. رشد، آگاهی، آموزش و آزادی در انتخاب، اساسی‌ترین و انسانی‌ترین شروط برای تشکیل خانواده است.

این فعال حقوق کودک در ادامه با انتقاد از دقیق نبودن سن کودکی در ایران، تاکید کرده: «در قانون برای گرفتن گواهینامه که مسلماً از تشکیل یک خانواده مساله کم اهمیت‌تری است، سن قطعی ۱۸ سال تعیین شده است و پایین‌تر از این سن اجازه رانندگی برای افراد صادر نمی‌شود اما برای مساله مهم ازدواج به راحتی تصمیم گرفته شده و کودکان با مجوز قانون و تشخیص ولی وارد زندگی زناشویی می‌شوند و زیر بار مسئولیت قرار می‌گیرند، درحالی‌که آمادگی جسمی و ذهنی کافی را ندارند.»



وضعیت کودکان باز مانده از تحصیل

بر اساس آماري که یونسکو اواخر سال 92 از میزان بی‌سوادی در جهان منتشر کرد، 250 میلیون کودک از سواد محروم هستند. آماري تکان‌دهنده که بیشتر کودکان کشورهای جهان سوم را شامل می‌شود. خرداد ماه در کشور ما، ماه پایان سال تحصیلی مدارس است. سالی که بسیاری آن را تجربه نکردند و عنوان بازمانده از تحصیل را گرفتند.

سال‌هاست که بحث کودکان بازمانده از تحصیل نقل مجالس آموزشی است و هر نهادی، چه مرتبط و چه بی‌ربط به این حوزه، آمارهایی از تعداد بازماندگان از تحصیل منتشر می‌کند.

بازماندگان از تحصیل چه کسانی هستند؟

در طول سال‌های گذشته، تعاریف مختلفی از «کودکان بازمانده از تحصیل» عنوان شده است. اما در حالت کلی منظور از کودک بازمانده از تحصیل، آن گروه سنی از جمعیت است که در سنین مدرسه یعنی بین 6 تا ۱۸ سال قرار دارند ولی در ماه‌های تحصیلی و در چرخه آموزشی کشور حضور ندارند یعنی در زمان ساعات کار مدارس، خارج از مدارس هستند و به هر دلیلی یا اساساً وارد چرخه آموزش نشده‌اند یا بعد از مدت کوتاهی از آن خارج شده‌اند.

شاید این کامل‌ترین تعریفی باشد که بشود از این قشر ارائه کرد. اما داستان اینجاست که ما هنوز آمار درستی از این افراد نداریم. در سرشماری سال ۸۵ جمعیت مشخص ۹ تا ۱۴ سال و ۱۴ تا ۱۸ سال، به عنوان جمعیت فعال مشخص شده‌اند که بخش قابل‌توجهی از جمعیت کودکان بازمانده از تحصیل را تشکیل می‌دهند. اما از آنجایی که بخش دیگری از آنان وارد بازار کار غیررسمی شده‌اند، در سرشماری سال 1385 افراد شاغل محسوب نشده‌اند؛ افرادی مانند کودکان خیابانی، متکدیان و بسیاری از کودکان دیگر که اساساً نوع فعالیت‌شان، شغل محسوب نمی‌شود. قاسم جعفری، سخنگوی کمیسیون آموزش

مجلس بازماندگان از تحصیل را این‌طور تعریف می‌کند: «به کسانی بازمانده از تحصیل می‌گوییم که بالای 6 سال دارند و باید به مدرسه بروند. همچنین افرادی که تا سن 50 سالگی رسیده‌اند و تحصیل نکرده‌اند.» از طرف دیگر بحث سهم جنسیتی هم مطرح می‌شود.

بر اساس آماری غیر رسمی، تعداد بازماندگان از تحصیل در دختران بیشتر از پسران است. قاسم جعفری - سخنگوی کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس در توضیح این اتفاق می‌گوید: «ماجرای این است که مثلاً در یک روستا تعداد دانش‌آموزان کم است و بچه‌ها برای تحصیل باید به روستای همجوار بروند.

بر اساس آماری غیر رسمی، تعداد بازماندگان از تحصیل در دختران بیشتر از پسران است. جعفری در توضیح این اتفاق می‌گوید: «ماجرای این است که مثلاً در یک روستا تعداد دانش‌آموزان کم است و بچه‌ها برای تحصیل باید به روستای همجوار بروند. من خبر دارم که در خراسان شمالی خیلی از این دست اتفاقات می‌افتد. بعضی از خانواده‌ها فرهنگشان این است که اصلاً به دخترشان اجازه نمی‌دهند که به مدرسه روستای مجاور بروند. دغدغه این خانواده‌ها این است که نمی‌توانند اعتماد کنند دخترشان از روستا خارج شود.»

آمارهای متناقض، سردرگمی زیاد

وضعیت آمار در کشور ما مخصوصاً بعد از دوران طلایی آمارسازی (!) در دولت نهم و دهم، به طرز عجیبی غیرقابل کنترل شده است. برای تعریفی واحد، آمارهای مختلفی از نهادهای مختلف منتشر می‌شود که بیشتر از شفاف‌سازی، به گنگ شدن موضوع کمک می‌کنند! به طوری که از سال 85 تا امروز، از آمار 140 هزار تا 4 و نیم میلیون بازمانده از تحصیل در رسانه‌ها منتشر شده است. بر اساس سرشماری سال 90 هم ما نزدیک به 18 میلیون نفر در رده سنی 5 تا 19 سال داریم که امسال تنها نزدیک به 12 میلیون دانش‌آموز وارد مدرسه شده‌اند.

فاطمه قربان، معاون آموزش ابتدایی وزارت آموزش و پرورش دولت دهم در سال 91 اعلام کرد: «بر اساس آخرین آمار و گزارش‌های استانی، در بین دانش‌آموزان 6 تا 10 ساله هیچ بازمانده از تحصیلی وجود ندارد و اگر هم وجود داشته باشد شناسایی نشده است.»

او همان سال گفته بود تنها پنج هزار نفر بازمانده از تحصیل شناسایی شده که به هم‌شان امکانات لازم برای تحصیل داده شده است. در حالی که رئیس مرکز آمار آموزش و پرورش بهمن ماه همان سال گفت، اسامی 145 هزار لازم‌التعلیم بازمانده از تحصیل شناسایی و به معاونت آموزش ابتدایی ارائه شده است. اما جالب اینکه صادق صادق‌پور، مدیرکل دفتر آموزش دبستانی وزارت آموزش و پرورش اوایل امسال اعلام کرد: «با بازگشت 40 هزار کودک بازمانده از تحصیل به کلاس درس، پوشش تحصیلی در مقطع ابتدایی به 98/4 درصد در سال تحصیلی جاری رسید. در سال تحصیلی جدید از نگاه وزارت آموزش و پرورش طبق آمار که مرکز آمار ارائه کرده حدود 1/6 درصد از کودکان لازم‌التعلیم، همچنان جزو کودکان بازمانده از تحصیل محسوب می‌شوند.» گفته‌های صادق‌پور سه سال بعد از صحبت‌های قربان است و این یعنی ما در طول این سه سال نه تنها پیشرفتی نداشتیم بلکه در برگرداندن کودکان بازمانده از تحصیل بسیار ضعیف عمل کرده‌ایم!

مجلس: بالای 4 میلیون نفر

حالا بیایید نگاهی بیندازیم به آماری که مرکز پژوهش‌های مجلس منتشر کرده است. مرکز پژوهش‌ها بنا بر آمار 1385، آمار دانش‌آموزان ترک تحصیلی را 5/2 میلیون نفر اعلام کرده است. این آمار شامل کودکانی است که در سن تحصیل بعد از حضور در مدارس و در حین تحصیل ترک تحصیل کرده‌اند. بنا بر همین گزارش در سال 1385 آمار کودکان بازمانده از تحصیل 2/3 میلیون نفر بوده است. این در حالی است که نهضت سوادآموزی اعلام کرده از سال 85 تا سال 90، بیش از یک میلیون کودک دیگر به این آمار افزوده شده‌اند. جعفری درباره این تنوع آماری می‌گوید: «بحث آمار در کشور هنوز به یک روند درستی نرسیده است. مثلاً برای یارانه‌گیران هنوز آمارهای مختلفی ارائه می‌شود. ما هنوز تعریف مشخصی برای

این افراد نداریم. برای همین آمار مشخصی هم نمی‌توانیم از تعداد بازماندگان از تحصیل داشته باشیم. پیدا کردن واجب‌التعلیمانی که خودشان برای تحصیل نمی‌روند، کار بسیار سختی است. به دلیل مهاجرت‌ها ما این مسائل را زیاد در کشور داریم. در روستاها خیلی مهاجرت داریم، بعضی‌ها از روستا رفته‌اند و کسی نمی‌داند کجا هستند برای همین نمی‌توان اطلاعاتی از آنها به دست آورد.»

عملکرد آموزش و پرورش چطور بوده؟

«این مسئله چند وجهی است و همه‌اش به آموزش و پرورش بر نمی‌گردد. وضعیت اقتصادی، فرهنگ عمومی و وضعیت خانواده‌ها روی بازماندن افراد از تحصیل، تأثیر زیادی دارد. دوستان آموزش و پرورش دغدغه‌شان این است که بی‌سوادی را ریشه‌کن کنند.»

در آموزش و پرورش قانونی وجود دارد که اصلاً دنبال افراد می‌گردند تا به آنها درس بدهند. ما اگر می‌خواهیم بی‌سوادی را ریشه‌کن کنیم باید داخل اجتماع قبح این قضیه آن‌قدر بالا باشد که فرد نتواند بی‌سوادی باشد. مثلاً در بعضی کشورها می‌گویند فرد بی‌سوادی باید گواهی‌ای بیاورد که نشان دهد بی‌سوادی‌اش باعث ضرر زدن به دیگران نشده باشد.

این‌طور فرد می‌بیند چون بی‌سوادی است بعضی از تسهیلات اجتماعی را نمی‌تواند بگیرد و سعی می‌کند خودش را باسوادی کند. اما در کشور ما بعضی‌ها با افتخار می‌گویند که بی‌سوادی هستند.» بر اساس آمارهای نهضت سوادآموزی نزدیک به 10 میلیون نفر بی‌سوادی در کشور داریم که به نوعی همه آنها، بازماندگان از تحصیل هستند. آماري که هر سال اعلام می‌شود و در سال بعد، تغییری نکرده است. این اتفاق شاید ضعف دستگاه‌های آموزشی در کشور را می‌رساند. چیزی که اگر درست نشود، رتبه ایران در باسوادی همچنان در رده 86 خواهد ماند.

مطابق ماده 79 قانون کار جمهوری اسلامی ایران به کارگماردن افراد کمتر از 15 سال تمام ممنوع است و نیز طبق بند ماده 32 پیمان‌نامه جهانی حقوق کودک که ایران نیز از امضاءکنندگان آن است، باید حقوق کودک را برای برخورداری از حمایت در برابر بهره‌کشی اقتصادی و انجام هرگونه کاری که ممکن است زیان‌بار باشد، خلی در تحصیل‌اش وارد آورد و به سلامتی یا رشد جسمانی، ذهنی، اخلاقی او آسیب برساند، به رسمیت شناخت.

به گزارش مهرخانه، تحصیل و سوادآموزی به خودی خود تنها بخشی از مسئله‌ای است که بازماندگان از تحصیل از آن محروم می‌شوند. واقعیت این است که سواد در سطوح مختلف آن (از خواندن و نوشتن ابتدایی تا تحصیلات دانشگاهی) در زندگی روزمره افراد، شغل، آگاهی نسبت به شرایط، بزه‌کاری، زندگی خانوادگی، شیوه سبک زندگی و سرمایه فرهنگی و اجتماعی‌شان تأثیر مؤثر است که ریشه‌کنی بی‌سوادی گاهی مستقیماً منجر به کاهش مرگ و میر، کاهش بیماری، کاهش بزه‌کاری و کاهش خشونت‌های خانوادگی و اجتماعی می‌شود.

به همین دلایل است که جوامع مختلف نسبت به قضیه سوادآموزی حساسیت نشان داده و نسبت به ریشه‌کنی بی‌سوادی و کاهش بازماندگان از تحصیل به دنبال چاره هستند. البته که همه اینها در کنار بحث اصلی دیگری است که مربوط به حق تحصیل افراد و حقوق اجتماعی کودکان و بزرگسالان ساکن در یک جامعه در راستای حضور در مدرسه، سوادآموزی و بهره‌مندی از مواهب تحصیلات است.

منظور از کودک بازمانده از تحصیل، آن گروه سنی از جمعیت است که در سنین مدرسه؛ یعنی بین شش تا ۸ سال قرار دارند، ولی در ماه‌های تحصیلی و در چرخه آموزشی کشور حضور ندارند؛ یعنی در زمان ساعات کار مدارس، خارج از مدارس هستند و به هر دلیلی؛ یا اساساً وارد چرخه آموزش نشده‌اند یا بعد از مدت کوتاهی از آن خارج شده‌اند.

مسئله مهمی که در رابطه با این کودکان وجود دارد، این است که در مورد تعداد این کودکان آمار مشخصی وجود ندارد؛ یعنی مانند بسیاری از نقطه‌ضعف‌های آمار و اطلاعات در ایران، درخصوص این گروه هم آمار متمرکزی وجود ندارد. فقط بنا بر آنچه در سرشماری سال ۸۵ آمده، بخش قابل توجهی از این کودکان وارد بازار کار شده‌اند. در سرشماری سال ۸۵

جمعیت ۹ تا ۱۴ سال و ۱۴ تا ۱۸ سال، به عنوان جمعیت فعال مشخص شده‌اند که بخش قابل توجهی از جمعیت کودکان بازمانده از تحصیل را تشکیل می‌دهند.

اما از آن جایی که بخش دیگری از آنان وارد بازار کار غیررسمی شده‌اند، در سرشماری سال ۱۳۸۵ افراد شاغل محسوب نشده‌اند؛ افرادی مانند کودکان خیابانی، متکدیان و بسیاری از کودکان دیگر که اساساً نوع فعالیت‌شان، شغل محسوب نمی‌شود. همچنین در رابطه با آمار کودکان خارج از چرخه تحصیل، به نظر می‌رسد در این حوزه آمار سیاه هم وجود دارد؛ یعنی آمارهایی که خانواده‌ها ارائه نمی‌دهند و به دلیل تبعات و آثاری که ممکن است برایشان داشته باشد، اعلام نمی‌کنند که کودکان‌شان در مدرسه نیستند و به تحصیل اشتغال ندارند.

مسئله مهم دیگر در رابطه با کودکان بازمانده از تحصیل، بحث سهم جنسیتی آنان به تفکیک دختران یا پسران است که آمارهای غیررسمی‌ای تعداد کودکان دختر را بیش از پسران عنوان می‌کنند؛ مسئله‌ای که شاید بتوان علت اصلی آن را دسترسی بیشتر پسران به آموزش نسبت به دختران دانست.

در این رابطه می‌توان دلایل اقتصادی را نیز اضافه کرد که به اذعان کارشناسان حساسیت خانواده‌های کم‌درآمد برای ادامه تحصیل دختران بسیار کمتر از پسران است؛ چراکه این مسئله در نوع خود یک واقعیت اجتماعی است که معمولاً خانواده‌هایی که از سطح تحصیلی و اقتصادی پایین‌تری برخوردارند، ورود به بازار کار را برای کودکان بر تحصیل و آموزش ترجیح می‌دهند و اگر در یک موقعیت انتخابی برای تحصیل دختر یا پسرشان قرار بگیرند، ترجیح می‌دهند پسر به مدرسه برود تا در آینده شغل بهتری داشته و کمک خرج‌شان باشد، اما آینده دخترانشان را در ازدواج زود هنگام و خانه‌داری می‌بینند.

آخرین آمار رسمی مربوط به سال 1385 است

مرکز پژوهش‌های مجلس (آذر ۹۰) رقم بازماندگان از تحصیل در گروه سنی ۶ تا ۱۸ سال را به استناد آمار سرشماری سال ۸۵، بیش از سه میلیون نفر برآورد کرده است. همچنین چندی بعد همین مرکز باز هم براساس سرشماری سال ۸۵ اعلام کرد که بیش از ۳ میلیون و ۲۰۰ هزار کودک بین ۶ تا ۱۷ ساله بازمانده از تحصیل در کشور وجود دارد که یا اصلاً به مدرسه نرفته‌اند و یا در طول سال‌های تحصیل به دلایل مختلف از تحصیل بازمانده‌اند. این آمار تا حدی قابل اعتنا اما قدیمی و البته آخرین آمار رسمی در این حوزه محسوب می‌شود.

از سوی دیگر رئیس سازمان نهضت سوادآموزی نیز چندی پیش آمار بی‌سوادان در بازه سنی ۱۰ تا ۲۰ سال را ۷۵ هزار نفر اعلام کرده است که البته این آمار و آمار مرکز پژوهش‌های مجلس در جمعیت یکسان و با یک دیدگاه ارائه نشده است. آمار مرکز پژوهش‌های مجلس، شامل بازماندگان از تحصیل است که لزوماً به معنای بی‌سوادی مطلق نیست؛ یعنی این آمار ضمن آنکه شامل کسانی می‌شود که هرگز به مدرسه نرفته‌اند، دانش‌آموزان دیگری را نیز که طی سال‌های مختلف در مقاطعی تحصیلی مختلف در ۱۲ سال، ترک تحصیل کرده و از ادامه تحصیل بازمانده‌اند، را نیز شامل می‌شود.

همچنین برخی منابع غیردولتی با یک حساب سرانگشتی و ساده تعداد بازماندگان از تحصیل را بین ۶ تا ۷ میلیون برآورد می‌کنند. این‌گونه منابع هم نگاهی ابزاری به آمار دارند و از آن در جهت سیاسی استفاده می‌کنند. در این روش تعداد دانش‌آموزان مشغول به تحصیل در سال جاری (۱۲.۳ میلیون) را از آمار دانش‌آموزان در سال ۷۸ که نقطه اوج جمعیت دانش‌آموزی بود (حدود ۱۹ میلیون) کسر و رقم حاصل را به عنوان تعداد تقریبی بازماندگان از تحصیل اعلام می‌کنند. اشکال این روش این است که کاهش نرخ رشد جمعیت در دهه ۱۳۷۰ و ۸۰ در محاسبات لحاظ نمی‌شود.

در مورد آمارهای بازماندگان از تحصیل، باید توجه کنیم که کودکان (و نوجوانان) بازمانده از تحصیل دو گروه‌اند: الف) کودکانی که اصلاً رنگ مدرسه ندیده‌اند. ب) کودکانی که در مدرسه ثبت‌نام کرده‌اند، اما در طول ۱۲ سال تحصیلی به دلایلی مدرسه را ترک کرده‌اند. اتفاق مهمی که در سال‌های اخیر رخ داده است این است که اولاً آموزش و پرورش وجود

موضوعی به نام کودکان بازمانده از تحصیل را پذیرفته و ثانیاً مرکز آمار وزارت آموزش و پرورش نیز رقم دقیق بازماندگان از تحصیل در 6 سال ابتدایی را اعلام کرده است؛ اما متأسفانه آمار ترک تحصیل دانش‌آموزان دوره راهنمایی و دبیرستان اعلام نشده است.

بدون دستیابی به آمار صحیح «کودکان بازمانده از تحصیل» در هر منطقه کشور و به تفکیک جنسیت و نوع سکونت شهری/ روستایی و تغییرات این آمار در سال‌های مختلف، نمی‌توان ارزیابی درستی از وضعیت آموزش و پرورش کشور داشت. اولین و اصلی‌ترین وظیفه آموزش و پرورش پوشش تحصیلی همه کودکانی است که در ایران زندگی می‌کنند.

آموزش و پرورش نه تنها باید هر کودک ایرانی و غیر ایرانی را که به مدرسه دولتی مراجعه می‌کند، ثبت‌نام کند، بلکه باید کودکانی که به دلیل فقر خانواده‌ها یا زندگی در روستاهای کم‌جمعیت و دورافتاده یا تعصبات والدین و به هر دلیل دیگری از تحصیل بازمانده‌اند، را شناسایی کرده و روی نیمکت مدرسه بنشانند. تحلیل هر مسئله‌ای از جمله کودکان و نوجوانان بازمانده از تحصیل، بدون دسترسی به آمار قابل اعتماد، مانند راه رفتن در تاریکی است. بدتر از آن تحلیل بر اساس آمارهای مخدوش و تبلیغاتی گمراه‌کننده است که به نتایج تحلیلی اشتباه منجر می‌شود.



ترک تحصیل ۱۱۰ هزار کودک

معاون وزیر آموزش و پرورش گفت: سه درصد از دانش‌آموزان اصلا در مدرسه حضور ندارند. این سه درصد تقریباً جمعیتی نزدیک به ۱۱۰ هزار نفر را در کل کشور شامل می‌شود.

به گزارش تارنگار حقوق بشر در ایران به نقل از ایلنا، علی زرافشان، معاون آموزش متوسطه وزیر آموزش و پرورش، درباره وضعیت ترک تحصیل در دوره‌های دوره اول و دوم متوسطه گفت: «با اشاره به اینکه ۹۷ درصد دانش‌آموزان گروه سنی ۱۲ تا ۱۴ ساله‌مان چه در دوره ابتدایی و چه در دوره اول متوسطه در مدرسه حضور دارند، افزود: سه درصد از دانش‌آموزان باقی می‌مانند که این افراد اصلا در مدرسه حضور ندارند. این سه درصد تقریباً جمعیتی نزدیک به ۱۱۰ هزار نفر را در کل کشور شامل می‌شود که عمدتاً و طبیعتاً در استان‌هایی که کمتر برخوردار هستند و دسترسی به آموزش در آنجا شاید کمتر فراهم باشد.»

معاون وزیر آموزش و پرورش ترک تحصیل و عدم حضور در مدرسه به عوامل متعددی بستگی دارد، گفت: «ما امکان دسترسی به آموزش را برای همه بچه‌ها فراهم کرده‌ایم؛ چه در مدارس عادی روزانه و چه در مدارس شبانه‌روزی و چه در روستا مرکزی و روش‌های دیگر. بعضی مواقع به جهت مصالح اقتصادی که دانش‌آموزان کمک‌حال خانواده‌هایشان هستند، مسائل فرهنگی، ازدواج به خصوص برای دختران، بعضی دانش‌آموزان از حضور در مدرسه محروم می‌شوند؛ منتها ما بر مبنای کاری که چند سال است انجام می‌دهیم، هر ساله یک گزارش تطبیقی از سامانه ثبت احوال و سامانه سناد می‌گیریم و به این صورت مشخص می‌شود که چه تعداد دانش‌آموز پارسال در مدارس بودند و امسال نیستند. ما پیگیری اسمی می‌کنیم و به درب منازلشان می‌رویم و پیگیری‌های لازم را انجام می‌دهیم.»

زرافشان اضافه کرد: «اگر اسمی در سامانه سناد نبود ولی در سامانه ثبت احوال اسمشان بود ما باید پیگیری کنیم که این‌ها اصلا در ایران هستند یا خیر، آیا در قید حیات هستند؟ چون کسانی که از ایران خارج می‌شوند در سامانه ما ثبت نمی‌شوند

مگر اینکه در مدارس خارج از کشورمان ثبت نام کنند. ما در حال پیگیری هستیم که به هدفی که در نقشه جامع علمی کشور برای ما پیش‌بینی شده و آن پوشش صد درصدی است، انشاءالله دست یابیم.»

وی درباره وضعیت آموزش و کیفیت و امکانات در مدارس بزرگسالان گفت: «۴۵۰ هزار دانش‌آموز در مدارس بزرگسالان تحصیل می‌کنند که از این تعداد حدود ۲۵ درصد یعنی ۱۰۰ هزار نفر از این‌ها واجب‌التعلیم و زیر ۲۰ سال هستند و این‌ها علی‌القاعده سنشان به گونه‌ای است که می‌توانستند در مدارس روزانه درس بخوانند، اما به دلایل مختلف مانند اشتغال یا ازدواج در این دسته از مدارس به تحصیل می‌پردازند.»

بازماندگی از تحصیل؛ چرا و به چه علت؟

بهمن ماه سال گذشته معاونت آموزش ابتدایی وزارتخانه آموزش و پرورش؛ محمد دیمه‌ور، بیشترین ترک‌تحصیلی‌ها را دانش‌آموزان پایه ششم اعلام می‌کند و می‌گوید: امسال حدود 39 هزار تارک‌التحصیل در دوره ابتدایی وجود دارد و برای بازگرداندن دانش‌آموزان بازمانده از تحصیل باید چند کار انجام شود: دسترسی فراگیران به آموزش و تحصیل باید فراهم شود، پوشش تحصیلی افزایش یابد و سایر وزارتخانه‌ها؛ به‌ویژه وزارت کشور برای انسداد مبادی بی‌سوادی همکاری کنند.

در واقع بازماندگی از تحصیل مانند دیگر آسیب‌های اجتماعی است؛ خود ناشی از علل و زنجیره‌ای از دلایل است و در نهایت نیز به بازتولید آسیب‌های دیگری منجر می‌شود، اما از جمله عللی که می‌توان بازماندگان از تحصیل را ناشی از آن دانست، شامل: مشکلات اقتصادی و گرفتن پول از دانش‌آموزان در مدارس دولتی، ناآگاهی والدین، نگاه‌های جنسیتی و عدم اهمیت به تحصیل دختران، طلاق و بی‌مسئولیتی والدین در قبال فرزند، بیکاری، مهاجرت، اشتغال کودکان در سنین کم (کودکان کار) و ... است.

محمد پسر نوجوانی که در چهارراه دستفروشی می‌کند، در زمینه تحصیلش می‌گوید: "کلاس اول و دوم ابتدایی درس خواندم، اما از سال سوم پدرم نگذاشت به مدرسه بروم. پدرم ترجیح داد به جای مدرسه بروم سر کار...". در حقیقت بیشتر مدارس از دانش‌آموزان به بهانه‌های مختلف پول می‌گیرند و فشار مالی را بر دوش خانواده‌ها می‌افزایند.

راهکارهای کاهش بازماندگان از تحصیل از زبان مسئولین

بر اساس برنامه 5 ساله "تا سال 93 باید بی‌سوادی در بین شهروندان زیر 50 سال در کشور ریشه‌کن شود." حال در میانه سال 1393 آیا بی‌سوادی میان شهروندان زیر 50 سال ریشه‌کن شده است؟

پاسخ این سؤال آنچنان دور از ذهن نیست. آنچه تاکنون در وصف و شرح شرایط بی‌سوادی و بازماندگان از تحصیل رفت، به خوبی جواب منفی این پرسش را نشان می‌دهد، اما حال اگر بخواهیم نگاهی عمل‌گرایانه و راه‌حل‌گرایانه به مسائل مربوط به بی‌سوادی و بازماندگان از تحصیل داشته باشیم، باید به راهکارهای پیش رو از زبان مسئولین اشاره کنیم.

علی باقرزاده؛ رئیس سازمان نهضت سوادآموزی، اشتغال کودکان، خانواده‌های بدسرپرست و معلولیت را مهم‌ترین موانع تحصیل بازماندگان تحصیل در بازه سنی 10 تا 20 سال دانسته و معتقد است که لازم است برای جذب این گروه، سنی مشوق‌هایی ایجاد شود که در این راستا مقرر شده است هزینه مربوط به پوشش تحصیلی این گروه 30 درصد افزایش یابد.

وی توضیح داد: از این 30 درصد، 20 درصد به دانش‌آموز پرداخت می‌شود و در مواردی نظیر معلولیت که مراجعه آموزیار به منزل ضروری است، 10 درصد نیز به آموزیار تعلق خواهد گرفت.

رئیس سازمان نهضت سوادآموزی نبود سیاست‌های الزام‌آور برای تحصیل را یکی از چالش‌های اصلی برای افزایش پوشش تحصیلی بی‌سوادی، می‌داند و معتقد است مشکل اصلی بی‌رغبتی بی‌سوادی برای با سوادشدن است.

همچنین کمتر از 3 هفته پیش، فریبرز حمیدی؛ معاون آموزش ابتدایی شهر تهران، در راستای ایجاد راهکارهایی برای کاهش بی‌سوادی اعلام کرد: برای شناسایی کودکان بازمانده از تحصیل با همکاری مجموعه‌های مختلف از جمله انجمن اولیا و مربیان وارد فعالیت شده‌ایم. برای به دست آوردن آمار کودکان بازمانده از تحصیل، تعداد متولدان هر پایه تحصیلی را از ثبت و احوال دریافت کرده و آن را با آمار دانش‌آموزانی که ثبت‌نام کرده‌اند، تطبیق می‌دهیم و بر این اساس تعداد دانش‌آموزانی که به یک پایه تحصیلی مشخص وارد نشده‌اند، به دست می‌آید.

بر این اساس وی معتقد است که هم‌اکنون حدود 99 درصد از دانش‌آموزان مقطع ابتدایی جذب مدارس می‌شوند، اما برای جذب کودکان بازمانده از تحصیل برنامه‌هایی داریم که یکی از مهمترین آنها انسداد مبادی بی‌سوادی است و در این زمینه راهنمای عملی را تهیه کرده‌ایم.

حمیدی بیان کرد: برای جذب کودکان کار در تلاشیم تا از ظرفیت سازمان‌های مردم‌نهاد و خانه‌های کودک استفاده کنیم تا متناسب با قوانین و ضوابط آموزش و پرورش رسالت تعلیم و تربیت را اجرایی کنیم. دلایلی که مانع از حضور کودکان در مدارس می‌شود را آسیب‌شناسی کرده و بر اساس آن زمینه‌های لازم برای حضور کودکان در مدارس را فراهم خواهیم کرد.

همچنین مسئله دیگر در خصوص بازماندگان از تحصیل وضعیت دانش‌آموزان عشایر است که به سبب عدم یکجانشینی و پراکندگی در جغرافیا فراهم کردن امکانات آموزشی برای آنها هم مهم‌تر و هم سخت‌تر است. در همین راستا مدیرکل دفتر امور مناطق کمترتوسعه‌یافته و عشایر وزارت آموزش و پرورش در گفتگو با مهرخانه، درخصوص وضعیت تحصیل دختران عشایر گفت: در خصوص دختران عشایر آمار پایان سال 92 نشان می‌دهد که از 170 هزار دانش‌آموز در حال تحصیل در مناطق عشایر نشین، 46 درصد دختر هستند.

علی‌تقی یزدان‌پناه با بیان این مطلب افزود: این آمار جای خوشحالی دارد؛ چراکه آموزش و پرورش سعی کرده است در مناطق عشایر نشین با برگزاری کلاس‌ها حداقل تا مقطع ابتدایی ولو با تعداد اندک و حتی با کلاس‌های 6 نفره، دانش‌آموزان محروم از تحصیل نشوند، اما پس از پایان دوره ابتدایی که باید به متوسطه اول راه یابند، چاره‌ای جز جذب دانش‌آموزان در مراکز شبانه‌روزی نداریم که این مدارس نیز در شهرهای دیگر واقع شده‌اند، نه در روستاها.

در واقع مسائل مربوط به بازماندگان از تحصیل و راهکارهای جذب آنان، آنچنان چندبعدی و منوط به عوامل متعدد است که نمی‌توان با دستورالعمل‌های کلی و یکسان تمام بازماندگان از تحصیل اعم از دختر و پسر و معلولین را در تمام نقاط کشور پوشش داد. همچنان‌که در نقاط عشایری آداب و رسوم فرهنگی بیش از هر عامل دیگری موجب پیشگیری والدین از ادامه تحصیل فرزندان و به‌خصوص دخترانشان می‌شود، در نقاط روستایی و شهری مسائل اقتصادی، عامل پررنگ‌تر و مهم‌تری محسوب می‌گردد. معلولین نیز اساساً کمترین حمایت را در زمینه‌های مختلف و به‌طور خاص آموزش از سیستم دولتی دریافت می‌کنند و نیازمند ارائه امکانات ویژه برای حضور در سیستم آموزشی و ادامه تحصیل هستند.

بنابر همین اصل لازم است مسئولین راهکارهای حذف بی‌سوادی و بازماندگان از تحصیل را در ارائه عادلانه و یکسان امکانات آموزشی رایگان به نقاط شهری، روستایی و عشایری جستجو کرده و در مراحل بعدی به لحاظ فرهنگی اهمیت ادامه تحصیل را به‌ویژه برای دخترانشان تبلیغ و ترویج کنند. ضمن آنکه به کاهش هزینه‌های آموزشی پرداخته و مدارس دولتی را به معنای واقعی کلمه رایگان در دسترس دانش‌آموزان قرار دهند.

آمار کودکان بازمانده از تحصیل

به گزارش ایلنا، نشست شناسایی کودکان بازمانده از تحصیل در مقطع ابتدایی در کشور با حضور احمد میدری، معاون رفاه اجتماعی وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی و ابوالحسن فیروزآبادی قائم مقام وزیر کار، تعاون و رفاه اجتماعی و همچنین جمعی از فعالان حقوق کودک برگزار شد.

در ابتدای این نشست ابوالحسن فیروزآبادی بیان داشت: بحث کودکان در کشورهای در حال توسعه وضعیت مناسبی ندارد. ایجاد حاشیه‌های شهری 10 تا 12 میلیونی در کشور و تغییرات جمعیتی که از روستایی به شهری تبدیل شده است؛ عوارضی را در کشور ایجاد کرده است و ضروری است؛ سازمان‌ها در کنار کار خود اقدامات ویژه‌ای را به عمل بیاورند.

مدیری در ادامه گفت: در طرح شناسایی کودکان بازمانده از تحصیل مقطع ابتدایی در کشور بعد از اینکه آموزش و پرورش کد ملی 136 هزار کودک را اعلام کرد با مشکل جدی در برقراری تماس با خانواده این کودکان مواجه بودیم، اما با تلاش‌های دکتر فیروزآبادی دسترسی به این کودکان امکانپذیر شده است. این طرح از شهریورماه 95 آغاز شد که نتایج آن در این نشست اعلام می‌شود.

او افزود: فقر کودکان بدترین شکل فقر است. اگر کودک از داشتن مدرسه و تغذیه مناسب محروم باشد فقیر می‌ماند و وظیفه سیاستگذاران این است که عوامل را شناسایی و در جهت رفع آن قدم‌های اساسی بردارند.

وی یادآور شد: شورایی با عنوان انسداد مبادی بی‌سوادی در دولت تدبیر و امید آغاز به کار کرد تا تصویر روشنی از علت مدرسه نرفتن کودکان ارائه شود. در تابستان سال 95 به این نتیجه رسیدیم که چگونه کودکان را شناسایی کنیم. سرانجام مشخص شد که 136 هزار کودک بیرون از مدرسه هستند و از طریق سامانه پارانه‌ها شماره تماس آنها را به دست آوردیم تا از طریق بهزیستی با آنها تماس حاصل کنیم اما شماره تماس‌های ارائه شده از سازمان هدفمندی یارانه‌ها درست نبود و به همین خاطر دکتر ربیعی با وزیر ارتباطات تماس گرفت تا شماره‌های این افراد در اختیارمان قرار گیرد.

مدیری تاکید کرد: اپراتورها در ابتدا نسبت به در اختیار قرار دادن شماره‌ها مقاومت کردند و ارائه آن را خلاف قانون اعلام کردند، اما با مساعدت دکتر فیروزآبادی این کار عملیاتی شد.

او در ادامه تاکید کرد: اطلاعات 92 هزار و 393 کودک و سرپرست آنها تکمیل و مشخص شد که 35 هزار و 759 کودک تحت پوشش نهادهای بهزیستی و کمیته امداد امام خمینی قرار دارند که اسامی این کودکان به سازمان‌ها جهت بررسی علل بازماندگی از تحصیل اعلام شد.

وی افزود: 49 درصد این کودکان را پسران و 51 درصد را دختران تشکیل می‌دهند و بیشتر کودکان در رنج سنی 10 تا 12 سال هستند و سهم بازماندگی از تحصیل در مناطق شهری بیشتر از کودکان روستایی است.

مدیری با اشاره به طراحی سایت مشق ما جهت پاسخ به این سوال که چرا کودکان بازمانده از تحصیل هستند، بیان داشت: به کمک موسسه نیکوکاری رعد الغدیر که مجهز به سیستم متمرکز تماس تلفنی و ضبط مکالمات است تماس با این کودکان آغاز شد و نتیجه این تماس‌ها این بود که 30 درصد این کودکان به دلیل فقر، 27 درصد به دلیل معلولیت، 14 درصد به خاطر زندگی در خارج از کشور و 6 درصد به علت دوری از مدرسه از تحصیل در مدارس بازمانده‌اند.

وی تاکید کرد که برای حمایت از این کودکان با انعقاد تفاهم‌نامه همکاری با موسسات خیریه و کلینیک‌های مددکاری در 5 استان که بیشترین سهم را در کودکان بازمانده از تحصیل دارد مقرر شد که این کودکان در سال جدید جهت ثبت‌نام به آموزش و پرورش معرفی شوند.

معاون رفاه اجتماعی وزارت کار این 5 استان را سیستان و بلوچستان، خوزستان، تهران و کرمان اعلام کرد.



مسئله هویت در کودکان بدون شناسنامه

هر روز کودکانی در این جهان بدنیا می آیند که ناخواسته از دیده ها ناپدیدند! در حال حاضر هیچ نهاد، ارگان و یا سازمانی، آمار دقیق و رسمی از کودکان بی شناسنامه در ایران را ندارد اما با این حال بر اساس یک آمار نسبی غیر رسمی بیش از چهارصد هزار کودک در ایران بدون شناسنامه هستند. کودکانی که به‌طور عمده از پدران غیر ایرانی به دنیا آمده‌اند و به دلیل نداشتن اوراق هویت از بسیاری از حقوق محروم می‌مانند.

کودکانی که شناسنامه ندارند، حضوری نامرئی در جامعه دارند؛ برای درس خواندنشان هیچ نیمکتی خالی نیست، بیمار که بشوند، یکی از شهروندان این جامعه نیستند که بتوانند از بیمه درمانی استفاده کنند، بزرگ که بشوند به غیر از کارهای خدماتی و کارگری، آینده دیگری ندارند چون امکان تحصیل و آموزش نداشته‌اند. این کودکانی هستند که آنها را به نام مهاجران غیرمجاز می‌شناسند، هر چند در آب و خاک ما به دنیا آمده‌اند و تا حالا یک ثانیه هم در هوای کشور خودشان نفس نکشیده‌اند و حتی آسمانش را هم ندیده‌اند.

کودکان بدون شناسنامه ایرانی «کد انحصاری» ندارند.

معاون وزیر آموزش و پرورش و رئیس سازمان نهضت سوادآموزی با اشاره به چگونگی پوشش تحصیلی کودکان و بازماندگان از تحصیل بدون شناسنامه ایرانی گفت: متأسفانه «کد انحصاری» برای اینها نداریم؛ در این زمینه نیازمند نظام آماري دقیق هستیم که وزارت کشور مسئول آن است.

علی باقرزاده در گفت‌وگو با ایسنا، درباره روند پیگیری سوادآموزی کودکان ایرانی بدون هویت گفت: شاید بتوان به صورت موردی مشکل اسناد هویتی و سوادآموزی این کودکان را حل کرد اما به صورت فراگیر نمی‌توانیم به تنهایی اینکار را سامان دهیم.

وی افزود: باید یک شناسه و مشخصه انحصاری از این کودکان در سیستم ثبت کنیم، زیرا برای هر کدام از افرادی که تحت پوشش برنامه‌های ما قرار می‌گیرند سالانه یک میلیون تومان هزینه می‌کنیم. هر ساله تفاهنامه‌ای با سازمان برنامه و بودجه برای پوشش تعداد مشخصی منعقد و به همان میزان اعتبار دریافت می‌کنیم و اطلاعات همه این افراد باید در سامانه ثبت شود.

رئیس سازمان نهضت سوادآموزی با اشاره به بازدید از یکی از روستاهای سیستان و بلوچستان در ابتدای سال تحصیلی گفت: در این روستا مشکل عدم برخورداری از شناسنامه به صورت فراگیر وجود داشت و خانواده‌های متعددی بدون شناسنامه بودند. باید این مسئله توسط مرجع ملی حقوق کودک و ثبت احوال دنبال و یک تصمیم اساسی اتخاذ شود.

باقرزاده ادامه داد: لازم است در آنجا استانداری ورود فعالتری داشته باشد. باید اطلاعات و مشخصات در اختیار داشته باشیم. این مشخصات در طرح‌های آمایشی توسط اداره کل اتباع وزارت کشور جمع آوری می‌شود.

وی با تأکید بر اینکه باید این افراد حداقل یک شناسه منحصر بفرد داشته باشند که بدانیم چه کسانی تا کنون آموزش دریافت کرده‌اند عنوان کرد: اگر دائماً در معرض افراد بدون هویت باشیم نمی‌توانیم با ارزیابی دقیقی اعلام کنیم چه تعداد را پوشش داده ایم. مکرر دیده شده است فردی هم در مدرسه و هم در نهضت سوادآموزی ثبت نام کرده و از انجمن‌ها هم خدمات می‌گیرد.

رئیس سازمان نهضت سوادآموزی افزود: متأسفانه کد انحصاری برای اینها نداریم. چندین نهاد دولتی و غیردولتی متولی‌اند اما خدماتشان روی یک گروه مشترک متمرکز شده اما نتیجه‌ای ندارد. نیازمند یک نظام آماري دقیق هستیم که وزارت کشور مسئول آن است.

باقرزاده از انعقاد موافقت‌نامه‌ای با انجمن حامی برای پوشش کودکان بازمانده از تحصیل در آینده نزدیک خبر داد و گفت: قرار است در قالب این موافقت‌نامه اقداماتی چون پیگیری وضعیت کودکان بدون شناسنامه و بازمانده از تحصیل از طریق انجمن حامی انجام شود و هزینه‌های تحصیل را سازمان نهضت سوادآموزی تقبل کند.

وی افزود: در قالب این موافقت‌نامه عمدتاً پرونده تحصیل کودکان اتباع بررسی و دنبال می‌شود.

کودکان بدون شناسنامه؛ آتش زیر خاکستر

احمد میدری، معاون رفاه وزارت کار، تعاون و رفاه اجتماعی گفته است در هفته اخیر اصلاح قانون مدنی به تصویب کمیسیون لوایح دولت رسید و اکنون باید در مجلس رأی بیاورد. بر این اساس کودکانی که از مادران ایرانی متولد می‌شوند مانند کودکانی که از پدران ایرانی متولد می‌شوند، می‌توانند صاحب شناسنامه شوند. به سرانجام رسیدن این لایحه یعنی شناسنامه‌دار شدن کودکانی که از سرزمین مادری هیچ نصیبی نداشته‌اند.

به گزارش خبرآنلاین، ارائه شناسنامه یا کارت هویت به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی و مردان خارجی دهه‌ها است که باوجود پیگیری‌های گاه و بی‌گاه در نهایت به دلیل سیاست‌های امنیتی مسکوت گذاشته شده است. با آغاز مجلس دهم جمعی از نمایندگان به‌ویژه در کمیسیون فرهنگی مسئله این کودکان را دنبال کردند باین‌حال و باوجود تصویب طرح در کمیسیون فرهنگی و تصویب فوریت این طرح پس از گذشت یک سال این مصوبه به صحن علنی مجلس نرسیده است. اما در حال حاضر امید می‌رود تصویب اصلاح قانون مدنی در کمیسیون لوایح دولت بتواند گره از مشکلات این کودکان باز کند. طیبه سیاوشی، عضو کمیسیون فرهنگی مجلس، از جمله افرادی است که با جدیت مسئله فرزندان مادران ایرانی با همسران خارجی را دنبال کرده است.

طیبه سیاوشی با بیان اینکه یک طرح برای اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی و مرد خارجی وجود دارد که در این طرح سن لحاظ نمی‌شود، گفت: «حتی فوریت این طرح هم سال گذشته تائید شده است. آقای رضا شیران نماینده مجلس نیز به شدت این طرح را دنبال می‌کردند. ما چندین بار این موضوع را دنبال کردیم و بنا شد یک کمیسیون مشترک از ترکیب همه کمیسیون‌ها تشکیل شود و به این مورد رسیدگی کنند که البته من هر بار پیگیری کردم، متوجه شدم که هنوز به جایی نرسیده است.»

او ادامه داد: «بنا بود در این کمیسیون از اعضای کمیسیون امنیت ملی تا کمیسیون فرهنگی حضور داشته باشند چون به‌رحال موضوع این زنان و فرزندان آنها متنوع و چندلایه است و نیاز به حضور تعداد زیادی از کمیسیون‌ها و تخصص‌ها دارد. اما متأسفانه این کمیسیون هنوز و تلاش آقای شیران نیز به نتیجه نرسیده است.»

وزارت کشور و اطلاعات به دلایل امنیتی مقاومت می‌کنند .

این عضو کمیسیون فرهنگی با تأکید بر اینکه طرح دیگری هم وجود دارد که چون در گذشته هم برای یک مدت‌زمانی اجرایی شده، قاعدتاً باید بتوان این طرح را جلو برد، گفت: «این طرح هم طرح تابعیت فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی با مردان خارجی بود اما این طرح برای فرزندان است که بیش از ۱۸ سال داشته و یک سال هم در ایران زندگی کرده‌اند و تقاضای تابعیت دارند. البته آن طرح هم هنوز به نتیجه نرسیده است.»

او ادامه داد: «این طرح ابتدا در کمیسیون فرهنگی به تصویب رسید. کمیسیون حقوق و قضایی نیز گفت در آنجا هم به تصویب رسیده است اما این طرح هنوز در کمیسیون امنیت مانده است و یکی از گره‌های بزرگ نیز همین مسئله است و متأسفانه هر بار هم ما سر یک میز نشسته و درباره این موضوع گفت‌وگو کرده‌ایم وزارت اطلاعات و وزارت کشور مقاومت کرده‌اند و دلایل امنیتی را مطرح کرده‌اند و علی‌رغم اینکه وزارت امور خارجه یک بار این مصوبه را داشته و این فرصت را به این افراد بالای ۱۸ سال داده ولی متأسفانه بار دیگر کنار گذاشته شده است. در حال حاضر ما برای طرحی تلاش می‌کنیم که افراد بالای ۱۸ سال را شامل می‌شود.»

مسئله بار مالی نیز مطرح است

سیاوشی بابیان اینکه لایحه‌ای در کمیسیون اجتماعی دولت برای اعطای تابعیت به فرزندان حاصل از ازدواج زنان ایرانی و مردان خارجی تهیه شده است، گفت: «البته علاوه بر مسائل امنیتی که مورد تأکید وزارت کشور و اطلاعات است این مسئله بار مالی نیز دارد. در گذشته نیز طرح مشابهی آماده شده و به تصویب نرسید چون شورای نگهبان اصل 75 قانون اساسی را برای آن ذکر کرده و به همین دلیل رد شد.»

این عضو کمیسیون فرهنگی استفاده از تجربه دیگر کشورها را ممکن دانسته و گفت: «من چون سال‌ها خارج از ایران زندگی کرده‌ام دیده بودم که به فرزندان مهاجران یک کارت هویت سه ماهه یا 6 ماهه می‌دانند که باید تمدید می‌شد. رفتار آنها نیز نظارت می‌شد و در صورتی که مشکلی نداشتند و مسئله امنیتی ایجاد نمی‌کردند و خلاقی مرتکب نمی‌شدند برای یک سال یا دو سال تمدید می‌شد. یعنی تابعیت مادام‌العمر به آنها داده نمی‌شد و تنها تا زمانی که این افراد رفتار ثابت و سالمی داشتند پس از سه سال یا پنج سال به آنها تابعیت اعطا می‌شد که در واقع یک نوع شناسنامه بود.»

او ادامه داد: «من، خانم اولادقیباد، سلحشوری، جلودار زاده بارها گفت و گو کردیم و گفتیم اگر تمایلی به این مسئله ندارید اجازه ورود از مرز را ندهید اما در صورتی که این اجازه را می‌دهید باید برای آن راه حلی داشته باشید. درباره این مسئله گفت و گو کردیم اما در حال حاضر تقریباً به هیچ جایی نرسیده‌ایم. بحث این بود که منتظر لایحه دولت بمانیم.»

تهدید می‌کردند که خودکشی می‌کنند

طیبه سیاوشی شرایط این افراد بی شناسنامه را دشوار توصیف کرده و گفت: «من دائماً پیام‌هایی می‌گیرم که پسری ۲۲ ساله یا ۲۴ ساله که هیچ‌وقت افغانستان را ندیده هیچ کارت هویتی ندارد و دائماً هم به من پیغام می‌دهد و حتی تهدید می‌کردند که خودکشی می‌کنیم. زنانی که دائماً مراجعه می‌کنند. یکی از آنها می‌گفت که دو دختر دارد و این دختران می‌خواهند ازدواج کنند اما شناسنامه ندارند.»

این نماینده مجلس ادامه داد: «من اخیراً موردی را در فرحزاد دیدم که دختری که در ایران متولد شده و هیچ‌وقت هم افغانستان را ندیده است، پدر افغانستانی دارد و در حال حاضر هم ازدواج کرده و خودش هم صاحب فرزند شده است و هم خودش و هم بچه‌های او شناسنامه ندارند. یعنی تبعات این موضوع دائماً در حال افزایش است. این هشدار است که ما باید

کاری انجام بدهیم. اما متأسفانه هیچ عزم و اراده‌ای برای این کار وجود ندارد. باید یک بار و برای همیشه این مسئله را حل و فصل کرد چون شرایط فعلی آتش زیر خاکستر است. هر ماه که می‌گذرد من احساس می‌کنم که زمان از دست می‌رود و متأسفانه تنها به جنبه سخت و امنیتی مسئله نگاه می‌شود.»

کودکان بدون شناسنامه

زنان ایرانی که پس از مهر ۱۳۸۵ با اتباع خارجی ازدواج کرده‌اند، قادر نیستند برای فرزندان خود شناسنامه بگیرند. چنین کودکانی در واقع قادر به تحصیل در مدارس ایران، استفاده از بیمه درمانی و... نیستند و تازه پس از رسیدن به سن ۱۸ سالگی می‌توانند برای داشتن «هویت» ایرانی، مراحل قانونی را دنبال کنند. تا آن زمان و در صورت وجود سند ازدواج پدر و مادرشان، تنها شانس آنها گرفتن کارت اقامت از طریق ارائه پاسپورت است. دستیابی به کارت اقامت نیز برای همه امکان‌پذیر نیست و همین امر، بسیاری را به سمت خرید شناسنامه‌های افراد متوفی و یا شناسنامه‌های جعلی سوق می‌دهد. در واقع این پول است که در تعیین «هویت» افراد نقش اصلی را بازی می‌کند و کسانی که قادر به خرید چنین شناسنامه‌هایی نیستند، عملاً به رسمیت هم شناخته نمی‌شوند.

بعضی‌هایشان شانس این را دارند که در مدارس خودگردان یا موسسات مردم نهاد درس بخوانند. مدارسی که حالا جایگزینی هستند برای همه آنها که از نخستین حقوق انسان‌ها محروم‌اند. حق داشتن هویت. داشتن برگی که نام و نشان‌شان باشد و به آن خوانده و شناخته شوند. بچه‌هایی که شناسنامه ندارند، انگار نیستند. هیچ‌کس برایشان برنامه‌ریزی نمی‌کند، برای درس خواندنشان هیچ نیمکتی خالی نیست، بیمار که بشوند، یکی از شهروندان این جامعه نیستند که بتوانند از بیمه درمانی استفاده کنند، بزرگ که بشوند به غیر از کارهای خدماتی و کارگری، آینده دیگری ندارند چون امکان تحصیل و آموزش نداشته‌اند. مادرانشان اهل همین سرزمین‌اند اما خودشان را کسی اهل ایران نمی‌دانند.

سال گذشته وزیر آموزش و پرورش اعلام کرد، ۳۴۰ هزار دانش‌آموز اتباع از کشورهای افغانستان، عراق و سایر کشورها در مدارس جمهوری اسلامی مشغول به تحصیل هستند. شیما ثابت، مددکار اجتماعی هم از زنانی ایرانی می‌گوید که با مردان افغانستانی ازدواج کرده‌اند و فرزندان‌شان شناسنامه ندارند و تا سال گذشته نمی‌توانستند به مدرسه بروند. او که مددکار موسسه مهر و ماه در فرحزاد است، می‌گوید: «تعدادشان در محله فرحزاد خیلی بالا نیست و برخی از آنها امسال توانسته‌اند با طرح کفالت به مدرسه بروند. در واقع فرزندان آنها با بچه‌هایی که پدر و مادر افغانستانی دارند و از آنجا آمده‌اند، فرقی نمی‌کنند. مهم‌ترین مسأله‌شان هم این است که هویت ندارند. یعنی تو در جایی زندگی می‌کنی که در آنجا هویت نداری. امکان این‌که بخوانند مدرسه بروند، یا بعدها وارد دانشگاه شوند و مقاطع بالاتر را بگذرانند، ندارند. آنها برای کار هم فقط می‌توانند سراغ کارهای کارگری و خدماتی بروند و برای همین کارها هم مثل بچه‌های افغانستانی باید اجازه‌کار بگیرند که اجازه‌کار هم هزینه دارد.» او می‌گوید مسأله جعل شناسنامه هم برای این افراد یک راهکار است و حتماً برخی انجام می‌دهند اما خودش به‌طور مستقیم با این افراد برخورد نداشته است. به جای آن زنی را می‌شناسد که امسال دنبال کارهایش بوده که بتواند از راه قانونی برای فرزندانش شناسنامه بگیرد: «او چون صیغه‌نامه داشت از راه قانونی اقدام کرده اما هنوز نتیجه نگرفته است. در این موارد مادر می‌تواند به اسم خودش برای آنها شناسنامه بگیرد. مشکلی که در این راه وجود دارد هزینه و زمان است. همین موردی که ما در موسسه داریم هر جا می‌رود با یک مشکل روبه‌رو می‌شود. راه قانونی گرفتن شناسنامه اقدامات و دوندگی‌های زیادی دارد. برای همین نمی‌توانیم بگوییم که حتماً اگر دنبال این راه بروی، نتیجه می‌گیری.»

سیستان و بلوچستان نیز یکی از استان‌هایی است که ازدواج زنان ایرانی با مردان غیر ایرانی به‌خصوص افغانستانی زیاد است، جایی که به‌گفته مسئول یکی از «ان‌جی‌او»های فعال، می‌توان یک‌روستا با بچه‌های بدون شناسنامه پیدا کرد که حاصل این ازدواج‌ها هستند. فاطمه پناهی، مدیر خانه‌کودک کوشا می‌گوید، در بین مراجعان این موسسه در تهران، ۱۲ دانش‌آموز حاصل ازدواج مادران ایرانی و پدران افغانستانی هستند. بچه‌هایی که هیچ‌فرقی با بچه‌های افغانستانی و بچه‌های بدون شناسنامه دیگر ندارند و مثل آنها بدون هویت و رانده‌شده از تحصیل هستند. او می‌گوید: «خیلی از این بچه‌ها نتوانستند به مدرسه بروند بنابراین به موسسه‌هایی چون خانه‌کودک کوشا برای تحصیل آمده‌اند. البته امسال وضع کمی متفاوت بود و ما توانستیم به همراه یک «ان‌جی‌او» دیگر که مانند ما حدود ۶ سال است در زمینه کودکان فعالیت می‌کند، همه بچه‌هایمان را به مدارس دولتی بفرستیم. برای این کار خیلی مبارزه کردیم. با این حال امسال ۵۰ نفر جدید در موسسه‌کوشا ثبت‌نام کردند»

که ۱۲ نفرشان از مادران ایرانی و پدران افغانستانی هستند.» این آمار مربوط به «ان‌جی‌او»یی است که در مرکز تهران کار می‌کند. اما چنین بچه‌هایی در حاشیه تهران و شهرهای دیگری چون مشهد و استان سیستان و بلوچستان بیشترند و پناهی این را دلیل فقر خانواده‌ها می‌دانند. به‌گفته او «ان‌جی‌او»ها برای اقامت و شناسنامه این بچه‌ها گاهی به‌طور موردی هم تلاش کرده‌اند اما عمده کمکی که خانواده‌ها از موسسات مردم‌نهاد آموزشی می‌خواهند، این است که بچه‌های رانده‌شده از تحصیل آنها را آموزش دهند.

«روستایی را در سیستان و بلوچستان می‌شناسم که تمام اعضای آن بدون شناسنامه و برگ‌هویت‌اند و خیلی از آنها حاصل ازدواج مادرهای ایرانی با مردان افغانستانی هستند. گاهی حتی این زن‌ها به مردان فروخته شده‌اند. بچه‌هایشان شناسنامه ندارند.»

مساله خیلی از این بچه‌ها فقر است. پناهی اعتقاد دارد که ازدواج زنان ایرانی با یک تبعه خارجی نیز عمدتاً به‌دلیل فقر اتفاق می‌افتد. فقر است که زندگی و سرنوشت بچه‌های آنها را تغییر می‌دهد، اگر متمول باشند از طریق پول و رابطه و رانت می‌توانند شناسنامه بگیرند. چون در مملکت ما همه‌چیز با پول حل می‌شود: «غیرقابل‌باورترین حرکت با یک رابطه رانتی درست می‌شود. درحالی‌که برای وضع این بچه‌ها هیچ حرکت قانونی نمی‌توانیم بکنیم. مگر این‌که در قانون تابعیت مادر پذیرفته و به‌رسمیت شناخته شود. در غیر این صورت این بچه‌ها فقط می‌توانند اوراق هویت داشته باشند ولی شناسنامه که به‌نام مادر به آنها داده نمی‌شود. مواردی بوده که خانواده‌ها شناسنامه بچه‌مردی را خریده‌اند و برای بچه‌های خودشان استفاده کرده‌اند. من روستایی را در سیستان و بلوچستان می‌شناسم که تمام اعضای آن بدون شناسنامه و برگ‌هویت‌اند و خیلی از آنها حاصل ازدواج مادرهای ایرانی با مردان افغانستانی هستند. گاهی حتی این زن‌ها به مردان فروخته شده‌اند. بچه‌هایشان شناسنامه ندارند. مگر این‌که شانس بیاورند و مثلاً در ده‌پاین، بچه‌ای مرده باشد و بتوانند شناسنامه او را بخرند. در آن روستای بزرگ به‌ندرت شاید ۱۰ تا ۱۵ خانواده که شرایط متعادل‌تری دارند، توانستند برای بچه‌هایشان شناسنامه بگیرند.» او سپس از آرش می‌گوید، پسر نوجوانی که در سیستان و بلوچستان زندگی می‌کند. پسری حاصل ازدواج زنی ایرانی با مردی افغانستانی که پدر و مادر مبتلا به اعتیادش، ناپدید شده‌اند و او حالا در مکانیکی کار می‌کند. می‌گوید موارد اینچنینی کم نیستند. بدون شناسنامه، بدون نشانی که آنها را بتوان شناخت، بدون حق تحصیل و حق درمان بزرگ می‌شوند. تا ۱۸ سالگی صبر می‌کنند تا شاید بتوانند هویت ایرانی داشته باشند، هویت سرزمین مادری‌شان را.



اعتیاد کودکان در ایران

آمارهای تکان دهنده اعتیاد کودکان از یک پژوهش میدانی: تعداد کودکان افغانی مبتلا به اعتیاد کمتر از کودکان ایرانی است / شیشه و هرویین و تریاک بیشترین مواد مصرف شده توسط کودکان بوده است / ۲۰ درصد از کودکان مورد پژوهش سابقه کارتن خوابی داشته‌اند.

دبیر سمینار اعتیاد کودکان و نوجوانان در محلات معضل خیز درباره اعتیاد کودکان گفت: دختران درگیر اعتیاد در سطح جامعه دیده نمی‌شود و به دلیل سوء استفاده معمولاً از دید جامعه پنهان هستند.

به گزارش خبرنگار ایلنا، مریم کیانی در سمینار اعتیاد کودکان و نوجوانان در محلات معضل‌خیز که به همت جمعیت امام علی(ع) برگزار شد؛ با اشاره به تحقیق انجام شده توسط این جمعیت در میان ۱۰ استان کشور گفت: این پژوهش در استان‌های تهران، مازندران، البرز، بوشهر، خراسان جنوبی، بندرعباس، گلستان، زنجان و کرمان و در میان ۱۱۶ کودک درگیر اعتیاد انجام شده که ۷۳ درصد کودکان پسر و ۲۷ درصد آنها دختر بودند.

وی افزود: بیشتر این کودکان در سنین ۷ تا ۱۳ سال قرار داشته و درگیر اعتیاد بودند همچنین تعداد کودکان نوزاد تا ۲ ساله مبتلا به اعتیاد در پژوهش بسیار بالا بوده است و این کودکان فراوانی بیشتری نسبت به سایر گروه‌های سنی داشته‌اند.

کیانی ادامه داد: نزدیک به نیمی از این کودکان فاقد اوراق هویت بوده که این موضوع باعث عدم بهره‌مندی این کودکان از حقوق خود شده است.

این فعال حقوق کودک افزود: نداشتن اوراق هویت، بی‌توجهی خانواده، مشکلات مالی و اعتیاد از دلایل عمده ترک تحصیل و یا عدم تحصیل کودکان مبتلا به اعتیاد بوده است.

کیانی با بیان اینکه بیشتر این کودکان ایرانی بودند و تعداد کودکان افغانی مبتلا به اعتیاد کمتر از کودکان ایرانی بوده است گفت: در این تحقیق کودکانی که به اجبار رییس باند در گروه‌های کاری مبتلا به اعتیاد می‌شوند ۴ درصد، میزان کودکانی که از طریق مصرف شیر مادرشان معتاد شده‌اند ۴۲ درصد و مابقی به دلیل شرایط خانوادگی بوده است.

وی ادامه داد: بنا بر این پژوهش، ۶۲ درصد مادران این کودکان و ۸۰ درصد پدران آنان معتاد بوده‌اند. همچنین شیشه و هرویین و تریاک بیشترین مواد مصرف شده توسط کودکان بوده است. آمارها بیانگر آنند که تنها ۷ درصد از کودکان به بهزیستی مراجعه کردند در حالی که بیشتر این کودکان بدسرپرست هستند.

کیانی ادامه داد: حدود ۷ درصد از این کودکان رابطه با جنس موافق و ۱۷ درصد از آنان رابطه با جنس مخالف را تجربه کرده بودند که البته ممکن است آمار بیش از این باشد. همچنین ۲۰ درصد از کودکان مورد پژوهش سابقه کارتن خوابی داشته‌اند.

دبیر سمینار اعتیاد کودکان و نوجوانان در محلات معضل‌خیز اضافه کرد: پژوهش‌ها نشان می‌دهد فروش مواد در میان کودکان با مشاغل مادران آنها ارتباط داشته است به این معنی که این کار بیشتر توسط کودکانی انجام می‌شود که مادرشان بزهار یا تن‌فروش بودند. همچنین الگوی مصرف کودکان با مواد مصرف شده توسط مادران آنها ارتباط و همخوانی دارد.

وی در پایان تاکید کرد: کودکانی که تحصیلات بالاتری داشتند دیرتر مصرف مواد مخدر را آغاز کرده بودند.

اعتیاد کودکان و نوجوانان

باور عمومی بر این است که بسیاری از کودکان کار و کودکانی که در حاشیه شهرهای بزرگ همچون تهران و در محله‌های فقیرنشین زندگی می‌کنند، به مواد مخدر از جمله شیشه و کراک اعتیاد دارند، اما هیچ‌گونه آمار رسمی از تعداد کودکان معتاد در ایران وجود ندارد.

به تازگی محمدرضا سراوانی، مدیرکل بهزیستی استان سیستان و بلوچستان، از افتتاح دو مرکز درمان کودکان معتاد زیر ۱۸ سال در زاهدان خبر داده است.

او در مراسم افتتاح این مراکز گفته است: «در کل کشور تاکنون مرکزی برای ترک اعتیاد کودکان نداشتیم که با توجه به احساس نیاز در این زمینه، این طرح از سوی بهزیستی مطرح و تصویب شد و با همکاری ستاد مبارزه با مواد مخدر، این مرکز تجهیز و آماده بهره‌برداری شد.»

سازمان بهزیستی می‌گوید که ظرفیت پذیرش این مراکز برای ۲۰ تا ۳۰ نفر است و در حال حاضر ۱۰ نفر در این مرکز تحت درمان قرار گرفته‌اند.

سراوانی درباره عملکرد این مراکز گفته که پس از ورود کودکان به این مراکز، تمامی خدمات مددکاری برای کودکان انجام می‌شود و در صورتی که خانواده «صلاحیت نگهداری از این کودکان را نداشته باشند»، کودکان به خانواده تحویل داده می‌شوند و در غیر این صورت، کودکان به مراکز نگهداری کودکان بدسرپرست و بی‌سرپرست منتقل می‌شوند.

مدیرکل بهزیستی استان سیستان و بلوچستان اضافه کرده که عمده مصرف کودکان تحت نظر این مراکز، «شیشه و کریستال» بوده است.

چندی پیش خبرگزاری دانشجویان ایران (ایسنا) در گزارشی میدانی مدعی شد که ۸۰ درصد کودکان کار به موادی مانند تریاک، حشیش، شیشه و کراک اعتیاد دارند.

در گزارش‌های پراکنده‌ای که از رسانه‌های ایران، از جمله تلویزیون دولتی این کشور پخش می‌شود، از مادران معتاد به عنوان مهم‌ترین عامل اعتیاد کودکان یاد می‌شود.

در همین زمینه مصطفی اقلیما، رئیس انجمن علمی مددکاران اجتماعی ایران و کارشناس مسائل اجتماعی در گفت‌وگو با رادیو زمانه می‌گوید که اگر در ایران چهار میلیون معتاد وجود داشته باشد و هر خانواده‌ای را به طور متوسط چهار نفر در نظر بگیریم، ۱۶ میلیون نفر به طور مستقیم با اعتیاد درگیر هستند.

این کارشناس اجتماعی معتقد است که به طور طبیعی از هشت میلیون کودکی که در خانواده‌های معتاد زندگی می‌کنند، یک سوم آن‌ها از طریق خرید و فروش و مصرف، به مواد مخدر اعتیاد پیدا کرده‌اند.

اقلیما راه‌اندازی مراکز اعتیاد را راه درمانی اساسی برای مبارزه با اعتیاد کودکان نمی‌داند و می‌گوید: «ما هنوز نتوانسته‌ایم راه حلی برای خانواده‌های معتاد در ایران پیدا کنیم. وقتی کودکی والدین معتاد دارد، تلاش برای ترک اعتیاد کودک تا زمان وجود والدین معتاد در خانواده او بی‌معنا و بیهوده است.»

اعتیاد در آمارهای متناقض

در ایران آمارهای ضد و نقیضی درباره شمار کودکان و دانش‌آموزان معتاد و علت گرایش آن‌ها به مواد مخدر منتشر شده است. مدیران دولت احمدی‌نژاد اغلب به طور کل منکر وجود دانش‌آموزان معتاد در ایران می‌شدند اما بعدها گزارش‌هایی مبنی بر وجود دانش‌آموزان معتاد و لزوم درمان آن‌ها از رسانه‌های ایران منتشر شد.

علیرضا جزینی، قائم مقام دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر، به تازگی در مورد تعداد دانش‌آموزان معتاد در ایران گفته است که «یک درصد دانش‌آموزان مواد مخدر مصرف می‌کنند که قبلاً این میزان نیم درصد بوده است.»

به نظر می‌رسد رواج اعتیاد در میان کودکان و دانش‌آموزان در ایران تنها به دلیل داشتن خانواده معتاد نیست.

به گفته مصطفی اقلیما، کودکان کار (خواه دارای والدین غیرمعتاد و یا کودکان یتیمی که مجبور به کار در حاشیه‌های شهرها هستند) در معرض اعتیاد قرار می‌گیرند و به دلیل فرصت‌های تجاری و امکان سوءاستفاده از آن‌ها، دچار اعتیاد می‌شوند.

کودکان کارپیش از این نیز برخی از مسئولان در ایران و سازمان‌های دفاع از حقوق کودکان، درباره وضعیت نامناسب کودکان دارای والدین معتاد هشدار داده بودند. از جمله خبرگزاری کار ایران (ایلنا)، ۱۷ تیرماه سال جاری از مرگ یک کودک چهار ماهه بر اثر استعمال مواد مخدر در مجاورت او خبر داده بود.

راه‌اندازی مراکز ترک اعتیاد کودکان در همه جای ایران

اعلام خبر افتتاح نخستین مراکز ترک اعتیاد کودکان ایرانی در زاهدان در شرایطی منتشر می‌شود که تهران و برخی شهرهای دیگر نیز احتمالاً به جمع شهرهای دارای «مراکز ترک اعتیاد کودکان» خواهند پیوست.

فاطمه دانشور، رئیس کمیته اجتماعی شورای شهر تهران گفته است که دولت قصد دارد یک مرکز مجهز ترک اعتیاد کودکان را در تهران تأسیس کند. این مرکز بر اساس مصوبه شورای شهر ایجاد می‌شود.

دانشور در گفت‌وگو با خبرگزاری مهر گفته است: «بر اساس گزارش‌هایی که به ما می‌رسد، عده زیادی از کارتن‌خواب‌ها معتاد هستند. کودکان برخی از آن‌ها نیز به مواد مخدر اعتیاد دارند. این وظیفه مسئولان است تا مرکزی مانند یک بیمارستان مجهز را برای ترک اعتیاد این قشر ایجاد کنند.»

در حال حاضر نوزادان متولد از مادران معتاد در بیمارستان سینا تحت درمان قرار می‌گیرند، اما اینکه چرا در میان استان‌ها، استان سیستان و بلوچستان به عنوان نخستین استان دارای مرکز ترک اعتیاد انتخاب شده و در آن دو مرکز نیز راه‌اندازی شده، تأمل برانگیز است.

به نظر می‌رسد این استان به دلیل اینکه یکی از مهم‌ترین مسیرهای ترانزیت مواد مخدر است، افراد زیادی را درگیر قاچاق مواد مخدر و در نهایت اعتیاد کرده است.

به گفته مصطفی اقلیما، «فقر، کمبود امکانات، نبود تفریحات و خانواده معتاد» از جمله مهم‌ترین دلایل گرایش کودکان و دانش‌آموزان این استان به مواد مخدر است.

علی اوسط هاشمی، استاندار سیستان و بلوچستان نیز از راه‌اندازی مراکز ترک اعتیاد کودکان در شهرهای ایرانشهر، زابل و سراوان خبر داده است.

هاشمی این خبر را در مراسم افتتاح دو مرکز ترک اعتیاد کودکان در زاهدان اعلام کرده و از اداره آموزش و پرورش و سازمان بهزیستی خواسته که برای آینده کودکان تحت درمان این مرکز برنامه‌ریزی کنند.

ایران نرخ بالایی در مصرف مواد مخدر در جهان دارد. بنابر اعلام رسمی وزیر کشور ایران، تعداد معتادان به مواد مخدر یک میلیون و ۳۵۰ هزار نفر است.

در این میان بیش از ۹۰ درصد جمعیت معتادان به مواد مخدر در کشور را مردان و کمتر از ۱۰ درصد آنان را زنان تشکیل می‌دهند.

تعداد معتادان به مواد مخدر در ایران می‌تواند بیشتر از این هم باشد، چنانچه سعید صفاتیان، مدیرکل پیشین درمان در ستاد مبارزه با مواد مخدر گفته که آمار واقعی معتادان در کشور بیش از سه میلیون و ۵۰۰ هزار نفر است.



افزایش اعتیاد کودکان خیابانی و بی سرپرست در ایران

سازمان بهزیستی ایران برای جلوگیری از افزایش اعتیاد کودکان خیابانی و بی سرپرست در این کشور یک مرکز تخصصی ترک اعتیاد راه اندازی کرد

به گزارش خبرگزاری خانه ملت، همایون هاشمی عضو کمیسیون بهداشت و درمان مجلس ایران گفت: "تعداد کودکان معتاد کشور به اندازه ای افزایش یافته که بهزیستی اقدام به راه اندازی مرکز تخصصی درمان اعتیاد کودکان خیابانی و بی سرپرست کرده است".

وی موضوع را زنگ خطری جدی و نگران کننده خواند و تاکید کرد که وزیر کشور باید در این زمینه این معضل همکاری داشته باشد.

نماینده مرد شاهین دژ، تکاب و میاندوآب در مجلس ایران با اشاره به افزایش اعتیاد کودکان خیابانی و بی سرپرست در ایران گفت: مصرف مواد مخدر در کشور شایع است و مدیریت و کنترل مصرف مواد مخدر دچار بی توجهی مسئولین است.

وی همچنین درباره مصرف مواد مخدر در بین زنان ایرانی نیز اظهار داشت: "متأسفانه سن مصرف مواد مخدر در کشور کاهش یافته و تمایل بانوان کشور نیز به مصرف مواد مخدر نیز افزایش یافته است که این موضوع زنگ خطری جدی بوده و جای نگرانی دارد؛ البته در حال حاضر الگوی افراد از سمت مصرف مواد مخدر سنتی به صنعتی تغییر کرده این در حالی است که عوارض مواد مخدر صنعتی بسیار بالا بوده و ترک آنها نیز بسیار مشکل است".



کودک‌آزاری در ایران

کودک‌آزاری واژه‌ای نوین در ادبیات اجتماعی ایران است؛ واژه‌ای که می‌تواند از به دنیا آوردن فرزند ناخواسته و فروش نوزادان به متکدیان آغاز و به بی‌محبتی و ضرب و شتم ختم شود.

با تعریف‌های امروزی می‌توان گفت که به احتمال زیاد بسیاری از ما کمابیش در کودکی یکی از انواع کودک‌آزاری را تجربه کرده‌ایم؛ از خانه تا خیابان و مدرسه. ولی آگاهی جامعه از مضرات آن، متولیان را بر این واداشت تا به مقابله با کودک‌آزاری بپردازند.

با وجود دخالت و حمایت یونسف، وزارت بهداشت، سازمان بهزیستی و انجمن حمایت از کودکان برای پیشگیری از کودک‌آزاری در ایران، هنوز عده‌ای بر این باورند که اگر خانواده‌ها آموزش مناسب نبینند، فقط موارد منجر به آسیب بدنی شدید مورد توجه قرار می‌گیرند و بسیاری موارد در سکوت، فراموش می‌شوند.

با اینکه آمار رسمی در مورد کودک‌آزاری در ایران وجود ندارد، اما بررسی‌های انجام شده نشان می‌دهند که در مقابل یک مورد کودک‌آزاری که فاش می‌شود، حداقل ۲۰ مورد دیگر پنهان می‌ماند.

در سال ۱۳۸۶ نماینده یونسف در ایران با اشاره به مطالعات محدود صورت گرفته در ایران در مورد کودک‌آزاری و خشونت علیه کودکان، گزارش داد که طبق تحقیقات منطقه‌ای و محدودی که با کمک وزارت بهداشت در مورد کودک‌آزاری صورت گرفت ۳۱ درصد کودکان یک تا سه سال، ۲۱ درصد کودکان ۶ تا ۱۰ سال و ۹ درصد کودکان ۱۲ تا ۱۸ سال مورد آزار و خشونت قرار می‌گیرند.

همچنین بیش از ۲۰ درصد کودکان ۶ تا ۱۱ ساله هنوز در مدارس تنبیه می‌شوند.

بر اساس تحقیقی دیگر که با همکاری وزارت بهداشت و یونسف در باره کودک‌آزاری در ایران صورت گرفته است، حدود ۲۰ درصد از کودکان ۶ تا ۱۱ ساله و بیش از ۹ درصد نوجوانان ۱۲ تا ۱۸ سال، تنبیه بدنی می‌شوند.

ولی آمارهای کودک‌آزاری به وزارت بهداشت و یونسف محدود نمی‌شود و مانند بسیاری معضلات اجتماعی دیگر چندین متولی دارد. بر اساس آمار سازمان بهزیستی، ۶۶ درصد کودک‌آزاری‌ها را مردان انجام می‌دهند و دختران بیش از پسران

در معرض کودک آزاری قرار می‌گیرند؛ البته برخی دیگر از آمارها کودک‌آزاری پسر بچه‌ها را شایع‌تر می‌دانند. همچنین ۲۵ درصد کودک‌آزاری‌ها در خانواده‌های طلاق اتفاق می‌افتند.

این در حالی است که آمارها نشان می‌دهند ۵۰ درصد والدین ایرانی معتقدند تنبیه برای کودک لازم است و ۴۰ درصد والدین نیز به تنبیه بدنی گرایش دارند.

پدرها در این میان با ۴۸,۵ درصد عامل اصلی تنبیه بدنی کودکانند و پس از آن مادران با ۲۳,۸ درصد. همچنین شایع‌ترین موارد کودک‌آزاری در ایران ضرب و شتم، شکستگی، سلاق و سوختگی بر اثر آتش‌تپه سیگار است.

آمارهای سال ۹۰ نشان می‌دهند میانگین کشوری کودک‌آزاری بیش از ۲۳ مورد در روز بوده است. بر این اساس ۴۹,۸ درصد کودک‌آزاری‌ها آزار جسمی، ۳۱,۳ درصد غفلت، ۱۲,۵ درصد آزار روانی و روحی و ۲,۷ درصد آزار جنسی است.

این در حالی است که حبیب‌الله مسعودی فرید، معاون امور اجتماعی سازمان بهزیستی در باره آمار کودک آزاری در سال ۹۴ می‌گوید: "از میان تماس‌های گرفته شده با اورژانس اجتماعی تنها ۵.۸ درصد آن مربوط به مشکل کودک آزاری است که نسبت به سال‌های قبل تفاوتی ندارد."

هر چند هیچ آمار رسمی از موارد کودک آزاری در ایران وجود ندارد که بتوان به آن استناد کرد ولی اگر این آمار در دسترس هم باشد بیشتر مربوط به مواردی خواهد بود که منجر به آسیب‌های جسمانی شده‌اند و به احتمال زیاد آسیب‌های روانی کودکان امروز و کودکان دیروز را شامل نخواهد شد.

سی هزار مورد کودک آزاری در سال جاری؛ ۳۸ درصد کودکان مقطع ابتدایی و پیش‌دبستانی بودند

با توجه به روند روبه‌گسترش کودک آزاری در حاشیه شهرها، کارشناس معاونت بهداشتی دانشگاه پزشکی با استناد به آمار مراکز و معاونت‌های بهداشتی وزارت بهداشت، از وقوع ۲۷ هزار و ۵۰۰ مورد کودک‌آزاری اعلام شده به مراکز بهداشتی خبر داد و اعلام کرد که ۳۸ درصد از این موارد برای کودکان مقطع ابتدایی و پیش‌دبستانی رخ داده است. همچنین در سالجاری ۱۴ هزار و ۵۹۹ مورد همسر آزاری نیز به مراکز بهداشتی، درمانی و اورژانس اجتماعی کشور گزارش شده و به ثبت رسیده است.

به گزارش خبرگزاری هرانا به نقل از ایلنا، طیبه نظری اعلام کرد: "در سالجاری ۲۷ هزار و ۵۰۰ مورد کودک آزاری از انواع کودک آزاری جنسی، جسمی، عاطفی و غفلت به مراکز بهداشتی درمانی اطلاع‌رسانی شده است."

وی با بیان اینکه هر قدر که سن کودک پایین‌تر باشد به لحاظ جسمانی وابسته‌تر و وضعیت کودک حادث‌تر است، خاطر نشان کرد: "۳۸ درصد از کودکانی که دچار پدیده شوم کودک آزاری شده‌اند دانش‌آموزان مقاطع ابتدایی و پیش‌دبستانی هستند."

کارشناس سلامت اجتماعی معاونت بهداشتی دانشگاه علوم پزشکی یاسوج افزود: "طبق آمار عنوان شده کودک‌آزاری در سنین دبستان و پیش‌دبستانی، ۲۹ درصد از نوع جسمی و سه درصد هم از نوع جنسی بوده که خانواده‌ها به خاطر آبرو و نگرانی از امنیت خود حاضر به ارائه گزارش به مراکز بهداشتی نیستند."

نظری با اشاره به اینکه ۱۲ درصد از موارد کودک آزاری‌های به ثبت رسیده چند روز بعد از کودک آزاری اول بوده است، تصریح کرد: "چهار و نیم درصد دیگر کودک آزاری‌ها یک هفته بعد از کودک آزاری اول گزارش شده است."

وی گفت: "در شش ماهه اول امسال ۱۶ هزار کودک آزاری در مراکز بهداشتی ایران ثبت رسمی شده و متأسفانه این تعداد در پایان سال به ۲۷ هزار و ۵۰۰ مورد رسید." کارشناس سلامت اجتماعی معاونت بهداشتی دانشگاه علوم پزشکی یاسوج

از روند روبه گسترش کودک آزاری در حاشیه شهرها اظهار نگرانی کرد و ادامه داد: "متأسفانه کودک آزاری جسمی و جنسی در حاشیه شهرهای کشور تأسف بار و بسیار نگران کننده است".

نظری افزود: "متأسفانه اغلب حاشیه نشینان و حتی ساکنان شهرها و روستاها در کشور حاضر به همکاری با مراکز بهداشتی جهت معرفی کسانی که اقدام به کودک آزاری می کنند، نیستند درحالیکه همین ها می دانند که افرادی مخفیانه در حال آزار دادن کودکان هستند". وی با اشاره به پاسخگو بودن شماره ۱۲۳ اورژانس های اجتماعی سراسر کشور، یادآور شد: "در این مراکز کارشناسان روانشناسی فعالیت مستمر دارند و حتی با همکاری دستگاه قضایی و نیروی انتظامی اقدام به درمان افراد آسیب دیده در مراکز بازپروری می کنند".

کارشناس سلامت اجتماعی معاونت بهداشتی دانشگاه علوم پزشکی یاسوج در بخش دیگری از سخنان خود تعداد روانشناسان و مددکاران مراکز بهداشتی کشور را ۲ هزار و ۵۰۰ نفر ذکر کرد.

نظری گفت: "در سالجاری ۱۴ هزار و ۵۹۹ مورد همسر آزاری نیز به مراکز بهداشتی، درمانی و اورژانس اجتماعی کشور گزارش شده و به ثبت رسیده است".

هر روز 20 کودک آزاری در ایران گزارش می شود.



آمارها نشان می دهد اورژانس اجتماعی در سال گذشته به 7400 مورد کودک آزاری رسیدگی کرده است .

امید سلیمی بنی: آمار کودک آزاری به حدی وحشتناک است که نمی توان تصور کرد. سامانه 123 اورژانس اجتماعی که تنها در تهران و چند شهر بزرگ کشور فعال است، روزانه بیش از 20 مورد کودک آزاری، را ثبت و رسیدگی می کند. به بیان دیگر، ابعاد این آسیب اجتماعی به اندازه ای گسترده است که نمی توان حد و مرزی برای آن قائل شد، چون آماري که توسط بهزیستی داده شده تنها برای کودک آزاریهایی است که اطلاع داده شده است، نه همه کودک آزاریها.

این در حالی است که تحقیقات میدانی نشان می دهد میزان واقعی کودک آزاریها، 20 برابر تعدادی است که اعلام می شود.

هر روز در ایران کودکان آزار دیده از سوی والدینشان، راه به جایی نمی برند و خوش شانسنند عده ای از این کودکان که توانسته اند به کمک سایرین، به اورژانس اجتماعی آزار خود را اطلاع دهند و یا پایشان به بیمارستان باز شود و مداوا شوند.

معاون پیشگیری از آسیب های سازمان بهزیستی درباره جنبه های آشکار این آسیب، توضیح داده: "درسال کاری 89 بیش از هفت هزار و 400 مورد کودک آزاری نیز مورد رسیدگی قرار می گیرد. در حالی که سالانه بیش از 214 هزار نفر با این خط تماس می گیرند و 11 هزار مورد تیم های سیاردر محل حاضر می شوند".



سیمای کریه کودک آزاری در ایران

برخی از جامعه‌شناسان معتقدند افزایش کودک آزاری به دلیل مشکلات اقتصادی و ازدواجهای اجباری است. در این بین، برخی از حقوق‌دانان نیز خلاء قانونی برای مجازات کودک آزاران را عامل دیگری برای افزایش کودک آزاری مطرح می‌کنند.

همچنین پژوهشگران پس از فشارهای اقتصادی، روند مهاجرت بی‌رویه از روستاها به شهرها و حاشیه‌نشینی و آسیب‌های ناشی از آن و بالارفتن آسیب‌های اجتماعی مثل مشکلات خانوادگی و طلاق و... را از عوامل مهم بالارفتن آمار کودک آزاری در کشور می‌دانند.

از سوی دیگر، برخی چهره‌های علمی با ارائه گزارشهایی درصدهای دقیقی را برای کودک آزاری عنوان می‌کنند که به روشنی، منبع و مآخذ آن معلوم نیست. علی‌کاشی، عضو هیات علمی پژوهشکده تربیت بدنی وزارت علوم و وقوع 50 درصد از همسر آزاری‌ها و 38 درصد از کودک‌آزاری‌ها به مصرف مواد توهم‌زا نسبت می‌دهد و می‌گوید: "سوء مصرف مواد اعتیادآور باعث از هم پاشیدگی زندگی شخصی افراد می‌شود، روان‌گردان‌ها و توهم‌زاها از مهم‌ترین مواد مصرفی هستند که به سرعت شیوع یافته و توسط جوانان و نوجوانان در کل دنیا مورد استفاده قرار گرفته و منجر به بروز مشکلات حاد و مزمن برای آنها شده‌اند."

دلیل این پدیده، هر چه هست، روزانه 20 مورد کودک آزاری به مراجع رسمی گزارش می‌شود، در حالی که قریب به اتفاق جامعه‌شناسان معتقدند ابعاد واقعی پدیده کودک آزاری به دلیل نماندن در خانواده‌ها، قابل شناسایی نیست.

گزارش‌های تکان دهنده

هر چند هفته یک بار، گزارش تکان دهنده‌ای از کودک آزاری در رسانه‌ها منتشر می‌شود. موارد متعددی مانند هانیه، دختر بچه‌ای که مورد آزارهای متعدد قرار گرفته بود، در رسانه‌ها، ذهن جامعه را برمی‌آشوبد، ولی پس از مدتی، همه چیز به فراموشی سپرده می‌شود.

پژوهشی که سال گذشته درباره کودک آزاری انجام شده بود نشان داد 66 درصد کودک آزاری‌ها از سوی مردان اعمال می‌شود و دختران بیش از پسران در معرض کودک آزاری قرار می‌گیرند. همچنین 25 درصد کودک آزاری‌ها در خانواده‌های طلاق اتفاق می‌افتد. این در حالی است که آمارها نشان می‌دهد 50 درصد والدین ایرانی معتقدند تنبیه برای کودک لازم است و 40 درصد والدین نیز به تنبیه بدنی گرایش دارند.

بررسی‌ها در خصوص روابط میان خانواده و فرزندان نشان می‌دهد، در مقابل یک مورد کودک آزاری که فاش می‌شود، حداقل 20 مورد دیگر پنهان می‌ماند.

به بیان دیگر، شاید بتوان اینطور قلمداد کرد که آمار واقعی کودک آزاری در ایران، روزانه 400 مورد است. یعنی سالی بیش از 146 هزار بار، کودکان ایرانی، مورد هجوم والدینشان قرار می گیرند.

تحقیقات نشان می دهد بیش از 90 درصد کودک آزاری ها در محیط خانه اتفاق می افتد و این در حالی است که پدران با 48/5 درصد، بالاترین و پس از آن مادران با 23/8 درصد در ردیف بعدی عوامل کودک آزاری جسمانی در خانواده های کودک آزار قرار دارند.

این چنین که به نظر می رسد، جامعه، به شکل افسارگسیخته ای از کودکان خود انتقام می گیرد. کودکانی که ندانسته پا به جامعه ای خشن گذاشته اند که تمامی دق دل ناشی از مشکلات اقتصادی، عاطفی و اجتماعی اش را بر سر آنها خالی می کند.



خانه برای کودکان ناامن شده است

متأسفانه طبیعت بسیاری از جرائم منتسب به کودک آزاری به گونه ای است که مرتکبین، والدین کودک بوده و به صورت اعمالی بوقوع می پیوندد که به نام تربیت فرزندان ولی با چاشنی خشونت نمود پیدا می کند. این را ماده ۵۹ قانون مجازات اسلامی به شما اجازه می دهد که اگر کودکان نافرمانی کرد برای تأدیبش او را بزنید. در نتیجه چنین عملی هیچ مجازاتی در انتظار شما نیست. فقط به یاد داشته باشید کتک زدن «متعارف» و در «شرایط ضرورت» باشد!

روشن است که چون والدین مرتکب رفتار مجرمانه شده اند، ارتکاب اعمال خشونت آمیز خود را از متصدیان تعقیب جرم مخفی نگاه داشته و در صدد امحاء آثار جرم بر می آیند. از طرفی قربانی جرم نیز نه از لحاظ قانونی شایستگی شکایت را دارد و نه در عمل قادر به انجام چنین کاری است که نتیجه در بسیاری از موارد اساساً وقوع چنین حوادثی به مقامات قضائی و ضابطین دادگستری گزارش نشده و جرم مزبور از لحاظ آماري جزء رقم سیاه جرائم محسوب خواهد شد.

ریشه های قانونی این خشونت ها کجاست؟

نکته ای غم انگیز داستان هولناک آزار کودکان، موضع قانون است. قانونگذار با عنوان تربیت کودک، خشونت فیزیکی علیه کودکان را در حد عرف موجه می داند. از سوی دیگر مواضع دیگر قانونگذار این داستان را غم انگیز تر نیز کرده و خشونت علیه کودکان را بیشتر در محاق می برد؛ پدر یا جد پدری در صورتی که جان کودک خویش را بگیرند از مجازات عمومی قصاص معافند. ماده 220 قانون مجازات اسلامی در این زمینه مقرر کرده است: «پدر یا جد پدری که فرزند خود را بکشد قصاص نمی شود و به پرداخت دیه قتل به ورثه مقتول و تعزیر محکوم خواهد شد.»

اگر چه مطابق ماده 1168 قانون مدنی نگاهداری اطفال هم حق و هم تکلیف پدر و مادر است اما چنین موقعیتی، علتی برای سوء استفاده نخواهد بود، چرا که هیچکس نمی تواند اعمال حق خویش را وسیله اضرار به غیر قرار دهد (اصل چهارم قانون اساسی). ضمانت اجرای حسن رفتار پدر و مادر در حضانت کودک ذیل ماده 1173 قانون مدنی بیان شده است. به موجب

بند 5 این ماده، تکرار ضرب و جرح خارج از حد متعارف، یکی از مصادیق عدم مواظبت و یا انحطاط اخلاقی بوده و در این مواقع دادگاه می‌تواند به تقاضای اقربای طفل یا به تقاضای قیم او و یا به تقاضای رییس حوزه قضایی هر تصمیمی را که برای حضانت طفل مقتضی بداند اتخاذ می‌کند.

همچنین جهت حفاظت از صغار در سال 81 قانون حمایت از کودکان و نوجوانان به تصویب مجلس رسیده است که اعمال مرتبط با کودک آزاری و مصادیق آن جرم‌انگاری شد. مطابق این قانون چنین بزهی در دسته جرائم غیر قابل گذشت جای گرفت. ولی متأسفانه ماده 7 این قانون اقدامات تربیتی در چارچوب ماده (59) قانون مجازات اسلامی را از شمول این قانون مستثنی کرده است و در حقیقت دچار دور و تسلسل شده و بنابراین مسائل و چالشهای فوق‌الذکر همچنان باقی است!

اما موضع سیستم حقوقی ما نسبت به این داستان به این سادگی‌ها هم نیست. جمهوری اسلامی ایران در سال 1373 به صورت مشروط به پیمان حقوق کودک ملحق گردیده است. پیمان جهانی حقوق کودک یک پیمان نامه بین‌المللی است که برای دفاع و حمایت از حقوق کودکان تهیه شده است.

این پیمان پس از ده سال گفت و گو بین کشورهای عضو سازمان ملل در سال 1989 میلادی تدوین گردید و در سال 1990 به مرحله اجرا درآمد. در این سند حقوقی که در کشور ما لازم‌الاجرا می‌باشد نه تنها خشونت به دلیل تادیب مورد پذیرش قرار نگرفته است بلکه انجام رفتارهای خشونت بار علیه کودکان مطلقاً ممنوع اعلام گردید. مطابق ماده 37 این سند حقوقی «هیچ کودکی نباید مورد شکنجه، رفتار ستمگرانه و بازداشت غیر قانونی قرار گیرد.» همچنین مطابق ماده 18 این سند حقوقی در مقام بیان مسئولیت والدین مقرر می‌دارد: «والدین در رشد و پرورش کودکان مسئولیت مشترک دارند و دولت‌ها باید در این امر به آنان کمک کنند.»

دولت، کجای این داستان قرار دارد؟

مطابق ماده 19 پیمان حقوق کودک دولت‌ها موظف هستند کودک را از هر نوع بد رفتاری والدین یا سرپرستان دیگر محافظت کنند و برای جلوگیری از هر نوع سوء استفاده از کودک، اقدامات مناسب اجتماعی را انجام دهند. فرض چنین تکلیفی، ضرورت پاسخگویی برای دولت را نیز ایجاد نموده است. بنابراین مقامات دولتی باید در مقابل کم کاری و نیز اعمال ایجابی خویش در این زمینه پاسخگو و مسئول باشند.

ورود دولت در قالب نقشی جدی و موثر، برای کاهش آمار داستان هولناک و تکراری کودک آزار ضروری است. رویکرد اول آگاه سازی افراد از حقوق خویش است. در این راستا علاوه بر ضرورت آشنا کردن عموم مردم، خانواده‌ها و کودکان با مفاد پیمان حقوق کودک می‌بایست با استفاده از شیوه‌های گوناگون آموزشی، تبلیغی و اطلاع رسانی دولت‌ها در این راستا بکوشند.

رویکرد دوم، تلاش در جهت ایجاد بستر قانونی برای از بین بردن خشونت بر اساس مفهوم تبعیض مثبت، تعقیب و شناسایی اصولی متهمان به کودک آزاری، تلاش در جهت جبران خسارت و برخورد با مجرمان، بسط سیستم حمایتی از کودکان بزه دیده و راهکارهایی که جهت کاهش چنین فجایعی می‌تواند موثر باشد، ضروری است. دولت در سه حوزه مشخص می‌تواند در زمینه کودک آزاری وارد داستان شود.

اول در زمینه تقنینی است. قوه مقننه می‌تواند با ارائه قوانین مناسب، ضمانت اجراهای مناسبی را در اجرای حضانت شایسته مقرر نموده و نیز با وضع مجازات‌های سنگین‌تری برای مرتکبین خشونت علیه کودکان، امنیت کودکان را بیشتر تضمین نماید. رفع یا تعدیل خشونت‌های قانونی (که در فوق به برخی از آنها اشاره شد)، ضابطه‌مند کردن حضانت و ... از اقداماتی است که پارلمان می‌تواند در این زمینه انجام دهد.

دوم در زمینه تعقیب و کشف جرم است. مطابق بند الف ماده 3 قانون تشکیل دادگاه‌های عمومی مصوب 1373 دادرسی عهده دار کشف جرم، تعقیب متهم به جرم، اقامه دعوا از جنبه حق الهی و حفظ حقوق عمومی و حدود اسلامی و است ... اقدامات

دادسرا در جرائمی که جنبه خصوصی دارد با شکایت شاکی خصوصی شروع می‌شود. از سوی دیگر دادسرا با در اختیار داشتن ضابطین قضایی (مندرج در ماده 15 آیین دادرسی کیفری) و بسط ساختار اداری و انتظامی گسترده، موظف به کشف جرایمی است که در جامعه رخ می‌دهد. دستگاه قضایی نباید منتظر این باشد که افراد از وقوع جرم بدان‌ها گزارش دهند. اگر چه این هم یکی از روش‌های کسب اطلاع از وقوع جرم است. به نظر می‌رسد کفایت به این، آنهم در جرایمی که معمولاً جرم در خفی رخ داده یا افراد گرایش کمی به دخالت در آن دارند، شانه خالی کردن از وظایف قانونی باشد. گشت زنی، گزارش تمامی مصادیق خشونت علیه کودکان در معابر و محل‌های عمومی و ایجاد حساسیت و اعلام آن توسط مقامات انتظامی و قضایی می‌تواند از زمره اقدامات تعقیبی در این زمینه باشد.

وقتی حساسیت به پدیده‌های دیگر اجتماعی سطح گسترده‌ای از توان انتظامی، قضایی و امنیتی را به خود اختصاص می‌دهد، سوال این است که چرا نباید چنین توانی برای کشف و انهدام جرایمی چون کودک آزاری بکار رود؟ به راستی مرجع وضع سیاست‌های جزایی در ایران از چه الگویی در این زمینه پیروی می‌کند؟ از سوی دیگر با رشد تاسف‌بار آمار خشونت علیه کودکان از کدام یک از مسئولین ذی ربط باید سوال کرد یا از کدامین مقام باید بازخواست کرد و آیا نبود چنین بازخواستی (در قبال کودک آزاری) جز بی‌مسئولیتی و عدم وجود تعهد مقامات ذیربط می‌تواند باشد؟

اعمال اقدامات اصلاحی به هم پیوسته در این زمینه، نیازمند برخورد چند وجهی از سوی دولت و جامعه مدنی است. تلاش در جهت بسط زندگی اخلاقی و زندگی مسئولانه نه تنها نیازمند همراهی سیستم قانونی است بلکه نیازمند تلاش فرهنگی جدی است که گویا امروز از پرداختن به چنین مسئله مهمی رو تافته و بدان توجهی نمی‌کند و سوال نهایی اینکه به انتظار کدامین فاجعه انسانی نشسته ایم تا بعد از آن به درمان مسئله بیندیشیم؟ چند کودک دیگر بدلیل نارسایی‌های قانونی باید شکنجه شوند؟ و چه کسی در این زمینه مسئول است؟



شکنجه و آزار کودک ۴ ساله توسط والدین معتاد در پاکدشت

خبرگزاری هرانا - دادستان پاکدشت از بازداشت پدر و مادری معتاد خبر داد که به «شکنجه» فرزند چهارساله خود اقدام کرده بودند. به گفته وی، کودک برای ادامه معالجه به پزشکی قانونی فرستاده شد که آثار شکنجه از سرتا پای وی مورد تایید پزشکی قانونی قرار گرفت.

به گزارش خبرگزاری هرانا به نقل از میزان، گزارش وقوع یک فقره کودک آزاری به دادسرای پاکدشت واصل شد. بنابر اظهارات اهالی منطقه پاکدشت اعلام شد که پدر و مادر شیشه‌ای فرزند خود به نام امیر محمد که چهارساله است را مورد شکنجه قرار داده و و آثار ضرب و جرح و شکنجه در بدن کودک مشخص بود.

به گفته شاهدان عینی این کودک در بیشتر مواقع در بیرون از خانه بسر می‌برد.

علیشپور دادستان عمومی و انقلاب شهرستان پاکدشت در رابطه با جزئیات این خبر اظهار کرد: گزارش واصله به اداره بهزیستی ارسال گردید که با مراجعه مددکار و نیروی انتظامی موضوع مورد پیگیری قرار گرفت و صحت آن تایید شد.

این مقام قضایی در پاکدشت در ادامه بیان کرد: “به منظور تحقیقات بیشتر، کودک برای ادامه معالجه به پزشکی قانونی فرستاده شد که آثار شکنجه از سر تا پای وی مورد تایید پزشکی قانونی قرار گرفت”.

علیشپور اضافه کرد: “دادستانی نیز با هدف اجرای وظیفه مدعی العموم و قانون حمایت از کودکان بی سرپرست و بد سرپرست، دستور دستگیری این پدر و مادر را صادر کرد و پس از تفهیم اتهام با قرار تامین بازداشت شدند”.

وی در پایان خاطر نشان کرد: “این کودک چهارساله نیز به اداره بهزیستی تحویل داده شد”.



وضعیت کودکان بد سرپرست یا بی سرپرست در ایران

فرزند پروری یکی از بزرگترین مسئولیت های انسانی است که خیلی از انسان ها آمادگی و توانایی انجام این امر مهم را ندارند . کودک آسیب پذیرترین و بی دفاع ترین عضو خانواده است و محبت و حضور والدین ، به عنوان محافظی است که از او در برابر انواع مشکلات روحی و روانی مراقبت می کند .

عدم سرپرست مناسب برای کودکان را می توان از جمله مهم ترین عوامل تاثیرگذار بر سلامت روان کودکان دانست .

کودکان بدسرپرست به کودکانی گفته می شود که والدین آن ها صلاحیت و شایستگی نگهداری از فرزندانشان را ندارند .

کودکان بی سرپرست نیز به کودکانی گفته می شود که بدون هیچ سرپرستی هستند . این افراد لزوما دارای پدر و مادر بدون صلاحیت هم نبودند . به طور مثال طبق اخبار جدید ۲۱ کودک در زلزله ی کرمانشاه بی سرپرست شدند .

تأثیر خانواده در سلامت روان کودک

هیچ نهادی از لحاظ قدرت و تأثیرگذاری با خانواده برابری نمی‌کند. خانواده به عنوان نهادی که زمینه و بستر پرورش فرزندان را فراهم می‌سازد به شیوه‌های گوناگون بر رشد زیستی، روانی، هیجانی و اجتماعی آن‌ها تأثیر می‌گذارد. پیوندهای صمیمی در خانواده سلامت روانی کودک را پیش‌بینی می‌کند.

به گفته‌ی میشل لمب، یکی از روانشناسان کودک، کیفیت تعامل با نوزاد در گرو ارتباط‌توأم با پدر و مادر است و به‌طور کلی می‌توان گفت: کودکانی که در خانواده‌های تک‌والدی زندگی می‌کنند، کودکانی که به‌فرزند خواندگی دائم یا موقت پذیرفته می‌شوند، کودکان ساکن مراکز شبانه‌روزی، کودکان خیابانی و بی‌خانمان دارای طیف بسیار وسیعی از مشکلات شبیه به هم و یا متفاوت هستند.

تأثیرات جدایی به مقدار زیادی وابسته به سنی است که نوزاد از والدینش جدا می‌شود. از یک نظر جدایی از مادر (یا والدین) قبل از ۶ ماهگی تأثیرات مخرب سنین بعد را ندارد. کودکانی که از والدینشان بعد از ۶ ماهگی جدا می‌شوند، معمولاً تا درجاتی وابستگی قوی به والدین خود پیدا کرده‌اند و این حالت آسیب‌زاتر خواهد بود.

عوامل موثر بر بی‌سرپرستی و بدسرپرستی کودک:

فقر

طلاق

فوت والدین

اعتیاد به مواد

الکلیسم

زندانی شدن

غیبت یکی از والدین

ابتلای والدین به بیماری لاعلاج جسمانی یا اختلال روانی

حمایت‌های قانونی از کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران، دولت را موظف به حمایت از کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست نموده است. با توجه به اصل ۲۹ قانون اساسی، دولت در این خصوص مسئول بوده و باید در این حوزه پاسخگو باشد. در این راستا، سازمان بهزیستی می‌تواند کانون اقدامات دولت در عرصه‌ی خدمات رفاهی _ اجتماعی به این گروه باشد.

سازمان بهزیستی کشور، مراکز شبیه خانواده‌ای را ایجاد کرده است که طبق وظایف قانون، کودکان بی‌سرپرست و بدسرپرست را پذیرا هستند، نگهداری و پرورش آنان را ایجاد می‌کنند و زمینه‌ی انتقال موقت یا دائم آن‌ها را به خانواده و جامعه فراهم می‌کنند.

نتایج تحقیقات روانشناسان و بررسی کودکان بی سرپرست و بد سرپرست :

شایع ترین مشکل در میان این کودکان ، افسردگی است که میزان آن ۴۰ درصد بیشتر از کودکان عادی است . کودکانی که در مراکز نگهداری شبانه روزی بزرگ می شوند از فرصت های طبیعی برای ابراز محبت نسبت به دیگران و مورد محبت واقع شدن محروم می مانند .

میزان ناامیدی نوجوانان پسر ، ساکن در شبه خانواده های بهزیستی از نوجوانان عادی بیشتر است .

میزان ابتلاء به نافرمانی مقابله ای باهمان لجبازی در کودکان بدسرپرست بسیار بیشتر از کودکانی است که در محیط خانواده بزرگ می شوند .

کودکان بی سرپرست و بدسرپرست که از عاطفه ی مادرانه و عشق و روابط صمیمی والدین محروم بوده اند ، غالباً از اختلالات عاطفی ، ناپیمنی ، احساس وابستگی یا طرد ، گروه گریزی یا گروه گرایی ها رنج می برند و به صورت جدی نیازمند ارتباط عاطفی هستند .

مشاهدات به این نتیجه رسیده اند در خانواده هایی که پدر به هر علت حضور ندارد ، عملکرد تحصیلی ضعیف ، سطوح بالای خودکشی در نوجوانان ، میزان زیاد مصرف مواد مخدر ، خشونت و بیماری های روانی مشاهده می شود .

کودکان بی سرپرست به دلیل مشکلات عاطفی که دارند ، دچار کمبود اعتماد به نفس هستند و خود پنداره ی منفی نسبت به خودشان دارند ، آن ها همیشه احساس تنهایی می کنند و و همین خودپنداره ی منفی باعث می شود ارتباطات اجتماعی کودکان دچار مشکل شود



بحران خودکشی کودکان و نوجوانان در ایران

اگر چه آمار روزانه بیش از ۱۱مرگ بر اثر خودکشی در ایران دیگر کسی را متحیر نمی کند اما اخبار هر روزه از خودکشی کودکان، نونهالان و نوجوانان هنوز برای بسیاری باورناپذیر است.

خودکشی دانش آموز پنجم ابتدایی در تهران

به گزارش منابع خبری، یک پسر بچه ۱۰ ساله در محله خلیج فارس تهران خودکشی کرد. این پسر بچه، که دانش آموز کلاس پنجم ابتدایی بوده به وسیله روسری، خودش را از میله بارفیکس، حلق آویز کرده است.

خودکشی ۱۱۱ کودک طی سه سال در ایران

به گزارش «نظر»، پیش از این و در مهرماه ۹۴، فاطمه دانشور، عضو شورای شهر تهران خبر داد که از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ تعداد ۱۱۱ کودک در ایران اقدام به خودکشی کرده‌اند. دانشور در این باره به روزنامه «اعتماد» گفت این کودکان بین هشت تا ۱۳ سال سن داشته‌اند و خودکشی آن‌ها به شیوه مسمومیت بوده است. او افزوده ۵۹ نفر از این کودکان پسر و ۵۲ کودک نیز دختر بوده‌اند. این نخستین بار است که چنین آماری در مورد خودکشی کودکان ایرانی اعلام می‌شود. بر پایه این گزارش، این آمار بر اساس پژوهش مؤسسه رحمان به دست آمده است.



چرائی خودکشی کودکان و نوجوانان در ایران

بنا به آماری که پس از ده سال به تازگی اعلام شده از سال ۱۳۸۱ تا ۱۳۸۳ تعداد ۱۱۱ کودک در ایران اقدام به خودکشی کرده‌اند. این کودکان میان هشت تا سیزده سال سن داشته‌اند و خودکشی آن‌ها به شیوه مسمومیت بوده است. ۵۹ نفر از این کودکان پسر و ۵۲ کودک نیز دختر بوده‌اند. (فاطمه دانشور، عضو شورای شهر تهران، اعتماد، ۸ آبان ۱۳۹۴)

آمارهای فوق چندان کمکی به فهم پدیده خودکشی کودکان و نوجوانان در ایران نمی‌کند به هفت دلیل:

۱- مشخص نیست چرا این آمارها فقط مقطع کوتاهی را پوشش می‌دهند. اگر سازمان و نهادی این آمارها را در اختیار دارد چرا آمار هر ساله را منتشر نمی‌کنند؟ خودکشی کودکان در همه نقاط دنیا صورت می‌گیرد و جمهوری اسلامی نمی‌تواند ادعای مبرا بودن از این امر را داشته باشد. چرا آمار سال‌های ۸۱ تا ۸۳ سیزده و یازده سال بعد اعلام می‌شود؟

۲- این آمارها روشن نمی‌سازند که تعداد خودکشی اعلام شده هر سه سال ۸۱، ۸۲ و ۸۳ را دربرمی‌گیرند یا دوره‌ای دوساله میان ۸۱ تا ۸۳ را. اگر این آمارها دوره‌ای سه ساله را منعکس سازند میانگین خودکشی کودکان و نوجوانان سالانه حدود ۳۷ نفر و اگر دوره‌ای دو ساله را در برگیرند میانگین سالانه حدود ۵۵ نفر خواهد بود. البته با توجه به تابو بودن خودکشی در ایران و عدم اعلام مرگ به واسطه خودکشی توسط خانواده به مراجع مسئول و در برخی مناطق اصولاً فقدان نهادهای ثبت کننده علت مرگ و میر، آمارها باید بسیار فراتر از این باشد. با این احوال سالی ۴۰ تا ۵۰ خودکشی کودکان و نوجوانان نیز بسیار بالاست.

۳- اقدام به خودکشی و خودکشی موفق در آمارهای فوق از هم تفکیک نشده است. اقدام به خودکشی معمولاً چندین برابر خودکشی‌های موفق است.

۴- رده سنی ذکر شده محدود به ۸ تا سیزده سالگی است. چرا دوره بحرانی ۱۳ تا ۱۸ سالگی که افراد تحولات ذهنی و جسمی بیشتری را متحمل می‌شوند ذکر نشده است؟ آیا علت عدم انتشار آمار مربوط به ۱۳ تا ۱۸ سال تعداد بیشتر آن نیست؟ چطور ممکن است که آمار ۸ تا ۱۳ سال گردآوری شده و آمار سنین بعد جمع‌آوری نشده باشد؟ در بیان عضو شورا عمدتاً گروه کودکان ذکر شده و نوجوانان و جوانان کنار گذاشته شده‌اند.

۵- این آمارها به تفکیک استان و قومیت و گروه سنی ارائه نشده‌اند. به همین دلیل دشوار است آمارهای فوق را در اقلشار مختلف فهمید.

۶- آمارهای دیگر کشورها نشان می‌دهند که خودکشی پسران چندین برابر خودکشی دختران است اما اقدام به خودکشی دختران بیش از اقدام به خودکشی پسران است. آمار فوق نسبت میان دختران و پسران را در خودکشی نشان می‌دهد اما آمار «اقدام به خودکشی» دختران و پسران را نشان نمی‌دهد.

۷- این که همه خودکشی‌ها با سم انجام شده باشد چندان معقول به نظر نمی‌رسد چون روش‌های خودکشی کودکان و نوجوانان تنوع بیشتری داشته است. تنها سم در دسترس کودکان و نوجوانان قرار ندارد: آنها به مواد آتش‌زا، طناب و در برخی اقلشار اسلحه نیز دسترسی دارند. به‌عنوان نمونه نوجوانان دختری که قرار است به زور به ازدواج افراد کهنسال داده شوند گاهی اوقات در مناطق روستایی و عشایری خود را آتش می‌زنند.



علل خودکشی کودکان و نوجوانان در ایران

پنج علت را برای خودکشی کودکان و نوجوانان در ایران می‌توان ذکر کرد. علت اول تعارض هویتی جنسی است. خودکشی در میان همجنسگرایان/دوجنسگرایان/تراجنسگرایان نوجوان بسیار بالاتر از دیگر نوجوانان است. نوجوانان بسیاری در نسل جدید نشان می‌دهند که نمی‌توانند گرایش جنسی خود را نادیده بگیرند و بدین لحاظ میان انتظارات خانواده و جامعه و دولت از یک سو و تصورات خود از هویت جنسی گرفتار می‌شوند. این گرفتاری گاه تا حدی شدید است که نوجوان را به سمت خودکشی سوق می‌دهد.

علت دوم افسردگی‌های معالجه نشده و رها شده است. طبق آخرین نتایج تحقیقات وزارت بهداشت، درمان و آموزش پزشکی شیوع افسردگی در ایران حدود ۱۲ درصد است. (ایرنا ۵ مرداد ۱۳۹۴) میزان شیوع اختلال افسردگی در کودکان و نوجوانان در ایران روشن نیست اما در جوامع دیگر برای کودکان حدود دو درصد و برای نوجوانان حدود ۴ تا ۸ درصد است. کودکان و نوجوانانی که دچار افسردگی می‌شوند شکننده‌تر از بزرگسالان افسرده هستند. بخشی از جامعه ایران و

رهبر جمهوری اسلامی اصولاً اختلالات روانی را به رسمیت نمی‌شناسند و افسردگان را به حال خود رها می‌کنند یا اصولاً این وضعیت را تشخیص نمی‌دهند.

علت سوم می‌تواند فشار گروه همسالان در سنین کودکی و نوجوانی باشد. قلدر بازی در مدارس بالاخص در میان پسران شایع است. کسانی که در معرض قلدر بازی قرار می‌گیرند همه دارای یک سطح از مقاومت نیستند و کودکان و نوجوانان آسیب‌پذیرتر گاه در برابر آن می‌شکنند. به دلیل شیوع قلدری در سطح حکومت اصولاً هیچ برنامه‌ای برای مقابله با این پدیده در مدارس ایران به چشم نمی‌خورد.

کودکان و نوجوانان ارزش‌ها و هنجارها و سبک زندگی خود را از دو منبع عمده می‌گیرند: خانواده و گروه همسالان. عدم امکان انطباق‌پذیری با گروه همسالان می‌توان موجب اختلالات روانی و حتی خودکشی شود.

دلیل محتمل چهارم تقلید از صحنه‌سازی‌های خودکشی تلویزیونی و اعدام‌های خیابانی است. دو مورد از تقلید احتمالی اعدام‌های خیابانی در سال‌های اخیر گزارش شده است. همچنین صحنه خودکشی یک کودک ۱۱ ساله در اشنویه با نمایش‌های خودکشی در تلویزیون جمهوری اسلامی شباهت داشته است.

و دلیل پنجم ازدواج‌های اجباری کودکان و نوجوانان در برخی از استان‌های کشور است. متأسفانه بخشی از حکومت و نیز روحانیون شیعه مشوق این نوع ازدواج‌ها هستند. بنا به آمارهای منتشره از سال ۱۳۸۵ تا کنون حدود ۹۴۰ هزار کودک و نوجوانان ازدواج کرده‌اند. در این سنین نمی‌توان ازدواج آنها را اختیاری دانست. در سال‌های ۹۰-۸۶ سالی ۳۵۰ کودک زیر ۱۰ سال بر اساس «تشخیص مصلحت» ازدواج کرده‌اند. در بخشی از این ازدواج‌ها مردان ۷۰ ساله نیز وجود دارند که با دختر زیر ۱۰ سال ازدواج کرده‌اند. این روند برای دختران افزایشی بوده است به طوری که از دواج ۲۰ هزار دختر کودک در شش ماه اول ۱۳۹۴ ثبت شده است و می‌توان پیش‌بینی کرد تا آخر سال به ۴۰ هزار نفر برسد. (تابناک ۶ آبان ۱۳۹۴) در آخرین مورد از خودکشی کودکان دختر، یک دختر ۱۴ ساله که شوهر داده شده بود در اهواز خود را از طبقه‌بینج به پایین پرتاب کرد. (تابناک، ۱۲ آبان ۱۳۹۴)

دختران نوجوانی که نمی‌خواهند به این ازدواج‌ها تن در دهند در مناطق روستایی و عشایری برخی اوقات خود را آتش می‌زنند. در استان‌های ایلام، کرمانشاه، و همدان این گونه خودسوزی‌ها بیشتر مشاهده شده است.



پدیده شوم تجاوز و قتل کودکان در ایران

پدیده پدوفیلی یا آزار جنسی کودکان زیر 13 سال متأسفانه از سال‌های گذشته در ایران رخ داده است. این افراد بعد از اعتراف معمولاً اعلام کرده‌اند که خودشان در کودکی مورد آزار و اذیت جنسی قرار گرفته‌اند.

تصور اینکه فرزندان ما خیلی زود با مقوله تجاوز آشنا شوند، غم‌انگیز است اما آنها برای مقابله با مواقع خطر باید از کودکی آموزش ببینند این در حالی است که کودکان ما تا سن بلوغ و حتی در دوران مدرسه باید در آرامش کامل فکری به سر ببرند و تا رسیدن به سن مناسب، با این موضوع آشنایی پیدا نکنند. با این حال، جرم و جنایت و تجاوز اجتناب ناپذیر شده است.

پدیده کودک آزاری در کشور ما تبدیل به یکی از دغدغه‌های بزرگ خانواده‌ها و اجتماع شده است. هر بار که خبر گم شدن کودکی در رسانه‌ها منتشر می‌شود، دل خانواده‌ها می‌لرزد که نکند باز هم آن کودک مورد آزار و اذیت قرار گرفته است.

خاطره تلخی که سال ۸۳ در اذهان ما از کودک آزاری و تجاوز نقش بست، بیجه است. او که متهم اصلی جنایات پاکدشت بود به تجاوز و قتل بیش از ۱۷ کودک و ۳ بزرگسال اعتراف کرد. ماجرای قتل کودکان در اطراف تهران به عنوان بزرگترین پرونده جنایی ۷۱ سال اخیر در ایران شناخته شد و به شدت افکار عمومی را تحت تأثیر قرار داد.

اما ماجرا تنها به بیجه ختم نشد. متأسفانه در چند سال اخیر به خصوص در دهه ۹۰ سریال قتل و تجاوز کودکان دختر و پسر زیر ۱۰ سال همچنان گوش رسانه‌ها و خانواده‌ها را کر کرده است. با این حال غفلت خانواده‌ها از یک طرف و افزایش افرادی که به دلایل روحی و روانی دست به چنین جنایت نابخشودنی می‌زنند، رو به افزایش است. در سال جاری کم شاهد ماجراهای غم‌انگیز نبودیم، از تجاوز به آتنا گرفته تا تجاوز و قتل اهورای سه‌ساله که مادرش او را با مردی غریبه در خانه تنها گذاشت.

در ادامه به قتل و تجاوز به کودکانی اشاره می‌شود که همین چندسال اخیر تکان شدیدی در روح جامعه ایجاد کرد.

۲۹ دی ۹۱ : امیرمهدی کوچولو

در پی اعلام گزارش مفقود شدن کودکی به نام امیرمهدی پرونده‌ای تشکیل شد. پدر این کودک ۲۹ دی به ماموران پلیس سبزدشت استان تهران خبر داد و وقتی برای خرید بیرون رفته بود از پسرش خواست تنهایی به خانه برگردد اما او برنگشته و اثری از وی نیست. ماموران سپس جسد بی‌جان امیرمهدی ۹ ساله را در محوطه فضای سبز پیدا کنند. با انتقال جسد به پزشکی‌قانونی مشخص شد به این کودک قبل از قتل قربانی تجاوز شده است.

۱۹ آبان ماه ۹۳ : محمدرضا کوچولو

با اعلام مفقودی پسر بچه ۹ ساله به نام محمدرضا، توسط خانواده‌اش بررسی این موضوع در دستور کار ماموران قرار گرفت و پس از تحقیقات، پلیس رد پای جنایتکاری به نام محسن ۳۹ ساله به دست آمد. متهم در بازجویی‌های پلیسی نحوه قتل پسر بچه را این گونه بیان کرد که پس از سوار کردن مقتول در خیابان به قصد رساندن او به تکیه‌های عزاداری، محمدرضا را به زور داخل منزل برده و پس از تجاوز به وی با استفاده از جسمی تیز در سرویس بهداشتی گلوی وی را بریده، بعد از به قتل رساندن کودک با گذاشتن جسد درون پتو، او را کنار خیابان رها کرد.

۱۱ آذرماه ۹۳ : حسین کوچولو

در این تاریخ پسر هشت ساله ای به نام حسین برای بازی با دوستانش از خانه شان در یکی از روستاهای زنجان خارج شد و دیگر بازنگشت. ماموران جسد حسین را در طویله ای متروکه پیدا کردند. بر اساس اعلام کارشناسان، این پسر بچه بر اثر خفگی به قتل رسیده و پیش از مرگ مورد آزار و اذیت قرار گرفته است.

در ادامه ردپای دو پسر جوان به نام های «مرتضی» و «محمد» در این جنایت کشف شد و آنها دستگیر شدند.

یکی از قاتلان در این باره گفت: روز حادثه در حال کار بودم که حسین به سمت من آمد و خواست برای او تیرکمان بسازم. من هم دچار وسوسه شده و پسر بچه را به طویله‌ای متروکه برده و در آنجا مورد آزار و اذیت قرار دادم. بعد هم محمد به آنجا آمد و او هم پسر بچه را مورد آزار و اذیت قرار داد. حسین تهدید می‌کرد موضوع را به خانواده‌اش می‌گوید. محمد هم برای این که راز جنایت سیاه فاش نشود، با زیپ لباس او را خفه کرد.

۵ مرداد ۹۴ : مهدیه کوچولو

در این تاریخ مردی با مراجعه به پلیس آگاهی سبزوار، از ناپدید شدن دختر ۶ ساله‌اش به نام مهدیه در منطقه صالح آباد سبزوار خبر داد. پس از گذشت چهار روز از ناپدید شدن دختر شش ساله، تیم جنایی به پسر عموی ۱۷ ساله مهدیه مشکوک شد و او را زیر نظر گرفت.

قاتل یعنی پسر عموی ۱۷ ساله مهدیه، گفت: از مدت‌ها پیش وسوسه‌های شیطانی سراغم آمد تا این که تصمیم به آزار و اذیت مهدیه گرفتم. روز حادثه او را به بهانه‌ای به حاشیه شهر بردم و پس از تعرض خفه کردم. در این مدت هم سعی کردم خودم را بی‌خبر از ماجرا و ناراحت نشان دهم. تصور نمی‌کردم پلیس به من مشکوک شود.

۱۵ اردیبهشت ۹۵ : ستایش کوچولو

قتل ستایش دختر افغان که در ایران زندگی می‌کرد، قلب ایرانیان را اندوهگین ساخت. این دختر کوچولو خیلی مظلومانه‌تر از چیزی که بتوان تصورش را کرد ابتدا مورد تجاوز قرار گرفت و سپس کشته شد. دختر بچه ای که چیزی جز بازی کردن با دختر همسایه در ذهن نداشت.

شرح ماجرای قتل ستایش را از زبان قاتل ۱۶ ساله این دختر کوچولو بشنوید: «ستایش همیشه برای بازی با تبلت خواهرزاده‌ام به خانه ما می‌آمد. آن روز من مشروب خورده بودم و سیاه مست بودم. وقتی دیدم او در خانه تنها است به سراغش رفتم و با وجود تقلائی او، ستایش را به اجبار مورد آزار و اذیت قرار دادم.» چو نمی توانستم ستایش را ساکت کنم او را به طبقه بالا برده و با روسری خفهاش کردم. سپس جسد را داخل یک جعبه بزرگ باند قرار دادم و با اسیدی که قبلاً تهیه کرده بودم قصد از بین بردن جسد را داشتم که موفق به این کار نشدم. حتی به دوستم هم زنگ زدم و او هم گفت اسید روی جسد بریزم اما چون نتوانستم جسد را از بین ببرم از خانه خارجش کردم.»

۳۱ مرداد ۹۴: دختر کوچولو در سرویس بهداشتی

غروب سی و یکم مرداد سال گذشته «کریم» دختر ۸ ساله ای را که در حال بازی با دوستانش بود، صدا زد تا همراهش برود! دخترک هم بدون تأمل روسری زرد رنگش را دور گردنش محکم کرد و پشت سر وی به راه افتاد.

او پشت سر کریم و از روی دیوار مخروبه وارد مدرسه روستا شد. جوان ۲۰ ساله با حيله و نیرنگ، دخترک را داخل سرویس بهداشتی مدرسه برد و... وقتی با گریه‌های دلخراش کودک مواجه شد، روسری را دور گردن وی پیچید و او را به قتل رساند. او سپس گوشواره‌های طلای دخترک را نیز سرقت کرد و با بستن در سرویس بهداشتی راهی منزلش شد.

۸ مرداد ۹۵: حنانه کوچولو

حنانه پنج ساله چهارشنبه ۲۶ خرداد امسال در شهرک ولیعصر شهرستان سنقر و کلیایی از خانه خارج شد و دیگر بازنگشت. روز بعد ماموران جسد او را با دست و پای بسته زیر پل ورودی کمربندی جدید شهر پیدا کردند.

متهم به قتل در اظهاراتش به افسر تحقیق گفت: روز حادثه حنانه را دیدم که بستنی به دست در حال رفتن به سمت گل‌های پایین محله است. به او نزدیک شدم و محکم دستش را گرفتم و به بهانه این‌که می‌خواهم او را نزد دخترم ببرم، حنانه را داخل حیاط خانه بردم.

دخترک التماس می‌کرد رهایش کنم تا نزد پدرش برود. مدام مادر و پدرش را صدا می‌زد. قصد داشتم نیت شیطانی‌ام را عملی کنم که سر و صدایی را از کوچه شنیدم. اهالی در جست و جوی او بودند. ترسیده بودم. نمی‌توانستم رهایش کنم؛ چون هویتم را فاش می‌کرد. ابتدا ضربه ای به او زدم، بعد با پارچه‌ای خفهاش کردم.

۵ مهر ۹۵: کیانا کوچولو

صبح روز چهارشنبه ۵ مهر ماه ۹۵ گذشته خانواده‌ای در تماس با پلیس ۱۱۰ از گم شدن دختر بچه هفت‌ساله‌شان به نام کیانا در نیشابور خبر دادند. خانواده این کودک مدعی بودند فرزند آنان نیمه‌های شب گذشته از خانه مادر بزرگش ربوده شده است.

تشریح جنایت

متهم یعنی شوهر عمه کیانا با انتقال به محل قتل صحنه جنایت را بازسازی و اظهار کرد: با مادر زنم اختلاف داشتم. وسیله‌ای از خانه‌اش سرقت شده بود و او تصور می‌کرد من آن را دزدیده‌ام. یک شب که وارد خانه شدم، کیانا خواب بود و روی او چادری کشیده بودند. می‌خواستم با مرگ کیانا از مادر زنم انتقام بگیرم. دخترک را با چادری که روی او کشیده شده بود، دزدیدم و با موتور به خانه خودم بردم. دخترک را به طبقه سوم خانه‌ام برده و نقشه شیطانی را اجرا کردم.

۲۸ خرداد ۹۶: آتنا کوچولو

آتنا که ساکن پارس آباد مغان بود ۲۸ خرداد ناگهان گم شد.

قاتل آتنا در اعترافات خود گفت: دو سه روزی بود که با دیدن آتنا و طلاهایش وسوسه شده بودم. روز حادثه به مغازه‌ام آمد که آب بخورد و چون کسی آنجا نبود، به طرفش رفتم. خواستم نقشه‌ام را اجرا کنم، اما او شروع کرد به فریاد زدن. برای همین دستم را روی دهانش گذاشتم و وقتی به‌خودم آمدم که دیگر نفس نمی‌کشید. جسدش را داخل ساکی گذاشتم و آن را به پارکینگ بردم و در بشکه پلاستیکی مخفی کردم تا سر فرصت در محلی خلوت رها کنم؛ اما چند روز بعد به‌عنوان مظنون دستگیر شدم و رازم فاش شد.

۲۶ تیر ۹۶: کیمیا کوچولو

کیمیا ۷ ساله به همراه مادر و مادر بزرگش در کرج زندگی می‌کرد، پس از سلب حضانت او از پدر واقعی به علت اذیت و آزار کیمیا، حضانت کودک به مادرش داده شد. پس از ازدواج دوم مادر کیمیا، متوجه رفتارهای عجیبی از سوی بابک می‌شود. پدر ناتنی ۷۰ باز به کیمیا تجاوز کرده است.

ناپدیری متجاوز پس از بازداشت و زندانی شدن اعتراف کرده که شیطان پرست بوده، به دختر بچه‌ها علاقه داشته و به خاطر کیمیا با مادرش ازدواج کرده است.

۲۲ مهرماه ۹۶: اهورا کوچولو

بعد از این همه اتفاق که برای کودکان زیر ۱۰ سال رخ داده است، باز هم خبر از تجاوز و سپس قتل کودکان مظلوم می‌رسد. این بار، اهورای سه ساله طعمه دوست مادرش شد. هنگامی که اهورا و این مرد در خانه تنها بودند، مرد جوان بدون هیچ دلیلی به اهورا تجاوز کرده و بعد از مواجه شدن با صدای فریادهایش، چندین بار سر او را به دیوار کوباند. اهورا کوچولو طاقت نیاورد و به قتل رسید. قاتل ادعا کرده حالت روانی نداشته است.



خشونت علیه کودکان در ایران

افزایش زنجیره‌ای قتل کودکانی نظیر ملیکا دختر ۸ ساله، آتنا اصلانی دختر ۷ ساله، ستایش قریشی دختر ۶ ساله و اهورا پسر ۳ ساله در فواصل نسبتاً کوتاهی از یکدیگر، مسئله کودک‌آزاری در ایران را به معضلی جدی بدل ساخته است.

از آنجا که آمار قابل اتکای در ایران در دست نیست، روشن نیست افزایش تعداد این خشونت‌ها یا بازتاب رسانه‌ای گسترده‌تر و حساسیت جامعه، کدامیک علت توجه عمومی بیشتر به این مسئله است. هر چند مقامات رسمی درباره افزایش کودک‌آزاری هشدار داده‌اند، اما چشم‌اندازی در کاهش این خشونت‌ها وجود ندارد. در شرایطی که در بسیاری از کشورها آزار جنسی علیه زنان به موضوع کمپین همگانی «من نیز» بدل شده، در ایران هیچ کمپین قابل اتکایی برای متوقف کردن خشونت حتی علیه کودکان نیز به چشم نمی‌خورد امری که نشانگر ابعاد گسترده اقتدار مردسالاری در ایران است.

پنهان‌ترین جلوه کودک‌ستیزی مردسالارانه در ایران، سیاست تشویق زنان به باروری و افزایش جمعیت است. این سیاست نه تنها پیامد منفی در موقعیت زنان را دربر دارد بلکه با بی‌توجهی به استانداردهای مادی و معنوی از جمله تغذیه مکفی، بهداشت، مسکن مناسب و شرایط آموزش و تحصیلی کودکان، فرصت رشد در خور آنان را سلب کرده و کودکان را در معرض فقر، بی‌سوادی، عدم سلامت و کجروی اجتماعی قرار می‌دهد.

نگرش کودک‌محور: کودکان مقدمند

اگر در جامعه و خانواده پدرسالار مصالح مردان شالوده‌سازمان‌یابی روابط اجتماعی است، در جوامع و خانواده‌های دموکراتیک پیشرفته، مصالح کودک مبنای سازمان‌یابی روابط خانوادگی و آموزشی است. از این‌رو نه تنها میزان قدرت‌گیری زنان بلکه گسترش حقوق کودکان از شاخص‌های درجه دموکراتیزه شدن جامعه است که از جمله در رویارویی قانونی و عملی با کودک‌آزاری که شامل بی‌اعتنایی، سهل‌انگاری در مراقبت، آسیب‌رسانی و خشونت فیزیکی، جنسی و روانی به کودکان است، بازتاب می‌یابد. گذشته از آن، بند ۱ ماده ۱۹ کنوانسیون حقوق کودک تمامی کشورهای عضو را

موظف ساخته تا با استفاده از تمامی امکانات قانونی و اجرایی از کودکان در برابر تمامی اشکال خشونت، بی‌توجهی، بدرفتاری یا بهره‌کشی و آزار جنسی کودکان محافظت کنند.

امروزه نگرش کودک‌محوری و «کودکان مقدمند» با نقد قیمومیت‌گرایی در پی آن است تا متناسب با رشد سنی کودکان صدای آنان را در تعیین مصالح خویش برجسته‌تر کند. نه تنها حق سرپرستی والدین در صورت اعمال خشونت علیه کودکان از آنان سلب می‌شود، بلکه کودکان «شاهد» خشونت در خانواده، قربانی خشونت تلقی می‌شوند. فرزندان بالای ۱۴ سال نیز می‌توانند خود تعیین کنند در صورت اختلاف والدین، نزد کدامیک زندگی کنند.

کودک‌آزاری در خانواده و اجتماع

در ایران فقدان اندیشه کودک‌محوری در قانون، نزد مقامات و در فرهنگ عامه، امکان رشد درخور کودکان را از آنان سلب کرده است. هرچند که ماده ۲ قانون حمایت از کودکان و نوجوانان مصوب ۱۳۸۱ در ایران هرگونه تربیت و آزار کودکان و نوجوانان که موجب صدمه جسمی، روحی یا اخلاقی به آنان شود و سلامت جسم و روانشان را به مخاطره اندازد، ممنوع کرده است اما سهل‌انگاری در مراقبت از کودکان، تحقیر و خشونت روانی آنان با مجازات قانونی روبرو نیست.

خشونت‌های فیزیکی والدین علیه کودکان نیز تحت نام «تنبیه» بنا بر قانون مدنی ۱۱۷۹ به شرطی که از حد «متعارف» خارج نشود، مجاز است. همچنین هیچ نشانه‌ای از کاهش جدی تنبیه بدنی کودکان در مدارس به رغم غیرقانونی بودن آن در دست نیست. تعداد انگشت‌شمار پرونده‌های کودک‌آزاری در مدارس یا در خانواده در دادگاه‌ها بیش از هر چیز نشانگر فقدان حمایت‌های قانونی و عملی از کودکان مورد خشونت قرار گرفته است.

در زمینه آزار و تجاوز جنسی پدران و خویشاوندان مرد علیه کودکان به دلیل تابو بودن آن کمتر کسی درباره آن سخن می‌گوید. احساس شرم، گناه، ترس، وابستگی یا علاقه کودکان نیز می‌تواند باعث پنهان نگه داشتن این مسئله از سوی کودکان و حتی مادران شود. در مورد قتل اهورا گویا مقامات نیز درباره احتمال تجاوز جنسی به او به رغم بازتاب رسانه‌ای آن سکوت کردند. در حالیکه در برخورد به پدیده «بچه‌بازی» نکوهش اخلاقی بسیار سنگینی در جامعه وجود دارد اما آزارهای جنسی کودکان توسط والدین معمولاً انکار می‌شود.

همچنین نه تنها معمولاً خشونت والدین و مدارس و اجتماع علیه کودکان مورد توجه قرار نمی‌گیرد، بلکه گاه از پشتیبانی قانونی نیز برخوردار است. پایین بودن سن ازدواج به ویژه برای دختران به معنای قانونی بودن تجاوز جنسی به آن دسته از دختران خردسالی است که از نظر شرعی به «بلوغ جنسی» رسیده‌اند و به عقد مردان در آمده‌اند. در نظامی که کوچکترین جرائم مدنی و حتی بسیاری از پهنه‌های زندگی خصوصی و حقوق جنسی و حوزه‌هایی از دگراندیشی می‌تواند با مجازات سنگین روبرو شود و مجازات در ملاء عام همچون قصاص و به دار آویختن در ملاء عام در آن رایج است، جامعه از آن الهام می‌گیرد و خشونت در آن نهادینه می‌شود.

نقش خشونت رسمی در افزایش کودک‌آزاری

استفاده نظام از روش‌های سادومازوخیستی برای کنترل شهروندان نه تنها بازدارنده خشونت نیست، بلکه جنون خشونت و قساوت را در جامعه افزایش می‌دهد. خشونت‌هایی که از جمله در قالب اسیدپاشی به زنان، قتل‌های زنجیره‌ای زنان، نزاع‌های فجیع خیابانی و بی‌اعتنایی ناظران و گسترش تجاوز و همچنین قتل کودکان بازتاب می‌یابد.

خشونت علیه زنان و کودکان نه مختص به گروه خاصی است و نه به مذهب یا باور معینی گره خورده است، بلکه عموماً ابراز اقتدار و نمایش «مردانگی» و گاه معیار سنجش آن در نظام جنسیتی نابرابر قدرت است. هرچند دشواری‌های اجتماعی، ناهنجاری‌های روانی و خرده فرهنگ‌های برخاسته از فقر، بستر ساز گسترش آنند. در ایران گسترش فقر، ناهنجاری، اعتیاد، بی‌خانمانی، محرومیت‌های جنسی، فحشا و بزهکاری زمینه‌های بروز خشونت‌ها از جمله علیه کودکان را افزایش داده است.

کاهش سن فحشا و اعتیاد و وجود بیش از یک میلیون کودک کار نشان از ابعاد گسترده‌تر کودک‌آزاری در ایران دارد. همچنین دختران فقیر و محروم تحت ستم سه گانه طبقاتی، جنسیتی و سنی از بیشترین خطر قربانی شدن این خشونت‌ها برخوردارند.

ضرورت تشدید مجازات خشونت علیه کودکان و زنان

نمی‌توان انگیزه‌های فردی و روانی در بروز خشونت علیه کودکان را نادیده گرفت با این همه پرداختن به مشکلات ساختاری امکان بهتری را برای رویارویی با آن فراهم می‌آورد.

برای کاهش خشونت علیه زنان و کودکان باید منابع قدرت و حقوق آنان افزایش یافته و امکان حمایت قانونی، دادخواهی موثرتر، روشنگری و روش‌های پیشگیری مورد توجه قرار گیرند. از طریق قوانین و تغییر هنجارها و ایجاد نهادهای مدنی می‌توان حمایت از کودکان و زنان را در مقابله با خشونت خانگی، اجتماعی و جنسیتی افزایش داد. همچنین خشونت علیه زنان و کودکان باید با مجازات شدیدتری روبرو شود.

علاوه بر آن برچیدن فقر و شکاف‌های طبقاتی به ویژه در مناطق محروم در کاهش این خشونت‌ها نقش کلیدی دارد. اما با توجه به اینکه جامعه ایران روزبه‌روز بیشتر در فقر و شکاف و ناهنجاری اجتماعی فرو می‌رود خطر افزایش این خشونت‌ها بسیار است. با این همه روشنگری و به‌راه انداختن کمپین خشونت موقوف نقش مؤثری در به عقب راندن اقتدار مردانگی خشونت‌گرا و دفاع از زنان و کودکان قربانی آن دارد.



۴۰ درصد کودکان زباله‌گردان‌ان‌آور خانواده هستند

به گزارش تارنگار حقوق بشر در ایران به نقل از ایسنا، مازیارفر، عضو جمعیت امداد دانشجویی امام علی، در اولین نشست کارگروه بررسی وضعیت زباله‌گردی کودکان با اشاره به نتایج پژوهشی که در ۱۰ استان کشور انجام شد، گفت: در این پژوهش همزمان ۶۸۵ کودک شناسایی شدند که بیشتر ملیت آنها ایرانی، افغانستانی و پاکستانی بود. وی افزود: از بین این کودکان ۴۱ درصد مطلقاً بی‌سواد بودند، ۵۲ درصد داخل مراکز تفکیک زباله زندگی می‌کردند و سطح بهداشت آنها به‌شدت پایین بود. نماینده جمعیت امام علی، بابیان اینکه در کنار محل تفکیک زباله آلودگی‌هایی ایجاد شده که این کودکان در کنار افراد بزرگ در همان‌جا زندگی می‌کنند گفت: ۴۰ درصد این کودکان تنها منبع درآمد خانواده خود

هستند و کل خانواده را حمایت می‌کنند. بحث بسیار تلخی که درباره این موضوع مطرح است کارفرمای کودکان زباله گرد است.

وی افزود: دو مسیر اصلی برای کار این کودکان وجود دارد، نخست پیمانکار شهرداری است که مستقیماً این کودکان را استخدام می‌کند و برایشان کارت صادر می‌کند و مسیر دوم افرادی هستند از خود ماموران شهرداری که این کودکان را استثمار می‌کنند و پولی از آنها می‌گیرند تا بتوانند در منطقه کار کنند.

وی افزود: میانگین حداکثر زمان زباله گردی ۲۰ ساعت و میانگین آن ۱۰,۵ ساعت است. ۶۲ درصد این کودکان هرگز از دستکش استفاده نمی‌کنند و ایدز، هپاتیت، کزاز، حبسه، سالک پوستی، انگل‌های روده‌ای، اسهال خونی، فلج اطفال، زانودرد و کمردرد از جمله بیماری‌هایی است که کودکان زباله گرد را هدف قرار می‌دهد. باوجود همه مشکلات هیچ نهاد ناظر و مسئولی وجود ندارد و معمولاً NGOها اجازه پیدا نمی‌کنند به این کودکان سر بزنند و مواردی داشتیم که چند نفر از همکاران ما مورد ضرب و شتم مأموران شهرداری قرار گرفتند.

خاکی نماینده بهزیستی تهران با تأکید بر اینکه باید نگاه علمی داشته باشیم و شرایط را ببینیم که آمار کودکان زباله گرد آمار پایینی نیست، گفت: باید این موضوع ساماندهی شود. ما آماده پذیرش، آموزش و ساماندهی کودکان کار و خیابان و کودکان زباله گرد هستیم.

و نیز،

قدیمی، رئیس سازمان خدمات اجتماعی شهرداری تهران، ضمن تکذیب این موضوع که شهرداری برای کودکان زباله گرد کارت صادر می‌کند، گفت: یک سری افراد سودجو این کار را انجام می‌دهند. زیرا صدور کارت برای تفکیک زباله قدغن و ممنوع است و شهرداری‌های مناطق معمولاً این کار را نمی‌کنند.

وی افزود: شما پیمانکارانی که از کودکان زیر ۱۸ سال استفاده می‌کنند را باید به ما معرفی کنید تا ما دیگر با این پیمانکاران قرارداد نبندیم. ما خودمان مدعی هستیم و معتقدیم نباید زباله گردی اتفاق بیفتد.

لیلا ارشد مدیر خانه خورشید نیز با بیان اینکه در حال حاضر شاهد هستیم که کودکان پنج تا هفت ساله بارهای سنگین زباله را حمل می‌کنند، گفت: آیا امکانی وجود ندارد تا پیمانکاران را مجاب کند که از کودکان در سنین پایین استفاده نکنند؟ یک اقدام کوتاه مدت دیگر این است که حتماً این کودکان از دستکش استفاده کنند، واکسینه شوند و تحت پوشش بیمه قرار بگیرند.

وی افزود: آیا شهرداری می‌تواند فضاهای کوچکی را برای اقامت و استراحت کوتاه مدت کودکان زباله گرد در سطح شهر اختصاص دهد؟ لازم است همه کنار هم قرار بگیریم و منشأ وجود این مشکلات را پیدا کنیم.

هادی شریعتی نائب رئیس انجمن حمایت از حقوق کودکان نیز با بیان اینکه نگاه امنیتی و سیاسی به مسائل اجتماعی آسیب زاست گفت: باید از متهم کردن دستگاه‌ها بگذاریم. ما درباره قشری حرف می‌زنیم که به بدترین نوع کار کودک یعنی زباله گردی روی آوردند. درباره قشر فرودستی سخن می‌گوییم که صدایشان شنیده نمی‌شود. بستن در کارگاه‌های تفکیک زباله و توزیع دستکش نمی‌تواند مشکل را حل کند باید با فقری که خانواده این کودکان با آن روبرو هستند مبارزه کنیم.



انحرافات اخلاقی در آموزش و پرورش جمهوری اسلامی

اخبار هولناک بی اخلاقی ناظمی در یکی از مدارس تهران نگرانی را از حیث توجه به سلامت روان در معلمان ایجاد کرده است. بررسی ابعاد پرونده تجاوز به دانش‌آموزان مدرسه غیردولتی تهران/ جایگاه سلامت روان در گزینش معلمان کجاست؟ به گزارش خبرنگار حوزه آموزش و پرورش گروه علمی پزشکی باشگاه خبرنگاران جوان؛ این بار سایه سیاه آسیب‌های اجتماعی بر نظام آموزشی کشور به شدت خودنمایی می‌کند و چند روزی است که خبری ناگوار از اقدام غیر اخلاقی معلمی در یکی از دبیرستان‌های غیردولتی منطقه ۲ تهران نقل محافل داخلی و خارجی است، هرچند پیش‌تر هم اقدام غیر اخلاقی نیروی خدماتی در یکی از مدارس ارومیه سر و صدا به پا کرده بود که با وقوع این فجایع زمره‌هایی از بی اعتمادی جامعه به این نهاد به گوش می‌رسد.

اتفاقاتی که گویی برای آموزش و پرورش درس عبرتی نشده است تا نگاه جدی به مقوله مبارزه با آسیب‌های اجتماعی میان دانش‌آموزان و مربیانش داشته باشد و هرازگاهی که اتفاقات جدی ناشی از این سهل‌انگاری حادث می‌شود، تکانه‌هایی بر تصمیمات سکنداران نظام تعلیم و تربیت وارد می‌شود؛ تصمیماتی که باید خیلی زودتر انجام می‌شد تا برای چندمین بار حرفه مقدس معلمی با ورود نامعلمان در این کسوت مقدس خدشه دار نشود.

فروپاشی اخلاق بیخ گوش آموزش و پرورش

ماجرای هولناک آزار جنسی دانش‌آموزان مدرسه منطقه ۲ تهران در هجوم انواع فضا سازی‌ها و نقطه نظرات سوالات متعددی را در دوره های مختلف زندگی دانش‌آموزان در اذهان ایجاد می‌کند، سوال هایی که شاید در وهله نخست سطحی و بی اهمیت به نظر بیایند اما با وقوع چنین فاجعه هایی به ضرورت توجه بیش از پیش تربیت کودکان و نقش پررنگ خانواده در این موضوع پی می‌بریم.

در همین رابطه سارا گلستانی مشاوره خانواده در گفت‌وگو با خبرنگار حوزه بهداشت و درمان گروه علمی پزشکی باشگاه خبرنگاران جوان؛ در خصوص نقش خانواده در آموزش شناساندن حریم خصوصی به فرزندان، اظهار کرد: اولین و

مؤثرترین نقش در آموزش مسائل جنسی را پدر و مادر به عهده دارند؛ هر آموزشی به فرزند به ویژه آموزشی با این درجه اهمیت درباره حریم خصوصی باید توسط پدر یا مادر به فرزند داده شود.

گلستانی با تاکید بر اینکه کودک باید متناسب با جنس و سن خود حریم خصوصی را بداند، عنوان کرد: پدر و مادر باید از همان بدو تولد فرزندشان، به فکر این موضوع باشند و از 2 سالگی این آموزش ها را شروع کنند؛ به کودکان یاد بدهند که چطور می‌توانند حریم خصوصی خود را بشناسند و از آن محافظت کنند؛ می‌توانیم با آموزش های لازم شاهد داشتن فرزندان و کودکانی باشیم که کمتر در جامعه آسیب جسمی ببینند.

این مشاوره خانواده در ادامه با بیان اینکه روش‌هایی که والدین در گذشته جهت تربیت کودکان استفاده می‌کردند برای کودکان این نسل جوابگو نخواهد بود، اظهار کرد: زمانی که ما راجع به کودکان در دهه های مختلف صحبت می‌کنیم باید بدانیم که با توجه به وسایل ارتباط جمعی کنونی این کودکان از آگاهی بسیاری برخوردارند و این اطلاعات بیشتر به قطع و یقین موجب رشد کودک با ذهنیت نادرست می‌شود و والدین باید بدانند در دسترس بودن وسایل الکترونیکی برای کودکان بدون هیچ حد و مرزی تبعات ناگواری برای کودک و البته خانواده در پی خواهد داشت.



ضد و نقیض در اظهارات مسئولان یک وزارتخانه

با توجه به تمام موضوعات مطرح شده مبنی بر اهمیت نقش خانواده در تربیت کودکان اما این مسئله که آموزش و پرورش در کجای گردانه تربیت آینده سازان جامعه قرار دارد نیز نباید نادیده گرفته شود؛ باید مربی، معلم، ناظم و همه کادر مدرسه که با دانش آموزان در ارتباط هستند از کانال قانونی و طی روندی مشخص وارد مهم ترین موضوع یعنی تربیت و آموزش کودکان شوند و اکنون با فاجعه ای که به بار آمده است، سوالاتی در ذهن به وجود می‌آید که آیا راه مطمئنی برای ورود به حرفه معلمی وجود دارد؟ آیا گزینش‌ها برای تمام معلمان اعم از دولتی و غیردولتی از سطح یکسانی برخوردار است؟

یکی از موضوعاتی که بعد از این حادثه مطرح شد غیررسمی بودن معلم خاطی است و این توضیح ابهامی را شکل می‌دهد که آیا غیررسمی بودن معلم توجیه خوبی برای این رفتار است و نباید برای معلمان غیررسمی سازوکار جذب درست در

نظر گرفته شود، چرا که بخشی از کادر مدارس غیردولتی، نیروهای آزاد و غیررسمی هستند که بر کرسی معلمی تکیه زده اند.

ناصر کوهستانی رئیس آموزش و پرورش منطقه ۲ تهران در گفت و گو با خبرنگار حوزه آموزش و پرورش گروه علمی پزشکی باشگاه خبرنگاران جوان؛ در پاسخ به این سوال که آیا معلم خاکی گزینش و اجازه فعالیت در مدرسه را داشته است یا خیر؟، بیان کرد: بررسی‌های جذب اولیه برای این فرد انجام شده بود و پیش از این هم کارهای این معلم براساس گزینش بوده است.

این موضوع در حالی مطرح شد که سید محمد بطحایی در توییتی درباره وضعیت گزینش معلم خاکی گفت: مجرم نیروی غیررسمی بوده است و بدون طی مراحل قانونی به کار گرفته شده است و در ادامه به نظارت بیشتر و به روزرسانی گزینش معلمان تاکید کرد، تاکیدی که به قطع و یقین زمان آن دیر شده و کار از کار گذشته است.

مسئولان آموزش و پرورش که با مهم ترین اشخاص جامعه سر و کار دارند خود می دانند که کار غیر قانونی انجام داده اند اما چرا جلوی این اقدام غیر قانونی را نمی گیرند؟ آیا باید فاجعه ای دیگر رخ دهد تا دوباره چند روز موضوع در صدر اخبار باشد و دوباره همه چیز به حالت اولیه بازگشته و روز از نو و روزی از نو.

فرهاد فلاحتی عضو کمیسیون آموزش و تحقیقات مجلس در گفت و گو با خبرنگار حوزه آموزش و پرورش گروه علمی پزشکی باشگاه خبرنگاران جوان؛ گفت: آموزش و پرورش باید نظارت‌های جدی بر مدارس دولتی و غیردولتی داشته باشد و در این میان نقش مدارس غیردولتی حساس تر است؛ چراکه روند جذب نیرو در اینگونه مدارس به جهت نوع آن نیازمند توجه بیشتری است.

وی گفت: انتظار داریم پذیرش معلمان در مدارس غیردولتی با ضوابط جدی‌تری دنبال شود، همچنین باید آموزش و پرورش در فرآیند مباحث پرورشی و تربیتی که تاکنون کم رنگ بوده است، اهتمام بیشتری داشته باشد.

آیا حضور معلمان در مدارس غیردولتی همچنان با همین روند ادامه خواهد داشت؟ یا همچنان مدیران و موسسان این مدارس با ترفندهای متعدد سعی بر فرار از قوانین دارند و نیروهایی را بدون هیچ گزینشی در مدارس استخدام می کنند؟

تاثیر طولانی مدت برخوردهای خشونت آمیز معلمان بر رفتار دانش آموزان

پروین ناظمی روانشناس و مشاور خانواده در گفت و گو با خبرنگار حوزه آموزش و پرورش گروه علمی پزشکی باشگاه خبرنگاران جوان؛ درباره بروز برخی رفتارهای جنسی که اخیرا در آموزش و پرورش رسانه‌ای شده است، اظهار کرد: مشکل اساسی که سالهاست وجود دارد و اقدامی برای مواجهه با آن نشده نبود توجه به سلامت روان در کادر آموزشی مدارس است و دانش آموزان تحت تعلیم افرادی قرار می گیرند که در گزینش آن‌ها به موضوع سلامت روان توجه نشده است.

وی ادامه داد: گاهی برخوردهای خشونت آمیز معلمان بر دانش آموزان تا حدی تأثیرگذار است که در زندگی آینده آن‌ها هم این اثرات منفی وجود دارد و آسیب جدی به روح و روانشان وارد می کند.

ناظمی گفت: معمولا افرادی دست به چنین اقدامی می زنند که دچار انحرافات جنسی هستند و افرادی را به عنوان قربانی روحیات سوء خود انتخاب می کنند، همانطور که این معلم، دانش آموزان متوسطه دوم که به تازگی از سن بلوغ عبور کردند و دوران حساسی را پشت سر می گذرانند برای اهداف خود انتخاب کرده است.

این روانشناس درباره تأثیر چنین برخوردهایی در روحیه دانش‌آموزان، گفت: اثرات منفی بسیاری دانش‌آموزان را تحت تأثیر قرار می‌دهد و در ارتباطات آینده آن‌ها هم تأثیرگذار خواهد بود، بنابراین نیاز به درمان جدی دارند تا آسیب‌ها به حداقل کاهش یابد.

حادثه غیراخلاقی اخیر مدرسه منطقه ۲ تهران به حدی بر نظام آموزشی و پرورشی کشور لطمه وارد کرد که رهبر معظم انقلاب به ریاست قوه قضاییه دستور دادند پس از محاکمه، در اسرع وقت حدود الهی در رابطه با متهمان اجرا شود.

بر اساس فرمایشات مقام معظم رهبری رئیس قوه قضاییه به رئیس کل دادگستری استان تهران دستور داد، نسبت به رسیدگی قانونی به پرونده مربوط به حادثه تکان دهنده یکی از مدارس غرب تهران اقدام کند.

عباس جعفری دولت‌آبادی دادستان تهران در این باره گفت: با انعکاس موضوع به دادسرا و تشکیل پرونده کیفری، متهم تحت تعقیب قضایی قرار گرفته و با صدور قرار تأمین به زندان معرفی شده است، تحقیقات در پرونده ادامه دارد.

با فاجعه پیش آمده برخی سودجویان همیشه در صحنه شرایط را بر وفق مراد دیده و می‌خواهند از آب گل آلود ماهی بگیرند و بدون آنکه تبعات موضوعی را بدانند از اجرا نشدن سند 2030 سخن می‌گویند، سندی که با فرهنگ و دین مسلمانان هیچ تناسبی ندارد و تنها نوعی جنگ نرم برای ایرانیان محسوب می‌شود.

اکنون و پس از مطرح شدن این موضوع آموزش و پرورش غباری از بی‌اعتمادی از سوی جامعه را بر پیکره اش حس می‌کند که این بار نه برای بد قولی‌های مسائل اقتصادی بلکه به جهت بی‌توجهی به تأمین نیروی انسانی مطمئن، اوضاع نامناسب تأمین نیروی انسانی و تلاش برای پر کردن کلاس‌های درس به هر روشی را می‌توان از جمله عوامل مهم این بی‌اعتمادی دانست.

بی‌اعتمادی که اگر جلوی آن گرفته نشود آسیبی مهلک بر جامعه وارد می‌کند و وزارتخانه‌ای که به سبب مسئولیتش باید پیام آور اخبار نویدبخش باشد این بار با اخباری منفی و نابودکننده نقل محافل شده است.

بخش دوم

گزارشات نقض حقوق زنان در ایران



قانون اساسی مردانه و نفی استقلال زنان در ایران

تفکرات سنتی ناشی از احکام مردانه شریعت در سیستم حکومتی جمهوری اسلامی ایران از زمان تشکیل حکومت تا کنون به زنان از دید اخلاقیات مردسالارانه اسلامی نگریسته است. عوامل مطلق گرا و محافظه کاران دینی حکومت از طریق گنجاندن تعالیم مذهبی به عنوان قانون در نظام حقوقی کشور به بهانه اسلامی کردن جامعه، با ایجاد محدودیت‌های شغلی، تحکیم و تشدید تبعیضات با تصویب قوانین و مقررات مردسالار، تصویب قوانین سنتی مربوط به خانواده به نفع مردان، حجاب اجباری، تفکیک جنسیتی، باعث تنزیل موقعیت اجتماعی زن در خانه و اجتماع شده‌اند. نهادهای حکومت اسلامی ایران با اجرای فرامین مذهبی زن ستیز که مبنایی برای تعیین مناسبات حکومتی و اجتماعی در ایران می‌باشد باعث پامال شدن حقوق زنان و سرکوب خواسته‌ها و مطالبات آنان هم در حوزه عمومی یعنی اجتماع و حوزه خصوصی یعنی زندگی شخصی و یا خانواده شده و قوانین مردسالار دولت ایران همچنین دست مردان جامعه را برای تحقیر و تضعیف جایگاه زنان باز گذاشته است. تبعیض همه جانبه علیه زنان از طرف دولت ایران نهادینه شده و حمایت می‌شود. قانون اساسی، قانون مدنی، قانون مجازات اسلامی و... مرد را از لحاظ حقوقی مقدم بر زن شمرده و حقوق مردان در قوانین حکومت به مراتب بیشتر از زنان می‌باشد.

مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی برای زنان نقش مادری تعریف کرده و نقش زنان در حوزه اجتماعی را نادیده گرفته است. در مقدمه قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران آمده است: «در ایجاد بنیادهای اجتماعی اسلامی، نیروهای انسانی که تاکنون در خدمت استثمار همه‌جانبه خارجی بودند هویت اصلی و حقوق انسانی خود را باز می‌یابند و در این بازیابی طبیعی است که زنان به دلیل ستم بیشتری که تاکنون از نظام طاغوتی متحمل شده‌اند استیفای حقوق آنان بیشتر خواهد بود. خانواده واحد بنیادین جامعه و کانون اصلی رشد و تعالی انسان است و توافق عقیدتی و آرمانی در تشکیل خانواده که زمینه‌ساز اصلی حرکت تکاملی و رشد یابنده انسان است اصل اساسی بوده و فراهم کردن امکانات جهت نیل به این مقصود از وظایف حکومت اسلامی است. زن در چنین برداشتی از واحد خانواده، از حالت (شیء بودن) و یا (ابزار کار بودن) در خدمت اشاعه مصرف‌زدگی و استثمار، خارج شده و ضمن بازیافتن وظیفه خطیر و پرارج مادری در پرورش انسانهای مکتبی پیشاهنگ و خود هم‌رزم مردان در میدانهای فعال حیات می‌باشد و در نتیجه پذیرای مسوولیتی خطیرتر و در دیدگاه اسلامی برخوردار از ارزش و کرامتی والاتر خواهد بود». اگر از بعد حقوقی به مسئله نگاه کنیم مقدمه مذکور حضور و مشارکت اجتماعی، سیاسی و اقتصادی زنان را محدود می‌کند. کنترل آزادی‌ها و ایجاد محدودیت بر آنان را به عنوان ناموس و ملک مرد، در

بازگشتن از اجتماع به خانواده و ایفای نقش والای مادری توجیه می‌کند. در حالی که به عقیده اکثر جامعه‌شناسان در جوامع باز و دموکراتیک رشد و شکوفایی بالای زنان ناشی از مشارکت بالای اجتماعی و سیاسی آنان بوده و این مسئله به نوبه خود باعث پیشرفت و توسعه این جوامع شده است. نقش مادری و خانواده در جوامع سنتی و عقب مانده استقلال زنان را از آن‌ها گرفته و آن‌ها را تابع مرد خانواده که در قوانین حکومت ایران تحت عنوان رئیس و نان آور خانواده تعریف می‌شود، می‌کند. در چنین شرایطی زنان هیچ حق و حقوقی در خانواده ندارند و بالاجبار به خواسته‌ها و دستورات مردان خانواده که از لحاظ اقتصادی و قدرت فیزیکی نسبت به آنان برتری دارد، گردن نهاده و به زندگی تحت لوای خانواده سنتی تمکین می‌کنند.

اصل ۴ قانون اساسی ایران به طور غیر مستقیم بر تبعیض علیه زنان صحه می‌گذارد. طبق اصل ۴ قانون اساسی کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزایی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر این‌ها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است و تشخیص این امر بر عهده فقهاء شورای نگهبان است. در قوانین اسلام هم زنان از حقوق برابر با مردان برخوردار نبوده بلکه زنان به عنوان برده و ملک مرد محسوب می‌شوند. در حقیقت احکام و فرامین مذهبی پایه و اساس تبعیض علیه زنان در جامعه کنونی ایران می‌باشد. این احکام علاوه بر عوامل حکومت ایران توسط روحانیون سنتی و مبلغان مذهبی در مساجد، اماکن مذهبی، و محافل دینی و عمومی تبلیغ می‌شوند و تفکرات سنتی مردسالار در جهت تحقیر و کوچک شمردن شخصیت زنان و سرکوب خواسته‌ها و حقوق آنان بر ذهن افراد جامعه تزییق می‌شوند.

اصل ۱۰ قانون اساسی ایران هم بر خانواده و تحکیم آن تاکید کرده که روابط در آن بر اساس حقوق و اخلاق اسلامی باشد. در دیدگاه سنتی و اسلامی خانواده دارای افرادی هستند که دارای حقوق نابرابر می‌باشند و جنس مرد در آن نسبت به جنس زن از لحاظ حقوقی ارجحیت دارند. از لحاظ اخلاق اسلامی هم به عنوان نمونه چند همسری حق مردان هست ولی زنان چنین حقی را ندارند، بلکه از نظر اسلام گناه کبیره و ضد اخلاق محسوب می‌شود. در مورد ازدواج موقت هم چنین حکمی صادق است.

قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران در اصل ۲۰ از برابری حقوق زن و مرد بر اساس موازین دین اسلام سخن گفته است. در حالی که قوانین استنتاج شده از فقه اسلامی حقوق مدنی و شهروندی زنان را نقض می‌کند و در کنار این مسئله علما و فقهای دین اسلام تفاسیر متفاوتی از حقوق زن در اسلام دارند که بر شدت این مسئله می‌افزاید. این اصل قانون اساسی تبعیض بر علیه زنان را قانونی کرده و نمی‌تواند برابری حقوق زن و مرد را تضمین کند.

اصل ۲۱ قانون اساسی زنان را تحت قیومیت و حمایت دولت قرار می‌دهد و در این اصل زنان در جامعه افرادی وابسته‌ای نشان داده شده‌اند که دولت موظف به حمایت از زنان بویژه نقش مادرانه آنان در چهارچوب موازین اسلامی شده است. بند ۵ این اصل قیومیت و سرپرستی فرزندان را هم زمانی به مادران شایسته اعطا می‌کند که قیم شرعی مرد مانند پدر بزرگ، عمو، برادر و اعضای از فامیل نسبی و سببی وجود نداشته باشد. شایستگی زنان هم برای این منظور توسط مردان معتمد محل تایید می‌شود.

در مورد مشارکت سیاسی زنان هم همانطوری که در اصول مختلف قانون اساسی مانند اصول ۱۱۵، ۱۱۰، ۹۱، ۱۵۷ و... ایران به صراحت بیان شده است زنان در حکومت اسلامی نمی‌توانند در تصدی پست رهبری و ریاست جمهوری بنشینند. اعضای مجلس خبرگان رهبری، فقهای شورای نگهبان، رئیس قوه قضائیه، حاکمان شرع و... نمی‌توانند از زنان انتخاب شوند. در طول بیش از ۳۴ سال حکومت جمهوری اسلامی این مسئله به وضوح در نهادهای حکومتی کشور مشاهده می‌شود و زنان در اکثر موارد از مشارکت سیاسی منع شده‌اند.

با توجه به موارد فوق می‌توان نتیجه گرفت قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران زن را به عنوان موجودی وابسته و غیر مستقل به رسمیت می‌شناسد و این وابستگی از طریق قوانین مردسالار و فرهنگ سازی سنتی در ذهن و تفکرات زنان القا

می‌شود. این مسئله به عنوان حکم الهی تبلیغ می‌شود و نهادها و ارگان‌های حکومت از این طریق یعنی مقدس سازی قوانین سعی در استعمار فکری و ذهنی زنان دارند. استعمار و بردگی زنان قدرت اعتراض به این بی‌عدالتی‌های جنسی را از آنان می‌گیرد و حکومت را در پیشبرد سیاست‌ها و برنامه‌های جنسی شده خود یاری می‌رساند. زن در قانون اساسی تحت حمایت و تابع مردان خانه و حاکمیت مردسالار قرار می‌گیرد. بنابراین قانون اساسی ایران تابعی از نگرش سنتی بنیادگرایی دینی است و قوانین منتج شده از آن حقوق و آزادی‌های زنان را هدف گرفته و استقلال فردی و اجتماعی آنان را نفی می‌کند. در کل چنین قوانین ارتجاعی برگرفته شده از احکام شریعت نمی‌تواند برابری حقوق زن و مرد را تامین کند.

با توجه به قوانین و مقررات موجود در مورد زنان در حکومت جمهوری اسلامی که بر اساس موازین اسلامی تنظیم شده‌اند، تعارضات شدیدی بین این قوانین بویژه قانون اساسی، قانون مدنی و قانون مجازات اسلامی با کنوانسیون‌های بین‌المللی از جمله اعلامیه حقوق بشر و کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان وجود دارد و قوانین حکومت ایران در این باره قوانین بین‌المللی را نقض می‌کند. مبارزه مدنی گروه‌های مختلف سیاسی و مدافعان حقوق بشر برای تغییر حکومت سنتی اسلامی به یک حکومت دموکراتیک فارغ از تبعیض جنسیتی برای رفع تبعیض علیه زنان در شرایط کنونی ضروری بنظر می‌رسد. زیرا بنیادگرایی دینی حاکم بر ایران اجازه هرگونه اصلاح و تغییر قوانین موجود را نمی‌دهد. تطابق قوانین بویژه قانون اساسی حکومت دموکراتیک آینده در ایران با میثاق‌ها و اعلامیه‌های بین‌المللی حقوق بشری بویژه «اعلامیه حقوق بشر»، «میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی» و «کنوانسیون رفع تبعیض علیه زنان» می‌تواند به رفع تبعیض علیه زنان در جامعه ایران کمک کند و اثرات منفی تفکرات سنتی مردسالار در جامعه ایران را روی زندگی زنان کاهش دهد.



آمار انواع خشونت علیه زنان در ایران

در یک دهه اخیر در ایران پژوهش‌ها و مطالعات زیادی درباره خشونت علیه زنان، به ویژه خشونت خانگی، انجام شده است. براساس آخرین جستجوها، در ۲۸ مرکز استان کشور حداقل هفتاد پژوهش میدانی قابل اعتنا درباره خشونت خانگی علیه زنان انجام شده است. بیشتر این پژوهش‌ها پس از سال ۱۳۷۰ تاکنون انجام شده که نشان می‌دهد پژوهشگران و دانشگاهیان ایرانی در سال‌های اخیر علاقه و توجه ویژه‌ای به بررسی و کنکاش درباره خشونت علیه زنان پیدا کرده‌اند. یکی از بزرگترین و مهمترین پژوهش‌ها درباره خشونت علیه زنان در ایران، یک طرح ملی است که در سال‌های آخر دوران ریاست جمهوری محمد خاتمی و توسط دفتر امور اجتماعی وزارت کشور و مرکز مشارکت امور زنان ریاست جمهوری، اجرا شد.

پژوهشگران برای توصیف ابعاد خشونت خانگی علیه زنان در ایران، انواع مختلف آن را در هشت گروه تقسیم بندی کرده است: خشونت های زبانی، روانی، فیزیکی، حقوقی، جنسی، اقتصادی، فکری و آموزشی و مخاطرات.

آمارهای همین طرح ملی نشان می‌دهد که ۶۶ درصد زنان ایرانی، از اول زندگی مشترک شان تاکنون، حداقل یکبار مورد خشونت قرار گرفته‌اند. با این حال میزان و انواع خشونت خانگی در استان‌های مختلف ایران از تنوع و تفاوت‌های زیاد و معناداری برخوردار است. برای نمونه شمار زنانی که از اول زندگی مشترک خود تاکنون مورد خشونت قرار گرفته‌اند در

بندرعباس بیش از سایر نقاط ایران بوده است. اما در میان زنانی که مورد خشونت قرار گرفته اند، این زنان زاهدانی هستند که بیشترین و شدیدترین خشونت ها را تجربه کرده اند. در همین حال، زنان بندرعباس، در طول یکسال دفعه های بیشتری مورد خشونت خانگی قرار گرفته اند و زنان یاسوج به دفعات کمتری با آن روبرو شده اند.

خشونت های فیزیکی و روانی

پژوهشگران یک اصطلاح خاص برای توصیف گروهی از خشونت های خانگی علیه زنان استفاده کرده اند: خشونت فیزیکی نوع اول: این خشونت ها شامل گاز گرفتن، گرفتن و بستن، زندانی کردن، چنگ انداختن و کشیدن مو، اخراج از خانه، کتک کاری مفصل، محروم کردن از غذا و ... می شود. از این لحاظ زنان در خرم آباد در طول یک سال بیش از سایر زنان ایران مورد خشونت واقع می شوند و زنان در شهرکرد دفعه های کمتری مورد خشونت نوع اول قرار می گیرند. پژوهشگران طرح ملی بررسی پدیده خشونت خانگی «سیلی، لگد و مشت زدن، کشیدن و هل دادن، محکم کوبیدن در، به هم زدن سفره و میز غذا و شکستن اشیای منزل» را خشونت فیزیکی نوع دوم نامیده اند و وضع زنان ایران را در ۲۸ مرکز استان در این باره بررسی کرده اند. در میان زنانی که تحت خشونت نوع دوم بوده اند، زنان بندرعباس به دفعات بیشتری آن را تجربه کرده اند و زنان کرمانی در طول سال کمتر مورد این خشونت قرار می گیرند.

خشونت های روانی و کلامی

نوع دیگری از خشونت هایی است که در خانه علیه زنان استفاده می شود. که عبارت است از: به کاربردن کلمات رکیک و دشنام، بهانه گیری های پی در پی، داد و فریاد و بداخلاقی، بی احترامی، رفتار امرانه و تحکم آمیز و دستور دادن های پی در پی، قهر و صحبت نکردن و ... از این بابت زنان اصفهانی در طول یک سال بیشتر و زنان بوشهری کمتر از سایر زنان ایرانی تحت خشونت بوده اند.

خشونت های جنسی و ناموسی

در حالی که تعداد بیشتری از زنان بندرعباسی از اول زندگی مشترک شان تاکنون، نسبت به سایر زنان ایرانی قربانی خشونت های جنسی و ناموسی شده اند. زنان یزدی در طول یک سال بیش از سایر زنان این خشونت را تجربه می کنند. خشونت های جنسی و ناموسی عبارتند از مجبور کردن زن به دیدن عکس و فیلم های خلاف اخلاق عمومی یا اجبار به روابط زناشویی ناخواسته یا غیرمتعارف، مراعات نکردن بهداشت زناشویی و خودداری از به کارگیری روش های پیشگیری از بارداری، مجبور کردن زن به سقط جنین، اجبار زن به حاملگی ناخواسته، متهم کردن زن به بی مبالاتی در مسائل ناموسی همچون داشتن ارتباط نامشروع، شک و بددلی، زنان ارaki بیشتر از سایر زنان در ایران خشونت جنسی و ناموسی را تحمل می کنند. مردان کرمانی و یاسوجی هم به ترتیب کمتر از سایر مردان ایران، زنان خود را مورد خشونت های جنسی و ناموسی قرار می دهند.

تهدید به آزار و قتل

بر اساس یافته های «پژوهش ملی بررسی خشونت خانگی» تعدادی از مردان ایرانی با استفاده از تهدید و برقراری محدودیت برای همسران خود، مخاطره ایجاد می کنند. رفتارهایی از قبیل تهدید و شکایت به پلیس و دادگاه علیه زن و اقوامش، تهدید به آزار و اذیت و یا تهدید به کشتن زن و فرزندان، تهدید به طلاق و یا ازدواج مجدد، تصاحب، مخفی کردن و از بین بردن مدارک شخصی و مورد نیاز زن مانند شناسنامه، دفترچه پس انداز، اوراق مالکیت، و ... بیگاری کشیدن از زن در انجام امور و وظایفی که مربوط به او نیست. مانند تیمارداری پدرشهر و مادرشهر و بالاخره تحت نظر قرار دادن و ایجاد محدودیت در تماس های تلفنی و رفت و آمدهای روزانه برای زن، زنان بندرعباس، زاهدان و خرم آباد بیش از سایر زنان ایران توسط شوهران شان تهدید می شوند و زنان سمنان، ساری و یاسوج کمترین تهدیدها را تجربه کرده اند. تعدادی از مردان ایرانی با استفاده از عوامل اقتصادی و مالی زنان را مورد خشونت قرار می دهند. این مردان از استقلال

مالی همسران خود جلوگیری و در اموال شخصی آنها دخل و تصرف می‌کنند و با ندادن خرجی خانه و پول کافی برای زنان مضیقه های مالی ایجاد می‌کنند. اگرچه زنان زاهدانی و بوشهری از اول زندگی مشترکشان تاکنون بیشترین خشونت های اقتصادی و مالی را تجربه کرده اند، اما در میان زنانی که قربانی این نوع خشونت هستند، زنان اصفهانی در طول یک سال به دفعات بیشتری تحت این نوع خشونت از سوی همسران قرار گرفته اند. البته این را هم باید اضافه کرد که زنان سمنان و یاسوج کمتر از سوی شوهران خود تحت مضیقه های مالی و اقتصادی قرار می‌گیرند. پژوهشگران طرح ملی بررسی پدیده خشونت خانگی علیه زنان، خشونت های حقوقی و مرتبط با طلاق را نیز در ۲۸ استان کشور مورد سنجش قرار داده‌اند. این پژوهشگران خشونت های حقوقی را شامل امتناع مرد از طلاق برخلاف اصرار زن به متارکه، ازدواج مجدد شوهر و جلوگیری از نگهداری فرزندان توسط زن دانسته اند. اگرچه زنان بندرعباس از اول زندگی مشترک شان تاکنون بیش از سایر زنان ایران مورد این نوع از خشونت قرار گرفته اند. زنان زاهدان در طول یک سال بیشتر این خشونت را تجربه کرده اند و البته زنان رشت کمتر از سایر زنان ایرانی درگیر این خشونت هستند. پژوهشگران ایرانی نوع دیگری از خشونت را نیز مورد توجه قرار داده‌اند: «خشونت‌های ممانعت از رشد اجتماعی، فکری و آموزشی» که عبارت است از ایجاد محدودیت در ارتباط فامیلی، دوستانه و اجتماعی، ممانعت از تحصیل، کاریابی و اشتغال در این نوع از خشونت نیز همچون برخی دیگر از انواع خشونت، زنان بندرعباس و زاهدان به ترتیب بیشترین قربانی هستند و زنان سمنان، گرگان و یاسوج کمترین. در گزارش های نهایی طرح ملی بررسی پدیده خشونت خانگی، هریک از شاخص های مورد بررسی در سه مرحله مورد اندازه گیری قرار گرفتند: در مرحله اول، میزان وقوع خشونت خانگی از اول زندگی مشترک تاکنون و در مرحله دیگر طرز تلقی پاسخ گویان از وقوع خشونت مورد نظر. هرکدام از این آمارها به تفکیک «کل افراد مورد مطالعه» و «افراد آسیب دیده» (درگیر خشونت) ارائه شده است.

خشونت روانی و کلامی، رتبه نخست

زنان ایرانی در میان انواع ۹ گانه خشونت خانگی، بیشتر تحت خشونت های روانی و کلامی قرار دارند. 7/52 درصد از کل پاسخ گویان در پژوهش ملی بررسی خشونت خانگی دقیقاً اعلام کرده اند که از اول زندگی مشترک تاکنون قربانی این نوع خشونت که شامل به کار بردن کلمات رکیک، دشنام، داد و فریاد، بهانه گیری‌های پی در پی و ... است، بوده اند. میانگین وقوع این نوع خشونت برای زنانی که درگیر آن بوده‌اند، ۱۰ بار است. رتبه بعدی از آن خشونت فیزیکی از نوع دوم است که 8/37 درصد از زنان ایرانی از اول زندگی مشترک خود، آن را تجربه کرده اند. این نوع خشونت شامل سیلی زدن، زدن با مشت یا چیز دیگر، لگد زدن و ... است. متوسط میزان تجربه این نوع خشونت ها برای زنان درگیر در خشونت خانگی، برابر با 46/2 بار است. رتبه سوم با رقم 7/27 درصد متعلق به خشونت های «ممانعت از رشد اجتماعی و فکری و آموزشی» است که شامل ایجاد محدودیت در ارتباط های فامیلی، دوستانه و اجتماعی، ممانعت از کاریابی و اشتغال و ایجاد محدودیت در ادامه تحصیل و مشارکت در انجمن های اجتماعی است که 3/72 درصد از زنان اظهار کرده اند که از اول زندگی مشترک تاکنون در معرض این نوع از خشونت همسران خود نبوده اند.

خشونت جنسی، رتبه آخر

خشونت های جنسی و ناموسی که شامل مجبور کردن به دیدن عکس و فیلم های خلاف اخلاق عمومی یا اجبار به روابط زناشویی ناخواسته یا غیرمتعارف می‌شود. با رقم 2/10 درصد رتبه پایینی را به خود اختصاص داده است. آمارهایی که ابعاد میزان وقوع خشونت خانگی را در طح ملی نشان می‌دهد، حاکی است که 8/89 درصد از زنان ایرانی گفته اند در طول زندگی مشترک خود هرگز قربانی خشونت های جنسی و ناموسی نبوده اند. همچنین اکثر افراد درگیر در خشونت های جنسی و ناموسی اعلام کرده اند که در حد پایین و خیلی پائین، در معرض این نوع خشونت ها بوده اند. بنابراین، نتایج پژوهش بررسی خشونت خانگی در ۲۸ مرکز استان نشان می‌دهد که وقوع خشونت های جنسی و ناموسی در سطح ملی در مقایسه با خشونت های دیگر، کمتر گزارش شده است. یافته های محققان در ارتباط با عوامل موثر بر خشونت خانگی نشان می‌دهد که وضعیت تحصیلی نیز بر میزان همسر آزاری تأثیر دارد. زنان بی‌سواد بیشترین و زنان دارای فوق دیپلم و لیسانس کمترین خشونت را از اول زندگی مشترک خود تجربه کرده اند. یافته های همین تحقیق نشان می‌دهد که میزان تأثیر

سن و همچنین شاغل و یا غیرشاغل بودن زن بر خشونت خانگی علیه زنان از تنوع و تفاوت های قابل توجهی برخوردار است. زنان ۵۵ تا ۵۹ ساله بالاترین و زنان ۲۰ تا ۲۴ ساله پایین ترین مورد وقوع خشونت را در زندگی مشترک خود داشته اند. زنان غیرشاغل نیز بیشتر و زنان شاغل کمتر خشونت را تجربه کرده اند. همچنین مقایسه آمارهای مربوط به رضایت از زندگی درباره زنان مراکز ۲۸ گانه استانی نشان می‌دهد که زنان تبریزی بیشترین رضایت را از زندگی خانوادگی خود دارند و کمترین ناسازگاری هم در میان خانواده های تبریزی دیده می‌شود. همچنین به تحقیق، در حل اختلاف‌های خانوادگی، این تبریزی ها هستند که بیشترین مهارت را دارند و اردبیلی ها کمترین مهارت را. یافته های یک پژوهش دیگر که در تهران انجام شده است، برخی از نتایج پژوهش ملی را در این باره تایید می‌کند. «ویژگی های فردی قربانیان همسرآزاری در مراجعه به مراکز سازمان پزشکی قانونی» عنوان این پژوهش است. نتایج این مطالعه توصیفی نشان می‌دهد که ۲۸ درصد از قربانیان خشونت خانگی شاغل و ۷۱ درصد غیرشاغل بوده اند. از طرفی اشتغال زنان ارتباط تنگاتنگی با میزان تحصیلات آنان داشته است. در این پژوهش همچنین روشن شد که هرچه مدت زناشویی افزایش می‌یابد دفعات ضرب و شتم شوهر و میزان مدارا با خشونت خانگی افزایش می‌یابد. این پژوهش نشان می‌دهد که تعداد دفعه های ضرب و شتم شوهر با تعداد فرزندان ارتباط مستقیم دارد و هرچه تعداد فرزندان بیشتر باشد، خشونت جسمی علیه زنان هم بیشتر شده است. ضمن اینکه بین دفعات ضرب و شتم شوهر و گرایش قربانیان به طلاق و جدایی ارتباطی دیده نشده است. پژوهش ملی بررسی خشونت خانگی میزان تاثیر شغل، درآمد ماهیانه خانوار، زبان مادری و محل بزرگ شدن را بر خشونت خانگی مورد ارزیابی قرار داده است که روشن شد ارتباط معناداری بین آنها وجود دارد. به این ترتیب که کارگران کشاورزی از اول زندگی مشترک تاکنون بیشترین و کارمندان و متخصصان عالی رتبه کمترین خشونت را درباره همسران خود انجام داده اند.

خشونت علیه زنان، خشونت علیه جامعه

ایسنا : استاندار قزوین گفت: زنان نقش مهمی در ساختن جامعه دارند و هرگونه خشونت علیه آنها را می‌توان خشونت علیه جامعه دانست.

«عبدالمحمد زاهدی» در دومین همایش ملی منع خشونت علیه زنان که صبح امروز در دانشگاه علوم پزشکی قزوین برگزار شد، تصریح کرد: خشونت علیه زنان یک سابقه تاریخی دارد و مسیر تاریخی را طی کرده و امروز در برخی از جوامع به شکل فرهنگ درآمده است.

وی افزود: این سیر تاریخی در برخی فرهنگ‌ها به شکلی است که برخی از زنان خشونت را پذیرفته‌اند، وقتی در خصوص خشونت علیه زنان صحبت می‌کنیم در ذهن ما خشونت جسمی و جنسی است.

زاهدی خاطر نشان کرد: این نوع خشونت در بسیاری از جوامع اتفاق می‌افتاد اما خشونت علیه زنان صرفاً فیزیکی نیست، در جامعه خشونت‌های دیگری هم وجود دارد که کمتر توجه می‌شود.

وی افزود: خشونت کلامی، تحقیر زنان در جامعه، نوع کلام مردان نسبت به زنان، کم نشان دادن کرامت زنان که در جامعه پذیرفته شده است از دیگر نوع خشونت است.

استاندار قزوین یادآور شد: زنان نیز علیه خود خشونت دارند برای مثال زمانی که زنی دو فرزند دختر به دنیا بیاورد از جانب دیگر زنان مورد تحقیر قرار می‌گیرد.

وی تصریح کرد: نوع دیگر خشونت علیه زنان از دست دادن اعتماد به نفس به خاطر خواسته های مردان است، شخصیت زنان مضطرب برای جامعه زیان دارد.

زاهدی افزود: خشونت علیه زنان در واقع خشونت علیه جامعه است چون زنان به عنوان مادران نقش مهمی در جامعه ایفا می‌کنند.

وی خاطر نشان کرد: نخستین قدم منع خشونت علیه زنان این است که زنان به حقوق خود آگاه شوند، در برخی مناطق به دختر ارث نمی‌دهند و این به علت ناآگاهی زنان نسبت به حقوق خودشان است.

استاندار با اشاره به این که زنان با حقوق خود آشنا شود میزان طلاق افزایش پیدا می‌کند، تصریح کرد: برای جلوگیری از این کار نیز باید مهارت زندگی و حل مسئله نیز باید به زنان آموزش داده شود.

وی افزود: جامعه باید بپذیرد که زن و مرد در ساختن انسانی یکسان هستند و حقوق‌شان باید به رسمیت شناخته شود، به خاطر این که مرد از لحاظ جسمی قوی‌تر است نباید از حقوق زنان چشم پوشی کرد.

زاهدی تصریح کرد: در کنار سبک زندگی، قانون و مقرراتی برای حقوق زنان نیاز داریم که باید با شرایط روز پیش برویم و فقه پویای ما نیز این را می‌پسندد.

وی یادآور شد: قوانین حمایتی از حقوق زنان وجود دارد، اما ضمانت اجرایی ندارد و اگر اجرا نشود اتفاقی نمی‌افتد که باید مورد توجه قرار بگیرد.

خشونت علیه زنان در ایران چه شکلی است؟

سلامت نیوز: شهیندخت مولآوری معاون رئیس‌جمهور در امور زنان چندی پیش در گفتگویی با روزنامه شهروند از نگران‌کننده بودن وضعیت خشونت علیه زنان در ایران سخن گفته بود.

مولآوری به طور کلی سستی، فعال نبودن و عدم تحرک دولت‌ها در ممانعت و مجازات اعمال مربوط به خشونت علیه زنان را بزرگترین علت خشونت علیه زنان می‌داند. وی همچنین می‌گوید "خیلی‌ها هنوز نمی‌خواهند بپذیرند که در جامعه ما خشونت وجود دارد و این پاک کردن صورت مسئله است. قانون نقش بسیار مهمی را برای منع خشونت علیه زنان دارد؛ تشدید مجازات و وضع مجازات‌های جدید و... جزو آن می‌تواند باشد."

در همین رابطه، بسیاری از کارشناسان معتقدند که جامعه در حال تغییر کردن است و همین که از سمت دولت این‌گونه از مسائل مطرح شوند، خود می‌تواند نویدبخش باشد. دکتر سعید معیدفر در گفتگو با فرارو عدم تغییر در سیستم اجتماعی را دلیلی بر وجود خشونت علیه زنان در ایران می‌داند و معتقد است خشونت علیه زنان در حیطه قانون و سیاست‌گذاری بسیار پر رنگ است.

معیدفر گفت: ممکن است در ذهن مخاطبان خشونت عمدتاً معطوف شود به ابعاد فیزیکی و یا کلامی آن. اما خشونت ابعاد زیادی دارد و اگر آن را از معنای خشونت فیزیکی، جسمی، روانی و روحی فراتر ببریم، می‌توان ابعاد خشونت در ایران را نگران‌کننده دانست.

وی با اشاره به این که تضییع حقوق از مهمترین خشونت‌ها بر علیه زنان است، اظهار کرد: از نظر من، مسئله زنان در ایران، یکی از مسائل مهم اجتماعی است که بخشی از آن را خشونت تشکیل می‌دهد، که خود به دو بعد جسمی و روحی و دیگر به ابعاد حقوقی، تقاضاها و عدم تناسب بین سطح انتظار و میزان پاسخ‌گویی تقسیم می‌گردد. تضییع حقوق و نیازهای زنان را باید از مهمترین خشونت‌ها بر علیه آنان بدانیم. حدود ده سال پیش نیز تحقیقی توسط وزارت کشور درباره خشونت علیه زنان انجام شد که در آن خشونت بیشتر تضییع حقوق زنان شناخته شده بود. (هرچند که داده‌های این تحقیق در دسترس کارشناسان قرار نگرفت، بیان نشد و تنها به صورت پراکنده جامعه‌شناسان از آن سخن گفتند، که خود ظلم دیگری بر علیه زنان بود.)

از ضرب و شتم تا نابرابری اقتصادی

این استاد دانشگاه انواع خشونت علیه زنان در جامعه ایران را برشمرده و توضیح داد: خشونت در جامعه ما اشکال مختلفی دارد؛ می‌توانیم خشونت را در ضرب و شتم زنان و دختران از سمت مردان -برادر، شوهر، پدر، اقوام- ببینیم و یا در معنایی این خشونت در اشکال تجاوز به عنف دیده شود. خشونت‌های کلامی -شنیدن کلمات رکیک و بی‌ادبانه از جانب مردان-، خشونت جنسی، تعرض به زنان هنگام حضور در خیابان‌ها یا استفاده از وسایل حمل و نقل عمومی و حتی این‌که زنان فرصت ایستادن در خیابان و معابر را بیش از دقایقی به دلیل مزاحمت‌ها ندارند، همگی از خشونت علیه زنان سخن می‌گویند.

وی درباره دوبرابر بودن تکالیف برخی زنان در جامعه تصریح کرد: همچنین باید به یکی دیگر از اشکال خشونت علیه زنان توجه کرد و آن بارکردن تکلیف اضافی بر زنان است. به این معنا که فرض بر این است که یک زن باید کارهای مربوط به خانه را انجام دهد؛ درحالی که در جامعه نیز مسئولیت و نقش مهم اجتماعی دارد؛ چنین زنی هم در خانه و هم در بیرون از آن باید تکالیف خود را انجام دهد. بنابراین انتظار مضاعف پسران نسبت به دختران، بدون رعایت حقوق آن‌ها خود نوعی خشونت محسوب می‌گردد.

این جامعه‌شناس با اشاره به نابرابری فرصت‌ها در جامعه در ادامه گفت: علاوه بر این، بُعد مهم دیگر خشونت هنگامی دیده می‌شود که فرصت‌ها در جامعه ما میان زن و مرد برابر نیست. میزان اشتغال زنان در جامعه ما محدود است که در این باره به تمایز جنسی اشاره می‌شود؛ تمایزی که منجر شده تا آن‌ها در فرصت‌های برابر با مردان قرار نگیرند و گاهی این تمایز منجر می‌شود که سیستم اجتماعی با نام "حمایت از زنان" آن‌ها را محروم کند.

معیدفر ادامه داد: بحث دیگر در خشونت علیه زنان در ایران، نابرابری در قوانین است؛ قوانینی که فرصت بیشتر را در اختیار مردان قرار داده‌اند تا زنان. در این‌باره نمونه‌های متعددی از قوانین مربوط به خانواده، بحث ازدواج، ارث تا مسئولیت‌های مادری وجود دارد. بعضاً دیده می‌شود که در دعاوی مطرح شده، جانبداری عمدتاً به سمت مردان هست تا زنان.

وی گفت: مسئله دیگری که منجر شده تا ما در آن به نوعی با خشونت علیه زنان روبرو باشیم، مبحث حجاب و عفاف است؛ در جامعه ما، هنگامی که سخن از حجاب و عفاف می‌آید، بلافاصله اذهان سیاست‌گذاران را به سمت زنان معطوف می‌کند. در این‌باره هیچ‌گاه از حجاب و عفاف مردان سخن به میان نمی‌آید.

وی تصریح کرد: علاوه بر همه این‌ها باید به برخورداری کمتر زنان از منابع اقتصادی نسبت به مردان اشاره کنیم؛ تبعاً به دلایل تمایزات قائل‌شده میان زنان و مردان، زنان جایگاهی بسیاری پائین‌تر از مردان در جامعه دارند.



ناگفته هایی تلخ از اعتیاد زنان ایرانی

مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده گفت: افزایش دو برابری آمار زنان معتاد در مدت زمان کوتاه یک زنگ خطر و هشدار محسوب می‌شود که در این راستا مقرر شده بسته‌های آموزشی مناسب سن، گروه‌های شغلی و فضاهای اجتماعی از سوی دستگاه‌های متولی در اختیار زنان و خانواده قرار بگیرد.

خبرگزاری ایسنا: مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده با ابراز تاسف از سرعت شیوع اعتیاد در بین زنان در سال‌های اخیر گفت: افزایش دو برابری آمار زنان معتاد در مدت زمان کوتاه یک زنگ خطر و هشدار محسوب می‌شود که در این راستا مقرر شده بسته‌های آموزشی مناسب سن، گروه‌های شغلی و فضاهای اجتماعی از سوی دستگاه‌های متولی در اختیار زنان و خانواده قرار بگیرد.

زها بنیانیان با بیان اینکه زن و خانواده در کنار یکدیگر قرار دارند، گفت: این موضوع از چنان اهمیتی برخوردار است که ستاد مبارزه با مواد مخدر با حساسیت و برنامه جدی پیگیر مسئله اعتیاد زنان است چرا که زن بنیان و دوام خانواده است و اگر زن در یک خانواده متزلزل شود، خانواده تخریب می‌شود.

سرعت شیوع اعتیاد در بین زنان

وی افزود: متأسفانه سرعت شیوع اعتیاد در بین زنان در سال‌های اخیر باعث شده تا نگاه جدی‌تر به این مسئله داشته باشیم و افزایش دو برابری آمار زنان معتاد در مدت زمان کوتاه یک زنگ خطر و هشدار محسوب می‌شود.

مشاور امور خانواده و زنان دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر تصریح کرد: درصد بالایی از زنان معتاد به علت مصرف مواد مخدر به رفتارهای پرخطر جنسی سوق داده و از سوی خانواده طرد می‌شوند، لذا با توجه به شرایطی که در اجتماع برای آنها پدید می‌آید فاصله ابتلا به مواد مخدر تا سقوط کامل آنها بسیار کوتاه است و بسیاری از زنان چون احساس قربانی شدن دارند به دنبال قربانی کردن افراد دیگری می‌روند که این موضوع می‌تواند فضای خطرناکی را برای جامعه به وجود بیاورد.

بنیانیان تصریح کرد: اغلب زنانی که معتاد می‌شوند به علت داشتن فرزند نمی‌توانند دنبال درمان خود باشند و یا دیر نسبت به درمان خود اقدام می‌کنند، این در حالی است که به لحاظ شرایط فیزیولوژیکی سرعت تخریب بدن زن بیشتر از مردان بوده و همچنین به لحاظ روحی و روانی اعتیاد آنها بر کیفیت درمان تأثیر می‌گذارد.

وی گفت: با توجه به اینکه بیماری خاموش فشار خون در زنان دو تا سه برابر بیشتر از مردان و بیماری قلبی نیز در زنان قبل از 45 سالگی ایجاد می‌شود، این موضوع باعث شده تا حساسیت در مسئله زنان و اعتیاد آنها افزایش یابد.

بنیانیان از جمله علل عمده گرایش زنان به مواد مخدر را کمبودهای عاطفی عنوان کرد و اظهار کرد: برخی از زنان نیز به علت عدم آگاهی از پیامدهای مصرف مواد به دنبال زیبایی و لاغری هستند که در دام اعتیاد و روان‌گردان‌ها گرفتار می‌شوند.

زنان بسیار سخت‌تر از مردان از گروه مصرف‌کنندگان جدا می‌شوند.

به گفته وی، وقتی زنان درگیر مسایل عاطفی می‌شوند عمدتاً به علت اعتیاد همسران خود در این دام گرفتار شوند و مردان معتاد برای نگه داشتن همسر خود به اعتیاد او تمایل می‌یابند؛ از سوی دیگر به علت علاقه‌ای که به همسر خود دارند اگر او ترک نکند زن نیز دیرتر به دنبال ترک اعتیاد می‌رود لذا زنان بسیار سخت‌تر از مردان از گروه مصرف‌کنندگان جدا می‌شوند.

مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده ادامه داد: با توجه به اینکه زنان معتاد به لحاظ حرمت‌های اجتماعی از خانواده طرد می‌شوند، مشکلات مالی و تامین نیازها باعث می‌شود آنها به سمت گروه‌هایی روی بیاورند که در مدت زمان کوتاهی آنها را به سمت رفتارهای پرخطر سوق می‌دهد.

رویارویی زنان معتاد با انواع خشونت‌های جسمی و روانی

به گفته مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده، اعمال خشونت از پیامدهایی است که زن در صورت ابتلای خود یا همسرش به مواد مخدر از آن رنج می‌برد و آمارها نشان می‌دهد از زمانی که مصرف مخدرهای صنعتی و روان‌گردان‌ها افزایش یافته شاهد قتل‌های زیادی هستیم که ریشه آن در توهم و اعتیاد مردان است، لذا زنان مبتلا به مواد مخدر با انواع خشونت‌های جسمی و روانی مواجه هستند و از سویی انگ و تبعیض نیز زنان مبتلا را درگیر می‌کند.

وی با بیان اینکه مجموعه آسیب‌هایی که در اثر ابتلا به اعتیاد زنان و همسران آنها به وجود می‌آورد، باعث شده تا این مسئله از حساسیت بالایی برخوردار باشد، ادامه داد: در تلاش هستیم تا در عرصه‌های مختلف بتوانیم درمان اعتیاد زنان و حمایت‌های اجتماعی را در دستور کار جدی قرار دهیم.

مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده، با توجه به اهمیت امر پیشگیری، فرهنگ اطلاع‌رسانی به اقشار مختلف جامعه را یکی از برنامه‌های حوزه زنان و خانواده ستاد مبارزه با مواد مخدر بیان کرد که در این برنامه بسته‌های آموزشی مناسب سن و گروه‌های شغلی و فضاهای اجتماعی از سوی دستگاه‌های متولی در اختیار زنان و خانواده قرار می‌گیرد.

وی اضافه کرد: جلب مشارکت سازمان‌های مرتبط با موضوع و آموزش و مقاوم سازی زنان و خانواده‌ها باید با تبیین حقیقی از مواد مخدر و لذت‌های آنی حاصله از مواد بیان شود تا زنان و خانواده اطلاع درستی از این موضوع و مواجهه با آن داشته باشند.

وی ادامه داد: ممکن است مواد مخدر در ابتدا همراه با کسب لذت و فراموشی غم‌ها و ناراحتی‌ها همراه باشد و جسم در مقطعی لاغر و شاداب باشد اما تمامی این موارد مقطعی است و بعد از مدت زمان کوتاهی پیامدهای مخرب آن آغاز می‌شود که این پیامدها و عواقب باید صادقانه به مردم اطلاع‌رسانی شود تا هیچ فردی به علت نداشتن درگیر این چالش ویرانگر نشود.

بنیانیان با تاکید بر اینکه مدارس و مراکز آموزشی باید در امر اطلاع‌رسانی هوشیارتر عمل کنند، اظهار کرد: باید مشاوران و معلمان و مدیران مدرسه در کنار دروس مختلف در این امر هماهنگ باشند و در روزهای پنجشنبه که به فوق برنامه‌ها اختصاص دارد، باید اطلاع‌رسانی و ارتقای مهارت‌های زندگی در دستور کار مدارس باشد لذا باید دانش‌آموزان از همان سنین پایین و ابتدایی به مهارت «نه» گفتن مجهز شوند.

وی با اشاره به کاهش سن شیوع اعتیاد گفت: ضرورت دارد که مدارس، اولیا و دانش‌آموزان در این خصوص آگاه و هوشیار باشند و مضرات استفاده از قرص‌ها و ریتالین در شب امتحان به آنها اطلاع‌رسانی شود.

مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر در امور زنان و خانواده گفت: جلسات اولیا و مربیان یک ظرفیت خوبی برای تعامل مدرسه و خانواده در حوزه آسیب‌هاست و علی‌رغم اینکه در طول سال تحصیلی چندین جلسه برگزار می‌شود اما به نظر می‌رسد باید با یک برنامه ریزی دقیق برای این اقدام مهم بسترسازی صورت بگیرد.

وی گفت: آموزش در محیط‌های کاری از برنامه‌هایی است که در دستور کار ستاد مبارزه با مواد مخدر قرار دارد و باید برای تمام پرسنل و خانواده‌های آنها آموزش‌های لازم ارایه شود که در این زمینه ستاد بسته‌های آموزشی را آماده و مورد نظر گرفته است.

وی ادامه داد: زن‌ها در بسیاری از موارد قربانی مواد مخدر هستند چون زنی که نمی‌داند همسرش معناد تزریقی و با او رابطه جنسی دارد، ناخواسته به HIV مبتلا می‌شود و باردار هم می‌شود و بسیاری از زنان با این شرایط نمی‌دانند اگر کودک خود را با روش سزارین به دنیا بیاورند و به او شیر ندهند به HIV مبتلا نمی‌شود که این مستلزم اطلاع‌رسانی دقیق به آنهاست.

بنیانیان با تاکید بر اینکه باید نگاه حمایتی به خانواده آسیب دیده ناشی از مواد مخدر واقع بینانه باشد، اظهار کرد: از بین معتادان کشور 90.7 درصد را مردان و 9.3 درصد را زنان تشکیل می‌دهد لذا باید 90.7 درصد مشخص شود که دارای همسر هستند یا خیر؟ شریک جنسی دارند یا خیر؟ آیا روابط جنسی برقرار می‌کنند یا نه؟ و باید آزمایش اعتیاد برای خانواده این معتادان در نظر گرفته شود.

مشاور دبیرکل ستاد مبارزه با مواد مخدر با تاکید بر اینکه باید سلامت اجتماعی ویژه خانواده‌ها تعریف شود، افزود: مردی که مبتلاست و برای گرفتن خدمات و مواد به DIC مراجعه می‌کند، باید خانواده آنها از این امر مطلع شده و راه‌های جلوگیری از اتفاقات بعدی به آنها آموزش داده شود.

وی با اشاره به اینکه باید حمایت از خانواده‌های آسیب‌دیده معتادان و معتادان پاک شده مانند سایر اقدامات نیکوکارانه جامعه اشاعه پیدا کند، گفت: زنانی که به دلایل متعدد کنار خیابان می‌ایستند تهدیدی برای همسران و پسران سایر زنان محسوب می‌شوند.

وی گفت: مشکل اشتغال همه اقشار جامعه را درگیر کرده و در این میان ایجاد اشتغال برای معتادان بهبودیافته می‌تواند به تثبیت درمان آنها کمک کرده و از بازگشت مجدد افراد به چرخه اعتیاد جلوگیری می‌کند لذا باید بتوان برای این افراد در ابتدا اشتغال ایجاد کرده و سایر حمایت‌های اجتماعی گسترش دهیم.

علل گرایش زنان به مواد مخدر

به تصور اکثر افراد جامعه سو مصرف مواد عمدتاً پدیده‌ای مردانه است اما علل زیادی وجود دارد که موجب افزایش تعداد زنان معتاد (طبق آمار اعتیاد زنان در ایران) در جامعه می‌گردد. این دلایل اکثراً در گرایش مردان و زنان به اعتیاد مشترک می‌باشد و در برخی موارد مختص به زنان و دختران است.

۱- نبود امکانات گذراندن اوقات فراغت

متأسفانه در جامعه ما برای زنان، زمان، مکان و فعالیت‌هایی برای گذران اوقات فراغت تعریف نشده است. در چنین حالتی فرد احساس سرخوردگی می‌کند و از برون‌گرایی به درون‌گرایی گرایش پیدا می‌کند. فرد دچار بی‌انگیزگی و اضطراب شده و برای تحریک مغزی خود، به سراغ استفاده از مواد مخدر می‌رود.

۲- عادی شدن کشیدن سیگار و قلیان زنان

در سال‌های اخیر و با گسترش اعتیاد در میان مردان و ناموفق بودن دولت و سازمان و دستگاه‌های مسوول در مقابله با این پدیده، قبح این مساله در جامعه شکسته شده است. همچنین کشیدن سیگار و قلیان زنان جوان و نوجوان نزد افکار عمومی عادی شده است و بسیاری از زنان در کنار افراد خانواده اقدام به استعمال این مواد می‌کنند. به اعتقاد بسیاری از کارشناسان مسایل اجتماعی، سیگار و قلیان دروازه‌ای برای ورود به دنیای اعتیاد است.

۳- مصرف مواد مخدر صنعتی برای لاغری

اعتیاد زنان به شیشه آن هم برای لاغر شدن، برخی از زنان معتاد در ابتدا برای داشتن اندامی زیباتر و لاغر شدن به توصیه دیگران اقدام به مصرف مواد مخدر صنعتی به ویژه شیشه کرده و فکر می‌کنند استفاده از این مواد اعتیادآور نمی‌باشد. استفاده از این مخدرها در مدت زمان کوتاهی، عوارض و اثر خود را نشان می‌دهد و البته آن زمان متأسفانه فرد وابسته شده و دیگر کاری از دست کسی بر نمی‌آید. زنان معتاد به شیشه از روز اول با هدف اعتیاد سراغ شیشه نرفته اند بلکه دلایلی مثل لاغری باعث اعتیاد زنان به شیشه شده است.

۴- گروه همسالان و دوستان ناباب

با گرایش جوانان به سمت زندگی مدرن، زنان برای همسو کردن خود با اینگونه زندگی و نشان دادن خود به عنوان یک فرد روشن‌فکر در جمع دوستان به پیشنهاد مصرف مواد مخدر نه نمی‌گویند. متأسفانه استفاده از مواد مخدر به ویژه صنعتی در میهمانی‌های شبانه جوانان به یک هنجار تبدیل شده است.

از عوامل موثر دیگر در گرایش زنان به مواد مخدر می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

زندگی با یک مرد معتاد (پدر یا همسر)

نداشتن آگاهی و رشد نیافتن مهارت‌های زندگی برای مقابله با مشکلات

فقدان شایستگی فردی برای کسب پایگاه شغلی

توزیع ناعادلانه منابع درآمد در جامعه و همین‌طور بین زنان و مردان

تشدید احساس محرومیت نسبی (تحت تاثیر فرهنگ جهانی و اقتصاد جهانی)

استفاده از مواد مخدر برای بیدار ماندن در شب‌های امتحان و وابسته شدن به این مواد

قربانی خشونت بودن (تحقیقات نشان می‌دهد که زنان معتاد و الکلی نسبت به دیگر زنان میزان خیلی بیشتری از خشونت را تجربه و تحمل می‌کنند)

احساس بازنده بودن در رقابت‌های شغلی و به دنبال آن، احساس ناتوانی در نیل به موفقیت، احساس ناامنی، ناعادلانه دانستن نظام اجتماعی، احساس خشم و بی‌اعتمادی در خانه، محل کار و مدرسه نیز در گرایش زنان به اعتیاد و مواد مخدر موثر است.

سیگار کشیدن زنان

سیگار کشیدن زنان

عوارض اعتیاد در زنان

دختران و زنانی که به اعتیاد دچار می‌شوند، خانواده و جامعه برخورد و برداشت سنگین‌تری با آن‌ها دارد. به این دلیل که زنانگی که با مادرانگی و محبوبیت در جامعه ما گره خورده، از حرمتی خاص برخوردار است. این تصور در فرهنگ ما وجود دارد که اعتیاد در زنان ضربه‌های اجتماعی و فرهنگی بیشتری در پی دارد و کمترین عارضه اجتماعی اعتیاد در زنان متلاشی شدن خانواده است.

بر اساس آمار جهانی، اعتیاد در زنان، عوارض خطرناک‌تری نسبت به مردان ایجاد می‌کند که می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

زنان ۶ سال زودتر از مردان به ورطه وابستگی شدید، که درمان آن طبعاً سخت‌تر و عوارض جسمی، روانی و اجتماعی آن نیز به مراتب بیشتر است کشیده می‌شوند. برای مثال فاصله زمانی اولین تجربه مصرف مواد مخدر، تا تخریب در زنان بطور متوسط ۲ سال طول می‌کشد در حالیکه این زمان در مردان حدود ۸ سال است.

مرگ در اثر مصرف مواد مخدر در زنان و دختران سریع‌تر رخ می‌دهد. بخصوص مصرف بیش از حد، خودکشی و تصادفات ناشی از آثار مصرف برخی مواد مخدر علت اصلی مرگ و میر در زنان معتاد است.

به دلیل اینکه اعتیاد در زنان زمینه‌ساز سایر انحرافات است، استفاده تخریبی از مواد مخدر و وجود سرنگ‌های مشترک، همچنین رابطه جنسی پرخطر در این زنان خطر ابتلا آنها به ایدز، هیپاتیت و سایر بیماری‌های مقاربتی را افزایش می‌دهد.

افزایش خانه‌های مجردي، روابط خارج از چارچوب خانواده، ازدواج‌های سفید، روابط نامشروع و ... را می‌توان از سایر تاثیرات اعتیاد زنان به شمار آورد زیرا زنان معتاد پس از مدتی درآمد خود را از دست داده و برای امرار معاش و تامین مواد مخدر مصرفی خود دست به هر کاری می‌زنند که فحشا و تکدی‌گری از جمله این موارد است.

زنان معتاد در مقایسه با دیگر زنان مسایل و مشکلات روانی بیشتری دارند به طوری که بر اساس بررسی‌های انجام شده اختلالات افسردگی یا اضطراب، شایع‌ترین بیماری در بین زنان معتاد به مواد مخدر است. همچنین اعتیاد موجب از بین رفتن قدرت تفکر و تصمیم‌گیری مناسب، بروز مشکلات فراوان در زمینه اشتغال و فعالیت اجتماعی فرد، فقر، فحشا و انحرافات جنسی و ... می‌شود.

زندانی شدن زنان به دلیل جرایم مرتبط با مواد مخدر نظیر دزدی‌های کوچک، شریک شدن در جرایم بزرگتر، فروش مواد مخدر، پیوستن به زنان خیابانی و روسپیگری، ضرب و شتم و تهاجم نیز از عوارض اعتیاد در زنان است.

موانع درمان اعتیاد زنان

در درمان اعتیاد، پیش‌آگهی بهتری در زنان نسبت به مردان وجود دارد و این مساله امیدواری بیشتری در به نتیجه رسیدن اقدامات درمانی در زنان معتاد ایجاد می‌نماید. اما از سوی دیگر یک سری موانع نیز در مقابل زنان جهت اقدام به درمان وجود دارد که بایستی به آنها توجه نمود.

شاید مهم‌ترین مانع در درمان اعتیاد زنان در این بین، باورها و نگرش‌های اجتماعی منفی موجود در جامعه در مورد زنان معتاد باشد. اگر چه افراد جامعه می‌توانند اعتیاد را در مردان یک نوع بیماری فرض کنند اما در مورد زنان شرایط متفاوت است. متأسفانه اغلب افراد اعتیاد را در زنان یک موضوع غیر اخلاقی می‌دانند تا یک بیماری.

زنان معتاد نیز با درونی نمودن نگرش موجود در جامعه مبتنی بر اینکه اعتیاد در واقع نوعی تزلزل اصول اخلاقی در آنهاست از درمان خود اجتناب می‌نمایند. آنان از معرفی خود به عنوان معتاد در انظار و مجامع عمومی شرمسار می‌شوند. حتی زنانی که خود می‌دانند از یک بیماری رنج می‌برند این نگرانی درد آور را که دیگران مشکل آنها را بپذیرند همراه خود دارند. آنها می‌ترسند که خانواده‌شان، همسرشان و یا حتی کارفرمایان با همان دید منفی و متفاوت جامعه به اعتیاد زنان، آنها را در درمان حمایت نکنند.

در ایران، در حال حاضر هیچ‌گونه خدمات اختصاصی برای زنان معتاد وجود ندارد و حتی برخی از خدمات و مراکز فقط به مردان اختصاص دارند. لیکن با توجه به اینکه مصرف مواد مخدر در زنان، ناهنجارتر از مردان تلقی می‌گردد، زنان معمولاً از مراجعه به مراکز درمانی معتادان که بیشترین مراجعه‌کنندگان آنها مردان هستند اکراه دارند.

گفته می‌شود در حوزه اعتیاد نباید مردان و زنان را جدا از هم دید چراکه اعتیاد اختصاص به یک جنسیت، گروه شغلی و یا گروه سنی و تحصیلات مشخصی نیست و باید در همه رده‌های سنی، جنسی و شغلی لحاظ شود. با این حال و با توجه به افزایش میزان زنان معتاد به نظر می‌رسد فعالیت‌های صورت گرفته در زمینه مقابله با این پدیده کافی نبوده است و دولت و دستگاه‌ها و ارگان‌های مسوول باید تمهیدات ویژه برای پیشگیری از تمایل زنان به مصرف مواد مخدر بیاندیشند و با آموزش‌های لازم خانواده‌ها، زنان و دختران را در این زمینه آگاه‌تر سازند.



روایت‌هایی تلخ از کارتن خوابی و اعتیاد زنان

جامعه < آسیب‌ها - در تهران حدود 500 نفر از زنان معتاد کارتن خواب دروازه غار شناسایی شده و به کمپ شفق برده شدند. اما آیا این کارها پاک کردن صورت مسئله نیست؟! و آیا این کمپ‌ها مکانی مناسب هستند؟

در این روزها که کارتن خواب‌ها توسط پلیس و شهرداری از خیابان‌ها جمع می‌شوند و به کمپ‌های مثل کمپ شفق، لویزان و... با اجبار برای ترک اعتیاد برده می‌شوند سوال‌های زیادی ایجاد می‌شود که آیا این کارها پاک کردن صورت مسئله نیست؟ اساساً کارتن خواب چه شخصیتی دارد، چگونه زندگی می‌کند، آیا ترس از آنها درست است، آیا اعتیاد عامل بی‌خانمانی زنان است یا برعکس، آیا شرایط اکنون او حاصل انتخاب است یا شرایط و از همه مهم‌تر برای بازگرداندن آنها به اجتماع چه باید کرد؟

کارتن خوابی و آمار متناقض

یکی از موضوعاتی که نشان از شناخت پایین ما نسبت به کارتن خواب‌ها می‌دهد آمارهای متناقض است. همانطور که مسعودی فرید معاون اجتماعی سازمان بهزیستی و تنها عضو اجرایی سمینار گفت "کارتن خوابی مشکل بسیاری از کشورها است" اما نحوه برخورد با آن مهم است. او با اشاره به اینکه آمریکا، استرالیا، لندن و... گزارش‌هایی در رابطه با تعداد بی‌خانمان‌ها یا کارتن خواب‌ها دارد گفت: «متأسفانه چنین چیزی در ایران وجود ندارد.»

فروغ عزیزی دبیر گروه مطالعات زنان انجمن جامعه‌شناسی ایران در این رابطه گفت که آمار شهرداری در رابطه با تعداد کارتن خواب‌ها به علت مدل آمارگیری خودش پر از تکرار است و عدد بهزیستی هم به شکل دیگری برآورد شده است و هیچ کدام دقیق نیست. برای مثال بهزیستی می‌گوید در کل ایران 15 هزار کارتن خواب وجود دارد و شهرداری در آماری دیگر می‌گوید تعداد کارتن خواب‌های تهران 15 هزار نفر است.

شاید تنها چیزی که میان این آمارها مشترک هست این باشد که بین 5 تا 10 درصد این تعداد را زنان تشکیل می‌دهند.

اما پیام روشن فکر، دبیر گروه علمی تخصصی فقر، رفاه و سیاست انجمن جامعه شناسی ایران هم نظر متفاوتی در این مورد دارد. او در این رابطه گفت: در بعضی موارد داشتن آمار هیچ فایده ای ندارد، کم یا زیاد بودن کارتن خواب ها حق آن ها را کم یا زیاد نمی کند ما باید به آنها حقشان را بدهیم.

بهتر است بگوییم پناهگاه، کمپ و یا زندان!؟

"در لویزان مدد کار ها به جای یاری ما را تضعیف می کردند؛ شما آدم نمی شوید، شما به جایی نمی رسید و ... " این جمله را خاطره گفت کسی که دو سال و 11 ماه یا بهتر است بگوییم به سن دخترش، از اعتیاد رها شده است.

مامور ها شناسنامه او را آتش زده بودند و حال که کودک او را به شیرخوارگاه برده بودند او حتی نمی توانست حقش را بگیرد و حتی در کمپ لویزان دختر 23 ساله ای را دید که به علت ناامیدی، خود را به دار آویخته بود.

حال با شنیدن این تجربیات از خاطره کسی که تجربه کارتن خوابی را دارد بهتر است بگوییم کمپ ها بهتر هستند یا خیابان ها!؟

حبیب الله مسعودی فرید، معاون اجتماعی سازمان بهزیستی نظر دیگری دارد او می گوید به تازگی از کمپ شفق بازدید کرده و وضعیت بهتر شده است، او می گوید "ممکن" است کمپ شفق مشکلی داشته باشد ولی در کمپ ها " حداقل غذا دارند! ". البته خاطره در این مورد هم حرفی زد: ما حتی متکا نداشتیم ولی وقتی باز پرس ها می آمدند تخت ها درست می شد و وضعیت فرق می کرد.

در این حین یکی از افرادی هم که در سمینار حضور داشت، از دیالوگ یک زن کارتن خواب با قالیباف گفت: صبح غذا می دهی، شب کتک می زنی، با ما چه کار می کنی؟

حتی فروغ عزیزی در قسمتی های از صحبت هایش گفت کمپ لویزان از زندان بدتر است.

داریوش محمدی که مقالات و کتاب های زیادی در رابطه با فقر نوشته است هم بر این باور است که موسسات از این موضوع کارتن خواب ها سود می برند.

کارتن خوابی و اجتماع

اما یکی از اساسی ترین موضوع ها در رابطه با کارتن خوابی دیدگاه اجتماع نسبت به آن و جامعه سرمایه داری است که با نابودنی کارتن خوابی آن هم احتمالاً نابود می شود.

داریوش محمدی در این رابطه آماری عجیب داد حدود 60 درصد مردم می گویند که کمپ ها خارج از شهر درست شوند.

طبق گفته داریوش محمدی که مقاله ای به نام " بی خانمان ها به ما چه می گویند، ما چند می شنویم، چقدر بلدییم" را خواند حدود 300 هزار خانه خالی در ایران وجود دارد.

او همچنین گفت: کارتن خواب ها انتظاراتی از ما ندارند ما بخاطر سیاست زدگی مداخله های بد و ناقصی در زندگی کارتن خواب ها می کنیم.

یک دانشجوی کارشناسی ازشد حقوق کیفری و جرم شناسی که یکی از دوستان خاطره هم هست هم دیدگاه جالبی نسبت به کارتن خوابی داشت، او در پاسخ به سوالی که خودش مطرح کرد که آیا کارتن خواب مجرم نیست گفت: کارتن خوابی اختلال ثانویه است، نمی گویم جرم نیست ولی زمان اجازه ورود داریم که از زندگی قبل او خبر داشته باشیم.

زن بودن و کارتن خوابی

فروغ عزیزی در پایان سمینار از زن بودن و کارتن خوابی گفت، البته او بارها تاکید کرد که این حرف ها نتیجه تجربیات او بوده است نه پژوهش ها.

او در رابطه با زن ها و خانه ها گفت: خانه برای زن ها فراتر از سر پناه حتی فراتر از یک نظام مکانی اجتماعی است. خانه برای او مکانی است که کنترل عرصه ای است که در آن قدرت دارد، بی خانمانی برای زن ها از دست دادن خیلی از این ها است.

او همچنین طبق تجربیات خود گفت که تاکنون زنی را ندیده است که کارتن خواب باشد و قبل از کارتن خوابی یک بار تجربه خشونت جنسی را نداشته باشد.

پس باید چه کار کرد!؟

کارتن خوابی عوامل زیادی دارند و همانطور که دکتر حبیب الله مسعود فرید اعلام کرد اخلاقت روانی، کودکی بد و .. از عوامل این موضوع در ایران هستند.

عواملی مانند طلاق، بیکاری و نبود نظام حمایتی هم از عوامل تاثیر گذار هستند. ولی به نظر می رسد طبق تجربیات، گفته ها و خاطرات تلخ خاطره کمپ ها هیچ تاثیر مثبتی روی کاهش کارتن خوابی ندارد.

داستان بارداری دختر 21 ساله کارتن خواب

ایلنا: آیا انکار واقعیت های زیر پوست جامعه که این روزها در سطح شهرها به طور علنی در حال رخ دادن است، دردی را از جامعه دوا می کند؟ در خیلی از موارد که مادران از عهده معاش خودشان بر نمی آیند، کودکانی که به این شکل متولد شده را به راحتی فروخته و یا اجاره می دهند.

داستان بارداری دختر 21 ساله کارتن خواب

به گزارش ایلنا، روزنامه قانون نوشت: آیا انکار واقعیت های زیر پوست جامعه که این روزها در سطح شهرها به طور علنی در حال رخ دادن است، دردی را از جامعه دوا می کند؟ در خیلی از موارد که مادران از عهده معاش خودشان بر نمی آیند، کودکانی که به این شکل متولد شده را به راحتی فروخته و یا اجاره می دهند.

کمتر از یک هفته از تکذیب «وجود زنان باردار در کمپ ترک اعتیاد شفق» از سوی سخنگوی ستاد مبارزه با مواد مخدر، فرزند یکی از زنان باردار این کمپ به دنیا آمد تا قصه پر غصه زنان معتاد و کارتن خواب فصل دیگری به خود ببیند. یکی دو روز گذشته، در یکی از بیمارستان های پایتخت مادری 21 ساله که کارتن خواب بود و جنین محصول کارتن خوابی در شکم داشت، فرزند پسری را به دنیا آورد که نه آینده اش معلوم است، نه سلامتیش و نه وضع متولدانی چون او که از مادران کارتن خواب به دنیا می آیند.

تایید و تکذیب یک آسیب

سه شنبه هفته قبل بود که فاطمه دانشور، عضو شورای اسلامی شهر تهران در جلسه علنی این شورا تذکری درباره مشکلات کمپ ترک اعتیاد شفق داد و با اشاره به حضور نگهبانان مرد در کمپ شفق اظهار کرد: معمولاً مردانی در محوطه نگهداری زنان تردد می کردند و این در حالی است که زنان روسری بر سر نداشتند و بهداشت عمومی نیز در این کمپ رعایت نمی شد.

دانشور با بیان اینکه شهرداری قرار بود مراکز بهاران را آماده کند، گفت: مددکاران و وزارت بهداشت دیر به میدان عمل آمدند و نتوانستند به خوبی عمل کنند. به عنوان مثال پزشک وزارتخانه نتوانست باردار بودن برخی زنان را تشخیص دهد و متأسفانه شاهد حضور زنان باردار در شفق هستیم و جالب است که پزشک نتوانسته بارداری زن 6 ماهه را تشخیص دهد پس از این اظهارات عضو شورای شهر تهران، «پرویز افشار» سخنگوی ستاد مبارزه با مواد مخدر که عهده دار یکی از معاونت های این ستاد نیز هست، به تکذیب مشکلات مطروحه کمپ ترک اعتیاد شفق و وجود زنان باردار در این کمپ پرداخت و تصریح کرد که «هیچ زن بارداری در شفق نیست».

وی همچنین با تکذیب ادیت و آزار زنان مددجو در کمپ ترک اعتیاد شفق گفت: از ابتدای راه اندازی مجدد شفق 5 نفر از مددجویان جان باخته اند که علت مرگ آنها در دست بررسی پزشکی قانونی است. وی در مورد وضعیت بارداری مددجویان نیز گفت: «ما هنگام ورود زنان از آنها تست حاملگی می گیریم و تنها مشخص شد که 4 تا 5 مورد باردار بوده اند که به شفق راه پیدا نکردند. اینکه 4 یا 5 مورد باردار باشند و پزشکان اطلاع نداشته باشند، درست نیست».

کودکی که از مادر معتاد به دنیا آمد.

اما با وجود آنکه باردیگر موضوع وجود زنان باردار در کمپ های ترک اعتیاد تکذیب شد، دو روز قبل، 21 ساله در یکی از بیمارستان های تهران فرزندی به دنیا آورد که محصول کارتن خوابی در خیابان های شهر بود. پیگیری های «قانون» نشان داد که این خانم فاصله 5 تا 8 ماهه دوران بارداری خود را در کمپ شفق سپری کرده و مسئولان کمپ در بدو ورودش متوجه بارداری اش نشده اند.

«فاطمه دانشور» عضو شورای شهر و مسئول مرکز حمایتی مهر آفرین تهران هم با تایید این اتفاق در اینستاگرام خود نوشت که «این دختر 21 ساله اهل اراک 10 بار سابقه فرار از خانه دارد. پدر کودکش را نمی شناسند و آن طور که دختر 21 ساله گفته، پدرش او را نمی خواهد.» دانشور می گوید که این کودک تازه متولد شده حاصل کارتن خوابی مادرش در خیابان های شهر است. وی به صحبت های 20 دقیقه ای اش با دختر 21 ساله اشاره کرده که این دختر گفته اعتیاد به مواد مخدر داشته و در کمپ شفق پاک شده است، اما مسئولان کمپ متوجه بارداری اش نشده اند و اکنون یک فرزند پسر به دنیا آمده، می خواهد بدون کودک به اراک برگردد. بیمارستان هم کودک را به بهزیستی خواهد سپرد تا زندگی اش را در بهزیستی ادامه دهد.

انکار دردی را دوا نمی کند.

داستان تلخ اما واقعی زنان معتادی که در خیابان های شهر باردار شده اند و در نهایت فرزند به دنیا می آورند، داستانی است که شاید برایمان غریب باشد. غریبی که به نظر علت اصلی آن انکارها که از سوی مسئولان همچون آنچه در رابطه با زن باردار کمپ شفق رخ داد، باشد. اکنون کودکی به جامعه 80 میلیونی ایران اضافه شده که نه پدری دارد و نه مادری که مسئولیتش را بپذیرد. ابهام های زیادی درباره این کودک و کودکانی از جنس او وجود دارد که دامنه آسیب های اجتماعی را گسترده تر می کند. اکنون معلوم نیست این کودک سالم است یا بیمار و در دورانی که مادرش داروهای ترک اعتیاد مصرف می کرد، بر سلامت او تاثیر گذاشته است یا نه؟

اصلاً هنگامی که نطفه ای گذاشته می شد، عامل سالم بود یا بیماری داشت؟ آینده و هویت این کودک و کودکانی از این دست چه می شود و آیا به جرگه بز هکاران سال های بعد می پیوندند؟ این سوالها را بگذارید در کنار وضعیت آینده مبهم دختر 21 ساله ای که تازه ترک اعتیاد کرده و مهر مادری بر پیشانی اش خورده اما توانایی نگهداری از فرزند را ندارد. آیا این دختر امکان ادامه زندگی را دارد؟ آیا دوباره به مصرف مخدرهایی که زمینه مصرف آنها را داشته رو خواهد آورد؟ اصلاً همه این پرسش ها هم هیچ! این را پاسخ دهیم که آیا انکار واقعیت های زیر پوست جامعه که این روزها در سطح شهرها به طور علنی در حال رخ دادن است، دردی از جامعه دوا می کند؟

آیا نمایش زنده مصرف انواع مخدرها از تریاک و حشیش گرفته تا جوانان پایپ به دست در کنار کوچه و پارک‌ها قابل کتمان کردن است؟ واقعیت آن است با آنکه تلاش‌های زیادی برای مقابله با عرضه مواد مخدر و مصرف آن در شهرها از سوی دستگاه‌ها صورت می‌گیرد، اما سرعت رشد آسیب‌های ناشی از مصرف مواد و بی‌خانمانی در شهرها بسیار بیشتر از تلاش‌های دستگاه‌هاست که اتفاقاتی چون داستان دختر 21 ساله را به دنبال دارد.

رشد آسیب‌های اجتماعی در سال‌های اخیر که ریشه‌های متعددی از جمله شکاف طبقاتی و فقر و تضادهای اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی دارد، اکنون سبب شده تا لایه‌های مختلف جامعه درگیر آن شود. آسیب‌هایی که نیاز به رسیدگی و جدیت بیشتر دستگاه‌ها در عمل به وظایف خود و نگران شدن از آینده جامعه دارد و اینکه در وفاقی همگانی و با تعامل میان دستگاه‌های گامی برای توقف رشد آسیب‌ها بردارند. در این بین، بی‌شک نقش رسانه‌ها در روشن‌گری موضوعات و نیز حضور فعال‌تر تشکلهای اجتماعی و خیرین در کمک به آسیب‌دیدگان می‌تواند موثر و کارگر باشد.

کودکان، ارمغان کارتن‌خواب‌ها

کودکان خارج از نکاح از حقوق کافی برخوردار نیستند. این موضوعی بود که چندی قبل عضو اصلاح طلب شورای اسلامی شهر تهران در گفت‌وگو با «قانون» به آن اشاره کرد و با بیان اینکه این کودکان از حقوق اولیه هویتی که همانا داشتن شناسنامه است، محرومند، اظهار داشت: خیلی وقت‌ها، مادرها برای فرزندان‌شان که ناشی از ازدواج‌های موقت هستند، نمی‌توانند سندی ارائه بدهند، این موضوع سبب می‌شود که کودک، فاقد هویت باشد و متقابلاً کودک فاقد هویت از حقوق کشور و خدمات محروم می‌شود. در خیلی از موارد که مادران از عهده معاش خودشان بر نمی‌آیند، کودکانی که به این شکل متولد شده و ثبت نشده‌اند را به راحتی فروخته و یا اجاره می‌دهند. پس از آنکه بزرگتر می‌شوند، در مشاغل کاذب به کار گماشته و سرانجام با مشکلات عدیده‌ای در ادامه زندگی مواجه می‌شوند.

وی با بیان اینکه حقوق کودکانی که خارج از نکاح متولد می‌شوند، هرگز به رسمیت شناخته نمی‌شود، گفته بود: یکی از پدیده‌هایی که کمتر در جامعه به آن پرداخته شده است، موضوع افزایش کودکان خارج از نکاح است که حاصل افزایش کارتن‌خوابی در شهر و حضور افراد بی‌سرپناه است. روزگاری، کارتن‌خوابی صرفاً موضوعی مردانه بود که اکنون رنگ زنانه نیز به خود گرفته و حضور زنان کارتن‌خواب در شهر، آسیب‌هایی را به دنبال دارد.

یادمان نمی‌رود که حضور اولین کارتن‌خواب زن در تهران در سال ۸۶ گزارش داده شد اما در سال‌های بعد و به خصوص در سه، چهار سال اخیر، تعداد این زنان از حدود یکصد نفر به یک‌هزار و ۵۰۰ تا ۲ هزار نفر رسیده و این بر اساس آمارهای غیر رسمی است و می‌تواند تعدادشان بیش از این نیز باشد. دانشور تاکید می‌کند: آنچه در مورد حضور زنان کارتن‌خواب در شهر اتفاق می‌افتد این است که اکثر این زنان در سن باروری قرار داشته و به خاطر اعتیادی که دارند و عموماً هم دوگانه مصرف می‌کنند، کنترلی در باروریشان ندارند.

عضو شورای اسلامی شهر تهران با بیان اینکه گروهی از این زنان از سلامت عقل و جسم کافی برخوردار نیستند، ادامه می‌دهد: این موضوع، سبب می‌شود تا عمده این زنان کارتن‌خواب، در ارتباط‌های خود باردار شده و منجر به تولد کودکان خارج از نکاح می‌شوند. این در شرایطی است که در سال‌های گذشته کمتر در قوانین کشور به این موضوع – کودکان خارج از نکاح – پرداخته شده است.



ایران در قعر جدول شکاف جنسیتی، چرا؟

گزارش سال ۲۰۱۶ مجمع جهانی اقتصاد نشان می‌دهد پرشدن شکاف کامل بین مردان و زنان خیلی به آهستگی پیش می‌رود. افزون بر آن ایران یکی از ضعیف‌ترین رتبه‌ها را در میان ۱۴۴ کشور مورد بررسی در جهان دارد. رتبه ایران ۱۳۹ است، یعنی تنها ۵ کشور در وضعیتی بدتر قرار دارند. برای مجمع جهانی اقتصاد چهار عامل بهداشت، آموزش، اقتصاد و سیاست، مولفه‌های بررسی شکاف جنسیتی در کشورهای مختلف است. در صدر این جدول ایسلند، فنلاند و سوئد به عنوان پیشرفته‌ترین کشورها قرار دارند.

محورهای شکاف جنسیتی چیست؟

برای اولین بار مجمع جهانی اقتصاد در سال ۲۰۰۶ شکاف جنسیتی را بعنوان یک شاخص مقایسه در میان دو جنس مطرح کرد. بر پایه داده‌های این نهاد، شاخص شکاف جنسیتی عددی است بین صفر و یک. یک، نماد کامل برابری و صفر نماد کامل نابرابری است. این نهاد تنها به قوانین و اسناد بسنده نمی‌کند بلکه آنچه در جامعه عملی می‌گردد نیز مورد نظر آنهاست. اما مولفه‌های اصلی این شاخص چیست؟

در اینجا ۴ عامل موثر است. اول آموزش: سطح تحصیلات ابتدایی، متوسطه و دانشگاهی و دوره‌های کارآموزی. دوم: مشارکت اقتصادی، فرصت‌ها و توانایی زنان و مردان جامعه، میزان مشارکت در نیروی کار، نوع شغل و درآمد. سوم: قدرت سیاسی، تعداد، جایگاه و توانمندی زنان و مردان در پست‌های سیاسی. و بالاخره بهداشت و سلامت: بیماری‌ها، دسترسی به درمان، طول عمر و کیفیت سلامتی زنان و مردان.

یک رتبه تنزل در جدول شکاف‌های جنسیتی برای ایران.

این تازه‌ترین خبر درباره وضع ایران درباره شکاف جنسیتی در سال ۲۰۱۷ است که به تازگی مجمع جهانی اقتصاد آن را منتشر کرده است؛ گزارشی که نشان می‌دهد از مجموع ۱۴۴ کشور جهان، ایران رتبه ۱۴۰ را کسب کرده است و این در مقایسه با سال ۲۰۱۶ که رتبه ایران در این جدول، ۱۳۹ بود، یعنی یک رتبه تنزل.

به گزارش شهروند؛ خبر را دیروز لیلا فلاحتی، مدیرکل بین‌الملل معاونت امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری اعلام کرد؛ با جزییات کامل و آنچه به صورت آماری درباره ایران در این گزارش آمده است.

او گفت که براساس این گزارش، ایران جزو چهار کشور انتهای جدول است و ما بالاتر از کشورهای چاد، سوریه، پاکستان و یمن قرار داریم: «این در حالی است که رتبه عربستان سعودی، مالایا و لبنان در شاخص یاد شده بالاتر از ایران است.»

به‌گفته فلاحتی، مجمع جهانی اقتصاد رتبه کشورها را در ۴ شاخص اقتصاد، آموزش، سلامت و مشارکت سیاسی بررسی کرده و براساس این گزارش، رتبه ایران در شاخص اقتصاد برابر با ۱۴۰ بوده است: «همچنین رتبه ایران نسبت به مجموع کشورهای دنیا (۱۴۴ کشور) در زمینه آموزش را ۱۰۰، سلامت ۱۳۵ و مشارکت سیاسی زنان را ۱۳۶ اعلام کرد.»

آنطور که مدیرکل بین‌الملل معاونت امور زنان و خانواده ریاست‌جمهوری گفته، در مقایسه با سال گذشته رتبه ایران یک درجه کاهش یافته است: «در سال ۲۰۱۶ میلادی رتبه ایران بین سایر کشورها ۱۳۹ بود. رتبه کشور ما در سال گذشته در شاخص اقتصاد ۱۴۰، آموزش ۹۶، سلامت ۹۸ و مشارکت سیاسی ۱۳۶ بوده است. مقایسه رتبه ایران در سال ۲۰۱۶ و ۲۰۱۷ میلادی نشان می‌دهد که در ۲ شاخص آموزش و سلامت با کاهش رتبه شدید مواجه بودیم. در سال ۲۰۱۷ در حوزه آموزش ۶ رتبه و در شاخص سلامت ۳۷ رتبه کاهش داشته‌ایم.»

ضعف ایران در دو حوزه اقتصاد و سیاست

ایران در مقوله مشارکت اقتصادی و با تعریفی که به آن اشاره شد، شکاف جنسیتی ۳۵۷/۰ را کسب کرده است. از آن بدتر در مقوله مشارکت سیاسی است که با شاخص جنسیتی ۰۴۷/۰ در قعر جدول قرار دارد. این دو عامل نشان از آن دارد که سهم زنان در این دو زمینه بسیار ناچیز و فاصله بین زنان و مردان بسیار زیاد است. اما چرا؟ مهمترین منابع قدرت در دو حوزه اقتصاد و سیاست است و طبق ایدئولوژی جنسیتی نظام حاکم در جمهوری اسلامی ایران، این دو عامل در عرصه عمومی متعلق به مردان است. افزون بر آن قوانین حوزه اقتصادی مهمترین عامل عدم برابری در برخورداری زنان و مردان از فرصت‌های اقتصادی است. این قوانین، اشتغال و درآمدزایی را حقی مردانه می‌دانند و خدمات رایگان خانگی را وظیفه زنان.

نسرین افضلی پژوهشگر و کنشگر حقوق زنان معتقد است با اینکه هم قانون اساسی ایران و هم قوانین بین‌المللی که ایران به آن متعهد است اشتغال را حق برابر همه شهروندان می‌داند، اما در عمل اولویت استخدام و فرصت‌های اقتصادی به مردان تعلق دارد. وی در گفتگو با یورونیوز می‌افزاید: «مشاغل پر درآمد و ترجیح جنسیتی در استخدام به ویژه از سوی دولت به عنوان بزرگترین کارفرما، به مردان واگذار می‌شود و البته بدون هیچ مخالفتی از سوی مجلس و دیگر نهادهای مسئول.» اختیار شوهر در منع اشتغال زنان نیز از دیگر محدودیت‌های زنان در حوزه اقتصادی است. میزان بیکاری زنان دو برابر مردان است. این بدان معناست که سهم مشارکت اقتصادی این گروه اجتماعی بسیار نازل است.

عمیق‌ترین شکاف جنسیتی در ایران در حوزه قدرت سیاسی است. حتی کشورهای عربستان، اردن و سوریه در سطوح بالاتری از ایران قرار دارند. مشاهده میزان مشارکت زنان در مجلس و یا به عنوان وزیر، فرماندار، شهردار و در دیگر حوزه‌های سیاسی، نمادی از واقعیت شکاف جنسیتی است. با اینکه زنان در بدنه جامعه نقش فعالی دارند ولی دو عامل قوانین و ایدئولوژی حاکم، مانع از توانمندی زنان در این زمینه است.

در جازدن در دو حوزه بهداشت و آموزش

شکاف جنسیتی در زمینه آموزش در ایران ۹۷۵/۰ است که نزدیک به یک و به معنی برابری کامل است. بیش از ۶۰ درصد فارغ التحصیلان دانشگاه‌ها زنان هستند. با این وجود نابرابری جنسیتی در زمینه آموزش در مولفه‌هایی مثل ایجاد سهمیه‌بندی جنسیتی، منع و محدودسازی زنان برای شرکت در برخی از رشته‌های دانشگاهی خودنمایی می‌کند. افزون بر آن به گفته نسرین افضلی «از دواج زود هنگام نیز از عوامل اصلی ترک تحصیل دختران است که همچنان قانونی است و مقابله‌ای با آن نمیشود.»

اما کاهش شکاف جنسیتی در این زمینه چه دلایلی دارد؟ شهلا عبقری استاد دانشگاه در آتلانتا و کنشگر حقوق زنان، علت این کاهش را تلاش مداوم و پی‌گیر آنان برای تحصیل با وجود مشکلاتی از قبیل سهمیه‌بندی جنسیتی می‌داند. وی در گفتگو با یورونیوز می‌افزاید: «فرهنگ اولویت تحصیل در خانواده‌های ایرانی برای دختر و پسر وجود دارد. آنان با وجود موانعی از قبیل فقر و هزینه بالای آموزش، اصرار به تحصیل عالی فرزندان خود دارند و حتی حاضرند با قرض‌های سنگین فرزندان را به دانشگاه‌ها بفرستند.» بر مجموعه این عوامل باید مولفه خواست دختران و زنان را برای برون رفت از محیط خانواده و ورود به جامعه از طریق رفتن به دانشگاه‌ها اضافه نمود. از آنجا که درهای اشتغال بر روی زنان کاملاً باز نیست، آموزش و دانشگاه‌ها نهادهایی هستند که به کمک آنها می‌توانند نقشی در جامعه داشته باشند و توانمندی‌های خود را بروز دهند.

در حوزه بهداشت، شکاف جنسیتی در ایران ۹۷۱/۰ ذکر شده است. آمار جدول جهانی شکاف جنسیتی نشان می‌دهد که ایران در هر دو حوزه آموزش و بهداشت در ۹ سال اخیر تغییر محسوسی نکرده است. نسرین افضلی فعال حقوق زنان معتقد است حملات شدید جریان تندرو، حقوق جنسی و باروری زنان را تحت حملات خود قرار داده است. زنان به طور وسیع از حق انتخاب برای باروری یعنی زمان، تعداد و نوع زایمان و همچنین سقط جنین محروم شده‌اند. وی در گفتگو با یورونیوز ادامه می‌دهد: «سیاست‌های کلان جمهوری اسلامی برای افزایش جمعیت بدون در نظر گرفتن پیامدهای بارداری ناخواسته، به ویژه در سنین پایین، بر روی سلامت روحی و جسمی زنان تأثیرات منفی دارد.» افزون بر آن فرصت‌های ورزشی برای زنان تفاوت فاحشی با مردان دارد و حجاب اجباری تحرک زنان را محدود کرده است، به ویژه آنکه حجاب جلوی نور خورشید را که حامل ویتامین دی است می‌گیرد و بر سلامت آنان تأثیر می‌گذارد.

راهکارها چیست؟

کاهش شکاف جنسیتی به مولفه‌های متفاوتی وابسته است. توانمندی زنان در ابعاد مختلف، تغییر قوانین تبعیض آمیز، افزایش آگاهی جامعه، رشد سازمان‌های غیر انتفاعی زنان و فشارهای بین‌المللی از جمله این راهکارهاست. در حالیکه شهلا عبقری، استاد دانشگاه بر این باور است که زنان جامعه باید به دنبال قوانین شفاف در پیوند با توانمندی‌های خود و الزام سیستم حاکم برای به کارگیری این توانمندی‌ها باشند، نسرین افضلی فعال حقوق زنان بر روی فشارهای بین‌المللی تأکید دارد. وی در گفتگو با یورونیوز می‌گوید: «راه حلی درونی برای برطرف کردن شکاف جنسیتی در حوزه بهداشت و سلامت یا حوزه آموزش وجود ندارد و نیاز به فشارهای بین‌المللی برای لغو قوانین محدود کننده حقوق زنان است. البته نقش رسانه‌ها و جامعه مدنی در اطلاع رسانی و آموزش همگانی و نیز نقد و بررسی سیاست‌های دولتی بسیار حائز اهمیت است.» به نظر می‌رسد که مجموعه این عوامل یعنی هم مولفه‌های داخلی و هم فشارهای بین‌المللی در رفع تبعیض جنسیتی الزام آور است.

زنان کارگر ، تبعیض مضاعف و فقر



فراموش شدگان

دبیرکل خانه کارگر ایران، علیرضا محبوب، امسال به مناسبت روز جهانی کارگر اعلام کرده که بیکاری در زنان کارگر دوبرابر شده است. معاون رئیس جمهوری در امور زنان و خانواده هم گفته که با وجود تمهیدات پیش‌بینی شده برای حمایت از زنان در فصل سوم قانون کار، متأسفانه به دلیل اجرای ناقص قانون شاهد امتناع از به کارگیری زنان توسط کارفرمایان هستیم. سهیلا جلودارزاده گفته نداشتن امنیت شغلی یکی از اصلی‌ترین دغدغه‌های زنان کارگر است و بیش از دو میلیون و ۵۰۰ هزار زن به دنبال ایجاد شرایط کار هستند و چون نمی‌توانند کاری انجام دهند از فقر و بدبختی رنج می‌برند.

این روایت رسمی و حکومتی از وضعیت زنان کارگر در ایران است؛ روایتی که اگر تعارفات و معذوریت‌های رسمی آن کنار گذاشته شود، تصویر دردناکتری از وضعیت زنان کارگر ایرانی به دست می‌دهد.

آمارهای رسمی می‌گویند که پنج درصد از کل کارگران ایران زن هستند اما واقعیت این است که تعداد کارگران زن بسیار بیشتر از این است. آنها در آمارهای رسمی جایی ندارند چون اغلب در بخش‌های غیر رسمی کار می‌کنند و شمرده نمی‌شوند. آنها بدون هیچگونه نظارت و حمایتی در مشاغل خانگی به تولید یا امور بسته‌بندی مشغول هستند.

بر اساس قانون کار، کارگاه‌های کوچک با کارگران کمتر از ده نفر، از مقررات قانون کار مستثنی هستند و چنان که گزارش‌های موجود نشان می‌دهند اغلب شاغلان این کارگاه‌ها زن هستند.

این زنان بدون هیچگونه حق بیمه درمانی، بیمه بازنشستگی، مرخصی سالانه، مرخصی زایمان، با کار طاقت فرسا و ساعات کار طولانی و دستمزد اندک و بدون هیچ نظارتی در رعایت ایمنی کار و بهداشت محیط، مشغول به کارند.

اما آن پنج درصدی که در آمارهای رسمی آمده‌اند هم از حقوق اولیه قانونی خود بهره‌مند نیستند. قانون کار به باور خود امتیازاتی برای آنها در نظر گرفته که در عمل کارفرماها را از استخدام آنها منصرف می‌کند.

قانون مرخصی زایمان، حق شیردهی، و قانون ایجاد شیرخوارگاه و مهدکودک در محیط‌های کاری، باعث شده که کارفرماها از اساس قید استخدام زنان را بزنند. ترجیح آنها این است که زن استخدام نشود تا مجبور به دادن مرخصی

زایمان و تاسیس مهدکودک نشوند. اگر کارفرمایی استخدام زنان را بپذیرد، ممکن است از آنها بخواهد که قراردادی را امضا کنند که تا پایان آن زن حق باردار شدن نداشته باشد.

کاهش اجباری ساعات کار، بازنشستگی پیش از موعد و دورکاری هم از قوانین دیگری است که جلوی استخدام زنان را می‌گیرد و آنها را در شرایط نابرابری قرار می‌دهد که بر اساس آن، مردان امکان رشد و پیشرفت بیشتری در محل کار پیدا می‌کنند.

به همه اینها حقوق و دستمزد پایین‌تر را هم باید افزود؛ آنها نسبت به مردان حقوق و مزایای کمتری می‌گیرند.

بر این شرایط معاون رییس‌جمهور در امور زنان و خانواده هم صحنه می‌گذارد: «زنان کارگر علاوه بر مشکلاتی مانند دل‌نگرانی از حقوق کم و قراردادهای موقت، دغدغه‌های زنانه‌ای مانند دستمزد کمتر از مردان در شرایط کار مساوی، مرخصی زایمان بدون امنیت شغلی، ساعات طولانی کار بدون شرایط دیدار با فرزند و... نیز دارند. قانون کار تمهیداتی برای کارگران در نظر گرفته است، اما در نتیجه اجرای نادرست و ناقص، این قانون کارکرد خود را از دست داده؛ به‌گونه‌ای که برخی از امتیازاتی که برای زنان کارگر در نظر گرفته شده است، موجب شده کارفرماها رغبتی به استخدام زنان نداشته باشند. ما در این زمینه دچار خلأهای حقوقی، فرهنگی و اجتماعی جدی هستیم و چنانچه تمهیداتی برای تضمین اجرای قوانین وجود نداشته باشد، زنان همچنان دچار مشکل خواهند بود.»

مولوردی به گزارشی از مسایل زنان ایران اشاره می‌کند که اخیراً در هیأت دولت مطرح شده است. به گفته او، بررسی‌ها در ۹ استان و با در هزار و ۹۰ نفر جامعه آماری، نشان می‌دهد که اولین مطالبات زنان به ترتیب رفع تبعیض و نابرابری، اشتغال و امنیت اجتماعی است.

سهیلا جلودارزاده رئیس اتحادیه سراسری زنان کارگر که یک تشکل غیرمستقل کارگری است می‌گوید: «زنان کارگر با بنگاه‌های اقتصادی و تولیدی برای شرایط کار برابری با مردان نیستند و با حداقل‌های حقوقی و حداقل‌های قانونی دستمزد کار می‌کنند. اکثر زنان کارگر و بنگاه‌های اقتصادی و تولیدی فاقد قرارداد کار هستند و اگر قرارداد در میان است یک تا سه ماهه است.»

او مدتی پیش هم با اشاره به اینکه هنوز زنانی با مزدی کمتر از ۳۰۰ هزار تومان در ماه کار می‌کنند، گفته بود: «نمایندگان مجلس باید به جای آنکه درصد کاستن از ساعت کاری زنان شاغل باشند، برای برخورداری زنان کارگر از حقوق قانونی آنها اقدام کنند.»

اما این سکه روی دیگری هم دارد.

خانواده‌های کارگری اغلب همه کارگرند و اگر مردی فعال کارگری باشد زندگی کارگری آنها به مراتب دشوارتر از زندگی کارگران دیگر است. همسران فعالان کارگری که زیر فشارهای امنیتی قرار دارند و در زندانند یا پس از زندان با حکم اخراج مواجه شده‌اند، شرایط بسیار دشواری را از نظر معیشتی تحمل می‌کنند و علاوه بر اینکه مسئولیت تامین مخارج زندگی به تنهایی بر دوش آنهاست، باید فشارهای ناشی از پیگیری پرونده‌های قضایی را هم تحمل کنند.

غیر از این گروه‌ها، کارگران زن دیگری هم هستند که حتی شرایط حداقلی کارگران کارگاه‌های زیر ۱۰ نفر را هم ندارند. آنها زنانی هستند که در خانه‌های خود با کارهای خانگی مانند قالی‌بافی یا تهیه مواد غذایی و... امرار معاش می‌کنند یا برای خدمات نظافتی و خدمتکاری در خانه‌های دیگران به کارگری مشغول‌اند. برای این زنان هیچ‌گونه امکان بیمه، مرخصی یا مزایا وجود ندارد و با کمترین دستمزد باید سنگین‌ترین کارها را انجام دهند.

تنها شرایط نابرابر کار و دستمزد نیست که کارگران زن را آزار می‌دهد. محیط‌های کار اغلب خشن است و زنان با انواع آزارهای جنسی از سوی همکاران یا کارفرمایان مواجه می‌شوند. اغلب آنها به دلیل شرایط نابرابر و غیر مطمئن، امکان گزارش این آزارها یا برخورد با آن را ندارند.

ظلم و ستم بر زنان کارگر

زنان کارگر در ایران از موقعیت به مراتب بدتر و پایین تری نسبت به مردان کارگر، برخوردارند. تحت قوانین نابرابر و ضد کارگری نوشته و نانوشته سرمایه، اشتغال زنان به ویژه زنان متأهل با مشکلات و موانع عدیده ای روبرو می‌باشد. به هنگام تعدیل نیرو، اول از همه به سراغ زنان می‌روند؛ در بسیاری از کارخانه‌ها دختران کارگر در صورت ازدواج اخراج میشوند! (تا مبادا بار دار شده به مرخصی زایمان بروند و یا بچه شان مریض شود و به مرخصی نیاز پیدا کنند) و در کارخانه‌هایی هم که مهد کودک دارند، مبلغی از حقوق مادر بابت مهد کودک کسر می‌گردد. همچنین مراجعه مادر به مهد کودک جهت شیر دادن بچه، از نگاه سرمایه دار، یک نقطه ضعف و اتلاف وقت تلقی می‌گردد. بگذریم که این مهد کودک‌ها علیرغم مواد و تبصره‌های آیین نامه فوق، فاقد امکانات بهداشتی و آموزشی لازم می‌باشند.

بیشترین ضرباتی که زنان کارگر در طول دوران حکومت جمهوری اسلامی متحمل شده‌اند، علاوه بر چماق سرکوب اوباشان سرمایه بر سرشان، خانه نشین کردن و بیکار نمودن آنها است که در طول این سالها در سطح بسیار وسیعی انجام گرفته است. امر واگذاری واحدهای تولیدی به بخشهای خصوصی به این بیکار سازیها وسعت بیشتری داده است، این خصوصی سازیها دقیقاً در برآورده کردن خواسته های سران سرمایه و ادغام شدن سرمایه ایران در بانک جهانی نقش داشته، اما از طرف دیگر به قیمت خانه خرابی کارگران و بخصوص زنان کارگر تمام شده است. پراکنده شدن زنان کارگر از محیط کار پیامدهایی را به همراه داشت که منجر به پایین آمدن سطح معیشت خانواده های کارگری شده و باعث شده زنان کارگر به کارهای نیمه وقت سوق داده شوند، که از جمله این نوع کارها انجام دادن یکسری کارهای قطعه کاری در خانه و یا انجام کارهایی از قبیل سبزی خشک کردن و یا تهیه و بسته بندی برخی از فرآورده ها. این نوع مشاغل سودآوری بالایی برای سرمایه داشته و سرمایه داران ترجیح می‌دهند برای صرفه جویی بیشتر و پرداخت حداقل دستمزد به زنان کارگر و محروم کردن آنها از یکسری مزایا و خدمات اجتماعی در خانه انجام پذیرد. آنها با انجام این نوع کارها و دریافت حداقل دستمزد بشدت استثمار میشوند. در ضمن بیشترین سهم از قراردادهای سفید و موقت از آن زنان کارگر ست. عمدتاً در کارگاههای کوچک خارج از پوشش های قانون کار مشغول به کار هستند و دستمزدشان در جرگه پائین ترین مزدهای زیر خط فقر است.

آنجا که به بخش صنعت مربوط می‌شود، زنان حدود 8 درصد کارگران شاغل در کارگاه‌ها و کارخانه‌ها با بیشتر از 10 کارگر را تشکیل می‌دهند (تعداد بسیار کمی از آنان کارگران فنی ماهرند) و غالباً در معرض جداسازی جنسی شدیدی در محیط کار قرار دارند. جمع کثیری از زنان کارگر شاغل در بخش های صنعتی در کارگاههای کمتر از 10 کارگر مشغول کارند، و شاخه‌هایی چون قالی بافی و نساجی مراکز عمده تراکم آنان را تشکیل می‌دهد.

وجود شکاف های جنسیتی در جنبش کارگری معضلی است که مانع شرکت گسترده زنان کارگر در فعالیت های مختلف کارگری است. آنچه مسلم است زنان کارگر از لحاظ سطح دستمزدها و سطح معیشت و هم تحمل ستم جنسیتی که بر آنها روا میشود در موقعیت بدتری نسبت به مردان کارگر قرار دارند.

تبعیض و نابرابری جنسی علیه زنان واقعیت انکار ناپذیری است که در تار و پود جامعه ایران با اعمال قوانین قرون وسطایی و مذهبی حکومت اسلامی سرمایه ملموس و قابل رویت است. کارخانه‌ها و محیط های کاری هم مستثنا از این قاعده نیستند.

عاملان و مدافعان این تبعیض و نابرابری جنسی، طبقه سرمایه دار ایران است که با استثمار شدید زنان و مردان کارگر برای سود آوری هر چه بیشتر سرمایه به این تبعیضات و نابرابری جنسی دامن می‌زنند. در این شکی نیست که کارگران

علی رغم هر نوع اختلاف جنسی به عنوان یک طبقه، تولید ارزش اضافی می کنند، تحت عنوان یک طبقه استثمار می شوند و زنان و مردان کارگر به عنوان یک طبقه با یک منافع طبقاتی مشترک در برابر طبقه سرمایه دار ظاهر میشوند و به مبارزه می پردازند. اما این به معنای نفی وجود تبعیض و نابرابری جنسی ما بین طبقه کارگر نیست. از دیگر ستمهای جنسی بر زنان انجام کارهای خانگی است. کار غیر رسمی و بی مزد در خانه، که این نوع کارها را شامل میشود: مراقبت از کودکان، رسیدگی به درس و مشق آنها، تهیه مواد غذایی و پختن غذا، ظرف شویی، رخت شویی و اطو، بخشاً کارهای دوخت و دوز، کارهای نظافتی خانه، مدیریت خانه مانند پرداختن صورت حسابهای برق، آب و تلفن. خانه داری یک شغل دائمی است و فاقد دستمزد. خانه داری در طول زمان مشخصی انجام نمی گیرد، بلکه در تمام طول شبانه روز ادامه دارد. زنان به عنوان کارگران غیر رسمی عمدتاً این کار خانه داری را انجام میدهند. از طریق آن و با انجام خدمات خانگی، نیروی کار مورد نیاز سرمایه داری را باز تولید می کنند و برای سرمایه سود می آفرینند.

کارگر زن به علت زن بودن و امکان باردار شدن در برخی از کارخانه ها اگر ازدواجی بین کارگر زن و مرد صورتبگیرد، یکی از آنها امکان دارد کارش را از دست بدهد قطعاً کارگر زن خواهد بود.

جدا سازی و تفرقه بین زنان و مردان کارگر با تمام قوا و در سطح تمام قسمتهای کارخانه ها انجام گرفته و بشدت تعقیب میشود. در برخی قسمتها حتا زنان و مردان کارگر بوسیله یک دیوار یا پرده از هم جدا شده اند. کارگران زن در همه حال حتا زمانی که کار همسان با کارگران مرد انجام میدهند دستمزد پایین تری می گیرند. علاوه بر این در طول این سالهای اخیر انتقال کارهای سنگین به زنان که قبلاً توسط مردان انجام می گرفت، رواج زیادی یافته است.

دستمزدهائی که امروزه در برخی از واحدهای تولیدی به کارگران زن پرداخت می شود، گاه حتا از یک سوم دستمزدهای ناچیز رسمی و تعیین شده نیز پائین تر است. کارگر زن بودن، معنایش محرومیت، ستمکشی و فرودستی بیشتر است. کارگر زن بودن معنایش بی حقوقی، محرومیت بیشتر و استثمار خشن تر است. کارگر زن که در محیط کار تبعیض و نابرابری را با گوشت و پوست خود لمس می کند، بیرون از کارخانه نیز با آن درگیر و مواجه است. سرمایه داری با تمام ابزار و امکاناتش از این تبعیضات و نابرابریها در جامعه دفاع نموده و آن را تقویت می نماید. جمهوری اسلامی به عنوان یک نظام ارتجاعی زن ستیز این تبعیضات و نابرابری ها را در ابعاد وسیعی تشدید نموده و به آن پوشش قانونی داده است.

مجموعه این محدودیت ها و تبعیضاتی که زنان به طور کلی بالاخص کارگران زن با آن روبرو هستند، سبب شده است تا فعالیت زنان کارگر، آن تحرک و گسترش لازم را نداشته باشد.

وابستگی خانواده و به ویژه فرزندان به مادر و به عبارت دیگر پایبند بودن زنان کارگر به خانه مسئولیتهایی که در این رابطه به عهده آنهاست از تحرک آنها کاسته و در صورت نارضایتی از شغل به راحتی قادر به تغییر شغل و تغییر مکان نمیباشند چرا که موقعیت جغرافیایی محل کار و نزدیک بودن آن به محل زندگی برای زنان کارگر به مراتب مهمتر از مردان میباشد و این مسئله ترس از دست دادن کار را برای زنان بیشتر میکند.

زنان کارگر عملاً از حقوق مساوی با مردان برخوردار نیستند. به طور مشخص با آنکه از دستمزد زنان کارگر نظیر کارگران مرد مبلغی به عنوان بیمه کسر میگردد (7% سهم کارگر) که بابت خدمات درمانی و حقوق باز نشستگی و... ذخیره میشود اما در صورت فوت حقوق زن کارگر به فرزندانش تعلق نمیگیرد و در واقع پس اندازی که طی سالها از محل حق بیمه او صورت گرفته مصادره میگردد. همچنین قوانین به ظاهر حمایتی نظیر باز نشستگی پیش از موعد زنان کارگر (20 سال سابقه 42 سال سن که 20 روز حقوق به آنها تعلق میگیرد) نیز در واقع نه کمکی به آنها، بلکه روشی برای پایین نگه داشتن دستمزدها میباشد.

کارگران شاغل در کارگاههای کوچک، کارگاه های خانگی، مهد کودکها، آرایشگاهها، مطبها، مغازهها، قالیبافیها و ... عمدتاً زن هستند. این کارگران با دستمزدی بسیار پایین تر از حداقل حقوق مصوب (گاه یک پنجم حد اقل حقوق و میتوان گفت تقریباً «رایگان») بدون بیمه، بدون ساعات کار معین، بدون وسیله ایاب و ذهاب، بدون داشتن مرخصی قانونی و بدون هیچ نوع قرارداد کاری (حتی همان قرارداد موقت کذایی) در مکانهایی غیر بهداشتی مشغول به کار بوده و به شدیدترین شکل ممکن استثمار می شوند. از قبل وجود چنین مشاغلی هست که سرمایه داری از یکطرف به مبالغ خیره کننده ای بابت صرفه جویی در هزینه ها دست می یابد و از طرف دیگر سطح دستمزدها را پایین نگه میدارد.

زنان به دلیل پراکندگی و نداشتن تشکل حتی قادر نیستند نسبت به وضعیت فلاکت بار خود کوچکترین اعتراضی را سازمان دهند. راه مبارزه با بیکاری، برای اشتغال و نیز بهبود شرایط کار و مزد نیز از ایجاد تشکل می گذرد. ایجاد تشکل های توده ای کارگران، متکی به نیروی کارگران و در جهت برآورده کردن منافع کارگران. همچنین مشارکت فعال زنان کارگر، به عنوان تحت ستم ترین گروه اجتماعی در میان کارگران و در میان زنان در جهت تغییر عینی شرایط اجتماعی شان و همچنین برای تقویت هویت طبقاتی شان، در جنبش کارگری ضروری است. یکی از ابزار های عملی کردن چنین مشارکتی می تواند تشکل های زنان در محل کار و محلات زیستی باشد که به عنوان یک وسیله گردهمائی آنان را در جهت پاسخ دادن به نیازهای مشترک شان ممکن سازد و به این ترتیب زمینه شرکت فعال شان در عرصه اجتماعی و کارگری را فراهم کند، فضائی ایجاد کند که در آن بتوانند راه حل ها و ابتکارات خود را برای حل مسائل و پیشبرد مبارزه شان به میدان آورند و اعتماد به کار جمعی خود را در این زمینه تقویت کنند. در یک کلام زنان کارگر به چنین تشکل هایی نیاز دارند تا بتوانند در جنبش کارگری هم به شکل موثرتری مشارکت نمایند و نقش بازی کنند.



خانواده های زن سرپرست در ایران و چالش آنها با فقر

در ایران زنان سرپرست خانوار هر سال تعدادشان بیشتر می شود و در حال حاضر بیش از ۶ میلیون نفر تحت تکفل زنان تک سرپرست قرار دارند. این افراد شرایط سختی را برای گذران زندگی تجربه می کنند. بر اساس سرشماری سال ۹۰ بیش از ۸۰ درصد این زنان بیکارند.

اما “زنان سرپرست خانواده چه کسانی هستند؟” و “آیا فقر خصلتی زنانه گرفته است؟” پرسش های محوری این نوشته است.

آمارها چه می گویند؟

خبر گزارى مهر در تیرماه امسال خبر از دو میلیون و ۵۰۰ هزار زن سرپرست خانوار داده است. بر اساس واحد آمار دفتر امور مشارکت زنان حدود ۱۲ درصد خانواده ها توسط زنان اداره می شود. در حالیکه این آمار برای خانواده های مرد سرپرست بیش از ۱۵ میلیون و ۷۱۱ هزار خانوار است. مقایسه آمار سالهای ۷۵ تا ۸۵ شمسی رشد خانواده های زن سرپرست را حدود ۵۸٪ نشان می دهد. سرشماری سال ۸۵ نشان میدهد که سالانه ۶۰ هزار نفر در کشور بی سرپرست می شوند.

ساختار سنی این گروه حاکی از آن است که ۳۸ درصد آنها بین ۲۵ تا ۵۵ سال و ۳۲ درصد آنان بین ۶۵ و بالاتر سن دارند. هر چه سن زنان افزایش می یابد، احتمال قرار گرفتن آنها در گروه زنان سرپرست خانوار بیشتر می شود.

زنان سرپرست خانوار چه کسانی هستند؟

زنان سرپرست خانوار به زنانی اطلاق می شود که بدون حضور منظم یا حمایت مالی یک مرد، سرپرستی خانواده را به عهده دارند و مسئولیت اقتصادی خانواده را خود به دوش می کشند. در این تعریف زنان طلاق گرفته، بیوه، زنانی که همسرشان معتاد، از کار افتاده یا بیکار هستند و مجبورند هزینه زندگی را خود تامین کنند و یا زنانی که همسرشان مهاجرت کرده اند، قرار می گیرند.

علل پیدایش زنان سرپرست خانوار

فوت همسر و طلاق دو عامل عمده رشد زنان سرپرست خانوار است. در ایران ۷۰ درصد زنان بر اثر فوت همسر به صف سرپرست خانوار می پیوندند. عامل دیگر رشد این پدیده ۵ درصد طلاق در شهرها و ۲ درصد در روستاها است. علاوه بر آن باید مهاجرت مردان، بیکاری آنان، اعتیاد شوهران یا بزهکاری را از عوامل گسترش این پدیده دانست.

زنانه شدن فقر

زنان سرپرست خانوار از مشکلاتی مانند شرایط نامناسب تحصیل و در نتیجه اشتغال در بخش های کارمزدی یا دست مزد کم رنج می برند. آنها شبکه های اجتماعی محدود دارند و مهارت های آموزشی کسب نمی کنند و در نتیجه از فرصت های برابر نمی توانند استفاده کنند. در ایران نرخ مشارکت اقتصادی زنان ۱۳ درصد است که خود بیانگر نرخ بسیار پایین نسبت به مردان است. نرخ بیکاری زنان دوبرابر مردان است.

از سوی دیگر فقر در دنیا روند زنانه به خود گرفته است. خانواده های زن سرپرست بیش از خانواده های تک سرپرست مردان از فقر رنج می برند. هر چه سن زنان افزایش می یابد، سهم سرپرستی آنان نیز افزایش پیدا می کند. در ایران سن سرپرست خانوار در زنان از ۲۵ سالگی شروع و تابالای ۶۵ سالگی به بیشترین حد خود می رسد. اساس روابط اقتصادی حول محور مرد می گردد. زمانی فقر این زنان به نقطه بحرانی می رسد که دو عامل جایگاه فرودست زنان و پایگاه پایین طبقاتی آنان باهم همراه می شود.

علاوه بر آن، فقر زنان احتمال حاملگی های ناخواسته و بدون آمادگی را افزایش می دهد. پیامدهای آن سقط جنین های غیر بهداشتی و مرگ آور یا بیماری زا است. تولد کودکانی که بی گناه به این ترتیب وارد چرخه فقر می شوند، روند فقر را تصاعدی می کند.

سلامت روانی

بهزیستی استان تهران با همکاری معاونت پژوهشی دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی، تحقیقی را بر روی ۱۴۰ زن سرپرست خانوار تحت پوشش بهزیستی انجام داده و سلامت روانی آنها را با ۴۰ زن سرپرست خانوار پشت نوبت مقایسه کرده است. نتیجه تحقیقات نشان می‌دهد که این زنان در تمام ابعاد سلامت روانی در وضعیت بدتری نسبت به زنان تحت پوشش برخوردار بوده و افسردگی در آنان بیشتر به چشم می‌خورد. زنان سرپرست خانوار از نظر سلامت روانی در وضعیت به مراتب بدتری قرار دارند و علائم بیماری‌های روانی مانند افسردگی، اضطراب، وسواس و پرخاشگری در آنها به وضوح دیده می‌شود. افزون بر آن این زنان دائماً با نگرش‌های فرهنگی منفی نسبت به خود و کودکانشان روبرو هستند، نگرش‌هایی که موجب احساس حقارت، درماندگی، ترس و خجالت در آنها می‌شود.

راه کارهای برون رفت از مشکلات

زنان سرپرست خانواده نه تنها از عدم اشتغال مناسب رنج می‌برند، بلکه یکی از مشکلات اصلی آنان عدم حمایت‌های اجتماعی است. در ایران این حمایت‌ها از قدرت پایین برخوردارند.

سازمان‌های رفاهی و خدمات اجتماعی در ایران عبارتند از سازمان بهزیستی، جمعیت هلال احمر، یونیسف و کمیته امداد

در حال حاضر بر اساس گزارش خبرگزاری مهر یک میلیون و ۷۰۰ هزار نفر زنان سرپرست خانوار تحت پوشش کمیته امداد هستند و کمتر از ۲۰۰ هزار نفر آنان نیز از سازمان بهزیستی خدمات دریافت می‌کنند. در حالیکه به دلیل کمبود اعتبار هنوز تعداد بسیاری نتوانسته‌اند از امکانات حمایتی این سازمان برخوردار شوند. سوق دادن نظام حمایتی به فعالیت‌های توسعه اجتماعی و شناساندن استعداد و قابلیت‌های فردی آنان می‌تواند قدم مثبتی در راه مشکلات خانواده‌های زن سرپرست باشد. اشتغال زایی از مهمترین اهداف برون رفت از مشکلات زنان تک سرپرست خانوار هاست.

آنچه می‌تواند به این زنان کمک کند، مشاوره خانوادگی و تحصیلی، آموزش مهارت‌های زندگی، آموزش مهارت‌های بهداشتی، دادن وام‌هایی برای کارآفرینی، آموزش حرفه‌ای، تسهیلاتی در زمینه‌های مسکن و کمک هزینه‌های تحصیلی و برنامه ریزی فراغت مثل ورزش، کتابخانه و غیره است.

آخرین آمار زنان خود سرپرست خانوار ایرانی

رئیس سازمان بهزیستی کشور گفت: عدم نگاه سیستمی به خانواده باعث شده ۲ میلیون و ۵۰۰ هزار زن سرپرست خانوار داشته باشیم که ۷۱ درصد آن‌ها با فوت شوهر، ۱۳،۷ درصد به دلیل زندانی یا ترک شوهر، ۱۰ درصد به دلیل طلاق و ۵ درصد به دلیل تجرد، خود سرپرست باشند.

باشگاه خبرنگاران جوان: انوشیروان محسنی بندپی رئیس سازمان بهزیستی کشور در همایش ملی سیاستگذاری اجتماعی در حوزه خانواده که برگزار شد، اظهار داشت: اهمیت خانواده بر کسی پوشیده نیست، در قوانین و احکام اسلامی در رابطه با اهمیت دادن به خانواده، مباحث بسیاری وجود دارد.

وی ادامه داد: 23.4 درصد افراد بین 15 تا 60 سال در کشور به نوعی دچار اختلالات روحی هستند و یکی از حوزه‌هایی که بیشترین فشار روحی را به فرد تحمیل می‌کند خانواده است.

رئیس سازمان بهزیستی کشور گفت: عواملی مانند جدایی، طلاق، مرگ، عدم سازش، عدم وفاداری و غیره جزء 6 و 7 عاملی هستند که در افزایش فشار روحی افراد مؤثرند.

محسنی بندپی با اشاره به تغییر در ساختار فرهنگی، سبک زندگی و استفاده غیررفنی و تخصصی از فضاها مجازی، گفت: تمام این موارد جدید را داشته‌ایم، اما نگاه سیستمی و فرایندمحور به این تغییرات نداشته‌ایم.

وی ادامه داد: عدم نگاه سیستمی باعث شده تا 2 میلیون و 500 هزار زن سرپرست خانوار داشته باشیم که حدود 70 درصد آن‌ها که یک میلیون و 80 هزار نفر می‌شود، به دلیل فوت شوهر سرپرست خانوار شده‌اند.

رئیس سازمان بهزیستی کشور افزود: 350 هزار نفر از زنان سرپرست خانوار به دلیل از کارافتادگی، زندانی شدن یا ترک شوهر از خانواده در این گروه جای دارند، 250 هزار نفر به دلیل طلاق و جدایی و 135 هزار نفر به دلیل عدم ازدواج، خودسرپرست‌اند.

محسنی بندپی گفت: 80 درصد طلاق‌ها در 5 سال اول زندگی رخ داده است که باید افزایش مهارت‌های زندگی، تحمل یکدیگر و اخلاق را محور قرار دهیم، در حالی که از آن داریم فاصله می‌گیریم.

وی ادامه داد: دولت در برنامه‌های خود برای اولین بار به بحث سلامت اجتماعی و سیاستگذاری در آن پرداخته و در حوزه آسیب‌ها، اگر نتوانیم مسائلی مثل اعتیاد و طلاق را کم کنیم، اما باید در مهار و کنترل آن کاری کنیم.

رئیس سازمان بهزیستی کشور با اشاره به اینکه سازمان بهزیستی بزرگترین سازمان اجتماعی و خانواده محور است، گفت: اورژانس اجتماعی اکنون در بسیاری از شهرها دایر است و دولت موافقت کرده در سال آینده در 150 شهر بالای 50 هزار نفری نیز مستقر شود.

محسنی بندپی ادامه داد: اولویت ما برنامه‌های پیشگیری است، برنامه ترویج مشاوره ازدواج در خانواده، آموزش‌های دوران عقد، آموزش زندگی خانوادگی، آموزش جنسی همسران و فرزندپروری از جمله این برنامه‌هاست.

وی گفت: 3 پژوهش در کشور در زمینه پیشگیری در حوزه خانواده در حال انجام است که بهزیستی در آن مشارکت مستقیم دارد، با آموزش و پرورش شهر تهران برای ارتقای مهارت کودکان، طرح نماد (نظام مراقبت اجتماعی دانش‌آموزان) در 31 استان کشور و در هر استان 10 مدرسه اجرا می‌شود، چرا که در نظام آموزشی، در بحث اجتماع‌پذیری خیلی عقب هستیم.

رئیس سازمان بهزیستی کشور گفت: از فرهنگ غنی هنوز به درستی استفاده نکرده‌ایم و اخلاق، حلقه مفقوده‌ای است که روزبه‌روز از آن دور می‌شویم. باید به دنبال این باشیم که از دولتی کردن همه امور مربوط به خانواده بپرهیزیم.



حادثه اسیدپاشی‌های زنجیره‌ای در اصفهان مربوط به اسیدپاشی‌های پیاپی به ناحیه صورت زنان بدون چادر در شهر اصفهان است که در مهرماه ۱۳۹۳ خورشیدی به وقوع پیوست. در جریان این اسیدپاشی‌ها، حداقل چهار دختر یا زن جوان مورد حمله قرار گرفته‌اند که منجر به مرگ یکی از آن‌ها گردیده است. برخی گزارش‌ها شمار قربانیان اسیدپاشی در اصفهان را ۱۵ نفر اعلام کرده‌اند. خبرهای اسیدپاشی در اصفهان، امنیت مردم شهر را مختل کرد، زنان و دختران شهر کمتر در معابر عمومی پدیدار می‌شدند. خبر این حوادث نخستین بار به صورت رسمی از خبرگزاری ایسنا منتشر گردید. این اولین بار نیست که اسیدپاشی در ایران رخ می‌دهد و این اتفاق پیش از این نیز بارها تکرار شده‌است اما نکته‌ای که این بار مردم را به شدت پریشان کرده وجه تروریستی این حادثه است.

قربانیان اسیدپاشی؛ فراموش شده و بدون پشتیبانی

در هنگامه‌ی اسیدپاشی فریاد اعتراض از همه‌جا بلند شد. اما حالا سروصداها خوابیده و کمتر کسی خود را موظف به پشتیبانی از این زنان و خانواده‌شان می‌داند.

روزنامه شهروند در گزارشی با عنوان «زخم‌های بی‌مرهم» به وضعیت زنانی پرداخته که قربانی اسیدپاشی شده‌اند. گزارش از زنی نوشته که ۱۸ ماه پیش شوهرش بر او اسید پاشیده و هنوز هم با همان شوهر به زندگی ادامه می‌دهد چون «طی این همه سال هیچ‌کس سراغش نرفته و از حمایت برخوردار نبوده است». شهروند پای صحبت خبرنگارانی نشسته است که دست به کار پژوهشی درباره وضعیت این زنان زده‌اند.

گزارش حاکی است که نه یک بانک اطلاعاتی در مورد این قربانیان وجود دارد و نه سازمان‌های غیردولتی که بتوانند در کنار سازمان بهزیستی و کمک‌های اجتماعی به این زنان کمک کنند. ترانه بنی‌یعقوب، روزنامه‌نگار در این زمینه گفته است: «هیچ‌کس از پس هزینه‌های جراحی بر نمی‌آید. آن‌ها به‌طور متوسط بین ۳۳ تا ۵۰ عمل انجام می‌دهند و برای آن باید ردیف بودجه‌ای تعریف شود، یا بهزیستی یا تأمین اجتماعی موظف شوند که آن‌ها را رایگان درمان کنند.»

ترانه بنی‌یعقوب افزوده است: «گاهی کسی که قربانی است باید یک‌سال منتظر نوبت چشم‌پزشکی باشد. برای کمک‌های مردمی هم افراد ممکن است به اشخاص اعتماد نداشته باشند یا خیرهای خارج از ایران که دوست دارند کمک کنند به این راحتی نتوانند این کار را انجام دهند، اما یک سازمان مردمی می‌تواند کمک‌ها را سازمان داده و به هدف برساند.»



زندگی‌های نابود شده

خبر اسیدپاشی بر صورت دست‌کم هفت یا هشت زن در اصفهان موجی از نفرت و اعتراض در ایران به راه انداخت. اما واقعیت این است که در سال‌های گذشته موارد متعددی از اسیدپاشی در ایران رخ داده است. زنانی که قربانی اسیدپاشی می‌شوند، هرگز به زندگی گذشته خود باز نمی‌گردند. روند درمان قربانیان اسیدپاشی طولانی و پرهزینه است. روندی که به گفته پزشکان ممکن است تا ۱۰ سال هم طول بکشد.

زمانی که حادثه اصفهان رخ داد، کلانتر هرمزی عضو هیئت مدیره‌ی "انجمن جراحان پلاستیک ایران" به خبرگزاری ایلنا گفت که برخی از این زنان ممکن است با دست‌کم ۶۰ جراحی سلامتی خود را بازیابند. و بازیابی سلامتی، مطلقاً به معنای بازیابی زیبایی نیست. قربانیان اسیدپاشی به گفته این پزشک دیگر زیبایی خود را به دست نخواهند آورد. اما این همه مشکل نیست.



موقعیتی شبیه مرگ

حامد محمدی کنگرانی، روانپزشک وضعیت قربانی اسیدپاشی را به «موقعیتی شبیه مرگ» تشبیه کرده است: «این اختلال اغلب در مورد بازماندگان جنگی به کار می‌رود و قربانیان اسیدپاشی با واقعه بسیار دردناکتری مواجه‌اند. چون این مسأله عوارضی همچون از بین رفتن زیبایی صورت و از دست دادن چشم‌ها را دارد و نوع زندگی فرد و اهداف او را تغییر می‌دهد.»

این روانپزشک افزوده است: «خود این اختلال علایم مختلفی مانند افسردگی، بی‌خوابی، پرخاشگری، تجسم مداوم آن صحنه و دیدن کابوس آن حادثه و تجربه مجدد آن را همراه دارد.»

به گفته حامد محمدی کنگرانی به مسائل روحی و روانی این بیماران زمانی می‌توان رسید که عمل جراحی انجام شده و مدتی از آن حادثه گذشته است. اما در زمانی که فرد حادثه‌ترین دوره را می‌گذراند چه نهادی می‌تواند به او کمک کند؟

ترانه یعقوبی می‌گوید که این کار از عهده یک سازمان غیردولتی و نهادی با وکلا و حقوقدانان مجرب بر می‌آید که می‌تواند هم به لحاظ روحی و هم مالی از فردی که قربانی اسیدپاشی شده و اطرافیان او حمایت کند.

در دوره هشت ساله دولت محمود احمدی‌نژاد بیشتر سازمان‌های غیردولتی دیگر قادر به ادامه کار خود نشدند. این سازمان‌ها می‌توانستند بر خیلی از زخم‌های جامعه مرحم بگذارند. جای نهادهایی که بتوانند از قربانیان فقر، خشونت و عقب‌ماندگی حمایت کنند، اکنون بیش از همیشه خالی است.

قوانین هم نه تنها حمایتی از زنانی که قربانی اسیدپاشی شده‌اند نمی‌کند، بلکه متوسط مجازات اسیدپاشی در ایران بر اساس ماده ۶۱۴ قانون مجازات اسلامی تا به حال بین ۲ تا ۵ سال حبس بوده است. بیشتر زنانی که تا به حال قربانی اسیدپاشی شده‌اند، جوان بوده‌اند. جوانی و زندگی آن‌ها در چند ثانیه نابود شده است.

روند زنجیره ای کشتار مردم

هنوز قتل های زنجیره ای فراموش نشده و داغ آن بر دل عزیزانمان است. هنوز خاطره نسل کشی ۱۳۶۷ و کشتار بیش از ۵ هزار دانشجوی فرهیخته و میهن دوست درون زندانها به دستور خمینی جلاد از ذهن ها بیرون نرفته و چند ده هزار خانواده را در سوگ عزیزانشان نشانداده است.

اعدام های پی در پی مخالفین رژیم، روشنفکران، دگر اندیشان، انتقاد کنندگان، به اتهام های دروغین زشت و پلید، و همچنین اعدام افرادی بیگناه مانند ریحانه جباری که در برابر یک مرد اطلاعاتی رژیم از ناموس خود دفاع نموده بود، از دید و اندیشه ملت ایران فراموش نخواهد شد و روزی در آینده نزدیک و نه چندان دور ملت اسیر گشته و وامانده کشورمان انتقام تک تک این بیگناهان و قربانیان هوسها و جنایت های آخوندی را خواهد گرفت.

گورستان خاوران مرکز بزرگترین جنایت قرن اخیر رژیم ایرانی که ۴۴۸۴ جوان روشنفکر و میهن پرست را در دل خود جای داده است.



اسید پاشی بر روی زنان

اسید پاشی روی چهره و چشمان بانوان کشورمان در اصفهان از بزرگترین جنایت از پیش طرح ریزی شده و ضد انسانی رژیم است. ملت ایران خاموش ماند ولی هرگز فراموش نخواهد نمود. این درد بزرگ نه تنها در سینه هم میهنان اصفهانی به ویژه بستگان محترم این مصیبت زدگان بلکه در سینه تک تک ایرانیان با شرف و با غیرت وجود دارد و هرگز زوده

نخواهد شد. هم میهنان ما باید بدانند که ادعاهای رژیم مبنی بر یافتن جنایتکاران اسید پاش کاملن دروغ و دور از حقیقت است و هرگز رژیم افراد مأمور خود را لو نمی دهد و به چوبه دار نمی سپارد زیرا چاقو هرگز دسته خود را نمی برد.

گرچه پس از جنایت بزرگ اسید پاشی بر سر و روی بانوان محترم اصفهانی و وظیفه فرد ایرانیان ایجاب می کرد که روزها و هفته ها به اعتراض علیه رژیم کشتارگر ولایت فقیه بلند شوند ولیکن شوربختانه اعتراضات تنها به اصفهان، تهران، و چند شهر شمال در ساعاتی محدود ادامه داشت. سیاست اسید پاشی از سیاست های دراز مدت رژیم جهل و جنایت ولایت فقیه است. عاملین این جنایت بزرگ از سوی رژیم مأموریت داشتند و هرگز برای مردم شناخته نخواهند شد.

حملات زنجیره ای با چاقو به زنان جهرمی ضارب: هدفم مبارزه با بدحجابی بود



حمله با چاقو به زنان

یکی دیگر از اعمال غیر انسانی جمهوری اسلامی، حمله با چاقو و مضروب کردن زنان جهرمی است. هرکدام از این جنایت ها به دستور و خواسته رژیم و از پیش برنامه ریزی شده و از سوی گروهی از بسیجی ها و یا گروههای مزبور دیگر وابسته به رژیم انجام گرفته است. چنانچه رژیم در برابر اعتراضات تند مردم قرار گیرد بی درنگ چند بی گناه را دستگیر، پس از شکنجه فراوان از آنان اقرار گرفته و آنان را سر به نیست می کند. رژیم هرگز عاملان اصلی جنایات اسید پاشی در اصفهان، یا قتل های زنجیره ای، و یا جنایات گسترده سال ۶۷ درون زندان ها را به محاکمه نمی کشد و حتی نام آنان را آشکار نمی سازد زیرا می دانیم که؛ “چاقو هرگز دسته خود را نمی برد”.



سرکوب و خشونت علیه زنان در جمهوری اسلامی در خصوص قانون حجاب اجباری

اگرچه در خیابانها و فضاهاى عمومى ایران زنان بدحجاب زیاد دیده می‌شوند اما زن بی‌حجاب تقریباً دیده نمی‌شود. خیلی‌ها از خود می‌پرسند ایرانی‌ها که همه قوانین دیگر نظیر قوانین رانندگی، قوانین مالی و بانکی و حتی قوانین محدود کننده سیاسى را به وفور نقض می‌کنند چرا جرات نقض صریح این یک قانون یعنی حجاب اجبارى را ندارند؟ پاسخ این است که برای حکومت اسلامى ایران، حجاب اجبارى یک قانون مشابه قوانین دیگر نیست بلکه نشانه سبک زندگی و شیوه تفکرى است که حکومت بقای خود را در گروى تداوم آن سبک و شیوه می‌داند. به همین دلیل نقض این قانون یک تخلف ساده نیست بلکه سرپیچى از شیوه‌اى است که حکومت برای زندگی در ایران تعیین کرده‌است. طبیعى است موضوعى به این درجه از اهمیت، صرفاً با تصویب یک قانون و رسیدگى قضایى به تخلفات میسر نیست. به همین دلیل حکومت به ابزارهاى قانونى برای نظارت بر اجرای قانون حجاب اجبارى اکتفا نکرده و تلاش می‌کند «وحشت» از نداشتن حجاب را در دل مردم نهادینه کند. این کار از بدو انقلاب اسلامى و عمدتاً توسط پلیس و نیروهاى بسیج انجام شده‌است.

برای درک چگونگى انجام این کار باید ابتدا بررسی کرد اجرای این قانون چگونه آغاز شد و چگونه تداوم یافت. هنوز یک ماه از انقلاب ایران نگذشته بود که آیت‌الله خمینى در اسفند ۵۷ فرمان داد زنان محجبه شوند. اما چون هنوز حکومت جدید استقرار نیافته بود و نیروى سیاسى و امنیتی لازم برای اجرای آن را نداشت عملاً این فرمان به اجرا درنیامد. اما این فرمان بهانه‌اى شد که گروه‌هاى مذهبى و برخی گروه‌هاى چپ به تئوریزه کردن ضرورت کنترل پوشش زنان بپردازند.

در دو سال اول انقلاب اگرچه حجاب آزاد بود اما به مرور فضا بر زنان بی‌حجاب تنگ و تنگتر شد. بی‌حجابى به نشانه مخالفت با انقلاب بدل شده‌بود و زنان بی‌حجاب مدام در معرض توهین و آزار بودند. در این مدت هیچ فرمان رسمى برای اجبارى شدن حجاب اسلامى صادر نشد اما حکومت موفق شد عرصه را بر زنان بی‌حجاب چنان تنگ کند که آنها چاره‌اى جز حجاب بر سر کردن نداشته باشند. حمله در خیابان، توهین، تهدید، اخراج از محل کار و از این قبیل موارد، اتفاقى بود که به طور گسترده برای زنان بی‌حجاب رخ می‌داد. این کار عمدتاً توسط نیروهاىى انجام میشد که در آن دوران تحت نام کمیته انقلاب اسلامى عمل می‌کردند. این نهاد از سازماندهى نیمه رسمى جوانان هوادار حکومت و مسلح کردن آنان ایجاد شده‌بود.



اما در تیرماه سال ۱۳۵۹ آیت الله خمینی در یک سخنرانی از دولت شدیداً انتقاد کرد که چرا هنوز نشانه های شاهنشاهی در ادارات دولتی وجود دارد و ده روز فرصت داد که ادارات اسلامی شوند. بلافاصله مقامات اعلام کردند که ورود زنان بی حجاب از صبح شنبه ۱۴ تیرماه ۵۹ به ادارات دولتی ممنوع است. در روزهای بعد روزنامه ها اخبار متعددی از برخورد دادگاههای انقلاب با زنانی که بی حجاب بر سر کار حاضر شده بودند منتشر کردند. این بار برخلاف سخنرانی پیشین آیت الله خمینی هیچ گونه مخالفتی اظهار نشد. معدود زنانی هم که با پوشیدن لباس سیاه اعتراض خود را علنی کردند به اتهام حمایت از سلطنت و ضدیت با انقلاب بازداشت و سرکوب شدند. این گونه بود که زنان شاغل به اجبار محجبه شدند. در مدارس دخترانه هم حجاب اجباری شد. دانشگاهها به دنبال انقلاب فرهنگی تعطیل شده بودند. زنان روشنفکر و یا زنانی که در حکومت پیشین منشا اثر بودند از کشور رفته یا خانه نشین شده و یا گرفتار دادگاه و زندان شده بودند. عملاً دیگر زنی در انظار عموم بی حجاب حاضر نمی شد اگرچه حکومت هنوز رسماً حجاب را در معابر و اماکن عمومی اجباری نکرده بود.

عملاً ریسک بی حجابی آنچنان بالا رفت که هیچ زنی به پذیرش آن تن نمی داد و این گونه حکومت بی آنکه قانونی رسمی به تصویب مجلس رسانده باشد حجاب را اجباری کرد. حکومت با تعریف حجاب و تعیین مرزهای آن حکم اجباری شدن حجاب در اماکن عمومی در تیرماه ۱۳۶۰ را صادر کرد.

تا سال ۱۳۶۳ مجلس هیچ مصوبه ای برای اجباری کردن حجاب نداشت. اما در این سال قانون مجازات اسلامی به تصویب مجلس رسید که در آن برای عدم رعایت حجاب اسلامی ۷۴ ضربه شلاق معین شده بود و از تابستان همان سال نیروی ویژه مبارزه با منکرات (گشت جندالله) زیر نظر کمیته انقلاب اسلامی تشکیل و به گشت زنی در خیابانها پرداخت یکی از وظایف این نیرو برخورد با زنانی بود که پوشش آنها مطابق خواست حکومت نبود.

در سال ۱۳۷۵ در تبصره ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی تصریح شد که زنانی که بدون حجاب شرعی در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند، به حبس از ده روز تا دو ماه و یا پنجاه هزار تا پانصد هزار ریال جزای نقدی محکوم خواهند شد.

پس از پایان جنگ ایران و عراق و آغاز دوران رهبری آیت الله خامنه‌ای تغییراتی در نیروهای نظامی و امنیتی حکومت ایجاد شد. از یک سو کمیته انقلاب اسلامی در پلیس ادغام شد و نیروی انتظامی شکل گرفت. از آن زمان پلیس هم نقش فعالی در برخورد با بدحجابی ایفا می‌کند.

همچنین نیروی مقاومت بسیج هم که در زمان جنگ ایران و عراق به فرمان آیت الله خمینی ایجاد شده و وظیفه آن بسیج نیروهای داوطلب مردمی برای حضور در جبهه‌های جنگ بود و پس از پایان جنگ انتظار می‌رفت منحل شود، به فرمان آیت الله خامنه‌ای به عنوان یکی از نهادهای تابعه سپاه پاسداران انقلاب اسلامی درآمد و با سازماندهی مجدد به شبکه‌ای از نیروهای داوطلب و پاره‌وقت بدل شد که در قالب هزاران پایگاه کوچک در ادارات و مساجد و دانشگاه‌ها و مدارس به عنوان نماینده ایدئولوژیک به کنترل فضای عمومی و هراس افکنی مشغول بودند. این شبکه گسترده هم به ابزار دیگری برای هراس افکنی بدل گردید.

تقریباً در تمام بیست سال اخیر، هر سال تابستان با گرم شدن فضا و تنگ و نازک شدن لباسهای زنان طرح ویژه‌ای توسط پلیس برای برخورد با بدحجابی انجام شده‌است. در اوائل دهه ۸۰ این طرح با عنوان طرح «امنیت اجتماعی» شناخته می‌شد. در قالب این طرح نیروهای پلیس در میداين و اماکن عمومی شلوغ شهرهای بزرگ مستقر شده و زنانی را که حجاب حکومتی نداشتند بازداشت و با ماشین‌های خاصی که برای انتقال زنان پیش‌بینی شده بود به ادارات پلیس منتقل می‌کردند. زنان بازداشت شده در صورتی که فاقد سابقه بدحجابی بودند پس از گرفتن تعهد و احضار همسر یا پدر آنها آزاد می‌شدند اما اگر دارای سابقه بازداشت بودند برای آنها پرونده قضایی تشکیل شده و به دادگاه فرستاده می‌شدند.

در فروردین ۸۴ شورای عالی انقلاب فرهنگی سندی با عنوان «راهبردها و راهکارهای گسترش فرهنگ عفاف» به تصویب رساند و ۲۷ سازمان را موظف به اجرای فعالیتهای معینی برای مبارزه با بدحجابی نمود. پلیس و بسیج هم در زمره این سازمان‌ها بودند. طبق این ابین‌نامه پلیس موظف شد ۲۱ اقدام زیر را انجام دهد:

اعلام حدود و ضوابط قانونی عفاف و ملاک‌های بدحجابی در جامعه به منظور تشخیص مصادیق آن

اهتمام بیشتر به برخورد قانونی و محترمانه

همکاری با سازمان‌های ذیربط در فضا سازی تبلیغی و فرهنگی در کلیه مسیرهای منتهی به کوهستان‌ها و تفرجگاه‌های کوهستانی و سایر اماکن عمومی و تفریحی

الزام اتحادیه‌ها، سندیکاها و صنوف در مقابله با بدحجابی

تذکر به افراد بدحجاب و برخورد با آنها طبق قانونی در اماکن عمومی شهر

پیشنهاد لایحه قانونی به مراجع قانونگذار در خصوص رعایت پوشش مناسب در هنگام رانندگی

برخورد قانونی با افراد خیابانی، افراد بدحجاب و باندهای اصلی فساد، فحشا و . . .

نظارت و کنترل قانونی و اصولی بر وضعیت اماکن تفریحی و عمومی نظیر پارک‌ها، سالن‌های سینما سالن‌ها و اماکن ورزشی، کوهستان‌ها، سواحل دریایی، جزایر، مناطق آزاد تجاری، فرودگاه‌ها، پایانه‌ها و . . . (با مشارکت نهادها و دستگاه‌های ذیربط)

اهتمام بیشتر به آگاه‌سازی جامعه از آثار مثبت اجتماعی و اخلاقی حجاب و عفاف و نتایج منفی عدم رعایت آن از طریق خلق آثار فرهنگی، هنری و تبلیغی (با مشارکت دستگاه‌های ذیربط)

ممانعت از تولید، توزیع و نمایش محصولات سمعی و بصری غیرمجاز و نمایش لباس‌هایی که موجب بی‌عفتی و بدحجابی می‌شوند

کنترل و نظارت جدی بر رعایت حدود و ضوابط قانونی عفاف در مجتمع‌های مسکونی، برج‌ها و شهرک‌ها از طریق مدیریت بر این گونه اماکن

توجه و نظارت بر مراکز خطرناک، ویژه و آلوده و اولویت دادن به این برنامه‌ها و مراکز حساس و سلب ابتکار عمل از آنان در نفي امنیت اجتماعی زنان

اولویت در به‌کارگیری زنان مجرب در دستگیری زنان متخلف و تحویل دادن آنان به مراکز امنیتی و جلوگیری از بازتاب منفی آن در بین مردم

الزام برگزارکنندگان جشن‌ها و مراسم عروسی به رعایت شئونات اسلامی و کنترل افراد شرکت‌کننده در آن و برخورد جدی با مراکز غیرقانونی و فاقد مجوز

الزام آرایشگاه‌ها به رعایت ضوابط ضرعی و قانونی عفاف و کنترل نحوه ورود و خروج عروس و همراهان وی

نظارت مستمر بر اماکن عمومی شامل: فرودگاه‌ها و مجتمع‌های مسکونی، نمایشگاه‌ها و . . . بر نحوه پوشش و بازرسی از این اماکن در رفع بدحجابی (با همکاری دستگاه‌های ذیربط)

آموزش، ساماندهی و بکارگیری نیروهای آگاه زنان جهت نظارت بر رعایت حجاب و پوشش در اجتماع، با رعایت حریم و حرمت شخصی افراد

کسب اعلام نظر از وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی و نیروی انتظامی در خصوص برگزاری هرگونه کنسرت و یا جنگ شادی قبل از صدور مجوز

توقیف خودروهای دولتی‌ای که سرنشینان آن شئونات اسلامی را رعایت نمی‌کنند

اعلام نظر در خصوص فعالیت یا عدم فعالیت بخش‌هایی که می‌توانند موجب ترویج فساد شوند

جلوگیری از فعالیت واحدهای صنفی متخلف که باعث مخدوش کردن عفت عمومی می‌شوند

آنچه که در سالهای اخیر با عنوان گشت ارشاد در میان مردم شناخته شده بخشی از اقداماتی است که طبق مصوبه فوق بر عهده پلیس گذاشته شده است. هم اکنون ماشینهای پلیس با آرم گشت ارشاد در بسیاری از میدانها و خیابانهای مهم شهرهای بزرگ تهران مستقر هستند و زنانی که حجاب مورد نظر آنان را ندارند بازداشت می‌کنند. همچنین فضاهای عمومی نظیر پارکها، فروشگاه‌ها و مراکز خرید، تفرجگاه‌ها، سالنهای سینما و تئاتر و موسیقی و . . . نیز از جمله فضاهایی هستند که توسط این نیروها کنترل می‌شوند.

همچنین در آیین‌نامه مذکور برای بسیج هم وظایف زیر مشخص شده است:

نیروهای بسیجی پس از کسب آموزش‌های لازم در بعد - نظارت اعم از محسوس و غیرمحسوس - جامعه و مراکز می‌مانند «مدارس، دانشگاه‌ها، مساجد و محلات و ادارات و . . .» پیرامون مسأله عفاف براساس ضوابط قانونی اقدام نمایند

اطلاع‌رسانی در بخش عفاف توسط نیروی مقاومت بسیج از طرق مختلف

انجام کارهای فرهنگی و ارزشی در جامعه با توجه به فرهنگ عفاف

همکاری بسیج به عنوان معتمد و ضابط قوه قضائیه و ناجا در اماکن عمومی جامعه

ترویج فرهنگ عفاف در محیط‌های مأموریتی خود نظیر: «ادارات، سازمان‌ها، کارخانجات و . . .» در بین کارمندان، شاغلین و مراجعه‌کنندگان

آسیب‌شناسی بدحجابی و ابتدال فرهنگی با انجام فعالیت‌های پژوهشی و تحقیقاتی

بسیج دارای شاخه‌های مختلفی است که معروفترین آنها عبارتند از بسیج دانش‌آموزی، بسیج دانشجویی، بسیج جامعه مهندسان، بسیج اصناف و کارگری، بسیج ادارات و مساجد، بسیج سازندگی، بسیج طلاب، بسیج فرهنگیان، بسیج اساتید، بسیج خاوران، بسیج جامعه پزشکی، بسیج عشایری و بسیج ورزش. اعضای بسیج در اصل نیروهای مستقر در ادارات و نهادها و اصناف مختلف هستند که به صورت داوطلبانه با بسیج همکاری می‌کنند طبعاً نحوه فعالیت این نیروها نامتمرکز و

غیررسمی است. به عنوان مثال نیروهای بسیج می‌توانند در يك اداره به زنان بدحجاب تذکر داده یا آنها را به مراجع رسمی معرفی کنند. با توجه به قدرت غیررسمی اما فراوان این نیروها تأثیر چنین روش‌هایی در کنترل فضاها و نهادهای عمومی بسیار بالا بوده و به عنوان شبکه منسجم ارعاب و کنترل عمل می‌کنند.

معمولاً نیروی مقاومت بسیج دوره‌ها و همایش‌های منظمی برای توجیه اعضای خود برگزار می‌کند. در سال‌های اخیر یکی از محورهای اصلی این دوره‌ها موضوع حجاب بوده است. همچنین بسیج اقدام به سازماندهی اعضای خود در غالب گروه‌هایی به نام «ناصران» نموده است. وظیفه این گروه‌ها تذکر شفاهی و همکاری با نیروی انتظامی در برخورد با بدحجابی است. گفته می‌شود تعداد اعضای گروه‌های ناصران در مراکز استانها 500 تا 2000 نفر است. همچنین معاون بسیج تهران تعداد ناصران در شهر تهران را 16 هزار نفر اعلام کرده است. ناصران بسیج به عنوان ضابط قضائی می‌توانند وارد عمل شده و مجوز بازداشت افراد را دارند.

تقسیم کار بسیج و پلیس در برخورد با نقض حجاب اجباری بدین گونه است که شبکه گسترده و شبه رسمی بسیج مسئولیت کنترل فضای عمومی و برخوردهای گسترده‌تر اما ملایم‌تر را برعهده دارد و پلیس به عنوان نیروی رسمی وظیفه برخوردهای شدیدتر و جدی‌تر را. بدین ترتیب حکومت توانسته است فضای ترس و ارعابی را ایجاد کند که هزینه بی‌حجابی برای زنان به قدری سنگین شود که تخلف از آن به صرفه نبوده و زنان ناچار به مدارا و تحمل شوند.

بخش سوم

گزارشات نقض حقوق پیروان ادیان در ایران



فشار بر پیروان سایر ادیان همچنان ادامه دارد .

دولت جمهوری اسلامی ایران و سران آن اعتقاد دارند که برخی از گروه‌های مذهبی دشمنان کشور هستند، زیرا باورهای مذهبی آن‌ها ممکن است وفاداری به‌نظام را دچار چالش کند و به بهانه حفظ امنیت سیاسی، سرکوب فعالیت‌های مذهبی را سرلوحه عناد با ادیان دیگر را قرار داده‌اند.

بازداشت‌ها و خشونت‌های هدفمند ارگان‌های امنیتی و قضایی جمهوری اسلامی همچنان متوجه پیروان سایر ادیان در ایران است. در ایران دسته از شهروندان به دو قسم رسمی و غیررسمی تقسیم می‌شوند، پیروان آئین بهایی از ادیان غیررسمی هستند که تحت فشارهای بیشتری قرار دارند، آن‌ها از انجام مناسک دینی و تبلیغ آئین آزادانه، تدریس و تحصیل در مقاطع عالی محروم هستند، هم‌اکنون تنی چند از رهبران این آئین که امور بهاییان را در این کشور اداره می‌کردند، در زندان‌های اوین و رجایی شهر به سر می‌برند و ده‌ها تن از پیروان آن نیز در زندان‌های کشور از جمله سمنان، مشهد، تهران، کرج و غیره متحمل حبس‌های طولانی شده‌اند. ادیان و مذاهب رسمی هم چون مسیحیان نیز با محدودیت‌هایی زیادی مواجه هستند، جمهوری اسلامی تنها عبادت مسیحیان عاشوری، ارمنی و کلدانی را که مسیحی هستند، به رسمیت می‌شناسد، تبلیغ آئین برای ایرانیان از سوی ایشان جرم تلقی می‌شود. کسانی که فارس زبان هستند از ورود به کلیساها منع میشوند و کلیساها وظیفه دارند اسامی اعضای خود به همراه کپی کارت ملی آنها را به وزارت اطلاعات ارائه دهند، توزیع کتب مقدس در کتابفروشی‌ها ممنوع می‌باشد. ماده ۱۳ و ۲۶ قانون اساسی جمهوری اسلامی، مسیحیت را به رسمیت می‌شناسد و به مسیحیان حق عبادت و ایجاد انجمن را داده است اما برخورد با مسیحیان پروتستان که معتقد به بشارت دین خود هستند کماکان وجود دارد و کلیساهای خانگی با سرکوب گسترده مواجه هستند. تبعیض مذهبی در مورد مسلمانان سنی نیز اعمال می‌شود، آن‌ها که اکثراً در مناطق حاشیه‌ای کشور زندگی می‌کنند، از حق ساخت مسجد و برگزاری آئین مذهبی از جمله نماز عید فطر و قربان در مناطق مرکزی هم چون تهران محروم هستند. حتی در مواردی گزارش تخریب نمازخانه اهل سنت هم گزارش شده است و این گروه از افراد با اعدام و بازداشت و آزار و اذیت‌هایی مواجه هستند حتی آنها از استخدام در ادارات دولتی و تصدی سمت هم منع هستند که نمونه بارز آن انتخاب بیژن ذوالفقار نصب به سمت وزیر ورزش در دولت حسن روحانی بوده که به خاطر اهل تسنن بودن وی از مجلس رای اعتماد نگرفت.

مروری بر گزارشات دوره ای گزارشگران ویژه سازمان ملل : عاصمه جهانگیر گزارشگر حال حاضر و احمد شهید گزارشگر پیشین ویژه سازمان ملل در امور ایران در دوره های قبل و عاصمه جهانگیر گزارش خود را در سی و سومین جلسه شورای حقوق بشر با انتقاد از نقض گسترده حقوق پیروان ادیان موارد ذیل بیان نمود:

اهل تسنن:

مسلمانان اهل سنت ایران که بزرگترین پیروان مذهبی کشور را تشکیل می دهند، همچنان ادعا می کنند که مقامات ایران اعضا و هم کیش آنها را در پست های عالی رتبه دولتی، از جمله وزارت در کابینه منصوب یا استخدام نمی کنند. آنها همچنین نگرانی خود را در مورد محدودیت های ساخت مساجد سنی در مناطق عمدتاً شیعه نشین شامل تهران و اعدام یا اعدام قریب الوقوع فعالان سنی که دولت ادعا می کند در فعالیت های تروریستی دست داشته اند، ابراز کرده اند. در تاریخ ۵ ژوئیه ۲۰۱۶، ۱۸ نفر از اعضای اصلاح طلب مجلس شورای اسلامی ایران نامه ای به وزارت کشور ارسال کردند و در آن نسبت به بسته شدن یک نمازخانه سنی در اسلامشهر و جلوگیری مقامات از تجمع نمازگزاران سنی در چندین مسجد و نمازخانه دیگر، برای اقامه نماز عید فطر شکایت کردند. ۹۷ دولت مدعی است: بیش از ۱۰ هزار مسجد اهل سنت در کشور وجود دارد و تعداد اهل سنت در تهران ساخت مسجد را توجیح نمی کند. دولت همچنین معتقد است که درخولست ساخت مساجد برای سنی ها در پایتخت منعکس کننده تلاش ها برای به حاشیه راندن سنی ها و ایجاد تفرقه در میان مسلمانان که باعث انزوا و افراط گرایی سنی ها است. در تاریخ ۲ اوت ۲۰۱۶، گروه های حقوق بشری گزارش دادند که مقامات زندان رجایی شهر حداقل ۹ نفر و احتمالاً تا ۲۰ زندانی متهم به اقدامات تروریستی که دادگاه انقلاب به اعدام محکوم کرده است را اعدام کرده اند. گفته می شود اکثر افراد اعدام شده کردهای سنی بودند که خود را به عنوان یک گروه از فعالان مسالمت آمیز سنی معرفی می کردند و اتهامات علیه خود را رد می کردند. در همان روز وزارت اطلاعات ایران اعدام گروهی از زندانیان را که ادعا می شد به گروه های “سنی” و “تکفیری” مسئول فعالیت های تروریستی مسلحانه علیه حکومت تعلق داشتند را تایید کرد. در میان کسانی که بنا به گزارش ها به دار آویخته شدند شهرام احمدی یک زندانی اهل سنت کردستان بود که در ابتدا به اتهامات محاربه، اقدام علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام زندانی و محکوم شده بود. آقای احمدی موکداً اتهامات علیه خویش را رد کرده و اعلام کرده بود که او یک فعال صلح جو و اهل سنت است. گروه های حقوق بشری معایب جدی فرایند محاکمه آقای احمدی و همچنین محاکمه ده ها زندانی مسلمان سنی در انتظار اعدام دیگر، از جمله برخی کسانی که بنا بر گزارش ها در تاریخ ۲ اوت ۲۰۱۶ اعدام شده اند را مستند کرده اند. برادر آقای احمدی “بهرام احمدی” همراه با پنج فعال دیگر متهم به دست داشتن در فعالیت های تروریستی در سال ۲۰۱۲ اعدام شد. آقای احمدی و مادرش هر دو در نامه های سرگشاده ای که به گزارشگر ویژه نوشتند موارد نقض جدی حقوق بشر در پرونده آقای احمدی را مستند کردند و از مقامات خواستند تا در حکم اعدام وی تجدید نظر کنند، گزارشگر ویژه نیز قبلاً نگرانی های جدی خود، در مورد احکام اعدام آنها را به دولت ابراز کرده بود. در پاسخ خود به این گزارش، دولت کلیه ادعاها مبنی بر اینکه افراد نامبرده فعالان حقوق بشر بوده اند را رد می کند و تصریح می کند که آنها بخشی از یک گروه تروریستی تکفیری بوده اند که ۲۱ نفر را کشته و ۴۰ نفر دیگر را زخمی کرده اند. دولت ایران همچنین انکار می کند که متهمان از حق خود نسبت به فرایند عادلانه دادرسی محروم بوده اند.

مسیحیان:

گزارش ها نشان می داد که پیروان سایر ادیان همچنان با محدودیت های شدید رو به رو هستند. پیروان ادیان با رسمیت شناخته شده مانند مسیحیان (به ویژه کسانی که سابقاً مسلمان بوده اند) و آنهایی که به رسمیت شناخته نشده، مانند مسیحیان بشارتی همچنان با محدودیت های شدید و تبعیض رو به رو هستند و طبق گزارش ها برای انجام مسالمت آمیز اعتقادات مذهبی خود تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند. در پاسخ خود با این گزارش، دولت اتهامات در زمینه ایجاد محدودیت برای پیروان سایر ادیان را رد کرده است و مدعی است که کلیسا های خانگی به فعالیت غیر قانونی مشغول هستند، چون مجوزهای لازم را از مقامات دولتی دریافت نکرده اند. دولت همچنین ادعا می کند که نیاز مسیحیان ایران بر آورده شده و هیچ نیازی به تاسیس یا ایجاد کلیسا های جدید از جمله کلیسای خانگی وجود ندارد.

بهائیان:

گزارش های دریافتی گزارشگر ویژه نشان می دهد شهروندان بهائی در ارتباط با انجام مسالمت آمیز آیین خود در بازداشت به سر می برند. علاوه بر بازداشت های خود سرانه، بازداشت و تعقیب قضایی، گزارشگر ویژه همچنان در مورد اینکه

مقامات ایران به دنبال اقداماتی هستند که بهاییان را از لحاظ اقتصادی محروم کنند، که بنا به گزارشها در راستای یک بخشنامه شواری انقلاب فرهنگی صادر شده در سال ۱۹۹۱ است، گزارش های نگران کننده ای دریافت می کند. این سیاست ها انواع کسب و کار و شغل هایی که شهروندان بهایی می توانند داشته باشند را محدود می کند، از بسته شدن کسب و کار متعلق به بهاییان حمایت می کند، بر صاحبان کسب و کار فشار می آورد تا کارکنان بهایی خود را اخراج کرده و اموال آنها را توقیف کنند. در پاسخ به این گزارش دولت اشاره می کند که با وجود همکاری های گسترده آنها با رژیم گذشته و نقش آنها در سرکوب مردم و مدیریت سازمان مخفی ساواک، شرایط زندگی برای اکثر بهاییان در ایران عادی است. دولت ایران همچنین مدعی شده است که بهاییان هرگز تنها برای اعتقادات خود تحت تعقیب قانونی قرار نگرفته اند.

در پی صدور بیانات و نشر مطالبی در حمله به ایین و جامعه بهایی در تاریخ ۸ ژوئن ۲۰۱۶، گزارشگر ویژه یک بیانیه مشترک با گزارشگر ویژه آزادی مذهب و عقیده صادر کرد که در آن به شدت موج تهییج و نفرتی که به دستور دولت صادر شده بود را محکوم کرد. این بیانات شامل بیانات سخنگوی قوه قضاییه بود که در آن، فایزه هاشمی را برای دیدار با یکی از رهبران جامعه بهایی، فریبا کمال آبادی مورد حمله شدید قرار داده بود. خانم هاشمی پس از آزادی موقت خانم کمال آبادی، یکی از هفت رهبر سابق بهاییان که در سال ۲۰۰۸ به دلیل انجام مناسک مذهبی خود زندانی شد، در تاریخ ۱۳ ماه مه به دیدار او رفته بود. در تاریخ ۱۸ ماه مه سخنگوی قوه قضاییه اعلام کرد که این قوه اتهامات علیه خانم هاشمی، که در دوران حبس کوتاه خود در زندان اوین در سال ۲۰۱۲ با خانم کمال آبادی آشنا شد را مورد بررسی قانونی قرار خواهد داد چرا که تصمیم او برای دیدار با این زندانی سیاسی یک کار بسیار زشت و قبیح بوده است.

ادعا شده که از اواسط ماه مه ۲۰۱۶، ۱۶۹ تن از رهبران مذهبی، قضایی و سیاسی ایران آشکارا علیه جامعه بهایی سخن گفته اند. طبق گزارش ها ۱۸ ماه مه و ۴ ماه ژوئن در خطبه های نماز جمعه روحانیون به باورهای اعضای جامعه بهایی حمله کرده اند، آنه را محکوم کرده، یا آنها را مورد انتقاد قرار داده اند و ابراز کردند که ایین بهایی در اصل یک حزب سیاسی ساختگی است که تظاهر به مذهب بودن می کند. تعدادی از روزنامه ها، مقالات و یادداشت های منتشر کرده اند که اعضای جامعه بهایی را به دشمنان ایران متصل می کنند و به آنها برچسب صهیونیست می زنند که خشونت را تشویق می کردند. گزارشگر ویژه آزادی مذهب و عقیده هشدار داده که ترکیب تحریک علیه بهاییان و فقدان حمایت از آنها این جامعه را در لبه پرتگاه بسیار خطرناک قرار داده، جایی که ممکنست قسط حیات آن مورد تهدید قرار گیرد. در پاسخ به این گزارش دولت ایران اشاره می کند مسئولیت نظرات بیان شده توسط شخصیت ها و غیر دولتی با خود آنهاست.

سایر ادیان:

بنا به گزارش ها، سایر مسلمانان پیرو فرقه های مختلف از جمله در اویش نعمت الهی گنابادی و ایین یارسان، یا پیروان عرفان حلقه (شاگردان محمد علی طاهری) همچنان با طیف وسیعی از موارد نقض حقوق بشر، از جمله حمله به نمازخانه ها، تخریب گورستان های جامعه و دستگیری و شکنجه رهبران آن جامعه روبرو هستند. در ماه ژوئن ۲۰۱۶، رهبری ایین یارسان در نامه ای از رهبر ایران درخواست کرد که از یک مورد اصلاح قانون اساسی که تبعیض علیه پیروان این ایین را منع می کند و باورهای دینی آنها را به رسمیت می شناسد حمایت کند. در پاسخ به این گزارش دولت ایران مدعی است که "موضع رسمی و عملی... در مورد پیروان این دو فرقه احترام به اعتقادات و حقوق شهروندی آنها است.

اهل سنت:

اهل سنت خواستار امنیت و اخوت هستند، انتظار دارند که آزادی مذهبی مراعات شود و این خواسته تکتک جامعه اهل سنت است. انتظار آن است که جامعه اهل سنت در شهرهای بزرگ کشور مثل اصفهان و دیگر شهرها آزادانه بتوانند نماز بخوانند و به تعلیم فرزندان خود مشغول باشند. این انتظار کاملاً معقول و قانونی است. اینکه اهل سنت بتواند در هر شهری که نیاز دارد مسجد بسازد و نماز جمعه و نماز عید بخواند و از آزادی کامل برخوردار باشد، انتظاری کاملاً قانونی بوده و خواسته ای زیاده خواهان نیست. اهل سنت معتقد است که حق مردم باید رعایت شود و کسی به خاطر مذهب از حقوق محروم نشود، زیرا رعایت حقوق ملت باعث اتحاد و نزدیکی می شود.

مراعات حقوق قانونی اهل سنت، خواسته همه اهل سنت است. شیعه و سنی ایرانی هستند. ایران نه فقط متعلق به شیعه است و نه تنها متعلق به سنی است، لذا نباید حقوق این دو گروه در کشور متفاوت باشد.

رژیم ایران طبق برنامه‌ای که جدیداً آن را طراحی کرده می‌خواهد آمار زندانیان اهل سنت در زندان رجایی شهر را کاهش دهد، بدون اینکه آن‌ها را آزاد کند، تعداد زیادی از زندانیان اهل سنت را به زندان‌های مختلف انتقال داده که غالباً به شهرهای خودشان فرستاده نشدند.

آگاهان به مسائل اهل سنت در ایران معتقدند که اهل سنت بدترین دوران پس از انقلاب ۱۳۵۷ را پشت سر می‌گذارند. آن‌ها همچنین هشدار می‌دهند که ادامه روند کنونی وحدت شیعه و سنی در کشور را به مخاطره خواهد انداخت.

زندانیان اهل سنت که به خاطر تبلیغ دینی با اتهاماتی مانند اقدام علیه امنیت ملی مواجه هستند حکم محاربه در دست دارند در زندان و در فضای نامناسبی دوران زندان خود را می‌گذرانند و به صورت مدام از سوی مأموران زندان به دلیل عقیده‌شان مورد بی‌احترامی قرار می‌گیرند.

ماده ۲۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران برابری تمام شهروندان ایرانی را بر اساس موازین اسلام مورد تأکید قرار می‌دهد. با این حال در کنار سایر پیروان ادیان در ایران که این ماده اساسی نتوانسته برابری آنان را در بیش از سه دهه گذشته در برخورداری از حقوق شهروندی تضمین کند، پیروان اهل سنت در ایران نیز علی‌رغم این‌که مسلمان هستند شرایط مشابهی دارند، آنان نیز از تصاحب مسئولیت‌های کلان مدیریتی کشوری و لشگری و نیز بهره‌مندی برابر از فرصت‌ها و امکانات محروم هستند، همین‌طور با موانع و محدودیت‌های جدی برای تبلیغ باورهای خود و به‌جا آوردن مناسک مذهبی خود از سوی حکومت ایران روبه‌رو هستند.

اهل سنت با مجموعه‌ای از این فشارها از قبیل ایجاد شورای برنابری مدارس علوم دینی اهل سنت، ممنوع التدریس کردن اساتید علوم دینی اهل سنت، محرومیت دانشجویان اهل سنت از تحصیل و ممنوع‌الخروج کردن بسیاری از دانشجویان اهل سنت که در مدارس دینی خارج کشور تحصیل می‌کنند و ممانعت از برگزاری نماز جماعت در اعیاد اسلامی برای اهل سنت ایران، مواجه هستند، به‌خصوص در شهر تهران گفته می‌شود بیش از یک میلیون سنی در آن زندگی می‌کنند اما از حق ساختن مسجد و برگزاری مراسم و اعیاد خود محروم هستند.

به نقل از خبرگزاری هرانا، مولوی عبدالرحمان سربازی، امام جمعه اهل سنت چابهار طی سخنانی اظهار داشت: (اهل سنت) هرگونه سخنی را نسبت به نفس خودمان تحمل می‌کنیم، اما اهانت به صحابه پیامبر خدا و مقدسات برای ما غیرقابل تحمل بوده و هیچ‌گاه در مقابل آن کوتاه نمی‌آییم. این محقق برجسته اهل سنت در واکنش به «اهانت» در یکی از کتاب‌های درسی آموزش و پرورش به «حضرت ابوهریره» (از شخصیت‌های مورد احترام مسلمانان اهل سنت)، خاطر نشان کرد: «طبق عقیده اهل سنت و جماعت؛ نصف دین مسلمانان از روایت‌هایی سرچشمه می‌گیرد که حضرت ابوهریره از رسول اکرم روایت کرده است، لذا توهین به این صحابی بزرگ در نزد ما به شدت محکوم است.»

به گزارش هرانا به نقل از فعالان حقوق بشر ترکمن صحرا، دو تن از شهروندان اهل سنت ترکمن به نام‌های حاج محمد رحیمی و سعید محمدی طی دوم اه گذشته توسط اداره اطلاعات استان گلستان بازداشت شده اند. حاج محمد رحیمی فرزند مولام ساکن کلاله بیش از ۵۵ روز است توسط اداره اطلاعات استان گلستان دستگیر و به بازداشتگاه اطلاعات گرگان منتقل شده است. وی از زمان بازداشت حداقل ۴۰ روز را در انفرادی اداره اطلاعات مرکز استان در شهرستان گرگان سپری کرده است. یک منبع مطلع نزدیک به خانواده رحیمی که نخواست هویتش فاش شود گفت: «محمد رحیمی فرد آرامی است و در یک رنگ فروشی در کلاله شاگردی میکرد ۵۵ روز قبل توسط اداره اطلاعات استان گلستان بازداشت و به اطلاعات گرگان منتقل شد.»

به گزارش هرانا به نقل از کمپین فعالین بلوچ، ۱۰ نفر از بازداشت شدگان نصیرآباد باوجود قول های متعدد مسئولان در مورد آزادی با قرار وثیقه، و برگزاری دادگاه، آزادی روز هنگام اما همچنان در بلاتکلیفی بسر می برند. جوانان نصیرآباد بامداد ۱۴ دی ماه ۹۳ با یورش مامور سپاه در خانه های خود در حالی که «خواب بودند» بازداشت شدند، با گذشت ۳۵ ماه اما دادگاهی «غیر علنی و بدون اجازه حضور خانواده زندانیان» تنها سه نفر از آنها به نام های نجیب رئیسی، عبدالستار بهرامزی و امین رئیسی به طور مجزا به ترتیب در روزهای ۱۹، ۲۲ و ۲۳ اسفند سال گذشته در زاهدان برگزار شد.

به گزارش هرانا به نقل از مرکز دموکراسی و حقوق بشر کردستان، ماموستا عمری روحانی اهل سنت کرد که پیشتر در روز شنبه ۲۰ خردادماه سال جاری از سوی نیروهای امنیتی منطقه به دلایل نامعلوم در منزل شخصی اش بازداشت شده بود، دوم آذرماه با تودیع وثیقه تا زمان دادگاهی آزاد شد. آزادی این فعال مذهبی از اعضای جماعت دعوت و اصلاح پیرانشهر، تا زمان برگزاری جلسه دادگاه به صورت موقت صورت گرفته است. روز شنبه ۲۰ خردادماه محمد عمری در منزل شخصی خود در پیرانشهر توسط نیروهای امنیتی به دلایل نامعلومی بازداشت شد.

محدودیت‌های شهروندی پیروان سایر ادیان در ایران

کشور ایران با وسعتی بالغ بر ۶۳۶۴۰۰ مایل و در مقیاس کیلومتر ۱۰۶۴۸۰۰۰ کیلومتر مربع وسعت دارای جمعیتی علاوه بر اقوام گوناگون از شهروندانی با عقاید گوناگون تشکیل شده است. در ایران از پیروان سایر ادیان میتوان به: مسیحیان که همان ارامنه و آشوری، اهل تسنن، زرتشتیان، اهل حق ((یارسان)) در ایش گنابادی نعمت الهی، یهودیان ((کلیمیان)) هستند که در قانون اساسی هم حقوقی برای آنها در نظر گرفته شده است.

البته دسته دیگری از پیروان سایر ادیان هستند که هیچ حق و حقوقی برای آنها در نظر گرفته نشده است که میتوان به شهروندان بهائی، مسیحیان تبشیری و یا مندائیان و شهروندان پیرو عرفانهای نو ظهور مثل عرفان حلقه میتوان اشاره کرد که در اصول قانون اساسی هیچ حقی برای آنها به عنوان حقوق شهروندی در نظر گرفته نشده است و این دسته از شهروندان از منظر حکومت جمهوری اسلامی به رسمیت شناخته نشدند، که این مورد نقض صریح مفاد اعلامیه جهانی حقوق بشر میباشد در واقعیت آنچه در کارنامه‌ی ۳۹ ساله‌ی حقوق بشری ایران با محوریت حکومت جمهوری اسلامی به وفور یافت می‌شود موارد حمله، بازجویی، حبس و حتی اعدام شهروندانی است که عقایدی غیر از آنچه در اصل ۱۲ قانون اساسی تعیین شده است دارند. حکومت جمهوری اسلامی در همه موارد اقدام به نقض حقوق پیروان سایر ادیان میکند و با ایجاد محدودیت‌های اجتماعی پیروان سایر ادیان را به حاشیه جامعه ایران میکشاند ایران نه تنها اعضای پیروان سایر ادیان اعم از آنان که برسمیت می‌شناسد و آنان که عقایدشان برسمیت شناخته نمی‌شود را با حبس و یا حتی آنها را در برخی موارد به کام مرگ فرستاده است بلکه هزاران تن از مسلمانی که عقایدشان با مذهب جعفری اثنی عشری مغایرت دارد.

نیز با مجازات‌های سنگینی مثل حبسهای طولانی مدت و در مواردی هم با مرگ مواجه شده اند. شهادت بازماندگان بازجویی‌ها در زندانیان جمهوری اسلامی حاکی از این واقعیت است که در موارد بی‌شماری افراد به منظور برخورداری از حقوق شهروندی‌شان از جمله حق زندگی، حق آموزش یا کار، ناگزیر به انکار عقایدشان شده‌اند و یا به زور به اعتراف اجباری یا شهادت دروغ علیه خود تن در داده‌اند. اقداماتی اینچنین از سوی حاکمیت همزمان ناقض حقوق آزادی بیان و عقیده‌ی شهروندان محسوب می‌گردد. به عبارت دیگر پیوند بنیادینی که میان حق آزادی بیان و عقیده برقرار است از سوی حاکمیت به عنوان سازوکاری واحد در جهت منکوب کردن گفتار و کردار افراد و جوامع، و نقض حقوق سلب‌ناشدنی مختلف آنها به کار گرفته می‌شود. آنچه گفته شد ناظر بر نقش محوری دسترسی به اطلاعات و حق آزادی بیان در توانمندسازی شهروندان در جهت بهرهمندی از حق آزادی عقیده و سایر حقوق بود. یکی از شیوه‌های فراهم آوردن شرایط دسترسی به اطلاعات و آزادی بیان پیگیری اطلاعات از طریق جراید و رسانه‌ها است. با این وجود، در خصوص مورد ایران اصول ۲۴ و ۱۷۵ قانون اساسی آزادی بیان و اطلاعات در نشریات را در چارچوب شریعت اسلامی مقید می‌سازد. علاوه بر آن قانون مطبوعات ایران نیز شاخص‌های آزادی بیان و اطلاعات را بر اساس فرامین صاحب‌منصبان و سیاست‌هایی تعیین می‌کند که منحصرأ و مطلقاً مذهب رسمی دولت را مد نظر قرار داده و در ملحوظ داشتن تنوع عقاید ناکام

مانده‌اند. از همین روی، آزادی فرد در واریسی، فهم، پذیرش و یا تغییر عقیده‌ی خود و یا اجرای مناسک مربوط به آن محدود می‌گردد. از جمله مظاهر تجلی حق آزادی عقیده می‌توان به آزادی اظهار علنی عقیده و اجرای مناسک آن چه به صورت فردی، چه به صورت جمعی یا به اتفاق دیگران به طور خصوصی یا به طور عمومی اشاره کرد. این امر شامل برگزاری مراسم ویژه و تاسیس سازمان‌های خیریه، و در موارد مربوط به جهان‌بینی‌های مذهبی، برگزاری مناسک آیینی از جمله زیارت یا اجرای مراسم عبادی می‌شود. این موارد از جمله حقوقی به شمار می‌روند که هر فرد می‌بایستی امکان بیابد تا بر اساس اصول اعتقادی خود و نه اصول دولت متبوعش از آنها بهره‌مند گردد. در واقع، برسمیت شناختن نظام‌های اعتقادی در حاکمیت بالاخص در کشورهایی که هویت خود را بر مبنای یک مذهب واحد تعیین می‌کنند (همچون ایران) بدون ترویج و محافظت از امکان دسترسی کامل و آزاد به هر آنچه حق آزادی عقیده متضمن آن است، ممکن است به اعمال محدودیت یا ممنوعیت‌هایی از سوی دولت بیانجامد. بنا بر قانون بین‌المللی حقوق بشر دولت‌ها حق استفاده از مذهب به عنوان توجیه اعمال محدودیت بر حقوق بنیادین شهروندان را ندارند. در حقیقت دولت‌ها موظف‌اند تا در راستای حمایت از تنوع عقاید و جهان‌بینی‌ها کوشا باشند. اغلب بر این نکته تاکید شده است که عدم برسمیت شناختن برخی پیروان سایر ادیان از سوی دولت و برخورد با افرادی که از مذهب رسمی پیروی نمی‌کنند اجحاف در حق اقلیت‌ها تلقی می‌شود. اما بررسی دقیق‌تر سیاست‌های دولتی مربوط به قوانین و دستورالعمل‌های ناظر بر حق آزادی بیان و عقیده حاکی از این واقعیت است که جمهوری اسلامی حقوق اکثریت شهروندان را نقض می‌کند. هنگامی که یک دولت حق آزادی بیان را محدود می‌سازد، هنگامی که سانسور گسترده و تبلیغات سیاسی که از آن با عنوان (پروپاگاندا) را بر جای دسترسی به اطلاعات می‌نشانند در حقیقت چنین دولتی قابلیت شهروندان را در واریسی اختیار گزیدن و اتخاذ جهان‌بینی خود محدود می‌سازد. در زمانی که تعداد قابل ملاحظه‌ای از مسلمانان یا به دین زرتشت، مسیحیت، خدانابوری و یا سایر جهان‌بینی‌ها گرایش پیدا می‌کنند و یا هویت خویش را بر مبنای هر یک از این جهان‌بینی‌ها تعریف می‌کنند اتخاذ سیاست‌هایی که از لحاظ کردن این دگرگونی‌ها باز می‌ماند به منزله‌ی نقض حقوق اکثریت جامعه از سوی یک دولت برآمده از اقلیت تلقی می‌شود. بر این اساس نمی‌توان جمهوری اسلامی را نمونه‌ای از یک حاکمیت دینی محض دانست بلکه می‌توان آن را به عنوان گونه‌ای از نظام‌های آپارتاید دید به شاخه‌ای خاص از یک مذهب جنبه‌ی سیاسی بخشیده و از آن به عنوان ابزاری برای سرکوب کسانی استفاده می‌کند که کورکورانه از دولت پیروی نمی‌کنند. بر اساس اصل ۱۱۵ قانون اساسی ایران کاندیداها باید به مذهب رسمی کشور یعنی شیعه اثنی عشری معتقد باشند و اصل دوازدهم قانون اساسی تاکید دارد که ((این اصل الی الابد غیر قابل تغییر)) است. محدودیت قانونی دیگر برای پیروان سایر ادیان در ایران این است که رئیس جمهور طبق اصل ۱۲۱ قانون اساسی کشور باید با حضور در مجلس شورای اسلامی در جلسه‌ای که با حضور رئیس قوه قضائیه و اعضای شورای نگهبان تشکیل می‌شود سوگندنامه‌ای را در تعهد نسبت به پاسداری از مذهب رسمی کشور امضا کند. اعتقاد به مذهب شیعه اثنی عشری و پاسداری از این مذهب برای زرتشتی‌ها، مسیحی‌ها، کلیمی‌ها و همچنین سنی‌های ایران که بعد از شیعیان، به عنوان بزرگترین اقلیت مذهبی کشور به حساب می‌آیند، مشکلاتی شرعی و قانونی ایجاد می‌کند. طوری که در ۱۲ دوره از انتخابات در چهار دهه پس از انقلاب حتی یک سنی به صورت رسمی کاندیداتوری خود را اعلام نکرده است. نقض حقوق پیروان سایر ادیان در ایران از جمله مواردی است که گزارشگران ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد بارها و بارها بر آن تاکید کرده‌اند و حکومت جمهوری اسلامی را محکوم کرده‌اند.

باری این وظیفه هر انسانی است به عنوان یک شهروند در ایران از حقوق انسانی خود آگاهی داشته باشد و این حقوق باید منطبق با ماده اعلامیه جهانی حقوق بشر و میثاق‌های آن باشد.

ماده ۱۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر

هر کس حق دارد که از آزادی فکر، وجدان و مذهب بهره‌مند شود. این حق متضمن آزادی تغییر مذهب یا عقیده و ایمان می‌باشد و نیز شامل تعلیمات مذهبی و اجرای مراسم دینی است. هر کس می‌تواند از این حقوق یا مجتمعاً به‌طور خصوصی یا به‌طور عمومی برخوردار باشد.

ماده ۱۹ اعلامیه حقوق بشر

هر انسانی محق به آزادی عقیده و بیان است؛ و این حق شامل آزادی داشتن باور و عقیده ای بدون [نگرانی] از مداخله [و مزاحمت]، و حق جستجو، دریافت و انتشار اطلاعات و افکار از طریق هر رسانه ای بدون ملاحظات مرزی است.



بیانیه جمعی از فعالان سیاسی و مدنی در اعتراض به اعمال خشونت علیه درویش بازداشتی

بیش از ۷۰ تن از فعالان سیاسی و مدنی طی بیانیه‌ای نسبت به اعمال خشونت علیه درویش بازداشت‌شده در حوادث اخیر، اعتراض خود را اعلام کردند. این فعالان با بیان اینکه حاکمیت باید در مدیریت سیاسی، امنیتی و قضایی تبعات حرکات این‌چینی و روندهای بعدی با خویشتنداری و تدبیر عمل کند، خواستار رعایت حقوق اساسی بازداشت‌شدگان و رسیدگی به وضعیت صدمه‌دیدگان شدند.

به گزارش خبرگزاری هرانا، بازداشت ده‌ها تن از درویش گنابادی در جریان حوادث خشونت‌بار خیابان پاسداران تهران و اکنش تعدادی از فعالان سیاسی و فعالان جامعه مدنی را برانگیخته است. بیش از ۷۰ نفر از این فعالان در بیانیه خود از حاکمیت خواسته‌اند تا در برابر اعتراضات مردمی خویشتنداری کند و از خشونت پرهیز کند. آنها همچنین با تاکید بر رعایت حقوق اساسی بازداشت‌شدگان خواستار رسیدگی به وضعیت صدمه‌دیدگان از این حوادث شده‌اند.

«بازداشت تعدادی از مردان و زنان درویش گنابادی در پی اعتراضات اخیر ایشان در خیابان پاسداران تهران و نیز انتشار تصاویری از نحوه دستگیری آنها توسط تعدادی از ماموران لباس شخصی در کنار برخی از ماموران نیروی انتظامی که نشانگر اعمال خشونت نابجا است بی تردید حکایت از نقض حقوق قانونی و اولیه این بازداشت‌شدگان به عنوان متهم دارد. متأسفانه با گذشت چند روز از بازداشت تعداد کثیری از درویش اکنون اخبار ناگواری در مورد وضعیت سلامتی و نوع نگهداری آنها در بازداشت گاه‌ها به گوش می‌رسد که موجبات نگرانی خانواده‌ها و نیز ناظران دغدغه‌مند را فراهم کرده است. بر این اساس امضاکنندگان این بیانیه با تاکید بر لزوم رعایت حقوق دادرسی عادلانه در حق این بازداشت‌شدگان مطابق موازین قانونی مندرج در قانون اساسی، ابین دادرسی کیفری و تعهدات بین‌المللی حقوق بشری لازم می‌دانند توجه مراکز تصمیم‌گیر و مقامات مربوطه در حاکمیت را به نکات زیر جلب کنند:

۱- پاسداری از امنیت و نظم بی‌تردید اولویت هر جامعه‌ای به ویژه جامعه ایران امروز است. به اعتقاد ما بهترین و موثرترین شیوه تامین امنیت پایدار ملی تامین حقوق و آزادی‌های مشروع و قانونی شهروندان توسط حکومت و تکیه بر اصل حاکمیت قانون است.

۲- اعمال‌کننده خشونت اولین بازنده چرخه خشونت است. در این میان اما خشونت پرهیزی و رفتار مطابق قانون بایستی بیش از هر گروه، جریان و اقلیتی در اولویت سیاست‌های حکومت و ماموران آن باشد. از این رو ضروری است حاکمیت در مواجهه با اعتراضاتی نظیر آنچه اخیراً از سوی درویش گنابادی رخ داد و نیز در مدیریت سیاسی، امنیتی و قضایی

تبعات این حرکات و روندهای بعدی با خویشتنداری و تدبیر عمل کند تا بیش از پیش انگیزه های تفرقه و جدایی را در میان اقشار مختلف اجتماعی تقویت نکند و در این شرایط خطیر همبستگی ملی را به مخاطره نیاندازد. متأسفانه اخباری که در خصوص محاکمه فوری و خارج از نوبت در اویش منتشر می شود پیشاپیش اصل استقلال و بی طرفی محکمه را زیر سوال برده است.

۳- ضرورت دارد تا در اولین فرصت آن دسته از در اویش بازداشت شده که مورد ضرب و شتم قرار گرفته و با جراحت در زندان به سر می برند از امکانات درمانی مناسب برخوردار شوند و تعدادی دیگر از جمله بانوان که در سلول های انفرادی نگاه داری می شوند از حقوق اولیه یک متهم بهره مند شوند. بی تردید آزادی در اویش بازداشتی با قرار تامین امیدها به دادرسی عادلانه را تقویت خواهد کرد به ویژه آنکه در مورد بسیاری از آنان هیچ دلیل موجهی برای تداوم بازداشت موقت ارائه نشده است.

در پایان بار دیگر مجموعه حاکمیت را به خویشتنداری در برابر اعتراضات مردمی، پذیرش حق اعتراض و تضمین قانونی آن فرامی خوانیم. از دستگاه قضایی انتظار رعایت کامل قانون و حقوق شهروندی و دوری از نگاه های امنیتی داریم و از رییس قوه مجریه که مجری قانون اساسی است درخواست داریم تا بر نحوه اجرای فصل سوم قانون اساسی به ویژه حقوق دادرسی عادلانه نظارت کرده و مطابق سوگند ریاست جمهوری از این حقوق اساسی پاسداری کند.



سازمان عفو بین الملل می گوید در اویش زن زندانی در زندان شهر ری (قرچک) با آزار و بدرفتاری روبرو هستند و از "مراقبت های پزشکی ضروری" محروم شده اند.

گفته شده این بازداشتی ها، که از در اویش گنابادی هستند، با "فحاشی های رکیک" زندانبانان روبرو شده و پزشکان زندان هم درد و ناراحتی های آنان را ساختگی خوانده و نادیده می گیرند.

فیلیپ لوتر، مدیر تحقیق و حمایت خاورمیانه و شمال آفریقا در سازمان عفو بین الملل گفته است: "خودداری عمدی از درمان زندانیان غیرقانونی، غیر انسانی، بیرحمانه و به مثابه شکنجه است... زنان زندانی از جامعه در اویش گنابادی در اصل نمی باید بازداشت می شدند و این که مقامات ایران به آزار و شکنجه این زندانیان می پردازند انزجارآمیز است."

'۱۷۰ نفر از درویش گنابادی در بیمارستان بستری هستند'

نگرانی از وضعیت درویش بازداشتی؛ 'تهدید به تجاوز به همسر یکی از درویش'

درویش گنابادی و کشمکش با حکومت ایران؛ گاهشمار

در آخرین روز بهمن ۱۳۹۶ تجمع درویش گنابادی در خیابان پاسداران به خشونت کشیده شد. در جریان این حوادث اتوبوسی به میان ماموران راند و سه نفر از آنان کشته شدند.

یکی از درویش به نام محمد ثلاث به جرم قتل این ماموران به اعدام محکوم شده است. آقای ثلاث در اولین جلسه دادگاه اتهام راندن اتوبوس را پذیرفت، اما پس از آن فایلی صوتی از او منتشر شده که می‌گوید به اجبار اعتراف دروغین کرده است.



شرح جزییات دستگیری و وضعیت زنان درویش توسط مادر سپیده مرادی، از درویش زندانی شده در بهمن ماه

مادر سپیده مرادی درویش زندانی که نردبک به چهار ماه است در زندان قرچک به سر می‌برد به کمپین گفت هنوز وکلای فرزندش و ۹ زن درویش زندانی دیگر نه تنها نتوانسته‌اند پرونده را مطالعه کنند بلکه قادر به ملاقات با موکلان خود نیز نبوده‌اند. این در حالی است که تفهیم اتهام نیز در مورد آنها صورت گرفته است.

صدیقه خلیلی همچنین به کمپین گفت از روز یکشنبه ششم خرداد ماه زنان درویش هیچ‌کدام نتوانسته‌اند با خانواده‌های خود تماس تلفنی داشته باشند: «ما از آنها بی‌خبریم. مسوولان زندان کارت تلفن‌شان را برای تنبیه از آنها گرفته‌اند چون یکی از زنان در مورد وضعیت بد زندان اطلاع‌رسانی کرده بود. گفته‌اند آنها حق ندارند در مورد وضعیت زندان خبری به بیرون بدهند و کارت‌هایشان را گرفته‌اند.»

صدیقه خلیلی در توضیح وضعیت پرونده فرزندش و بقیه درویش به کمپین گفت: «زنان درویش چهار وکیل دارند اما هیچ‌کدام از وکلای نتوانسته‌اند نه با موکلان خود ملاقات داشته باشند و نه پرونده‌های آنها را بخوانند. وکلا هنوز نمی‌دانند که موکلانشان پس از چهار ماه حبس بر اساس چه مستنداتی به دو اتهام متهم شده‌اند. وکلای درویش مرد هم همین وضعیت را دارند.»

مادر سپیده مرادی با اشاره به روز تفهیم اتهام به درویش زن در دادگاه انقلاب گفت: «درویش می‌گویند وکلایشان بیرون در دادگاه ایستاده بودند. قاضی صلواتی از آنها می‌پرسد که وکیل ندارید؟ بچه‌ها هم می‌گویند چرا پشت در هستند صدایشان کنیم؟ اما صلواتی جواب نمی‌دهد و فقط اتهام آنها را به خودشان نشان می‌دهد که ببینند برای چه در زندان هستند.»

سپیده مرادی متولد ۱۳۷۳، دانشجوی اخراج شده دوره کارشناسی ارشد محاسبات علمی دانشکده تربیت مدرس دانشگاه تهران است که از تاریخ ۱۴ بهمن ماه به دلیل درویش بودنش از دانشگاه اخراج شد، او غروب سی‌ام بهمن ماه در تجمع درویش گنابادی بازداشت و در حال حاضر در زندان قرچک به سر می‌برد. او همچنین دختر حمیدرضا مرادی زندانی سابق است.

علاوه بر او، شکوفه یداللهی، نازیلا نوری، الهام احمدی، آویشا جلال‌الدین، مریم فرسیابی، صدیقه صفاخت، شیما انتصاری، سیما انتصاری و معصومه باراکوهی نیز در تجمع سی‌ام بهمن ماه بازداشت و تاکنون در زندان قرچک به سر می‌برند. شهناز کیان اصل نیز جز بازداشتی‌ها بود که پس از سه ماه بازداشت در تاریخ دوم خرداد ماه به دلیل وضعیت وخیم جسمی از زندان آزاد شد.

این زنان روز ۲۴ اردیبهشت ماه از زندان قرچک به شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به ریاست قاضی صلواتی منتقل شدند و به آنان اتهامات «اخلال در نظم عمومی» و «اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی» تفهیم شده است.

این اتهامات در صورت اثبات طبق قوانین ایران می‌تواند دست‌کم پنج سال زندان به دنبال داشته باشد.

به گفته صدیقه خلیلی وضعیت بهداشت، غذا و درمانی زندان قرچک خارج از استانداردهای لازم است «آب شیرهای زندان برای خوردن مناسب نیست و زندانیان باید آب را هم بخرند. هر چه احتیاج دارند باید از فروشگاه زندان خریداری کنند که قیمتش تا سه برابر قیمت بیرون از زندان است و از خانواده‌ها هم حتی پوشاک برای زندانیان قبول نمی‌کنند. آب برای حمام کردن هم گفته می‌شود پر از گل و لای است و مناسب شستشو نیست.»

صدیقه خلیلی درباره درخواستش از مقامات قضایی کشور گفت: «از قاضی که نمی‌خوانم چیزی بخواهم چون اتهام‌ها از بالا برای دیکته می‌شود و از قبل صادر شده است. فقط دوست دارم صدایم را مردم جهان بشنوند و بدانند چقدر به درویش فقط به خاطر دوست داشتن مولایشان ظلم می‌شود.»

از ضرب و شتم شدید در زمان بازداشت تا تفهیم اتهامات بدون روند قانونی

درویش گنابادی روز سی‌ام بهمن ۹۶ در اعتراض به محاصره خانه نورعلی تابنده، رهبرشان در خیابان هفتم پاسداران تهران تجمع کردند که این تجمع با دخالت نیروی انتظامی و ماموران لباس شخصی به آشوب کشیده شد. در آن شب و صبح روز بعد طبق گفته فرهاد نوری، سخنگوی درویش بش از ۳۰۰ درویش بازداشت شدند و ۱۷۰ نفر آنها به دلیل شدت ضرب و شتم پس از بازداشت به چهار بیمارستان منتقل شدند. همه آنها پس از مداوا سرپایی و بقیه بازداشتی‌ها به دو زندان اوین و فشافویه منتقل شدند و زنان نیز به زندان قرچک فرستاده شدند.

صدیقه خلیلی درباره بازداشت دخترش به کمپین گفت: «من آن روز در خانه بودم و دخترم به خیابان پاسداران رفته بود بعد از اینکه متوجه خبرها شدم و اینکه دخترم به خانه برنگشت به خیابان پاسداران رفتم. دنبال بچه‌ام بودم که یک لباس شخصی بهم گفت دنبال کسی نگرد همه‌شان می‌میرند. الهی شکر ما اینها را آنقدر زدیم که مردنی نیستند. خیلی بهم توهین کردند و حرف‌های زشت و رکیک زدند. یکی از آنها گفت اگر شما زن بودید که ساعت چهار صبح اینجا نبودید. در زمان بازداشت من را هم با باتوم و پوتین‌هایشان زدند و ماموری مانثوی من را از پشت گردنم گرفته بود و به سمت ون می‌برد.»

خانم خلیلی ادامه می‌دهد: «یک پیرمرد را دیدم که لخت بود و ماموران او را با آن وضعیت روی زمین به سمت ون می‌کشیدند. ۷۰، ۸۰ سالش بود. آخر بهمن بود و هوا سرد بود. بدنش خونی بود. ماموران می‌گفتند او مست است. این قدر

صحنه‌های بدی دیدم که وقتی یادم می‌افتد حالم بد می‌شود. بعد همانجا من را دستگیر و سوار ون کردند. در ون پر از خون بود، کف ون و روی دیوار هایش. پر از دروایش خونی بود. ماموران می‌گفتند همه را روی هم بریزد. همه را با بدن زخمی و خونی روی هم انداخته بودند. با همان حال هم بهشان دستبند زدند. اصلا کسی دیگر توان فرار نداشت.»

مادر سپیده مرادی ادامه داد: «بعد زنان را بردند و زرا. به ما توهین کردند، مسخره کردند. به نور علی تابنده رهبرمان توهین می‌کردند. به ما گفتند حکم همه شما اعدام است. فردا صبح سپیده را هم آوردند. از بیمارستان سجاد او را آورده بودند. حالش خیلی بد بود. رنگ پریده با پاها و صورت ورم کرده. خانم شکوفه پیدالهی سرش شکسته بود. نازیلا نوری متخصص زنان و زایمان هم سرش شکسته بود، بقیه انگلستان دست و پایشان شکسته بود، بدن‌های ورم کرده. همه ما را صدا می‌کردند، کاغذهای که قبلا پرینت گرفته شده بود و اتهامات اخلال در نظم عمومی و اجتماع و تبنانی علیه امنیت ملی بود را گذاشتند جلویمان. فقط اسم و فامیل را اضافه می‌کردند. اول نوشته بودند که ما اغتشاش‌گر هستیم آن قدر همه با هم اعتراض کردیم که ما اغتشاش‌گر نیستیم و درویشیم که اغتشاش‌گر را حذف کردند.»

خانم خلیلی ادامه داد: «حدود ۸۰، ۹۰ زن بودیم. عده‌ای را با تعهد آزاد کردند. عده‌ای هم که حالشان خیلی بد بود سوار ون کردند و به بیمارستان منتقل کردند. ۱۱ نفر را هم صدا کردند در ون دیگری بردند که دخترم من هم جز آنها بود بعد از اینکه آزاد شدم فهمیدم او را بردند زندان قرچک. ماموری گفت برو از این به بعد دادرسی اوین برای پیگیری وضعیت فرزندت فردا صبح دخترم زنگ زد گفت با بقیه زندان قرچک است و هنوز هم آنجاست.»

مرگ یک درویش در دوران بازجویی و مواجهه درویش دیگر با حکم اعدام

در میان درویش بازداشت شده محمد راجی بامداد اسفند ۹۶ پس از تجمع در مقابل ساختمان کلانتری پاسداران تهران بازداشت شد و روز ۱۲ اسفند ماه ماموران اداره آگاهی شاپور تهران با تماس تلفنی با خانواده آنها گفته شد او در کما است و چند ساعت به آنها اطلاع داده شد که فوت کرده است. محمد راجی به دلیل ضرب و شتم در بازجویی جان خود را از دست داد. او در سکوت خبری نیز دفن شد.

از سوی دیگر محمد ثلاث درویش دیگری که در غروب سی‌ام بهمن ماه با ضرب و شتم ماموران بازداشت شد به اتهام راننده اتوبوسی که در همان غروب چند نفر از ماموران را در تجمع زیر گرفت و باعث فوت یکی از آنها و ضرب و شتم چند مامور دیگر شد، با حکم اعدام مواجه است. او ظرف یک ماه در اسفند ماه ۹۶ در دادگاه بدوی به اعدام محکوم شد و این حکم در دادگاه تجدیدنظر نیز تایید شد. اکنون حکم او با شکایت وکیلش در مرحله اعاده دادرسی دیوان عالی کشور است. او بارها پس از جلسه دوم دادگاهش گفت که او مرتکب قتل نشده است.

زینب طاهری، وکیل محمد ثلاث در گفت‌وگویی در تاریخ ۲۵ اردیبهشت ۹۷ به کمپین گفت موکلش در ملاقات با او گفته که در زمان بازداشت شکنجه و تا سرحد مرگ ضرب و شتم شده و در شرایطی ناچار به اعتراف اجباری شده که هفده نقطه جمجه‌اش دچار شکستگی بوده و در اثر ضربات بینایی‌اش را از دست داده و جایی را نمی‌دیده است.

بخش چهارم

گزارشات نقض حقوق جوانان و دانشجویان



تبعیض جنسیتی در ورود زنان به دانشگاهها

هم زمان با روز دانشجو در ایران، سازمان عدالت برای ایران در سندی که برای کارگروه سازمان ملل در مورد تبعیض علیه زنان ارسال کرد، گزارش داد که در ایران، تعداد قابل توجهی از رشته‌های دانشگاهی یا کاملاً مردانه شده‌اند و یا زنان در ورود به آن با تبعیض جنسیتی بسیار آشکار و نگران کننده‌ای مواجه هستند. عدالت برای ایران در این گزارش از نهادهای بین المللی مذکور خواسته کلیه اقدامات لازم برای وادار کردن دولت جمهوری اسلامی به اجرای تعهدات بین المللی خود و لغو تمامی سهمیه بندی های جنسیتی که تبعیض علیه زنان در ایران را تعمیق می کنند، انجام دهند.

یافته‌های تحقیق سازمان عدالت برای ایران که از میان داده های مربوط به بیش از ۲۲۸۰۰ رشته دانشگاهی دولتی روزانه (رایگان) استخراج شده ، درباره ظرفیت رشته های دانشگاهی در سال تحصیلی ۱۳۹۱-۹۲ نشان می دهد سهمیه زنان در رشته های مهندسی نفت (اکتشاف نفت)، مهندسی نفت (استخراج نفت)، مهندسی راه آهن، مدیریت اطلاعات و ارتباطات، کاردانی فوریت های پزشکی، کاردانی تکنولوژی تولیدات دامی، کاردان فنی مکانیک (تأسیسات آبرسانی و گازرسانی)، کاردانی فنی برق (قدرت)، کاردانی تربیت بدنی و علوم ورزشی (مربیگری)، علوم قضایی، علوم سیاسی (مطالعات امنیتی)، علوم انتظامی، علوم اجتماعی (مطالعات امنیتی) و ادیان و مذاهب صفر شده است.

این ممنوعیت ها، باعث تبعیض جدی علیه زنان در دسترسی به بسیاری از صندلی های دانشگاهی شده است. به عنوان مثال، در رشته کاردانی فوریت های پزشکی، ۱۳۶۰ صندلی دانشگاهی به مردان و صفر صندلی به زنان اختصاص یافته است.

این مطالعه که بر روی ظرفیت دانشگاه‌های دولتی و رایگان در سال تحصیلی جاری صورت گرفته همچنین نشان می‌دهد دانشگاه‌هایی که به نهادهای دولتی وابسته اند و دانشجویان آن، پس از پایان تحصیل، به شکلی تضمین شده به استخدام دولت در می‌آیند، در بیشتر رشته‌ها، پذیرش زنان را متوقف کرده‌اند یا بسیار کاهش داده‌اند و به این ترتیب، فرصتهای استخدام دولتی زنان در سازمان‌های دولتی به طرز چشمگیری کاهش یافته است. به عنوان مثال، دانشگاه صنعت نفت که وابسته به وزارت نفت ایران است، امسال در هیچیک از رشته‌های خود (مهندسی ایمنی بازرسی فنی، مهندسی برق کنترل، مهندسی شیمی، مهندسی شیمی، مهندسی مکانیک، مهندسی نفت استخراج نفت، مهندسی نفت اکتشاف نفت، مهندسی نفت بهره برداری از منابع نفت، مهندسی نفت مخازن نفت، حسابداری، مدیریت بازرگانی، مدیریت صنعتی) دانشجوی دختر قبول نکرد.

به این ترتیب، دسترسی آزادانه و برابر زنان به اشتغال که از جمله حقوق بنیادین انسان است، در بازار کار دولتی در ایران، به شکلی موثر، کاهش یافته است. اما این فقط بازار کار دولتی نیست که با اعمال سهمیه‌ها، فرصتهای شغلی زنان در آن محدود شده بلکه در بازار کار خصوصی نیز سهمیه‌هایی که به خصوص در رشته‌های تجربی و ریاضی وضع شده، باعث مردانه‌تر شدن بسیاری از رشته‌ها و کمبود نیروی متخصص زن در آنها خواهد شد. به بیان دیگر، علاوه بر رشته‌هایی که ورود زنان به آن کاملاً ممنوع شده، در بسیاری از رشته‌ها، با وضع سهمیه بندی‌های جنسیتی، حق زنان برای برخورداری آزادانه و برابر از تحصیلات عالی و پس از آن، اشتغال و ورود به بازار کار، به شکلی نگران کننده، نقض شده است.

به عنوان مثال، در ۱۰۰ رشته از رشته‌های گروه علوم تجربی نیز سهمیه بندی جنسیتی، تبعیض‌های نگران کننده ای علیه زنان اعمال شده است. مثلاً در رشته دامپزشکی، از کل ۴۹۴ نفر ظرفیت، ۲۶۳ صندلی برای مردان حفظ شده و زنان می‌توانند تنها برای قبولی در ۲۳۱ صندلی باقیمانده با مردان رقابت کنند. این در حالی است که نزدیک به ۶۸ درصد تعداد شرکت کنندگان گروه علوم تجربی را زنان تشکیل می‌دهند و در صورت عدم اعمال سهمیه تبعیض آمیز از کل ۴۹۴ نفر ظرفیت رشته دامپزشکی، ۳۵۶ نفر زن امکان ورود به این رشته را داشته‌اند.

در رشته‌های گروه ریاضی و فیزیک نیز، در ۶۰ رشته، از جمله رشته‌های مهندسی عمران، مهندسی مکانیک، مهندسی کشاورزی و مهندسی مواد، سهمیه بندی جنسیتی به شکل آشکار، فرصت زنان برای تحصیل در این رشته‌ها را کاهش می‌دهد. تنها در رشته مهندسی معدن، از کل ظرفیت ۵۹۰ دانشجوی در کل ایران، ۴۸۸ صندلی (۸۲ درصد) به مردان اختصاص یافته و زنان می‌توانند تنها در ۱۰۲ صندلی باقیمانده با مردان داوطلب، رقابت کنند.

یافته‌های تحقیق عدالت برای ایران نشان می‌دهد در رشته علوم انسانی، جهت سهمیه بندی‌ها به شکلی بوده که در 58 رشته از رشته‌های علوم انسانی، از ورود بیش از ۵۰ درصد زنان (به طور میانگین) به این رشته‌ها جلوگیری می‌شود. این در حالی است که نزدیک به ۶۳ درصد شرکت کنندگان در کنکور علوم انسانی، زن بوده‌اند.

در رشته‌های گروه هنر، تحصیل زنان در رشته‌های تلویزیون و هنرهای دیجیتال، کارشناسی فرش، مرمت و احیای بناهای تاریخی با محدودیت نگران کننده ای مواجه شده است. به عنوان مثال، در رشته تلویزیون و هنرهای دیجیتال تنها ۲۰ درصد از سهمیه موجود به زنان اختصاص داده شده است.

در رشته‌های گروه زبانهای خارجی نیز اعمال سهمیه بندی، سقف‌های تبعیض آمیز برای زنان ایجاد کرده است. به عنوان مثال، در رشته زبان آلمانی، تنها ۳۵ درصد به زنان سهمیه داده شده است. این در حالی است که بیش از ۷۷ درصد از داوطلبان در گروه زبانهای خارجی، زن هستند.

در عین حال، یافته‌های تحقیق ما نشان می‌دهد که به موازات سیاست سهمیه بندی جنسیتی که ورود زنان به برخی رشته‌ها را ممنوع و به برخی دیگر را محدود کرده است، و باعث مردانه شدن فضای برخی از رشته‌های دانشگاهی و به تبع آن محیط‌های کاری آینده خواهد شد، سیاست دیگری نیز در سال تحصیلی جاری به کار گرفته شده که می‌تواند از آن، به

تفکیک جنسیتی یا زنانه- مردانه کردن دانشگاهها نام برد. در اجرای این سیاست، بسیاری از دانشگاهها، ظرفیت سالانه خود را تقسیم کرده و در نیم ترم اول سال، فقط از یک جنس و در نیم ترم دوم سال، فقط از جنس دیگر دانشجو برداشته اند. به این ترتیب، دختران و پسران در آن رشته ها به دلیل تفاوت زمان ورود به دانشگاهها، در کلاسهای یکسان و مختلط حضور نخواهند داشت و کلاسها و به تبع آن رشته ها، از نظر جنسیتی زنانه و مردانه خواهد شد.

به عنوان مثال، دانشگاه لرستان- خرم آباد، در رشته روانشناسی عمومی، در یک نیم ترم فقط دانشجوی مرد و در نیم ترم بعدی فقط دانشجوی زن پذیرش کرده است. دانشگاه زابل نیز در نیم ترم اول، در رشته زبان و ادبیات فارسی فقط دانشجوی زن و در نیم ترم دوم فقط دانشجوی مرد پذیرش کرده است. در عین حال، در اجرای همین سیاست تفکیک جنسیتی، برخی از رشته ها در برخی از دانشگاهها، فقط زنانه و یا فقط مردانه شده‌اند. به این ترتیب، اگرچه تعداد کل پذیرفته شدگان زن و مرد، تفاوت جدی در این رشته ها نکرده اما فضاهای درسی در این رشته ها، از نظر جنسیتی، تفکیک شده‌اند. به عنوان مثال، در حالی که تا سال گذشته، هر دو دانشگاه اصفهان و شهید چمران اهواز، در رشته علوم سیاسی زنان و مردان را پذیرش می کردند، امسال، دانشگاه اصفهان فقط مردان و دانشگاه شهید چمران اهواز، فقط زنان را در این رشته می پذیرد. این سیاست، نه تنها فضاهای دانشگاهی را به لحاظ جنسیتی تفکیک خواهد کرد بلکه با در نظر گرفتن شرایط فرهنگی جامعه ایران، دسترسی زنان به دانشگاهها را باز هم بیشتر کاهش خواهد داد. به عنوان مثال، یک دختر اصفهانی که تا سال گذشته، در صورت علاقه مند بودن به تحصیل در رشته علوم سیاسی می توانسته در شهر خودش به دانشگاه برود، امسال، با مردانه شدن رشته علوم سیاسی در دانشگاه اصفهان، در صورت قبول شدن در دانشگاه اهواز که کیلومترها تا محل سکونت خانواده وی فاصله دارد، ممکن است با مخالفت خانواده برای رفتن به یک شهر دور، از تحصیل در این رشته باز بماند. در حالی که چنین مخالفتی در مورد اقامت دانشجوی پسر در شهری دور از محل زندگی خانواده، کمتر پیش می آید.

اگرچه هنوز برای ارائه ارزیابی جامعی از تمامی تاثیرات منفی بلند مدت اجرای سیاستهای سهمیه بندی و تفکیک جنسیتی آموزش عالی بر زندگی زنان ایرانی زود است، اما تحقیق اولیه عدالت برای ایران نشان می دهد جراحی ای جدی از سوی مقامات و دولت ایران در حال انجام است که به غیبت زنان از تعداد قابل توجهی از فضاهای آموزش عالی و اشتغال و در نتیجه زنانه- مردانه کردن مشاغل و محیطهای کاری خواهد انجامید. این در حالی است که هم‌اینک نیز شکاف جنسیتی عمیقی در بازار کار ایران وجود دارد و تنها ۱۳ درصد زنان شاغل هستند.

اعمال سیاستهای سهمیه بندی و تفکیک جنسیتی در آموزش عالی، برخلاف تعهدات بین المللی جمهوری اسلامی به خصوص ماده ۱۳ میثاق بین المللی حقوق اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی است که دولتهای امضا کننده را مکلف به فراهم کردن شرایط دسترسی برابر به آموزش عالی برای همگان می کند و نیز ماده ششم همین میثاق که اصل حق اشتغال برابر و بدون تبعیض را به رسمیت شناخته است. این سیاستها حتی اصل ۲۸ و ۳۰ قانون اساسی جمهوری اسلامی را که درباره حق اشتغال و حق دسترسی به امکانات آموزش عالی است را نقض می کند.

”واقعیت این است که سیاستهای کلان مدیریتی- آموزشی جمهوری اسلامی، مانند سایر عرصه های اجتماعی، بر پایه های اولاً: اقتصاد نفتی- رانتی و فساد همزاد آن، ودوماً: سیستم ارزشی واپسگرا و خرافی قرار دارد که با مشکلات جدی برای اجرا در قرن بیست و یکم روبرو شده است. مبنای فکری - اعتقادی جمهوری اسلامی در ارتباط با زنان نیز بر تبعیض جنسیتی و مردسالاری استوار است و تلاش و تبلیغ پر هزینه آنها برای جا انداختن و همگانی کردن الگو و تصور خود از زن به عنوان ”زن خانه دار“ در مقابل واقعیتهای دنیای مدرن نتیجه ای به بار نیاورده است. در این زمینه باید از مبارزات و تلاشهای پیگیر زنان ایران در 39 سال گذشته برای پاسداری از دستاوردهای تاریخی- فرهنگی خود یاد کرد و آنرا ارج گذاشت.

نسبت ۶۰ درصدی زنان در دانشگاهها و موفقیت آنها در رشته های ”مردانه“ و ورودشان به بازار کار، برای حکومت درد سر ساز شده است و به نظر میرسد چاره کار را در روانه کردن دختران از دانشگاه به خانه دیده اند تا هم به الگوی ”زن خانه دار“ خود نزدیک شوند و هم، ”راه حلی“ برای پایین آوردن نرخ بالای بیکاری در اقتصاد بحران زده خود پیدا کنند.

آنها این مهم را نادیده گرفته اند که مشکل عدم توازن در بازار کار و ناهماهنگی بین برون داد نظام دانشگاهی و نیازهای بخشهای تولیدی، خدماتی و پژوهشی جامعه به بی توجهی در برنامه ریزی و سیاست گذاری در امر آموزش برمبگردد و ارتباطی با افزونی جمعیت دانشجویان دختر ندارد.

شیرین عبادی فعال حقوق بشر و برنده جایزه صلح نوبل نیز به موضوع تفکیک جنسیتی در دانشگاههای ایران میپردازد. او میگوید: مدتهاست که برخورد با دانشجویان به صورتهای گوناگونی صورت میگیرد. او برای نمونه به دانشجویان ستاره دار و همچنین به محرومیت از تحصیل پیروان دین بهائیت اشاره کرد و گفت: گویا دستهای پنهانی در کار است که مانع تعالی جوانان این مرزوبوم شود. به صورتهای مختلف دانشجویان را از تحصیل باز میدارند. به کوچکترین چیزی یک دانشجو را ستاره دار میکنند که این به معنای آن است که امکان ادامه تحصیل را از او میگیرند.

او در مورد وضعیت جوانان پیرو آیین بهایی اشاره کرد و اینکه جوانان بهایی از ابتدای انقلاب تا کنون نتوانستند به دانشگاه

بروند. این فعال حقوق بشر و برنده جایزه نوبل سپس به دخالت وزارت اطلاعات در روند گزینش دانشجویان در مقاطع کارشناسی ارشد و دکترا اشاره کرد و ادامه داد. طبق آیین نامه ای که شورای انقلاب فرهنگی مدتهاست تصویب کرده است تحصیلات مقطع کارشناسی ارشد و دوره دکترا مستلزم اخذ مجوز از وزارت اطلاعات است. یعنی بعد از اینکه دانشجویی در کنکور ورودی در این مقاطع قبول میشود از وزارت اطلاعات استعلام میکنند که آیا ادامه تحصیل این دانشجو بلامانع است یا خیر و وزارت اطلاعات طبق آییننامه یک ماه فرصت دارد که پاسخ بدهد.

شیرین عبادی اعمال تفکیک جنسیتی در دانشگاهها را محدودیتی دانست که علاوه بر سایر محدودیتها بر دانشجویان ایرانی بار کرده اند. او میگوید: بسیاری از رشته ها را مخصوص پسرها کرده اند. در سال جاری ۳۶ دانشگاه، تحصیل در ۷۷ رشته دانشگاهی را مخصوص پسران اعلام کردند که این محدودیتی است برای دختران. من طی نامه ای این مسئله را به سازمان ملل متحد و گزارشگرهای ویژه اطلاع دادم که امیدوارم ترتیب اثر داده شود.

عبادی تفکیک جنسیتی در دانشگاهها را تهدیدی برای دختران و در جهت محدود ساختن آنها دانست و پرسید این محدودیتها برای دختران از چه رو است. او در پاسخ به گسترش یافتن جنبش فمینیستی در ایران اشاره کرد و گفت: باید بگویم جنبش فمینیستی به تدریج در ایران قویتر و قویتر میشود و حتا زنان منسوب به بنیادگرایان و خانواده های سنتی را هم در بر میگیرد. همگان بر این اتفاق هستند که قوانین تبعیض آمیزی که جمهوری اسلامی تصویب کرده باید تغییر کند و جمهوری اسلامی در ردیف اول مخالفین خودش زنان را میبیند و به انحاء مختلف سعی میکند که این جنبش را تضعیف کند. خصوصاً زمانی که جنبش زنان با جنبش دانشجویی و جنبش دموکراسی خواهی یا جنبش سبز و همچنین جنبش کارگری گره میخورد. یکی از محدودیتهایی که برای زنان ایجاد می کنند آن است که کمتر تحصیل کنند برای آنکه کمتر زبان درازی کنند و به حکومت اعتراض کنند.



فعالیت دانشجویی در ایران همیشه با هزینه‌ی زیادی همراه بوده است. محرومیت از تحصیل یا همان ستاره‌دار شدن، آینده‌ده‌ها دانشجوی منتقد و فعال را دگرگون کرده است. برخی از دانشجویانی که در بیش از ۱۰ سال گذشته در ایران به خاطر فعالیت‌های سیاسی از تحصیل محروم شده‌اند، هنوز نتوانسته‌اند به کلاس‌های درس خود برگردند.

بحث درباره دانشجویانی که از آن‌ها به عنوان "دانشجویان ستاره‌دار" یاد می‌شود در کارزارهای انتخابات ریاست جمهوری گذشته نیز مورد توجه قرار گرفت.

به تازگی نیز حسن روحانی در اولین اجلاس ملی گزارش پیشرفت‌ها و راهکارهای رفع موانع تحقق حقوق شهروندی خطاب به وزیر علوم گفت: «بگذاریم فضای دانشگاه آزاد باشد. همین‌جا به آقای دکتر غلامی می‌گویم دانشجوی ستاره‌دار نباید داشته باشیم.»

منصور غلامی، وزیر علوم ایران پیش از این مدعی شده بود که دانشجوی ستاره‌دار "به آن معنایی که وجود دارد" نداریم. این سخنان اعتراض برخی دانشجویان ستاره‌دار را در پی داشت. مجید دری و مهدیه گلرو از جمله کسانی بودند که در اعتراض مقابل وزارت علوم تحصن کردند و پس از سه روز موفق به دیدار با غلامی شدند.

وبسایت خبرآنلاین روز چهارشنبه ۶ دی (۲۸ سپتامبر ۲۰۱۷) گفت‌وگوی فاطیما فردوس، با ۵ دانشجوی محروم از تحصیل را منتشر کرده است. در ادامه بخش‌هایی از مصاحبه با مجید دری و مهدیه گلرو را بخوانید.

مجید دری؛ پنج سال حبس، ۱۰ سال محرومیت از تحصیل

مجید دری، دانشجوی ورودی ۱۳۸۴ دانشگاه علامه تهران و عضو انجمن اسلامی این دانشگاه، در سال ۱۳۸۶ از تحصیل محروم شد. محرومیت او تا سال ۱۳۸۸ ادامه داشت و همزمان با اعتراضات به نتایج جدل‌انگیز انتخابات ریاست جمهوری در ایران روانه زندان شد. او که از حامیان مهدی کروبی در انتخابات بود، پس از تحمل ۵ سال حبس و تبعید در سال ۱۳۹۳ آزاد شد. دانشگاه علامه او را به خاطر "غیبت غیرموجه" اخراج کرده بود.

او می‌گوید در سال ۱۳۸۶ و همزمان با دولت محمود احمدی‌نژاد بیش از ۵۰ دانشجو همزمان حکم تعلیق دریافت کردند. در ۴ ترم محرومیت از تحصیل محکوم شده بود.

پس از آزادی از زندان و با وجود تغییر دولت و وزیر علوم امکان بازگشت او به دانشگاه مهیا نشد: «دانشگاه پیام نور هم نتوانستم بروم چون ریز نمرات می‌خواستند و من هیچ مدرکی نداشتم. در دانشگاه آزاد هم چون پرونده‌ام در دانشگاه علامه باز بود نمی‌توانستم شرکت کنم.»

او می‌افزاید: «تنها چیزی که برای من از علامه ماند وامی بود که از آنها گرفته بودم و به پدرم پیام می‌دادند که اگر باقیمانده‌اش را پرداخت نکند حقوق بازنشستگی را قطع خواهیم کرد. هزینه‌ای که در کل ۲۰۰ هزار تومان بود.»

مهدیه گلرو؛ قبولی در علامه، فارغ‌التحصیلی از پیام نور

یکی از ۵۰ نفری که سال ۱۳۸۶ در دانشگاه علامه تعلیق شد، مهدیه گلرو بود. رئیس وقت دانشگاه تهدید کرده بود همه دانشجویانی که در انتخابات انجمن اسلامی کاندیدا شوند را تعلیق خواهد کرد.

مهدیه گلرو هم یکی از دانشجویانی بود که در این روند ستاره‌دار شد: «من ترم ۸ بودم و ۱۱ واحد بیشتر نمانده بود و زمان امتحانات نتوانستم شرکت کنم و اصرار داشتند که من ممنوع‌الورود باشم؛ چون آن ترم درسم تمام می‌شد و دیگر نمی‌توانستند من را اذیت کنند و باید همان ترم مانع حضور من در امتحان‌ها می‌شدند. دو ترم هم به خاطر تجمع و سخنرانی مراسم ۱۶ آذر تعلیق شدم تا به سال ۸۸ رسید.»

گلرو نیز پس از انتخابات ریاست جمهوری سال ۱۳۸۸ بازداشت شد و حدود سه سال را در زندان سپری کرد. در این زمان از دانشگاه اخراج شد: «دلیل اخراج هم غیبت غیرموجه بود که من زندان بودم و نمی‌توانستم پیگیری کنم. متأسفانه پیگیری‌ها هم جواب نداد و هیچ سرپرست و وزیرری نبوده که در این ۴ سال با او پیگیری نکرده باشم.»

او با اشاره به مخالفت رییس دانشگاه علامه با بازگشت او به دانشگاه برای گذراندن ۱۱ واحد درسی افزود: «من با سختی بسیار توانستم ریز نمراتم را بگیرم و در دانشگاه پیام نور خارج از تهران تطبیق واحد دادم و یک ترم درس خواندم و مدرک لیسانس را توانستم از دانشگاه پیام نور بگیرم.»

گلرو پس از پایان کسب مدرک کارشناسی در امتحان کارشناسی ارشد شرکت کرد و علی‌رغم قبولی به دلیل ستاره‌دار شدن ثبت‌نام نشد: «در کارنامه‌ام نقص پرونده درج شده بود و اصلاً فکر نمی‌کردم این روند ادامه پیدا کند... گفتند نامه‌ای روی پرونده من هست که تو را مردود علمی اعلام کنیم ولی چون رتبه خوبی داشتی ما نقص پرونده زدیم تا شاید بتوانی پیگیری کنی.»

دانشگاه الزهرا در شهریورماه امسال از مهدیه گلرو برای ثبت‌نام دعوت کرد اما بعداً به او اعلام شد به علت ستاره‌دار بودن نمی‌توانند ثبت‌نام را تکمیل کنند.

این دانشجوی ستاره‌دار گفت که پس از شنیدن سخنان منصور غلامی، وزیر علوم دولت دوم حسن روحانی، مبنی بر نبودن دانشجوی ستاره‌دار، سه روز مقابل وزارت علوم دست به تحصن زده است.

مهدیه گلرو افزود: «خانم سعیدی نماینده مجلس من را به مجلس دعوت کردند و در کمیسیون حقوق شهروندی شرکت کردم. بسیاری از نماینده‌ها همراهی کردند و از ما خواستند دو هفته تحصن را توقف کنیم تا مشکل ما را حل کنند و آقای غلامی هم این قول را به آقای درویش دادند و امیدوارم این مسئله حل شود و هیچ‌کس دیگر از حق تحصیل محروم نشود.»

بررسی مشکلات دانشجویان دکترا در فراکسیون جوانان

سید فرید موسوی - رئیس فراکسیون جوانان مجلس شورای اسلامی از بررسی مشکلات دانشجویان دکترا در فراکسیون جوانان خیر داد و از وزارت علوم و سازمان برنامه خواست اهتمام جدی به حل این مشکل داشته باشند.

سید فرید موسوی در گفت‌وگو با ایسنا، اظهار کرد: رسیدگی به وضعیت دانشجویان و مسائل و مشکلات آنها خصوصا دانشجویان دکترای روزانه دانشگاه‌ها که با مشکلات متعددی روبرو هستند در دستور کار فراکسیون جوانان خواهد بود.

وی افزود: ما ظرفیت‌ها را بدون مطالعه در بسیاری از حوزه‌ها افزایش دادیم بدون اینکه امکانات لازم را در اختیار آنها قرار دهیم. امروز پروفیسور میرزاخانی‌هایی از پیش ما رفته‌اند که بشریت از خدمتشان محروم شده. ما باید میرزاخانی‌های امروز را دریابیم.

نماینده مردم تهران در مجلس اضافه کرد: ما دانشجویان کارشناسی را ترغیب کردیم که ازدواج کنند و تشکیل خانواده بدهند. آنها اکنون وارد دوره دکترا شده‌اند. از سویی می‌گوییم اجازه کار ندارند و باید تعهد بدهند در دانشگاه حضور داشته باشند و از سویی حداقل‌های زندگی را برایشان فراهم نمی‌کنیم.

موسوی خاطر نشان کرد: از وزارت علوم می‌خواهیم به جد این موضوع را مورد رسیدگی قرار دهند البته این مسئله فقط محدود به وزارت علوم نیست بلکه سازمان برنامه و بودجه و دولت هم باید ورود جدی در این زمینه داشته باشند.

رئیس فراکسیون جوانان مجلس با تاکید بر ضرورت بازنگری ظرفیت تحصیلات تکمیلی متناسب با نیازهای کشور اضافه کرد: ما بهترین دانشجویان را به دوره‌های تحصیلات تکمیلی هدایت می‌کنیم و بعد هیچ برنامه‌ای برای آنها نداریم و همین باعث بروز مشکلات جدی برای جوانان می‌شود.

بیکاری معضل اصلی فارغ التحصیلان دانشگاهی



وقتی سهم دانشجو از تحصیل تنها یک مدرک می‌شود.

چشم نیوز: در گذشته برخی رشته‌ها مانند کشاورزی و ادبیات وضعیت خوبی نداشتند و بیشتر فارغ التحصیلان بیکار به این رشته‌ها اختصاص داشت اما اکنون حتی در بهترین رشته‌ها نظیر پزشکی و حقوق هم بیکاری رخنه پیدا کرده است به طوری که موجب شده تعدادی از این فارغ التحصیلان در مشاغل غیرمرتبط با رشته‌شان مشغول به کار شوند.

به گزارش چشم نیوز، معضل بیکاری اکنون به یکی از اصلی ترین مشکلات جوانان و خانواده های آنان بدل شده است به طوری که شاید بتوان گفت دغدغه اصلی جوانان و خصوصا فارغ التحصیلان دانشگاهی داشتن شغلی ثابت و مرتبط و حتی غیرمرتبط با رشته تخصصی شان است.

متأسفانه عدم اشتغال نیروی انسانی متخصص در جامعه، خود به معضلی اساسی برای کشور تبدیل شده است و بیکاری در بین این قشر طی سالهای اخیر شاید به نامطلوب ترین وضعیت خود رسیده باشد.

اشتغال یکی از اساسی ترین نیازهای جوانان است به طوری که با وجود معضل اشتغال شاهد به وجود آمدن مشکلات دیگری در جامعه خواهیم بود که نمونه آن عدم ازدواج و تشکیل خانواده در جوانان، مشکلات اخلاقی و رفتاری، طلاق، افسردگی و ... است بنابراین اشتغال نقشی اساسی در زندگی یک فرد ایفا می کند و این معضل زمانی بیشتر آزار دهنده می شود که افراد تحصیل کرده و متخصص را درگیر می کند، چیزی که اکنون شاهد آن هستیم.

بر همین اساس گفتگویی را با چند تن از فارغ التحصیلان دانشگاهی انجام دادیم که در پی می آید:

رضا 35 ساله فارغ التحصیل کارشناسی ارشد عمران در این باره می گوید: زمانی که من دانشگاه قبول شدم آن هم رشته عمرن فکر می کردم حتما بلافاصله پس از فارغ التحصیلی جذب کار می شوم اما اکنون با وجود اینکه ارشدم را هم گرفته ام بیکارم و به ناچار به شغل آزاد روی آورده ام.

وی می افزاید: به نظر من دلایل زیادی وجود دارد که موجب می شود یک فرد دانشگاهی بعد از اتمام تحصیلات بیکار باشد و یکی از آنها که البته طی سالهای اخیر شاهدش هم بوده ایم رشد بی رویه تعداد دانشگاه ها و به تبع افزایش دانشجویان و فارغ التحصیلان است یعنی به نوعی بازار کار از رشته ها اشباع می شود و طبیعتا افراد زیادی که شاید واقعا تخصص کافی هم داشته باشند به دلایلی بیکار می مانند.

صادق 30 ساله کارشناس کامپیوتر هم می گوید: من نتوانستم در اداره ای دولتی استخدام شوم اما بنا به تخصصم توانستم به تازگی یک مغازه خدمات اینترنت و کامپیوتر اجاره کنم و از این راه کسب درآمد می کنم.

وی می افزاید: البته من با وجود اینکه از دانشگاه صنعتی و با معدلی خوب هم فارغ التحصیل شدم انتظار داشتم که در اداره و یا شرکتی معتبر استخدام میشدم اما هر آزمون استخدامی شرکت کردم قبول نشدم چون ظرفیت پذیرش خیلی کم بود.

این جوان ادامه می دهد: بیکاری بعد از فارغ التحصیلی آن هم برای یک پسر واقعا سخت است چرا که هزینه اداره زندگی با مرد است، من خودم نتوانسته ام هنوز ازدواج کنم چون وضعیت مالی خوبی ندارم و در واقع جرات نمی کنم که به خواستگاری بروم و تازه از مشکلات بعدش واهمه دارم که نکنند به دلیل کمبود درآمد به مشکل برخوردیم. واقعا دولت باید به فکر ما جوانان باشد که بیکاری دیگر برایمان طاقت فرسا شده است؛ ما جوانان نیروهای انسانی تازه نفس یک کشور هستیم و می توانیم سهمی عظیم در جامعه داشته باشیم باید برایمان فکری شود که انرژی و سرمایه و تخصصمان هدر نرود و بتوانیم سهمی در پیشرفت و تعالی کشور عزیز و اسلامی مان داشته باشیم.

مریم 28 ساله و کارشناس ادبیات هم می گوید: به نظر من اکنون دیگر مدرک داشتن یک ارزش جهت جذب به کار به شمار نمی رود چرا که تعداد فارغ التحصیلان دانشگاهی اینقدر زیاد است که در هر رشته ای هزاران جوان بیکار داریم و تنها کسانی جذب بازار کار می شوند که خیلی خوش شانس باشند وگرنه یا باید بیکار باشند یا دنبال شغل آزاد که آن هم سرمایه می خواهد، اگرچه من خیلی از فارغ التحصیلان را می شناسم که چاره ای جز مسافركشی ندارند و این واقعا دردآور است که نتوان در رشته تخصصی مشغول به کار شد یعنی این همه تلاش و درس خواندن هیچ...

شیما شکری مدرس دانشگاه هم بر این باور است که وضعیت بیکاری در بین فارغ التحصیلان بسیار بد است و روز به روز هم بر این آمار اضافه می شود و مهمترین مساله این است که دولت بایستی فکری برای اشتغال جوانان این نیروهای آماده به کار بکند.

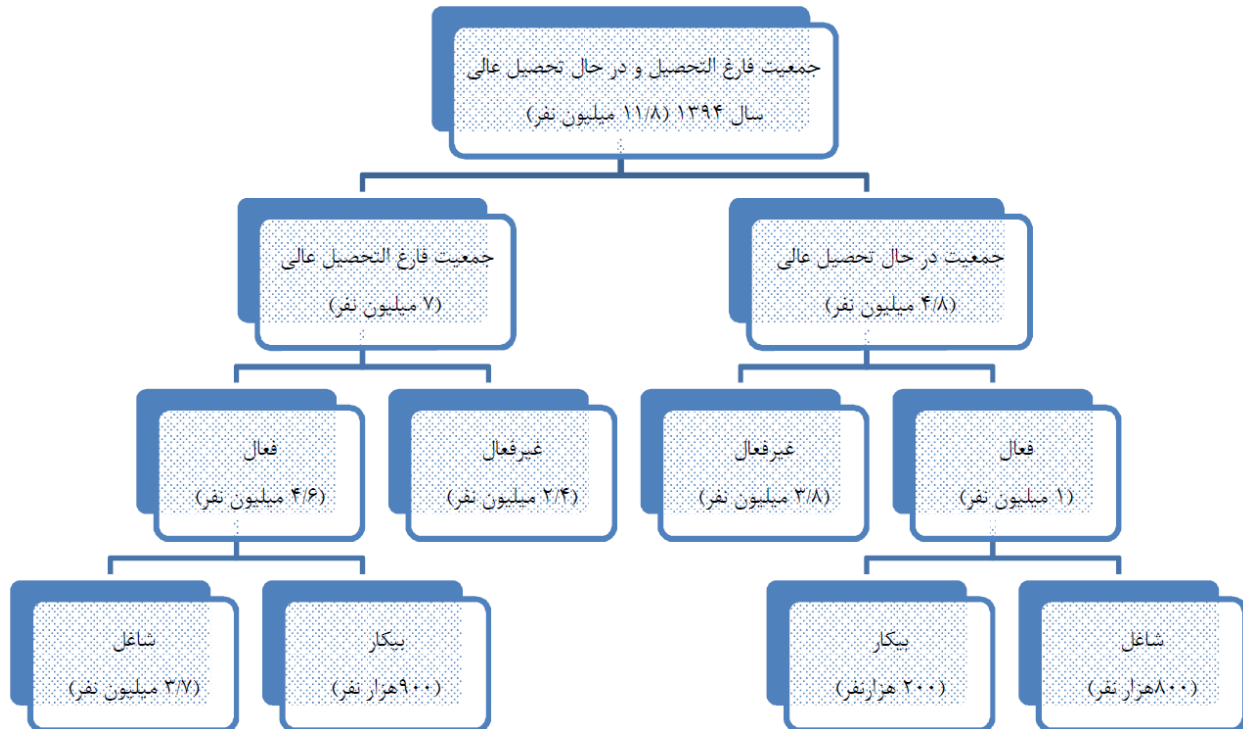
وی می افزاید: به نظر من بایستی یک سیاست درست در این باره در پیش گرفته شود؛ مثلاً شاید حذف رشته های دارای تقاضای کم بازار و پذیرش محدود دانشجو یکی از این موارد باشد.

این مدرس دانشگاه می گوید: در گذشته برخی رشته ها مانند کشاورزی و ادبیات وضعیت خوبی نداشتند و بیشتر فارغ التحصیلان بیکار به این رشته ها اختصاص داشت اما اکنون حتی در بهترین رشته ها نظیر پزشکی و حقوق هم بیکاری رخنه پیدا کرده است به طوری که موجب شده تعدادی از این فارغ التحصیلان در مشاغل غیرمرتبط با رشته شان مشغول به کار شوند.

شکری با اشاره به آموزش های دانشگاهی خاطرنشان می کند: باید دانشگاه ها به آموزش های صحیح و علمی دانشجویان توجه کافی داشته باشند و با تقویت مهارت کار آفرینی در جوانان موجب شوند که یک دانشجو پس از اتمام تحصیلات نه فقط به دنبال آگهی استخدام که خودش بتواند یک کار آفرین باشد تا هم معضل بیکاری کم شود و رونق اقتصادی در کشور صورت گیرد که اگر بتوانیم به این سمت پیش برویم بسیار مطلوب است.

وی در پایان می گوید: به نظر من یکی دیگر از عوامل بیکاری فارغ التحصیلان به عدم تخصص آنان برمی گردد ضمن اینکه تعداد زیاد فارغ التحصیلان را هم نباید نادیده گرفت؛ در واقع مدرک گرایی یکی از این دلایل است و متأسفانه با افزایش زیاده از حد دانشگاه ها و رشته ها افراد تنها به دلیل کسب مدرک علمی و به قولی کلاس اجتماعی وارد دانشگاه می شوند و از درس و دانشگاه تنها یک مدرک عایدشان می شود (حالا هر رشته ای و از هر دانشگاهی که باشد، باشد!!) نه تخصص و نه توانایی حرفه ای که خود موجب خیلی عظیم بیکاران دانشگاهی می شود که بایستی این رویه تصحیح گردد و رشته های غیر ضروری حذف شده و به کیفیت آموزش توسط اساتید و دانشگاه ها توجه بیشتری شود.

جدیدترین آمار اشتغال و بیکاری دانشجویان و فارغ‌التحصیلان



در جمعیت در حال تحصیل آموزش عالی کشور، ۸۰۰ هزار نفر شاغل و ۲۰۰ هزار نفر بیکار هستند؛ همچنین در بین ۷ میلیون فارغ‌التحصیلان سال ۹۴ نیز، ۳،۷ میلیون شاغل و ۹۰۰ هزار نفر بیکار هستند.

به گزارش خبرنگار مهر، بیکاری فارغ‌التحصیلان در سال‌های اخیر از اهمیت خاصی برخوردار شده است. این موضوع زمانی به یک چالش اساسی تبدیل شد که کشور با رشد روز افزون جمعیت دارای تحصیلات عالی که به نوبه خود نتیجه افزایش بیش از حد ظرفیت دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی بود، مواجه شد.

در عین حال افزایش ظرفیت دانشگاه‌ها و مراکز آموزش عالی، منجر به عدم تعادل بین فرصت‌های شغلی موجود و نیاز واقعی بازار کار و جمعیت فارغ‌التحصیل دانشگاهی شده است.

وزارت کار نیز در تازه‌ترین مطالعه و گزارش از وضعیت بازار کار جمعیت فارغ‌التحصیل دانشگاهی اعلام کرد: اغلب سیاسیون و بعضاً کارشناسان در خصوص آمار تعداد دانش‌آموختگان دانشگاهی که تمایل به حضور در بازار کار دارند همواره دچار خطا هستند و می‌پندارند که تمام دانش‌آموختگان دانشگاهی وارد بازار کار خواهند شد در حالیکه تعداد زیادی از آنان به ویژه زنان تمایلی برای فعالیت اقتصادی ندارند و تعداد زیادی هم همزمان با تحصیل به کار اشتغال دارند.

آیا همه فارغ‌التحصیلان دانشگاهی بیکار و جویای کار هستند؟

بر اساس تازمترین اطلاعات از وضعیت «بیکاری فارغ‌التحصیلان»، جمعیت فارغ‌التحصیل و در حال تحصیل دانشگاهی سال ۹۴ معادل ۱۱ میلیون و ۸۰۰ هزار نفر برآورد شده است که از این میزان ۴،۸ میلیون نفر در حال تحصیلی و ۷ میلیون نفر نیز جمعیت فارغ‌التحصیل هستند.

از ۴ میلیون و هشتصد هزار نفر که در حال تحصیل هستند حدود ۸۰۰ هزار نفر (۱۷ درصد) ضمن تحصیل دارای فعالیت اقتصادی بوده و شاغل هستند. همچنین بخشی از جمعیت در حال تحصیل و فارغ التحصیل دانشگاهی از نظر اقتصادی غیرفعال هستند و در جستجوی شغل نیستند.

بر اساس همین آمار در بین جمعیت ۷ میلیونی فارغ التحصیل، ۳,۷ میلیون نفر شاغل و ۹۰۰ هزار نفر بیکار هستند. ضمن اینکه ۲,۴ میلیون نفر از فارغ التحصیلان در جمعیت غیرفعال اقتصادی قرار دارند که جزو جمعیت بیکار جویای کار محسوب نمی شوند.

۸۵۰ هزار فارغ التحصیل دانشگاهی

بنابراین آمار آموزش عالی در سال تحصیلی ۹۴-۹۳ تعداد فارغ التحصیلان دانشگاهی حدود ۸۵۰ هزار نفر است و این باور اشتباه وجود دارد که همه این افراد به خیل افراد بیکار اضافه می شوند در حالیکه بخشی از این افراد تمایلی برای ورود به بازار کار ندارند و از نظر اقتصادی غیرفعال هستند یعنی بیکار جویای کار نیستند.

۳۴ درصد فارغ التحصیلان «بیکار جویای کار» نیستند

بر اساس بررسی انجام شده توسط پژوهشکده آمار ایران، حدود ۳۴ درصد از افراد فارغ التحصیل عالی از نظر اقتصادی غیرفعال هستند. ۷۱ درصد از افراد فارغ التحصیل عالی غیرفعال را زنان و ۲۹ درصد را مردان تشکیل می دهند. ۳۲ درصد از این افراد دارای مدرک کاردانی، ۶۲ درصد دارای مدرک کارشناسی و ۶ درصد دارای مدرک کارشناسی ارشد و بالاتر هستند.

با استفاده از این نتایج می توان گفت از ۷ میلیون نفر فارغ التحصیل عالی که از آمارگیری نیروی کار سال ۱۳۹۴ برآورد شده است حدود ۲,۴ میلیون نفر از نظر اقتصادی غیرفعال هستند که از این تعداد ۱,۷ میلیون نفر به زنان و ۷۰۰ هزار نفر به مردان اختصاص دارد. همچنین برآورد فارغ التحصیلان غیرفعال در مقاطع کاردانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد و بالاتر بترتیب ۷۵۰ هزار، ۱,۵ میلیون نفر و ۱۵۰ هزار نفر است.

همچنین بر همین اساس می توان گفت از ۸۵۰ هزار نفر فارغ التحصیل دانشگاهی سال تحصیلی ۹۴-۹۳ حدود ۲۹۰ هزار نفر (۳۴ درصد) از نظر اقتصادی غیرفعال هستند.

از طرفی در گروه زنان ۵۲ درصد از زنان، فارغ التحصیل دانشگاهی و در گروه مردان ۱۹ درصد از مردان، فارغ التحصیل دانشگاهی غیرفعال هستند که نشان می دهد تمایل زنان فارغ التحصیل برای ورود به بازار کار کمتر از مردان فارغ التحصیل است.

همچنین سهم افراد غیرفعال اقتصادی که دارای مدرک کاردانی هستند از کل فارغ التحصیلان مدرک کاردانی ۴۲ درصد، سهم افراد غیرفعال اقتصادی که دارای مدرک کارشناسی هستند از کل فارغ التحصیلان مدرک کارشناسی ۳۴ درصد و سهم افراد غیرفعال اقتصادی که دارای مدرک کارشناسی ارشد و بالاتر هستند از کل فارغ التحصیلان مدرک کارشناسی ارشد و بالاتر ۱۹ درصد است.

این آمار نشان می دهند نسبت فارغ التحصیلان غیرفعال کاردانی از کل فارغ التحصیلان دانشگاهی دارای مدرک کاردانی بیشترین سهم را دارد و علت آن تمایل افراد دارای مدرک تحصیلی پایین تر برای ادامه تحصیل است.

۱۷ درصد دانشجویان شاغل هستند.

بخشی از افراد فارغ التحصیل دانشگاهی خصوصاً کسانی که دارای مدرک کارشناسی ارشد و دکتری هستند قبل از فارغ التحصیل شدن، ضمن تحصیل شاغل هستند. بر اساس بررسی انجام شده توسط پژوهشکده آمار ایران، نسبت اشتغال یعنی سهم دانشجویان شاغل از کل دانشجویان حدود ۱۷ درصد است.

۷۹ درصد از دانشجویان شاغل به مردان و ۲۱ درصد به زنان اختصاص دارد. همچنین سهم دانشجویان شاغل در دوره های تحصیلی کاردانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد و بالاتر از کل دانشجویان به ترتیب ۲۰، ۴۵ و ۲۶ درصد است.

با احتساب سهم های مزبور برای دانشجویان سال تحصیلی ۹۳-۹۴ مشاهده می شود از کل ۴,۸ میلیون نفر دانشجو حدود ۸۰۰ هزار نفر شاغل هستند که از این تعداد حدود ۶۳۰ هزار نفر به مردان و ۱۷۰ هزار نفر به زنان اختصاص دارد.

همچنین برآورد دانشجویان شاغل در مقاطع کاردانی، کارشناسی و کارشناسی ارشد و بالاتر بترتیب ۱۶۰، ۴۳۰ و ۲۱۰ هزار نفر است.

از طرفی اگر سهم دانشجویان شاغل را برای گروه مردان و زنان محاسبه کنیم مشاهده می شود در گروه مردان ۲۲ درصد از مردان دانشجو و در گروه زنان ۷ درصد از زنان دانشجو شاغل هستند.

با محاسبه سهم دانشجویان شاغل در هر مقطع تحصیلی خواهیم دید سهم افراد شاغل که در مقطع کاردانی تحصیل می کنند از کل دانشجویان مقطع کاردانی ۱۵ درصد، سهم افراد شاغل که در مقطع کارشناسی تحصیل می کنند از کل دانشجویان مقطع کارشناسی ۱۲ درصد و سهم افراد شاغل که در مقطع کارشناسی ارشد و بالاتر تحصیل می کنند از کل دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد و بالاتر ۲۸ درصد است.

سهم های مزبور نشان می دهند نسبت دانشجویان شاغل مقطع کارشناسی از کل دانشجویان مقطع کارشناسی کمترین سهم و نسبت دانشجویان شاغل مقطع کارشناسی ارشد و دکتری از کل دانشجویان مقطع کارشناسی ارشد و دکتری بیشترین سهم را دارد.

نتیجه گیری

- بخشی از جمعیت فارغ التحصیل دانشگاهی قبل از فارغ التحصیل شدن، ضمن تحصیل شاغل هستند. از ۴,۸ میلیون نفر دانشجو حدود ۸۰۰ هزار نفر (۱۷ درصد) شاغل هستند.

- بخشی از جمعیت فارغ التحصیل دانشگاهی از نظر اقتصادی غیر فعال هستند این موضوع بویژه در مورد زنان صدق می کند.

- حدود ۳۴ درصد از کل فارغ التحصیلان و ۵۲ درصد از زنان فارغ التحصیل دانشگاهی غیر فعال هستند.

- از آنجا که تعداد کل فارغ التحصیلان دانشگاهی در سال تحصیلی ۹۴ - ۹۳، ۸۵۰ هزار نفر است (۵۰۰ هزار نفر مرد و ۳۵۰ هزار زن)، می توان گفت حدود ۲۹۰ هزار نفر (۳۴ درصد) از کل فارغ التحصیلان دانشگاهی و ۱۸۰ هزار نفر (۵۲ درصد) از زنان فارغ التحصیل دانشگاهی از نظر اقتصادی غیر فعال هستند و تمایلی برای ورود به بازار کار ندارند.

- از کل جمعیت فارغ التحصیل و در حال تحصیل دانشگاهی (۱۱,۸ میلیون نفر) حدود ۴,۵ میلیون نفر شاغل و ۱,۱ میلیون نفر بیکار هستند یعنی در مجموع ۵,۶ میلیون نفر جزء جمعیت فعال اقتصادی و ما بقی (۶,۲ میلیون نفر معادل ۵۲ درصد) غیر فعال هستند.

بر اساس این گزارش، وزارت تعاون، کار و رفاه اجتماعی در جمع بندی مطالعه انجام شده از وضعیت اشتغال دانش آموختگان دانشگاهی به این نتیجه رسید که با در نظر گرفتن غیر فعال بودن ۳۴ درصد از فارغ التحصیلان و شاغل بودن حدود ۱۷ درصد از افراد در حال تحصیل، در مجموع ۵۱ درصد از این جمعیت در زمره افراد بیکار و در جستجوی کار قرار نمی گیرد و می بایست برای نیمی از آنها فرصت شغلی ایجاد کرد و اظهاراتی همچون ایجاد فرصت شغلی معادل همه فارغ التحصیلان دانشگاهی، خطای بزرگی است و موجب انحراف در تصمیم گیریها و برنامه ریزی های کلان می شود.

بررسی مشکلات دانشجویان دکترا در فراکسیون جوانان

سید فرید موسوی - رئیس فراکسیون جوانان مجلس شورای اسلامی از بررسی مشکلات دانشجویان دکترا در فراکسیون جوانان خیر داد و از وزارت علوم و سازمان برنامه خواست اهتمام جدی به حل این مشکل داشته باشند.

سید فرید موسوی در گفت و گو با ایسنا، اظهار کرد: رسیدگی به وضعیت دانشجویان و مسائل و مشکلات آنها خصوصا دانشجویان دکترای روزانه دانشگاه ها که با مشکلات متعددی روبرو هستند در دستور کار فراکسیون جوانان خواهد بود.

وی افزود: ما ظرفیت ها را بدون مطالعه در بسیاری از حوزه ها افزایش دادیم بدون اینکه امکانات لازم را در اختیار آنها قرار دهیم. امروز پروفیسور میرزاخانی هایی از پیش ما رفته اند که بشریت از خدمتشان محروم شده. ما باید میرزاخانی های امروز را دریابیم.

نماینده مردم تهران در مجلس اضافه کرد: ما دانشجویان کارشناسی را ترغیب کردیم که ازدواج کنند و تشکیل خانواده بدهند. آنها اکنون وارد دوره دکترا شده اند. از سویی می گوئیم اجازه کار ندارند و باید تعهد بدهند در دانشگاه حضور داشته باشند و از سویی حداقل های زندگی را برایشان فراهم نمی کنیم.

موسوی خاطر نشان کرد: از وزارت علوم می خواهیم به جد این موضوع را مورد رسیدگی قرار دهند البته این مسئله فقط محدود به وزارت علوم نیست بلکه سازمان برنامه و بودجه و دولت هم باید ورود جدی در این زمینه داشته باشند.

رئیس فراکسیون جوانان مجلس با تاکید بر ضرورت بازنگری ظرفیت تحصیلات تکمیلی متناسب با نیازهای کشور اضافه کرد: ما بهترین دانشجویان را به دوره های تحصیلات تکمیلی هدایت می کنیم و بعد هیچ برنامه ای برای آنها نداریم و همین باعث بروز مشکلات جدی برای جوانان می شود.



محرومیت از تحصیل به دلیل اعتقادات مذهبی

یکی از شش دانشجوی بهایی که طی هفته‌های اخیر به دلیل بهایی بودن از دانشگاه آزاد رودهن اخراج شده است به کمپین بین المللی حقوق بشر در ایران گفت: «حدود سه هفته پیش من به همراه سه پسر و دو دختر بهایی که در مقطع کاردانی و کارشناسی رشته‌های معماری و عمران تحصیل می‌کردند توسط حراست دانشگاه اخراج شدیم. اخراج همگی ماه طی روند مشابهی با کمی تفاوت در جزئیات اتفاق افتاد.»

این شهروند بهایی که به دلیل تبعات امنیتی، خواست نامش فاش نشود در توضیح چگونگی روند اخراجش از دانشگاه آزاد رودهن به کمپین گفت: «پنج هفته پیش طی تماسی به من گفته شد که پرونده تحصیلم ناقص است و باید به بایگانی مراجعه کنم. اما در دفتر بایگانی به من گفته شد باید به حراست بروم، حراست هم مرا به رییس آموزش دانشگاه ارجاع داد و در آنجا شخصی که مسئول بود گفت شما مسلمان هستید؟ گفتم من برای کنکور امتحان معارف اسلامی دادم اما بهایی هستم. گفت پس بیا روی فرمت بنویس که بهایی هستی. من هم نوشتم. اما الان فکر می‌کنم در واقع با نوشتن مدرک برای اخراج به آنها دادم. چند روز بعد وقتی وارد سایت دانشگاه شدم، دیدم درس‌هایی که برای ترم جدید انتخاب کرده‌بودم، حذف شده‌است. این اتفاق برای بقیه دوستان بهاییم نیز افتاد. در مراجعه به بخش آموزشی دانشگاه به ما گفته شد شما انصراف از دانشگاه داده‌اید. در واقع خودشان ما را حذف کردند و گزینه انصراف را انتخاب کرده بودند تا گفته نشود که اخراج شدیم. در واقع این دردناکترین و عجیب‌ترین و غیرقانونی‌ترین حرکت مسئولان دانشگاه است.»

این دانشجوی بهایی اخراج شده در ادامه به ملاقات با رییس حراست دانشگاه نیز اشاره کرد و گفت: «رییس حراست از همه ما خواست تا قبل از رفتن به اتاقش گوشی‌های تلفن‌مان را خاموش کنیم. در اتاق هم به قدری آرام حرف می‌زد که صدایش قابل شنیدن نبود. به نظرم فکر می‌کرد داریم صدایش را ضبط می‌کنیم. ما مرتب دلیل اخراج مان را می‌پرسیدیم اما جواب صریحی نمی‌داد و می‌گفت خودتان دلیلش را می‌دانید، از روز اول نباید ثبت نام می‌کردید. گفت از ورود مجددتان به دانشگاه جلوگیری می‌کنم و پیگیری به مراجع هم برایتان فایده ای ندارد. گفت خیلی لطف کردیم که وسط ترم و پس از اخذ شهریه

اخراج‌تان نکردیم. وقتی پرسیدیم منظورتان این است که چون بهایی هستیم؟ سرش را تکان داد و گفت خودتان می‌دانید. حتی وقتی خواستیم تا مدرک دیپلم‌مان را که به دانشگاه سپرده بودیم بگیریم، گفت مدرک دیپلم هم به ما تحویل داده نشود.»

این دانشجوی بهایی که در آستانه ورود به ترم چهارم از دانشگاه اخراج شده درباره اینکه چطور مسئولان دانشگاه متوجه بهایی بودن او و بقیه دانشجویان دیگر شده اند، به کمپین گفت: «در فرم دانشگاه گزینه مذهب وجود ندارد. فقط گزینه‌ای است که از متقاضی می‌پرسد مایل است سؤال‌های دینی مربوط به کدام مذهب را پاسخ دهد. بهاییانی که در کنکور شرکت می‌کنند همگی می‌نویسند معارف اسلامی چون درسی است که در مدرسه خوانده‌اند. من و بقیه گزینه معارف اسلامی را زدیم تا از این طریق وارد دانشگاه شویم. من نمی‌دانم چطور متوجه شدند اما تشخیص آن هم سخت نیست.»

این دانشجو با اظهار اینکه شکایتش نسبت به اخراج از دانشگاه به جایی ختم نمی‌شود، گفت: «هر ساله سازمان سنجش وقتی متوجه شود دانشجویی بهایی است با گزینه‌هایی شبیه نقص پرونده او را از دانشگاه اخراج می‌کند. دانشجویان اخراجی بهایی به جاهای مختلفی مانند مجلس، بیت رهبری، دفتر ریاست جمهوری، وزارت علوم و سازمان سنجش و هر نهاد دیگری که فکر کردند می‌تواند پاسخگوی این بی‌عدالتی باشد مراجعه کرده‌اند اما فایده‌ای نداشته‌است. این روندی است که در طی سی و هفت ساله گذشته ادامه داشته‌است. من هم به نوبه خود شکایت خواهم کرد تا به خودم حداقل بدهکار نباشم اما می‌دانم از همین حالا که شکایتم راه به جایی نخواهد برد.»

مرتضی اسماعیل پور، سردبیر سایت بهایی نیوز در گفتگو با کمپین نیز گفت که به غیر از اخراج شش دانشجو بهایی از دانشگاه آزاد رودهن، ۹ نفر از دانشجویان بهایی دیگر نیز طی هفته‌های اخیر از دانشگاه‌های صنعتی اصفهان، دانشگاه غیرانتفاعی ارم شیراز، دانشگاه فنی و حرفه‌ای بیرجند و دانشگاه علم و صنعت تهران نیز اخراج شده‌اند.

مدیر سایت بهایی نیوز به کمپین گفت که ۲۱۹ شهروند بهایی پس از کنکور سال ۱۳۹۵ با گزینه «نقص پرونده» از ورود به دانشگاه محروم شدند. همچنین ۴۰ نفر در طی سالجاری (۹۵) پس از ورود به دانشگاه در ترم‌های مختلف به دلیل اعتقاد به دیانت بهایی اخراج شده‌اند.

به گفته آقای اسماعیل پور از جمله این دانشجویان نیما ایقانیان است که با رتبه ۱۵۵ کنکور سراسری، در روزهای آغازین ترم آخر دانشگاه اخراج شد. همچنین مانده سادات حسینی‌راد از رشته آمار دانشگاه صنعتی اصفهان و درنا اسماعیلی از رشته گرافیک در ترم هفت مقطع کارشناسی از دانشگاه غیرانتفاعی ارم شیراز، و فریناز مختاری از دانشگاه دخترانه فنی و حرفه‌ای بیرجند اخراج شدند. ثنا هوربخت و جهانگیر هدایتی دو نفر از دانشجویان اخراج‌شده دانشگاه آزاد رودهن هستند. این تعداد کسانی هستند که طی هفته‌های اخیر از دانشگاه‌های مختلف در ایران اخراج شده و مایل به رسانه‌ای شدن نام خود بوده‌اند، اما بسیاری از دانشجویان اخراج شده مایل به رسانه‌ای شدن نام خود نیستند.

به گفته مدیر سایت بهایی نیوز جهانگیر هدایتی، یکی از دانشجویان بهایی اخراج شده در رشته مهندسی کامپیوتر نرم افزار از دانشگاه رودهن، پیش از اخراج در تاریخ هفتم دی ماه امسال (۹۵) از سوی مدیر گروه کامپیوتر و رییس بخش فنی مهندسی دانشگاه و در حضور نماینده ولی فقیه و نماینده ولی فقیه در دانشگاه به عنوان دانشجوی نمونه مورد تقدیر قرار گرفته‌بود.

بر اساس بند سوم مصوبه شورای عالی انقلاب فرهنگی تصویب شده در اسفند ماه ۱۳۶۹ که به تأیید علی خامنه‌ای، رهبر ایران رسیده، آمده است: «در دانشگاه‌ها چه در ورود و چه در حین تحصیل چنانچه احراز شد بهایی اند از دانشگاه محروم شوند.» ممانعت از تحصیل پس از کنکور و یا اخراج پس از ورود به دانشگاه که از سوی حراست دانشگاه‌ها و سازمان سنجش اتفاق می‌افتد به پشتوانه این مصوبه که به امضای رهبری رسیده است اتفاق می‌افتد.

در سوم اسفند ماه ۱۳۹۱ کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران به همراه تعداد دیگری از سازمان‌های حقوق بشری بیانیه‌ای مشترک در مورد حق تحصیل و آزادی علمی در ایران منتشر کردند و با انتقاد از مصوبه شورای عالی فرهنگی برای

محرومیت از تحصیل بهائیان فقط به دلیل اعتقاد مذهبی اظهار کردند حتی در سال ۲۰۱۱، مقامات ایرانی به موسسه آموزش عالی بهائیان (BIHE)، که به عنوان یک دانشگاه مکاتبه‌ای آنلاین در سال ۱۹۸۷ تاسیس شده، یورش بردند و سی مدرس آن را بازداشت و زندانی کردند. در این بیانیه آمده است که حداقل نه تن از این مدرسین با اتهاماتی مرتبط با استفاده مسالمت آمیز از آزادی بیان، تشکل و گردهم‌آبی، محکوم شدند.



وضعیت تحصیل بهائیان در دولت روحانی: ۲۸ اخراجی، هزاران محروم

«مونا» استاد دانشگاه است. او در «موسسه آموزش عالی آزاد بهایی» (BIHE) درس می‌دهد؛ موسسه‌ای که در سال ۱۳۶۶ در ایران تاسیس شد تا مشکل تحصیل بهائیان را حل کند: «از آنجایی که امکانات کم بود، همه نمی‌توانستند در این دانشگاه تحصیل کنند. برای همین به فکر تدوین کنکور افتادیم. از سوی دیگر، تنها رشته‌هایی را می‌توانستیم ارائه دهیم که استادها می‌توانستند تدریس کنند. اولین رشته فنی، عمران بود و نخستین رشته‌های تجربی هم دارویی، دندان و شیمی. ولی چون مدرک این دانشگاه در ایران پذیرفته نیست، فارغ‌التحصیل رشته دندان نمی‌توانست دندان پزشکی کند. در آن زمان، دانشجویان به شکل مکاتبه‌ای تحصیل را شروع کردند و بعدتر توانستیم رشته‌های دیگر را هم ارائه کنیم؛ هرچند باز هم محدود است. جزوه‌ها و مواد درسی برای دانشجویان ارسال می‌شد و آن‌ها موظف بودند در مدت زمان تعیین شده، تکالیف خود را انجام داده و برگردانند.»

بهائیان را می‌توان بزرگترین گروه اقلیت‌های مذهبی در ایران دانست که از بدو حکومت جمهوری اسلامی تحصیل برای آن‌ها ممنوع شده است. هرچند بعدها تاسیس دانشگاه مجازی توانست راهی برای تحصیل بهائیان باشد اما همین دانشگاه غیرحضورى نیز از حمله‌ها و تخریب ماموران جمهوری اسلامی در امان نیست و با محدودیت‌هایی مواجه است.

از زمان روی کار آمدن جمهوری اسلامی تا «انقلاب فرهنگی» در سال ۱۳۵۹، تمامی اساتید و دانشجویان بهایی در دانشگاه‌ها به مرور با حکم اخراج و همه دانشگاه‌ها نیز به مدت سه سال تعطیل شدند. تیرماه ۱۳۶۲ بود که دانشجویان با بازگشایی دانشگاه‌ها، برای ثبت‌نام مجدد مراجعه کردند اما روی تابلوی اعلانات نام دانشجویان بهایی به عنوان محرومان از تحصیل خودنمایی می‌کرد.

در دهه 60 که برخی از دانشجویان اخراجی با اتهام‌های سیاسی توانستند به دانشگاه‌ها برگردند، هیچ دانشجوی بهایی موفق به ورود به دانشگاه نشد زیرا یکی از شروط پذیرش این بازگشت، اعلام عدم اعتقاد به دین بهایی بود.

در پی همین ممنوعیت‌ها، جمع کوچکی از اساتید بهایی و اخراجی از دانشگاه‌ها تصمیم گرفتند دانشگاهی غیرحضورى تاسیس کنند. محدودیت‌های این موسسه علمی مجازی اما صرفاً به امکانات، دروس و اساتید برنمی‌گردد؛ دانشجویان و اساتید این دانشگاه همواره با تهدید و بازداشت و حبس روبرو بوده‌اند. یکی از بزرگترین موج برخورد جمهوری اسلامی با فعالیت این دانشگاه، به سال ۱۳۷۷ برمی‌گردد که طی آن، ۱۱ نفر از اساتید و کارکنان این موسسه دستگیر شدند.

تجهیزات و مدارکی نیز که در بیش از ۵۰۰ خانه به عنوان محل برگزاری کلاس ها جای داشتند، توسط ماموران ضبط شدند.

خرداد ماه ۱۳۹۰ نیز موج دیگری از برخورد گریبان جامعه بهاییان را گرفت و ماموران امنیتی با حمله به خانه های آن ها، ۱۶ نفر را در تهران، کرج، اصفهان و شیراز بازداشت کردند. این افراد به ۳ تا ۵ سال حبس محکوم شدند. در میان دستگیر شده ها، برخی از استادان، همکاران یا کارکنان دانشگاه حضور داشتند.

با وجود تمام این تهدیدها اما دانشگاه مجازی بهاییان همچنان به فعالیت خود ادامه می دهد. هرچند که مورد پذیرش نبودن مدرک این دانشگاه در ایران، مشکلات دیگری برای تحصیل کرده های این دانشگاه به همراه داشته است.

«پدرام» یکی از دانشجویان این دانشگاه بوده است. او به «ایران وایر» می گوید: «چون مدرک این دانشگاه را قبول ندارند، هنگام اشتغال با تبعیض مواجه می شویم؛ مثلاً پایه حقوق مان کمتر از دیگران است. در سربازی هم با آن که تحصیل کرده ایم اما دیپلم محسوب می شویم. البته شرایط معافیت برای دیپلمه ها بهتر است. جالب است که ما را برای سربازی می خواهند اما برای تحصیل نه. پدرم همیشه می گفت همان طور که اجازه ندادند تو به دانشگاه بروی، من هم اجازه نمی دهم به سربازی بروی.»

در سال ۱۳۸۳ سازمان سنجش آموزش کشور سوال مذهب را از فرم ثبت نام کنکور سراسری حذف کرد. این اقدام، امیدی ناگهانی برای دانشجویان به وجود آورد که می توانند بالاخره به دانشگاه بروند. اما آن ها فقط از حق ثبت نام در کنکور برخوردار شدند و چند نفر انگشت شمار توانستند به دانشگاه راه یابند که بعدتر باز هم مورد تهدید و اخراج قرار گرفتند. پدرام در آن سال در این کنکور شرکت کرده بود.

او از هیجانی تعریف کرد که دیرتر سرخورگی به همراه داشت: «آن سال همه چیز به هم ریخت. از صبح به دنبال کلاس های تست زنی بودیم و تب و تاب شرکت در دانشگاه را داشتیم. رقابت برای ما تبدیل به رقابت کنکور سراسری شده بود. از برادرم که سه سال از من بزرگتر است تا هم دوره های خودم، در آن کنکور ثبت نام کردیم. اما وقتی به همراه بچه هایی که از شهرستان ها به تهران آمده بودند برای دریافت کارنامه ها به سازمان سنجش مراجعه کردیم، به ما گفتند پرونده مان ناقص است.»

کشف یک سند محرمانه در سال ۱۹۹۱ در سفر «رینالدو گالین دوپل»، گزارش گر ویژه حقوق بشر به ایران اما توانست به تردیدها و سوال ها پیرامون چرایی ممنوعیت قاطعانه تحصیلی برای بهاییان پاسخ دهد. البته این سند در خرداد ماه ۱۳۹۴ در رسانه های فارسی زبان منتشر شد. در این سند که در جلسه های «شورای عالی انقلاب فرهنگی» در بهمن ماه ۱۳۶۹ به تصویب رسیده بود، آمده است: «[بهاییان] در مدارس چنانچه اظهار نکردند بهایی اند، ثبت نام شوند... حتی المقدور در مدارس که کادر قوی و مسلط به مسایل عقیدتی دارند، ثبت نام شوند... در دانشگاه ها، چه در ورود و چه در حین تحصیل، چنان چه احراز شد بهایی اند، از دانشگاه محروم شوند.»

این در حالی است که تحصیل در میان بهاییان یکی از اصول دین شان شناخته می شود. آن ها همان طور که در این سند هم آمده است، در طول دوران تحصیل در مدرسه نیز با تبعیض و حتی محرومیت مواجه اند. در مدارس، مدیر می تواند تصمیم بگیرد که یک دانش آموز بهایی اخراج شود یا ادامه تحصیل دهد. آن ها همچنین ناچارند که در دوران مدرسه، دروسی مثل «تعلیمات اسلامی» را بگذرانند.

پدرام از تجربه خودش در مدرسه چنین روایت می کند: «مدرسه ما کلاس های اقلیت دینی داشت اما من نمی توانستم در آن شرکت کنم. باید در کلاس تعلیمات اسلامی می ماندم. معلم قرآن هم که می دانست من بهایی هستم، نمره هایم را کم می کرد. حتی میانجی گری دیگر معلم ها هم در نظرش تغییری ایجاد نمی کرد. در دوران راهنمایی به یاد دارم با معلم های پرورشی مشکل داشتم. همه سعی می کردند من را به راه راست هدایت کنند.»

با وجود تغییر دولت‌های مختلف در ایران، ممنوعیت تحصیلی مقابل بهائیان طی نزدیک به چهار دهه حکومت جمهوری اسلامی هم چنان ادامه دارد. جامعه جهانی بهائیان در گزارشی که آبان ماه سال جاری منتشر کرد، تصریح کرده است هر دولتی که در این حکومت روی کار می‌آید، برای پایان بخشیدن به دهه‌های طولانی اذیت و آزار سیستماتیک بهائیان با مانع روبه‌رو می‌شود.

طبق این گزارش، از زمان آغاز دولت روحانی تاکنون، هزاران بهایی از ورود به دانشگاه منع شده و ۲۸ دانشجوی بهایی نیز اخراج شده‌اند: «دولت ایران به جای آن که سعی کند به وعده خود برای پایان دادن به تبعیض دینی عمل کند، استراتژی تبعیض و ستم بر بهائیان را از دستگیری و زندان به سمت راه‌هایی برده که هزینه کم تری دارد؛ مثل محرومیت‌های اقتصادی و تحصیلی.»



بیکاری یکی از ریشه‌های اعتیاد در جامعه است

فاجعه اعتیاد در کشور ما همواره یکی از عمیق‌ترین معضلاتی به شمار می‌آید که جامعه با آن مواجه است، فاجعه گسترش اعتیاد را می‌توان در میان همه قشرهای مختلف اجتماعی مشاهده کرد. یکی از دلایل عمده کشیده شدن به طرف اعتیاد در کشور، هم مرزی با کشور افغانستان است که یکی از بزرگترین مراکز تولید مواد مخدر در جهان است و از سوی دیگر، جوان‌بودن اکثریت جمعیت ایرانی سبب شده که اعتیاد به عنوان فاجعه‌ای فراگیر نگرانی عمیقی در میان جامعه به وجود بیاورد.

بسیاری از جوانان کم سن و سال که در دام اعتیاد می‌افتند ناشی از کم‌تجربه گی و ناآگاهی از پیامدهای مصرف مواد مخدر است که به آسانی در دسترس قرار دارد و بسیاری از آنها در مرحله نامشخصی از مرگ و زندگی دست و پا می‌زنند.

روانشناسان و جامعه‌شناسان معتقدند که اعتیاد دارای ریشه‌های متعددی است. این ریشه‌ها را می‌توان در خانواده‌ها، برنامه‌های تربیتی، مدارس، دوستان و جامعه جستجو کرد. در ایران، بیکاری قشر عظیمی از جوانان به عامل و انگیزه‌ای قوی برای روی‌آوری نسل جوان به اعتیاد شده است تا آنجا که بیکاری آسیب‌پذیری نسل جوان ایران را در مقابل اعتیاد به شدت افزایش داده است.

امجد هدایت، جامعه‌شناس و استاد دانشگاه معتقد است؛ همواره در مقابل اشتغال، بیکاری وجود دارد که پدیده‌ای ویرانگر است و تبعات سنگین و منفی اجتماعی به همراه دارد و یکی از این تبعات توسعه و ترویج اعتیاد در جامعه است که فرد بیکار احساس می‌کند، فردی زائد در جامعه است که به درد هیچ کار مفیدی نمی‌خورد و توانایی او برای هیچ کس قابل احترام نیست.

وی گفت: فرد بیمار به اعتیاد احساس تنهایی می‌کند و از اینکه نمی‌تواند برای خانواده خود مفید باشد شرمسار است و این موجب می‌شود با گذشت زمان امید به زندگی در فرد بیکار کاهش یابد زیرا هر انسانی به طور فطری میل به تشکیل زندگی مستقل، پیشرفت و کسب افتخار دارد، اما فرد بیکار همه این انتظارات را بر باد رفته می‌بیند.

هدایت تصریح کرد: هر چه روزهای بیشتری می‌گذرد خوشبختی‌ها و امیدها به بدبینی و یاس بیشتری تبدیل می‌شود و در نهایت، نقطه سقوط فرا می‌رسد. وی گفت: با شروع اعتیاد، شرایط روزهای اول تشدید می‌شود و فرد احساس می‌کند با پیوند دائمی با اعتیاد می‌تواند از واقعیت‌های زندگی فرار کرده و به دنیای مصنوعی نامعلوم اعتیاد پناه ببرد. به گفته این استاد دانشگاه، روی آوردن به شادی‌های مصنوعی و اعتیاد در میان نسل جوان به دلیل روحیه ضعیف این افراد در خصوص شرایط موجود است که یکی از این شرایط معضل بیکاری است.

وی افزود: بسیاری از جوانان دیر یا زود باید واقعیت تلخ آن را بپذیرند اینکه فردی بیکار و سرگردان در جامعه هستند و همه امیدهای آنها در زندگی نقش بر آب شده است. وی گفت: در دو بعد اجتماعی و فردی می‌توان به اعتیاد و بیکاری نگاه کرد و اینکه فردی که به اعتیاد روی می‌آورد فردی بیکار است و دچار ناپه سامانی روحی است که برای رفع این مشکل در وجود خود امکان دارد به هر چیزی تن دهد و لذت‌جویی را در مواردی مانند اعتیاد ببیند.

این جامعه‌شناس خاطر نشان کرد: در جامعه افرادی که در خانواده دچار فقر فرهنگی هستند و ترس از اعتیاد و بزهکاری در آنها شکسته شده است بیشتر به سوی خلاف کشیده می‌شوند و این استعداد در آنها وجود دارد که حتی جذب گروه‌های بزهکاری شوند. وی ادامه داد: بیکاری پدیده‌ای از عوامل اجتماعی، سیاسی و اقتصادی است که سیاستگذاران هر مملکتی می‌توانند در بیکاری جوانان و گرایش آنان به معضل اعتیاد و عدم آغین موضوعات نقش مهمی داشته باشند.

هدایت افزود: طبق تحقیقات انجام شده، فقر، بیکاری و اعتیاد از عوامل اصلی جامعه ما به حساب می‌آیند و این امر در حالتی است که بیکاری موجب ایجاد فقر می‌شود و فرد فقیر دچار از خود بیگانگی و تعریف نادرست از هویت خود می‌شود و در نتیجه به اعتیاد روی می‌آورد.

این جامعه‌شناس افزود: دانشگاه‌ها و مراکز علمی به جای آنکه به فکر منفعت خود باشند باید به فکر از بین بردن بیکاری در جامعه باشند و از آوردن رشته‌هایی که فقط دانشجوی بیکار به جامعه تحویل می‌دهد خودداری کنند تا جامعه به سوی کمال خود گام بردارد.



در مهاجرت شخص از کشور خارج شده و با برگزیدن تابعیت کشور ثالث، دیگر برنخواهد گشت.

به گزارش پایگاه خبری جامعه خبر، بر اساس اعلام نظر کارشناسان، با توجه به شرایط اقتصادی پیش آمده و ایجاد تحریم های جدید علیه کشورمان، ممکن است عده ای ترغیب شوند که مهاجرت کنند یا آنهایی که به داخل کشور برگشته اند، دوباره به خارج از کشور برگردند. این امر طبیعی است و به هر حال شرایط سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و جغرافیایی هر کشور در زمان هایی، جابه جایی های جمعیتی و یا مهاجرت را ایجاب می کند.

البته جابه جایی و مهاجرت متفاوت است و در مهاجرت شخص از کشور خارج شده و با برگزیدن تابعیت کشور ثالث، دیگر برنخواهد گشت. در آمار شایع شده به نقل از صندوق بین المللی پول در سال ۲۰۰۹، قید شده سالیانه ۱۵۰ هزار نفر از نخبگان ایرانی از کشور خارج می شوند، اما حقیقت این است که نه تنها صندوق بین المللی پول چنین گزارشی را ارائه نکرده، بلکه چنین آماری به هیچ عنوان صحت ندارد و تنها به خاطر بی توجهی یا اغراق این تصور اشتباه به شکل گسترده منتشر شده است.

به نظر می رسد نقطه بسیار ضعیف آماری ایران در همین مساله نمود کامل پیدا کرده است زیرا هیچ تلاشی برای بررسی و ثبت آمار مهاجران در کشور انجام نشده است از این رو نه تنها آماری در این مورد در دست نیست بلکه شایعات و رقم های عجیب غیر رسمی بسیاری نقل می شود.

در چنین شرایطی تنها می توان از آمار بین المللی قابل قیاس بین کشوری استفاده کنیم. آخرین داده ای که در مرکز آمار مهاجرت منطقه OECD (سازمان همکاری و توسعه اقتصادی) منتشر شده به این ترتیب است که یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر ایرانی در کشورهای این منطقه ساکن هستند که محل تولدشان ایران بوده است و ۵۰ درصد مهاجران ایرانی خارج از کشور دارای تحصیلات آکادمیک و دانشگاهی هستند.

موسسه گالوپ به سفارش سازمان بین المللی مهاجرت در سال ۲۰۱۵ میل به مهاجرت را در ۱۵۶ کشور بررسی کرد که نتایج آن در سال ۲۰۱۸ منتشر شد. بنابراین گزارش در ایران در سال ۲۰۱۵ حدود یک میلیون و ۸۰۰ هزار نفر از ایرانیان ابراز علاقه و تمایل به مهاجرت داشتند که از این آمار ۴۰۰ هزار نفر برای مهاجرت برنامه مشخصی داشته و در حال آماده شدن برای مهاجرت بوده اند و اگرچه از نظر مهاجرت برنامه ریزی شده ما جزو ۲۰ کشور اول در لیست مهاجرت دنیا قرار نداریم، اما به طور کلی میل به مهاجرت در دنیا و به تبع در ایران زیاد شده است چنانچه افزایش جمعیت

و به تبع آن افزایش مهاجرت در پنجاه سال گذشته به بیش از ۳,۵ برابر رسیده است یعنی جمعیت مهاجران دنیا از ۷۵ میلیون به ۲۵۸ میلیون نفر رسیده است.

در آمار منتشر شده سال ۲۰۱۸، ایران ۵۱ هزار و ۶۰۰ دانشجو در کل دنیا دارد که از این حیث هم در رتبه ۱۵ دنیا قرار دارد. ۱۲ هزار و ۶۰۰ دانشجوی ایرانی فقط در کشور آمریکا و با توجه به نزدیکی مسافت و راحتی خروج از کشور حدود ۵ میلیون دانشجوی ایرانی هم در ترکیه ساکن هستند.

فیلیپین و هند جزو ده کشور اول مقصد دانشجویان ایرانی نیستند اما این احتمال وجود دارد که مشکلات ناشی از گرانی و سختی زندگی و ورود به کشورهای اروپایی و آمریکا آن‌ها را به سمت این کشورهای با سطح علمی پایین سوق دهد.

مهاجرت از یک بعد بسیار منفی است زیرا سرمایه‌های انسانی که برای پرورش آن‌ها سال‌ها زحمات قابل توجهی کشیده شده، حالا در برهه‌ای که باید از آنها استفاده شود، حداقل در یک دوره کوتاه مدت غیرقابل دسترس هستند، در برابر آن، کشورهای میزبان هم بدون اینکه سرمایه‌گذاری خاصی کرده باشد، از این نیروهای مستعد بهره‌بردار می‌کنند.

اما از نکات مثبت مهاجرت در مورد بسیاری از کشورهای در حال توسعه است زیرا آن‌ها امکان استفاده و بهره‌برداری کامل از نیروهای جوان و تحصیل کرده‌شان را در داخل کشور ندارند. مثلاً در کشور مکزیک زیرساخت استفاده تمام از نیروها وجود نداشته و برای همین تعداد قابل توجهی از متخصصان و نیروهای کار مکزیک در آمریکا مستقر هستند.

کشور مکزیک در سال حدود ۲۵ میلیارد دلار درآمدزایی از طریق مهاجرت دارد و حجم پولی که مهاجران مکزیک از خارج از کشور به مکزیک می‌فرستند به اقتصاد آن کشور بسیار کمک کرده است. یا به طور مثال در تاجیکستان و قرقیزستان تا ۳۰ درصد از GDP (تولید ناخالص داخلی) آنها ناشی از وجوه ارسالی مهاجران است و در عین حال این مهاجران دانش و تخصص‌هایی که کسب کرده‌اند را به کشور خود منتقل می‌کنند.

متأسفانه در ایران ظرفیت نیروی کار جوان بسیار نادیده گرفته می‌شود از این رو نرخ بیکاری فارغ‌التحصیلان و جوانانمان خیلی بالاتر از متوسط نرخ بیکاری در کل جامعه می‌شود، به طور مثال متوسط نرخ بیکاری بین ۱۰ تا ۱۵ درصد است، در حالی که برای جوانان تحصیل کرده این نرخ به بالای ۲۰ درصد می‌رسد و نشان می‌دهد که ما ظرفیت بهره‌گیری کامل و بهینه از سرمایه‌های انسانی خود را در داخل کشور نداریم و این از دست دادن نیروهای سازندگی در کشوری که نیاز و زمینه‌سازی در آن بسیار بالا است از جنبه مهاجرت جوانان بسیار ناخوشایند به نظر می‌رسد.

بخش پنجم

گزارشات نقض حقوق هنر و هنرمندان



اگر موسیقی حرام است، چرا فقط برای زنان؟

مصطفی تاجزاده در نامه‌ای به آیت‌الله یزدی نوشته است که اگر موسیقی حرام است، پس چرا برای مرد حرام نیست. او همچنین پرسیده است که چرا حرام‌خواری‌های گسترده را رها کرده‌اید و می‌گویید موسیقی حرام است؟

سایت کلمه، نزدیک به اصلاح‌طلبان، نامه‌ای از مصطفی تاجزاده، زندانی سیاسی عضو جبهه مشارکت به محمد یزدی، دبیر جامعه مدرسین حوزه علمیه قم را منتشر کرد. مصطفی تاجزاده در این نامه سوالات متعددی از آیت‌الله یزدی پرسیده است. از جمله این که چرا او و برخی چهره‌های اصولگرای دیگر بر حرام بودن صدای زن تاکید می‌کنند، در حالی که نه آقای خمینی و نه رهبر فعلی ایران این را حرام ندانسته‌اند.

آیت‌الله یزدی اخیراً از وزیر ارشاد خواسته است که «به معاونت موسیقی‌تان تذکر بدهید موسیقی حرام است. تک خوانی زن بدون تردید حرام است. همه مراجع مخالف هستند حتی هم خوانی‌هایی که در بین آن تک خوانی زن باشد هم حرام است. ترویج موسیقی اصولاً حرام است... اگر به وظیفه‌تان عمل نکردید منتظر مخالفت باشید.

تاجزاده در این نامه «تکفیری‌های شیعه» را با طالبان و القاعده و داعش و بوکوحرام مقایسه کرده و گفته است که این جریان‌ها «چهره‌ای زشت، قرون وسطایی، خشن و عقب مانده از اسلام ارائه می‌کنند.

او از آیت‌الله یزدی پرسیده است که «اگر موسیقی حرام است چرا میان خوانندگان زن و مرد تفاوت قائل می‌شوید و اولی را عملاً مجاز و دومی را حرام می‌خوانید؟» و در جای دیگر تاکید کرده است که «تهدید شما موجب تحریک بیشتر جریان خوارج مسلک و ضد فرهنگ و هنر می‌شود که یکی از وظایف مهم خود را پس از استقرار دولت جدید، مقابله با موسیقی تعریف کرده‌اند و می‌کوشند به ویژه زنان را چه به عنوان خواننده و چه به منزله نوازندگان انواع سازها از این عرصه حذف کنند.

محدودیت‌های بیشتر در دولت روحانی

در این نامه از جریان‌های محافظه‌کار انتقاد شده است که یکی از وظایف مهم خود را پس از استقرار دولت جدید، مقابله با موسیقی تعریف کرده اند. تاجزاده از این جریان‌ها پرسیده است که چرا «باوجود حرام‌خواری گسترده از یکسو و مشکلات و کمبودهای عدیده از سوی دیگر، به موسیقی چسبیده‌اید و حرمت آن را به رخ می‌کشید؟»

مدتی است که به بهانه‌های مختلف و با استفاده از روش‌های ناخوشایند از خواندن زنان چه تک‌خوانی و چه هم‌خوانی جلوگیری می‌شود. همسر سالار عقیلی، خواننده موسیقی سنتی ایران، یکی از قربانیان این محدودیت‌ها بود که در کنسرتی در دی‌ماه امسال به همراه عقیلی در مشهد مجوز حضور روی سن را نیافت.

سالار عقیلی به دنبال حذف همسرش که در اجرای کنسرت شهر مشهد او را همراهی می‌کرد، در مصاحبه با دویچه‌وله گفت: «چندی پیش نامه‌ای از سوی اداره اماکن منتشر شد که در آن ۳۰ تن از خواننده‌های موسیقی سنتی و پاپ، از جمله خود من ممنوع‌الکار اعلام شده بودند، اما وزارت ارشاد به آن اعتراض کرد و مسئله حل شد. در مورد زنان هنرمندان اما این روند گویا همچنان ادامه دارد و باعث تأسف است.»

مخالفت با کنسرت‌ها چه زنانه، چه مردانه

آنچه در هفته‌ها و ماه‌های اخیر مکرر در رسانه‌ها جلب توجه کرد، نه تنها ممانعت از تک‌خوانی زنان، که لغو چند کنسرت در شهرهای مختلف ایران بود؛ از جمله کنسرت علیرضا قربانی که قرار بود در دانشگاه آزاد شهر گلپه‌ار برگزار شود. این کنسرت به بهانه «اعتراض امت حزب‌الله و دغدغه‌ها و مخالفت‌های امام جمعه شهر گلپه‌ار» لغو شد.

در دی‌ماه ۱۳۹۳ نیز از برگزاری کنسرت گروه «لیان» جلوگیری شد. سیروان خسروی، خواننده‌پاپ، در زمستان سال جاری در شهر بوشهر از رفتن روی صحنه باز ماند. کنسرت‌ها و کارگاه‌های جشنواره موسیقی «شهناز» هم در اصفهان برگزار نشدند.

به دولت روحانی انتقاد می‌شود که برخورد جدی با این مخالفت‌ها و موانع نکرده است. حمیدرضا نوربخش، مدیرعامل خانه موسیقی در نشست ماهانه اعضای خانه موسیقی اعلام کرد: «لازم می‌دانم چند نکته را به اهالی خانه موسیقی و به مسئولین بگویم. با وجود ارادتی که به دولت محترم، ریاست جمهور و وزیر فرهنگ و ارشاد دارم، متأسفانه باید بگویم به وعده‌هایشان در حوزه موسیقی عمل نشده است.»

او گفت: «تا امروز چالش با صدای بانوان بود که می‌گفتند خانم‌ها حق ندارند بخوانند. الان می‌گویند خانم‌ها حق ندارند ساز بزنند. نیمی از جمعیت جامعه هنرمندان، زنان با صلاحیتی هستند که در برخی از رشته‌ها جایگزین آن‌ها را نداریم. چطور می‌توانیم این بخش مهم و عظیم موسیقی را حذف کنیم؟ با چه دیدگاهی این ضوابط اعمال می‌شود و این نظرات داده می‌شود؟ ما مستقیماً دستگاه فرهنگی کشور را مسئول می‌دانیم.»



ممنوعیت آزادی صدای زن در ایران

در چهاردهمین سال بنیاد خانه موسیقی ایران، داریوش پیرنیاکان، تارنواز، عضو هیأت مدیره و هیأت مؤسس خانه موسیقی در حضور معاون وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی، آزادی صدای زن را نخستین خواسته جامعه موسیقی ایران خواند و گفت: «فقها باید پاسخگو باشند که چرا می‌گویند موسیقی حرام است؟»

برخی مراجع تقلید در ایران صدای زن را اگر غنایی باشد، حرام خوانده‌اند و برخی دیگر از مراجع تقلید تشخیص آن را به عهده خود شنونده گذاشته‌اند. با این حال وزارت ارشاد استدلال می‌کند که آلبوم موسیقی با صدای زن ممکن است برای بعضی‌ها تحریک‌آمیز باشد، لذا بهتر است چنین آلبوم‌هایی اصولاً مجوز نگیرند.

در چنین شرایطی آیا درخواست داریوش پیرنیاکان مبنی بر آزاد شدن صدای زنان، نویدبخش روزهای روشنی در عرصه موسیقی ملی ایران است؟ نظر زیبا شیرازی خواننده، آهنگساز و ترانه‌سرا، رویا کاشفی، سرپرست کمیته حقوق بشر انجمن پژوهشگران ایران، شروین پاشایی، طراح و برنامه‌ریز اجراهای موسیقی کلاسیک و هانی نیرو، موسیقیدان و خواننده، سارا نائینی، خواننده ایرانی و همچنین یکی از اعضای خانه موسیقی را پیرامون این موضوع جویا شدم.

زن‌ها خواندند با روسری خواندند، زیبا خواندند

زیبا شیرازی خواننده، آهنگساز و ترانه‌سرای ایرانی مقیم لوس آنجلس، آمریکا در مورد سخنان اخیر داریوش پیرنیاکان به رادیو زمانه می‌گوید: «من امیدوارم که آزاد شدن صدای زنان در ایران امکان‌پذیر باشد. البته در حقیقت نمی‌دانم داریوش پیرنیاکان در بین مقامات و دستگاه‌های دولتی چه جایگاهی دارد و تا چه اندازه گفته‌های او را جدی تلقی می‌کنند، یا اینکه نظرات او فقط در حد حرفی است که تنها برای من و شما می‌تواند جالب باشد. چون در ایران زندگی نمی‌کنم، نمی‌دانم برآورده شدن این خواسته تا چه اندازه محتمل است. هر روز که صفحه فیسبوکم را باز می‌کنم آثار دوستان زیادی از ایران را می‌بینم که نشان‌دهنده توجه نسل جوان به عرصه موسیقی است.»

زیبا شیرازی: «دختران و زنان جوانی هستند که در ایران می‌خوانند و صدای آن‌ها به گوش ما می‌رسد. نمی‌دانم تا چه اندازه سخنان اخیر داریوش پیرنیاکان می‌تواند مفید و راهگشا باشد.»

این هنرمند که از او به‌عنوان یکی از هنرمندان پیشرو در عرصه ترانه‌سرایی فمینیستی در موسیقی پاپ ایران یاد می‌شود، می‌افزاید: «در طول این سال‌ها بر روی همه چیز سرپوش گذاشتند، اما نتوانستند بر روی صدای زنان سرپوش بگذارند. هرچند حجاب را بر سر زن کردند ولی باز هم زن ایرانی در حجابش خوش درخشید. دختران و زنان جوان ایرانی اکنون به دنبال موسیقی هستند، در حالی که در زمان خود من، تا این اندازه شاهد تشویق برای یادگیری موسیقی در بین خانواده‌ها نبودم. ولی من به‌عنوان یک زن ایرانی بسیار مفتخرم که به هیچ‌وجه نتوانستند صدای زن ایرانی را در هیچ‌جا قطع کنند. زن‌ها خواندند با روسری خواندند، زیبا خواندند. بدون موسیقی فقط از تارهای صوتیشان استفاده کردند. در اینترنت می‌بینیم همه این‌ها دختران و زنان جوانی هستند که در ایران می‌خوانند و صدای آن‌ها به گوش ما می‌رسد. نمی‌دانم تا چه اندازه سخنان اخیر داریوش پیرنیاکان می‌تواند مفید و راهگشا باشد.»

رویا کاشفی، سرپرست کمیته حقوق بشر انجمن پژوهشگران ایران، ساکن لندن در زمینه ممنوعیت تکخوانی زنان به رادیو زمانه می‌گوید: «مسئله ممنوعیت تکخوانی زنان و محدودیت پخش آواز زنان جدا نیست از دیگر تبعیض‌های قانونی که علیه زنان در ایران اعمال می‌شود و باید با درک هویت دینی و ماهیت ایدئولوژیک حکومت اسلامی ارزیابی شود. بر اساس ماده چهارم قانون اساسی جمهوری اسلامی تمامی قوانین و مقررات در ایران باید بر اساس موازین اسلامی باشد و تشخیص آن بر عهده شش فقیه شورای نگهبان است. باید همچنین در نظر داشت که اسلامی که قوانین ایران بر آن استوار است، اسلام شیعه جعفری عثی عشری معتقد به ولایت فقیه است که با دیگر تفاسیر و تعبیر شاخه‌های دیگر اسلام متفاوت است.»

رویا کاشفی: «مسئله ممنوعیت تکخوانی زنان و محدودیت پخش آواز زنان جدا نیست از دیگر تبعیض‌های قانونی که علیه زنان در ایران اعمال می‌شود و باید با درک هویت دینی و ماهیت ایدئولوژیک حکومت اسلامی ارزیابی شود.»

در سال ۱۳۹۰ هنگامی که لایحه‌ای یک زن میانسال در عنوان‌بندی پایانی مجموعه تلویزیونی «مختارنامه» از تلویزیون دولتی ایران پخش شد موجی از اعتراض‌ها در رسانه‌های اصولگرا و نزدیک به حاکمیت به راه افتاد. آیت الله مکارم شیرازی، یکی از مراجع تقلید شیعه در ایران، آن زمان، گوش کردن به ترانه خوانده شده از سوی خواننده زن حتی چنانچه آن خواننده پیر باشد را حرام دانسته بود.

کاشفی، فعال حقوق زنان معتقد است: «مراجع تقلید در ایران با یکدیگر هم عقیده هستند که موسیقی‌ای که باعث برانگیختن هوس و شهوت جنسی شود حرام است و صدای زن با در نظر گرفتن خصوصیاتش به همراه موسیقی می‌تواند جامعه را دچار گناه و لغزش‌های فراوان کند و مطلقاً حرام است. اما ممنوع کردن موسیقی در ایران یا محدود کردن آن به سرود و مانند آن، موسیقی ایران را از بین نبرد. هم جامعه ایرانی در تبعید به آن ادامه داد و هم کلاس‌های بی‌شمار موسیقی سنتی ایرانی در داخل ایران، موسیقی ملی ما را زنده نگه داشتند. حضور زنان در این کلاس‌ها باعث به وجود آمدن گروه‌هایی شد با نوازندگان زن؛ گروه‌های کر با صدای زنان تشکیل شد و در این اواخر خواننده‌های قدیمی و جوان زن ایرانی موفق شده‌اند کنسرت‌های تک‌نفره اجرا کنند که البته «ویژه بانوان» اند، اما همین کنسرت‌ها هم نشان‌دهنده پیشرفت هستند. حضور زن در عرصه موسیقی ملی ایران مثل ایستادگی و حضور زنان در تمام عرصه‌های فرهنگی، اجتماعی، اقتصادی و سیاسی از آگاهی زنان به حقوق خود و پیشرو بودن جامعه در مقابل قوانین سنتی نشان دارد و موجب بسی امیدواری برای آینده ایران است.»

به‌زودی شاهد آزادی‌های صوری خواهیم بود.

شروین پاشایی، طراح و برنامه‌ریز اجراهای موسیقی کلاسیک و معاصر ساکن تهران درباره ممنوعیت تکخوانی زنان به رادیو زمانه می‌گوید: «اگر موسیقی پاپ بی‌کیفیت و سفارشی را که آگاهانه برای هدایت ذهن عموم مردم جامعه در سطحی پائین تولید و تزیین می‌شود، در نظر نیاوریم، با بررسی اجراهای موسیقی در سه سال اخیر درمی‌یابیم که بستر تازه‌ای شکل می‌گیرد؛ بستری که بر پایه تفکر مادی و درآمدزایی کنترل‌شده، منسجم و تحت اختیار چند سیاستمدار و سرمایه‌دار درجه دو است. گویا سعی بر آن بوده و هست که بسیار دقیق برنامه‌ریزی و کنترل شود تا در زمان مناسب و به‌صورت نامحسوس، آواز خواندن زنان در جامعه رواج پیدا کند و عمومی شود. تا رسیدن به این مقصود، طبیعی است که سیاستمداران و سرمایه‌داران درجه دو می‌بایست غیر از تلاش برای به‌دست گرفتن غیر مستقیم جامعه موسیقی به‌عنوان ابزار درآمدزایی، زمانی را صرف کنند برای دریافت چنین امتیازی از سیاستمداران و سرمایه‌داران درجه یک و این مسیری است که فراز و نشیب‌هایی دارد.»

این هنرمند می‌افزاید: «در این میان از جامعه موسیقی باید انتظار داشت به‌جای پرداختن به موضوعات همیشه مبهم و بیرون از تخصصشان و جدا ماندن از واقعیت و دور شدن از مسیر و در نهایت غرق شدن در فضای مادی این آزادی ساختگی، به چگونگی، اجرایی کردن و به ثمر رساندن موسیقی شایسته احترام ببیند و دست به‌عمل بزنند و خواهان محترم‌ترین و بایسته‌ترین درآمدها از سیاستمداران و سرمایه‌داران باشند.»

هانی نیرو، موسیقیدان و خواننده جوان ایران ساکن اتریش نیز در مورد آزاد شدن صدای زنان در ایران به رادیو زمانه می‌گوید: «من کلاً این جریان را منفی نمی‌بینم. من خودم بعد از انقلاب به دنیا آمدم و در آن شرایط زندگی کردم. به همین خاطر روزهای سخت و تاریک موزیک ایران را به یاد دارم. از چند سال گذشته تاکنون واقعاً اتفاقات خوبی در این حوزه رخ داده است؛ کنسرت‌های بسیاری با حضور شنونده‌ها و مخاطبان بسیاری برگزار شده است که این مسأله مهمی است. اگر صدای زن ایرانی به شکلی که همه جای دنیا هست شنیده شود، حادثه بسیار مهمی اتفاق افتاده است. اما اینکه الان این امر اتفاق نیفتاده باعث نشده که زن‌ها نخوانند یا خواننده زن نداشته باشیم. خوانندگی زنان در یک فرم و شکل دیگری در حال رشد است و رشد خوبی هم داشته. زنان زیادی در این عرصه تلاش می‌کنند. البته باید در ایران باشی و خبرهای آنجا را دنبال کنی. من در ایران نیستم، اما امیدوارم در ایران کنسرت‌های زنان برگزار شود.»

هانی نیرو: «امیدوارم در ایران کنسرت‌های زنان برگزار شود.»

او که از ۱۰ سال پیش بین ایران و وین در رفت و آمد است می‌افزاید: «بسیاری از دوستان و هم‌کلاسی‌های من از راه موسیقی امرار معاش می‌کنند و خوب کار می‌کنند. نمی‌توانم بگویم به راحتی زندگی‌شان می‌گذرد، اما از این راه دارند زندگی می‌کنند. پس زمینه کار وجود دارد و من در این ۱۰ سال و در واقع دو سال اخیر بیشتر به ایران رفتم. فکر می‌کنم نسبت به ۱۰ سال پیش چیزهایی پررنگ‌تر شده است. یادم هست در دانشگاه تهران که درس می‌خواندم تعداد زیادی معلم و استادان برجسته موسیقی بودند و در بین آن‌ها فقط یک زن وجود داشت اما الان تعداد اساتید موسیقی زن بیشتر شده. به هر حال نمی‌توانم تصور کنم که در بهترین حالت به زودی چند خانم هنرمند کنسرت بگذارند و راحت بخوانند و برگردند به ایران. اگر این‌طور باشد که بسیار عالی است اما برای رسیدن به این هدف هنوز راهی طولانی در پیش است.»

چرا صدای زن را از حافظه موسیقایی ما پاک کرده‌اند؟

سارا نائینی، خواننده ایرانی که هشت ماه پیش به آمریکا مهاجرت کرده، در زمینه تکخوانی زنان معتقد است: «اگر در همان ایران اجازه داشتم بخوانم هیچ وقت مجبور به ترک ایران نمی‌شدم. یکی از بزرگترین آرزوهای من آزاد شدن صدای زنان در ایران است. امیدوارم زمانی فرا برسد که آواز زنان در ایران به صورت رسمی و برای همگان آزاد باشد.»

نائینی که در کنسرت‌های خصوصی بسیاری به عنوان خواننده تکخوان و در کنسرت‌های عمومی نیز به عنوان همخوان حضور داشته است، می‌افزاید: «البته نمی‌دانم با توجه به مسائل شرعی مسئولان چگونه می‌خواهند مشکل ممنوعیت صدای زن را حل کنند. یادم هست در ایران جلوی انتشار کتابی که در آن نوشته شده بود بر اساس روایات و احادیث صدای زن ممنوع نیست گرفته شد.»

سارا نائینی به کتاب توقیف‌شده «زنان موسیقی ایران از اسطوره تا امروز» نوشته توکا ملکی اشاره دارد که در سال ۱۳۸۰ در ایران منتشر شده است. در این کتاب چگونگی شکل‌گیری و سیر تحول موسیقی در ایران به ویژه در حوزه زنان، بررسی شده است. نگارنده براساس ادوار تاریخی، زنان موسیقیدان و آوازخوان ایرانی را معرفی کرده است.

سارا نائینی: «یکی از بزرگترین آرزوهای من آزاد شدن صدای زنان در ایران است.»

یکی از اعضای خانه موسیقی در زمینه رفع ممنوعیت از صدای زن به رادیو زمانه می‌گوید: «این خواسته به طور ضمنی و غیر رسمی، بارها از سوی برخی موسیقیدانان مطرح شده است. مثلاً تاکنون چند بار و در مصاحبه‌های مختلف، آقای شجریان این موضوع را مطرح کرده و حتی مثال زده بود که وقتی صدای زنان را از موسیقی حذف می‌کنیم، یعنی داریم نیمی از امکانات و ظرفیت‌های موسیقی ملی ایران را حذف می‌کنیم و صدای زنان جایی در طبقه‌بندی صوتی موسیقی دارد که آقایان نمی‌توانند آن بخش را پر کنند و این مثل این است که یکی دو تا از سیم‌های سازی را حذف کنیم و بعد بخواهیم با آن کار کنیم.»

چند سال پیش حسین علیزاده، آهنگساز برجسته ایران با اشاره به تفکیک جنسیتی در موسیقی ایران و «پاک شدن صدای زنان از حافظه موسیقایی ۳۰ ساله‌های امروز» در سخنانی گفته بود: «چرا صدای زن را از حافظه موسیقایی ما پاک کرده‌اند؟ من با هرگونه تفکیک جنسیتی مخالفم. مگر تنها مردان می‌توانند هنرمند باشند و آواز بخوانند؟»

عضو خانه موسیقی در ادامه سخنان خود می‌افزاید: «این موضوع اما این‌بار به شکلی رسمی‌تر و پر صداتر مطرح شد و به نظرم مفید بود. با توجه به ارتباطاتی که بین مسئولان خانه موسیقی و آقای مرادخانی (معاون هنری وزارت ارشاد) وجود دارد، احتمالاً در پشت صحنه چراغ سبزی به اهالی موسیقی نشان داده شود که داریوش پیرنیاکان مسأله را این‌گونه مطرح کرده است.»

هنوز صدا و سیما با نشان دادن ساز مشکل دارد.

این هنرمند موسیقی سنتی معتقد است: «من بسیار بعید می‌دانم چنین پیشنهادی عملی باشد. با توجه به نظری که قشر مذهبی و بسیاری از علمای شیعه، نسبت به موسیقی دارند و نیز آنچه در بسیاری از کتب معتبر فقهی در رابطه با موسیقی آمده امکان رفع ممنوعیت از تک خوانی زنان وجود ندارد. چرا که برخی از آقایان هنوز با نفس موسیقی مشکل دارند و حتی در کتاب المکاسب، ساخت و خرید و فروش ساز را هم مشکل‌دار دانسته‌اند.»

در کتاب المکاسب و المتاجر، مسأله هشتم آمده است: «خرید و فروش هر چیزی که آلت باشد برای عمل حرام به طوری که منفعت عقلائی آن منحصر در همان عمل حرام است حرام است مانند آلات لهو از قبیل عود و مزمار و بریط و امثال آن و آلات قمار از قبیل نزد و شطرنج و مثل آنکه علاوه بر حرمت خرید و فروش آن ساختن و مزد گرفتن در برابر ساختن آن نیز حرام است بلکه شکستن و از صورت اصلیش خارج کردن واجب است، بله خرید و فروش موارد اولیه آن‌ها از قبیل چوب و مس بعد از آنکه از صورت اصلیش خارج شد اشکال ندارد، بلکه قبل از تغییر شکل هم جائز است، اما در غیر این صورت جواز خرید و فروش آن محل اشکال است.»

حسین علیزاده: «چرا صدای زن را از حافظه موسیقایی ما پاک کرده‌اند؟ من با هرگونه تفکیک جنسیتی مخالفم. مگر تنها مردان می‌توانند هنرمند باشند و آواز بخوانند؟»

به گفته عضو خانه موسیقی، «هنوز صدا و سیما با نشان دادن ساز مشکل دارد. صحبت‌های چند سال پیش آقای خامنه‌ای هم به‌جای خود که ترویج موسیقی در جامعه و دانشگاه‌ها و مراکز آموزشی را با مصالح نظام اسلامی در تعارض می‌دانست.»

سه سال پیش آیت‌الله خامنه‌ای، رهبری جمهوری اسلامی ایران در سخنانی گفته بود: «به‌طور کلی، ترویج موسیقی و تدریس آن و تشکیل کلاس‌های موسیقی، هرچند موسیقی حلال باشد، با اهداف عالیه نظام مقدس اسلامی سازگار نیست و بهتر است جوانان عزیز وقت با ارزش خود را صرف یادگیری علوم و فنون لازم و مفید نموده و اوقات فراغت خود را با ورزش و تفریحات سالم پر نمایند.»

عضو خانه موسیقی در ادامه می‌افزاید: «همین چند سال پیش یکی از علما گفته بود اگر زنگ خانه کسی موزیکال باشد برکت از آن خانه می‌رود و حالا یک‌باره ببینند و صدای زن را حلال اعلام کنند؟ با کتب فقهی چه کنند؟ تازه چون حرمت شنیدن صدای زنان برای مردان در رساله آقای خمینی هم آمده، شکستن این تحریم، هم مشکل فقهی دارد و هم سیاسی. خلاصه، بیان این موضوع خیلی خوب و به نوعی تابوشکنی هم بود. بیان یک خواسته قدیمی همه بود، اما بین بیان خواسته تا برآورده شدنش راه طولانی در پیش است.»

با وجود تمام محدودیت‌هایی که پیش پای هنرمندان زن ایرانی در عرصه موسیقی گذاشته شده است، آن‌ها کماکان تلاش می‌کنند خود را از وابستگی‌هایی کورکورانه ایدئولوژیک رها کنند، و در همه این سال‌ها نشان داده‌اند که صدای زنان ایرانی هرگز خاموش نخواهد شد.

وزارت ارشاد و مخالفان دولت در اجرای زنان نوازنده

سخنان وزیر فرهنگ و ارشاد اسلامی درباره تدوین آیین نامه ای برای چگونگی بر صحنه حاضر شدن زنان نوازنده، بحث درباره این گروه از نوازندگان را به مجادله ای تازه در ایران تبدیل کرده است.

فعالیت‌های شاغلان بخش موسیقی، به خصوص زنان در ایران همه گاه با چالش و مسئله روبرو بوده است و فشار گروه‌هایی با گرایش‌های تند مذهبی و برخی نهادهای حاکمیتی بانفوذ (همانند امامان جمعه شهرها، بسیج و قوه قضاییه) کار را بر مسئولان فرهنگی کشور سخت کرده است.

ماجرا در چند سال اخیر به قدری بالا گرفت که شخص رئیس جمهور نیز وارد چنین کارزاری شد و گفته میشود یکی از دلایل کنار گذاشتن وزیر ارشاد قبلی، انفعال او در مقابل مخالفان برگزاری کنسرت‌های موسیقی بوده است که در نهایت به اصلاح دستورالعمل اجرایی سال ۱۳۶۳ درباره اداره اماکن و نیروی انتظامی انجامید که آنها را از هر گونه دخالت در محتوای برنامه‌های موسیقایی منع کرده و هیات وزیران در تیرماه ۱۳۹۵ آن را تصویب و ابلاغ کرده تا شائبه قانونی پیدا کند.

با توجه به چنین ابلاغیه ای که پشتوانه محکمی چون تصویب نامه هیات وزیران را دارد، به نظر میرسد از منظر قانونی مشکلی برای حضور نوازندگان زن در صحنه های کنسرت وجود نداشته باشد، اما نبود یک وحدت رویه برای اجرای زنان نوازنده و نحوه پوشش و قرار گرفتن آنها روی صحنه موسیقی و اعتراضات منتقدان و مخالفان، فضا را به سمتی سوق داده است که وزیر ارشاد خود راسا پیشنهاد آیین نامه ای برای آن را اعلام کند.

محدودیت اجرای بانوان در ۱۳ استان کشور

برابر گزارشی که روزنامه شرق منتشر کرد در ۱۳ استان کشور برای اجرای صحنه ای موسیقی بانوان محدودیت ایجاد می کنند، اما به نظر میرسد این محدودیت ها رو به افزایش باشد.

در گزارش این روزنامه آمده است که "حضور بانوان نوازنده بر صحنه بعضی شهرها از جمله اصفهان، تبریز، ارومیه، زنجان، گرگان، تمامی شهرهای استان خراسان، برخی از شهرهای خوزستان و... ممنوع است و گروه‌های موسیقی اجازه استفاده از هیچ نوازنده زن یا همخوان زنی را در گروه ندارند."

علی جنتی: در حد بضاعت در مورد لغو کنسرت‌ها با رئیس قوه قضائیه مکاتبه کرده‌ام.

نبود یک نهاد صنفی قوی و منسجم همانند خانه سینما در عرصه موسیقی و اختلافاتی که بین اهالی موسیقی وجود دارد، تقریباً وزارت ارشاد را در حوزه های صنفی و اجتماعی در برابر گروه‌های منتقدی که قدرت بسیج کنندگی بالایی دارند، تنها گذاشته است.

برای نمونه و به رغم گذشت چند روز از اتفاقات مرتبط با حذف بانوان نوازنده از چند صحنه موسیقی کشور، هنوز خانه موسیقی واکنشی به آن نشان نداده است، این در حالی است که فعالیت‌های موسیقایی زنان در سطح کشور به شکلی گسترده بروز و ظهور دارد.

گذشته از هنرستان موسیقی دختران که به شکل رسمی و زیر نظر آموزش و پرورش فعالیت میکند، در سطح تهران نزدیک به ۱۰۰۰ آموزشگاه موسیقی وجود دارد که حداقل نیمی از هنرجویان و حتی مدرسان آن را زنان نوازنده و خواننده شکل میدهند.

هم اکنون حتی در دورترین روستاهای کشور نیز زنان به نوازندگی خنیاگری سرگرمند و بازار آموزش سازهای محلی همانند تنبور و دوتار در نواحی مختلف ایران بسیار پررونق است.

سایه بازداشت، زندان و شلاق بر سر گروهی از هنرمندان ایرانی



در ایران موج جدیدی از برخورد با هنرمندان و نویسندگان در حوزه‌های مختلف آغاز شده است. برخی از آنها به تازگی بازداشت شده‌اند، گروهی هم در انتظار احکام دادگاه تجدید نظر یا گذراندن دوران محکومیت هستند.

در آخرین موارد، محمدرضا حاج رستم بگلو، شاعر ایرانی روز چهارشنبه در کرج بازداشت شد.

بر اساس گزارش‌ها ماموران منزل پدری آقای حاج رستم بگلو را بازرسی و تفتیش کرده و سپس او را به مکان نامعلومی منتقل کرده‌اند.

همچنین سازمان‌های حقوق بشری اعلام کردند روزبه گیلایان و الهه سروش نیا دو نویسنده ایرانی دوشنبه ۲۳ آذرماه در گرگان بازداشت شده‌اند.

هنوز از علت بازداشت و محل نگهداری این دو نویسنده اطلاعی در دست نیست. آقای گیلایان دانش آموخته فلسفه و نویسنده کتاب "فلسفه در خیابان" است.

در همین حال گروه دیگری از هنرمندان در انتظار حکم دادگاه تجدید نظر هستند، از جمله مهدی رجبیان، حسین رجبیان و یوسف عمادی سه موسیقی‌دان ایرانی.

آنها اردیبهشت ماه امسال به اتهام "توهین به مقدسات و تبلیغ علیه نظام" هر یک به ۶ سال زندان و ۲۰ میلیون تومان جریمه نقدی محکوم شده بودند.

بر اساس گزارش‌های رسیده به سازمان‌های حقوق بشری، مهدی رجیبیان موسس سایت موسیقی "برگ موزیک" است. یکی از آقای رجیبیان این است که برگ موزیک با انتشار موسیقی زیرزمینی "قصد ترویج بی‌اعتنایی به مقدسات" را داشته است.

یک منبع آگاه به کمپین بین‌المللی حقوق بشر ایران گفته که مهدی رجیبیان که در سال ۱۳۹۲ بازداشت شد، در حال ضبط پژوهش تاریخ ایران به روایت سه تار بود که تمامی آن پروژه با توقیف استودیوی شخصی و هارد دیسک‌های حاوی صداهای ضبط شده متوقف شد.

یوسف عمادی نیز آهنگساز است و در زمان بازداشت مسئولیت فروش سی‌دی‌های سایت برگ موزیک را برعهده داشت.

اما حسین رجیبیان ارتباطی با سایت برگ موزیک نداشته است. او پس از اتمام اولین فیلم سینمایی‌اش دستگیر و فیلم مذکور که دارای مجوز ساخت هم بود توقیف شد و هنوز تصاویر و صداهای نهایی شده فیلم به او بازگردانده نشده است.

این سه تن در مهر ماه سال ۱۳۹۲ بازداشت شدند و بیش از دو ماه در سلول‌های انفرادی در بند ۲ الف بودند و قرار است دادگاه تجدید نظر اول دی ماه حکم خود را درباره آنها صادر کند.

کیوان کریمی، مستندساز ایرانی از دیگر هنرمندانی است که پاییز امسال به اتهام "توهین به مقدسات و رابطه نامشروع" به ۶ سال زندان و ۲۲۳ ضربه شلاق محکوم شد.

شاعران هم از برخورد حکومت مصون نبوده‌اند و مهدی موسوی و فاطمه اختصاری دو شاعر ایرانی نیز از جمله هنرمندانی بودند که در سال ۱۳۹۲ بازداشت شدند.

آنها به اتهام "دست دادن و روبوسی با نامحرم" در دادگاه به ترتیب به ۹ و ۱۱ سال زندان و ۹۹ ضربه شلاق محکوم شدند.

برخورد با هنرمندان در حالی وارد مرحله جدیدی شده است که حسن روحانی رییس جمهوری ایران تیرماه امسال گفت: "بخش بزرگ بار تعامل با جهان بر دوش هنرمندان است و هنرمندان در سیاست خارجی و حتی همکاری‌های اقتصادی می‌توانند نقش بسزایی ایفا کنند. باید شرایط خلاقیت هنرمندان را در جامعه مهیا کنیم تا جامعه ما از خشونت و افراط بپرهیزد."



ممنوعیت آموزش موسیقی در مدارس

مدارسی که در تبلیغات خود از آموزش موسیقی استفاده می‌کنند، متخلف هستند و برابر قانون با آنها برخورد می‌شود.

فارس: رئیس سازمان مدارس غیردولتی و توسعه مشارکت‌های مردمی آموزش و پرورش گفت: آموزش موسیقی در مدارس دولتی و غیر دولتی به دلیل مغایرت آن با اهداف مقدس نظام تعلیم و تربیت، غیرقانونی است.

علی باقرزاده اظهار داشت: متأسفانه بعضی از مدارس غیردولتی برای جذب دانش‌آموزان در این مدارس از تبلیغاتی مانند آموزش انواع موسیقی استفاده می‌کنند که ممنوع است. وی با بیان اینکه بعضی از مدارس غیردولتی فقط می‌توانند به

دانش‌آموزان بالای بیست سال خدمات‌رسانی کنند، ادامه داد: بعضی از مدارس غیردولتی مجوز آموزش به افراد زیر بیست سال را ندارند ولی با زیر پا گذاشتن قانون در تبلیغات خود، از افراد چهار سال به بالا برای آموزش‌های مختلف ثبت‌نام می‌کنند که این موضوع به معضلی تبدیل شده است.

آموزش موسیقی جزء برنامه مصوب مدارس نیست

رئیس سازمان مدارس غیردولتی و توسعه مشارکت‌های مردمی آموزش و پرورش با بیان اینکه بحث آموزش موسیقی جزء برنامه مصوب و فوق برنامه‌های مدارس نیست، افزود: مدارس که در تبلیغات خود از آموزش موسیقی استفاده می‌کنند، متخلف هستند و برابر قانون با آنها برخورد می‌شود.

باقرزاده با اشاره به اینکه بر فعالیت و نحوه تبلیغات مدارس غیردولتی نظارت دقیقی صورت می‌گیرد، تصریح کرد: شورای نظارت مرکزی در آموزش و پرورش و شورای نظارت استان‌ها بر فعالیت و نحوه تبلیغات مدارس غیردولتی نظارت دقیقی دارند و در صورت مشاهده تخلف در این زمینه‌ها از سوی مدرسه غیردولتی، تا انحلال مجوز آن پیش خواهند رفت.



واکنش‌های گسترده به پخش اعترافات اجباری مانده هژبری

در روزهای اخیر صفحه اینستاگرام شماری از مربیان شناخته شده رقص در ایران «با حکم قضایی» مسدود شد. این نخستین بار نیست که فعالان فضای مجازی به اتهام «جرائم اخلاقی یا اشاعه فساد» دستگیر می‌شوند اما آنچه در مورد اخیر خبرساز شد، اعترافات متهم ۱۸ ساله در مقابل دوربین صدا و سیما، در شرایطی بود که زیر فشار روحی شدیدی قرار داشت.

مانده هژبری دختر ۱۸ ساله‌ای که اعترافاتش در شبکه یک تلویزیون ایران پخش شد، تصاویر رقص خود را در اینستاگرام به اشتراک می‌گذاشت. او در فیلم اعتراف به گریه افتاد و تحت فشار ابراز ندامت کرد. این اعتراف‌گیری واکنش‌های بسیار زیادی را در فضاهاى مجازی به همراه داشته است. از جمله محسن بیات زنجانی، فرزند آیت‌الله بیات زنجانی، که در توئیتر نوشت: «واقعا خروجی پخش کردن اینگونه اعترافات چیست؟ کدام مخاطبی اقناع می‌شود؟ برای چه کسی درس عبرت است اصلاً؟ من میبوهت مانده‌ام از اینکه صداوسیما واقعا نمی‌فهمد یا تمعدا دنبال تحریک عواطف بخش‌های زیادی از جامعه است!»

رقصیدن جرم است، مگر به ساز حکومت

پس از دستگیری، در صفحه اینستاگرام دستگیرشدگان این جمله به چشم می خورد: «این صفحه حسب دستور مقام محترم قضایی به علت انتشار محتوای مجرمانه مسدود گردید.» تمام ویدئوهای رقص هم از صفحات این اشخاص حذف شده است.

حدود دو ماه پیش، تورج کاظمی، رییس پلیس فضای تولید و تبادل اطلاعات (فتا) تهران بزرگ دربارہ این دستگیری ها صحبت کرده بود. او گفته بود که نیروهای ویژه پلیس مشغول بررسی ۵۱ هزار صفحه اینستاگرام با «محتوای مستهجن و مبتذل» هستند. کمال هادیانفر اعلام کرده بود که پلیس مشغول شناسایی ادمن این صفحات است.

جمعی که اکنون دستگیر شده اند، به گفته تورج کاظمی، تنها یک سوم افرادی هستند که تحت تعقیب پلیس فتا قرار دارند. چون تاکنون یک سوم این پرونده‌ها به نتیجه رسیده است.



ادامه مخالفت با رقص با وجود بازتاب منفی جهانی

سابقه دستگیری فعالان مجازی در ایران تقریباً به اندازه عمر فعالیت های مجازی است. چهارسال پیش هم یک گزارش تصویری کوتاه پخش شد که نشان می داد جوانانی که موزیکویدئوی مشهور «هپی» (Happy) اثر فرل ویلیامز را در تهران بازسازی کرده بودند بازداشت شده‌اند. آنها در برابر دوربین ۲۰:۳۰ به اقدام خود اعتراف و از آن ابراز پشیمانی کردند. این اتفاق تبدیل به یک بمب خبری تکان‌دهنده در رسانه‌های جهان شد.

جمعی که اکنون دستگیر شده اند، به گفته تورج کاظمی، تنها یک سوم افرادی هستند که تحت تعقیب پلیس فتا قرار دارند

پلیس ایران در این گزارش به وضوح برای تهدید افکار عمومی و مقابله با پیوستن ایرانی‌ها به حرکت‌های جهانی با بهره‌گیری از ظرفیت‌های شبکه‌های اجتماعی، اعلام کرد تمام کسانی که در نسخه ایرانی این موزیکویدئو نقش داشتند، «در دو ساعت شناسایی و ظرف شش ساعت دستگیر شدند». آنها در حالی که پشت‌شان به دوربین بود، به شیوه سنتی صداوسیما جمهوری اسلامی اعتراف کردند که فریب خورده‌اند.

فرمانده نیروی انتظامی تهران، در این گزارش خطاب به کسانی که جوانان را اغفال می‌کنند، هشدار داد که «سرعت عمل پلیس در کشف و شناسایی این افراد بسیار سریع است و قطعاً ما با این افراد برخورد خواهیم کرد».

خبر این بازداشت‌ها واکنش‌های بسیاری را در پی داشت. حتی فرل ویلیامز، خواننده و آهنگساز معروف آمریکایی و سازنده و اجرا کننده این قطعه موسیقی، گفت: «بازداشت این بچه‌ها فقط به خاطر تلاش برای پراکندن شادی، از غم‌انگیز هم غم‌انگیزتر است». پس از آن، در همراهی با جوانان ایرانی، بازسازی ویدئوی هپی در سراسر جهان رایج شد و صدها نمونه از بازسازی این ویدئو و رقصیدن جوانان و حتی مسلمانان با این آهنگ در فضای مجازی پخش شد.

دو سال پیش نیز قوه قضاییه ایران تعدادی از افرادی که به عنوان مدل و عکاس مدلینگ در اینستاگرام فعالیت می‌کردند را بازداشت کرد. دادسرای جرایم رایانه‌ای ایران آن زمان گفته بود که عملیات «عنکبوت ۲» برای شناسایی آن افراد دو سال طول کشیده است.



اسفندماه سال گذشته نیز در پی رقص تعدادی دختر بچه در مراسم روز زن از سوی شهرداری تهران در برج میلاد، دادستان کل کشور دستور برخورد با متخلفان و هنجارشکنان این مراسم را داد. آنچه هنجارشکنی و خلاف عفت عمومی دانسته شد، اجرای برنامه رقص دختران زیر هشت سال بود که با بلوز و شلوار مشکی و کاملاً پوشیده روی صحن به شیوه محلی رقصیدند. آیت‌الله حسین نوری همدانی در این رابطه گفت که خانواده شهدا باید در برابر این رقص به میدان بیایند و اعتراض خود را بیان کنند. چون به اعتقاد او «به واسطه خون شهدا این امنیت و انقلاب به وجود آمده و چنین حرکاتی در جامعه انقلابی بسیار جای تأسف دارد». بسیاری اعتقاد دارند که این احضار محمدعلی نجفی، شهردار سابق تهران برای پاسخگویی درباره این رقص، اتفاق نهایی بود که او را برای استعفا مصمم کرد.

در مقابل اعتراض تندروها به رقص کودکان، بسیاری از شخصیت‌های سیاسی، روزنامه‌نگار و فعالان اجتماعی این اعتراض‌ها را مردود و عجیب دانستند. ناهید خداکرمی، عضو شورای اسلامی شهر تهران و عضو هیات علمی دانشگاه علوم پزشکی شهید بهشتی در توئیتر خود نوشت: «تأسف‌انگیز است که کودکان‌مان هم از این نگاه مسموم و جنسیت‌زده به زن در امان نیستند. اگر به جای حساسیت به رقص و شادی کودکان، حساس به تاراج بیت‌المال بودید، امروز شهرداری ۵۲ هزار میلیارد بدهی نداشت».

رقص، به عنوان ابزار اعتراض اجتماعی

رقصیدن پس از انقلاب ۵۷ برای همه‌ی ایرانی‌ها ممنوع شد و زنان اجازه ندارند در ملاء عام آواز بخوانند. کلاس‌های رقص زبان به زبان می‌چرخد و معمولاً معلم رقص برای آموزش به منزل افرلد می‌رود یا آموزش را به صورت پنهانی در سالن‌هایی که برای این منظور مهیا شده انجام می‌دهند.

مسوولان جمهوری اسلامی با تبلیغات آموزش پنهانی رقص در قالب کلاس‌های ورزشی و با آموزش رقص در مهدکودک‌ها که از آن به عنوان آموزش‌های «غیراخلاقی و دینی» یاد می‌کنند، برخورد کرده‌اند. ورزش زومبا در خرداد ۹۶ توسط فدراسیون ورزش‌های همگانی ممنوع شد و در برخی رسانه‌های خارجی بازتاب زیادی داشت. رییس انجمن آمادگی جسمانی فدراسیون ورزش‌های همگانی در این باره گفت: «این رشته هر چند طرفداران زیادی در کشور دارد اما مشکل اصلی آنجاست که با پخش موزیک‌های خارجی ورزشکاران را ترغیب به رقص و انجام حرکات موزون می‌کنند که این موضوع کاملاً با شرایط فرهنگی ما مغایرت دارد».

سه رشته دیگر بادی‌ریتم، هیپ‌هاپ و ایروبیک حرفه‌ای نیز ممنوع است. چراکه از نظر مسوولان نظام، نمودی از نوعی نافرمانی مدنی و فرهنگ غربی است. به زعم مسوولان، این رشته‌ها بار ایدئولوژیک بی‌خیال بودن و وجهه جنسی هم بدنبال دارد.

به دلیل همین ممنوعیت‌ها، رقص به نوعی اعتراض اجتماعی، وجه همبستگی و مطالبه جمعی تبدیل شده و همچنان اشتیاق برای آموزش آن در کلاس‌های غیررسمی وجود دارد. بسیاری از خانواده‌های ایرانی از سه دهه پیش تاکنون در خانه‌های خود، آلبوم‌های موسیقی را تکثیر و توزیع و از هر بهانه‌ای برای رقصیدن و شادی کردن استفاده می‌کنند.

رقص به نوعی اعتراض اجتماعی، وجه همبستگی و مطالبه جمعی تبدیل شده و همچنان اشتیاق برای آموزش آن در کلاس‌های غیررسمی وجود دارد.

۲۹ آوریل (نهم اردیبهشت) روز جهانی «رقص» یا همان چیزی است که از آن به عنوان «زبان جهانی برای ایجاد صلح» نام برده می‌شود. مسوولان جمهوری اسلامی هرچند با استفاده از عبارت «حرکات موزون» در چند سال اخیر سعی در پذیرش مشروط آن کرده‌اند اما همواره رقص را با فسق و فجور مترادف می‌دانند.

ممنوعیت نمایش رقص در ایران، بهرام بیضایی را مجبور کرد تا در فیلم «گفت‌وگو با باد» به جای رقص، از حرکت دست‌ها استفاده کند. اما این موضوع هیچ‌گاه این کارگردان ایرانی را راضی نکرد: «مشکل اجرای آن برای مژده این بود که باید می‌رقصید بی‌آن که رقص به نظر بیاید؛ مشکلی که خیال می‌کنم هیچ رقصنده‌ای در جهان آن را نمی‌فهمد».

در این زمینه اعتراضات زیادی در قالب کارهای هنری صورت گرفته است. فیلم «رقاص بیابان» یک نمونه از آن است که در شرایط بعد از انتخابات ۸۸ و جنبش سبز در ایران اتفاق می‌افتد. افشین غفاریان (با بازی ریس ریچی) دانشجوی جوانی است که از کودکی با تماشای ویدیوهای مایکل جکسون و جین کلی به هنر رقص علاقمند شده است. او با فیلترشکن و تماشای رقصنده‌هایی معروف به مهارت‌های در طراحی و رقص دست یافته و مصمم است تا به همراه دوست دخترش به دور از نگاه نیروهای بسیج، در بیابان‌های اطراف تهران دست به اجرای یک باله دونفره مدرن بزند. او می‌داند پس پرده نفرت از رقص در میان برخی از مردم مملکتش، دلایلی ایدئولوژیک نهفته است و به همین دلیل علیرغم شرایط موجود به اجرای رقص‌های زیرزمینی‌اش ادامه می‌دهد.

با این همه، درک مفهوم ممنوعیت رقص و رقصیدن در ایران پس از انقلاب اسلامی، برای تماشاگر غربی مشکل و گاه حتی غیرممکن به نظر می‌رسد. اما ریچارد ریموند، کارگردان بریتانیایی، که «رقاص بیابان» نخستین فیلم اوست، می‌گوید از طریق خواندن خبری در روزنامه تایمز لندن از ماجرای دستگیری رقصنده ایرانی به جرم اجرای رقص آشنا شد: «داستان افشین غفاریان و اقا مرا تکان داد. تا آن زمان من هیچ ارتباطی با هنر رقص نداشتم و هرگز فکر نمی‌کردم سوزه

اولین فیلم بلند داستانی ام رقص باشد. اما این داستان و ارتباط آن با هنر و رقص مرا بی نهایت مجذوب کرد و با آن ارتباط عمیقی پیدا کردم. حالا درک می کنم که چرا هنرمندان، سینماگران، شاعران و رقصندگان همیشه در صف اول بازگو کنندگان داستان هایی درباره آزادی هستند».



لغو کنسرت در اصفهان و مشهد به خاطر «نوازندگان زن» و استفاده از لفظ «کنسرت»

گزارش های رسیده از شهرهای اصفهان و مشهد حاکی است که طی روزهای گذشته دو کنسرت موسیقی به دلایل مختلف از جمله حضور نوازندگان زن و استفاده از لفظ کنسرت لغو مجوز شده اند.

به گزارش روزنامه «شرق» چاپ تهران، کنسرت گروه موسیقی «عرفان» که قرار بود در هنرسرای «خورشید» اصفهان روی صحنه برود، به دلیل حضور نوازندگان زن لغو شد.

بر اساس این گزارش، این گروه ابتدا قرار بود در جریان آیین افتتاح «جشنواره بین المللی میراث معنوی» در اصفهان اجرای برنامه داشته باشد که اجازه حضور نوازندگان زن آن روی صحنه داده نشد و به اعضای این گروه قول داده شد تا در مکانی دیگر با حضور همه اعضا و نوازندگان زن به اجرای برنامه بپردازند.

با این حال این قول نیز عملی نشد و کنسرت «گروه عرفان» در هنرسرای «خورشید» اصفهان نیز به دلیل جلوگیری از روی سن رفتن زنان، لغو شد.

اعضای این گروه هم به رغم وعده قبلی مسئولان، از اجرای کنسرت صرف نظر کرده و اصفهان را ترک کردند.

فرشاد رستمی، عضو گروه موسیقی «عرفان»، با اشاره به اینکه ما مجوز اجرای این کنسرت را از وزارت ارشاد گرفته بودیم، درباره لغو آن به خبرگزاری ایسنا گفته است: «افرادی که در هنر سرا بودند می گفتند آقای قطبی – مدیرکل اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان – از برگزاری این کنسرت جلوگیری است. قوانین وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی در این مورد نوشته شده و مدون است و ما مجوز داشتیم».

حجت‌الاسلام محمد قطبی، مدیرکل فرهنگ و ارشاد اسلامی استان اصفهان، ضمن ابراز بی‌اطلاعی از دلایل لغو این کنسرت، به ایسنا گفته است که همه گروه‌های موسیقی حاضر در این اجلاس، مجوز داشته‌اند و او باید همه گزارش‌ها را بخواند تا درباره آن اظهار نظر کند.

اما پیروز ارجمند، مدیرکل دفتر موسیقی وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، با اشاره به مجوز داشتن این گروه گفته است: «تفکیک جنسیتی روی صحنه، با سیاست‌های کلی دولت سازگار نیست و اگر کسانی، گروهی را دعوت می‌کنند باید از قبل ملاحظات آن را اعلام و انجام دهند، اما این رفتاری که مسوولان برگزاری اجلاس انجام دادند، درست نبود».

به نوشته روزنامه «شرق»، با اینکه در این جشنواره از حضور نوازندگان خانم ایرانی روی سن جلوگیری به عمل آمده، اما زنان کره‌ای در هنر سرای خورشید، هم به نواختن ساز پرداختند و هم اجرای آوازی داشتند.

لغو یک کنسرت دیگر در مشهد

اما مجوز برگزاری یک کنسرت موسیقی دیگر در مشهد نیز لغو شده است. کنسرت گروه موسیقی «آرون» که قرار بود در روزهای ۱۸ و ۱۹ مهر در مشهد برگزار شود، تنها به دلیل استفاده از کلمه «کنسرت» در تبلیغات به جای «اجرای پژوهشی»، امکان برگزاری پیدا نکرده است.

حجت‌دهباشی، سرپرست گروه موسیقی «آرون» در این باره به ایسنا گفته است: «گویا مشکل به خاطر ارسال پیامکی تحت عنوان "اجرای کنسرت" به جای "اجرای پژوهشی" بوده است. از آنجا که در مشهد برای اجرای موسیقی به کار بردن لفظ "کنسرت" ممنوع است، همین امر دستاویزی شد تا با یک تماس تلفنی، اجرای پژوهشی گروه را لغو کنند».

به گفته‌دهباشی، عباس‌نژاد (مسئول اداره امور هنری ارشاد استان خراسان) در تماسی تلفنی با او، لغو مجوز اجرای گروه را به صورت شفاهی و بدون بیان هیچ دلیلی اعلام کرده و گفته است که فردا باید در سالن محل برگزاری پارچه‌نوشتی با این عنوان نصب کنید: «اجرای پژوهشی گروه موسیقی آرون به دلایل فنی لغو شد».

بخش ششم

گزارشات نقض حقوق محیط زیست در ایران



بحران گردوغبار یا ریزگردها در ایران

تهران، اسفند ۱۳۵۳. نخستین سمینار منطقه‌ای مقابله با بیابان‌زایی در تهران برگزار می‌شود. در این نشست نمایندگان ۲۲ کشور پرمجموعیت و پهناور مناطق خشک جهان از اقیانوس اطلس تا آسیای مرکزی شرکت می‌کنند.

پاریس، خرداد ۱۳۷۳. کنوانسیون مقابله با بیابان‌زایی تنظیم و برای امضا در ماه مهر همان سال آماده می‌شود. وزیر وقت جهادسازندگی، غلامرضا فروزش، این سند بین‌المللی را امضا می‌کند. ۱۹۴ کشور به معاهده جهانی پیوسته‌اند.

تهران، بهمن ۱۳۷۵. قانون الحاق ایران به «کنوانسیون سازمان ملل متحد برای بیابان‌زدایی در کشورهای که به طور جدی با خشکسالی و یا بیابان‌زایی مواجه‌اند به ویژه آفریقا» از تصویب پنجمین مجلس شورای اسلامی می‌گذرد.

با اینکه حدود ۶۰ سال از نخستین فعالیت‌های عملی و بیش از ۴۰ سال از تلاش‌های منطقه‌ای ایران برای مهار بیابان‌گستری می‌گذرد، امروز ریزگردهای آلوده به مواد شیمیایی، رادیواکتیو و بیماری‌زا نفس‌ها را در سینه حبس کرده است. ریزگردهایی که از بیابانی شدن زمین‌ها و تالاب‌ها راهی ریه شهروندان ایرانی می‌شود تا یادآوری کنند، حفاظت محیط‌زیست ضرورتی غیرقابل انکار است.

ریزگردهای خودی و غیرخودی

شماری از مدیران ایرانی، دلیل عمده این بلای نفس‌گیر را به خارج از کشور نسبت می‌دهند. از جمله رئیس سازمان جنگل‌ها و مراتع که در بهمن ماه ۱۳۹۳ به خبرگزاری ایرنا گفت: «کمتر از ۱۰ درصد ریزگردها منشأ داخلی دارد.»

اردیبهشت ماه ۹۴، گری لوئیس هماهنگ‌کننده سازمان ملل در ایران جمله رئیس سازمان جنگل‌ها و مراتع را در گفت‌وگو با جام‌جم آنلاین تکرار می‌کند. اما هیچ کدام از آنان نمی‌گویند بر اساس کدام پژوهش یا مطالعه علمی به چنین رقمی دست یافته‌اند.

در چنین شرایطی است که برخی از رسانه‌ها با «عربی» خواندن ریزگردها، یک آشفتگی طبیعی را به حیطة نزاع‌های قومی می‌کشانند تا شاید از سنگینی بار مسئولیت ناشی از سو مدیریت محیط‌زیست در کشور اندکی کاسته شود.

عامل اصلی بروز ریزگردها از دست رفتن رطوبت خاک است. رها شدن زمین‌های کشاورزی به دلیل بی‌آبی و نابودی پهنه‌های آبی از یک سو و از سوی دیگر، گرم شدن خاورمیانه و کاهش بارش ناشی از تغییرات اقلیمی، باعث شده‌اند ریزگردها حضور پررنگ‌تری در منطقه و در ایران داشته باشند. جایگاه ایران در بروز تغییرات اقلیمی در خور توجه و جزو ۱۰ کشور اول تولیدکننده گازهای گلخانه‌است.

مطالعه‌ای که در مجله علمی-پژوهشی انسان و محیط‌زیست منتشر شده نشان می‌دهد کاهش رطوبت خاک در شمال خاورمیانه که منطقه تغذیه میان‌رودان است یکی از دلایل وقوع ریزگردهاست. از دست رفتن زمین‌های کشاورزی به خصوص در منطقه موسوم به هلال حاصلخیز نیز به توسعه کانون بحران افزوده است.

معصومه ابتکار، رییس سازمان محیط‌زیست منشا ریزگردهای اخیر که لرستان را در غبار فرو برد، کشورهای غرب و جنوب غربی ایران اعلام می‌کند که بر اساس گزارش برنامه محیط‌زیست سازمان ملل، خاورمیانه خود یکی از کانون‌های ریزگردهاست و نقش صحرای آفریقا در این میان قابل توجه است.

با این حال نباید کانون‌های داخلی ریزگردها را، که وسعت قابل توجهی نیز دارند، نادیده گرفت. خانم ابتکار در این ارتباط می‌گوید ۲ هزار و ۸۰۰ هکتار از کانون‌های بسیار بحرانی ریزگرد در ایران شناسایی شده است. به نظر می‌رسد، نخستین توفان گرد و غبار تهران در خرداد ۹۳ که هراس به دل پایتخت‌نشینان انداخت نیز منشا داخلی داشته است. این پدیده اسفند ماه سال بعد نیز تکرار شد. آن زمان قاسم حقانی، معاون منابع طبیعی استان تهران اعلام کرد ۷۰ هزار هکتار از شهرستان ملارد کانون اصلی گرد و غبار در استان تهران است.

به تازگی خشک شدن تالاب فصلی بندعلی خان، دریاچه حوض سلطان قم و دریاچه نمک از سوی مدیران دولتی از جمله مدیرکل محیط‌زیست استان تهران و معاون فنی و عمرانی شهرداری تهران به عنوان کانون‌های داخلی گرد و غبار معرفی شده‌اند. فرماندار قم به نقل از اداره هواشناسی این استان می‌گوید گرد و غباری که این شهرستان اخیراً شاهد آن بوده منشا داخلی داشته و ناشی از کویری شدن زمین‌های کشاورزی است و «ریشه کویری شدن اراضی نیز قطع حبابه‌های قمرود و قره چای است که در حدود ۳۰ سال گذشته اتفاق افتاده است».

بنا به گزارش برنامه محیط‌زیست سازمان ملل، بخش‌هایی از شمال کرانه‌های خلیج فارس و دریای عمان، جنوب دریاچه ارومیه، تالاب خشک شده هامون و بخش‌هایی از دشت کویر و دشت لوت کانون‌های داخلی ریزگردها هستند.

ریزگرد در ایران

در ایران سرچشمه اصلی ریزگرد باد شمال است. این باد که از خرداد تا خرداد فعال است، در شمال خاورمیانه شکل می‌گیرد و با گذر از کوه‌های ترکیه و شمال عراق، مانند قیفی به بیابان‌های عراق و سوریه سرازیر می‌شود و تا خلیج فارس و رسیدن به آب‌های آزاد پیش می‌رود. جریان‌های خشک هوای عربستان و عدم توجه به محیط‌زیست و بیابان‌زدایی در عراق باعث خشک شدن بسیاری از باتلاق‌های عراق و ایجاد نواحی غبارساز شده‌است. در گذشته سه کشور ایران، عراق، و عربستان به‌صورت مشترک هزینه‌های مالچ‌پاشی این زمین‌ها را تأمین می‌کردند و تمام زمین‌ها در فصل خاصی از سال مالچ‌پاشی می‌شدند. مالچ نوعی فرآورده چسبنده نفتی است که برای تثبیت شن‌های روان در بیابان‌ها استفاده می‌شود. جنگ عراق و تغییر رویه این دولت‌ها در دهه ۲۰۰۰ میلادی سبب فراموشی این کار، و در نتیجه افزایش ریزگرد در خوزستان،

غرب ایران، و سرانجام تقریباً در سراسر ایران شد. توفان اخیر، که به گفته برخی اهالی بغداد بدترین توفان غبار زندگی‌شان بوده‌است، سبب بیشترین میزان ریزگرد در سه دهه اخیر ایران شد و ترکیب غبار با آلاینده‌های شهری ریزگرد خطرناکی را تولید کرد که صدها شهروند را به بیمارستان کشاند.

عوامل ریشه‌ای در به وجود آمدن ریزگرد در ایرانی

طی چند دهه اخیر بین کشور عراق و ترکیه کشمکش فراوانی بر سر به دست آوردن منابع آب وجود دارد که باعث شد ترکیه با ساختن چندین سد به روی رود دجله باعث کاهش شدید آب این رودخانه شود. همچنین دولت عراق در زمان صدام با کانال کشی و انتقال آب رود دجله باعث شد آب رود دجله به شدت کاهش و در نتیجه این کاهش تعدادی از تالاب‌های منطقه دچار آسیب و خشکی شود و بیابان‌های عراق رشد فراوانی کنند. از سوی دیگر کشور عربستان که در رویای تبدیل شدن به بزرگترین صادر کننده گندم جهان بود شروع به استخراج آبهای فسیلی از عمق 1000 متری زمین کرد که پس از مدتی با تمام شدن منابع آب این رویا ناتمام ماند اما تاثیر بدی در سفره‌های آب زیر زمینی داشت که خود عامل افزایش بیابان بود. همچنین توقف چند ساله عملیات مالچ پاشی باعث شده با کمترین وزش باد که متأسفانه جهت آن همیشه از سمت عراق به ایران است غبار بزرگی بلند شود که امروزه حتی تا نواحی مرکزی ایران هم می‌رسد.

افزایش ریزگرد در سالهای اخیر

درباره علت افزایش ریزگرد اخیر همچنان نظر یکسان یا فراگیری وجود ندارد. برخی آن را همچنان شدت یافته پدیده (شمال یا شمل) می‌دانند، برخی آن را به فرایند بیابان زایی در عراق، شدت یافته بدلیل مرداب زدایی در جنگ امریکا، دانسته و دیگران آن را به شکل گیری پدیده‌های جوی دیگر در خاور میانه نسبت می‌دهند. وجود مواد رادیو اکتیو در ریزگرد همچنان تایید نشده اما شواهد غیر رسمی از آن خبر می‌دهند. "پروژه ریزگرد" در حال حاضر، بخش بزرگی از تحقیقات آکادمیک و ژورنالیستی فارسی و انگلیسی را در باره این پدیده گرد آوری کرده است.

گردوغبار در خرمشهر ۴۹ نفر را راهی بیمارستان کرد.

خرمشهر - رئیس بیمارستان ولی عصر (عج) خرمشهر گفت: در دو روز گذشته ۴۹ نفر با مشکلات تنفسی به این بیمارستان مراجعه کردند که ۶ نفر از آنها در بخش داخلی بستری شدند.

حسین ولایی در گفت‌وگو با خبرنگار مهر، شمار مراجعه‌کنندگان به این بیمارستان با مشکل تنفسی در دو روز گذشته را ۴۹ نفر اعلام کرد و گفت: در روز جمعه ۲۹ و شنبه ۳۰ دی‌ماه، به ترتیب ۲۵ و ۲۴ نفر با مشکل تنفسی به بیمارستان ولی عصر (عج) خرمشهر مراجعه کردند.

ولایی از بستری شدن ۶ نفر از این تعداد در بخش داخلی این بیمارستان خبر داد و اظهار کرد: از مراجعه‌کننده در روز ۲۹ دی، ۱۳ نفر به‌صورت سرپایی مداوا، ۱۲ نفر در اورژانس بستری شدند که چهار مورد از آنها به بخش داخلی منتقل شدند. در روز گذشته نیز هفت نفر در اورژانس بستری شدند، ۱۷ نفر به‌صورت سرپایی مداوا و دو نفر به بخش داخلی برای ادامه مراحل درمان منتقل شدند.

رئیس بیمارستان ولی عصر (عج) بر آمادگی بیمارستان برای اینگونه مواقع بحرانی تأکید کرد و گفت: در پی پدیده اخیر گردوغبار به بخش اورژانس بیمارستان علاوه بر کپسول‌های اکسیژن موجود در این بخش، ۱۰ کپسول اکسیژن دیگر نیز اضافه شد.

ولایی این نکته را که بخش اورژانس بیمارستان ولی عصر (عج) خرمشهر به این دلیل که تنها بیمارستان شهر است به‌صورت همیشگی برای شرایط بحران آماده است را یادآور شد و بیان کرد: در بخش اورژانس در هر نوبت‌کاری دو پزشک و ۱۲ کادر درمانی اعم از پرستار و بهیار خدمات‌رسانی می‌کنند که برای شرایط بحران طراحی شده و پاسخگوی

این تعداد مراجعه‌کنندگان طی این دو روز بود با این حال تیم بحران نیز به صورت آماده‌باش قرار داشته و کماکان در حال آماده‌باش است.

به گزارش خیرنگار مهر، گردوغبار طی دو روز اخیر با غلظت چند ده برابری حد مجاز، مدارس اغلب شهر استان خوزستان را برای دو روز تعطیل کرد و باعث شد ادارات و دستگاه‌ها بنا به تصمیم ستاد بحران استان خوزستان روز گذشته تعطیل شوند و امروز نیز با دو ساعت تأخیر فعالیت خود را آغاز کنند.

زنگ خطر بحران آب



خطر نابودی منابع آب‌های زیرزمینی ایران به دلیل سوءمدیریت

نزدیک به ۷۸ درصد از منابع آب زیرزمینی در ایران رو به نابودی است. معاون وزیر نیرو جمهوری اسلامی عدم مدیریت صحیح در بهره‌برداری از ذخایر آبی و خشکسالی و تغییرات اقلیمی را از مهم‌ترین دلایل این روند دانست.

رحیم میدانی، معاون وزیر نیرو اعلام کرد که نزدیک به ۷۸ درصد منابع آب زیرزمینی در کشور رو به نابودی است. او در گفت‌وگو با خبرگزاری مهر با تأکید بر اینکه ۵۰ درصد از منابع آبی ایران در سفره‌های زیرزمینی قرار دارد این را یک فرصت مناسب برای ایران خواند و توضیح داد آبی که منشاء آن بارندگی است در زمین نفوذ کرده و در سفره‌ها ذخیره می‌شود.»

میدانی ذخایر آب زیرزمینی را در سطح دنیا با ارزش دانست و گفت "به عنوان ذخایر استراتژیکی آبی هر کشوری تلقی می‌شود." او "ضعف مدیریت در بهره‌برداری از منابع آب زیرزمینی" را دلیل مهمی دانست که باعث می‌شود میزان زیادی از منابع آب زیرزمینی در ایران رو به نابودی رود.

معاون وزیر نیرو گفت: «در این موضوع مبالغه و بزرگنمایی وجود ندارد و ممکن است برخی نابودی ذخایر آبی کشور را به خشکسالی و تغییرات اقلیمی ربط دهند و بگویند این شرایط باعث شده تا سفره‌های زیرزمینی از بین برود.»

به گفته‌ی میدانی در وزارت نیرو این نوع دیدگاه‌ها اطمینان رد می‌شود، "چون حتی قبل از اینکه پدیده تغییرات اقلیمی در کشور اثر خود را نشان دهد، در بسیاری از دشت‌های کشور افت سطح آب زیرزمینی وجود داشت و این نشان می‌دهد که برداشت آب در کشور بیش از میزان جایگزین آن است".

معاون وزیر نیرو با تکیه بر این گفته نتیجه‌گیری کرد که خشکسالی عامل دوم و تشدیدکننده در نابودی ذخایر آبی است، "ولی نمی‌تواند دلیل اصلی باشد".

او افزود: «میزان زیادی سفره آب زیرزمینی، که اصطلاحاً به آن ذخیره آبی استاتیک گفته می‌شود خالی شده است که قابل تجدید و بازگشت نیست. اگر دوره خشکسالی به پایان برسد و کشور به لحاظ بارش‌ها در یک وضعیت عادی قرار بگیرد، سفره‌های آبی به خودی خود ترمیم نخواهند شد و مشکل برطرف نمی‌شود.»

عدم مدیریت صحیح در بخش آب

معاون وزیر نیرو ایران با بیان اینکه باید مدیریت منابع آب در ایران به ویژه منابع آب زیرزمینی اصلاح شود، تصریح کرد که "در بخش ذخیره آب‌های سطحی اوضاع بهتر از ذخایر پنهان و زیرزمینی نیست و همان مشکلات و اضافه برداشت‌ها، بهره‌برداری غیرمجاز، مصرف اشتباه و مصارف غیر بهره‌ور نیز وجود دارد".

میدانی افزود که تلاش می‌شود در بخش تجدیدپذیر و ذخایر دینامیک آب بصورت متمرکز کار شود.

به باور او میزان مصرف باید به اندازه‌ای برسد که "سطح ایستایی آب در درازمدت ثابت بماند و سالیانه کاهش نیابد، چرا که در حال حاضر برداشت آب بیش از توان آبدهی سفره‌های زیرزمینی است که باعث خالی شدن سفره از آب می‌شود".

او این را دلیلی دانست که موجب می‌شود در بسیاری از مناطق ایران چاه‌ها دیگر توان آبدهی نداشته باشند. این مشکل هم در مورد ذخایر آب نوشیدنی و هم آب کشاورزی وجود دارد. به گفته معاون وزیر نیرو "آب به میزانی شور شده که حتی برای آبیاری درخت نخل هم که می‌تواند تا حدود زیادی شوری آب را تحمل کند، دیگر امکان‌پذیر نیست".

میدانی ابراز امیدواری کرد که اگر چنانچه وضعیت خشکسالی بدتر نشود، جلو ساخت چاه‌های غیرمجاز گرفته شود و "همه کارها طبق برنامه پیش برود"، سفره آب زیرزمینی می‌تواند در طول ۲۰ سال آینده به حالت طبیعی خود بازگردد. او افزود: «در این حالت نیز فرونشست زمین دیگر قابل جبران نیست. زیرا وقتی خاک فشرده می‌شود، دیگر توان ذخیره‌سازی آب در آن کاهش می‌یابد.»

سال‌هاست که کارشناسان نسبت برداشت بیش از حد منابع آب زیرزمینی هشدار داده‌اند و شرایط را در بعضی از استان‌های ایران بحرانی اعلام کردند. با این حال معاون وزارت نیرو ایران کارایی این وزارتخانه را در آینده در برخورد با مشکل تضمین نکرد و گفت: "ما برای گروه‌های بعدی وزارت نیرو از حالا نمی‌توانیم بگوییم چه برخوردی با این قضیه خواهند داشت".

به گفته معاون وزیر نیرو تجربه‌های گذشته نشان می‌دهد که برخوردها نسبت به احیا منابع آب زیرزمینی کشوریکسان و هماهنگ نبوده و با افت‌وخیز همراه بوده است.

معاون وزیر نیرو گفت: «خالی شدن سفره‌ها ممکن است در بسیاری از مناطق با تاخیر خود را نشان دهند و فرونشست‌ها در یک دوره زمانی دورتری اتفاق بیفتند. عدم فرونشست دشت در برخی مناطق که در آن برداشت بالای آب صورت می‌گیرد به معنی دور شدن از خطر نیست.»

میدانی معتقد است که برای نجات بخشی از منابع آبی نباید اجازه داد که چاه‌های غیرمجاز ساخته شود و کسانی که دارای پروانه برداشت آب هستند نیز باید به میزان مشخص شده از آن استفاده کنند.

او در این راستا تصریح کرد که "اگر لازم باشد باید درصدی از مجوزهای برداشت آب از چاه‌ها در برخی مناطق کاهش یابد". میدانی همچنین گفت که وقتی چاه‌های غیرمجاز به فعالیت خود ادامه دهند، چاه‌های دارای پروانه نیز در برابر کاهش میزان برداشت مقاومت می‌کنند.

معاون رئیس جمهور: ایران در بخش آب به ورشکستگی رسیده است .

عیسی کلانتری می‌گوید بحران کم‌آبی و "هر بلایی" بر سر محیط زیست ایران آمده حاصل سیاست‌های نادرست ۴ دهه‌ی گذشته است. به گفته‌ی یک مقام سازمان هواشناسی ۹۰ درصد مساحت ایران دچار خشکسالی با شدت‌های متفاوت است.

همایش بررسی ساختار تشکیلاتی مدیریت منابع طبیعی و محیط زیست ایران روز گذشته (یکشنبه ۲۳ مهر ۹۶) در دانشکده منابع طبیعی دانشگاه تهران برگزار شد. یکی از سخنرانان این همایش عیسی کلانتری، معاون رئیس جمهور و رئیس سازمان حفاظت محیط زیست، بود.

عیسی کلانتری تمام مشکلات و بحران‌های زیست محیطی امروز ایران را حاصل سیاست‌های نادرستی دانست که از زمان تاسیس جمهوری اسلامی اعمال شده است. او تاکید کرد که در این سال‌ها "هر دشمنی در این سرزمین حاکم می‌شد" این رفتار را با منابع طبیعی و محیط زیست انجام نمی‌داد.

میراث هولناک جمهوری اسلامی

به گزارش خبرگزاری ایسنا رئیس سازمان حفاظت محیط زیست گفت: «ما خودخواهترین نسلی هستیم که در طول هفت هزار سال گذشته در این سرزمین زیسته، چون هر بلایی بر سر حوزه محیط زیست آمده طی چهار دهه گذشته بوده است. پیش از این مدت، بسیاری از شاخص‌های محیط زیستی کشور مثل آب در جایگاه مناسبی قرار داشت.»

کلانتری صاحب‌نظران و انجمن‌های علمی را متهم کرد که از سه دهه پیش وضعیت امروز و پیامد سیاست‌های نادرست مسئولان را پیش‌بینی می‌کردند اما از آنجا که اجرای این سیاست‌ها "باعث افزایش درآمدشان می‌شد" نه تنها مانع آن نشدند که پیش‌قدم شدند تا "امروز کشور به ورشکستگی در بخش آب برسد".

معاون رئیس جمهور می‌گوید در دهه‌های گذشته مسئولان عواقب سیاست‌های خودکفایی در تولید محصولات کشاورزی و کاهش وابستگی به واردات را درست محاسبه نکردند و این سیاست‌ها باعث شد که ایران امروز "در زمینه فرسایش خاک، استحصال منابع آبی، گسترش بیابان و..." جزو کشورهای اول جهان باشد.

رئیس سازمان حفاظت محیط زیست دو ماه پیش نیز در مراسم معارفه خود در این سمت، مسئولان را متهم کرد که در دهه‌های گذشته با سیاست‌های احساسی و "به خاطر تولید چند تن گندم اضافی" منابع آب و خاک را بر باد دادند و بحران کم‌آبی را به وضعیت "فاجعه‌آمیز" امروز کشاندند.

۹۴ درصد مساحت ایران درگیر خشکسالی درازمدت است.

رئیس مرکز خشکسالی و مدیریت بحران سازمان هواشناسی ایران آماری نگران‌کننده از وضعیت خشکسالی در ایران ارائه داده است. به گفته او ۹۴ درصد مساحت ایران دچار پدیده خشکسالی هواشناسی است که اولین مرحله از خشکسالی محسوب می‌شود.

شاهرخ فاتح، رئیس مرکز ملی خشکسالی و مدیریت بحران سازمان هواشناسی ایران در گفت‌وگویی با ایسنا (چهارشنبه ۱۸ مرداد/۹ اوت) آماری نگران‌کننده را ارائه داد و گفت که ۹۴ درصد مساحت ایران با پدیده خشکسالی هواشناسی بلندمدت درگیر است. به گفته او خشکسالی هواشناسی بلندمدت در استان‌های خوزستان، قم و خراسان شمالی در وضعیت وخیم قرار دارد. خشکسالی همچنان در پهنه‌های وسیعی از کشور پابرجا است و همه نقاط کشور به نوعی با درجات خفیف تا بسیار شدید خشکسالی بلندمدت دست و پنجه نرم می‌کنند.

وضعیت در استان گرمسیر خوزستان و در بسیاری از استان‌های دیگر ایران هشداردهنده است. شاهرخ فاتح گفته است: «تقریباً کل پهنه سه استان خوزستان، قم و خراسان شمالی دچار خشکسالی شدید و بسیار شدید هستند.»

به گفته او، بخش‌های وسیعی از چهارمحال و بختیاری، کرمانشاه، بوشهر و بخش‌هایی از استان‌های اصفهان، مرکزی، یزد، کرمان، سیستان و بلوچستان، خراسان جنوبی، خراسان رضوی، خراسان شمالی، سمنان، تهران، البرز، زنجان، آذربایجان غربی، آذربایجان شرقی، اردبیل، جنوب گیلان و گلستان با خشکسالی بلندمدت مواجه هستند.



هشدار درباره فرونشست‌ها در ایران

یک مقام مسئول با هشدار نسبت به فرونشست دشت‌های جنوب تهران گفت: قرارگیری ۷ ایستگاه گاز و دو انبار مواد نفتی و ۶۶ کارگاه خطرزا در محدوده فرونشست تهران می‌تواند موجب تهدید جان ۲ میلیون نفر باشد.

به گزارش خبرگزاری مهر به نقل از وزارت راه و شهرسازی، علی بیت‌اللهی رئیس بخش زلزله‌شناسی مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی در مورد آخرین وضعیت فرونشست زمین در جنوب پایتخت به ارائه تحقیقات چند ساله مرکز پرداخت و ضمن هشدار نسبت به وضعیت فرونشست زمین در آن منطقه از کلانشهر، گفت: محدوده رویداد فرونشست، جنوب شهر

تهران و گستره -های جنوبی و جنوب غرب آن را تا اراضی پایین دست ورامین و پیشوا تهدید می -کند و زون فرونشست در جنوب شهر تهران علاوه بر مناطق شهری تهران، نسیم-شهر، صباشهر، اسلامشهر، باقرآباد، کهریزک، چهاردانگه و نصیرآباد را نیز در بر می-گیرد.

رئیس بخش زلزله شناسی مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی ادامه داد: قسمتی از راه -آهن تهران - جنوب و تهران - تبریز در این محدود قرار دارد. آزاد راه امتداد کمربندی تهران (آزادگان)، جاده قدیم کرج، اتوبان تهران- ساوه و جاده قدیم ساوه و جاده احمدآباد مستوفی، بلوار رسول اکرم، بلوار غدیر و جاده شهریار و بزرگراه کمربندی دوم تهران از بزرگراه-ها و جاده-های مهمی است که در این محدوده واقع شده است.

بیت‌اللهی افزود: وجود پالایشگاه نفت تهران و نیز کارخانه-های بسیاری نظیر ایران خودرو دیزل، سایپا و شیرپاستوریزه تهران، و شهرک-های صنعتی متعدد این منطقه (جنوب تهران) را بسیار با اهمیت کرده -است.

این محقق و استاد دانشگاه ایجاد چاه‌های آب را در جنوب تهران، از دیگر چالش‌های آن منطقه عنوان کرد و گفت: وجود دشت-های متعدد در جنوب غرب، جنوب و جنوب شرق تهران از یک-طرف و نیمه خشک بودن این گستره از طرف دیگر و تمرکز جمعیتی در این منطقه، احتمال حفر چاه- های متعدد را متصور می-سازد. این واقعیتی است که از توزیع چاه-های منطقه به وضوح می- توان بدست آورد.

وی همچنین با ارایه آمار از وضعیت چاه‌های آب در جنوب تهران، از توزیع گسترده آنها در آن منطقه خیر داد و افزود: بر اساس آمار رسمی تا سال ۱۳۹۱ حدود ۵۰ هزار حلقه چاه در استان تهران وجود داشت که از فیروزکوه در غرب استان تا اخترآباد در شرق و از چرمشهر تا فشم توزیع شده-اند.

بیت‌اللهی ادامه داد: علاوه بر این تعدادی از چاه‌های موجود، چاه -های غیر مجازی نیز وجود دارند که بدون پروانه حفر شده-اند. تعداد دقیق آنها معلوم نیست. اما درصد عمده‌ای از چاه-های مجاز را برابری می-کند که به دلیل عدم وجود کنترل بدون کارشناسی، اقدام به استخراج آب زیرزمینی می-کنند و به دلیل سرعت پمپ در برخی موارد موجب ماسه‌دهی چاه‌ها و تشکیل حفرات ریز و درشت در آبرفت می-شوند که مهاجرت این حفرات به سطح زمین سبب تشکیل فروچال را فراهم می-سازد.

حفر چاه‌های غیرمجاز در سال‌های ۷۹ تا ۸۳ شدت گرفت.

رئیس بخش زلزله‌شناسی مرکز تحقیقات راه، مسکن و شهرسازی گفت: آمار صدور پروانه‌های چاه‌های آب نشان می‌دهد که بر اساس آن، تنها ۱۰ درصد از چاه‌های موجود، سال صدور پروانه معینی دارند و بر اساس آمار، حفز چاه های غیرمجاز در سال ۱۳۷۹ تا ۱۳۸۳ شتاب بیشتری گرفت.

وی نتایج بررسی‌های مرکز تحقیقات راه را در خصوص فرونشست جنوب تهران در ۱۱ محور به شرح زیر برشمرد:

- بر اساس اطلاعات رقومی موجود و در دسترس، طول خط راه آهن قرار گرفته در زون فرونشست حدود ۱۲۰ کیلومتر است. همچنین بر همین اساس ۲۵ کیلومتر از خطوط مترو در همین زون واقع‌اند.

- اتوبان های بین شهری نیز در محدوده فرونشست گستردگی طولی دارند که جمع طول آنها حدود ۲۰۰ کیلومتر است.

- راه‌ها و معابر شهری و بین‌شهری اصلی و فرعی نیز جمعاً طولی در حدود ۲۳۰۰ کیلومتر را در محدوده فرونشست دارند.

- حدود ۲۱ دهنه پل در منطقه فرونشست قرار گرفته است که به عنوان نقاط مهم ارتباطی مسیرها به هم تلقی می‌شود. برخی از این پل‌ها در منطقه فرونشست دچار ترک و شکاف در اثر فرونشست شده‌اند.

فرودگاه مهرآباد در جوار زون فرونشست قرار دارد

- دو انبار مواد نفتی و سوختی و حدود ۴۴ جایگاه پمپ بنزین و ۱۵ جایگاه پمپ گاز در زون فرونشست واقع شده‌اند.

- در زون فرونشست حدود ۷ ایستگاه گاز قرار دارد. طول لوله نفت بر اساس داده‌های موجود ۳۰ کیلومتر، خطوط فشار قوی بیش از ۷۰ کیلومتر و خطوط اصلی گاز دارای طولی بیش از ۲۰۰ کیلومتر هستند.

- در پهنه فرونشست تعیین شده بر اساس مطالعات تصویربرداری راداری، ۵ منطقه شهری تهران، ۸ شهر، ۹۹ آبادی واقع شده‌اند. جمعیت شهری تهران که بر روی زون فرونشست و حواشی آن زندگی می‌کنند، یک میلیون و ۲۶۴ هزار و ۳۸۲ نفر و جمعیت غیر شهر تهران آن ۵۸۲ هزار و ۸۸۲ نفر هستند. بدین ترتیب جمعیت کل بر اساس اطلاعات مرکز آمار که در زون فرونشست ساکن هستند، حدود یک میلیون و ۷۹۳ هزار و ۲۶۴ نفر خواهد بود.

- بر اساس آمار و اطلاعات موجود، تعداد ساختمان‌های شهر تهران که در زون فرونشست واقع اند، ۲۵۱۴۸۰ دستگاه است. مراکز آموزشی شهر تهران نیز ۲۸۸ و تعداد بیمارستان و مراکز بهداشتی شهر تهران که در محدوده فرونشست واقع شده‌اند، ۵۷ عدد است و در محدوده فرونشست کارگاه‌های تولید و یا حاوی مواد خطرناک حدود ۶۶ کارگاه موجود هستند.

- قرارگیری فرودگاه مهرآباد در حاشیه اراضی و زون فرونشست زمین یکی از مهمترین عوامل ریسک فرونشست را در این محدوده بوجود آورده است. قرارگیری فرودگاه در حاشیه زون فرونشست امکان پدیداری ترک‌ها و شکاف‌های سطح زمین را در این محدوده فراهم می‌سازد.

- نکته مهم دیگر واقع شدن تعدادی از گسل‌های لرزه‌زای منطقه در زون فرونشست است. طول گسل‌های موجود در محدوده فرونشست حدود ۱۶۵ کیلومتر برآورد شده است.

- قسمت عمده‌ای از بافت فرسوده شهر تهران در زون فرونشست قرار گرفته است.

وی در بیان اقداماتی که مرکز تحقیقات در زمینه فروریزش‌های شهر تهران انجام داده است، گفت: ارائه نتایج بررسی‌های فروریزش شهران به شورای عالی معماری و شهرسازی، ارائه گزارش‌های تهیه شده به وزرای راه و شهرسازی و کشور، استاندار تهران، سازمان پیشگیری و مدیریت بحران شهر تهران، تشکیل کمیته قنوت با هدف تدوین ضوابط ساخت و ساز در حریم قنوت، تشکیل گروه کارشناسی با دعوت از اساتید دانشگاهی دانشگاه‌های برتر شهر تهران و کارشناسان خبره با هدف ارزیابی فروریزش‌های شهر تهران بخشی از فعالیت‌های مرکز در این زمینه است.

بیت‌اللهی از دیگر اقدامات مرکز تحقیقات را ارائه در کمیسیون فرعی امور زیربنایی دولت، ارائه نتایج برای وزیر کشور و ارائه نتایج برای استاندار تهران و مدیران کل استانی عنوان کرد.

فرونشست زمین 30 روستای میناب را در استانه تخلیه قرار داد

طی سالهای اخیر ایجاد فروچاله‌ها و نشست زمین به عنوان یکی از پیامدهای خشکسالی و برداشت بی‌رویه از آب‌های زیرزمینی در برخی مناطق کشور از جمله نواحی دشتی به تهدیدی برای ساکنان تبدیل شده است. پدیده‌ای که در دشتهای فارس و همدان بیش از دیگر مناطق خودنمایی کرده و شهرها و روستاهای این استانها را در معرض خطر نشست زمین قرار داده است. حالا این پدیده ویرانگر به دشت میناب رسیده و با تهدید جان ساکنان 30 روستای هرمزگان آنها را در وضعیت تخلیه قرار داده است.

فرونشست زمین 30 روستای میناب را در استانه تخلیه قرار داد.

در حالی که طی سالهای اخیر پدیده فروچاله ها گریبان بیش از 300 دشت کشور را گرفته و این مناطق را با خطر جدی ریزش و فرونشست زمین مواجه کرده اما حالا گزارش های کارشناسان و محققان علم زمین شناسی از بغرنج بودن وضعیت دشت میناب نسبت به دیگر مناطق حکایت دارد.

حفر بی رویه چاه های متعدد و استفاده بی حساب و کتاب از آب موجود در سفره های آب زیرزمینی در دشت میناب سبب از بین رفتن لایه های پرآب در عمق زمین، افت لایه های بالایی خاک و ایجاد فروچاله ها در سطح زمین شده است. عاملی که از سالهای پیش کارشناسان و متخصصانی چون پروفیسور پرویز کردوانی پدر علم کویرشناسی ایران بارها و بارها به طور شفاف در خصوص عواقب بی توجهی به آن هشدار دادند اما ظاهراً گوش شنوایی برای توجه به این هشدارها نبود. حفر بیش از 224 چاه عمیق از سال 1364 تا 1389 و برداشت غیرکارشناسانه از منابع زیرزمینی با فرسایش شدید خاک شرایطی را ایجاد کرده که امروز بیش از 30 روستای واقع در دشت میناب در معرض خطر رانش زمین قرار گرفته اند.

شرایطی که به خوبی واضح است در پی بی توجهی های مسئولان در طی سالهای متوالی ایجاد شده و تعلل بیش از این اثرات جبران ناپذیری را به دنبال خواهد داشت.

در طی سالهای اخیر اهالی این روستاها درخصوص ایجاد ترک و شکاف های عمیق بر روی دیوارهای نه چندان مقاوم خانه هایشان گزارشاتی به مسئولان داده بودند اما پاسخی نگرفتند و در سایه سکوت و بی توجهی مسئولان امر با نگرانی روزگار گذراندند، تا اینکه بالاخره سال گذشته مهدی زارع، استاد پژوهشگاه بین المللی زلزله شناسی و مهندسی زلزله با ارائه گزارشی از احتمال بروز فاجعه انسانی بر ضرورت تخلیه 15 روستای میناب تاکید کرد. حالا تعداد این روستاهای در خطر به 30 روستا رسیده است!

فرونشست ۲۴ نقطه در همدان/ آژیر بی آبی در دشت کبودرآهنگ

یک مقام مسئول در وزارت نیرو با اعلام اینکه در دشت های استان همدان به ویژه کبودرآهنگ و فامنین فروچاله هایی بر اثر برداشت بی رویه آب ایجاد شد گفت: ۲۴ فروچاله در مناطق مختلف این استان وجود دارد.

به گزارش خبرگزاری مهر، مرتضی عزالدین گفت: تاکنون تعداد ۲۴ فروچاله در دشت های استان ایجاد شده است. وی علت اصلی ایجاد فروچاله ها را برداشت بی رویه از منابع زیرزمینی عنوان کرد و گفت: آب ماده هیدرولیکی است که به دلیل حجم و فشار خود، لایه های زمین را به صورت پایدار نگه می دارد.

وی عنوان کرد: با خالی شدن آبخوان، لایه هیدرولیک ضعیف شده و فشار آن کاهش می یابد که به همین دلیل زمین نشست کرده و فروچاله یا شکاف هایی در زمین ایجاد می شود. عزالدین با اعلام اینکه بیشترین فروچاله ها، افت و شکاف زمین در دشت های کبودرآهنگ و فامنین بوده است بیان داشت: در هفت تا هشت سال گذشته فروچاله های در دشت های همدان ایجاد نشده ولی احتمال اینکه هر لحظه فروچاله در همگی دشت های همدان ایجاد شود وجود دارد.

این مقام مسئول در وزارت نیرو با بیان اینکه سالانه ۲۵۰ میلیون مترمکعب کسری مخزن در استان همدان وجود دارد گفت: دشت های همدان به دلیل افت زیاد منابع آب زیرزمینی همیشه با تهدید ایجاد فروچاله و افت زمین مواجه هستند چرا که از بین رفتن هیدرولیک آب جبران پذیر نبوده و دیگر امکان جابه جایی زمین از طریق آب به صورت هیدرولیک وجود ندارد.

وی با اعلام اینکه تاکنون ۲۴ فروچاله در دشت های همدان ایجاد شده که بیشتر در دشت کبودرآهنگ بوده است عنوان کرد: برای برون رفت از مشکلات به دنبال مدیریت علمی آب بوده و برداشت آب با مدیریت صورت گیرد در غیر این صورت باید منتظر اتفاقات ناخوشایند دیگری نیز بود.



صدور حکم شلاق پیرو شکایت سازمان حفاظت محیط زیست

خبرگزاری هرانا - پیرو شکایت سازمان حفاظت محیط زیست، رای شعبه ۱۱۷۰ دادگاه کیفری دو مجتمع قضایی قدس تهران در این زمینه صادر شد که بنابه رای صادره شده، فرد متهم به جزای نقدی و تحمل ۳۰ ضربه شلاق محکوم شده است. میثاق بین المللی حقوق مدنی و سیاسی صراحتاً استفاده از مجازات‌های غیر انسانی و موهن را ممنوع کرده است.

به گزارش خبرگزاری هرانا به نقل از پایگاه اطلاع رسانی محیط زیست، در متن رای صادر شده آمده است: «در خصوص اتهامات جمشید آرین اصل دایر بر جعل سند رسمی و استفاده از آن و نشر اکاذیب، دادگاه با عنایت به شکایت سازمان حفاظت محیط زیست، محتویات خبرهای منتشر شده در سایت های اینترنتی، استعلام صورت گرفته از شاکی مذکور و اینکه متهم دفاعی به عمل نیاورده است بنابراین اتهامات انتسابی را نسبت به ایشان محرز و مسلم دانسته با استناد به مواد ۵۳۳، ۵۳۵، ۶۹۸ قانون مجازات اسلامی مصوب سال ۱۳۷۵ وی را بلحاظ جعل به پرداخت مبلغ هجده میلیون ریال و از لحاظ استفاده از سند مجعول به پرداخت هجده میلیون ریال هر دو به عنوان جزای نقدی به نفع صندوق دولت و از بابت نشر اکاذیب به تحمل ۳۰ ضربه شلاق محکوم می نماید و اعلام می دارد که رای صادره غیابی بوده و ظرف بیست روز پس از ابلاغ قابل واخواهی در این دادگاه و متعاقب آن نیز ظرف بیست روز قابل تجدید نظر در محاکم تجدیدنظر استان تهران است.»

گفتنی است، فردی به نام جمشید آرین اولین بار در برنامه «ثریا»، عدم موفقیت خود در تولید خودروی برقی را به نامه ای از معصومه ابتکار مرتبط دانست و در برنامه مذکور سندی را به عنوان نامه معاون رییس جمهور و رییس سازمان حفاظت محیط زیست در دولت هشتم منتشر کرد که بر اساس نظر دادگاه این سند واقیعت نداشته است.



ابعاد حقوقی تخریب جنگل‌ها و منابع طبیعی

تهران - ایرنا- پایگاه خبری خبرآنلاین نوشت: دومین همایش حمایت از جنگل‌های هیرکانی (باستانی/خزری) با هدف بررسی اهمیت و وضعیت درختان شمشاد‌های هیرکانی و ارائه راهکارهای مناسب برای حفظ این میراث طبیعی، ابعاد حقوقی تخریب جنگل‌ها و وضعیت ثبت آن در میراث جهانی یونسکو روز 10 آذر در مرکز همایش‌های حر اداره فرهنگ و ارشاد اسلامی شهرستان قائمشهر مازندران با حضور کارشناسان، فعالان محیط زیست، سازمان‌های مردم‌نهاد و سمن‌ها، مسئولان محلی و میهمانان خارجی شرکت‌کننده در آن برگزار گردید و از حاشیه‌ها و بازخوردهای متعددی نیز همراه بوده است.

شمشاد هیرکانی، درختی همیشه سبز و بومی در جنگل‌های هیرکانی در شمال ایران است که در فهرست گونه‌های گیاهی در خطر انقراض اتحادیه بین‌المللی حفظ طبیعت قرار دارد. جنگل‌های هیرکانی با یک میلیون و 900 هزار هکتار وسعت دارای 90 گونه درختی و 211 گونه درختچه‌ای که قدمت تاریخی و باستانی آن به 40 میلیون سال پیش بر می‌گردد،

با وجود قرار داشتن برنامه ثبت جنگل‌های باستانی هیرکانی در فهرست جهانی یونسکو بعنوان یک ذخیره زیست محیطی طبیعی جهانی، در آستانه تخریب روزافزون و انقراض نیز قرار دارد! طرح ثبت جهانی جنگل‌های هیرکانی در 12 نقطه از استان‌های شمال کشور ارائه شد. 150 هزار هکتار در 12 نقطه از جنگل‌های هیرکانی شمال در آینده ثبت جهانی یونسکو خواهد شد.

این نقاط که از نظر حیات وحش، حفاظت و پوشش گیاهی و تنوع زیستی و ارتفاع مناسبی، از ویژگی‌های منحصر به فرد و متمایزی برخوردارند، مورد شناسایی و لکه‌گذاری قرار گرفته است. مناطق مزبور شامل پارک ملی گلستان، جنگل ابر افراخته، جهان نما، بولای دودانگه و چهاردانگه، جنگل الیمستان هراز در آمل، جنگل واز که دارای سرخدار، حوزه

کجور، چهار باغ چالوس، جنگل خشک داران، گچ رودخان، سیاه رودبار گیلان و منطقه حفاظت شده لیسار می باشد. تمرکز اصلی جنگل های هیرکانی در شمال ایران در استانهای مازندران و گلستان و بخش محدودی از استان گیلان است.

در زمینه موضوع تنفس جنگل با وجود تصویب قوانین، چالش های زیادی در این راستا وجود دارد؛ از آنجایی که جنگل های هیرکانی یک درصد خاک کشور را شامل می شود و در حال حاضر مساحت آن به یک میلیون 650 هزار هکتار رسیده. با اندک سطح جنگل ها به عنوان میراث طبیعی و باستانی جهان و تنوع طبیعی بالا باید حفاظت از جنگل ها در دستور کار قرار گیرد. در گذشته، جوامع محلی از جنگل به شکل سنتی استفاده می کردند و نمودی در تخریب دیده نمی شد، اما در سال 1338 که سازمان جنگل ها تأسیس و سال 1341 که قانون ملی شدن جنگل ها تصویب شد، مدیریت علمی جنگل های شمال دچار مشکلات و چالش های جدید شد. افراد مختلف در قالب طرح های جنگلداری وارد جنگل شدند که به ضرر این محیط طبیعی قرار گرفت. منابع طبیعی و خدمات این اکوسیستم ها در کشورهای توسعه یافته بعنوان سرمایه ملی محسوب می شود اما در ایران متأسفانه از اصل این منابع استفاده می گردد و این سرمایه های ملی نباید به هدر برود.

در جنگل های ایران از سال 1334 تا کنون، سالانه در شمال کشور با حدود سه هزار هکتار کاهش جنگل مواجه بودیم که در حال حاضر به یک میلیون و 650 هکتار رسیده و این موارد را می توان به شکل بصری با ویلاسازی ها نیز مشاهده کرد. برخی ها تعطیلی کارخانجات صنایع چوب را به دلیل طرح تنفس می دانند، اما باید عنوان کرد که این کارخانجات خود ادعا داشتند که ده درصد منابع چوب خود را از جنگل تامین می کردند و حال چرا با قطع شدن این ده درصد کارخانجات ورشکست شد، این کارخانجات بر اساس واردات چوب تأسیس شده، اما آنان اساسنامه خود را هم اجرا نکردند.

42 درصد جنگل های شمال کشور رو به قهقرا است و از سال 1375 تا کنون حدود 300 تا 350 هکتار تولید آفات و بیماری گزارش شده است به طور مثال گونه شمشاد که گونه بومی ایران بوده و به نام بوکسوس هیرکانا معروف بوده و در حال حاضر نیز داروی ایدز و ضد سرطان را از آن می گیرند و 40 میلیون پایه آن از میان رفته بدون آنکه مسئولان سخنی بگویند و وزرا پاسخی دهند.

طوفان نمک به تالاب بین‌المللی شادگان رسید



5 آپریل 2018

نماینده شادگان در مجلس شورای اسلامی با اشاره به تبدیل شدن قسمتی از تالاب بین‌المللی شادگان به دریاچه نمک از احتمال وقوع طوفان نمک خیر داد.

به گزارش ایسنا، مجید نصری‌نژاد در جلسه ستاد مقابله با خشکسالی که در استانداری خوزستان برگزار شد، اظهار کرد: خوزستان دچار خشکسالی است و مسئولین کشور باید این موضوع را بپذیرند. متأسفانه مسئولین در سطح کشور این باور را ندارند که خوزستان دچار خشکسالی است و باید این موضوع منتقل شود. وی افزود: هنوز در برخی مناطق در کشاورزی از شیوه از غرقابی استفاده می‌شود و افرادی هستند که به آب دسترسی دارند و بدون توجه آب را مصرف می‌کنند و این موضوع مشخص می‌کند که مدیریت جدی بر منابع آب وجود ندارد. نماینده شادگان با اشاره به بحث معوقه کشت گفت: دولت باید معوقه کشت را پرداخت کند. رئیس‌جمهور در این زمینه قول داده‌اند اما تاکنون عملی نشده است.

نصری‌نژاد بیان کرد: در یک سال گذشته آب به شادگان نرسید و نخیلات و تالاب شادگان مشکل دارند. چند بار مصوب شد که آب به شهرستان شادگان برسد اما تاکنون آبی به ما نرسیده است. وی عنوان کرد: علاوه بر خشکسالی یکی از مشکلات شهرستان شادگان آتش‌سوزی در نخیلات است و برای مواجهه با این حوادث باید شهرداری‌ها و مراکز امدادسانی شادگان به تجهیزات مجهز شوند. نماینده شادگان بیان کرد: شرکت توسعه نیشکر باید در خشکسالی، در مصرف و هدایت آب و مسائل اجتماعی کمک کند اما تاکنون تحولی در این زمینه صورت نگرفته است. همچنین باید از سوزاندن نیشکر جلوگیری شود اما می‌بینیم که بحث سوزاندن برگ نیشکر همچنان ادامه دارد و تمام منازل ما پر از خاکسترهای حاصل از سوزاندن برگ نیشکر است.

نصری‌نژاد گفت: به بالادست‌های ما اعلام شده که کشت تابستانه انجام نشود اما می‌دانم که مردم جهت کشت بهاره و تابستانه آماده هستند و در حال کشت هستند. پس از یک سال به ما گفتند که اردیبهشت ماه به ما آب می‌دهند و اگر امسال آب از مارون رها نشود و به نخیلات شادگان نرسد دیگر نمی‌توانیم جلوی بحران را بگیریم. وی افزود: وضعیت تالاب شادگان نیز نگران‌کننده است و تالاب با خشکسالی مواجه است. قسمت انتهایی تالاب شادگان به یک دریاچه نمک تبدیل شده و حتماً

با طوفان نمک مواجه خواهیم شد. اگر این مسأله ادامه پیدا کند کل منطقه را متأثر خواهد کرد. وی ادامه داد: در حال حاضر کشاورزانی که از آب انتهای تالاب استفاده می‌کنند آب را با ای سی ۴۰ یا ۵۰ هزار استفاده می‌کنند و این مشکل موجب می‌شود نخلستانها و دام آن‌ها از بین برود بنابراین باید جهت احداث کانال محیط زیست اقدام شود.

نماینده شادگان عنوان کرد: بحث دیگر مربوط به کمبود امکانات شرکت‌های مرتبط مثل آب و فاضلاب روستایی و آب و فاضلاب شهری است. امروز آب و فاضلاب روستایی شادگان به دلیل کمبود اعتبارات ۶ دستگاه خودرو استیجاری خود را اخراج کرده است. ناصری‌نژاد بیان کرد: در بحث فاضلاب نیز تاکنون کاری انجام نشده است و تصفیه‌خانه فاضلاب پیشرفت خوبی نداشته است. وضعیت آب شرب شادگان علاوه بر شوری، بوی بد و نامطبوعی دارد که این مسأله مشهود است. وی گفت: در شادگان مشکل توزیع آب نیز وجود دارد به طوری که قطع مکرر آب را داریم. همچنین قرار بود حداقل ۵۰ درصد از طرح آبرسانی غدیر استفاده کنیم اما به میزان خیلی کمی از طرح آبرسانی غدیر برداشت می‌کنیم. نماینده شادگان بیان کرد: مقدار زیادی از آب فاضلاب به کارون وارد می‌شود و در روستاهای شهرستانهای اهواز، کارون و شادگان رها می‌شود و بسیاری از روستاییان از این آب استفاده می‌کنند که باید در این زمینه اقدام کنیم.

محیط زیست ایران ، بزرگترین چالش مقامات جمهوری اسلامی



محیط زیست ایران ، بزرگترین چالش مقامات جمهوری اسلامی

سال ۱۳۹۶ در حالی به پایان رسید که جمعی از فعالان محیط‌زیست پشت میله‌های زندان هستند. مشکلات زیست‌محیطی که بزرگترین چالش پیش‌روی دولتمردان ایران است، در سالی گذشت به بحرانی امنیتی تبدیل شد.

رئیس سازمان محیط‌زیست ایران می‌گوید اطلاع دقیقی از فعالان محیط‌زیستی بازداشت شده ندارد. عیسی کلانتری در آخرین نشست خبری خود در سال ۹۶ گفت: «متأسفانه طرف ما قدرت دارد و اهل گفت‌وگو هم نیست.» این طرف احتمالاً سازمان حفاظت از اطلاعات سپاه پاسداران است که شماری از فعالان محیط‌زیست را بازداشت کرده است. اتهام این افراد "ارائه اطلاعات آبی کشور" به آمریکا ذکر شده است.

وضعیت آب در ایران در سالی که گذشت بحرانی بود. نه تنها خشکسالی بی‌سابقه به دلیل بارش بسیار اندک باران و برف در پاییز و زمستان سال ۱۳۹۶، بلکه اجرای طرح‌های کلان بدون پشتوانه علم‌یاز جمله توسط شرکت‌های وابسته به سپاه پاسداران، ایران را در آستانه فاجعه‌ای زیست‌محیطی قرار داده است. یکی از این طرح‌ها سد عظیم گتوند است که توسط شرکت "سپاسند" وابسته به سپاه پاسداران ساخته شده است.



سد گتوند بر روی رودخانه کارون، بلندترین سد خاکی ایران است و دریاچه این سد نیز دومین دریاچه مصنوعی بزرگ ایران پس از کرخه به شمار می‌رود. پوسته دیواره‌های طبیعی این سد لایه‌هایی از نمک دارد که باعث شور شدن آب دریاچه پشت این سد می‌شود. آبی که از سد گتوند رها می‌شود مسیر خود در استان خوزستان را تا رسیدن به خلیج فارس شوره زار می‌کند

در نتیجه آبی که از این دریاچه به سمت خلیج فارس سرازیر می‌شود شوره زاری بر جای می‌گذارد که در آن اثری از سبزی و آبادانی باقی نمی‌ماند و حتی نخل‌های مسیر خود را هم خشکانده است. به گفته اسعد پورمحمد، یکی از مسئولان جهادکشاورزی خوزستان شوری آب گتوند که پنج برابر شوری آب خلیج فارس است، حیات خوزستان را تهدید می‌کند.

۹۷ درصد مساحت کشور گرفتار خشکسالی

وضعیت محیط‌زیست استان خوزستان، استان نفت‌خیزی که فروش ذخایر زیرزمینی آن بخش اعظم بودجه ملی کشور را تأمین می‌کند در سالی که گذشت هم، اسف‌بار بود. برداشت بی‌رویه از منابع آبی این استان، کاهش سطح آب رود کارون، و خشکی تالاب هورالعظیم، بحران ریزگردها و غلظت گرد و غبار در این استان را در فصل زمستان به ۶۰ برابر حد مجاز رساند.

نه تنها خوزستان بلکه ۹۷ درصد از مساحت ایران کمبود جدی آب دارد. اصفهان با زاینده‌رود بی‌آب، آذربایجان با مرگ تدریجی دریاچه ارومیه، سیستان بلوچستان با دریاچه خشک شده هامون و استان خراسان و زمین‌های از بی‌آبی ترک‌خورده کشاورزان همه و همه مثال‌هایی از عدم مدیریت بحران آب در ایران هستند.

حسن روحانی که رسیدگی به وضعیت محیطزیست را از الویت‌های دولت یازدهم جمهوری اسلامی خوانده بود، سال ۹۶ را در حالی آغاز کرد که دو بنیاد بزرگ اروپایی در مورد غیرقابل سکونت شدن مناطق گسترده‌ای از ایران به دلیل خشکسالی هشدار داده بودند.

بنیاد هاینریش بل در آلمان و بنیاد اسمال مدیا در انگلستان در آستانه سال ۹۶ گزارشی ۱۶۰ صفحه‌ای منتشر کردند و هشدار دادند که بحران آب همواره مناطق بیشتری از ایران را غیرقابل سکونت می‌کند. در این گزارش ریشه‌های بحران زیست محیطی ایران، نتایج آن در آینده و استراتژی لازم برای مقابله با آن بررسی شده بود.



دعوت از تشکل‌های مردم نهاد برای همکاری با دولت

دولت روحانی که پس از توافق اتمی با شش قدرت بزرگ جهان تلاش گسترده‌ای را برای جلب همکاری‌های بین‌المللی در زمینه محیطزیست آغاز کرده بود، سال ۹۶ را با امیدواری به مشارکت هرچه بیشتر سازمان‌های مردم نهاد در برنامه‌های حفاظت از محیطزیست آغاز کرد. حسن روحانی در کمپین انتخاباتی خود برای دولت دوازدهم ده محور معرفی کرد که "برنامه‌های محیط زیست و توسعه پایدار" یکی از آنها بود.

نشست سفیر آلمان با مقامات سازمان محیط زیست ایران. مهار بحران‌های زیست‌محیطی ایران نیازمند همکاری‌های بین‌المللی است.

او در مبارزات انتخاباتی خود بارها تأکید کرد: «دولت یازدهم مردم را نیروی فعال و سازنده در همه عرصه‌ها و از جمله در زمینه محیطزیست دانسته و مثبت‌ترین رویکرد را نسبت به سازماندهی تشکل‌های مردمی و سازمان‌های مردم‌نهاد در عرصه محیطزیست داشته است.» حسن روحانی تأکید داشت که افزایش ۸۰ درصدی تشکل‌های محیط زیستی از دست‌آوردهای بزرگ نخستین دوره ریاست‌جمهوری او به شمار می‌روند.

حضور فعال در نشست‌های زیست‌محیطی از جمله در کنفرانس آب‌وهوایی شهر بن، بسیاری را امیدوار کرده بود که با دولت روحانی با بهره‌گیری از تمامی ظرفیت‌های موجود بحران‌های زیست‌محیطی ایران مهار خواهد کرد. مجید شفیعی‌پور

رئیس موسسه ملی تغییر اقلیم و محیط زیست دانشگاه تهران که در کنفرانس اقلیمی بن شرکت کرده بود در گفت‌وگو با دوچهره‌وله ضمن تأکید بر اهمیت همکاری‌های بین‌المللی برای ایران در زمینه محیط‌زیست گفته بود: «افکار عمومی در ایران کاملاً موافق یک طرح مثبت برای مقابله با تغییرات اقلیمی است چون مردم تأثیر نامطلوب این تغییرات را در زندگی روزمره‌شان حس می‌کنند.»

ضربه‌ای سخت به فعالان محیط‌زیست

همکاری تشکل‌های محیط‌زیستی ایران با نهادهای بین‌المللی فعال در زمینه محیط‌زیست اما تنها چند ماه پس از پیروزی دولت حسن روحانی در انتخابات ریاست‌جمهوری به بحرانی امنیتی تبدیل شد. بازداشت کاووس سیدامامی، استاد جامعه شناسی و مدیرعامل مؤسسه «حیات وحش میراث پارسیان» و مرگ مشکوک او در زندان در بهمن ماه ضربه مهلکی بر بنیان اعتماد سست افکار عمومی بود. متهم کردن کاووس سیدامامی به جاسوسی و طرح این پرسش که او چرا به فکر حفاظت از یوزپلنگ ایرانی افتاده بود نه بیر مازندران- گربه‌سانی که ۶۰ سال پیش منقرض شده است- فعالان محیط‌زیست را شوکه کرد.



بازداشت و مرگ مشکوک کاووس سیدامامی در زندان، فعالان محیط‌زیست را شوکه کرد

بازداشت و بازجویی احتمالی از کاوه مدنی، معاون آموزشی سازمان محیط‌زیست این گمانه‌زنی را مطرح کرد که سپاه پاسداران به دلیل مخالفت سازمان محیط‌زیست با طرح‌های سپاه پاسداران از انتقال آب و ساخت نیروگاه، در پی تصویب حساب با این نهاد و دولت روحانی است.

مرگ جمعی از فعالان محیط‌زیست که برای گفت‌وگو با نمایندگان مجلس و پیگیری وضعیت فعالان بازداشت شده به تهران سفر کرده بودند در پی سقوط هواپیمای تهران یاسوج، شوک دیگری برای فعالان محیط‌زیست بود. ممنوع الخروج شدن مریم ممبینی، همسر کاووس سیدامامی و بازتاب این جمله او به فرزندانش "از این مکان وحشتناک بروید و هرگز بازنگردید" در رسانه‌های بین‌المللی، سایه سنگین دیگری برنام ایران و سیاست محیط‌زیستی دولت آن انداخت.

بحران محیط‌زیست، یکی از بزرگترین و شاید بزرگترین چالش پیش روی حسن روحانی به شمار می‌رود. اعتراض بی‌سابقه کشاورزان اصفهان به شیوه توزیع منابع در ایران در آخرین روزهای سال و شعارهای آنها در مراسم نماز جمعه علیه مسئولان تنها فوران روزنه‌ای از آتشفشان خشم فروخته در جامعه تباردار ایران بود.

علی‌رغم این وضعیت اسفبار، سهم امور محیط‌زیست در سال آینده حدود ۲ دهم درصد بودجه عمومی دولت پیش‌بینی شده است. ۲ دهم درصد.



از گتوند تا هورالعظیم: «قانون شکنی‌های دولت‌های ایران در حوزه آب»

تازه تحصیلم را در دانشگاه آغاز کرده بودم که زمزمه‌های آغاز ساخت سدی عظیم در جایی که نامش برایم پر از خاطره‌های کودکی بود به گوش رسید. «گتوند»، شهرستانی کوچک در استان خوزستان که به دو دلیل، من خیلی خوب می‌شناختمش. دلیل اول باز می‌گشت به سال‌های سیاه جنگ که ما به همراه بخش بزرگی از فامیل مادری در کانتینرهای داغ و تف دیده در اطراف آن شهرستان دورافتاده زندگی می‌کردیم از هراس موشکباران‌های گاه و بی‌گاه و دوم نام «قیصر امین‌پور» که در این شهرستان زاده شده بود.



مریم دهکردی

چند تن از فارغ‌التحصیلان فامیل در رشته‌های مختلف و مرتبط با عمران و سدسازی موفق شده بودند در پروژه سد گتوند، شغلی به دست بیاورند و شاد و کامیاب از یافتن شغل از عظمت پروژه می‌گفتند و اینکه بناست برای مردم منطقه آبادانی و پیشرفت هدیه بیاورد.

ساختن سد بیش از ۱۵ سال به طول انجامید. از ۱۳۷۶ تا ۱۳۹۱. اما دریغ و درد که نه تنها آبادانی به همراه نیاورد که ساکنان منطقه را بیش از پیش در معرض سختی و دشواری برای گذران زندگی قرار داد.

این سد روی لایه‌های نمکی تبخیری گچساران بنا شد. روزنامه همشهری، ۱۰ روز پس از آبگیری سد در گزارشی نوشت که دیوار حائل ۱۲۰ سانتیمتر نشست کرده است و لایه‌های نمکی در آب پشت سد حل شده و بدین‌ترتیب کیفیت آب پشت این سد را به شدت کاهش داده و منجر به شور شدن آب شیرین شده است. دست‌اندرکاران ساخت سد از وجود لایه‌های نمکی گچساران مطلع بودند اما، بی‌توجه به این معضل به کار ساختن سد ادامه داده بودند. حالا آب شیرین رود کارون وقتی به پشت سد می‌رسید لایه‌های نمک را در خود حل می‌کرد، شور می‌شد و کمر می‌بست به نابودی تمام زمین‌های پایین‌دست، کشاورزی و کشت و صنعت خوزستان.

این تنها یکی از نمونه‌های قانون شکنی و بی‌توجهی دولت‌ها در حوزه آب در یکی از مناطق ایران است. سام خسروی فرد، کارشناس محیط زیست، درباره مصداق‌ها و نمونه‌های قانون شکنی دولت‌ها در حوزه آب می‌گوید: «از مهم‌ترین این قانون شکنی‌ها ساخت سد‌هایی است که گزارش ارزیابی نداشتند.» او اضافه می‌کند: «بعید می‌دانم که در ساختن این سد مشکل قانونی وجود داشته. موضوع مهم در این نمونه جابه‌جایی مکان سد و بی‌توجهی به مطالعات مربوط به مکان‌یابی آن بود. این مطالعات پیش از انقلاب انجام شده بود اما جدی گرفته نشدن آن باعث روی دادن این حادثه تلخ و منحصر به فرد شد و گرنه الان شاهد چنین وضعی نبودیم.»

اشاره این کارشناس محیط زیست از مطالعات مکان‌یابی پیش از انقلاب به مطالعاتی است که یک شرکت آمریکایی در سال ۱۳۵۰ انجام داد. محل پیشنهادی این شرکت به گفته عیسی کلانتری، معاون رئیس جمهوری در دولت دوازدهم و رئیس سازمان محیط زیست در این دولت، چهارده و نیم کیلومتر بالاتر از مکان فعلی بود. وزارت نیرو و پیمانکار اجرایی ساخت سد به هنگام ساخت سد، مطالعات شرکت آمریکایی را خائنانه دانسته و گفته بودند: «چرا ۱۴ و نیم کیلومتر پایین‌تر نیامده‌اند که مخزن سد از ۲/۲ میلیارد به ۴/۷ میلیارد افزایش یابد؟»

حالا ۲۰ سال پس از آغاز به کار سد گتوند، تعداد زیادی از مسئولان که به هنگام ساخت سد چشم بر مشکلات همه جانبه آن بسته بودند به اظهار نظر در این باره می‌پردازند و کارشناسان محیط زیست درباره‌اش می‌نویسند. برخی از روزنامه‌نگاران هم به حقوق پایمال شده مردم منطقه اشاره می‌کنند. یکی از اهالی گتوند در گزارشی که آذرماه ۱۳۹۶ در ایران و ایر منتشر شده، گفته است: «زمین‌های کشاورزی ما و روستاهای اطراف در سال ۱۳۹۰ به قیمت ۶۰۰ تا ۲۰ هزار تومان قیمت‌گذاری شد. شما همان روزها با ۶۰۰ تومان نمی‌توانستید یک کیک “تی‌تاب” بخرید و بدهید دست بچه‌تان. آن‌ها می‌خواستند ما زمین‌هایمان را بدهیم سپاه به مبلغ متری ۶۰۰ تومان.»

به گفته این شهروند ساکن گتوند؛ به علت ظالمانه بودن قیمت‌های پیشنهادی از سوی مجریان طرح بسیاری از اهالی منطقه زمین‌ها را رها کرده و از آنجا مهاجرت کرده‌اند: «خیلی‌ها رفتند روستای "ظلم آباد" که به شهرک "شهید محمدی" معروف است. یک عده هم رفتند لالی و گتوند. اما بعضی از آن‌ها برگشتند همین جا. دعوا و شکایت ما با شرکت آب و وزارت نیرو و پیمانکاری که زیر نظر قرارگاه "خاتم" بود ولی هیچ نتیجه‌ای نداشت.»

این تنها نمونه از قانون شکنی‌های دولت در حوزه آب نیست. سال‌هاست شهروندان شهرهای اهواز و اصفهان نسبت به انتقال آب از رودخانه‌هایی همچون کارون و زاینده رود تجمعات اعتراضی به راه می‌اندازند. هر بار هم با انواع و اقسام اتهامات امنیتی و غیرمرتبط با مسائل محیط زیست بازداشت می‌شوند.

سام خسروی فرد در پاسخ به این سؤال که «آیا انتقال آب به خودی خود قانون‌شکنی به حساب می‌آید یا خیر» می‌گوید: «انتقال آب از حوزه‌ای به حوزه دیگر، ریشه در تاریخ دارد؛ از سال‌های قبل از میلاد مسیح در چین و تا همین اواخر در کانادا و آمریکا و استرالیا و... هدف از این کار به خصوص در مناطق خشک، توسعه و رشد اقتصادی-اجتماعی سرزمین‌های مقصد بوده است. اما این روش پایدار نیست و مشکلاتی را هم در سرزمین‌های مقصد و هم سرزمین‌های مبدا ایجاد می‌کند: در سرزمین‌های مقصد نیاز آبی و تقاضا با رشد و شکوفایی اقتصادی، صنعتی و اجتماعی افزایش می‌یابد. این سرزمین‌ها بعد از مدتی نیاز بیشتری پیدا می‌کنند اما اگر امکان عرضه وجود نداشته باشد، با بن‌بست‌های جدی روبه‌رو می‌شوند. انتقال آب در سرزمین‌های مبدا نیز می‌تواند تنگنانهایی را هم برای مردم و هم برای محیط زیست ایجاد کند. با این حال، قانون توزیع عادلانه آب به دولت این امکان را می‌دهد که به منظور تامین آب مورد نیاز کشور وارد عمل شود.»

در ماده ۴۴ از فصل پنجم «قانون توزیع عادلانه آب» آمده است: «در صورتی که در اثر اجرای طرح‌های عمرانی و صنعتی و توسعه کشاورزی و سدسازی و تأسیسات مربوطه یا در نتیجه استفاده از منابع آب‌های سطحی و زیرزمینی در ناحیه یا منطقه‌ای قنات و چاه‌ها و یا هر نوع تأسیسات بهره برداری از منابع آب متعلق به اشخاص تملک یا خسارتی بر آن وارد شود و یا در اثر اجرای طرح‌های مذکور آب قنات و چاه‌ها و رودخانه‌ها و چشمه‌های متعلق به اشخاص حقیقی یا حقوقی و حق‌آبه نقصان یافته و یا خشک شوند بسته به شرایطی که وجود دارد دولت موظف به جبران کمبود آب خواهد بود.»

این در حالی است که در خصوص احیا و بازگرداندن حیات به رودخانه‌های مذکور و انتقال آب آنها به نواحی دیگر، یا خشک شدن دریاچه ارومیه، تالاب هورالعظیم در خوزستان، دریاچه هامون در سیستان و بلوچستان، تالاب گاوخونی در اصفهان، دریاچه‌های بختگان و طشک در استان فارس و بسیاری رود و تالاب دیگر که به واسطه حفر چاه‌های غیرمجاز و برداشت بی‌رویه از منابع آبی و سیاست‌های نادرست دولت‌های مختلف طی سالیان گذشته رخ داده اقدام موثری صورت نگرفته است.

حال این سؤال پیش می‌آید که «در طول سال‌های گذشته سازمان مدیریت منابع آب آیا نظارت دقیقی بر احداث چاه‌های عمیق با میزان برداشت آب از منابع زیر زمینی برای مصارف کشاورزی یا تامین آب شرب داشته یا خیر؟» سام خسروی فرد در پاسخ به این پرسش می‌گوید: «حتماً سازمان‌ها و نهادهای مسئول نظارت داشته‌اند. اما این نظارت کافی نبوده که امروز مقامات وزارت نیرو از جمله معاون وزیر می‌گویند که بیش از ۳۰۰ هزار چاه غیرمجاز در کشور وجود دارد.»

او همچنین در خصوص «نقش سازمان محیط زیست و مسئولان آن در دولت‌های پیشین تا به امروز در ماجرای بحران و قانون شکنی‌ها منجر به بروز این بحران "معتقد است: «در موضوع آب و به طور کلی محیط زیست سازمان‌ها و نهادهای مختلفی دخیل هستند و مثلاً: وزارت نیرو، کشاورزی، سازمان جنگل‌ها، مراتع و آبخیزداری، وزارت مسکن و شهرسازی، سازمان حفاظت محیط زیست و... آنچه موجب بروز چنین بحران‌هایی در سطح کشور شده نخست فساد شدید است و بی‌خبری و بی‌اطلاعی بسیاری از مسئولان و دوم نادیده گرفتن قوانین طبیعی و محیط‌زیستی است. وجود پیمانکاران وابسته و ذی‌نفع، مثل سپاه باعث شده که میزان دخل و تصرف اکوسیستم‌های طبیعی بیش از توان و تحمل آنها باشد. در عین حال،

به دلیل نداشتن یک برنامه منسجم آمایش سرزمین، توسعه لجام‌گسیخته و سلیقه‌ای بر نابودی کشور اثر مضاعف گذاشته است.»

به گفته این کارشناس محیط زیست، «حق‌آبه» به طور خلاصه اینگونه تعریف می‌شود: «میزانی از آب که حق مصرف کننده یا یک اکوسیستم طبیعی است. در قانون توزیع عادلانه آب و همچنین در آیین‌نامه نحوه حفاظت، احیا و مدیریت تالاب‌ها حقایق مصرف‌کننده و حقایق تالاب‌ها اشاره شده است. در ارتباط با اکوسیستم‌های طبیعی، میزان آب بر اساس نیاز آبی آن محیط زیستی، تعیین می‌شود. نکته مهم این است که کمیت و کیفیت آب باید به میزانی باشد که ویژگی‌های بوم‌شناختی، کارکردها و خدمات اکوسیستم‌ها (بوم‌سازگان) پایداری خود را از دست ندهند.»

با توجه به تعریف ارائه شده می‌توان به یکی دیگر از موارد قانون‌شکنی و بی‌توجهی دولت در خصوص حق آب اشاره کرد. تالاب «هورالعظیم» یکی از بزرگترین تالاب‌های کشور در استان خوزستان است. جایی که تا چند سال قبل روستاهای اطرافش را به ونیز ایران تشبیه می‌کردند. هورالعظیم در فصل بهار محلی برای جذب گردشگران به شمار می‌رفت و در سایر فصول سال محل صید ماهی برای ساکنان محلی بود. این تالاب طی چند سال گذشته به دلیل تامين نشدن حق‌آبه مورد نیاز و همچنین ورود وزارت نفت برای احداث چاه و استخراج نفت نفشش به شماره افتاده است.

فعالان محیط زیستی در استان خوزستان می‌گویند پساب کشاورزی، فاضلاب شهری و روستایی به این تالاب سرازیر می‌شوند و اکوسیستم آن را تا سرحد نابودی رسانده‌اند. در دولت یازدهم، هنگامی که «معصومه ابتکار»، رئیس سازمان حفاظت از محیط زیست بود، بی‌آنکه اقدامی در خصوص برطرف کردن بحران هورالعظیم انجام شود، خیر از آگیری ۶۳ درصدی آن داد و آن را از مهمترین دستاوردهای دولت یازدهم عنوان کرد. ادعایی که به شهادت اهالی منطقه فرسنگ‌ها از واقعیت به دور بود.

از سوی دیگر وزارت نفت بی‌توجه به آن‌که این تالاب بخش بزرگی از معیشت منطقه را تامین می‌کند تنها به فکر حفاری و استخراج نفت از منابع نفتی موجود در بستر تالاب بود. بعد از خشکی تالاب هورالعظیم نیز هیچ بودجه و اعتباری برای احیای آن مصوب نشد. خشک شدن این تالاب این روزها به عنوان یکی از دلایل به وجود آمدن پدیده ریزگردها برای شهروندان خوزستان مطرح می‌شود.

فعالان محیط زیست در جای جای ایران برای برگرداندن حیات به منابع آبی تلاش می‌کنند. مقامات مسئول در هر دولت خبر از قصور مقامات دولت‌های پیشین می‌دهند و با وعده‌های شیرین از تلاش برای احیای رودخانه‌ها و دریاچه‌ها و جبران مافات سخن می‌گویند. این چرخه سال‌هاست که ادامه دارد و سهم فعالان محیط زیست در اغلب تجمعات مسالمت آمیز، ضرب و شتم و بازداشت و احضار و زندان و سهم مردم هم دشوارتر شدن معیشت. در این میان آنچه تغییر نکرده، یک چیز است: قانون‌شکنی‌های دولتمردان، وعده‌ها و وعیدهای بی‌سرانجام که هرگز به مرحله عمل نرسیده‌اند.

بحران آب؛ زنگ خطری که شنیده نمی‌شود



بحران کم آبی

این تنها بحران جدی به حساب می‌آید که هنوز کسی آن را جدی نگرفته است. بحران آب در ایران و حتی جهان جدی است. بحرانی که شاید به مهاجرت میلیونی بشر و حتی جنگ‌های داخلی و بین‌المللی منجر شود اما زنگ خطر آن همچنان بی‌صدا است.

به گزارش ایسنا، آخرین واکنش را به بحران آب سخنگوی دولت نشان داده است. محمدباقر نوبخت در نشست خبری خود با خبرنگاران با اشاره به مصوبه هیئت دولت درباره تصویب برنامه پیشنهادی "گروه ملی آب" برای مقابله با تنش آبی، اظهار کرد: این برنامه از سوی کارگروه ملی آب تهیه شده و حاوی برنامه‌ای برای مقابله با تنش آبی است که شورای آب و نهایتاً هیئت دولت آن را تصویب کرد و ۱۶۰۰ میلیارد تومان برای این طرح پرداخت خواهد شد که ۷۰۰ میلیارد آن از منابع وزارت نیرو و ۹۰۰ میلیارد تومان نیز توسط سازمان برنامه و بودجه پرداخت خواهد شد.

مصوبه هیئت دولت

سخنگوی دولت همچنین گفت: امیدواریم با برنامه جدید مقابله با تنش آبی، همگام با مشارکت مردم و با قبول این واقعیت که در تنگنای آبی قرار داریم، با مدیریت صحیح مصرف از این تنگنای آبی عبور کنیم. نزولات جوی در بهار توانسته بخشی از این کمبود آب را تامین کند، اما کماکان با کمبود منابع مواجه هستیم.

این اظهارات به دنبال مصوبه اخیر هیئت دولت صورت گرفت. هیئت وزیران روز یکشنبه (۸ اردیبهشت) به بررسی گزارش وزارت نیرو در خصوص وضعیت مدیریت تأمین آب شرب در کشور و به بحث و بررسی پیرامون گزارش وزارت نیرو در خصوص "مدیریت تأمین آب شرب، تبیین وضعیت و ارائه راهکارها" پرداخت.

در این گزارش، میانگین بارش در دوره‌های مختلف و تغییرات ماهانه بارندگی کشور از سال ۹۶ تاکنون مورد بررسی قرار گرفته است. همچنین بررسی منابع تأمین آب شرب در کشور نشان می‌دهد که ۵۳٫۸ درصد آب شرب شهری از منابع

زیرزمینی و ۴۸ درصد آن از منابع سطحی تأمین می‌شود. در روستاها ۸۷,۱ درصد منابع زیرزمینی و تنها ۱۲,۹ درصد از منابع سطحی، آب شرب مورد نیاز را تأمین می‌کنند.

ارائه راهکارها و اقدامات کوتاه‌مدت، میان‌مدت و بلندمدت برای مدیریت تنش آبی در کشور از دیگر بخش‌های گزارش وزارت نیرو بود. اقدامات کوتاه‌مدت شامل اقدامات اضطراری، جداسازی فضای سبز، اصلاح تعرفه و جریمه، تجهیزات کاهنده و ساماندهی مصارف اماکن عمومی، اقدامات میان‌مدت شامل تکمیل طرح‌های نیمه‌تمام و برنامه‌های ایمنی آب و اقدامات بلندمدت شامل کاهش هدررفت آب، واقعی کردن قیمت آب، اصلاح الگوی مصرف و تأمین آب جدید در شرایط خاص هستند.



گزارش تکان‌دهنده

گزارش‌ها نشان می‌دهد که میزان بارش‌ها در سال آبی جاری نسبت به سال گذشته ۵۱ درصد کاهش داشته و این میزان نسبت به متوسط ۴۹ سال اخیر ۴۸,۹ درصد با کاهش مواجه بوده است. میانگین ورودی آب به سدها ۳۶ تا ۳۷ درصد، میزان نیاز آبی در سال ۱۴۰۰ حدود ۱۲۲ میلیارد مترمکعب، میزان هدررفت آب در سطح کشور ۳۰ تا ۳۵ درصد (۲۴ میلیارد مترمکعب) و حداکثر ظرفیت آبی تجدیدشونده با در نظر گرفتن آب‌های مرزی ۹۲ میلیارد مترمکعب است.

دی ماه سال گذشته هم روزنامه نیویورکتایمز در گزارشی تکان‌دهنده مدعی شد که ۱۲ استان از ۳۱ استان ایران تا ۵۰ سال آینده تمام سفره‌های زیرزمینی آبشان را از دست می‌دهند و با خشک شدن کامل تقریباً نیمی از استان‌های ایران جمعیت زیادی مجبور به مهاجرت هستند. آماري که عیسی کلانتری رییس سازمان حفاظت از محیط زیست هم تقریباً آن را تایید کرده و گفته است: کمبود آب در صورتی که مدیریت نشود، موجب خواهد شد که ۵۰ میلیون نفر از جمعیت ایران ناگزیر به ترک این کشور شوند. اگر وضع فعلی مصرف آب در بخش کشاورزی ادامه داشته باشد در کمتر از ۲۵ سال دیگر شرق و جنوب کشور کاملاً خالی از سکنه خواهد شد.

کلانتری همچنین عنوان کرده است: مصرف اصلی آب ما در بخش کشاورزی است، اما هنوز مسئولان نظام قائل به این نیستند که در این کشور به‌خصوص از جنوب البرز و شرق زاگرس تا مرزهای شرقی و جنوبی بحران آب داریم. سرانه باقیمانده آب این نواحی کمتر از ۸۰۰ متر مکعب است یعنی ما درون بحرانییم نه در مرز بحران.

این صحبت‌های کلانتری عده‌ای را بر آن داشت تا بحث تعطیلی کشاورزی و واردات را مطرح کنند. بحثی که از نظر استراتژیک غیرقابل توجیه است. درست است که ۹۲ درصد مصرف آب ایران در زمینه کشاورزی است (۶ درصد صنایع و ۲ درصد خانگی) اما کم شدن آب مصرفی در کشاورزی می‌تواند از راه‌های اصولی و نه تعطیلی کشاورزی صورت گیرد. کشوری مثل ایران که هر روز از سوی قدرت‌های بین‌المللی تهدید می‌شود نمی‌تواند کاشت محصولات استراتژیکی مثل گندم، جو و ذرت را تعطیل کند اما در عوض کاشت محصولاتی که آب فراوانی مصرف می‌کنند مثل هندوانه، گوجه، خیار و سیب هیچ توجیهی ندارد. درآورد اینجاست که چنین محصولاتی که به عنوان آب مجازی به حساب می‌آیند صادر می‌شوند و کشورهای مثل امارات با واردات و کاشت هندوانه ایرانی در اعماق زمین، سفره‌های آب زیرزمینی خود را تقویت می‌کنند!

به عنوان مثال در سال ۹۳ چیزی در حدود ۸۳۳ هزار تن هندوانه از ایران صادر شده است. هر کیلوگرم هندوانه ۴۰۰ لیتر آب مجازی در خود دارد. این مفهوم به این معناست که در سال ۹۳ معادل ۳۳۲ میلیارد و ۲۰۰ میلیون لیتر آب مجازی از کشوری که در این سطح با بحران بی‌آبی دست‌وپنجه نرم می‌کند، صادر شده است؛ یعنی تنها در سال ۹۳ فقط به واسطه صادرات هندوانه هفت برابر ظرفیت سد کرخه آب از کشور کم‌آب ایران صادر شده است!

نیویورک تایمز در بخش دیگری از گزارش خود آورده بود که کمبود آب می‌تواند موجب اعتراضات خیابانی شود و حتی این عامل می‌تواند مورد سوءاستفاده گروه‌های تروریستی قرار گیرد. کمبود آب همچنین می‌تواند موجب مهاجرت‌های گسترده از مناطق حاشیه‌ای به شهرهای پرجمعیت شود.



درگیری بر سر آب

اتفاقی که در ایران در حال شکل گرفتن است و درگیری گسترده مردم اصفهان بر سر انتقال آب به یزد با نیروهای انتظامی و مهاجرت گسترده از روستاها به کلان‌شهرها شاهد این مدعا است. موضوعی که مهرداد کریمی دادستان یاسوج به آن اشاره کرد و گفت: مسائل مرتبط با کم‌آبی و خشکسالی باعث شده موضوع آب به موضوعی امنیتی و حساس تبدیل شود.

در این زمینه نماینده مردم یزد در مجلس شورای اسلامی با اشاره به بروز برخی تنش‌ها بین سه استان یزد، اصفهان و چهارمحال و بختیاری در خصوص مشکل آب، گفت که قرار است شورای تامین سه استان تمهیداتی برای جلوگیری از ادامه تنش و تخریب‌ها بیندیشند.

ابوالفضل موسوی بویوکی در تشریح دلایل بروز برخی نارضایتی‌ها در زمینه کم‌آبی و خشکسالی، اظهار کرد: آب آشامیدنی استان یزد از مسیر زاینده‌رود می‌آید و دو منشأ تامین آب، یکی خود زاینده‌رود است که با خشکسالی‌های اخیر خیلی آبی ندارد و دیگری از تونل‌های یک، دو و سه کوهرنگ و چشمه لنگان است یعنی سرشاخه‌های دیگری که به سمت کارون سرازیر می‌شود و همه منشأ آن از چهارمحال و بختیاری است پس سه استان یزد، اصفهان و چهارمحال و بختیاری درگیر این موضوع شدند. چهارمحال منشأ نزولات جوی، اصفهان محل عبور و یزد محل مصرف است.

این نماینده مجلس ادامه داد: با توجه به موضوع کم‌آبی و اینکه به آب آشامیدنی اولویت داده می‌شود، بنابراین گفتند که به کشاورزی نمی‌توانیم سهمیه آب بدهیم لذا کشت پاییزه کشاورزان شرق اصفهان بدون آب ماند و کشاورزان بیکار شدند. کشاورزان گفتند حداقل معیشت ما را برقرار کنید و این به مطالبه آنها تبدیل شد. همچنین احتمال دارد با توجه به خشکسالی همین اتفاق برای کشاورزان غرب اصفهان هم بیفتد. راه حل این مشکل اما یکی نزولات جوی و دیگری اینکه انتقال آب بین حوزه‌ای از کوهرنگ انجام شود. در همین راستا قرار است تونل کوهرنگ سه اضافه شود و حرف و حدیثی است که آبی که قرار است به یزد بیاید، باید از این تونل منتقل شود که این بحث در شورای عالی آب مطرح است.

این عضو کمیسیون عمران مجلس با بیان اینکه دولت موظف است آب آشامیدنی مردم را در حد متعارف تامین کند، خاطر نشان کرد: الان پیشنهاد می‌شود برای تامین آب با توجه به خشکسالی، همان‌طور که برای کشاورزان شرق اصفهان آب قطع شده، برای کشاورزان بالادست سد زاینده‌رود یا سرشاخه‌های چهارمحال نیز برداشت آب محدود شود. در همین راستا شاهد تظاهرات مردم چهارمحال بودیم، آنها می‌گویند باید کشاورزیمان را تعطیل کنیم.

موسوی با بیان اینکه کمبود آب در حال تبدیل شدن به یک بحران است، گفت: در یک ماه اخیر دو سه بار کشاورزان شرق اصفهان لوله‌های آب را شکسته‌اند یا به تیرهای برق آسیب زده‌اند که این امر باعث می‌شود پمپاژ و انتقال آب متوقف شود. این موضوع به شورای امنیت کشور کشیده شد و استانداران هر سه استان هم حضور داشتند، نهایتاً تصمیم بر این شد که شورای تامین سه استان در جلسه‌ای به این موارد رسیدگی کنند تا از ادامه تنش و تخریب‌ها جلوگیری شود. نکته دیگر این است که لوله‌های انتقال آب جزء اموال دولت است و خسارت زدن به آن جرم محسوب می‌شود اما نمی‌توان به مردم ناراحت و عصبانی گفت که مجرم هستید چرا که این امر تنش‌ها را بیشتر می‌کند بنابراین تاکید بر این است که مردم به روش‌های اقتناعی راضی شوند که در این وضع بهترین شرایط همین است، البته مردم هم خواسته‌هایی دارند که باید به آن توجه شود. اگر امرار معاش مردم متوقف شود باید به آنها شغل جایگزین بدهیم و نباید بگذاریم موضوع به مشاجره کشیده شود.

موسوی در پایان با بیان اینکه جنگ آینده، جنگ اتمی نیست بلکه جنگ اقلیم و هواشناسی است، گفت: ما الان قسمت کوچکی از مشکل را می‌بینیم و بخش سخت‌تری را در سال ۹۸ خواهیم دید و اگر تمهیداتی نیندیشیم در سال ۹۹ مشکلات ما بسیار بیشتر خواهد شد لذا باید به دنبال منابع پایدار آبی باشیم.

نکته درستی که موسوی به آن اشاره می‌کند همین است که بحران آب و تغییرات اقلیمی ممکن است در آینده حتی باعث بروز جنگ شود. پس بهتر است راهکاری برای آن اندیشیده شود.

درباره مشکلات زاینده‌رود و سد آن مسعود میرمحمدصادقی مدیر عامل شرکت آب منطقه‌ای اصفهان با اعلام شرایط تاریخی سد زاینده‌رود، گفت: نیروگاه سد زاینده‌رود به علت کاهش شدید تراز آب از دی ماه سال گذشته امکان تولید را از دست داده است. با توجه به شرایط موجود بعید به نظر می‌رسد تا شروع زمستان سال جاری بتوان نیروگاه سد زاینده‌رود را وارد مدار کرد و این موضوع یک رکورد تاریخی در تعطیلی نیروگاه سد زاینده‌رود است.

در همین رابطه مدیر عامل شرکت آب و فاضلاب استان اصفهان در جلسه کمیسیون فرهنگی و اجتماعی با موضوع بررسی راهکارهای کاهش حداکثری آب در بخش‌های مختلف، گفت: اگر مصرف آب به همین صورت ادامه پیدا کند تا پایان تیرماه ۱۳۹۷ آب سد زاینده‌رود خشک خواهد شد و دیگر راهی برای تامین آب مصرفی اصفهان نخواهیم داشت.

هاشم امینی همچنین اظهار کرد: مشکل آب بسیار حادثر از آن چیزی است که بیان می‌شود. سد زاینده‌رود آب شرب شش میلیون نفر در استان اصفهان، یزد و کاشان و همچنین آب کشاورزی چهارمحال و بختیاری و اصفهان و آب مورد نیاز صنعت اصفهان و درصد کمی از یزد را تامین می‌کند.

درخواست از رییس‌جمهور

از طرفی در ۲۶ فروردین سیدابوالفضل موسوی رییس مجمع نمایندگان استان یزد از نامه مجمع نمایندگان استان یزد به رییس‌جمهور و ملاقات با وزیر نیرو و پیرامون مشکلات آب در یزد خبر داد و با اشاره به نامه مجمع نمایندگان استان یزد به رییس‌جمهوری گفت: از آنجا که مساله آب یزد و اصفهان و برخی شهرهای دیگر به هم پیوسته است و از وظایف دولت تامین آب شرب مردم است لذا طی نامه‌ای از رییس‌جمهور خواستیم تا نسبت به مشکلات آب شرب یزد توجه بیشتری را معطوف دارند.

در همان روز نمایندگان استان اصفهان هم در نامه‌ای خواستار برگزاری جلسه اضطراری با رییس‌جمهور برای بررسی مشکل آب شرب و بی‌آبی در این استان شدند.

در نامه نمایندگان استان اصفهان خطاب به حسن روحانی آمده بود: «با توجه به اتمام آب شرب پنج میلیون نفر جمعیت استان اصفهان در مردادماه سال جاری و همچنین استمرار خشکی زاینده‌رود و عدم وجود آب برای کشاورزان استان، خواهشمند است دستور فرمایید فوراً زمانی جهت تشکیل جلسه اضطراری با حضور نمایندگان استان تعیین و اعلام شود.»

درخواست تشکیل جلسه فوری توسط رییس‌جمهور از سوی سایر نمایندگان مجلس هم مطرح شده است. از جمله حسینعلی حاجی‌دلیگانی که در صحبت‌هایی اظهار کرد: انتظار داریم رییس‌جمهور جلسه ویژه مدیریت بحران آب را هر چه سریع‌تر تشکیل دهد و در آن جلسه تصمیم‌انی برای حل مشکل آب بگیرد. تنها راهکار فوری برای حل مشکل آب این است که از برداشت آب غیرشرب در طول مسیر رودخانه زاینده‌رود در هر استانی که باشد جلوگیری شود در غیر این صورت یک فاجعه ملی رخ می‌دهد. هم‌اکنون طبق برآوردها ۲۵۰ میلیون مترمکعب آب غیرشرب از زاینده‌رود برداشت می‌شود که اگر از برداشت همین مقدار آب ممانعت شود مشکل کم‌آبی امسال موقتاً رفع می‌شود.

حاجی‌دلیگانی همچنین تصریح کرد: نباید به امید بارش‌ها بنشینیم، چرا که تنها با تدبیر و اجرای راهکارهای اصولی می‌توان بر مشکل کم‌آبی غلبه کرد. تا مردادماه بیشتر آب نداریم. هم‌اکنون ۱۰۰ میلیون مترمکعب آب پشت سد زاینده‌رود ذخیره است و طبق پیش‌بینی‌ها ۲۰۰ میلیون متر مکعب آب حاصل بارش‌ها خواهد بود، بنابراین میزان ذخیره آب شرب ۳۰۰ میلیون متر مکعب است که حداقل تا آذرماه ۴۰۰ میلیون متر مکعب آب نیاز داریم که بر این اساس تا مردادماه هیچ آبی نخواهیم داشت.

درباره بحران آب در اصفهان سایر نمایندگان این استان هم اعتراض دارند. مثل حسن کامران که در تذکر شفاهی خود در مجلس یادآور شد: یک دهه است که حق حقایب‌داران خورده می‌شود و وقتی تجمع می‌کنند چشم‌شان کور می‌شود. باید با افرادی که سوءمدیریت دارند برخورد جدی شود. وقتی تجمع می‌کنند چشم‌شان را کور می‌کنند. در تجمع اخیر نیز یک چشم کور شده است در حالی که باید کسی که سوءمدیریت دارد تنبیه شود. باید پرسید که شورای عالی آب مصوبه دارد و زمانی که آب نیست چرا تخصیص جدید داده می‌شود و توسعه کشت انجام می‌گیرد.

این عضو کمیسیون شوراها و امور داخلی و نماینده اصفهان در مجلس در ادامه گفت: مصوبه شورای امنیت کشور می‌گوید باید برخورد صورت گیرد اما چرا با این افراد که سوءمدیریت دارند برخورد نمی‌شود. آیا درست است که یک فرد محترم

را که حقش را می‌خواهد کتک بزنیم و از طرفی فقط نگاه کنیم و وعده دهیم؟ نباید با آب شوخی کرد. بارها گفته‌ام باید از هر جا که آب وجود دارد چه در صنعت و چه در شغل کم شود و به کسی که حقش است داده شود و حتماً مشکل حل خواهد شد. ما آخر خرداد آب شرب با این وضعیت نخواهیم داشت. این افراد کسانی هستند در زمانی که در اصفهان اغتشاشات شد ایستادند و برخورد کردند. انتظار داریم هر چه سریعتر به موضوع حقابه کشاورزان رسیدگی شود.

ماموریت جهانگیری

شوخی نگرفتن موضوع آب مساله‌ای است که گویا چندان جدی گرفته نمی‌شود؛ چه از طرف مسئولان و چه از طرف مردم. آن‌چه تاکنون دیده شده تنها حرف‌های زیبایی بوده که نتیجه عملی آن دیده نشده است. با این وجود به نظر می‌رسد از سوی دولت این اسحاق جهانگیری است که مدیریت حل این بحران را به عهده گرفته است. معاون اول رییس جمهوری در سیزدهمین جلسه شورای عالی آب با اشاره به "محدودیت منابع آب در کشور" و با تاکید بر اینکه "موضوع کمبود آب یکی از مسائل پراهمیت کشور است"، بیان کرد: موضوع کمبود آب یکی از مسائل پراهمیت کشور است که نمی‌توان به سادگی از کنار آن عبور کرد. برخی استان‌های کشور با بحران و محدودیت‌های بیشتری در بخش آب روبرو هستند که باید ضمن در نظر گرفتن مسائل اجتماعی، برنامه‌ریزی لازم را برای رفع این مشکلات انجام داد.

در این جلسه که به ریاست معاون اول رییس‌جمهور تشکیل شد، وزیر نیرو گزارشی از مصوبات پیشین شورای عالی آب و اقدامات انجام شده برای تحقق و اجرای این مصوبات ارائه کرد. وی با اشاره به جلسات شورای هماهنگی مدیریت حوضه آبریز زاینده‌رود، به ارائه گزارشی در خصوص تصمیمات اتخاذ شده در این جلسات پرداخت. در این نشست وزیر جهاد کشاورزی، رییس سازمان حفاظت محیط زیست و استانداران چهارمحال و بختیاری، اصفهان، لرستان، کرمان، خوزستان و یزد نیز حضور داشتند.

همچنین در سوم اردیبهشت جلسه شورای عالی آب به ریاست جهانگیری و با حضور وزرای نیرو، جهاد کشاورزی، صنعت، معدن و تجارت و رییس سازمان حفاظت محیط زیست برگزار شد.

اسحاق جهانگیری در این جلسه با اشاره به گزارش‌های ارائه شده از وضعیت منابع آب کشور گفت: در شرایطی قرار گرفته‌ایم که خشکسالی تقریباً تمام استان‌های کشور را در بر گرفته و حل مشکل محدودیت منابع آب شرب باید بعنوان یکی از مهم‌ترین اولویت‌ها در دستور کار باشد. امروز کمبود آب مسئله نخست کشور است به همین دلیل با توجه به اینکه به فصل گرما نزدیک می‌شویم باید تامین آب شرب برای مردم را بعنوان یک اولویت جدی دنبال کنیم.

وی از وزیر نیرو خواست گزارشی تفصیلی از وضعیت منابع آب شرب به تفکیک استان‌ها و شهرهای مختلف کشور به‌ویژه مناطقی که در وضعیت بحرانی هستند تدوین کنند و این گزارش را در اولین جلسه هیئت دولت ارائه دهند تا همه اعضای هیات وزیران در جریان جزئیات مسائل قرار گیرند و دولت بتواند برای حل این مسئله و عبور از فصل گرما چاره‌اندیشی کند.

جهانگیری از سازمان برنامه و بودجه هم خواست راهکارهای تامین منابع مالی برای وزارت نیرو جهت اجرای برنامه‌ها و طرح‌های آبرسانی را تدوین کند و راهکارهای مناسب برای اصلاح تبصره ۱۴ قانون بودجه و دسترسی وزارت نیرو به منابع مورد نیاز خود تدوین نماید. البته در صورتی که منابع این شرکت‌ها کافی نباشد دولت نیز آنچه در توان دارد از محل بودجه کمک خواهد کرد.

در ابتدای این جلسه رییس سازمان هواشناسی گزارشی از تحلیل بارش‌ها و دمای هوای کشور و پیش‌بینی آن برای سه ماه آینده ارائه کرد و به تشریح آخرین وضعیت خشکسالی و کم‌بارشی در کشور پرداخت. در این نشست همچنین مدیرعامل شرکت مهندسی آب و فاضلاب کشور گزارشی از وضعیت منابع آب شرب در استان‌ها و شهرهای دارای بحران ارائه کرد و به تشریح برنامه‌ها و اقدامات در دست اجرای وزارت نیرو برای حل مشکلات تامین آب شرب در این شهرها پرداخت.

نماینده وزارت نیرو هم در این نشست ضمن ارائه گزارشی از وضعیت کلی منابع آب کشور، به توضیح درباره وضعیت سدهای مهم در حوضه‌های آبریز خزر و ارومیه، خلیج فارس و دریای عمان و فلات مرکزی قره قوم و مرزی شرق و شهرهای پایین دست این سدها پرداخت.

در پایان این جلسه مقرر شد وزارت نیرو گزارشی تفصیلی از وضعیت آب شرب به تفکیک استان‌های کشور و به‌ویژه شهرهای پرجمعیت و دارای مشکل کم‌آبی شدید تدوین کند و در اولین جلسه هیئت وزیران به همراه برنامه این وزارتخانه جهت تأمین آب شرب این مناطق در فصل گرما و عبور از بحران خشکسالی سال جاری ارائه دهد.

وزیر نیرو از دیگر کسانی است که به صورت مستقیم با این موضوع سر و کار دارد و ۲۹ فروردین مثل همیشه پس از جلسه هیئت دولت نسبت به کم‌آبی تابستان پیش‌رو هشدار داد و از مسئولین خواست تا برنامه‌ریزی‌های لازم را انجام دهند.

رضا اردکانیان در این زمینه اظهار کرد: کاهش ذخایر سدها روی مصرف شرب اثر می‌گذارد. کاهش ارتفاع سدهایی که نیروگاه برق دارند طبیعتاً ما را با کاهش تولید برق در تابستان روبرو می‌کند. این دو موضوع واقعیت‌هایی است که ما با آن مواجه هستیم. بهتر است که از الان بدانیم تابستان کم‌آبی داریم و صحیح مصرف کردن را از الان آغاز کنیم.

وی ادامه داد: ما خشک‌ترین سال را در نیم قرن اخیر تجربه می‌کنیم. در برخی از مناطق فلات مرکزی مثل زاینده‌رود اصفهان این خشکی بیشتر است. تا به حال چنین خشکی را سد زاینده‌رود از زمان تأسیسش به یاد ندارد.

وزیر نیرو در ارتباط با مقایسه هدررفت آب در بخش شرب با بخش کشاورزی گفت: بخش شرب ما محدودیت سنگین‌تری نسبت به بخش کشاورزی دارد. الان که نمی‌شود جمعیت تهران را به آن سوی زاگرس که بارش‌ها خوب بوده منتقل کنیم. این جمعیت در تهران قرار دارد، منابع آبش محدود است و تعداد سدهایی که می‌شد احداث شود، احداث شده است و با همین آب موجود باید آب شرب این جمعیت را تأمین کنیم. پس صرفه‌جویی در مصرف خانگی ارتباط با بخش کشاورزی ندارد.

وی همچنین یادآور شد: شرایط موجود فقط خاص امسال نیست. به طور کلی ما کشور کم‌آبی هستیم و باید بپذیریم زمانی همین مقدار آب را با جمعیت ۳۰ تا ۳۵ میلیون داشته‌ایم و حالا باید با جمعیت ۸۲ میلیونی زندگی کنیم. پس باید به سمت بهتر مصرف کردن و مدیریت مصرف برویم.

حساسیت لاریجانی

با توجه به تذکرات و اعتراضات پیاپی نمایندگان استان‌ها، رییس مجلس شورای اسلامی هم نسبت به این موضوع حساس شده است. علی لاریجانی روز ۱۸ فروردین و در دیدار با رییس و معاونین سازمان صداوسیما بیان کرد: افکار مختلف در سیاسیون و رسانه‌ها وجود دارد ولی وقتی به‌کُنه قضیه توجه می‌کنیم متوجه می‌شویم که در چالش‌های مهم کشور این‌ها وفاق دارند. برای مثال در مورد بحران آب، خارج از دست‌بندی‌ها همه قبول دارند که کمبود آب یک واقعیت است و شرایط بارندگی کشور مطلوب نیست و در بخش کشاورزی و آب شرب مشکلاتی داریم.

وی افزود: باید تقاضا را کنترل کنیم و از این آب موجود بهترین استفاده را بُرد و راه دیگری ندارد. مجلس تصویب کرد آب شیرین کنند، البته باید توجه داشت که آب شیرین کردن، برای کشاورزی نیست، زیرا هزینه بالایی دارد مقداری را ممکن است به صنعت بدهند و برای آب شرب به استان‌های حاشیه‌ای تخصیص یابد ولی مناطق زیادی در کشور هستند که مشکل آب دارند در این زمینه اختلافی بین جریان‌ها وجود ندارد.

لاریجانی همچنین تأکید کرد: باید با مردم گفت‌وگوی صریح و روشن داشت، اگر مردم متوجه شوند مسئله آب در آینده کشور چقدر موثر است اراده‌ها به این سمت معطوف می‌شود. وقتی ابعاد آن روشن نیست کشمکش‌های استانی رخ می‌دهد و دعوای حاشیه‌ای به وجود می‌آید.

روز ۲۲ فروردین هم جلسه غیر علنی مجلس با حضور وزرای کشاورزی، نیرو، معاون سازمان محیط زیست و کارشناسان مرکز پژوهش‌ها برای بررسی راهکارهای مقابله با کم‌آبی و مسائل حوزه آب تشکیل شد. در این روز هم رییس مجلس شورای اسلامی به جلسه غیر علنی مجلس برای بررسی مسائل حوزه آب اشاره و اظهار کرد: در ساعت هشت صبح جلسه بسیار مهمی درباره مشکلات آب در کشور داشتیم که حدود دو ساعت و نیم طول کشید. با توجه به گرم شدن هوا و سیر نزولی بارش باران باید تصمیمات مهمی از نظر استفاده بهینه از آب در بخش‌های کشاورزی و صنعتی گرفته شود.

لاریجانی با اشاره به حضور وزرای نیرو و جهاد کشاورزی در این جلسه گفت: با توجه به گرم شدن هوا و سیر نزولی بارش باران باید تصمیمات مهمی از نظر استفاده بهینه آب در بخش‌های کشاورزی و صنعتی گرفته شود و ساماندهی روشن‌تری داشته باشیم.

وی همچنین خاطر نشان کرد: با توجه به تشکیل کارگروهی در دولت باید کمیته مربوطه در مجلس مستمرا در جریان پیشرفت کارها قرار گیرند تا ان‌شاءالله در آینده این موضوع مشکلی برای کشاورزان و عموم مردم به دنبال نداشته باشد.

تشکیل کارگروه ملی سازگاری با کم‌آبی!

همچنین علیرضا رحیمی نماینده تهران درباره این جلسه تشکیل "کارگروه ملی سازگاری با کم‌آبی" در دولت را به عنوان یکی از اقدامات بیان شده در حوزه ملی عنوان کرد و گفت: طبق اظهارات وزرای نیرو و کشاورزی در این جلسه با تدوین برنامه‌های جدید و همکاری و همراهی مردم از دوره سخت خشکسالی عبور خواهیم کرد.

رحیمی همچنین بیان کرد: در این جلسه وزیر نیرو به همراه همه معاونانش، وزیر کشاورزی، معاون سازمان محیط زیست و کارشناس مرکز پژوهش‌ها حضور پیدا کرده و گزارشی درباره پیش‌بینی‌ها و راهکارها برای کنترل وضعیت آب و برق را ارائه دادند.

به گفته وی در این جلسه در خصوص تغییر الگوی کشت، آبیاری تحت فشار و روش‌های بهره‌برداری از چاه‌ها نیز مطالبی بیان شد. مطالب این جلسه به صورت تخصصی مطرح شده است.

رحیمی با اشاره به تشکیل "کارگروه ملی سازگاری با کم‌آبی" در دولت از اسفند ۹۶ خاطر نشان کرد: طبق توضیحات ارائه شده تاکنون این کارگروه سه جلسه را برگزار کرده. کمیته‌های تخصصی تشکیل شدند که مجموعه مدیریت آب کشور در این کارگروه تصمیم‌گیری می‌کند.

وی با بیان اینکه هدف از تشکیل این کارگروه تمرکز بر مدیریت آب و چگونگی توزیع آن در مصارف مختلف است، گفت: وزرای کشور، نیرو، صنعت، کشاورزی و روسای سازمان برنامه و بودجه و محیط زیست عضو این کارگروه هستند که ریاست آن با وزیر نیرو است. عمده کارکردهای این کارگروه نظارت بر پیشرفت برنامه‌های حوزه آب و بررسی وضع تعرفه‌ها برای مصارف مازاد بر الگوی مصرف و تحلیل حجمی آب برای مصارف مختلف است.

نماینده تهران همچنین یادآور شد: در این جلسه از تشکیل این کارگروه به عنوان یکی از اقدامات موثر در حوزه ملی نام برده شد و علاوه بر آن گزارشی از وضعیت موجود آب کشور و راه‌حلهایی برای برون‌رفت از شرایط سخت و خشکسالی بیان شد. با تدوین برنامه‌های جدید و همکاری و همراهی مردم از دوره سخت خشکسالی عبور خواهیم کرد.

۲۳ فروردین هم رییس مجلس شورای اسلامی در سفر به قم و دیدار با آیت‌الله جوادی‌آملی گفت: مسئله آب به عنوان یک بحران مهم در کشور فراگیر شده زیرا نزولات آسمانی کاهش یافته و باید از منابع آب به صورت دقیق استفاده کنیم.



بحران فراگیر و حتی فرا مرزی

به گفته مسئولان، بحران آب تنها مختص اصفهان و یزد و چهارمحال و بختیاری که درگیری‌های آن باعث جلب توجه شده نیست بلکه بسیاری از مناطق کشور از جمله کرمان، سیستان و بلوچستان، خراسان، هرمزگان و ... با آن دست و پنجه نرم می‌کنند. مسئله‌ای که در بعضی موارد ریشه خارجی هم دارد اما در این زمینه هم هنوز اقدام عملی قابل توجهی صورت نگرفته.

در این زمینه دادستان عمومی و انقلاب مرکز استان کرمان دادخدا سالاری با هشدار به اینکه آب‌های سطحی با بحران جدی روبرو است و وضعیت آب‌های زیر زمینی نیز بسیار نامناسب است، تعداد چاه‌های پر و مسلوب‌المنفعه شده در استان کرمان طی سه سال گذشته را سه هزار و ۵۳۳ اعلام کرد و افزود: طی این مدت ۷۵۵ مورد تقلیل بهره‌برداری از چاه‌های مجاز دارای اضافه برداشت داشته‌ایم و تعداد ۴۳۸ دستگاه و ادوات حفاری غیرمجاز توقیف شده است.

احد آزادی‌خواه نماینده مردم ملایر در مجلس شورای اسلامی هم با اشاره به مشکلات موجود خطاب به وزیر نیرو گفت: اینکه ما دستورالعمل داشته باشیم و از دستگاه قضایی بخواهیم چاه‌های آب را پلمب کند و کشاورز را سرگردان کنیم که راه چاره نیست، کم آبی را باید مدیریت کنیم. دولت برای برطرف کردن این مشکل باید فعال شود. استانداران، فرمانداران و بخشداران باید فعال شوند و کشاورز را توجیه کنند نه اینکه چاه‌ها را پلمب کنیم، کشاورز را سرگردان کنیم و راه چاره برای آنها نبینیم.

احمدعلی کیخا نماینده مردم زابل هم در تذکر ۲۱ فروردین خود در مجلس شورای اسلامی، اظهار کرد: آقای رییس مجلس من نمی‌دانم که با کدام زبان باید صحبت کنیم و تذکر بدهیم تا مسئولین کشور حرف مردم را بشنوند. به قول روستاییان منطقه باید یقه‌مان را چاک بدهیم تا کسی حرف‌مان را گوش بدهد؟ مردم به دلیل بی‌آبی و خشک شدن هیرمند دارند می‌میرند، مردم از بین رفتند. آیا نمی‌خواهید شما کاری کنید؟ آقای وزیر محترم جهاد کشاورزی، مدیر بحران شما می‌گوید تا الان من یک خط گزارش در ارتباط با بحران آب از شهر شما دریافت نکرده‌ام. مگر می‌شود از پنج ماه پیش تا به حال یک گزارش درباره این پدیده‌ای که قابل پیش‌بینی بود دریافت نشده باشد و الان مسئولین شما اظهار بی‌اطلاعی می‌کنند؟ آقای وزیر آیا حق مردم نیست که خودتان در این منطقه حضور پیدا کنید؟ آیا حق مردم نیست که مدیران شما بروند تا از دردشان آگاه شوند؟

وی ادامه داد: دامداران عشایر چوب حراج به اموالشان زدند، آب ندارند به دامشان بدهند. وزیر محترم خارجه چرا سفیر افغانستان را احضار نمی‌کنید؟ چرا یادداشت اعتراضی نمی‌دهید؟ چرا سخنانی نمی‌کنید؟ چرا سخنگوی شما درباره این موضوع به این مهمی صحبتی نمی‌کند؟

این نماینده مجلس در ادامه تذکرات خود خطاب به وزیر کشور نیز گفت: مسئولان استان برای شما گزارش دقیقی فرستادند، چرا مدیر بحران شما می‌گوید من هیچ گزارشی دریافت نکرده‌ام؟ آیا آن‌ها وظیفه ندارند به این موضوعات رسیدگی کنند؟

چرا مدیران اجرایی که وظیفه قانونی‌شان رسیدگی به مسائل مردم است در خواب غفلت هستند و بعد مشکلات را به دوش نمایندگان می‌اندازند؟ آیا نباید استاندار شما گزارش‌ها را به شما ارائه می‌داد؟

درباره همین مشکلات فرا مرزی درباره آب، نماینده مردم زاهدان در مجلس عنوان کرد: به علت سوءتدبیر حقایق سیستان از افغانستان تحقق پیدا نکرده است. امروز تک تک مردم سیستان عزادار مزارع سوخته‌ای هستند که تمام سرمایه آنها بوده است. سیاست لیخند در سیاست خارجی باعث فاجعه‌ای گردیده که منجر به مهاجرت مرزداران و تحویل مرزها به دولت شده است که باید صدها هزار میلیارد برای امنیت مرزها هزینه شود. تا دیر نشده اقدامی صورت گیرد. امروز اتفاقی افتاده که در سال ۴۹ و ۵۰ بر اثر خشکسالی و مهاجرت ده‌ها هزار نفر به شهرها رخ داد و امام فرمودند عید نداریم و باید عزای عمومی اعلام شود.

حسینعلی شهریاری در ادامه بیان کرد: مزارع سوخته را حتی دام‌ها نمی‌خورند چون شور است. خسارت جدی به کشاورزان وارد شده و به دنبال آن گروه زیادی از مردم تصمیم به مهاجرت گرفته‌اند. حداقل انتظار مردم از دولت این است که خسارت کشاورزان را در اسرع وقت بپردازند تا از مهاجرت بی‌رویه جلوگیری شود.

اوضاع در هرمزگان هم چندان تعریفی ندارد. در همین زمینه مدیرعامل شرکت آب و فاضلاب شهری هرمزگان گفت: کاهش شدید ذخایر آبی استان ناشی از کمبود نزولات جوی و تداوم بیش از ۱۸ سال خشکسالی موجب بحران کم‌آبی در ۲۶ شهر این استان شده است. از این شمار ۱۱ شهر از جمله بندرعباس مرکز هرمزگان در شرایط به‌طور کامل بحرانی قرار داشته و ۱۵ شهر دیگر در آستانه بحران قرار دارند.

امین قصبی با بیان اینکه سد استقلال میناب تأمین‌کننده ۵۰ درصد از حجم آب موردنیاز بندرعباس است، تصریح کرد: متأسفانه در حال حاضر از حجم ۲۵۰ میلیون مترمکعبی این سد، تنها ۱۰ میلیون مترمکعب باقی‌مانده است.

بر اساس برآوردهای صورت گرفته در تابستان سال ۱۳۹۷ تعداد ۳۳۴ شهر در معرض تنش آبی قرار خواهند داشت که از این تعداد ۱۰۷ شهر در وضعیت قرمز قرار دارند و پیش‌بینی می‌شود که استان‌های اصفهان، کرمان، فارس، خراسان رضوی و سیستان و بلوچستان با بحران شدیدتری مواجه باشند.



وضعیت قرمز

براساس آمارهای وزارت نیرو ۵۰ درصد از جمعیت شهری در وضعیت قرمز، ۱۹ درصد در وضعیت نارنجی و ۳۰ درصد در وضعیت زرد تنش آبی در تابستان سال ۱۳۹۷ قرار دارند که تمرکز جمعیت افرادی که بیشترین تنش آبی را تجربه می‌کنند در فلات مرکزی با جمعیتی معادل ۱۶,۶ میلیون نفر است. از سوی دیگر میزان بارندگی‌ها در فلات مرکزی

نسبت به سال گذشته ۵۰ درصد کاهش داشته است؛ به گونه‌ای که در حوضه آبریز خلیج فارس و دریای عمان نیز با جمعیت هفت میلیون نفر ۱۱۸ شهر در معرض تنش آبی قرار دارند.

همچنین آمارها نشان می‌دهد که بدترین وضعیت در حوضه فلات مرکزی است و بعد از آن حوضه خلیج فارس و دریای عمان با چالش‌های جدی دست و پنجه نرم می‌کند. علاوه بر این کاهش بارندگی‌ها موجب شده تا شاهد ۱۵۱ میلیارد مترمکعب کاهش روان‌آب در کشور باشیم که طی ۵۰ سال گذشته این ارقام بی‌سابقه بوده است و براساس مطالعات پایه‌ای شرکت آب و فاضلاب باید گفت که در سال جاری بدترین سال را در حوضه منابع آبی تجربه می‌کنیم؛ تا جایی که به گفته شاهین پاکروح معاون راهبری و نظارت بهره‌برداری شرکت مهندسی آب و فاضلاب، بدترین سال آبی در ۵۰ سال اخیر سال آبی ۱۳۸۶-۱۳۸۷ بود که میزان بارندگی‌ها ۱۴۶ میلی‌متر ثبت شده، این در شرایطی است که امسال میزان بارندگی‌ها تنها ۱۲۰ میلی‌متر است.

تمامی این مشکلات که تنها بخشی از بحران آب در کشور به حساب می‌آید باعث شده تا دولت و مجلس با کمک وزارت نیرو و جهاد کشاورزی جلساتی را برای عبور از این بحران ترتیب دهند. در همین رابطه سخنگوی هیئت رییس مجلس با اشاره به جلسه غیرعلنی مجلس از حضور وزرای جهاد کشاورزی و نیرو در این جلسه و توافق بر سر تشکیل کمیته‌ای به ریاست معاون اول رییس‌جمهور و با عضویت نمایندگان از کمیسیون‌های انرژی و کشاورزی و سایر اعضای دولت سخن گفت و اظهار کرد: در این جلسه رییس مرکز پژوهش‌ها گزارشی مفصل از وضعیت آبی طی دو دهه گذشته ارائه کرد. براساس توضیحات جلالی، مرکز پژوهش‌های مجلس در کنار کمیته‌ای که به ریاست اسحاق جهانگیری و دبیری وزیر نیرو تشکیل شده، همکاری خواهد داشت و این کمیته مسئولیت انجام چند کار را بر عهده خواهد داشت.

بهر روز نعمتی تهیه آمایش آب، رفع دغدغه کشاورزان، احداث صنایع آبربر در مناطق دارای منابع آبی کافی، ساماندهی منابع و مصارف آبی کشور و بهره‌برداری بهینه از این منابع، فرهنگ‌سازی برای مصرف بهینه آب، استفاده از فناوری‌های جدید در این حوزه و توجه به دیپلماسی آب از دستور کارهای این کمیته عنوان کرد.

وی با بیان اینکه در حال حاضر در مناطق پرآب همان مشکلاتی وجود دارد که در مناطق کم‌آب کشور وجود دارد، اظهار کرد: براساس مسئولیتی که بر عهده کمیته مسئول گذاشته شد، سهم بخش شرب کشاورزی و صنعتی از منابع آبی باید در قالب ساماندهی منابع و مصارف آب کشور مشخص شود و ترتیب اولویت بندی آنها نیز باید با اولویت آب شرب، کشاورزی و صنعتی باشد.

وی با تأکید بر اینکه دولت و مجلس باید در خصوص "آب" به تفاهم برسند، خاطر نشان کرد: مجلس به‌جد نمی‌خواهد که کشاورزان برای تامین آب کشاورزی دغدغه داشته باشند. بر همین اساس در جلسه غیرعلنی تأکید شد وزرای جهاد کشاورزی و نیرو، آب مورد نیاز بخش کشاورزی را با اولویت به استفاده از فناوری‌های موجود در این بخش مورد توجه قرار دهند.

وی با اشاره به نظرات روسای کمیسیون‌ها و نمایندگان مجلس، ضعف مدیریتی و چندگانگی در مدیریت را عمده انتقادات نمایندگان مجلس از وزرای نیرو و جهاد کشاورزی اعلام کرد.

به گفته سخنگوی هیئت رییس مجلس کمیته مشترک مجلس و دولت باید به مسئله دیپلماسی آب نیز توجه کرده و از نظرات مشورتی کمیته آب کمیسیون امنیت ملی در این زمینه استفاده کنند و به صورت ماهانه به مجلس گزارش دهد.

کاهش ردپای آب

وزارت نیرو هر چند دیر اما حالا پروژه‌ای به نام "کاهش ردپای آب" را کلید زده است. پروژه‌ای که رضا اردکانیان، وزیر نیرو در اجلاس جهانی آب از اجرای آن خبر داد. طبق این پروژه باید ۲۱ میلیارد مترمکعب مصرف سرانه آب کاهش یابد. براساس این طرح میزان مصرف آب در حوزه کشاورزی باید از ۹۰ میلیارد مترمکعب به ۵۵ میلیارد و آب شرب از هشت

میلیارد به شش میلیارد مترمکعب کاهش یابد. البته شرایط برای واحدهای صنعتی کمی متفاوت است و باید ۹۰ درصد آب مصرفی در آن مورد استفاده مجدد قرار گیرد.

آمارهای وزارت نیرو نشان می‌دهد که پتانسیل منابع تجدیدشونده آبی کشور در بهترین حالت ۱۳۰ میلیارد مترمکعب است که ۹۳ درصد از آن با بازده نگران‌کننده تنها ۳۴ درصدی در بخش کشاورزی مصرف می‌شود. این در حالی است که بازده آبیاری در کشورهای توسعه‌یافته تا ۷۰ درصد بالا می‌رود. متهم اصلی بحران کم‌آبی در ایران ۹۰ میلیارد مترمکعب از سرانه مصرف آب ناخالص و ۷۰ میلیارد مترمکعب از سرانه مصرف آب خالص را به خود اختصاص داده، این در حالی است که می‌توان میزان مصرف در این بخش را به ۵۵ میلیارد مترمکعب کاهش داد. میانگین جهانی بهره‌وری آب در بخش کشاورزی ۱,۱ کیلوگرم محصول به ازای هر مترمکعب آب است. آماري که در ایران عملکرد به مراتب پایین‌تری دارد.

با وجود همه این اظهارات به نظر می‌رسد زنگ خطر این بحران همچنان بی‌صدا است چرا که اگر به درستی شنیده می‌شد به جای این همه کارگروه مختلف که تا به حال خروجی چندانی هم نداشته یک اقدام عملی ملی و حتی بین‌المللی مفید در این زمینه صورت می‌گرفت. از همین الان می‌توان هشدار داد اگر این بحران جدی گرفته نشود ممکن است فلات ایران را به سرزمینی غیرقابل سکونت تبدیل کرده و منجر به درگیری و مهاجرت میان مردمانی شود که هزاران سال در این سرزمین زندگی کرده‌اند. بهتر است زنگ خطر بحران آب بلندتر از این‌ها به صدا دربیاید و همه از مسئولان گرفته تا تک تک مردم صدای آن را به درستی بشنود.

در کارنامه‌ی چهل ساله جمهوری اسلامی فجایع زیست محیطی بسیاری به وقوع پیوسته است. در ذیل لیست برخی از این فجایع که ناشی از سوء مدیریت مسئولین، ندانم کاری‌ها و عدم مدیریت و تصمیم‌گیری ناصحیح بوده است ارائه می‌گردد.

شماره	موضوع	علت	ملاحظات
1	خشک شدن 80 درصدی دریاچه ارومیه	سوء مدیریت، سدسازی‌های بدون مطالعه و فکر بر روی رودخانه‌هایی که به این دریاچه می‌ریزند، ترویج کشاورزی سنتی با برداشت آب بسیار جهت کشاورزی از آبهای این رودخانه‌ها و عدم نظارت سازمان‌های ملی و بین‌المللی از جمله سازمان حفاظت محیط زیست و عدم پاسخگویی مسئولین و ...	دریاچه وان ترکیه در نزدیکی و شرایط اقلیمی مشابه همچنان پر آب است. اعلام خشکسالی از جانب مسئولین بهانه است.
2	خشک شدن دریاچه هامون	سوء مدیریت، سدسازی‌های بدون مطالعه بر روی رودخانه‌هایی که به این دریاچه می‌ریزند، ترویج کشاورزی سنتی با برداشت آب بسیار جهت کشاورزی از آبهای این رودخانه‌ها و عدم نظارت سازمان‌های ملی و بین‌المللی از جمله سازمان حفاظت محیط زیست و ...	
3	خشک شدن دریاچه پریشان	سوء مدیریت، سدسازی‌های بدون مطالعه بر روی رودخانه‌هایی که به این دریاچه می‌ریزند، ترویج کشاورزی سنتی با برداشت آب بسیار جهت کشاورزی از آبهای این رودخانه‌ها و ...	
4	خشک شدن دریاچه بختگان	سوء مدیریت، سدسازی‌های بدون مطالعه بر روی رودخانه‌هایی که به این دریاچه می‌ریزند، ترویج کشاورزی سنتی با برداشت آب بسیار جهت کشاورزی از آبهای این رودخانه‌ها و ...	

5	خشک شدن دریاچه نمک شیراز	سو مدیریت، مصرف و هدر دادن آبهای که به این دریاچه ریخته می‌شود، ترویج کشاورزی سنتی با برداشت آب بسیار جهت کشاورزی از آبهای این رودخانه و...	
6	خشک شدن رودخانه زاینده رود	سو مدیریت، سدسازی بدون مطالعه و فکر روی رودخانه، ترویج کشاورزی سنتی با برداشت آب بسیار جهت کشاورزی از آبهای این رودخانه و انتقال آب به یزد، انتقال آب به بهارستان، استفاده آب جهت صنایع	
7	خشک شدن رودخانه کارون	سو مدیریت، سدسازی بدون مطالعه و فکر روی رودخانه، ترویج کشاورزی سنتی با برداشت آب بسیار جهت کشاورزی از آبهای این رودخانه از جمله کشت برنج و انتقال آب به نواحی مرکزی کشور	
8	تغییر وضعیت محیط زیستی دریای خزر نابود شدن نسل ماهی‌ها	سو مدیریت، عدم کنترل و مدیریت فاضل آب شهری و ریختن 70 درصد فاضل آب شهری به دریاچه بواسط عدم کنترل و نظارت بر صید ماهی، ریختن فاضل آبهای صنعتی به دریاچه	بدلیل عدم توجه تقریباً نسل ماهی سفید و ازون برون (خاویار) این دریاچه از بین رفته است.
9	نابودی جنگل های ایران	سو مدیریت، برداشت بی رویه از چوب جنگل ها، عدم احیا جنگل ها	بر اساس آمار رسمی سالانه 65000 هکتار از جنگل های ایران نابود می‌شود.
10	وجود بنزن در هوای شهرها	سو مدیریت، وجود افراد بی‌کفایت در راس امور، تصمیم گیری های غیرکارشناسانه، استفاده از بنزین‌های تولید شده در پتروشیمی ها	بر اساس آمار رسمی بنزن هوای تهران سی برابر حد مجاز و در پمپ بنزین‌ها 200 برابر حد مجاز می باشد، بنزن فوق‌العاده سرطان زا است.
11	آلودگی هوای شهرها از جمله تهران	سو مدیریت، وجود افراد بی‌کفایت در راس مدیریت شهری و مدیریت صنعت خودرو و مدیریت صنعت نفت، عدم توسعه سیستم حمل و نقل شهری، عدم بهینه سازی کیفیت موتور خودرو ها و استفاده از تکنولوژی عقب مانده، عدم بهینه سازی کیفیت سوخت بواسطه عدم تکامل تکنولوژی تولید پالایشگاهها و عدم نظارت سازمان حفاظت محیط زیست و	در اخبار مرتب خواننده می شود که سالیانه هزاران نفر در اثر آلودگی هوا می میرند و تعداد روزهای هوای پاک در تهران سال به سال کمتر و اندک شده است. تعداد روزهای آلوده تهران از 95 روز در سال 89 با 2/2 برابر افزایش به 208 روز در سال 90 رسید. از ابتدای سال 91 تنها 3 روز هوای پاک در تهران داشته ایم، این در حالیست که شهروندان 127 روز هوای ناسالم و 1 روز هوای بسیار ناسالم تنفس کرده اند و 192 روز نیز هوای

		پایتخت سالم بوده است.
12	تولید کود کمپوست از زباله تر شهری - در ایران زباله های شهری جداسازی نمی شود.	سو مدیریت، وجود افراد بی کفایت در راس امور، عدم برداشت درست از این طرح در ایران و عدم نظارت سازمان های ملی و بین المللی از جمله سازمان حفاظت محیط زیست و
13	نابودی نسل حیوانات وحشی ایران	سو مدیریت، وجود افراد بی کفایت در راس امور، بی توجهی مسئولین و عدم بودجه کافی و عدم نظارت کافی سازمان های ملی و بین المللی از جمله سازمان حفاظت محیط زیست و ...
14	کاهش سهم تولید خودرو های گاز سوز توسط خودرو سازها	سو مدیریت، وجود افراد بی کفایت در راس امور، عدم پایبندی به مصوبات و عدم نظارت سازمان های ملی از جمله سازمان حفاظت محیط زیست و ..
15	استفاده مجدد اتوبوس های دیزل سوز در ناوگان شهری توسط شرکت واحد بخصوص در تهران	سو مدیریت، وجود افراد بی کفایت در راس امور، عدم پایبندی به مصوبات و عدم نظارت سازمان های ملی از جمله سازمان حفاظت محیط زیست و ..
16	فاجعه زیست محیط در جنوب پایتخت بدلیل نگهداری سنتی زباله شهری در جنوب پایتخت و تشکیل دریاچه های شیرابه و نفوذ به منابع زیر زمینی و آلودگی آنها و همچنین بوی بد گازها از جمله متان در محدوده کهریزک	سو مدیریت ، وجود افراد بی کفایت در راس امور، نگهداری و فرآوری سنتی زباله و عدم نظارت سازمان حفاظت محیط زیست و ...
17	واردات کود های شیمیایی مسموم از چین	سو مدیریت، عدم نظارت اداره استاندارد و سازمان محیط زیست، وجود افراد بی کفایت در راس امور و عدم نظارت سازمان های ملی از جمله سازمان حفاظت محیط زیست و ...
		این کودهای مسموم وارد خاک و چرخه محیط زیست شده و از طریق میوه و سبزیجات وارد بدن و باعث سرطان معده و دستگاه گوارش می شود

		شود. در ابار آمده که در دولت روحانی بدون کارشناسی دقیق 400 هزار تن کود شیمیایی وارد و اهد شد.	
18	پارازیت‌های شهری شدید و در حد غیر مجاز بر روی امواج ماهواره ای	سو مدیریت، عدم نظارت سازمان حفاظت محیط زیست، وزارت بهداشت و غیره، وجود افراد بی‌کفایت در راس امور و عدم نظارت بین المللی، عدم پاسخگویی مسئولین	این پارازیت ها تأثیرات شدید و مخرب بر روی سلامتی افراد بخصوص زنان حامله و کودکان دارد.
19	کشاورزی با آب فاضل آب	سو مدیریت، عدم نظارت وزارت کشاورزی و سازمان حفاظت محیط زیست، وجود افراد بی‌کفایت در راس امور	بخش زیادی از سبزیجات عرضه شده در شهر تهران از مزارعی است که با آب فاضل آب آبیاری می شوند.
20	وجود آزیست در هوای شهرها	سو مدیریت، عدم ممنوعیت آزیست، وجود کارخانجات تولید لنت ترمز از آزیست در داخل کشور و واردات بی رویه لنت های آزیستی از چین و بی‌کفایتی و عدم پاسخگویی و بی مسئولیتی مسئولین و عدم نظارت سازمان حفاظت محیط زیست و	بر اساس استاندارد 586 اداره استاندارد تولید لنت آزیستی مجاز می‌باشد بر اساس آمارهای رسمی روزانه 7 تن آزیست وارد هوای تهران می‌شود، آزیست فوق‌العاده سرطان زا است.
21	آلودگی های صنعتی بیش از 210 رودخانه کشور از طریق ریختن پس آب های صنعتی به روخانه ها	سو مدیریت، وجود افراد بی کفایت در راس امور، عدم کنترل و نظارت پس آب های صنایع توسط وزارت صنایع، وزارت بهداشت و سازمان حفاظت محیط زیست و	در جراید و روزنامه ها مرتب می بینیم که در بری از رودخانه ها ماهی ها می میرند یا گوسفندان در اثر نوشیدن آب تلف شده اند.
22	کاهش سطح آب های زیر زمینی به پائین ترین میزان خود در طول تاریخ ایران	سو مدیریت، وجود افراد بی کفایت در راس امور، عدم کنترل و نظارت و مدیریت چاههای عمیق توسط سازمان های مربوطه و سازمان حفاظت محیط زیست و	آب های زیر زمینی که طی میلیاردها سال در کشور ایران شکل گرفته است سطح آن در طول سی و نه سال عمر جمهوری اسلامی به وضعیت فاجعه باری رسیده است .

بخش هفتم

گزارشات ویژه ی نقض حقوق بشر در ایران



آخرین گزارش احمد شهید در مورد وضعیت حقوق بشر در ایران

درخواست‌های احمد شهید برای سفر به ایران در دوران فعالیتش به عنوان گزارشگر ویژه حقوق بشر به نتیجه نرسید.

احمد شهید گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در مورد ایران، آخرین گزارش خود راجع به وضعیت حقوق بشر در این کشور را منتشر کرده است.

آقای شهید در این گزارش، که از اول ژانویه تا نیمه اوت ۲۰۱۶ (۱۱ دی تا ۲۵ مرداد ۱۳۹۵) را در بر می‌گیرد، یادآوری کرده که طی این مدت، ۲۳ بار در مورد وضعیت حقوق بشر به مقام‌های جمهوری اسلامی نامه نوشته است.

با پایان دوران ماموریت احمد شهید به عنوان گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران، عاصمه جهانگیر، فعال پاکستانی حقوق بشر عنوان جایگزین آقای شهید می‌شود.

در بخشی از آخرین گزارش آقای شهید اجرای زیاد مجازات اعدام در ایران مورد انتقاد قرار گرفته اما تصریح شده که در فاصله اول ژانویه تا سومین هفته ژوئیه ۲۰۱۶، بین ۲۴۱ تا ۲۵۳ مورد اعدام در ایران انجام شده که "به طور قابل توجهی" کمتر از مدت مشابه سال ۲۰۱۵ است. احمد شهید، این تحول را مثبت ارزیابی کرده است.

گزارش وی می‌افزاید با وجود این، میزان اعدام‌ها از ابتدای ژوئیه روندی افزایشی داشته و در سه هفته اول این ماه، ۴۰ مورد اعدام صورت گرفته که اکثراً بر سر جرایم مرتبط با مواد مخدر بوده است.

آقای شهید همچنین یادآوری کرده که در سال ۲۰۱۵، بین ۹۶۶ تا ۱۰۵۴ مورد اعدام در ایران صورت گرفته که بالاترین میزان اعدام در این کشور در دو دهه گذشته محسوب می‌شود.

در بخش های دیگر گزارش او، نحوه برخورد دستگاه های قضایی و امنیتی ایران با روزنامه نگاران و فعالان رسانه ای، شهروندان دوتابعیتی، فعالان سیاسی و اجتماعی و کارگران، و نیز اجرای مجازات های "بی رحمانه و تحقیرآمیز" در این کشور مورد انتقاد قرار گرفته است.

گزارش، همچنین به عملکرد دستگاه های حکومتی ایران در زمینه هایی چون تامین حق آزادی بیان و عقیده، حق آزادی تشکل و تجمع، حقوق زنان و کودکان و حقوق اقلیت های قومی و مذهبی انتقاد کرده است.

شورای حقوق بشر سازمان ملل، احمد شهید، وزیر خارجه پیشین مالدیو را در سال ۲۰۱۱ به عنوان گزارشگر ویژه ایران انتخاب کرد.

او از آن پس بر مبنای مصاحبه هایی با فعالان سیاسی، روزنامه نگاران و نزدیکان قربانیان خشونت های سیاسی، گزارش های ادواری از وضعیت حقوق بشر در ایران ارائه می داد. درخواست های احمد شهید برای سفر به ایران در دوران فعالیتش به عنوان گزارشگر ویژه حقوق بشر به نتیجه نرسید.

حکومت ایران اتهام نقض حقوق بشر را رد می کند و می گوید این اتهام ها با انگیزه های سیاسی طرح می شوند.



گزارشگر حقوق بشر سازمان ملل متحد: اعدام افراد در ملاءعام در ایران متوقف شود

اولین گزارش عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران منتشر شده است. در این گزارش نسبت به موارد متعدد نقض حقوق بشر در ایران از جمله "سطح هشداردهنده" اعدام ها، محدودیت آزادی بیان و تبعیض علیه زنان و اقلیت های دینی ابراز نگرانی شده است.

در این گزارش آمده است که برای هرگونه تغییر قابل توجه برای بهبود وضعیت حقوق بشر در ایران لازم است که تغییرات عمیق قانونی و ساختاری در آن کشور اعمال شوند. با این حال، اقدام دولت ایران در انتشار "منشور حقوق شهروندی" اقدامی مثبت در روند اعمال این تغییرات خوانده شده است.

ایران همواره اتهام نقض حقوق بشر را رد کرده و می گوید این اتهام ها با قصد و انگیزه های سیاسی مطرح می شوند..

عاصمه جهانگیر، شهریور گذشته، جایگزین احمد شهید، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران شد. او در اولین گزارشی که به شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد ارائه کرده، به شرح فعالیت هایش از زمان آغاز به کار در این سمت پرداخته است.

او در گزارش خود، از تمایل دولت ایران برای برداشتن گام‌هایی به منظور کاهش تعداد اعدام‌ها خبر داده، ولی همزمان، نسبت به "سطح هشداردهنده" تعداد اعدام‌ها از جمله اعدام نوجوانان، ابراز نگرانی کرده و از دولت ایران خواسته است تا فوراً و بدون قید و شرط اعمال مجازات اعدام علیه کودکان را ممنوع کند و روندی جامع در پیش بگیرد تا تمام حکم‌های اعدام افرادی که در زمان وقوع جرم کمتر از ۱۸ سال داشتند، بررسی شوند.



گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل متحد در امور ایران خواهان توقف اعدام افراد در ملاء عام نیز شده است.

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد از ایران خواسته است تا اعدام در ملاء عام را متوقف کند.

عاصمه جهانگیر در اولین گزارش خود درباره وضعیت حقوق بشر در ایران نوشته است که آزار، دستگیری و بازداشت گسترده افراد به دلیل طرح آزادانه نظرات یا فعالیت‌هایشان در راستای دفاع از حقوق بشر، نشان می‌دهد که مقامات ایران همچنان به کنترل شدید شهروندان و محدود کردن قابل توجه فضای دموکراتیک ادامه می‌دهند.

در این گزارش آمده است: "آزادی عقیده و آزادی بیان، شروطی ضروری برای رشد کامل هر فرد و همزمان، شروطی حیاتی برای یک جامعه است."

آمریکا: محدودیت شدید آزادی‌های مدنی شاخص‌ترین مورد نقض حقوق بشر در ایران است.

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد از دولت ایران خواسته است تا ضمن تضمین آزادی مطبوعات و رسانه‌ها، تمام افرادی را که به دلیل طرح نظر و عقیده‌شان زندانی شده‌اند، آزاد کند.

عاصمه جهانگیر با تأکید بر ممنوعیت مطلق شکنجه و دیگر گونه‌های بدرفتاری با مجرمان، نوشته است که وجود مجازات‌هایی همچون شلاق، کور کردن، قطع عضو بدن و سنگسار افراد در قانون جزایی ایران ناقض این ممنوعیت است.

در این گزارش نسبت به وجود نهادهای تصمیم‌گیر مختلف قضایی در ایران ابراز نگرانی شده و با اشاره به فعالیت کارگروهی در زمینه "بازداشت خودسرانه" در ایران، بر ضرورت پیگیری توصیه این کارگروه برای "لغو دادگاه‌های انقلاب و دادگاه‌های مذهبی" تأکید شده است.

در گزارش عاصمه جهانگیر با استقبال از اصلاحاتی که در قانون جزا و آیین دادرسی کیفری در ایران اعمال شده، آمده است: "این اصلاحات هنوز به حمایت و حفاظت لازم برای توقف دستگیری و بازداشت‌های خودسرانه‌ای که در این گزارش به تعدادی از آنها اشاره شده، منجر نشده است."



گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد خواهان اصلاح و لغو تمام قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان و دختران در ایران شده است او نسبت به پیشرفت محدود دولت در رفع تبعیض علیه زنان و دختران هم ابراز نگرانی کرده و خواهان اصلاح و لغو تمام قوانین تبعیض‌آمیز علیه زنان و دختران شده است. او همچنین از دولت ایران خواسته شده است تا از تصویب قوانین و مقرراتی که ممکن است زنان را محدود کنند، خودداری کند.

در این گزارش با تاکید بر آزادی افراد در انتخاب مذهب آمده است که وضعیت اقلیت‌های رسمی و غیررسمی دینی در ایران همچنان به شدت نگران‌کننده است و "افراد بهایی همچنان به گونه‌ای سازمان‌یافته مورد تبعیض قرار می‌گیرند."

در این گزارش آمده است که از زمان آغاز به کار خانم جهانگیر، ایرانی‌های زیادی از داخل و خارج از ایران با او تماس گرفته‌اند و او به شدت نگران میزان ترس و وحشت این افراد از ارتباط با او بوده است؛ اغلب این افراد نگران بودند که در پی تماس آنها با گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد، بستگانشان در ایران مورد آزار قرار بگیرند.

عاصمه جهانگیر نوشته است که تعدادی از موضوعات مهم در این گزارش مطرح نشده‌اند، ولی در گزارش‌های آتی به مجمع عمومی و شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد به آنها پرداخته خواهد شد.

اصلاح وضعیت حقوق بشر در ایران بدون اصلاح نظام قضایی ممکن نیست.

عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر در ایران، گزارش جدید خود از وضعیت حقوق بشر در ایران را منتشر کرده و در آن به برخی نکات مثبت و منفی در این زمینه اشاره کرده است. با این همه، وی تاکید کرده که چالش‌های جدی حقوق بشری در ایران همچنان ادامه دارند.

او به‌ویژه تاکید دارد که «فقدان یک نظام قضایی مستقل، به‌ویژه دادگاه‌های انقلاب، وضعیت وخیمی را در ایران رقم زده است».

گزارشگر ویژه سازمان ملل در گزارش جدید خود می‌نویسد که «اصلاح وضعیت حقوق بشر در ایران بدون اصلاح نظام قضایی ممکن نیست» و «برای بهبود کارنامه حقوق بشری جمهوری اسلامی، دولت راهی نخواهد داشت جز این‌که نظام دادگستری را، با توجه به تضمین استقلال آن نظام، اصلاح کند».

او می‌افزاید که در این زمینه «به آموزش مناسب برای اعضای قوه قضائیه نیاز است تا بدین‌وسیله برگزاری محاکمه‌های عادلانه و روند دادرسی درست رعایت شود».

با این حال، گزارشگر ویژه سازمان ملل در این گزارش می‌نویسد در دوران اخیر برخی تحولات را در ایران مشاهده کرده که ممکن است به تغییراتی مثبت در وضعیت حقوق بشر در ایران بینجامد.

عاصمه جهانگیر به عنوان نمونه به تصویب منشور حقوق شهروندی در دولت روحانی و گام‌های جدید مجلس در زمینه اصلاح قوانین مربوط به مجازات قاچاق مواد مخدر اشاره کرده است.

در بخش دیگری از این گزارش آمده است که «گزارشگر ویژه از نرخ بالای مشارکت در انتخابات ریاست‌جمهوری [در ایران] استقبال می‌کند؛ نرخ بالایی که نشان‌دهنده علاقه مردم ایران به ارزش‌های دموکراتیک و حقوق بشر است».

در ادامه این بخش آمده است که «همچنین موضع حسن روحانی، رییس‌جمهوری ایران، حین کارزار انتخاباتی‌اش مبنی بر هواداری از آزادی مطبوعات و لزوم توسعه توانمندی زنان و ... مایه دلگرمی است».

پیش از این، سازمان گزارشگران بدون مرز در ماه‌های اخیر بارها خواستار آن شده است که حسن روحانی به وعده‌های خود در این زمینه‌ها عمل کند. در عین حال، سازمان‌های حقوق بشری و نیز اتحادیه‌های صنفی در جهان از عملکرد دولت در زمینه آزادی‌های سیاسی، اجتماعی و صنفی انتقاد کرده‌اند.

در گزارش عاصمه جهانگیر نیز اشاره شده است که اطلاعات دریافتی گزارشگر ویژه از منابع مختلف نشان می‌دهد که چالش‌های جدی حقوق بشری در ایران همچنان ادامه دارند.

در متن گزارش، از جمله این چالش‌ها به این موارد اشاره شده است: «بازداشت خودسرانه و پیگرد افراد به خاطر استفاده قانونی آنها از آزادی‌های مشروع خود؛ تعقیب و آزار مدافعان حقوق بشر، روزنامه‌نگاران، دانشجویان، رهبران اتحادیه‌های کارگری، و هنرمندان؛ تعداد بالای اعدام‌ها شامل اعدام کودکان؛ استفاده از شکنجه و بدرفتاری؛ نقض گسترده حق محاکمه عادلانه و روند دادرسی لازم، به‌ویژه پیش از دادگاه‌های انقلاب؛ و سطح بالایی از تبعیض علیه زنان، اقلیت‌های مذهبی و قومی».

این گزارش همچنین به «مصونیت گسترده» مقاماتی اشاره می‌کند که در گذشته و حال مسئول زیر پا گذاشتن حقوق بشر شهروندان بوده و هستند.

عاصمه جهانگیر یادآور می‌شود که از زمان آغاز کار خود، «تعداد بزرگی از ایرانیان داخل و خارج از ایران با وی تماس گرفته‌اند و او به‌شدت تحت تأثیر میزان ترسی قرار گرفته که این افراد به خاطر این تماس‌ها احساس می‌کنند».

به گفته وی، تماس‌گیرندگان مقیم خارج از کشور همواره با این ترس روبه‌رو هستند که ممکن است جمهوری اسلامی دست به تنبیه خانواده‌های آنها در ایران بزند.

خانم جهانگیر در بخش دیگری از گزارش خود با اشاره به اعدام‌های سال ۶۷ نوشت که خانواده‌های اعدام‌شدگان حق دارند تا در مورد آنچه که در آن سال گذشت، اطلاع پیدا کنند.

او در عین حال از حکومت ایران خواست تا در مورد تشکیل یک کمیته مستقل برای تحقیق در مورد این اعدام‌ها اطمینان دهد.

گزارشگر ویژه سازمان ملل در این گزارش بار دیگر خواستار لغو تمامی احکام اعدام صادر شده برای کودکان در ایران شده و از جمهوری اسلامی خواسته تا از شکنجه افراد دست بکشد.

پیش از این، بهرام قاسمی، سخنگوی وزارت امور خارجه ایران گزارش جدید عاصمه جهانگیر را «مجموعه‌ای از اطلاعات نادرست و پیش‌داوری‌های ناصواب» خوانده و گفته بود که تهران این گزارش و مأموریت خانم جهانگیر را «به رسمیت نمی‌شناسد».

مقام‌های ایران همواره با رد گزارش‌های انتشار یافته از سوی گزارشگران ویژه سازمان ملل متحد، آنها را متهم به «غرض‌ورزی» و «پیش‌داوری» کرده‌اند.

آنها همچنین از عملکرد حقوق بشری خود در مقابل انتقادهای بین‌المللی دفاع کرده‌اند. این در حالی است که پرونده حقوق بشری جمهوری اسلامی ایران تاکنون و چند بار از سوی شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد مورد انتقاد قرار گرفته است.

دفاع مقامات جمهوری اسلامی از کارنامه حقوق بشری خود در حالی صورت می‌گیرد که به تأکید سازمان گزارشگران بدون مرز، ایران در رده یکی از پنج زندان بزرگ روزنامه‌نگاران در جهان است و در عین حال، برخوردهای امنیتی قضایی با فعالان سیاسی و مدنی در ایران با انتقادهای گسترده‌ای در ایران و نیز جهان مواجه است.

ایران و چین در صدر فهرست کشورهای جهان در زمینه تعداد اعدام‌ها هستند و سازمان‌های مدافع حقوق بشر، کمیسیون حقوق بشر ملل متحد و تشکل‌های فرادولتی، بارها در مورد شمار بالای اعدام در ایران هشدار داده و از آن انتقاد کرده‌اند.

عاصمه جهانگیر که سال گذشته جانشین احمد شهید شد در نخستین گزارش خود تصریح کرده که بهبود خاصی در کارنامه حقوق بشر ایران حاصل نشده است و محدودیت آزادی بیان و تبعیض علیه زنان و اقلیت‌های دینی در این کشور همچنان ادامه دارد.

این گزارش اگرچه همان زمان انکار و واکنش شدید مقامات جمهوری اسلامی را به دنبال داشت، اما خانم جهانگیر در مصاحبه‌ای که با رادیو فردا داشت عنوان کرد که تهران نتوانسته به گزارش او هیچ ایراد مستندی وارد کند.

شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد از هفت سال قبل به دنبال سرکوب معترضان انتخابات ریاست جمهوری سال ۸۸، احمد شهید را به عنوان گزارشگر ویژه برای رصد کردن وضعیت حقوق بشر در ایران منصوب کرد.

جمهوری اسلامی اما به آقای شهید و همچنین خانم جهانگیر اجازه سفر به ایران نداده و اعلام کرده که آنها را به رسمیت نمی‌شناسد.

اعتراض گزارشگر ویژه سازمان ملل به اعدام‌ها، بازداشت‌ها و نقض حقوق بشر در ایران

عاصمه جهانگیر از ایران خواست تا به او اجازه سفر به این کشور را بدهد. عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران، در گزارشش درباره شش ماه نخست سال ۲۰۱۷ میلادی گفت که نسبت به اعدام‌ها در ایران و نقض حقوق اقلیت‌های دینی در این کشور نگران است.

خانم جهانگیر در گزارش خود نسبت به افزایش فشار بر مدافعان حقوق بشر در ایران هم ابراز نگرانی کرد.

او درباره برخورد دولت ایران با کارمندان بی‌بی‌سی فارسی هم سخن گفت. خانم جهانگیر گفت برخی از روزنامه‌نگاران که با او صحبت کرده‌اند، ابراز نگرانی کرده‌اند که صحبت با خانم جهانگیر ممکن است برای آنها عواقبی به بار داشته باشد. او از مسدود شدن اموال کارکنان ایرانی بخش فارسی بی‌بی‌سی فارسی سخن گفت و از اینکه چطور خانواده‌ها زیر فشار قرار گرفته‌اند تا جلوی همکاری فرزندان‌شان با بی‌بی‌سی را بگیرند.

در ایران هم، خانم جهانگیر گزارش کرد که از ماه ژوئن به این سو دوازده روزنامه‌نگار و ۱۴ نفر فعال شبکه‌های اجتماعی بازداشت شده‌اند یا در برایشان حکم صادر شده است.

خانم جهانگیر در گزارش خود نوشته که به کار بردن "شکنجه روحی و جسمی" همچنان در ایران ادامه دارد. او گفته که ایران همچنان قصاص را برای "نابینا کردن" و "قطع عضو" به کار می برد. او از نرسیدن کمک های پزشکی لازم به زندانیان ابراز نگرانی کرد.

دو ملیتی ها و بازداشت شدنتشان در ایران یکی دیگر از مواردی بود که در گزارش خانم جهانگیر به آن اشاره شده بود. در گزارش خانم جهانگیر به خصوص از نازنین زاغری- راتکلیف نام برده شده که حکومت ایران او را به اتهام عضویت در سازمان هایی است که "برای براندازی نظام" تلاش می کنند، دوباره محاکمه خواهد کرد. خانم جهانگیر همچنین از دکتر احمدرضا جلالی نام برد که به اتهام "محرابه" حالا در ایران با حکم اعدام روبه رو شده است.

درباره وضعیت بهایی ها در ایران بیشتر از بقیه اقلیت های دینی در این جلسه صحبت شد. گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران، از وضعیت این گروه از ایرانیان در کشور خودشان ابراز نگرانی کرد و در گزارشش آورده که حق زندگی اشان پایمال می شود. او گفت گزارش های مربوط به بازداشت، شکنجه و محاکمه اقلیت های دینی او را نگران می کند. او از ایران خواست تا حقوق این افراد را محفوظ نگه دارد.

درباره وضعیت زنان در ایران، خانم جهانگیر از وعده های حسن روحانی، رئیس جمهوری ایران در دوره انتخابات تقدیر کرده است اما در عین حال گفته که هنوز در بسیاری موارد حقوق بشر زنان ایرانی رعایت نمی شود. او از جمله به حجاب اجباری اشاره کرده و جلوگیری از حضور زنان در برخی از مشاغل.

خانم جهانگیر در گزارشش توصیه هایی هم برای حکومت ایران داشت. از جمله اینکه برای استقلال دستگاه قضایی بهتر است که قاضی ها، دادستان ها و وکلای مدافع به طور مستقل به چنین مدارجی برسند. و بهتر است که امنیت این افراد و خانواده هایشان تامین شود.

خانم جهانگیر گزارشش را با تشکر از کسانی که به پایان برد که "علی رغم فشارها به خود و خانواده هایشان" با او درباره وضعیت حقوق بشر در ایران صحبت کرده اند.



گزارشگر ویژه حقوق بشر: حکومت ایران مجبور است با مردم به سازش برسد

عاصمه جهانگیر گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در امور ایران در گفتگویی با بی بی سی فارسی در اشاره به اعتراضات اخیر ضد دولتی در ایران گفته است حکومت این کشور در نهایت مجبور خواهد بود با مردم خود به سازش برسد و اوضاع در شکل فعلی دوام نخواهد داشت.

او در حالی اظهار نظر می کند که نگرانی های زیادی در مورد وضعیت بازداشتی ها پس از اعتراضات اخیر ایران وجود دارد.

در اعتراضاتی که از روز هفتم دی ماه در مشهد با شعارهایی علیه دولت شروع و به سرعت به ده ها شهر کوچک و بزرگ ایران کشیده شد حداقل ۲۱ نفر جان باخته اند. در این اعتراضات اغلب شعارهایی علیه رهبر ایران شنیده می شد.

یک نماینده مجلس گفته است که حدود ۳۷۰۰ نفر در جریان این اعتراضات دستگیر شدند هرچند مقام ها می گویند شمار زیادی از آنها آزاد شده اند.

خانم جهانگیر گفت: "بیشتر هم در بسیاری از گزارش هایم گفته ام که شکنجه در بازداشتگاه ها و زندان های ایران بسیار شایع است. دیگر اینکه ما گزارش هایی دریافت کرده ایم مبنی بر بازداشت به اصطلاح بازدارنده شماری از دانشجویان. این نوع بازداشت ها را کاملاً محکوم می کنم. کاملاً غیرقابل تصور و خلاف موازین بین الملل است که افرادی را به ظن اینکه شاید به طرفداری از خواسته هایشان چیزی بگویند بازداشت کنند."

او گفت نگرانی اش را با مقام های ایرانی در میان گذاشته است: "در گفتگو با مقام های ایرانی در ژنو و دولت ایران حتی الامکان تلاش کردم آنها را قانع کنم که زندانی عقیدتی و سیاسی، کنشگران حقوق بشر و همه آنهایی که به دلیل دفاع از حقوق خودشان یا دیگران زندانی شده اند باید آزاد شوند. و حالا تعداد آنها بیشتر هم شده."

خانم جهانگیر گفت: "رویدادهای اخیر بیم و نگرانی من را تایید کرد و بیم من این بود که جامعه دوقطبی خواهد شد چون که حکومت نیروهای نظامی، شبه نظامی و بسیجی خودش را دارد و حالا همین ها در مقابل مردمی قرار گرفته اند که با مطالبات مشروع و موجه به تظاهرات پیوسته بودند و این نوع تقابل می تواند فقط منجر به سرکوب بیشتر شود."

خانم جهانگیر به حکومت ایران هشدار داد که نمی تواند با ایجاد رعب برای همیشه به این روال ادامه دهد.

او گفت: "به نظر من اوضاع در ایران بر وفق مراد خود دولت هم نخواهد بود مگر اینکه با مردم خودش به نوعی سازش برسد و به آنها اجازه دهد تا از حقوق شان برخوردار باشند به دلیل اینکه نظام موجود در ایران از بسیاری جهات متعددی و سرکوبگر است. جو رعب و وحشت در میان ایرانیان داخل کشور که می خواهند مطالبات خود را طرح کنند وحشتناک است. حتی در میان ایرانیان خارج از کشور. من بارها داستان های رعب انگیز ایرانیان برون مرزی در مورد اذیت و آزار نزدیکانشان در داخل ایران را شنیده ام. هیچ نظامی نمی تواند در عین اعمال یک چنین ظلم و تعدی مداومی علیه مردم خودش مدعی حکومت مردم سالارانه یا دموکراتیک هم باشد و نمی تواند برای همیشه دوام بیاورد."

او در مورد تغییراتی که در دوره های اخیر در ایران مشاهده کرده گفت: "البته گام های کوچکی در راستای تغییر اوضاع برداشته شده و ما هم از آنها استقبال کردیم مثلاً منشور حقوق شهروندی رئیس جمهور هرچند روند اجرای آن بسیار کند است من فکر می کنم حسن روحانی متوجه هست که حقوق مردم در کشورش نقض می شود و می خواهد جلوی آن را بگیرد ولی نظام جمهوری اسلامی به گونه ای است که حتی رئیس جمهور منتخب مردم تحت فرمان نیروهای غیرمنتخب است."

اعتراضات در ایران با حمایت قاطعانه مقام های دولت دونالد ترامپ، رئیس جمهور آمریکا، مواجه شده است. نیکی هیلی، سفیر این کشور در سازمان ملل، موضوع را در یک جلسه شورای امنیت مطرح کرد.

اما خانم جهانگیر در مورد حمایت خارجی از معترضان گفت: "من فکر می کنم گاه تلاش نیروهای خارجی برای حمایت از جنبش های داخلی یا بومی نتیجه معکوس یا زیانبخشی دارد. به باور من مردم ایران خودشان از توان کافی برخوردارند. آنها از مصیبت های بسیاری جان به سلامت برده اند. خود آنها توان آن را دارند که هم میهنان سرکوبگر خود را به چالش بکشند."

صادق لاریجانی، رئیس قوه قضائیه ایران یک روز پیشتر با تکیه بر قانون جدید مبارزه با مواد مخدر در این کشور، دستور داد که اجرای حکم اعدام محکومان جرایم مواد مخدر متوقف و به پرونده آنها مجددا رسیدگی شود.

خانم جهانگیر در واکنش به این تحول گفت: "من از این تحول استقبال می‌کنم و این را در گزارش هایمان گفته ایم. خوب است که نگاه قانون به مجرمان مواد مخدر تغییر کرده ولی این هم کافی نیست. این اقدام هم یکی از گام های کوچکی است که پیشتر اشاره کردم. آنچه باید تغییر کند هسته موضوع است یعنی برقراری یک قوه قضائیه مستقل و رعایت مراحل دادرسی و برگزاری محاکمه های منصفانه و اینکه همه افراد مظنون به اجرای شکنجه باید محاکمه شوند.

عاصمه جهانگیر: نقض حقوق بشر در ایران ادامه دارد

عاصمه جهانگیر در گزارش خود تغییر در وضعیت حقوق بشر در ایران طی سال گذشته را بسیار کوچک توصیف کرده و از استفاده گسترده از شکنجه و زندانی کردن بسیاری از کسانی که به دنبال عدالت هستند یاد کرده است.

خانم جهانگیر گفته است که دولت ایران ماموریت او به عنوان گزارشگر سازمان ملل را به رسمیت نمی‌شناسد و همچنان اجازه سفر به ایران برای مشاهده نزدیک از وضعیت حقوق بشر را نمی‌دهد، به همین دلیل ارزیابی تأثیر تحریم ها بر حقوق بشر در گزارش او غایب است.

این گزارش همچنین به اعدام ۴۳۵ نفر طی دوره گذشته و در نوبت اجرا بودن احکام اعدام دیگری که صادر شده از جمله در مورد محمد علی طاهری و تعدادی نوجوان اشاره دارد و خواهان توقف اعدام ها در ایران شده است.

در بخش دیگری از گزارش عاصمه جهانگیر به بازداشت دست کم ۱۲ خبرنگار و ۱۴ وبلاگ نویس و گروهی از فعالان مدنی اشاره شده که فعالیت آنها مسالمت آمیز بوده است. در این گزارش همچنین آمده که روزنامه نگاران و کارمندان شبکه تلویزیونی بی بی سی فارسی اموالشان در ایران در شرایط توقیف قرار گرفته و خانواده های آنان برای قطع همکاری فرزندانشان با این شبکه تحت فشار قرار گرفته اند.

عاصمه جهانگیر در گزارش خود به تشریح وضعیت دو تابعیتی ها نیز پرداخته و از جمله به احمد رضا جلالی پژوهشگر ایرانی مقیم سوئد که به اتهام جاسوسی به اعدام محکوم شده و نازنین زاغری شهروند ایرانی-بریتانیایی که به اتهام تلاش برای براندازی نظام حکم سنگین زندان برای او صادر شده اشاره کرده است.



قیام ایران – حمایت گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل از اعتراضات ضدحکومتی مردم در ایران
خانم عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر ایران روز 2 ژانویه 2018 در یک پیام
توئیتری از قیام مردم ایران حمایت کرد.



عاصمه جهانگیر (@Asma_Jahangir) در صفحه توئیتر خود نوشت، شهروندان ایرانی حق دارند دست به اعتراضات
صلح آمیز تحریک نشده بزنند.

وی گفت تسلیت من برای شهدا و مصرانه خواهان خاتمه خشونت هستم.

خانم جهانگیر که سال گذشته میلادی در اولین گزارش خود بعد از انتصاب در موضع گزارشگر ویژه حقوق بشر در امور
ایران در آبان ماه (اکتبر) سال گذشته به کمیته سوم مجمع عمومی ملل متحد به نقض حقوق بشر در ایران اعتراض کرد.

گزارش وی مبنای محکومیت رژیم در مجمع عمومی ملل متحد برای ۶۴ امین بار شد.

لحن عاصمه جهانگیر نسبت به مقامات جمهوری اسلامی همواره انتقادی بوده است.

آخرین گزارش عاصمه جهانگیر: تصویر حقوق بشر ایران «نگران‌کننده» است.

سازمان ملل متحد روز دوشنبه در گزارشی درباره وضعیت حقوق بشر در ایران از دستگیری فعالان و منتقدان سیاسی برای سرکوب آزادی بیان و همچنین شکنجه آنها در این کشور، به رغم وعده‌هایی که برای اصلاحات داده است، انتقاد کرد.

به گزارش خبرگزاری رویترز، این گزارش توسط عاصمه جهانگیر حقوقدان پاکستانی و گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران که 11 فوریه 2018 درگذشت، تهیه و تنظیم شد، و به شورای حقوق بشر این سازمان ارائه شده بود.

در گزارش گفته می‌شود در جریان تظاهرات خیابانی ماه دسامبر ایران در اعتراض به فساد و وضعیت بد اقتصادی – که گسترده‌ترین تظاهرات پس از اعتراض‌های سال ۲۰۰۹ بود – بیش از ۲۰ نفر کشته و حدود ۴۵۰ نفر نیز دستگیر شده‌اند.

خانم جهانگیر در گزارش خود تصویری که از وضعیت حقوق بشر ایران مشاهده کرده را نگران‌کننده خواند و خواستار تحقیقات مستقل درباره موج سرکوب اخیر در ایران و جان باختن برخی از معترضان در بازداشت و پاسخگویی مسئولان شده بود.

وی در ادامه آخرین گزارش خود درباره وضعیت حقوق بشر ایران می‌نویسد، به رغم تضمین‌های حکومت جمهوری اسلامی، بهبود و ارتقای وضعیت حقوق بشر یا محقق نشده یا بسیار آهسته و تدریجی در حال انجام است.

عاصمه جهانگیر: «حکومت ایران نمی‌تواند با ایجاد رعب و وحشت برای همیشه دوام بیاورد»



عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه حقوق بشر سازمان ملل در امور ایران، در خصوص تظاهرات سراسری ایران می‌گوید که رفتار حکومت در مواجهه با این اعتراضات «غیرقابل تصور» و «خلاف موازین بین الملل» است.

به گزارش تارنگار حقوق بشر در ایران، عاصمه جهانگیر در گفت و گو با بی بی سی اعلام کرده است: «رویدادهای اخیر بیم و نگرانی من را تأیید کرد و بیم من این بود که جامعه دوقطبی خواهد شد چون که حکومت نیروهای نظامی، شبه نظامی و بسیجی خودش را دارد و حالا همین ها در مقابل مردمی قرار گرفته اند که با مطالبات مشروع و موجه به تظاهرات پیوسته بودند و این نوع تقابل می تواند فقط منجر به سرکوب بیشتر شود.»

خانم جهانگیر افزوده است: «بیشتر هم در بسیاری از گزارش هایم گفته ام که شکنجه در بازداشتگاه ها و زندان های ایران بسیار شایع است. دیگر اینکه ما گزارش هایی دریافت کرده ایم مبنی بر بازداشت به اصطلاح بازدارنده شماری از دانشجویان. این نوع بازداشت ها را کاملاً محکوم می کنم. کاملاً غیرقابل تصور و خلاف موازین بین الملل است که افرادی را به ظن اینکه شاید به طرفداری از خواسته هایشان چیزی بگویند بازداشت کنند.»

خانم جهانگیر به حکومت ایران هشدار داده است که نمی تواند با ایجاد رعب و وحشت برای همیشه به این روال ادامه دهد.

او گفت: «به نظر من اوضاع در ایران بر وفق مراد خود دولت هم نخواهد بود مگر اینکه با مردم خودش به نوعی سازش برسد و به آنها اجازه دهد تا از حقوق شان برخوردار باشند به دلیل اینکه نظام موجود در ایران از بسیاری جهات متعددی و سرکوبگر است. جو رعب و وحشت در میان ایرانیان داخل کشور که می خواهند مطالبات خود را طرح کنند وحشتناک است. حتی در میان ایرانیان خارج از کشور. من بارها داستان های رعب انگیز ایرانیان برون مرزی در مورد اذیت و آزار نزدیکانشان در داخل ایران را شنیده ام. هیچ نظامی نمی تواند در عین اعمال یک چنین ظلم و تعدی مداومی علیه مردم خودش مدعی حکومت مردم سالارانه یا دموکراتیک هم باشد و نمی تواند برای همیشه دوام بیاورد.»

بیش از ۷۱ شهر در تظاهرات سراسری ضددولتی در ایران شرکت کردند که در تمام این شهرها، نیروهای امنیتی، نظامی و شبه نظامی با به کارگیری خشونت دست به سرکوب شهروندان معترض زدند.

نیروهای امنیتی از هفتم دی ماه بازداشت شهروندان معترض را آغاز کردند و تا زمان انتشار این خبر بازداشت ۲۱۰۰ تن از ۳ هزار تن از سوی مقامات جمهوری اسلامی تأیید شده است.

وضعیت جسمی این بازداشت شدگان نامشخص است و بسیاری از آنها از حق دسترسی به وکیل محروم و تحت فشار برای اعترافات تلویزیونی هستند.

گفتنی است نیروهای امنیتی از دیدار زندانیان با خانواده هایشان جلوگیری می کنند. همچنین بیم شکنجه فیزیکی زندانیان می رود.

دستکم پنج تن بازداشت شدگان اعتراضات اخیر در بازداشتگاه های تهران، دزفول و اراک جان خود را از دست داده اند.

پس از سرکوب خشن معترضان در ایران، شهرهای ایران در وضعیت امنیتی به سر می برد و عملاً یک حکومت نظامی اعلام نشده در آنها برقرار است؛ حتی در بعضی شهرها اجتماع چند نفر ممنوع است.

بنا به اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی افراد، گروه ها و احزاب از حق آزادی تجمع و تظاهرات برخوردار هستند. جمهوری اسلامی با نقض قوانین داخلی دست به سرکوب گسترده شهروندان ایرانی در شهرهای مختلف زده است و حقوق آنان برای برگزاری تجمع مسالمت آمیز و بدون خشونت را نقض کرده است.

همچنین سرکوب شهروندان و برخوردهای بی‌رویه با آنان از سوی نهادهای امنیتی، قضایی، نظامی و شبه‌نظامی خلاف بندهای ۱ و ۲ ماده ۱۹ میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و نیز ماده ۱۰، ماده ۱۹، بند ۱ ماده ۲۰ و ماده ۲۱ اعلامیه جهانی حقوق بشر است.



حکومت ایران مدافعان حقوق بشر را «مجرم و معاند» می‌داند.

سازمان عفو بین‌الملل با انتشار گزارش مفصلی به شرح موارد متعدد آزار و زندانی کردن مدافعان حقوق بشر در ایران پرداخت و اعلام کرد که دستگاه قضایی و امنیتی جمهوری اسلامی ایران با مدافعان حقوق بشر همچون مجرمان و معاندان حکومت رفتار می‌کنند. در این گزارش ۹۴ صفحه‌ای که روز دوشنبه ۱۱ مرداد ۱۳۹۶ در وبسایت عفو بین‌الملل قرار گرفت، آمده است که مدافعان حقوق بشر طی دوره اول ریاست جمهوری حسن روحانی به شدت سرکوب شده و «آماج حمله حکومت» قرار گرفتند.

در بخشی از این گزارش با اشاره به اینکه وعده‌های آقای روحانی برای بهبود وضعیت حقوق بشر محقق نشده و مدافعان حقوق بشر با اتهامات امنیتی زندانی می‌شوند، آورده است: «در حال حاضر برخی از فعالان حقوق بشر در ایران به دلیل فعالیت مسالمت‌آمیز خود و ارتباط با نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان ملل، اتحادیه اروپا و نهادهای حقوق بشری از جمله عفو بین‌الملل به ۱۰ سال زندان محکوم شده‌اند.»

فیلیپ لوتر، مدیر بخش خاورمیانه و شمال آفریقای سازمان عفو بین‌الملل، در این رابطه گفته است: «طنز تلخی وجود دارد در این نکته که مقامات ایرانی به افزایش ارتباط و همکاری خود با سازمان ملل و اتحادیه اروپا، به خصوص در دوران پس از توافق هسته‌ای، می‌بالند، اما با مدافعان حقوق بشر دقیقاً به خاطر ارتباط با همین نهادها مثل مجرم رفتار می‌کنند.»

مجرم‌انگاری مدافعان حقوق بشر

عفو بین‌الملل در این گزارش ضمن اشاره به از سرگیری گفت‌وگوهای حقوق بشری بین اتحادیه اروپا و ایران از این اتحادیه خواسته است تا تعقیب و آزار قضایی مدافعان حقوق بشر در داخل ایران را به شدت محکوم و به آن اعتراض کند.

این گزارش همچنین وضعیت ۴۵ فعال مدافع حقوق بشر را تشریح کرده است. این افراد که شامل مخالفان با اعدام، مدافعان حقوق زنان، وکلای حقوق بشر و فعالان حقوق کارگران و اقلیت‌های مذهبی هستند، به دلیل فعالیت‌های خود به احکامی نظیر ۱۰ سال زندان محکوم شده‌اند.

گزارش در ادامه آورده است: «در طی چهار سال گذشته، مقامات قضایی ایران سطح لازم برای استناد به جرائم امنیتی که دامنه آنها وسیع و مبهم است را پایین آورده و در عین حال طول مدت مجازات‌های حبس برای مدافعان حقوق بشر را به شدت افزایش داده‌اند.»

برخی از مواردی که گزارش عفو بین الملل از سرکوب فعالان حقوق بشر و مجرم انگاری آنان به آن اشاره کرده است، شامل آرش صادقی، فعال حقوق بشر که ۱۹ سال حبس محکوم شد، نرگس محمدی، راحله راحمی پور که به دلیل پیگیری ناپدیدشدگی اجباری

برادر و خواهرزاده‌اش به یک سال حبس محکوم شده است و اسماعیل عبدی و داوود رضوی فعالان صنفی که به دلیل ارتباط با سازمان های بین المللی به زندان محکوم شدند، است.

این سازمان مدافع بشر در گزارش خود رسیدگی به اتهامات مطرح شده علیه فعالان حقوق بشر را نیز ناعادلانه دانسته است. گزارش به عنوان نمونه اشاره کرده است که رسیدگی به پرونده آتنا دائمی و امید علی شناس در دادگاه در اسفند ۹۳ حدود ۴۵ دقیقه طول کشید و قاضی در نهایت آنها را به ۱۴ و ۱۰ سال زندان محکوم کرد. دادگاه تجدید نظر در ادامه حکم آنان را به هفت سال زندان تبدیل کرد.

در نهایت این گزارش آورده است که محاکمه مدافعان حقوق بشر عموماً در یک فضای امنیتی صورت می‌گیرد و تلاش برای دفاع از آنان نیز با اقداماتی نظیر ایجاد محدودیت در ملاقات با موکلان، جلوگیری از مشاوره و به تأخیر انداختن دسترسی به پرونده موکلان، سرکوب می‌شود.

گزارش برای نمونه‌ای از آزار وکلا دادگستری، به زندانی کردن عبدالفتاح سلطانی، وکیل مدافع سرشناس اشاره کرده کرده است که از سال ۱۳۹۰ برای سپری کردن محکومیت ۱۳ سال زندان خود در حبس به سر می‌برد.

علاوه بر عفو بین الملل، دیگر نهادهای بین المللی مدافع حقوق بشر نیز جمهوری اسلامی را متهم به نقض حقوق شهروندان می‌کنند.

وزارت خارجه آمریکا در آخرین گزارش سالانه حقوق بشر از نقض حقوق بشر در ایران انتقاد کرد. وزارت خارجه همچنین اردیبهشت ماه گذشته گزارشی از موارد نقض حقوق بشر در ایران را برای کنگره فرستاد.

کنگره آمریکابه تازگی تحریم‌هایی علیه افراد حقیقی و حقوقی در ایران تصویب کرده است که بخشی از آنها به نقض حقوق بشر مربوط است.

سرکوب مدافعان حقوق بشر پس از پیروزی حسن روحانی

خبرگزاری هرانا - سازمان عفو بین الملل، نهادهای قضائی و امنیتی ایران را متهم کرده است که با زندانی کردن و ترساندن مداوم مدافعان حقوق بشر، به چرخه‌ای از سرکوبی این دسته از کنشگران شکل داده‌اند و به نظر می‌رسد هدف از آن نیز پایان دادن به امید به اصلاحات در زمینه حقوق بشر است.

به گزارش خبرگزاری هرانا به نقل از رادیو فردا، این سازمان فرادولتی در گزارش تازه خود می‌گوید شماری از مدافعان و کنشگران حقوق بشر در ایران، با اتهام‌های مربوط به «اقدام علیه امنیت ملی» روبه‌رو شده، به زندان رفته‌اند. به گفته این سازمان بسیاری دیگر نیز هدف نظارت و بازجویی قرار گرفته و زیر سایه اتهام‌های جنایی به خودسانسوری روی آورده‌اند.

گزارش عفو بین الملل که «گرفتار در شبکه فشار: حمله به مدافعان حقوق بشر در ایران» نام دارد، ۱۱ مرداد منتشر شده است.

به گفته این سازمان فرادولتی، به نظر می‌رسد هدف از موجی از فشارها بر مدافعان حقوق بشر، پایان دادن به هر امیدیست، که در پی وعده‌های حسن روحانی در کارزار انتخاباتی او، برای انجام اصلاحاتی در این زمینه، شکل گرفته بود.

در گزارش ۱۱ مرداد گفته شده، شماری از کنشگران ایرانی با احکام طولانی مدت زندان روبه‌رو شده‌اند، آن‌هم فقط به‌خاطر مسائلی جزئی همچون، ارتباط داشتن با نهادهای سازمان ملل، اتحادیه اروپا، رسانه‌ها، اتحادیه‌های صنفی بین‌المللی و یا گروه‌های مدافع حقوق بشر، مانند خود عفو بین‌الملل.

به گفته این سازمان این دسته از کنشگران به ارتباط با نهادهایی محکوم شده‌اند، که دولت ایران خود برای دستیابی به توافق اتمی، با آن‌ها در ارتباط بود.

در این میان رسانه‌های دولتی نیز این فعالان را «جاسوس خارجی»، «دشمن» و «خائن» توصیف می‌کنند.

این گزارش از ۴۵ نفر از کسانی که عفو بین‌الملل می‌گوید به دلیل فعالیت‌های مسالمت‌آمیز در زمینه حقوق بشر، با فشارهای مختلف، از نظارت و بازجویی تا اتهام‌های جنایی و احکام زندان روبه‌رو شده‌اند نام برده‌است.

عفو بین‌الملل به چهره‌هایی مانند نرگس محمدی، فعال حقوق بشر، آتنا دائمی، کنشگر مخالف صدور حکم اعدام، امید علی‌شناس، فعال مدنی، گلرخ ابراهیمی ایرانی، نویسنده و فعال حقوق بشر، جعفر عظیمزاده، دبیر هیئت مدیره اتحادیه آزاد کارگران ایران، یا اسماعیل عبدی، عضو هیئت مدیره کانون صنفی معلمان ایران اشاره کرده‌است.

خانم محمدی برای نمونه به خاطر فعالیت‌های خود به ۱۶ سال زندان، یا آرش صادقی، دیگر فعال این فهرست مجموعاً به ۱۹ سال زندان محکوم شده‌است.

عفو بین‌الملل در عین حال در مورد جلوگیری از انتقال کنشگران زندانی به بیمارستانی خارج از زندان اشاره کرده‌است. برای نمونه در آذر ماه سال گذشته که هفته‌های اعتصاب غذای آقای صادقی او را «با خطر مرگ روبه‌رو کرده بود». خانم ابراهیمی ایرانی، همسر آرش صادقی، که در حال گذراندن شش سال حبس است به علت نوشتن داستان منتشر نشده‌ای درباره سنگسار در ایران، به «توهین به مقدسات» و «تبلیغ علیه نظام» محکوم شده است.

در این گزارش به مدافعان حقوق گروه‌های قومی و تباری در ایران نیز اشاره شده‌است. در عین حال این اتهام به مقام‌های قضائی ایران وارد شده، که احکام کنشگران، را همواره در پی دادگاه‌هایی عاری از عدالت، صادر می‌کند؛ احکامی که خود حتی پس از مدتی شکسته شده و کاهش پیدا کرده‌اند.

به گفته عفو بین‌الملل وکلای کنشگران نیز با مجموعه‌ای از اقدامات آزاردهنده و محدودکننده روبه‌رو هستند.

این سازمان از مقام‌های ایرانی خواسته فوراً و بدون قید و شرط، همه زندانیان محکوم شده در پی فعالیت‌های مربوط به حقوق بشر را آزاد کرده و به «مجازات اقدامات مسالمت‌آمیزی که هدف آن‌ها اشاعه و دفاع از حقوق بشر است» خاتمه دهند.

مقام‌های ایرانی هنوز به گزارش تازه سازمان عفو بین‌الملل واکنشی نشان نداده‌اند. مقام‌های قضائی ایران می‌گویند در ایران «شکنجه و اعتراف‌گیری» ممنوع است و در مواردی گفته‌اند انتقادات از آن‌ها «تنها انگیزه سیاسی» دارند. ستاد حقوق بشر قوه قضائیه نیز سال گذشته در بیانیه‌ای گفته بود با نهادهای ناظر «شفافیت و تعامل سازنده دارد». این اظهارات خود با انتقاد سازمان‌ها و نهادهای مختلفی از جمله دیدبان حقوق بشر و یا عفو بین‌الملل روبه‌رو است که می‌گویند تناسخی با واقعیت ندارد.



اعتراض کمیته سازمان ملل به ادامه نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی ایران

کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل متحد روز سه شنبه ۲۳ آبان ۱۳۹۶ با تصویب قطعنامه ای به ادامه نقض حقوق بشر توسط جمهوری اسلامی ایران اعتراض کرد.

به گزارش رویترز، در این رای گیری قطعنامه پنج صفحه ای تصویب شد که ضمن اعتراض به نقض آزادی اقلیت های مذهبی و قومی، به ادامه تبعیض قومی، آمار بالای اعدام و وضعیت بد زندانیان اشاره کرد.

این قطعنامه با رای نزدیکی تصویب شد. در جلسه کمیته سوم مجمع عمومی سازمان ملل ۸۳ عضو به آن رای مثبت، ۳۰ عضو رای مخالف و ۶۸ عضو رای ممتنع دادند.

این قطعنامه توسط دولت کانادا به کمیته سوم سازمان ملل پیشنهاد شده است.

بعد از تصویب کمیته سوم سازمان ملل، این قطعنامه در مجمع عمومی سازمان ملل به رای گذاشته خواهد شد.

این قطعنامه اشاره ویژه ای در محکومیت نقض حقوق بهائیان در ایران، به عنوان پرجمعیت ترین گروه اقلیت غیرمسلمان در ایران داشت. این قطعنامه به تبعیض اقتصادی و آموزشی اشاره کرده و خواستار آزادی ۹۰ بهائی محبوس در زندان های ایران شد.

بانی دوگال، نماینده جامعه جهانی بهائیان در سازمان ملل از این محکومیت استقبال کرد و گفت که این قطعنامه نشان می دهد که به رغم فریبکاری ایران به سرکوب بهائیان، جامعه جهانی به واقعیت ها واقف است و پرداختن به سرپیچی ایران از قوانین بین المللی در دستور کار آن قرار دارد.

به این قطعنامه گزارش ۲۳ صفحه ای خانم جهانگیر، گزارشگر ویژه سازمان ملل در حقوق بشر ایران ضمیمه شده است.

خانم جهانگیر پیش از تصویب قطعنامه علیه ایران، با خواندن گزارش خود، به موارد متعدد نقض حقوق بشر توسط حکومت ایران اشاره کرد، از جمله: بازداشت های خودسرانه، محاکمه افراد به اتهام انجام فعالیت هایی که جزو حقوق آنهاست مانند فعالان صنفی و روزنامه نگاران، و نقض حقوق قانونی متهمان در دادگاهها.

عاصمه جهانگیر در گزارش خود به موقعیت بهائیان در ایران نیز پرداخت و اشاره کرد که تعداد زیادی از اعضای جامعه جهانی ایران از نقض حقوق انسانی خود توسط حکومت رنج می برند. او همچنین به مشکلات متعدد برای کار و فعالیت اقتصادی بهائیان، اخراج آنها از بانکها و شرکتها و بستن مغازه هایشان اشاره کرد.

ایالات متحده آمریکا و کشورهای غربی، جمهوری اسلامی ایران را به نقض حقوق بشر متهم می کنند. یک ماه پیش اسما جهانگیر گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر ایران در گزارش سالانه خود گفته بود هر چند دولت روحانی قدم هایی برداشته اما ایران همچنان ناقض حقوق بشر است و ضمن اعدام های زیاد، حقوق اقلیت های قومی و مذهبی را رعایت نمی کند.



اعتراض به نقض خشن حقوق بشر در ایران در گزارش سالانه سازمان ملل

زید رعد حسین، دیپلمات اردنی و کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل، روز چهارشنبه 7 مارس 2018 گزارش سالانه این نهاد، درباره نقض و تهدید حقوق بشر در جهان را منتشر کرد. در این گزارش نسبت به نقض حقوق بشر در ایران ابراز نگرانی شده است.

در این گزارش که از سوی کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل تهیه شده، از تهدید و نقض خشن حقوق بشر در بیش از ۵۰ کشور جهان ابراز نگرانی شده است. آمریکا و شماری از کشورهای عضو اتحادیه اروپا نیز، در گزارش سالانه کمیساریای عالی حقوق بشر، مورد انتقاد قرار گرفته اند.

کمیسر عالی حقوق بشر در گزارش سالانه خود، نسبت به نقض خشن حقوق بشر در ایران، ابراز نگرانی کرد. او از اعدام کسانی در ایران انتقاد کرد که به هنگام ارتکاب جرم، به سن قانونی نرسیده بودند.

افزون بر آن، کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل سرکوب خشن کسانی که در دی ماه سال جاری برای کسب حقوق اجتماعی و علیه نابسامانی های اقتصادی به خیابان ها آمده بودند، را محکوم کرد.

در گزارش سالانه حقوق بشر سازمان ملل همچنین به موارد مرگ های مشکوک معترضان در زندان های جمهوری اسلامی نیز اشاره شده است.

در این گزارش به نارضایتی عمومی مردم ایران نسبت به نرخ بالای بیکاری جوانان، نابرابری و بی عدالتی های اجتماعی، رفتار نامتعارف و غیرقابل پیش بینی نهادهای دولتی اشاره شده است.

در گزارش سازمان ملل درباره نقض حقوق بشر در ایران از جمله چنین آمده است: «اقدامات سرکوبگرانه، نظیر دستگیری و تعقیب و پیگرد مدافعان حقوق بشر، خبرنگاران، کنشگران بین‌المللی محیط زیست و زنان معترض به حجاب اجباری صرفاً باعث دوری و فاصله بیشتر مردم از حکومت می‌شود».

کمیسر عالی حقوق بشر سازمان ملل اعلام کرد که گزارش ویژه دبیرکل سازمان ملل درباره ایران روز ۲۱ مارس به شورای امنیت عرضه خواهد شد.



اخطار سازمان عفو بین‌الملل به جمهوری اسلامی

زیتون- سازمان عفو بین‌الملل در بیانیه‌ای خواستار انجام «تحقیقات فوری» در مورد «وقوع خودکشی در زندان‌های ایران» شد.

تا کنون خبر مرگ دو تن از بازداشت شدگان اعتراضات سراسری در زندان‌ها تایید شده است.

کمپین بین‌المللی حقوق بشر، ۱۹ دی‌ماه خبر مرگ دومین بازداشتی اعتراضات سراسری را تایید کرد.

به گزارش این کمیته وحید حیدری در بازداشتگاه اراک درگذشته است.

هفدهم دی ماه کمیته پیگیری بازداشت شدگان خبر داد که یکی از بازداشت شدگان اعتراضات سراسری، سینا قنبری، در زندان اوین خودکشی کرده است.

دو نماینده مجلس مرگ یکی از بازداشت شدگان اعتراضات سراسری را تایید کردند.

محمود صادقی، نماینده مردم تهران مجلس، با تایید مرگ سینا قنبری، نسبت به تکرار وقوع آنچه «کهریزک دوم» نامید، هشدار داد.

همین سازمان در توییتی که منتشر شد گفت که علاوه بر این دو نفر، یک تن دیگر به نام محسن عادل در زندان دزفول «خودکشی» کرده است.

تجمع‌ها و تظاهرات از روز پنجشنبه 7 دیماه در شهر مشهد آغاز شد که شرکت‌کنندگان در آن ضمن اعتراض به گرانی و مشکلات اقتصادی، شعارهایی علیه رهبر و رییس جمهوری سر داده‌اند.

دامنه این اعتراضات به سرعت بالاگرفت و به شهرهای مختلف ایران سرایت کرد.

در طی روزهای اعتراض، بر اساس اخبار صدا و سیما حداقل ۲۱ تن کشته شدند. محمود صادقی، نماینده مجلس امروز تعداد بازداشت شدگان را حداقل ۳۷۰۰ نفر ذکر کرده است.

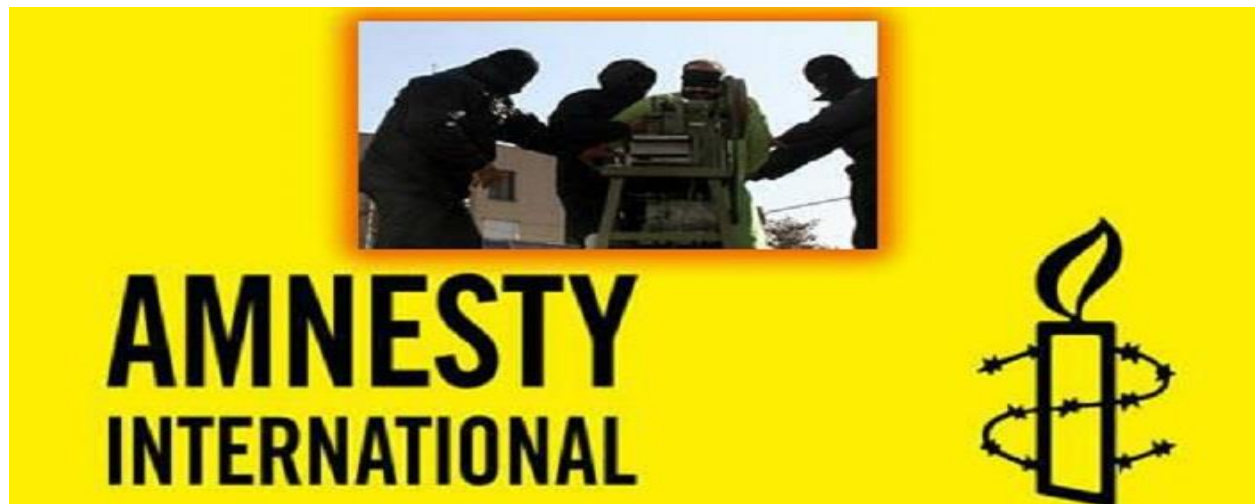
نحوه ی برخورد با بازداشتی‌های این اعتراضات توجه نهادهای بین‌المللی حقوق بشر را برانگیخت.

سازمان مدافع حقوق بشر عفو بین‌الملل در بیانیه خود با اشاره مشخص به این موارد خواستار آن شده است که مقامات جمهوری اسلامی با پیش‌بینی «تمام اقدامات لازم» مراقب جان بازداشت‌شدگان باشند.

در این بیانیه «فقدان شفافیت» درباره «آن چه بر سر این بازداشت‌شدگان آمده»، نگران‌کننده توصیف شده است.

ماگدالنا مغربی، معاون خاورمیانه و شمال آفریقا در عفو بین‌الملل، همچنین از مقامات ایران خواسته است تا «بلافاصله به تحقیقاتی شفاف و بی‌طرفانه و مستقل» در این باره دست بزنند.

این سازمان همچنین خواستار «تعلیق» تمام افرادی شده است که مسئولیت مرگ زندانیان در زندان‌ها در پی اعتراضات اخیر را بر عهده دارند.



سازمان عفو بین‌الملل قطع دست یک زندانی در مشهد با گیوتین را قساوت‌بار و شوکه آور خواند و آن را محکوم کرد.

سازمان عفو بین‌الملل در این مورد اعلام کرد: عفو بین‌الملل از گزارشاتی مبنی بر این‌که مقامهای رژیم ایران دست یک مرد متهم به دزدی را قطع کرده‌اند شوکه و خشمگین است.

ماگدالینا مقرببی معاون مدیر عفو بین‌الملل در امور خاورمیانه و شمال آفریقا گفت: «انجام چنین مجازات‌های بی‌رحمانه و قساوت‌بار بی‌نظیر، عدالت نیست و نشان‌دهنده بی‌توجهی کامل مقامهای رژیم ایران به کرامت انسانی است. هیچ جایی برای چنین وحشیگری در یک «نظام عدالت کیفری» وجود ندارد». قطع عضو شکنجه صریح و آشکار است. انجام شکنجه تحت قانون بین‌الملل یک جرم است»

لازم به یادآوری است، دست جوان ۳۴ ساله‌ای که به سرقت چند گوسفند متهم بود در زندان مرکزی مشهد قطع شده است. این حکم با تأیید دادگاه تجدیدنظر استان خراسان رضوی اجرا شده است.

وبسایت "خراسان" در این زمینه نوشته است: «اگرچه در اثنای این سرقت‌ها، اموالی از قبیل سرویس طلا، موتورسیکلت و ... نیز مورد دستبرد سارق یا سارقان قرار می‌گرفت اما تحقیقات پلیس بیانگر آن بود که سرقت گوسفند، هدف اصلی دزدان از دستبرد به منازل روستایی و گاهی شهری است.»

این وبسایت در ادامه گزارش خود نوشته است، که مأموران انتظامی در سال ۱۳۹۰ موفق به دستگیری متهم که آن زمان ۲۸ ساله بوده، می‌شوند و حکم قطع دست او در روز ۲۸ دی ۹۶ در زندان مرکزی مشهد اجرا می‌گردد.

همچنین بر اساس گزارش‌های منتشر شده از زندان مرکزی مشهد، مأموران اجرای احکام دست این متهم را با گیوتین قطع کردند.

این زندانی برای مداوا به یکی از مراکز درمانی مشهد منتقل شده است. یک قاضی اجرای احکام نیز بر اجرای صحیح حکم نظارت داشته است.

پیشتر دادگاه کیفری استان، «علی - خ» را به اتهام ۲۱ فقره سرقت احشام روستائیان استان‌های خراسان رضوی و جنوبی به «قطع پد» و رد مال محکوم کرده بود. این حکم با اعتراض متهم مواجه شد.

اما دادگاه تجدیدنظر استان خراسان با تأیید حکم دادگاه بدوی، آن را «شرعی و قانونی» دانست. «علی - خ» در سال ۱۳۹۰ دستگیر شده بود.

قانون مجازات اسلامی قطع دست و پا را درباره متهمان به سرقت مجاز شمرده است.

در ماده ۲۰۱ قانون مجازات اسلامی در ایران، حد سرقت در مرتبه نخست، قطع چهار انگشت دست راست سارق؛ در مرتبه دوم، قطع پای چپ سارق و در مرتبه سوم حبس ابد است. مجرم در مرتبه چهارم به اعدام محکوم می‌شود.

همچنین بنا بر ماده ۲۰۲ قانون مجازات اسلامی هر گاه انگشتان دست سارق بریده شود و پس از اجرای این حد، سرقت دیگری از او ثابت گردد، پای چپ او بریده می‌شود.

نهادهای بین‌المللی دفاع از حقوق بشر بارها به صدور و اجرای چنین احکامی توسط قوه قضائیه ایران انتقاد کرده و آن را وحشیانه خوانده‌اند.

در ایران معلول کردن افراد برای تنبیه آنان و کاهش جرائم در نظر گرفته شده، اما در سطح بین‌المللی به عنوان عملی غیرانسانی مورد انتقاد است.

قوه قضائیه ایران در ۳۹ سال گذشته پیوسته حکم قطع دست را در مورد متهمان اجرا کرده است.



عفو بین‌الملل: ۸ تن از درویش در اعتراض به اعمال شکنجه در زندان اعتصاب غذا کرده‌اند

سازمان عفو بین‌الملل در بیانیه‌ی اعلام کرد ۸ تن از درویش در اعتراض به شدیدترین شکنجه‌های قرون وسطایی در زندان برای اخذ اعترافات اجباری علیه خود اقدام به اعتصاب غذا کرده‌اند. عفو بین‌الملل با صدور بیانیه‌ی نسبت به وضعیت

وخیم در اویشی که در اعتراض به شدیدترین شکنجه‌های قرون وسطایی از روز ۷ فروردین ۱۳۹۷ اعتصاب غذا کرده‌اند، هشدار به اقدام عاجل داد و خواستار آزادی فوری و بی‌قید و شرط در اویش زندانی شده است.

عفو بین‌الملل در این بیانیه به روشهای مختلف شکنجه که علیه این بازداشت‌شدگان در زندانها اعمال می‌شود، اشاره کرده است. بر اساس این سازمان، روشهای شکنجه مانند: لگد، مشت، شلاق، جوجه کباب، آویزان کردن به ستون، بستن دستها از پشت به ساق پا، علیه بازداشت‌شدگان اعمال می‌شود.

عفو بین‌الملل می‌گوید ۸ تن از در اویش گنابادی که اعتصاب غذا کرده‌اند، در بازداشتگاه آگاهی شاپور تهران که در زمینه روشهای شکنجه شهرت دارد، به‌سر می‌برند.

سازمان عفو بین‌الملل همچنین درخواست کرده است که تحقیقات و بررسیهای دقیق، فوری و مستقل در ارتباط با شکنجه زندانیان و بد رفتاری با آنها زیر نظارت و بازرسی نهادهای بین‌المللی انجام گیرد.

عفو بین‌الملل همچنین خواستار انجام تحقیقات دقیق و مستقل در ارتباط با سرکوب در اویش گنابادی و محاکمه عاملان این سرکوب در دادگاه‌های عادلانه شده است.



گزارش عفو بین‌الملل درباره نقض حقوق بشر در ایران در سال ۲۰۱۷

سازمان عفو بین‌الملل در گزارش سالانه خود و در بخش مربوط به ایران از نقض حقوق اساسی شهروندان ایرانی با ذکر مواردی چون ناعادلانه بودن محاکمه‌ها، اعدام مجرمانی که زیر ۱۸ سال سن دارند و همچنین سرکوب آزادی بیان و حق اعتراض در جمهوری اسلامی انتقاد کرده است.

گزارش مزبور موارد نقض حقوق بشر را در سالی که گذشت - سال ۲۰۱۷ - بررسی می‌کند. پنج صفحه از این گزارش به موارد نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران پرداخته است.

در گزارش سازمان عفو بین‌الملل، اعتراض‌های ایران در دی ماه سال جاری به عنوان بزرگترین تظاهرات ضدحکومتی از سال ۱۳۸۸ تاکنون یاد شده است.

در جریان اعتراضات دی ماه در شهرهای مختلف ایران، دست‌کم ۲۵ نفر کشته، و هزاران نفر نیز بازداشت شدند. شماری از بازداشت‌شدگان نیز در زمانی که در زندان بودند جان خود را از دست دادند.

اعتراضات اولیه به وضعیت اقتصادی و با شعار «نه به گرانی» ابتدا روز هفتم دی در مشهد و چند شهر دیگر آغاز شد و در مدت کوتاهی به ده‌ها شهر مختلف در سراسر ایران سرایت کرد و روندی سیاسی به خود گرفت.

در جریان اعتراضات شعارهای تندى علیه رهبر جمهوری اسلامی، مقام‌ها و نهادهای ارشد حکومتی، در حمایت از پادشاهان دوره پهلوی و یا مخالفت با حضور ایران در کشورهای منطقه داده شد.

در گزارش سالانه عفو بین الملل از اعدام مجرمانی که در زمان ارتکاب کمتر از ۱۸ سال داشته‌اند انتقاد شده است. دیدبان حقوق بشر هم پیشتر از ایران خواسته بود حکم اعدام مجرمان صغیر را متوقف کند.

دفتر حقوق بشر سازمان ملل هم قبل از این در بیانیه‌ای با اشاره به افزایش اعدام مجرمان نوجوان در ایران خواستار «توقف فوری» مجازات مرگ برای افرادی شد که در نوجوانی مرتکب جرم می‌شوند.

ایران در کنار عربستان سعودی، یمن و باریکه غزه در میان چهار کشوری است که در آن حکم اعدام برای نوجوانان بزهکار، همچنان صادر و پس از ۱۸ سالگی اجرا می‌شود. قوانین بین‌المللی به‌تاکید و مشخصاً از کشورهای جهان می‌خواهد از صدور حکم اعدام برای افراد زیر ۱۸ سال خودداری کنند.

سازمان عفو بین الملل همچنین در گزارش خود از نبود حق آزادی اعتراض و برگزاری تظاهرات مسالمت آمیز در ایران و سرکوب آزادی بیان در جمهوری اسلامی انتقاد کرده است.



گزارش سالانه عفو بین الملل: نقض حقوق بشر در ایران در هشت حوزه

عفو بین الملل در گزارش سالانه خود، وضعیت حقوق بشر در سال ۲۰۱۷ را در ۱۵۹ کشور از جمله ایران بررسی کرده است.

گزارش می‌گوید پیشرفت‌هایی که با تحمل سختی‌های بسیار در وضعیت حقوق بشر به دست آمده است، نشان می‌دهد دفاع از حقوق بشر می‌تواند نتایج مثبتی به همراه داشته باشد.

عفو بین الملل هدف از تهیه این گزارش را نشان دادن مبارزات مردم برای کسب حقوقشان و کوتاهی دولت‌ها در احترام گذاشتن به حقوق بشر خوانده است.

مارگرت هوانگ مدیر اجرایی عفو بین الملل گفت: این کشورها یا حقوق بشر را نقض کردند و یا از دیگران خواسته اند حقوق بشر را نقض کنند.



عفو بین الملل ، وضعیت حقوق بشر در سال ۲۰۱۷ در ایران را در هشت زمینه بررسی کرده است:

- در بخش آزادی بیان ، تشکل و اجتماعات، یادآوری می کند شمار بسیاری از منتقدان، معترضان، خبرنگاران، کارکنان رسانه های آنلاین، دانشجویان، فیلمسازان، موسیقیدانان، نویسندگان، فعالان حقوق بشر، فعالان محیط زیست، فعالان اتحادیه های کارگری، فعالان حقوق زنان، اقلیت ها، مخالفان حکم اعدام، وکلا و آن هایی که در پی اجرای عدالت برای مسببان و مرتکبان به اعدام های دسته جمعی در دهه ۶۰ خورشیدی بوده اند، بازداشت و زندانی شده اند.
- مقامات صدها نفر را که بیش از یک ماه پیش در تظاهرات مسالمت آمیز در ده ها شهر شرکت کردند، بازداشت و زندانی کرده اند. قوه قضائیه کانال تلگرام را تهدیدی علیه امنیت ملی خوانده است. رسانه های اجتماعی مانند فیس بوک ، توئیتر و یوتیوب نیز مسدود شدند. مقامات به تجاوز به میهمانی های مختلط ادامه داده اند. و سانسور در سطح گسترده ای اعمال می شود.
- در مورد شکنجه و دیگر اقدامات تنبیهی، عفو بین الملل ضمن ابراز نگرانی از متداول شدن شکنجه، می گوید بازداشت شدگان توسط وزارت اطلاعات و سپاه پاسداران، کماکان در سلول های انفرادی حبس می شوند. مقامات در بسیاری از موارد زندانیان سیاسی را از مراقبت های پزشکی محروم می کنند. این اقدام عمدی، با هدف زیر فشار گذاشتن آن ها برای توبه ، انجام می گیرد.
- نوع دیگر شکنجه اجرای احکام شلاق در ملا عام برای نوجوانان به اتهام سرقت ، روزه خواری و شرکت در میهمانی های مختلط است.
- محاکمات ناعادلانه، نقض آزادی ادیان و باورها، تبعیض علیه اقلیت های قومی، تبعیض علیه زنان و دختران چهار مور دیگری است که در گزارش عفو بین الملل مورد تاکید قرار گرفته است.
- در مورد تبعیض علیه اقلیت های قومی به ویژه به تبعیض علیه عرب های اهوازی ، ترک های آذربایجانی ، بلوچ ها ، کردها و ترکمن ها با ذکر جزئیات اشاره شده است.
- گزارش عفو بین الملل در مورد زنان می گوید: زنان هم در عمل و هم بر اساس قانون متحمل تبعیض هستند ، از جمله حق طلاق ، اشتغال ، ارث مساوی با مردان و مسئولیت های سیاسی.

- اجرای حکم اعدام برای صدها نفر در پی محاکمات ناعادلانه، در ملا عام، اعدام نوجوانانی که هنگام ارتکاب جرم زیر سن هجده سال داشتند و اجرای حکم سنگسار از جمله دیگر موارد نگرانی عفو بین الملل است. سازمان عفو بین الملل در سالهای اخیر وضعیت حقوق بشر در ایران را به دقت زیر نظر دارد.



سرکوب معترضان باید متوقف شود و تحقیقات درباره قربانیان انجام گیرد

اطلاعیه مطبوعاتی سازمان عفو بین الملل – 14 دی 1396

سازمان عفو بین الملل سرکوب تظاهرات مردم مسالمت آمیز مردم ایران را محکوم کرد و از شلیک مأموران امنیتی به تظاهرکنندگان بی دفاع به شدت ابراز نگرانی نمود. طی هفته گذشته ۲۲ نفر از جمله ۲ نظامی در جریان حمله نیروهای امنیتی و بسیجی به مردم کشته شده اند. مسئول بخش خاورمیانه و شمال آفریقای عفو بین الملل از مقامات ایران خواست که قوانین و تعهدات بین المللی خود را محترم شمارند و امنیت اجتماعات و تظاهرات مسالمت آمیز مردم را تضمین کنند.



حجاب اجباری زورگویانه، تبعیض آمیز و تحقیر زنان است، سرکوب زنانی که علیه آن مبارزه می کنند باید متوقف شود

بیانیه سازمان عفو بین الملل – 4 بهمن 1396

عفو بین الملل با انتشار بیانیه‌ای با تأکید بر این موضوع که حجاب اجباری تبعیض آمیز و تحقیر آمیز است، اعلام کرده که مقامات ایران باید به آزار و تعقیب قضایی زنانی که صدایشان را علیه حجاب اجباری بلند می‌کنند خاتمه دهند و حجاب اجباری را لغو کنند.

عفو بین الملل همچنین تأکید کرده که حجاب اجباری حقوق متعدد زنان در ایران را در چند دهه گذشته نقض کرده است. این حقوق شامل حق آزادی عقیده و مذهب، حق آزادی بیان و حق محافظت در برابر تبعیض، دستگیری و بازداشت خودسرانه، شکنجه و دیگر رفتارها و مجازات‌های بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیر آمیز می‌شوند.

عفو بین الملل همچنین اعلام کرده که در روز ۶ دی یک زن جوان دیگر نیز که در حدود ۱۸ سال دارد، در ارتباط با اعتراض به حجاب اجباری در تهران دستگیر شده است و هم‌اکنون در زندان قرچک به سر می‌برد.

به گفته عفو بین الملل، این دستگیری‌ها ظاهراً بخشی از یک جریان گسترده‌تر سرکوب علیه زنانی است که حجاب اجباری را از طریق مسالمت‌آمیز از جمله با شرکت و حمایت از کمپین «چهارشنبه‌های سفید» به چالش می‌کشند. عفو بین الملل نسبت به بازداشت، احضار و بازجویی، محاکمه و زندانی کردن این زنان اعلام نگرانی کرده است.

این سازمان در همین رابطه به جزئیات وضعیت شیما بابایی مدافع حقوق زنان اشاره کرده است که پلیس امنیت اخلاقی تهران در مرداد ۱۳۹۶ او را برای بازجویی احضار کرد و هم‌اکنون در خطر محاکمه و مجازات کیفری قرار دارد.

متوقف کردن زنان در خیابان، استفاده از الفاظ توهین آمیز و تهدیدآمیز، دستور به جلو کشیدن روسری، دادن دستمال برای پاک کردن آرایش در مقابل مأموران، هل دادن و کشیدن دست، زدن سیلی و ضرب و شتم و پرتاب وحشیانه زنان به داخل ماشین‌های پلیس از جمله نمونه‌های آزار و خشونت فیزیکی است که عفو بین‌الملل در بیانیه خود به آن اشاره کرده است.

این سازمان حقوق بشری اعلام کرده که این اعمال مصداق شکنجه و رفتارهای بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز هستند که در قوانین بین‌الملل مطلقاً ممنوع شده است.

در بیانیه عفو بین‌الملل به ممنوعیت ورود زنان بدحجاب به اماکن عمومی همچون فرودگاه‌ها، دانشگاه‌ها، مراکز تفریحی، بیمارستان‌ها و ادارات دولتی و اخراج زنان از دانشگاه یا محل کار به دلایل خودسرانه‌ای مانند بیرون بودن مو از زیر روسری، آرایش «غلیظ» و یا پوشیدن شلوار کوتاه، تنگ یا رنگین نیز اشاره شده است.

عفو بین‌الملل اعلام کرده است که مقامات جمهوری اسلامی باید فوراً ماده ۶۳۸ قانون مجازات اسلامی و دیگر مقررات تحقیرآمیز و تبعیض‌آمیزی که حضور بدون روسری زنان در اماکن عمومی را ممنوع می‌کند، لغو کنند.

اصل عدم تبعیض یکی از اصول پایه‌ای قوانین بین‌المللی حقوق بشر است و در میثاق بین‌المللی حقوق سیاسی و مدنی که ایران هم آن را امضاء کرده، تضمین شده است. بر این اساس، حکومت‌ها مجاز نیستند که زنان را ملزم به داشتن یا نداشتن یک نوع خاص از پوشش کنند.

اجبار به رعایت یک نوع پوشش خاص مذهبی و فرهنگی ناقض حق آزادی عقیده و مذهب و حق آزادی بیان زنان است. زنان باید این آزادی را داشته باشند که در مورد پوشیدن یا نپوشیدن لباس‌ها و نمادهای مذهبی بر اساس باورهای شخصی خود تصمیم بگیرند.



آتنا دایمی، گلرخ ابراهیمی ایرایی و همسرش آرش صادقی بار دیگر دست به اعتصاب غذا زده اند

اطلاعیه مطبوعاتی سازمان عفو بین‌الملل – 18 بهمن 1396

عفو بین الملل از مقامات جمهوری اسلامی خواست تا سه فعال حقوق بشر، آتنا دایمی، گلرخ ابراهیمی ایرانی و همسرش آرش صادقی را بدون قید و شرط فوراً آزاد کنند. این سه زندانی در اعتراض به انتقال آتنا دایمی و گلرخ ابراهیمی ایرانی به زندان غیربهداشتی و خطرناک شهر ری در ورامین (قرچک) دست به اعتصاب غذا زده اند. مدیر بخش خاورمیانه و شمال افریقای سازمان عفو بین الملل به ویژه از وضعیت خطرناک آرش صادقی ابراز نگرانی کرد و گفت که اعتراض او به بدرفتاری و خشونت مأموران با همسرش با توجه به اعتصاب غذای قبلی اش سلامتی او را به شدت تهدید می کند. او از مقامات ایران خواست که هرچه زودتر این زندانیان عقیدتی را از زندان آزاد کنند.



عفو بین الملل: با توجه به تشدید نقض حقوق بشر در ایران، شورای حقوق بشر ملل متحد باید مأموریت گزارشگر ویژه را تمدید کند

بیانیه سازمان عفو بین الملل – 29 بهمن 1396

سازمان عفو بین الملل با انتشار بیانیه ای خطاب به سی و هفتمین اجلاس شورای حقوق بشر سازمان ملل متحد خواهان تمدید مأموریت گزارشگر ویژه حقوق بشر برای رسیدگی به وضعیت حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران شد. این بیانیه با ترسیم خطوط اصلی موارد نقض حقوق بشر، شامل اعدام، و به ویژه اعدام بز هکاران زیر هیجده سال، دستگیری خودسرانه مدافعان حقوق بشر و زندانی کردن آنان، و نیز سرکوب گسترده تظاهرات مسالمت آمیز مردم در جریان اعتراض های اخیر، بر تشدید موارد نقض حقوق بشر در ایران تأکید کرده است. عفو بین الملل در هریک از خطوط اصلی یاد شده، از افراد و موارد مشخصی یاد می کند و تمدید مأموریت گزارشگر ویژه برای ایران ضروری می شمارد.



شکنجه و بدرفتاری، دو جوان مدافع حقوق بشر، شیما بابایی و همسرش داریوش زند را تهدید می کند

فراخوان / اقدام فوری سازمان عفو بین الملل – 4 اسفند 1396

عفو بین الملل اعلام کرد که خطر شکنجه شیما بابایی و همسرش داریوش زند را که علیه حجاب اجباری فعالیت می کنند تهدید می کند. این دو زندانی که سه هفته پیش در جریان اقدامی مسالمت آمیز توسط نیروهای امنیتی دستگیر شدند، بدون دسترسی به خانواده و یا داشتن وکیل مدافع، در زندان اوین به سر می برند. عفو بین الملل با ابراز نگرانی از وضعیت این مدافعان حقوق بشر و تأکید بر حق انتخاب پوشش، خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط کلیه زندانیانی شده است شده است که به طور مسالمت آمیز از حقوق انسانی خود و حق انتخاب پوشش دفاع می کنند.



محکومیت‌های سنگین، ده‌ها تن از زنان معترض به حجاب اجباری را تهدید می‌کند

اطلاعیه مطبوعاتی سازمان عفو بین الملل – 7 اسفند 1396

عفو بین الملل اعلام کرد که ده‌ها زن ایرانی که علیه حجاب اجباری به صورت مسالمت آمیز اعتراض کرده‌اند، مورد ضرب و شتم قرار گرفته‌اند و مجازات سنگین حبس تهدیدشان می‌کند. از ماه اکتبر سال گذشته تا به امروز بیش از 35 زن در تهران به شدت مورد حمله قرار گرفته و به جرم اعتراض مسالمت آمیز به تبعیض علیه زنان و مخالفت با حجاب اجباری دستگیر شده‌اند.

شاپرک شجری زاده یکی از مخالفان حجاب اجباری به اتهام «تشویق به فساد و فحشا» مورد شکنجه و ضرب و شتم قرار گرفته به سلول انفرادی زندان شهر ری در ورامین انتقال یافته است. عفو بین الملل در بیانیه خود با شرح چندین مورد دیگر از این زنان زندانی، از شکنجه و بدرفتاری با آنان به شدت ابراز نگرانی کرده و خواهان آزادی فوری و بی قید و شرط آنان شده است.



**AMNESTY
INTERNATIONAL**



شواهد دیگری از بدرفتاری هولناک با زنان مدافع حقوق بشر در زندان شهر ری

اطلاعیه مطبوعاتی سازمان عفو بین الملل – 18 اسفند 1396

عفو بین‌الملل بار دیگر خواهان آزادی فوری و بی‌قید و شرط آتنا دائمی و گلرخ ابراهیمی ایرانی شد. مقامات زندان شهر ری ارتباط این دو مدافع حقوق بشر را با دنیای خارج به شدت محدود کرده‌اند. عفو بین‌الملل اعلام کرد که طبق گزارش‌هایی که از این زندان به دست ما رسیده است، مقامات ایران با بدرفتاری و برخوردهای خشن و غیرانسانی با این دو زندانی سیاسی، که اصولاً به هیچ وجه نباید دستگیر می‌شدند، آنان را در درون زندان تحت فشار گذاشته‌اند. وکیل این دو مدافع حقوق بشر، به انتقال غیرقانونی آنان به زندان شهر ری رسماً به دادستان تهران اعتراض کرده است. دادستان در پاسخ گفته است که قانونی یا غیرقانونی، این دو نفر باید باقی محکومیت‌شان را در این زندان سپری کنند.



مقام‌های ایرانی باید به آزار و تعقیب خانواده‌های کسانی که در بازداشت جان باخته‌اند و به دنبال حقیقت و عدالت هستند خاتمه دهند

اطلاعیه مطبوعاتی سازمان عفو بین‌الملل، کمپین حقوق بشر در ایران، دیدبان حقوق بشر و عدالت برای ایران، 22 اسفند 1396

عفو بین‌الملل، کمپین حقوق بشر در ایران، دیدبان حقوق بشر و عدالت برای ایران، در بیانیه‌ای مشترک اعلام کرده‌اند که مقامات ایران باید به کارزار بی‌رحمانه آزار و تهدید خانواده‌های بازداشت‌شدگانی که به طور مشکوک در حین بازداشت جان خود را از دست داده‌اند، پایان دهند. این چهار سازمان حقوق بشری از اینکه خانواده‌های داغ‌دیده به خاطر تلاش برای دانستن حقیقت و اجرای عدالت با اقدامات تلافی‌جویانه روبرو شده‌اند، ابراز نگرانی کرده‌اند. در این بیانیه از مقامات ایران بار دیگر درخواست شده است که یک‌کمیسیون مستقل تحقیق تشکیل دهند و از دو گزارش‌گر ویژه سازمان ملل در زمینه شکنجه و رفتارهای ظالمانه، غیرانسانی و تزدیلی و در زمینه اعدام‌های فراقضایی، اختصاری و خودسرانه برای بازدید از ایران دعوت به عمل آورند.

این چهار سازمان حقوق بشری همچنین از مقامات ایران خواسته‌اند که فوراً ممنوعیت سفر همسر کاووس سیدامامی، مریم ممبینی، را لغو کرده و اجازه دهند که او به خانواده‌اش در کانادا بپیوندد.

از دی ماه ۱۳۹۶ دست کم پنج مورد مرگ در حین بازداشت گزارش شده است. در خصوص مرگ سه نفر با اسامی سینا قنبری، وحید حیدری و کاووس سیدامامی، مقامات بلافاصله اعلام کردند که آنها دست به خودکشی زده‌اند اما این ادعا قویا از سوی خانواده‌ها و گروه‌های مدافع حقوق بشر رد شد. در مورد فرد چهارم با نام سارو قهرمانی، مقامات ادعا کردند که او در جریان یک درگیری مسلحانه با نیروهای امنیتی کشته شده است. این ادعا از سوی خانواده رد شده است؛ آنها گفته‌اند که سارو قهرمانی در طی اعتراضات سراسری دی ماه دستگیر و بازداشت شده بود و آثار شکنجه بر بدنش مشهود بوده است.

آخرین مورد گزارش شده مربوط به محمد راجی یکی از اعضای جامعه درویش گنابادی است که به دنبال سرکوب خشونت‌آمیز اعتراضات مسالمت‌آمیز درویش گنابادی در تهران در تاریخ ۱ اسفند بازداشت شده بود. نیروی انتظامی ۱۵ روز بعد در تاریخ ۱۳ اسفند به خانواده وی اطلاع داد که او بر اثر ضربات وارده جان سپرده است.

جزئیات مربوط به نحوه، مکان و زمان مرگ وی و شرایط پیرامون آن همچنان نامعلوم است. مقامات تنها اظهار داشته‌اند که محمد راجی در طی درگیری بین نیروی انتظامی و درویش در روز ۳۰ بهمن به طور مهلک آسیب دیده و در هنگام انتقال به بیمارستان بقیه‌الله یا پس از بستری شدن در آن بیمارستان فوت کرده است. خانواده محمد راجی تأکید کرده است که او در زمان دستگیری مجروح ولی زنده بوده است و از این که مقامات سرنوشت و محل نگهداری او را برای ۱۵ روز پس از دستگیری پنهان کرده‌اند خشمگین هستند. آنها نسبت به خودداری مقامات از شفاف کردن مراحل و زمان‌بندی وقایع منتهی به مرگ نیز معترض هستند.

در هر پنج مورد، مقامات قضایی و امنیتی ایران خانواده‌های جان‌باختگان را تهدید کرده‌اند تا به این وسیله صدای آنان را برای روشن شدن حقیقت و اجرای عدالت خاموش کنند. همچنین به نظر می‌رسد که آنها با انجام مجموعه‌ای از اقدامات هماهنگ و سازمان‌یافته سعی در پنهان کردن شواهد مربوط به شکنجه، بدرفتاری و مرگ (نه به صورت طبیعی بلکه به دلایل) غیرقانونی و هتک شخصیت جان‌باختگان داشته‌اند.

آزار و تهدید سازمان‌یافته خانواده‌ها و وکلا و کارزارهای بدننام سازی

اعضای خانواده‌ها مورد انواع آزار و تهدید قرار گرفته‌اند و در برخی موارد، آزارها و تهدیدها حتی پیش از اطلاع یافتن از مرگ عزیزانشان آغاز شده است. وکلا نیز به خاطر انجام پیگیری‌های قانونی پیام‌های تهدیدآمیز دریافت کرده‌اند و یا برای کناره‌گیری از پرونده تحت فشار قرار گرفته‌اند. دست کم یک وکیل نیز برای صحبت با رسانه‌ها بازداشت شده است.

مریم ممبینی، همسر کاووس سیدامامی، برای دو هفته از وضعیت و محل نگهداری همسرش که در ۴ بهمن بازداشت شده بود، بی‌اطلاع نگه داشته شد. در ۲۰ بهمن از دفتر دادستانی تهران با او تماس گرفته شد که برای ملاقات به زندان اوین مراجعه کند. او پس از مراجعه به اوین به یک اتاق بازجویی منتقل شد و حدود سه ساعت مورد بازجویی قرار گرفت. او گفته است که در جریان بازجویی، یک نفر از دفتر دادستانی و سه مامور سپاه پاسداران او را با سوال‌هایی در مورد فعالیت‌های محیط‌زیستی همسرش و روابط شخصی و کاری وی بمباران کردند و تحت فشار قرار دادند که امضای خود را پای یک متن مبنی بر «جاسوس» بودن همسرش بگذارد. به گفته مریم ممبینی، ماموران در واکنش به رد این درخواست از سوی او، بر سر او فریاد زدند، او را مورد دشنام و ناسزا قرار دادند، تهدید به حبس نمودند و ادعا کردند که مقاومت او نشان می‌دهد که او نیز یک «جاسوس آموزش دیده» است.

شیوه‌ای که ماموران در نهایت خبر مرگ کاووس سیدامامی را به همسرش اطلاع دادند ناگهانی و بی‌رحمانه بود. به گفته خانواده، زمانی که بازجویی به پایان رسید، ماموران به مریم ممبینی گفتند: «حالا می‌توانید شوهر خود را ببینید، اما فقط یک چیزی هست، او مرده است؛ در سلول‌اش خودکشی کرده است.»

ماموران سپس مریم ممبینی را مجبور کردند که پیش از رفتن به پزشکی قانونی برای دیدن پیکر شوهرش، تعهد دهد که با رسانه‌ها صحبت نمی‌کند. آنها تهدید کردند که در صورت انجام مصاحبه، خانواده‌اش در معرض خطر قرار خواهند گرفت و «هر اتفاقی ممکن است برای آن‌ها بیافتد».

نکته حائز اهمیت دیگر این که به گفته مریم ممبینی، ماموران دادستانی و سپاه پاسداران اظهارات تهدیدآمیزی را مطرح کردند که می‌تواند نقش آن‌ها در مرگ کاووس سیدامامی را به طور ضمنی تأیید کرده و ادعای خودکشی به عنوان علت مرگ را نفی کند. یکی از این تهدیدها به طور مشخص این بوده که اگر خانواده با رسانه‌ها صحبت کنند، مقامات «آن‌ها را به همان جایی می‌فرستند که شوهرش را بیشتر فرستاده‌اند».

در روزهای بعد از انتشار خبر مرگ کاووس سیدامامی و با بالا گرفتن انتقادات عمومی، آزار و اذیت خانواده شدت گرفت. پسر خانواده رامین سیدامامی گفته است که در طول یک هفته، او بیش از ۱۰۰ پیامک روی تلفن و شبکه‌های اجتماعی دریافت کرد که او را تهدید به مرگ می‌کرد و از او می‌خواست که پیگیری و اطلاع رسانی درباره پرونده پدرش را متوقف کند.

ماموران سپاه پاسداران دو بار در روزهای ۴ و ۶ بهمن به خانه خانواده یورش برده و بسیاری از وسائل و تعلقات آنها از جمله سندهای املاک، دستگاه‌های الکترونیکی، آلبوم‌های عکس و خودروهای آن‌ها را ضبط و توقیف کرده و تهدید کردند که در صورت ادامه پیگیری‌های حقوقی، اموال آنها را مصادره خواهند کرد. آزار و اذیت ماموران سپاه به همسایه‌های ساکن در دو طبقه دیگر ساختمان نیز تسری پیدا کرد؛ آنها به خانگی این همسایگان وارد شده و یک کامپیوتر را مصادره کرده و یک کامپیوتر دیگر را آسیب رساندند.

در روز ۲۳ یا ۲۴ بهمن، تعدادی از ماموران سپاه پاسداران به خانه برادر کاووس سیدامامی رفتند و او را مجبور کردند که در مقابل دوربین اعلام کند که بدن برادرش را دیده و معتقد است که او خودکشی کرده است.

این اظهارات در روز ۲۶ بهمن از یک برنامه‌ی صدا و سیما پخش شد که کاووس سیدامامی در آن متهم می‌شد که تحت عنوان انجام تحقیقات درباره یوزپلنگ‌های در معرض انقراض، از مناطق استراتژیک جاسوسی می‌کرده است. این برنامه هیچ شواهدی برای مدعیات خود ارائه نکرد و اصل برانته و دیگر ضمانت‌های دادرسی منصفانه را به وضوح زیر پا گذاشت. خانواده کاووس سیدامامی متعاقباً اظهار داشتند که اظهارات ویدئویی تحت فشار بوده و برادر کاووس سیدامامی در موقعیتی نبوده که بتواند علت مرگ را تعیین کند. آنچه او در حقیقت می‌توانسته تأیید کند ولی اجازه گفتن آن در مقابل دوربین را نداشته این بوده که روی بدن مرحوم کبودی وجود داشته است.

مقامات همچنین جوی امنیتی بر مراسم ختم کاووس سیدامامی که در روز ۲ اسفند برگزار شد، حاکم کردند. به گفته خانواده، نیروهای امنیتی حضور سنگینی در مراسم داشتند و مامورانی که پیشتر به خانه خانواده یورش برده بودند، در جمع حضور داشتند.

در روز ۱۶ اسفند هنگامی که خانواده کاووس سیدامامی تلاش داشتند از کشور خارج شوند، مقامات مانع از همراهی مریم ممبینی با دو فرزندش و خروج او از کشور شدند. بنابر اعلام خانواده، مریم ممبینی از زمان مرگ همسرش از مشکلات جدی پزشکی رنج برده و به خاطر حملات عصبی تحت مراقبت‌های پزشکی منظم است.

خانواده‌های دیگر جان‌باختگان اخیر نیز مورد تهدیدهای مشابهی از سوی مقامات دادستانی و نیروهای اطلاعاتی و امنیتی قرار گرفته‌اند. در مورد سارو قهرمانی که به گفته خانواده‌اش در بازداشتگاه وزارت اطلاعات سندانج در دی ماه جان سپرده است، مقامات در روز ۲۴ دی ویدیویی در شبکه‌های خبری حکومتی منتشر کردند که در آن پدر سارو قهرمانی «اقرار» می‌کرد که پسرش در یک «گروهک ضد انقلابی مسلح» عضویت داشته است. خانواده سارو قهرمانی بعدتر این اظهارات را تکذیب کرده و گفتند که تحت فشار مجبور به بیان آنها شده‌اند. ماموران وزارت اطلاعات همچنین بارها خانواده را تهدید کرده‌اند که از ثبت شکایت قانونی و صحبت با رسانه‌ها خودداری کنند.

مقامات خانواده محمد راجی را مجبور کردند که جسد او را روز ۱۵ اسفند در ساعت ۲ نیمه شب با حضور نیروهای امنیتی در گورستان شهر علی گوردرز در استان لرستان دفن کنند. آن‌ها تهدید کرده‌اند که اعضای خانواده محمد راجی را در صورت ادامه صحبت با رسانه‌ها بازداشت خواهند کرد.

در مورد وحید حیدری که جان خود را به طرزی مشکوک در زندان اراک در دی ماه از دست داد، مقامات از اذیت و آزار خانواده به قصد واداشتن آنها به سکوت فراتر رفته‌اند. آن‌ها محمد نجفی وکیل و مدافع حقوق بشر را به تلافی اطلاع رسانی درباره مرگ وحید حیدری در حین بازداشت و اعلام وجود علائم شکنجه از جمله کبودی و بریدگی بر بدن او بازداشت کرده‌اند. محمد نجفی از زمان دستگیری در ۲۶ دی در زندان اراک نگهداری می‌شود و با چندین اتهام امنیتی بی اساس روبرو است.

در مورد سینا قنبری، مقامات تلاش داشته‌اند تا با استفاده از تابوهای اجتماعی حول موضوع مواد مخدر شخصیت او را بدنام کنند. آنها ادعا کرده‌اند که سینا قنبری «معتاد به مواد مخدر» بوده است بدون این‌که توضیح دهند که این مسئله، حتا اگر صحت داشته باشد، چه ارتباطی با شرایط و علت مرگ او دارد. خانواده این جانباز نیز از صحبت با رسانه‌ها و گروه‌های حقوق بشر بر حذر داشته شده و تحت فشار قرار گرفتند که مراسم عمومی تشییع و تدفین عزیزشان را لغو کنند.

پنهان کردن شواهد جرم‌های احتمالی

آزار و تهدید مداوم خانواده‌ها همراه با اقداماتی بوده است که به نظر می‌رسد هدف پنهان کردن شواهد وقوع جرم‌هایی مانند شکنجه، بدرفتاری و مرگ غیرقانونی در حین بازداشت، را دنبال می‌کند. مقامات همواره با درخواست تحویل جنازه به خانواده‌ها مخالفت کرده‌اند مگر آنکه آنها به دفن فوری جنازه رضایت دهند و بر کالبدشکافی مستقل اصرار نورزند.

در رابطه با محمد راجی، ماموران انتظامی ابتدا در ۱۳ اسفند مرگ او را به خانواده اش اطلاع دادند و سپس خواستار دفن او در همان شب شدند. آنها وقتی با مخالفت خانواده مواجه شدند تهدید کردند که جنازه را تحویل نخواهند داد. سرانجام در ۱۵ اسفند گزارش‌هایی منتشر شد مبنی بر اینکه خانواده وادار شده است که در شب قبل جسد را بی سر و صدا و در حضور مأموران امنیتی و اطلاعاتی دفن کند. مقامات به خانواده اطلاع داده‌اند که پزشکی قانونی، که زیر نظر قوه قضائیه فعالیت می‌کند، جسد را کالبدشکافی کرده است و نتایج کالبدشکافی تا دو ماه دیگر اعلام خواهد شد.

در مورد کاووس سیدامامی نیز مقامات خانواده‌اش را مطلع ساختند که پزشکی قانونی در ۲۳ بهمن بر جسد او کالبدشکافی انجام داده و نتایج آن ظرف چهار تا شش هفته آماده خواهد شد.

در هر دو پرونده، مقامات دستور انجام کالبدشکافی را از قبل به خانواده‌های جانبازان ابلاغ نکردند و اجازه ندادند که نمایندگان خانواده‌ها در هنگام کالبدشکافی در پزشکی قانونی حضور داشته باشند و به اسناد مربوطه دسترسی پیدا کنند. این

وضعیت موجب نگرانی‌های جدی در مورد دخالت غیرقانونی مقامات و احتمال مسکوت گذاشتن یا تحریف نتایج کالبدشکافی شده است.

مقام‌های ایرانی همچنین با درخواست خانواده‌ها، وکلا و دیگران برای دسترسی به فیلم دوربین‌های مداربسته آمینتی از لحظات پیش و پس از مرگ بازداشت‌شدگان در زندان، مخالفت کرده‌اند.

در پرونده کاووس سیدامامی، به یکی از فرزندانش رامین سیدامامی و دو تن از وکلای او اجازه داده شد تا بخشی از فیلم را در ۲۳ بهمن تماشا کنند. در ۲۵ بهمن، رامین سیدامامی اعلام کرد که این فیلم لحظه مرگ را شامل نمی‌شود. او گفت: «تنها چیزی که من توانستم ببینم این بود که پدرم عصبی و بی‌قرار است. او خودش نبود. او در سلولش هی می‌رفت و می‌آمد... [و سپس] به داخل اتاق دیگری می‌رود که به ما گفته شد «دستشویی» بوده... هفت ساعت بعد جسدی از آن اتاق به بیرون حمل شد.»

مقامات درخواست وکلا برای دسترسی به نسخه کامل این فیلم و بازدید از سلولی که محل ادعایی وقوع مرگ است را رد کرده‌اند. همین نسخه ناقص ظاهراً در ۲۳ بهمن به چند نماینده مجلس نیز نمایش داده شد و آنها نیز اظهار داشته‌اند که فیلم شواهد قاطعی مبنی بر وقوع خودکشی ارائه نمی‌کند.

در مورد سینا قنبری، که در دی ماه بطور مشکوک در زندان اوین در تهران جانش را از دست داد، بخشی از فیلم دوربین مداربسته فقط به هیأتی از نمایندگان مجلس، طی بازدیدشان از زندان در ۱۰ بهمن، نمایش داده شد. اعضای این هیأت در مورد محتوای این فیلم و شواهد خودکشی قنبری اظهارت ضد و نقیضی بیان کرده‌اند.

پس از این بازدید، الهیار ملکشاهی، رئیس کمیسیون امور قضایی مجلس، به خبرگزاری ایرنا گفت اعضای هیأت فیلم خودکشی قنبری را مشاهده کردند. اما علیرضا رحیمی، یکی دیگر از نمایندگان عضو این هیأت، در کانال تلگرامی خود نوشت که این فیلم فقط نشان می‌دهد قنبری وارد دستشویی می‌شود و دو ساعت بعد جسدش را پیدا می‌کنند.

به کارزار بی‌رحمانه علیه خانواده کاووس سید امامی پایان دهید



به کارزار بی‌رحمانه علیه خانواده کاووس سید امامی پایان دهید

به دنبال انتشار خبر حمله ماموران امنیتی به خانه همسر کاووس سید امامی، مریم ممبینی و بازجویی غیرقانونی از وی، عفو بین الملل بار دیگر خواهان پایان کارزار بی‌رحمانه مقامات ایرانی علیه خانواده کاووس سید امامی شد و گفت که مقامات ایرانی باید حکم ممنوع الخروجی مریم ممبینی را فوراً لغو کرده و اجازه دهند که او به خانواده‌اش در کانادا بپیوندد.

پسر کاووس سید امامی در روز ۴ تیر ماه در اینستاگرامش نوشت: «در حال حاضر خانه ما در تهران مورد هجوم ۲۰ تن از ضابطین ماموران امنیتی قرار گرفته که بازی ایران پرتغال در جریان است. مأموران با خود ۶ جعبه بزرگ آورده‌اند و آن را به زیرزمین خانه ما برده‌اند بدون اینکه به کسی اجازه دهند شاهد فعالیت‌هایشان باشد. آیا پس از نزدیک پنج ماه از مرگ پدرم هنوز مدارکشان کافی نیست؟ قصد دارند مدرکی در آنجا بکارند؟ ضابطین در حال حاضر در محل‌اند و کوچه را اشغال کرده‌اند. وکیل مدافع ما، آقای کیخسروی، در پایین منزل ما حاضر شد اما اجازه ورود نیافت... پس از این‌که دیروز مادرمان، مریم، بیش از چهار ساعت در مکانی مجهول‌الهویه مورد بازجویی قرار گرفت، امروز هم در خانه‌اش زندانی شد تا معلوم نیست چه جمع‌آوری کنند. پیشتر چندین بار برای تهیه مدارک آمده بودند. او امشب پس از بازجویی‌ها در مقابل دوربین ضابطین، بار دیگر به بیمارستان رفت تا زخم‌های پیاپی در این چندین ماه را مرهمی بگذارد.»

پیش‌تر عفو بین‌الملل به همراه سه سازمان حقوق بشری دیگر اعلام کرده بود که خانواده‌های بازداشت‌شدگانی که به طور مشکوک در حین بازداشت جان خود را از دست داده‌اند به خاطر تلاش برای دانستن حقیقت و اجرای عدالت با اقدامات تلافی‌جویانه روبرو شده‌اند. مقامات ایرانی موظف هستند که یک کمیسیون مستقل تحقیق برای رسیدگی به دلایل و شرایط پیرامون این مرگ‌های مشکوک در بازداشت‌گاه‌ها تشکیل دهند و تضمین کنند که در صورت وجود شواهد کافی دال بر وقوع قتل، عاملان و آمران مورد محاکمه و مجازات قرار می‌گیرند.

سازمان‌های حقوق بشری همچنین از مقامان ایرانی خواسته‌اند که از گزارشگر ویژه سازمان ملل در زمینه شکنجه و رفتارهای ظالمانه، غیرانسانی و ترذیلی و در زمینه اعدام‌های فراقضایی، اختصاری و خودسرانه برای بازدید از ایران دعوت به عمل آورند.

◆ متن کامل بیانیه عفو بین‌الملل، دیده‌بان حقوق بشر، عدالت برای ایران، و کمپین بین‌المللی حقوق بشر در ایران :
https://t.me/Amnesty_International/646

عفو بین الملل : آزار و اذیت خانواده جان‌باختگان در زندان را متوقف کنید؛ آنها خواهان حقیقت و عدالت هستند.

https://t.me/Amnesty_International/647

قصور در انجام تحقیقات مستقل و شفاف

در ۲۵ بهمن حسن روحانی رئیس‌جمهوری کمیته‌ای متشکل از مشاور امور حقوقی خود و وزیر کشور، اطلاعات و دادگستری را مأمور کرد تا در مورد آنچه که «حوادث ناخوشایند در برخی از بازداشتگاه‌ها» نامید تحقیق کنند.

اما این کمیته، بر اساس اصول و استانداردهای جهانی، بی‌طرف و مستقل نیست. اصل ۱۱ «اصول پیشگیری و تحقیق مؤثر درباره اعدام‌های فراقانونی، خودسرانه و اختصاری» مصوب شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد می‌گوید اعضای کمیته‌های تحقیق «باید بر اساس شهرت‌شان در بی‌طرفی، صلاحیت و استقلال شخصی انتخاب شوند. این افراد به ویژه باید از هر نهاد، ارگان و یا شخص موضوع تحقیقات، مستقل باشند.»

کمیته تحقیق ریاست جمهوری ایران، علاوه بر نداشتن شرایط فوق، از شفافیت لازم برخوردار نیست. چارچوب مأموریت این کمیته‌ی تحقیقی و فرایندهایی که قرار است برای تحقیق در پیش بگیرد مشخص و اعلام نشده است. عملکرد کمیته قابل بررسی و ارزیابی از سوی عموم نیست و کمیته موظف نشده است که مشارکت خانواده‌های جانباختگان در تحقیقات و امنیت آنها را تضمین کند. همچنین دستور مشخصی در خصوص اعلام نتایج تحقیقات کمیته و فاش شدن حقایق برای عموم صادر نشده است.

خودداری مقام‌های ایرانی از انجام تحقیقات مستقل، بی‌طرفانه و شفاف در مورد مرگ‌های اخیر در بازداشت نشان دهنده تداوم رویه جاافتاده مصونیت در کشور است.

استانداردها و قوانین بین‌المللی

یکی از حقوق اساسی و به رسمیت شناخته شده در قانون بین الملل این است که هیچ کس را نمی‌توان به صورت خودسرانه از حق حیات محروم نمود. انجام تحقیقات درباره مرگ‌هایی که احتمال می‌رود غیرقانونی باشند، لازمه صیانت از حق حیات است. این الزام احترام و محافظت از حق حیات را در عمل ممکن می‌سازد و پاسخگویی و جبران خسارت را، در مواردی که احتمال نقض حق حیات مطرح است، ارتقا می‌دهد. قصور در اجرای وظیفه تحقیقات نقض حق حیات است.

تحقیقات و محاکمات برای جلوگیری از موارد نقض حقوق در آینده ضروری هستند و باعث ترویج پاسخگویی و عدالت، تحقق حق دانستن حقیقت و جبران خسارت و حاکمیت قانون خواهند شد.

بر اساس «پروتکل مینه‌سوتا سازمان ملل در خصوص تحقیق درباره مرگ‌های احتمالا غیرقانونی» تحقیقات باید تمام اقدامات منطقی لازم برای تحقق موارد زیر را اتخاذ کنند: «الف) شناسایی قربانیان؛ ب) بازیابی و حفظ تمام مدارک و اسناد حاکی از علت مرگ، هویت عاملان و شرایط منجر به مرگ؛ ج) شناسایی شاهدان احتمالی و دریافت و تهیه شهادت از آنها در رابطه با مرگ و شرایط پیرامون آن؛ د) تعیین علت، شیوه، محل و زمان مرگ و همه شرایط پیرامون؛ و ه) تعیین اینکه چه کس و یا کسانی درگیر اتفاق منجر به مرگ بودند و اینکه مسوولیت مرگ متوجه چه کسی یا کسانی است.» (بند ۲۵)

این پروتکل تاکید دارد که یک عنصر ضروری برای تحقیقات موثر، مشارکت اعضای خانواده متوفی است: «حکومت باید ضمن حفظ اعتبار تحقیقات، تمام بستگان نزدیک را قادر سازد تا در روند تحقیقات حضور موثر داشته باشند. نزدیکان و بستگان فرد درگذشته باید شناسایی شوند... و به موقع در جریان تمام مراحل تحقیق و پیشرفت‌های حاصل قرار داده شوند... اعضای خانواده باید از هرگونه آزار و بدرفتاری، ارباب و تحریم به خاطر همکاری با تحقیقات یا جست و جوی اطلاعات، محافظت شوند. (بندهای ۳۵-۳۶).



هشت تن از درویشان زندانی در اعتراض به شکنجه و وضعیت غیر انسانی زندان قرچک دست به اعتصاب غذا زده اند

فراخوان / اقدام فوری سازمان عفو بین‌الملل – 9 فروردین 1397

عفو بین‌الملل اعلام کرد که هشت تن از درویشان زندانی در قرچک در اعتراض به شکنجه و شرایط غیر انسانی در این مرغداری سابق از دو روز پیش دست به اعتصاب غذا زده اند. یکی از این زندانیان به نام عباس دهقان اعلام کرد که بازجویانش او را تحت فشار گذاشته و گفته اند که اگر به خواست آنان اعتراف نکند، در برابر چشمان او به همسرش تجاوز خواهند کرد. عفو بین‌الملل نام هشت زندانی اعتصابی را بدین شرح اعلام کرده است: عباس دهقان، جواد خمیس آبادی، کیانوش عباس زاده، احمد موسوی، نورعلی موسوی، مهدی اسکندری، امیر لباف و میرصادق.



عفو بین‌الملل دستگیری خودسرانه ۱۱ زن درویش و رفتار غیرانسانی با آنان را محکوم کرد

فراخوان / اقدام فوری سازمان عفو بین‌الملل – 9 فروردین 1397

عفو بین‌الملل دستگیری و اذیت و آزار ۱۱ زن از درویشان گنابادی را محکوم کرد و خواستار آزادی فوری و بی قید و شرط آنان شد. این ۱۱ تن که در زندان قرچک در شرایطی غیرانسانی و بدون دسترسی به وکیل زندانی شده‌اند، عبارتند از: شکوفه یداللهی، سپیده مرادی، مریم فاریسانی، نازیلا نوری، سیما و شیمیا انتصاری، شهناز کیانی، مریم باراکوهی، الهام احمدی، آویشا جلال‌الدین و صدیقه صفاخت.

جامعه درویشان گنابادی که به گفته عفو بین‌الملل تفسیری صوفیانه از مذهب شیعه دارند، همواره مورد تبعیض‌های ناروا بوده و هدف اذیت و آزار و بازداشت‌های خودسرانه قرار گرفته‌اند. نیروهای امنیتی جمهوری اسلامی بیش از ۳۰۰ تن از درویشان گنابادی را در جریان درگیری‌های اخیر دستگیر و روانه زندان کرده‌اند.

هشدار دو سازمان مدافع حقوق بشر نسبت به تخریب گورهای اعدام شدگان تابستان 1367



دو سازمان مدافع حقوق بشر اعلام کردند که جمهوری اسلامی ایران تلاش می‌کند گورهای دسته جمعی قربانیان اعدام‌های سال شصت و هفت را از بین ببرد.

عفو بین الملل و سازمان عدالت برای ایران، دو گروه حقوق بشری مستقر در لندن، در گزارش مشترکی که دوشنبه ۱۰ اردیبهشت منتشر شد با استناد به اظهارات شاهدان عینی و تصاویر ویدئویی و ماهواره‌ای، نسبت به تلاش جمهوری اسلامی ایران برای تخریب هفت گور دسته جمعی در استان‌های گیلان، آذربایجان شرقی، کردستان، خوزستان، خراسان رضوی و تهران هشدار داده‌اند. بر اساس این گزارش، تخریب گورها با استفاده از بولدوزر، ساختمان‌سازی و راه‌سازی روی گورها، و تبدیل محل گورهای دسته جمعی به مکان‌های جمع‌آوری و انبار زباله، شیوه‌هایی است که در گزارش به آنها اشاره شده است.

فیلیپ لوئر، مدیر تحقیقات خاورمیانه و شمال آفریقا در سازمان عفو بین‌الملل می‌گوید: «جنایت‌های انجام شده در جریان کشتار ۶۷ همانند زخمی است که با وجود گذشت سه دهه همچنان التیام نیافته است. مسئولان ایران با نابود کردن شواهد و آثار جرم، عاقدانه به تحکیم فضای مصونیت کمک می‌کنند.»

این گزارش در تشریح یکی از این موارد تخریب به بتن پاشی محل احتمالی یک گور دسته جمعی اشاره کرده و آورده است: «تصاویر ماهواره‌ای که عفو بین‌الملل و عدالت برای ایران به دست آورده‌اند، نشانگر تغییرات چشمگیر این محل در فاصله خرداد ۱۳۹۵ تا شهریور ۱۳۹۶ است.»

مطابق برآورد عدالت برای ایران، بیش از ۱۲۰ مکان در سراسر ایران وجود دارد که باور می‌رود گورهای جمعی مربوط به کشتار ۶۷ در آن باشد.

در این گزارش، گورهای دسته جمعی اعدام شدگان در بهشت رضا در مشهد، نزدیک گورستان بهشت آباد اهواز، وادی رحمت تبریز، گلستان جاوید خاوران، تازه‌آباد در رشت و مجاور قبرستان بهاییان در قروه از جمله مکان‌هایی عنوان شده است که تا سال ۹۶ در معرض تخریب قرار داشته‌اند.

گروه‌ها و سازمان‌های بین‌المللی مدافع حقوق بشر می‌گویند نزدیک به پنج هزار نفر در سال ۱۳۶۷ به جوخه‌های اعدام سپرده شدند، اما سازمان مجاهدین خلق این رقم را بیش از سی هزار نفر می‌داند.

عفو بین‌الملل شهریور سال ۹۶ نیز در بیانیه‌ای از مقامات جمهوری اسلامی ایران خواست که تخریب گوردسته جمعی اعدام شدگان سال ۶۷ در اهواز را متوقف کند، گزارشگر ویژه سازمان ملل در امور حقوق بشر در ایران نیز به این موضوع واکنش نشان داد.



دو سازمان حقوق بشری در مورد تخریب «عمدی» هفت «گور جمعی» اعدامیان تابستان سال ۱۳۶۷ در ایران هشدار دادند. سازمان عفو بین‌الملل و سازمان عدالت برای ایران که پی‌گیر وضعیت حقوق بشر در ایران هستند، در بیانیه‌ای مشترک اعلام کردند که بر اساس تحقیقات آنها جمهوری اسلامی «عامدانه» مشغول از بین بردن آثار جرم مربوط به اعدام‌های دهه شصت در برخی مکان‌هایی است که آنها در آنجا دفن شده‌اند.

این تحقیق بر اساس برخی شواهد و تصاویر ماهواره‌ای به دست آمده از ۱۲۰ مکان مختلف در ایران از جمله تهران، تبریز، قروه، مشهد و اهواز نشان می‌دهد که تاکنون روی برخی از مکان‌های دفن این قربانیان بتون ریخته و برخی دیگر از آنها با بولدوزر تخریب شده‌اند.

گفته می‌شود حدود چهار تا پنج هزار زندانی سیاسی که در سال ۱۳۶۷ اعدام شدند در این ۱۲۰ مکان دفن شده‌اند.

اطلاعات یا تأییدیه رسمی در مورد کشته‌شدگان اعدام‌های دسته جمعی در سال‌های دهه ۶۰ و نیز در مورد هویت و محل دقیق دفن آنها در دست نیست. با این حال تا کنون کارزارهای زیادی از سوی خانواده‌های قربانیان در داخل و خارج از کشور برای کسب اطلاعات و درخواست پاسخگویی از سوی مسئولان جمهوری اسلامی در این زمینه تشکیل شده است.

هشدار عفو بین‌الملل: ایران شواهد مربوط به اعدام‌های دهه شصت را از بین می‌برد

سازمان عفو بین‌الملل و سازمان عدالت برای ایران در بیانیه مشترک خود حکومت ایران را متهم کرده‌اند که «به طور روزافزون و بی‌رحمانه» آثار جرم را از بین می‌برد تا جایی که در آینده امکان شناسایی قربانیان حتی از طریق دی‌ان‌ای آنها هم میسر نباشد.



انباشت زباله در محل دفن اعدامیان سیاسی در سه کیلومتری شرق گورستان بهشت آباد اهواز

عملیات عمرانی از قبیل جاده‌سازی، ساختمان‌سازی، انباشت زباله و ساخت قبر جدید در محل گورستان‌های اعدامیان ۶۷ از جمله اقداماتی است که گفته می‌شود دولت ایران با هدف تخریب این گورها انجام می‌دهد.

در گزارش نهادهای حقوق بشری گفته شده که بر اساس تصاویر به دست آمده، از خرداد ۱۳۹۵ تا شهریور ۱۳۹۶ در تبریز روی نیمی از محل احتمالی یک گور جمعی بتون ریخته شده و در قروه نیز برخی سنگ قبرها و نشان‌های یادبود خانواده‌های بازماندگان با بولدوزر خراب شده است.

تابستان امسال مصادف با سی‌امین سالگرد اعدام‌های دسته‌جمعی مخالفان و کنشگران سیاسی در ۱۳۶۷ است. دو نهاد بین‌المللی حقوق بشری به همین مناسبت این اعدام‌ها را مصداق «ناپدید کردن قهری» توصیف کرده‌اند که در قوانین بین‌المللی جرم تلقی می‌شود.

فیلیپ لوتر، مدیر تحقیقات خاورمیانه و شمال آفریقا در سازمان عفو بین الملل می‌گوید: «جنابیت‌های انجام شده در جریان کشتار ۶۷ همانند زخمی است که با وجود گذشت سه دهه همچنان التیام نیافته است. مسئولان ایران با نابود کردن شواهد و آثار جرم، عامدانه به تحکیم فضای مصونیت [از کیفر] کمک می‌کنند.»



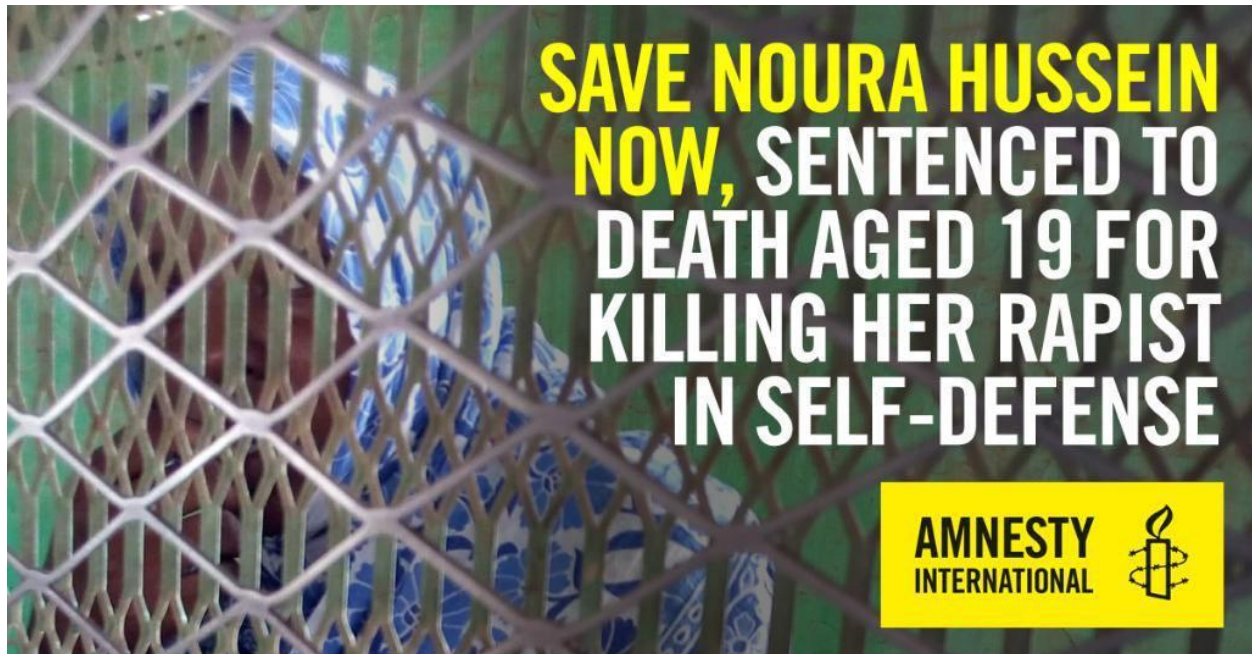
هشدار پیشین عفو بین الملل در مورد گورستان اعدامیان اهواز

سازمان عفو بین الملل پیش از این نیز یک بار دیگر در یکم ژوئن ۲۰۱۷ / ۱۱ خرداد ۱۳۹۶ مورد تخریب عمدی شواهد مربوط به اعدام‌های دهه ۶۰ در ایران هشدار داده بود. در آن زمان رها بحرینی، کارشناس رها بحرینی، حقوقدان و پژوهشگر سازمان عفو بین الملل در امور ایران، در گفتگو با یورنیوز به جزئیات بیشتری درباره گورستان تعدامیان اهواز پرداخته و گفته بود: «این گورها در حدود سه کیلومتری شرق گورستان بهشت آباد اهواز واقع شده‌اند و احتمالاً گورها حاوی اجساد ده‌ها زندانی سیاسی هستند که در تابستان ۶۷ بطور فراقضایی اعدام شدند. مقام‌ها در همان سال روی این گورها سیمان ریختند تا ظاهراً از حفر زمین توسط خانواده‌ها و بیرون کشیدن اجساد عزیزانشان جلوگیری کنند. از آن سال تا به امروز این گورها که با سازه‌های سیمانی شناسایی می‌شوند به اشکال مختلف مورد حاکمیت حرمت قرار گرفته‌اند و آن محوطه تبدیل به زباله‌دانی و محل نخاله‌های ساختمانی شده است.»

ویدئو و تصاویری که سازمان عفو بین الملل و سازمان عدالت برای ایران در آن زمان دریافت کرده بود نشان می‌داد که بولدورها در چارچوب یک پروژه تعریض جاده در کنار این گورهای دسته جمعی مشغول به کارند. با توجه به این که مقام‌های رسمی ایران هیچ اظهارنظری در این زمینه نکرده‌اند، خانواده‌های قربانیان از طریق یکی از کارگران محل مطلع شدند که قرار است بلوک‌های سیمانی که نشان این گورهاست با خاک یکسان شده و منطقه کنار این جاده در حال تعریض به منظور احداث یک فضای سبز یا مرکز تجاری پاکسازی شود.

تاکنون هیچ مرجع قضایی ایرانی یا خارجی به طور رسمی درباره اعدام‌های دسته‌جمعی دهه شصت در ایران پژوهشی نکرده است. تنها حدود پنج سال پیش، برای نخستین بار از کنشگران حقوق بشر در آفریقا، اروپا و آمریکا با تشکیل یک دادگاه نمادین در لاهه هلند، شکایت بازماندگان قربانیان را ثبت کردند.

نگاهی به ابعاد نقض حقوق بشر در جمهوری اسلامی ایران



نورا حسین ۱۹ ساله را نجات دهید. این زن جوان به خاطر قتل متجاوزش در حین دفاع از خود به اعدام محکوم شده است. داستان از زمانی آغاز شد که نورا حسین تنها ۱۶ سال سن داشت و به اجبار ازدواج کرد. پدر و شوهر آینده‌اش خودشان قرارداد ازدواج را امضاء کردند. نورا در آپریل ۲۰۱۷ بعد از اینکه دبیرستانش را به پایان رساند، مجبور شد به خانه‌ی شوهر برود.

اولین باری که شوهر نورا به او تجاوز کرد، دو برادر و پسر عمویش را با خود همراه کرد تا نورا را بدون حرکت نگهدارند و او بتواند به نورا تجاوز کند. نورا هرگز تمایلی به ایجاد رابطه جنسی با مردی که ناخواسته با او ازدواج کرده بود نداشت. صبح روز بعد، شوهرش سعی کرد دوباره به او تجاوز کند، اما نورا موفق شد به آشپزخانه فرار کند. او از آنجا یک چاقو برداشت و در نزاعی که سپس در گرفت، شوهر نورا دچار جراحتهای مرگبار شد.

نورا فوراً به نزد خانواده‌اش رفت و به آن‌ها خبر داد که چه اتفاقی افتاده، پدرش او را به پلیس معرفی کرد و تمام خانواده‌اش او را طرد کردند. دادگاه نورا را به قتل عمد محکوم کرده، در حالی که او داشته از خود در برابر تجاوز توسط مردی که در سن نوجوانی مجبور به ازدواج با او شده، دفاع می‌کرده است.



اسماعیل عبدی برای اولین بار توسط سپاه پاسداران در ۶ تیر ۱۳۹۴ بازداشت و به مدت ۴۰ روز در حبس انفرادی نگاه داشته شد. در اسفند ۱۳۹۴، او بعد از یک محاکمه ناعادلانه توسط شعبه ۱۵ دادگاه انقلاب به اتهام «تبلیغ علیه نظام» و «اجتماع و تبانی برای ارتکاب جرم علیه امنیت کشور» به ۶ سال زندان محکوم شد.

آزار و اذیت زنان درویش گنابادی توسط پزشکان زندان شهر ری



۵ مورد از اطلاعیه امروز عفو بین‌الملل که از خشونت کلامی و توهین‌های جنسی پزشکان زندان شهر ری (معروف به قرچک) نسبت به زنان درویش گنابادی و عدم ارائه خدمات و مراقبت‌های مناسب درمانی به آنها خبر داده است:

1- پزشکان مرتباً ناراحتی‌ها و بیماری‌های زنان را تظاهر خوانده و از تجویز به موقع دارو و انجام آزمایش‌های تشخیصی لازم قصور کرده‌اند.

2- پزشکان زنان درویش گنابادی را مورد سوال‌هایی به سبک بازجویی قرار داده و به عقاید و باورهای آنها توهین کرده‌اند.

3- پزشکان با سوء استفاده از تابوهای فرهنگی پیرامون مسائل جنسی دست به آزار و تحقیر زنان زده و حریم خصوصی آنها را با سوال‌هایی نظیر این‌که آیا آن‌ها «دوست پسر» دارند یا «با مردان مختلف خوابیده‌اند» مورد تعرض قرار داده‌اند.

4- پزشکان و پرستاران به وضعیت زنانی که به مراقبت‌های اورژانسی در ساعات دیروقت و نیمه شب نیاز داشته‌اند رسیدگی نکرده و آن را به روز بعد موکول کرده‌اند و حتی گاهی زنان بیمار را به خاطر مختل کردن خواب پزشک کشیک مورد شمتت با صدای بلند قرار داده‌اند.

5- پزشکان اطمینان حاصل نکرده‌اند که تجهیزات پزشکی در بهداری زندان درست عمل می‌کنند و سلامت بیماران را به خطر نمی‌اندازند. مثلاً این موضوع مطرح شده که در سه ماه گذشته، دستگاه‌های اندازه‌گیری فشار خون دائماً سطح فشار خون را نرمال نشان داده‌اند در حالی که برخی زندانی‌ها دچار علائم فشار خون بالا نظیر سردرد، مشکلات بینایی، درد در قفسه سینه، تنگی نفس و ضربان نامنظم قلب بوده‌اند. زندانیان در مورد فقدان ویلچر و برانکارد برای انتقال بیمار از بند به بهداری نیز شکایت کرده‌اند و گفته‌اند این وضعیت منجر به حمل زندانی بیمار به کمک دیگر زندانیان و افتادن بیمار و حوادث دیگر شده است. █



فیلیپ لوئر مدیر تحقیقات بخش خاورمیانه و شمال آفریقا عفو بین الملل در این رابطه گفت: «ممانعت عامدانه از درمان پزشکی زندانیان عملی غیرقانونی، بی رحمانه و غیر انسانی است و می تواند مصداق شکنجه هم باشد... مقامات ایرانی باید تضمین کنند که همه زندانیان مراقبت های پزشکی لازم را دریافت می کنند و با آنها به طور محترمانه و مناسب با کرامت انسانی رفتار می شود. هر کدام از پرسنل زندان که مظنون به آزار و اذیت و یا ممانعت از درمان پزشکی زندانیان باشند، باید مطابق استانداردهای بین المللی مورد تحقیق و تعقیب قضایی قرار بگیرند... این زنان زندانی از جامعه در اویش گنابادی اصلا نباید در زندان باشند. این محکوم است که مقامات به جای آزاد کردن این زنان، به دنبال ارباب و زجر دادن بیشتر آنها هستند»

✦ شرح کامل اعمال غیرقانونی و بی رحمانه که بر زنان درویش گنابادی رفته است را در کانال تلگرام عفو بین الملل بخوانید:

https://t.me/Amnesty_International/780

✦ لینک بیانیه عفو بین الملل انگلیسی:

https://www.amnesty.org/en/latest/news/2018/05/iran-prison-doctors-abuse-and-deny-treatment-to-persecuted-women/?utm_source=facebook&utm_medium=article&utm_term&utm_campaign=social



بازداشت نسرين ستوده مدافع برجسته حقوق بشر ظالمانه است

عفو بین‌الملل با انتشار اطلاعیه‌ای اعلام کرد: بازداشت نسرين ستوده، یکی از وکلای برجسته مدافع حقوق بشر، یک حمله بی‌رحمانه به مدافعان حقوق بشر شجاع و توانمند در ایران است.

بر اساس گفته‌های همسر نسرين ستوده، رضا خندان، او امروز صبح در تهران بازداشت و به دادرسی اوین منتقل شده است. رضا خندان در مصاحبه با شبکه تلویزیونی «من و تو» گفت که به نسرين ستوده گفته شد که برای حکم پنج سال زندان بازداشت شده است. حکمی که نه او و نه نسرين ستوده از آن هیچ اطلاعی نداشته‌اند.

فیلیپ لوتر مدیر تحقیقات بخش خاورمیانه و شمال آفریقا عفو بین‌الملل گفت: «نسرين ستوده زندگی خود را برای دفاع از حقوق بشر در ایران اختصاص داده است. او جوایز بین‌المللی را به دست آورده است، اما به خاطر شجاعتش هزینه‌های زیادی پرداخته است، از جمله سه سال سپری کردن زندان. بازداشت امروز او آخرین نمونه از تلاش‌های مخرب مقامات ایران برای متوقف کردن او از انجام کار مهمش به عنوان یک وکیل است.»

عفو بین‌الملل از مقامات ایران می‌خواهد که نسرين ستوده را فوراً و بدون قید و شرط آزاد کنند. هر گونه کوتاهی در این زمینه باید از سوی جامعه بین‌المللی محکوم شود.

نسرين ستوده پس از گذشت یک ماه همچنان در بازداشت به سر می‌برد و از سوی وزارت اطلاعات برای این وکیل دادگستری دو پرونده تشکیل شده است.

گزارشی از آخرین وضعیت پرونده نسرين ستوده؛ «دستور بازداشت از سوی وزارت اطلاعات صادر شده است»

به گزارش تارنگار حقوق بشر در ایران، رضا خندان، همسر نسرين ستوده، اعلام کرده است: «هم اکنون دو پرونده برای نسرين ستوده تشکیل شده؛ یک پرونده با حکم ۵ سال حبس تعزیری که در تاریخ ۱۳ مهر ۹۵ به طور غیابی صادر شده است. پرونده‌ی دوم نیز از ماه‌ها پیش مفتوح گشته و در حال رسیدگی است.»

مصادیق اتهامات او در دادگاهی که به طور غیابی تشکیل و منجر به ۵ سال حکم حبس شده است، شامل «تحصن مقابل کانون وکلا»، «بازکردن صفحه فیسبوک»، «مصاحبه با رسانه‌های مختلف»، «ملاقات‌های محرمانه با دیپلمات‌های سفارتخانه‌های خارجی در تهران»، «عضویت در لگام (کمپین لغو گام به گام اعدام)»، «صدور بیانیه‌هایی در دفاع از محکومین نفاق و گروهک القاعده» و «حضور در اغتشاش در اویش» است.

اتهام «عضویت در لگام» در هفته گذشته به این وکیل دادگستری تفهیم شده است. پرونده‌ی اخیر نسرين ستوده نیز شامل اتهام «دفاع و پیگیری وضعیت دختران خیابان انقلاب» است اما به دلیل عدم دسترسی او به وکیل انتخابی از سایر جزئیات پرونده اطلاعی در دست نیست. گفتنی است که نسرين ستوده در اعتراض به تبصره ماده ۴۸ قانون آیین دادرسی کیفری از انتخاب وکیل خودداری کرده است.

نسرين ستوده روز چهارشنبه ۲۳ خرداد ماه به بهانه اجرای حکم غیابی پنج سال حبس از سوی ماموران امنیتی در منزلش بازداشت و به اوین منتقل شد.

ماموران دلیل بازداشت خاتم ستوده را گذراندن «حکم پنج سال زندان» عنوان کردند.

نسرين ستوده، وکیل دادگستری و فعال حقوق بشر نخستین بار در تاریخ ۱۳ شهریور ماه ۱۳۸۹ بازداشت شد و پس از سه سال آزاد شد. او ابتدا در دادگاه انقلاب به اتهام اقدام علیه امنیت ملی، تبلیغ علیه نظام و عضویت در کانون مدافعان حقوق بشر به ۱۱ سال حبس تعزیری، ۲۰ سال محرومیت از وکالت و ۲۰ سال ممنوعیت الخروجی از کشور محکوم شد. بعدتر این حکم در شعبه ۵۴ دادگاه تجدید نظر استان تهران به ۶ سال حبس تعزیری و ۱۰ سال محرومیت از حرفه وکالت تقلیل یافت. خانم ستوده در روز ۲۷ شهریور ماه ۱۳۹۲ از زندان اوین آزاد شد.

لینک بیانیه عفو بین‌الملل به انگلیسی: <https://bit.ly/2HPwxmw>

https://t.me/Amnesty_International/793



مقامات ایران باید اعدام محمد ثلاث را متوقف و حکم او را لغو کنند

سازمان عفو بین‌الملل با ابراز نگرانی نسبت به اعدام قریب‌الوقوع محمد ثلاث، از مقام‌های ایرانی خواسته است که اعدام این درویش گنابادی را متوقف و حکم اعدام او را لغو کنند.

فیلیپ لوتر مدیر بخش تحقیقات دفتر خاورمیانه و شمال آفریقای عفو بین‌الملل گفت: "مقامات ایرانی به نام سرعت در اجرای عدالت، حقوق این مرد را تماماً پایمال کرده‌اند. آنها با ممانعت از دسترسی محمد ثلاث به وکیل در دوران تحقیقات و طی محاکمه و با عدم توجه به شهادت شاهدانی که اظهار داشته‌اند محمد ثلاث از قبل از مرگ سه مامور انتظامی در بازداشتگاه بوده است، عملاً نشان داده‌اند که بیش از عدالت به دنبال انتقام جویی به هر قیمتی که شده هستند."

این مدیر ارشد عفو بین‌الملل افزود: "این پرونده تمام نواقص جدی سیستم کیفری ایران را یک جا در مقابل چشمان ما قرار داده است. عفو بین‌الملل از جامعه جهانی می‌خواهد که تمام توان خود را برای توقف اعدام محمد ثلاث به کار بگیرند. این حکم پس از یک محاکمه به غایت ناعادلانه و تنها بر اساس اعترافات گرفته شده تحت شکنجه صادر شده است و اجرای آن توسط مقامات ایرانی یک بی‌عدالتی عظیم و شدیداً اسفناک خواهد بود."

عفو بین‌الملل ضمن فراخواندن مقام‌های ایرانی به توقف اعدام، خواستار تجدید دادرسی در این پرونده مطابق با استانداردهای جهانی دادرسی عادلانه و عدم توسل به مجازات اعدام است.

◆ لینک اطلاعیه عفو بین الملل به انگلیسی : <https://www.amnesty.org/en/latest/news/2018/06/sufi-bus-driver-at-risk-of-imminent-execution-after-unfair-trial>

عفو بین الملل اعدام محمد ثلاث را به شدت محکوم کرد



سازمان عفو بین الملل در بیانیه‌ای اجرای حکم اعدام محمد ثلاث را محکوم کرد. در این بیانیه که عصر روز دوشنبه ۱۸ ژوئن/ ۲۸ خرداد منتشر شد، آمده است «این اعدام علارغم نگرانی‌های جدی در مورد ناعادلانه بودن روند قضایی به اجرا گذاشته شد. مقامات ایرانی در زمینه استفاده از مجازات اعدام سابقه‌ی اسفناکی دارند. این اعدام نقض فاحش عدالت و مغایر با وجدان انسانی است؛ مقامات اعتراضات گسترده عمومی را نادیده گرفته و دست به اقدامی شنیع زده‌اند که نه اجرای عدالت بلکه انتقام جویی است.»

محمد ثلاث اعلام کرده بود که زیر شکنجه مجبور به اعتراف علیه خود شده بود. بخشی از این اعترافات روی تخت بیمارستان از او گرفته شده و در هفته‌های قبل از دادگاهش از تلویزیون دولتی جمهوری اسلامی ایران پخش شده بود. این اعترافات به عنوان تنها شواهد محکومیت او در دادگاه مورد استناد قرار گرفت. او هیچ‌گاه در دوران تحقیقات و هنگام محاکمه اجازه دسترسی به وکیل انتخابی خود را نداشت و درخواست‌های مکرر وکیل او برای ارائه شواهد مبنی بر بی‌گناهی آقای ثلاث نیز مورد بی‌اعتنایی مقامات قضایی قرار گرفت.»

◆ لینک بیانیه به انگلیسی : <https://www.amnesty.org/en/latest/news/2018/06/iran-sufi-bus-driver-executed>

اعتراض اتحادیه اروپا به اعدام محمد ثلاث؛ در بیانیه اتحادیه اروپا به نگرانی‌های جدی درباره نقض حقوق دادرسی منصفانه اشاره شده است از جمله عدم دسترسی محمد ثلاث به وکیل، روند قضایی شتابزده، اعتراف‌گیری تحت شکنجه و عدم توجه به شواهدی که ممکن بود بتواند بی‌گناهی وی را اثبات کند.

اتحادیه اروپا اعدام را مجازاتی بی‌رحمانه و غیرانسانی می‌داند که در پیشگیری از جرم تاثیر بازدارندگی ویژه‌ای ندارد و ناقض کرامت و شان انسانی است.

واکنش عفو بین الملل به بازداشت زینب طاهری وکیل محمد ثلاث



در واکنش به خبر دستگیری زینب طاهری، وکیل درویش گنابادی محمد ثلاث که روز دوشنبه اعدام شد، فیلیپ لوتر، مدیر بخش تحقیقات خاورمیانه و آفریقایی شمالی عفو بین الملل گفت:

این خود گویاست که زینب طاهری در پی اعلام تصمیم خود مبنی بر انتشار اسنادی که به بی‌گناهی محمد ثلاث اشاره دارد، دستگیر شده است. دستگیری او نشانه‌ای دیگر از عزم مقامات ایرانی برای سرکوب و آزار و اذیت وکلایی است که علیه شکنجه و محاکمه‌های ناعادلانه اعتراض می‌کنند.

زینب طاهری با صدای رسا به حمایت از محمد ثلاث پرداخت و توجه عموم را به ناعادلانه بودن محاکمه وی و عدم بررسی شواهد کلیدی ناظر بر بی‌گناهی آقای ثلاث جلب کرد.

زینب طاهری باید فوراً و بدون قید و شرط آزاد شود. به جای دستگیری او به خاطر انجام فعالیت‌های حرفه‌ای خود به عنوان وکیل، مقامات ایرانی باید به نگرانی‌های گسترده مطرح در خصوص اعدام ضد انسانی محمد ثلاث به دنبال یک محاکمه به غایت ناعادلانه، رسیدگی کنند."

◆ لینک بیانیه انگلیسی : https://t.me/Amnesty_International/802



زینب جلالیان را آزاد کنید

دادگاه انقلاب در حکم زینب جلالیان نوشته است:
«نامبرده چه بسا در عملیاته‌های تروریستی نیز
شرکت داشته است که از بیان حقایق خودداری
میکند.»

این استدلال علیه زینب جلالیان نقض بارز اصل برائت است؛ متهم حق
دارد بیگناه فرض شود مگر اینکه مجرمیت او مطابق قانون در یک
دادگاه عادلانه خارج از هرگونه شک و تردید عقلانی توسط دادستان
اثبات شود.

حبس زینب جلالیان ناعادلانه و ممانعت از دسترسی او به خدمات درمانی مصداق شکنجه است .

مقامات ایرانی با ممانعت از دسترسی زینب جلالیان به خدمات پزشکی او را مورد شکنجه قرار داده‌اند. وضعیت سلامتی
زینب جلالیان در زندان خوی واقع در استان آذربایجان غربی رو به وخامت رفته است و گفته می‌شود او از چندین عارضه
جسمی از جمله مشکلات قلبی و عفونت شدید دهان و دندان رنج می‌برد.

زینب جلالیان، زندانی کرد، در حالی محکومیت به شدت ناعادلانه حبس ابد خود را در زندان خوی سپری می‌کند که به
شدت بیمار است و از دسترسی به خدمات درمانی مناسب محروم مانده است. مسئولان پزشکی زندان خوی درخواست
کرده‌اند که او به خاطر عفونت شدید دهان و دندان در سه ماه گذشته برای درمان به خارج از زندان منتقل شود اما مقامات
زندان این درخواست را رد کرده و ماهیت «امنیتی» پرونده وی را علت این تصمیم ذکر کرده‌اند.

در نامه‌ای از زندان به تاریخ خرداد ۱۳۹۷ زینب جلالیان نوشته است: «من یازده سال است در زندان‌های جمهوری
اسلامی به سر می‌برم ... و مجبورم درد زیادی را تحمل کنم. من به عنوان یک زندانی سیاسی از هیچ حق و حقوقی
برخوردار نیستم و همیشه با دردهایم کنار آمده‌ام مثل مادری که کودک ناآرامش را با لالاهایش آرام کرده با دردهایم کنار
آمده‌ام... مرا به دکتر نبرده‌اند اما برایم پرونده‌ی پزشکی درست کرده و در رسانه‌هایشان این اسناد جعلی را منتشر کرده که
زینب جلالیان را به دکتر برده‌ایم.»

◆ متن اقدام فوری عفو بین‌الملل به انگلیسی :

<https://www.amnesty.org/download/Documents/MDE1385982018ENGLISH.pdf>



اعدام محکوم نوجوان و همدستی دادگاه‌ها، مجلس و پزشکان علیه حقوق کودکان

اعدام ابوالفضل چزانی شراهی در روز ۶ تیر ماه که با استناد به نظریه پزشکی قانونی مبنی بر داشتن «رشد و کمال عقل» در هنگام ارتکاب قتل در سن ۱۴ سالگی به اعدام محکوم شده بود، نشان دهنده نقض فاحش حق حیات کودک توسط دادگاه‌های ایران و پزشکان وابسته به پزشکی قانونی کشور است.

عفو بین الملل یک بار دیگر از مقامات ایرانی درخواست می‌کند که به تعهدات بین المللی حقوق بشری خود برای لغو مجازات مرگ علیه کسانی که در زمان وقوع جرم زیر ۱۸ سال سن داشته‌اند احترام بگذارند و احکام اعدام تمام محکومان نوجوان را به مجازات‌های جایگزین تبدیل کنند. این سازمان درخواست خود را از نمایندگان مجلس برای اصلاح فوری قانون مجازات اسلامی و لغو کامل مجازات اعدام برای همه افرادی که در زمان وقوع جرم زیر ۱۸ سال سن داشته‌اند، نیز بار دیگر اعلام می‌کند.

سازمان عفو بین الملل همچنین از پزشکان تقاضا دارد که از اعطای مشروعیت پزشکی به فرایندهای قضایی که بر خلاف اصول پایه‌ای عدالت کیفری نوجوانان منتهی به صدور مجازات اعدام علیه افراد زیر ۱۸ سال در زمان وقوع جرم می‌شوند، پرهیز کنند.

ابوالفضل چزانی شراهی بامداد روز ۶ تیر ماه در سن ۱۹ سالگی در زندان قم اعدام شد. شعبه ۱ دادگاه کیفری استان قم او را در شهریور ۱۳۹۳ به خاطر وارد آوردن ضربات مهلک چاقو به یک مرد جوان طی یک نزاع در دی ماه ۱۳۹۲ به قتل محکوم کرده و برای وی حکم اعدام صادر کرده بود. دادگاه در حکم خود به نظریه پزشکی قانونی استناد کرد که اظهار داشته بود ابوالفضل چزانی در سن ۱۴ سالگی «دارای رشد و کمال عقل» بوده است.

این حکم در آذر ۱۳۹۳ توسط شعبه ۲۴ دیوان عالی کشور تایید شد. برابر متن حکم دیوان عالی کشور، که سازمان عفو بین الملل آن را رویت کرده است، حکم دادگاه بدوی در حالی تایید شد که حتی دادیار دیوان عالی کشور هم «عقیده به نقض حکم و ارجاع به دادگاه هم عرض جهت بررسی دقیق‌تر وضعیت رشد عقلی متهم» داشته و جلسه پزشکی قانونی فاقد پزشک متخصص اطفال بوده است.

ابوالفضل چزانی شراهی متعاقبا درخواست اعاده دادرسی کرد که توسط شعبه ۳۳ دیوان عالی کشور در آبان ۱۳۹۴ رد شد. رای کتبی دیوان کمتر از سه خط است و به هیچ کدام از نگرانی‌های جدی مطرح شده از سوی وکیل و دادسرا در مورد سن کم متهم، تعجیل در امر رسیدگی و ماهیت ناقص آزمایشات انجام شده در خصوص وضعیت رشد عقلی وی پرداخته نشده است.

◆ لینک اطلاعیه مطبوعاتی عفو بین‌الملل به انگلیسی :

<https://www.amnesty.org/en/documents/mde13/8696/2018/en>



مشارکت پزشکان در نقض حق حیات کودکان

پزشکان وابسته به سازمان پزشکی قانونی در نقض مداوم حق حیات کودکان در ایران سهیم و مسئول هستند. در شرایطی که دادگاه‌ها به منظور بررسی امکان صدور حکم اعدام از پزشکی قانونی در خصوص وضعیت «رشد و کمال عقل» متهمان زیر ۱۸ سال استعلام می‌کنند، پزشکان پزشکی قانونی به جای اینکه از مشارکت در روندی که از اساس ناقض حقوق کودکان است سرباز زنند و با اتخاذ یک موضع یکسان اعلام کنند که رشد و درجه مسئولیت همه افراد زیر ۱۸ سال باید کمتر از بزرگسالان در نظر گرفته شود، اقدام به ارائه نظریاتی می‌کنند که با اصول جاافتاده بین‌المللی در حوزه عدالت کیفری اطفال و نوجوانان مغایرت کامل دارد.

برای مثال در پرونده ابوالفضل چزانی شراهی که روز ۶ تیر در سن ۱۹ سالگی اعدام شد، پزشکی قانونی اعلام کرده بود این نوجوان در هنگام ارتکاب جرم در سن ۱۴ سالگی «دارای رشد و کمال عقل» بوده و دادگاه حکم اعدام را با استناد به این نظریه صادر کرده بود.

متخصصین پزشکی وظیفه روشنی بر دوش دارند که از هر گونه مشارکت در شکنجه و سایر مجازات‌های بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز از جمله مجازات اعدام پرهیز کنند. پزشکان پزشکی قانونی با ارائه نظریات مربوط به «رشد و کمال عقل» نوجوانان که بعداً توسط دادگاه‌ها برای صدور احکام اعدام مورد استناد قرار می‌گیرند، عملاً به طور موثر اعدام افرادی که در زمان جرم زیر ۱۸ سال سن داشته‌اند را تسهیل می‌کنند.

این در حالی است که در کشورهای دیگر، در طی دهه‌های گذشته، انجمن‌های پزشکی با ارائه یافته‌های مطالعات روانشناختی و تحقیقات علوم اعصاب در زمینه رشد مغز که با اصول جاافتاده‌ی بین‌المللی درباره عدالت کیفری نوجوانان هماهنگ است، تأثیری مثبت بر دادگاه‌ها داشته‌اند. این مطالعات برای مثال نشان داده‌اند که افراد زیر ۱۸ سال در مقایسه با بزرگسالان بیشتر مستعد هستند که بر اساس احساساتی مانند خشم و ترس به جای عقل و منطق تصمیم‌گیری کنند، در شرایط احساسی و پراسترس از تمیزدهی، داوری و بینش غافل می‌شوند و تحت تأثیر همسالان و دوستان خود در رابطه با درگیر شدن در رفتارهای پرریسک و مجرمانه عمل می‌کنند.

جدا از اعتبار این شواهد علمی، دادگاه‌های ایران و مقامات ایرانی ملزم به رعایت قوانین بین‌المللی حقوق بشر هستند و به ویژه قانونی که اعلام می‌کند افرادی که در زمان وقوع جرم زیر ۱۸ سال سن دارند هرگز نباید با مجازات اعدام یا حبس ابد بدون احتمال آزادی مواجه شوند.

این ممنوعیت در میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی و کنوانسیون حقوق کودک که ایران هر دو را امضا کرده، آمده است. این ممنوعیت همچنین به عنوان یک قاعده آمره در قوانین بین‌المللی عرفی به رسمیت شناخته شده است. قواعد آمره قاعده‌های تخلف‌ناپذیری هستند که از سوی کل جامعه بین‌المللی پذیرفته و به رسمیت شناخته شده‌اند و هیچ کشوری مجاز به عدول از آن‌ها نیست.

◆ اطلاعیه مطبوعاتی عفو بین‌الملل : https://t.me/Amnesty_International/812



بحران در نظام عدالت کیفری نوجوانان در ایران

ابوالفضل چزانی شراهی چهارمین فردی است که از ابتدای سال ۲۰۱۸ میلادی به خاطر جرمی که در سنین زیر ۱۸ سال وقوع یافته، اعدام شده است. دست کم ۸۵ محکوم نوجوان دیگر در صف اعدام قرار دارند از جمله محمد کلهری، حمید احمدی، ابوالفضل نادری، بابک پولادی و مهدی خزائیان که احتمال دارد هر لحظه حکم اعدامشان به اجرا گذشته شود. تعداد واقعی کسانی که در خطرند، احتمالاً بیشتر است.

در بهمن ۱۳۹۶ کمیساریای عالی حقوق بشر در سازمان ملل متحد اینکه ایران «به مراتب بیشتر از هر کشور دیگر در دنیا» مبادرت به نقض ممنوعیت مطلق استفاده از مجازات اعدام علیه کسانی که در زمان جرم زیر ۱۸ سال سن داشته‌اند می‌ورزد را به شدت محکوم کرد.

طبق قانون مجازات اسلامی ایران، پسران بالای ۱۵ سال قمری و دختران بالای ۹ سال قمری را می‌توان در صورت محکومیت به قتل همچون بزرگسالان به اعدام محکوم کرد. با این وجود، ماده ۹۱ قانون مجازات اسلامی دست قضاات را باز گذاشته است که اگر تشخیص دهند در «رشد و کمال عقل» نوجوان در زمان وقوع جرم شبیه وجود دارد، مجازات‌های جایگزین صادر کنند. این قانون هر چند ناقص و مغایر با قوانین بین‌الملل است اما این امکان را به نظام قضایی می‌دهد که مطابق تعهدات بین‌المللی حقوق بشری ایران، از صدور مجازات اعدام برای همه کسانی که زیر ۱۸ سال مرتکب جرم شده‌اند، اجتناب کند.

نمایندگان مجلس نیز با قصور در اصلاح قانون مجازات اسلامی برای لغو کامل مجازات اعدام برای همه کسانی که در زمان وقوع جرم زیر ۱۸ سال سن دارند، در هر شرایطی و بدون اعمال سلیقه قضایی، در بحران جاری در نظام عدالت کیفری نوجوانان در ایران سهیم هستند.

عفو بین‌الملل با مجازات اعدام صرف نظر از ماهیت جرم، ویژگی‌های محکوم یا روشی که حکومت برای کشتن استفاده می‌کند، در همه شرایط و بدون استثنا مخالف است. مجازات اعدام مجازاتی بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز و نقض حق حیات است که در اعلامیه جهانی حقوق بشر به رسمیت شناخته شده است. این سازمان از تمام کشورها می‌خواهد که دستوری قانونی برای توقف اجرای احکام صادر کنند.

◆ اطلاعیه مطبوعاتی عفو بین‌الملل : https://t.me/Amnesty_International/812



نرگس محمدی، فعال حقوق بشر، روزنامه‌نگار - سخنگو و نایب رئیس کانون دفاع حقوق بشر به اتهام «اجتماع و تبانی علیه امنیت ملی و تبلیغ علیه نظام» به ۶ سال و تشکیل کمپین لغو گام به گام اعدام (لگام) به ۱۰ سال، در مجموع ۱۶ سال زندان، محکوم شده است که وکیل او عنوان می‌کند با توجه به اعمال ماده ۱۳۴ قانون جدید مجازات اسلامی، رأی دادگاه بر اساس بیشترین حکم خواهد بود که در اینجا ۱۰ سال حبس است.

عفو بین الملل: حبس مدافع حقوق بشر نرگس محمدی ناعادلانه و محرومیت او از خدمات درمانی بیرحمانه و غیرانسانی است.

نرگس محمدی از درد شدید در کلیه و کیسه صفرا رنج می‌برد و باید فوراً برای دریافت درمان پزشکی به خارج از زندان منتقل شود.

صدها هزار فعال و عضو عفو بین الملل در سال‌های گذشته برای آزادی فوری و بدون قید و شرط نرگس محمدی تلاش کرده‌اند و نامه‌های بی‌شمار اعتراضی به مقامات قضایی ایران و نمایندگان مجلس فرستاده‌اند.

عفو بین الملل بار دیگر از مقامات ایرانی درخواست دارد که نرگس محمدی را آزاد کرده و به سرکوب شدید مدافعان حقوق بشر پایان دهند.



عبدالله بزرگزاده سربازی را فوراً آزاد کنید

مقامات ایرانی باید فوراً عبدالله بزرگزاده سربازی، فعال مدنی بلوچ، را آزاد کنند. او از روز یکشنبه ۲۷ خرداد ماه ۹۷ در بازداشت به سر می‌برد.

مطابق قوانین بین‌المللی این بازداشت غیرقانونی و خودسرانه است زیرا عبدالله بزرگزاده سربازی تنها به خاطر شرکت در یک تجمع مسالمت‌آمیز در ایرانشهر در استان سیستان و بلوچستان در حمایت از زنان و دختران قربانی آزار جنسی و در اعتراض به مصونیت عاملان خشونت جنسی مورد هدف نیروهای امنیتی قرار گرفته است.

مقامات ایرانی علاوه بر بازداشت خودسرانه عبدالله بزرگزاده سربازی، ارتباط او با خانواده و دنیای بیرون را قطع کرده و از دادن هرگونه اطلاعات در مورد محل و سرنوشت وی سرباز زده‌اند. این پنهان‌کاری مصداق ناپدیدکردن اجباری به شمار می‌آید که یک نقض جدی حقوق بشر و یک جرم بین‌المللی است و قربانی را در معرض خطر شکنجه، رفتارهای بی‌رحمانه، غیرانسانی و تحقیرآمیز و حتی اعدام فراقضایی قرار می‌دهد.

عفو بین‌الملل از مقامات ایرانی درخواست می‌کند که تا زمان آزادی کامل عبدالله بزرگزاده سربازی، درباره وضعیت و محل نگهداری او اطلاع‌رسانی کنند و اجازه دهند که او دسترسی کامل به وکیل و خانواده داشته باشد. آن‌ها همچنین باید از عبدالله بزرگزاده سربازی در مقابل شکنجه و دیگر بدرفتاری‌ها محافظت کنند.

ماموران امنیتی و مسنولان قضایی که مرتکب شکنجه و ناپدیدکردن اجباری شده‌اند باید مورد تحقیقات مستقل و موثر قرار گرفته و مطابق با استانداردهای دادرسی منصفانه و بدون توسل به مجازات اعدام، محاکمه و مجازات شوند.

شجاع

اوست که هر
خطری را در راه
دفاع از حقوق بشر
به جان می‌خرد

ایران باید مدافع حقوق بشر
آرش صادقی را فوراً آزاد کند!



آرش صادقی مدافع حقوق بشر دچار تومور استخوانی شده است و این تومور ممکن است سرطانی باشد. مقامات توصیه‌های پزشکی مبنی بر انتقال فوری او به یک مرکز تخصصی سرطان را نادیده گرفته‌اند.

آرش صادقی، زندانی عقیدتی و مدافع حقوق بشر ۳۱ ساله، مطلع شده که یک تومور استخوانی در کتف او تشخیص داده شده است و این تومور ممکن است سرطانی باشد. در طول ۱۸ ماه گذشته، آرش صادقی دچار درد مزمن در ناحیه کتف و شانه بوده ولی مقامات زندان به جای ارجاع او به آزمایشات تشخیصی، تنها داروهای مسکن و ضد التهاب برای او تجویز کرده بوده‌اند. در اوایل خرداد ماه، بهداری زندان رجایی‌شهر در نهایت یک عکس رادیوگرافی از دست او گرفت. چند روز بعد، او به طور غیرمنتظره به بیمارستانی خارج از زندان اعزام شد و مورد معاینه یک پزشک متخصص سرطان قرار گرفت. آرش صادقی گفته است که از این اعزام ناگهانی به پزشک متخصص سرطان متعجب و نگران شد ولی درخواست‌های مکرر او برای گرفتن اطلاعات از طرف پزشک متخصص بدون پاسخ ماند؛ او تنها از لابه‌لای حرف‌های میان پزشکان شنید که به داشتن «سارکوم استخوان» مشکوک است. او بعدتر فهمیده است که این یک نوع سرطان نادر است که غالباً از استخوان‌های بازوها یا پا شروع می‌شود.

در ۲۲ تیر ماه، او مجدداً برای یک معاینه پزشکی به بیمارستانی خارج از زندان منتقل شد. در راه اعزام، مامور زندان به او اجازه داد که برای چند لحظه به پرونده پزشکی‌اش نگاه کند. در این زمان بود که آرش صادقی متوجه شد پزشکان یک تومور استخوانی در کتف او تشخیص داده و توصیه کرده‌اند که به سرعت به انسیتئو کانسر بیمارستان امام خمینی برای تشخیص سرطانی بودن تومور ارجاع داده شود. تا این لحظه اما، دفتر دادستانی به آرش صادقی و خانواده‌ی او اجازه نداده است که پرونده پزشکی او را به طور کامل مطالعه کنند.

در روزهای بعد، آرش صادقی با یکی از مسئولان بهداری زندان صحبت کرده و این مسئول گفت که «زمان برای بیماری تو حرف اول را می‌زند» و او باید بلافاصله برای سرطان استخوان مورد آزمایش قرار بگیرد. خانواده آرش صادقی سپس با مراجعه به دادستانی تهران خواستار صدور مجوز انتقال او به بیمارستان امام خمینی شد. دادستانی اما با این درخواست مخالفت نموده و به صراحت اعلام کرد که درمان آرش صادقی باید در بیمارستان مدنی کرج انجام شود.

عفو بین‌الملل به شدت نگران است که بیمارستان مدنی کرج تجهیزات و تخصص لازم برای تشخیص و درمان سرطان استخوان را نداشته باشد. این بیمارستان همچنین با سازمان زندان‌ها قرارداد همکاری دارد و به موجب این قرارداد، مقامات قضایی می‌توانند کنترل کامل بر پرونده‌های پزشکی زندانیان اعمال کنند و این اختیار و امکان را دارند که دسترسی زندانی و خانواده‌اش به پرونده پزشکی را محدود یا ممنوع کنند.

لینک اقدام فوری عفو بین‌الملل به انگلیسی :

<https://www.amnesty.org/en/documents/mde13/5811/2017/en>



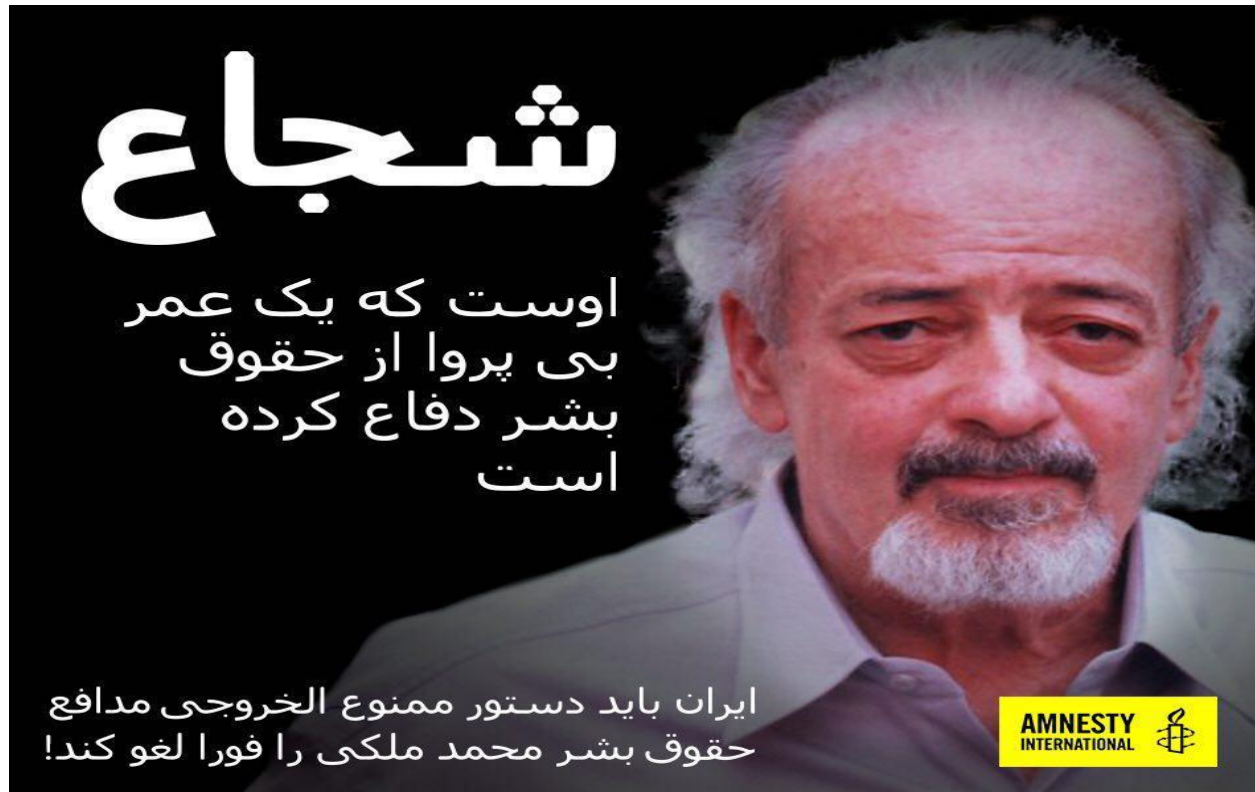
عفو بین‌الملل: رقصیدن جرم نیست. خواست زندگی کردن بدون حجاب اجباری جرم نیست. ما کنار زنان و دختران در ایران می‌ایستیم. این حق آنهاست که بدون ترس مداوم از زندان، خود را آزادانه ابراز کنند.

اعتراض لژی لیلیا، کمپینر بخش تحقیقاتی جنسیت و سکسوالیتی عفو بین‌الملل به دستگیری مائده هژبری و صدور حکم ۲۰ سال زندان برای شاپرک شجری زاده.

نگاهی به ابعاد نقض حقوق بشر در ایران

این مسئول عفو بین الملل با انتشار يك پیام ویدیویی در توئیتر گفت: "رقصیدن جرم نیست. خواست زندگی کردن بدون حجاب اجباری جرم نیست. ما در عفو بین الملل کنار زنان و دختران در ایران می ایستیم. این حق آنهاست که بدون ترس مداوم از زندان، خود را آزادانه ابراز کنند."

پیام ویدیویی: https://t.me/Amnesty_International/828



فعال حقوق بشر، نویسنده و اولین رئیس دانشگاه تهران بعد از پیروزی انقلاب ایران در سال ۱۳۵۷ است.

محمد ملکی در ۸۵ سالگی تولدش همچنان ممنوع الخروج و محروم از دیدار با خانواده اش است. عفو بین الملل: به ممنوعیت خروج این فعال برجسته حقوق بشر پایان دهید.



مقامات قضایی ایران روز سه شنبه یک مرد جوان را به اتهام نوشیدن مشروبات الکلی در سن ۱۴ یا ۱۵ سالگی در میدان نیازمند در کاشمر به درخت بستند و در ملاء عام ۸۰ ضربه تازیانه زدند. عفو بین الملل با انتشار بیانیه‌ای این واقعه هولناک را نشانگر «ضدانسانی بودن نظام کیفری ایران دانسته که وحشی‌گری را تبدیل به قانون کرده است.»

فیلیپ لوتر، مدیرتحقیقات بخش خاورمیانه و آفریقای شمالی عفو بین الملل گفت: «وضعیت این پرونده کاملاً شوک آور است و یک نمونه وحشتناک دیگر از این است که تا چه اندازه اولویت‌های مقامات ایرانی رو به بی‌راهه هستند. هیچ کس در هیچ سنی نباید به شلاق محکوم شود و اینکه یک کودک به خاطر مصرف مشروب به ۸۰ ضربه شلاق محکوم شود حتماً در باور انسان نمی‌گنجد. استفاده مداوم مقامات ایرانی از مجازات‌های بدنی خروجی تکان دهنده از انسانیت است. مقامات ایرانی باید فوراً تمام اشکال چنین مجازات‌هایی که در ایران شامل قطع اندام، کور کردن چشم و شلاق می‌شود را لغو کنند.»

استفاده از مجازات‌های بی‌رحمانه و غیرانسانی مانند شلاق، قطع اندام و کور کردن چشم تهاجمی هولناک به شان و کرامت انسانی و نقض بارز اصل ممنوعیت مطلق شکنجه و انواع رفتارها و مجازات‌های وحشیانه است. ایران به عنوان یکی از اعضای میثاق بین‌المللی حقوق مدنی و سیاسی موظف است که شکنجه و انواع مجازات‌های بی‌رحمانه، غیرانسانی و تزدیلی را ممنوع کند.

در ژانویه ۲۰۱۶، کمیته حقوق کودک سازمان ملل که بر اجرای کنوانسیون حقوق کودک در کشورهای عضو نظارت می‌کند، از ایران خواست که هرچه سریعتر تمام مواد قانونی که منبع یا موید رفتارهای بی‌رحمانه، غیرانسانی و تزدیلی با کودکان هستند را لغو کنند.

◆ لینک اطلاعیه عفو بین‌الملل به انگلیسی : https://t.me/Amnesty_International/834

بخش هشتم

مقالات نقض حقوق بشر در ایران



آزار جنسی کودکان

به مناسبت روز جهانی کودکان قربانی تجاوز (4 جون)

یکی از مصادیق و انواع کودک‌آزاری، آزار جنسی کودکان است؛ درگیر کردن کودک در فعالیت‌هایی که منجر به ارضای جنسی بزرگسالان شود یا عمل تحمیلی جنسی روی کودکی که فاقد «تحول شناختی، هیجانی و جسمی» است، از جمله تعاریف و توضیحات پیرامون آزار جنسی کودکان است. هرگونه عمل جنسی بین یک بزرگسال با یک کودک به نیت لذت جنسی نیز از جمله تعاریف کودک‌آزاری جنسی است. در ایران آزار جنسی کودکان ذیل مباحث تعرض و تجاوز جنسی قرار می‌گیرد. اما هیچ‌گاه آمار دقیقی از تجاوز جنسی یا آزار جنسی کودکان در ایران ارائه نشده است

با این‌که دستگاه‌های انتظامی و قضایی کشور به دلایلی چون «حساسیت‌های بالای اجتماعی» چندان مایل به افشای آمار پرونده‌های مربوط به تجاوز جنسی نیستند اما گاه‌به‌گاه آماری در این زمینه ارائه می‌شود. یک‌بار مقامات پلیس اعلام کردند از ۹۰۰ پرونده ثبت شده تجاوز در سال ۹۰ حدود ۴۰ درصد آمار تجاوز مربوط به زنان و ۶۰ درصد مربوط به «لواط» است که معمولاً علیه افراد زیر ۱۵ سال و با اغفال صورت می‌گیرد. با این آمار روشن است که آزار جنسی کودکان در ایران رواج بسیار بالایی دارد.

«در حال حاضر گزارش‌هایی مبنی بر کودک‌آزاری شده است و ۳۲ درصد دختران راهنمایی و دبیرستان تجربه آزار جنسی را داشته‌اند و به طور کل تاکنون نیمی از جمعیت دختران تجربه آزار جنسی را داشته‌اند که در مکان‌هایی مانند پل هوایی، اتوبوس و به طور کل در فضاهای بی‌دفاع شهری اغلب توسط یک مرد غریبه صورت گرفته است.

تجاوز جنسی ناظم مدرسه به کودکان و لزوم آموزش جنسی کودکان

در خرداد سال گذشته ناظم یک مدرسه ابتدایی در غرب تهران به اتهام آزار جنسی ۶ کودک ۸ تا ۱۱ ساله بازداشت شده بود. با این حال برخی گزارش‌ها نیز از تعداد بیشتری از کودکانی می‌گفت که مورد آزار جنسی این ناظم قرار گرفته بودند. جالب آن‌که وقتی شاکیان پرونده دنبال محاکمه این ناظم متجاوز بودند، یکی از آن‌ها در طی مصاحبه‌ای گفت که از حراست کل آموزش و پرورش به او گفته‌اند پیگیر این قضیه نباشد زیرا «چنین اتفاق‌هایی در آموزش و پرورش می‌افتد».

این عمل غیراخلاقی ناظم مدرسه باید آن‌ها را به این نکته مهم توجه دهد که زمان آموزش «مراقبت از تن به کودکان» و نیز خانواده‌های آن‌ها فرار سیده است. آموزش و پرورش به راحتی می‌تواند با همکاری سازمان‌های مردم‌نهاد وظیفه آموزش «مراقبت از خود» به کودکان و خانواده‌های آن‌ها را به عهده گیرد تا کودکان بتوانند از طریق دریافت آموزش لازم از خود مراقبت کنند.

اما این تنها اتفاق تلخ آزار جنسی کودکان در مدارس ایران نبود. در تابستان ۹۳ نیز اعلام شد که ۱۴ دانش آموز تهرانی مورد آزار و تجاوز جنسی معلم ورزش خود قرار گرفته‌اند.

مادر یکی از دانش‌آموزان در شکایت خود به روند کشف این ماجرا اشاره کرد و گفت: «پسرم از جمله دانش‌آموزانی بود که معلم ورزش، او را برای تیم فوتبال انتخاب کرد و با آن‌ها کار می‌کرد تا در تیم مدرسه با مدارس دیگر رقابت کنند. پسرم به همراه ۲۰ دانش‌آموز دیگر به اردوهای مختلف می‌رفت و چون فردی که آن‌ها را می‌برد هم مربی فوتبال بود و از فدراسیون کارت داشت و هم معلم ورزش مدرسه‌شان بود، اعتماد کردیم و بچه‌ها را به دست او سپردیم اما روز حادثه وقتی به خانه آمد دیدم بدنش خونی است. اول نمی‌خواست حرفی بزند. وقتی خیلی پی‌گیر شدم گفت چون در بازی فوتبال با تیم رقیب باخته‌اند مربی‌شان آن‌ها را کتک زده است. وقتی موضوع را با خانواده‌های دیگر در میان گذاشتم متوجه شدم که فقط پسرم نبوده بلکه ۱۳ کودک دیگر نیز مورد آزار و اذیت این معلم قرار گرفته‌اند».

کودکان مورد آزار قرار گرفته در بازجویی‌ها به این مساله اشاره کردند که این معلم آن‌ها را با سنگ و چوب می‌زد و اگر به حرفش گوش نمی‌کردند در اتاق زندانی می‌شدند اما به خاطر علاقه‌شان به فوتبال و منتخب شدن چیزی به خانواده‌ها نمی‌گفتند تا اینکه آخرین بار متوجه شدند به چهار نفر از بچه‌های تیم تجاوز شده است.

آزار جنسی کودکان و نواقص و خلاءهای قانونی

بر اساس بند ۳۴ «کنوانسیون حقوق کودک» که در سال ۱۹۸۹ به تصویب رسید کشورهای طرف کنوانسیون متقبل می‌شوند که از کودکان در برابر تمام اشکال سوءاستفاده و استثمار جنسی حمایت کنند. کشورهای متعهد به کنوانسیون، اقدامات ملی، دو و چند جانبه را در جهت اجرای بند ۳۴ و جلوگیری از موارد زیر به عمل می‌آورند:

(الف) تشویق یا وادار نمودن کودکان برای درگیری در هرگونه فعالیت‌های جنسی.

(ب) استفاده استثماری از کودکان در فاحشه‌گری و سایر اعمال غیرقانونی جنسی.

(ج) استفاده استثماری از کودکان در اعمال و مطالب پرنوگرافیک.

جمهوری اسلامی ایران نیز در سال ۱۳۷۲ به این کنوانسیون پیوست و با ماده واحده‌ای این کنوانسیون به تصویب مجلس نمایندگان و شورای نگهبان رسید. همچنین از طرف دیگر در سال ۱۳۸۱ برای اولین بار قانونی مختص به کودکان و

نوجوانان در ایران تحت عنوان «قانون حمایت از کودکان و نوجوانان» تصویب شد که بر اساس آن تمام افرادی که به سن ۱۸ تمام نرسیده‌اند تحت حمایت این قانون قرار می‌گیرند.

اما با این حال نواقص و خلاءهای قانونی بسیاری در مورد آزار جنسی کودکان در ایران وجود دارد. به عنوان مثال کافیست به قانون مجازات اسلامی نگاه کرد. در ماده ۱۱۲ قانون مجازات اسلامی چنین آمده است: «هرگاه مرد بالغ و عاقل با نابالغی لواط کند، فاعل کشته می‌شود و مفعول که نابالغ است، اگر به زور مورد تجاوز قرار نگرفته باشد ۷۴ ضربه شلاق می‌خورد.» موقعیت را در نظر بگیرید. اگر یک پسر نابالغ یعنی زیر ۱۵ ساله را با پول و مانند آن فریب دهند و او را تشویق به هم خوابگی با خود کنند، در قانون جمهوری اسلامی ایران نه تنها از آن کودک فریب‌خورده حمایت نمی‌شود، بلکه مجازات نیز می‌شود.



بررسی خشونت علیه زنان و توانمند سازی آنان

بر اساس اعلامیه رفع خشونت علیه زنان مصوب 1993 خشونت علیه زنان تجلی نابرابری و قدرتمنداری تاریخی بین زن و مرد است.

ترس بزرگترین پیامد اعمال خشونت علیه زنان است. ترس از خشونت مانع بزرگ زندگی مستقل زنان است و موجب می‌شود تا زنان پیوسته در صدد کسب حمایت مردان باشند که این حمایت در موارد بسیاری آسیب پذیری و وابستگی بسیاری

از زنان را به دنبال دارد و مانع اصلی توانمند ساختن زنان است. توانائی های بالقوه ای که می تواند موجبات رشد قابلیت های آنان را فراهم آورد و انرژی زنان را در جهت بهسازی جامعه صرف کند. اعمال خشونت در سراسر جهان پدیده ای رایج است و اختصاص به جامعه ای خاص و یا فرهنگ و بینشی ویژه ندارد.

در واقع زنان در هر کشوری و هر جامعه ای به نحوی از انحاء چه در محیط خصوصی (خانه) و چه در محیط عمومی (اجتماع) مورد خشونت قرار می گیرند.

بعضی دانشمندان می گویند خشونت، راهی برای ترمیم غرور جریحه دار شده است. یعنی هر چیزی که عزت نفس آدم ها را تهدید کند، دشمن محسوب می شود و غرور جریحه دار شده صاحبش را وادار به حمله به دشمن می کند. برخی نیز معتقدند که بالا بودن میزان تستوسترون احتمال بروز خشونت را افزایش می دهد. هم چنین عده ای از محققان ادعا می کنند که بعضی از افراد خشن نوار مغزی غیر طبیعی دارند؛ بنابراین ممکن است خشونت یک مشکل مغزی باشد. البته خشونت می تواند علت شیمیایی، هورمونی یا ارثی نیز داشته باشد؛ که در این صورت می توان با جلوگیری از ازدواج انسان های خشن با همدیگر، جلوی بیشتر شدن افراد خشن را گرفت. گروهی دیگر از دانشمندان براین باورند که رفتار خشونت آمیز علیه زنان در اثر احساسات شدید و زودگذر به وجود می آید و اغلب با یک طرح حساب شده و از قبل برنامه ریزی شده جهت دستیابی به اهداف مادی خاص انجام نمی شود.

اما به طور کلی خشونت علیه زنان به عوامل گوناگونی بر می گردد که مهم ترین آن ها عبارتند از:

1- تبعیض جنسی

خشونت بر اساس جنسیت ارتباط تنگاتنگی با قدرت و کنترل مردانه دارد. علت آن هم این است که تمام اشکال خشونت علیه زنان از قبیل: تجاوز و آزار جنسی، خرید و فروش زنان و غیره در واقع تعرضی علیه جنسیت زنان و دختران می باشد. کنترل رفتار جنس مؤنث در بسیاری از نظام های حقوقی دنیا مد نظر قرار دارد. هدف از این کنترل می تواند از یک سو اطمینان حاصل کردن از پاک دامنی و عفت زن باشد و از سوی دیگر این اطمینان را به مردان بدهد که اموالشان به کسی غیر از دودمان خودشان نرسد. البته این علت می تواند باعث کاهش حضور زنان در مؤسسات سیاسی و اجتماعی، ایجاد حس عدم اعتماد به نفس، عدم برابری اقتصادی، نمایش های کلیشه ای در نفس زنان در رسانه ها و غیره شود. بالاین وجود خشونت علیه زنان را نمی توان نتیجه حتمی و اجتناب ناپذیر جنسیت دانست. چون ویژگی های طبیعی نمی توانند مانند آلت جرم و سند اتهام به مرد تلقی شوند؛ بلکه این امر می تواند نتیجه مجموعه وسیعی از محرومیت ها، نارضایتی ها و ناامیدی هایی در مورد مسائل زیستی و بالاخره انحراف از هدف غایی خلقت باشد.

2- دکترین و نظریه پنهان کاری

مفهوم تقدس خانواده و حفظ و نگهداری اطلاعات مربوط به خانواده در محدوده چهار دیواری خانه، اساس نظریه پنهان کاری را تشکیل می دهد و می تواند از علل دیگر استمرار و تداوم خشونت علیه زنان باشد. به این معنا که اغلب جوامع، مسئله خشونت علیه زنان در خانواده را امری خصوصی و به اصطلاح خانوادگی می دانند و همین نظریه پایه و اساس ادامه خشونت بدون وقفه در درون خانواده بوده و هست.

3- طرح ها و روش های حل و فصل درگیری ها و اختلافات

روش هایی که برای فیصله مخاصمات و درگیری ها در پیش گرفته می شود می تواند عامل دیگری برای خشونت علیه زنان باشد. مطالعات نشان داده است که توسل به جنگ و درگیری، منجر به سوء استفاده بیش تر از زنان و در نتیجه خشونت علیه آنان شده است؛ که می توان به قتل، شکنجه، تجاوز گروهی نظام یافته، آبستنی تحمیلی و یا سقط جنین تحمیلی با هدف پاک سازی های قومی یا نژادی اشاره کرد.

4- قصور دولت ها

شاید بتوان سستی، فعال نبودن و عدم تحرک دولت ها در ممانعت و مجازات اعمال مربوط به خشونت علیه زنان را بزرگ ترین علت برای خشونت علیه زنان عنوان کرد. این عدم تحرک، زمانی ظاهر می شود که دولت ها نسبت به مرتکبین خشونت علیه زنان، به ویژه زمانی که این خشونت در درون خانواده صورت می گیرد با دیده اغماض و تسامح می نگرند و این موضوع بیانگر آن است که جدیت جرم خشونت علیه زنان به ندرت مورد شناسایی قرار گرفته است. هم چنین در قوانین بسیاری از کشورها چنین اعمالی جرم محسوب نمی شوند.

5- تأثیر سوابق کودکی

تعدادی از پژوهش ها نشان داده اند که اعمال خشونت، رفتاری اکتسابی است و خشونت های خانگی که شخص در دوران کودکی به عنوان ناظر اولیه شاهد آن بوده و یا خودش قربانی آن خشونت ها شده است، پی آمدهای سویی بر آینده وی می گذارد و شخص با یادگیری رفتار خشن، آن را از یک نسل به نسل دیگر منتقل می کند.

6- تأثیر رسانه های گروهی

انتقال دائمی اطلاعات درباره جرایم و افعال خشونت آمیز و تماس پیاپی با خشونت ناشی از تولیدات رسانه ها و به ویژه برنامه های تلویزیونی، بدون تردید به بی احساسی و خون سردی در برابر عمل خشونت آمیز منجر می شود. طوری که هم دردی با قربانیان خشونت دیگر هیچ جایگاهی نداشته و گرایش بینندگان را به سمت خشونت در پی دارد و این مسئله در اعمال خشونت علیه زنان نیز بی تأثیر نیست.

7- سوء استعمال مواد مخدر، داروها و الکل

این عامل را می توان از عوامل وابسته و تشدید کننده دانست که شخص استفاده کننده از آنها به طور دائم گرایش و تمایل به انجام رفتار تهاجمی دارد.

8- ویژگی های شخصیتی شخص مرتکب

اگر فردی به طور مکرر در موقعیت های مشابه رفتار خشن داشته باشد، رفتار خشن وی را به ویژگی های شخصیتی وی نسبت می دهند. خصیصه ای بودن رفتار خشن و پرخاشگرانه به آن معناست که علائم اولیه پرخاشگری به عنوان خصیصه در کودکی به احتمال زیاد به خشونت در دوران بعدی زندگی منجر خواهد شد.

9- ساختار نابرابر قدرت میان روابط زن و مرد

این عامل همان مناسبات نابرابری است که همواره به تبعیض بین زن و مرد انجامیده و همین تبعیض ها و اجحاف های حاصل از آن روابط، منجر به خشونت علیه زنان شده است. مناسباتی مانند: روابط کاری و اقتصادی، خانوادگی، علمی و آموزشی. از نظر روابط کاری و اقتصادی، نادیده گرفتن قدرت اقتصادی و استقلال اقتصادی زنان علت عمده ای برای اعمال خشونت علیه آن ها به شمار می رود. زیرا باعث ادامه وابستگی و آسیب پذیری زنان می شود. از منظر روابط خانوادگی، نهاد خانواده هم می تواند مکانی برای پرورش مثبت و انتقال ارزش ها باشد و هم مکانی که در آن قدرت جنسی مردانه به شدت و قاهرانه اعمال شده در نتیجه باعث از هم پاشیدن و از هم گسیختگی زندگی خانوادگی شود. تحکیم ساختار نابرابر قدرت میان زن و مرد در محیط خانواده نیز زمینه را برای نابرابری در محیط اجتماعی فراهم می کند. هم چنین در زمینه روابط علمی و آموزشی، مردان مهار نظام علمی جهانی را به دست گرفته و آن را به قبضه خود درآورده اند. این کنترل شامل تمام زمینه های علمی اعم از: علوم تجربی، فرهنگ، مذهب، زبان و غیره می شود.

10- سنت ها و عقاید قالبی و متعصبانه

کم نیستند پیش دآوری ها، عقاید و الگوهای فرهنگی که مطیع و تابع بودن زن را توجیه می کنند و در نهایت خشونت علیه زنان را توجیه می کنند. در بسیاری از عقاید قالبی، چه در جوامع سنتی و چه در جوامع پیشرفته، برای استفاده از خشونت علیه زنان، در مواردی مشروعیت سنتی بخشیده شده است. نمونه ای از این پذیرش فرهنگی خشونت خانگی، در این تصنیف عامیانه قدیمی بیان شده است:

11- عوامل فرهنگی

به طور کلی، خشونت خانگی علیه زنان در متن ساختار فرهنگی جامعه بهتر درک می شود، زیرا از طریق مقررات و هنجارهای فرهنگی است که فرد می آموزد چه موقع و چگونه خشن باشد. بنابراین، خشونت مردان علیه زنان در خانواده به وسیله هنجارها و مقررات فرهنگی الگومند شده اند و این هنجارها و الگوهای فرهنگی در مردان درونی شده است. فقر فرهنگی نیز یکی دیگر از عواملی است که خانواده و اعضای آن را تهدید می کند. فقر فرهنگی عبارت است از: «آگاهی نداشتن به قوانین و حقوق رایج خود در جامعه». همین جهل به ارزش ها و هنجارهای فرهنگی باعث می شود فرد دست به عملی بزند و تصور کند که می تواند از آن رهایی پیدا کند. برخی از عوامل فرهنگی عبارت است از: اعتقاد به برتری ذاتی افراد ذکور، پرورش اجتماعی مبتنی بر جنسیت، آداب و رسوم ازدواج ها، پذیرش خشونت به عنوان وسیله ای برای حل و فصل اختلافات و تعاریف فرهنگی درباره نقش های جنسی مناسب.

12- عوامل قانونی

عوامل قانونی نیز هم چون، قوانین مربوط به طلاق و حضانت فرزندان، رفتار غیر دل سوزانه پلیس و دستگاه قضایی با زنان، پایین بودن سطح سواد حقوقی، مقام و پایگاه نازل زنان هم در قوانین مکتوب و هم در عرف نیز در بروز خشونت بی تأثیر نیستند.

13- عوامل سیاسی

از جمله نمونه های سیاسی وقوع خشونت علیه زنان نیز می توان به: مشارکت محدود زنان در نظام سیاسی سازمان یافته، کم بودن تعداد نمایندگان زن در مواضع قدرت و سیاست و سازمان یافتگی محدود زنان به عنوان نیروی سیاسی اشاره کرد.

14- عوامل اقتصادی

وابستگی اقتصادی زنان به مردان، قوانین تبعیض آمیز درباره ارث و حقوق مالکیت، دسترسی محدود به شغل در بخش رسمی و غیررسمی و دسترسی محدود به نقدینگی و اعتبار می تواند از دلایل اقتصادی خشونت علیه زنان به شمار آید.

تعاریف گوناگونی در زمینه توانمندسازی ارائه شده است:

«توانمند سازی یعنی اینکه مردم باید به سطحی از توسعه فردی دست یابند که به آنها امکان انتخاب بر اساس خواست های خود را بدهد.»

«توانمند سازی اصطلاحی است برای توصیف هموار کردن راه خود یا دیگران برای تلاش در جهت دستیابی به اهداف شخصی»

واقعیت این است که ما در دوره ای زندگی می کنیم که مقبولیت و مشروعیت دولت ها با میزان مشارکت اجتماعی مردم به ویژه زنان سنجیده می شود، تجربه جهانی ثابت کرده که حضور زنان در عرصه عمومی و سطوح تصمیم گیری به اصلاح نظام اداری و بهبود کیفیت خدمات دولتی در کشورهای در حال توسعه کمک شایانی کرده است، بنابراین بر عهده قانونگذاران است که با فراهم سازی زمینه های توانمندسازی زنان به رشد اقتصادی و توسعه مبتنی بر دانش کشور کمک کنند و مطمئناً عدالت اجتماعی نیز ایجاب می کند که به توانمندسازی زنان پرداخته شود.

توانمندسازی زنان از جمله مولفه های مهم در توسعه پایدار است. زنان قربانیان اصلی در مواردی چون فقر، خشونت، عدم برخورداری از تغذیه و بهداشت مناسب هستند، از این رو توجه به بهبود موقعیت زنان نفع همگانی را در بر دارد. مطالعات در حوزه توانمندسازی زنان بطور گسترده انجام میشود. در این مورد مجامع بین المللی در مورد این موضوع دست به تحقیقات گسترده ای زده اند که میتوان به مطالعات انجام شده توسط سازمان ملل و بانک جهانی اشاره کرد. از طرف دیگر بیشتر کشورها نیز دریافته اند که بدون توانمندی زنان توسعه پایدار محقق نخواهد شد. پرورش فرزندان، اداره امور منزل، حفظ محیط زیست، بهره وری صحیح از منابع، صرفه جویی در انرژی مباحثی هستند که زنان بطور مستقیم با آنان

مرتبط هستند، پس توانمند بودن و توانمند ساختن زنان به جامعه در رسیدن به اهداف توسعه کمک خواهد کرد و از طرف دیگر به ترقی و تعالی نیمه دیگر از جامعه نیز منجر میشود.

از آنجائیکه توانمندی زنان یک پدیده اجتماعی است و پدیده های اجتماعی تک علتی نیستند، توانمند شدن زنان به عوامل درونی و بیرونی متعددی بستگی دارد. از طرفی عواملی درونی چون وضعیت جسمانی، روانی، وضعیت اقتصادی خانواده بر توانمندی فرد نقش تعیین کننده ای دارد. از طرف دیگر ساختارهای موجود اجتماعی در این مورد میتواند نقش تعیین کننده ای داشته باشد. یکی از عواملی که میتواند در توانمندی افراد نقش داشته باشد، تاثیر حمایت اجتماعی بر توانمندی آنان است.

معیارهای نظریه توانمند سازی

طبق نظر تئوریسین های پیشگام نظریه توانمندسازی، این نظریه 5 مرحله از برابری را در بردارد و معیارهای آن عبارت است از:

1 - رفاه

2 - دسترسی به منابع

3 - آگاهی

4 - مشارکت

5 - کنترل



بررسی علل و نتایج جنبش دانشجویی 18 تیرماه 1378

پس از توقیف روزنامه سلام در 15 تیر 1378 به جرم چاپ نامه سعید امامی به دري نجف آبادی که مطبوعات را تهدید کرده بود و همچنین انتشار خبر خصوصی سازی برخی دانشگاهها در روز 18 تیر ماه 1378، دانشجویان دست به تظاهرات گسترده ای زدند که تا 23 تیر ماه ادامه داشت. (جالب است که بدانیم در جریان محاکمه روزنامه سلام به غیر از مدعی العموم چهار شاکی دیگر نیز حضور داشتند: محمود احمدی نژاد، کامران دانشجو، ترقی عضو مولفه و درویش زاده نماینده دزفول).

دانشجویان از دانشگاه تهران حرکت کردند. مدتی در خیابان انقلاب شعار سر دادند، سپس اعتراضات خود را به میدان انقلاب کشاندند. شب هنگام نیز در خوابگاه کوی دانشگاه تهران تظاهرات ادامه داشت. در این موقع انصار حزب الله و لباس شخصی ها به کوی حمله کردند و واقعه ای خونین را رقم زدند که اثرات آن هرگز از ذهن مردم پاک نخواهد شد.

آنها به ضرب و شتم وحشیانه دانشجویها پرداختند و وسایل آنها را تخریب کردند. در آن شب صدها نفر دستگیر شدند، تعداد زیادی به شدت آسیب دیدند و دانشجویی یک چشمش را از دست داد. این اعمال سبعانه تا صبح ادامه داشت. نیروهای امنیتی روز بعد به مراکز درمانی رفته و دانشجویان مجروح را به زور به زندان منتقل کردند.

در آن شب شوم عزت الله ابراهیمی نژاد کشته شد. او در قسمت ران، کتف و دو دست شکستگی داشت. پشت بدنش جای ضربه های زنجیر و چاقو بود. در نهایت گلوله ای به چشم چپش زده بودند که وارد مغزش شده بود. عاملان قتل وی هرگز محاکمه نشدند و او پس از مرگش توسط دادگاه انقلاب متهم به اقدام علیه امنیت ملی شد. خانواده عزت الله از بین گروهی که مسبب مرگ او شدند نام مسعود ده نمکی و مهدی صفری تبار پسر امام جمعه اسلام شهر که گلوله را شلیک کرده بود افشا کردند.

در این حملات تامی حامی فر، دختری دانش آموز، به هنگام دفاع از دانشجویها و اعتراض به حمله پلیس و لباس شخصی ها به کوی دانشگاه، به قتل رسید. فرشته علی زاده، دانش آموز دیگر، از آن شب ناپدید شد و مادر در پی او و ناامید بر اثر فشارهای روحی با سگته قلبی درگذشت. سعید زینالی از آن زمان تاکنون ناپدید شده. مادر وی می گوید سال هاست به دنبال رد پایی از پسرش به همه نهادها مراجعه کرده ام اما هیچ کس پاسخگو نیست. بهروز جاوید

تهرانی که در این حوادث بازداشت شده بود، در حالی که 19 سال بیشتر نداشت به 8 سال زندان محکوم شد. دادگاه تجدید نظر محکومیت او را به 4 سال تعزیری و 3 سال تعلیقی و 74 ضربه شلاق کاهش داد. او در سال 82 آزاد شد و به فعالیت سیاسی خود ادامه داد. اما در سالهای بعد به کرات دستگیر شد و در زندان بسر برد و سرانجام در سال 90 بعد از 11 سال آزاد شد.

حملات وحشیانه به کوی دانشگاه تهران، اعتراضات گسترده دانشجویی و مردمی را در تهران و برخی شهرهای دیگر به دنبال داشت. در 19 تیر در دانشگاه تبریز درگیری های گسترده ای به وقوع پیوست و به کشته شدن چند نفر دیگر انجامید که اسامی هیچ یک منتشر نشد. پس از این رویداد هولناک نیروهای انتظامی و اطلاعاتی 1400 نفر را بازداشت کرده و تحت بازجویی و شکنجه قرار دادند.

از اطلاعات بدست آمده بعدی مشخص شد که سپاه پاسداران عامل اصلی این سرکوب های خونین بوده است. و سردار نجات فرمانده سپاه ولی امر، سردار نقدی و سردار ذوالقدر طرح سرکوب ها را هدایت می کرده اند. به دنبال این افشاگری ها، دانشجویان خواستار عزل فرمانده نیروی انتظامی شدند اما خامنه ای در مقام آمر سرکوب دانشجویان طبیعتاً حاضر به برکنار کردن مامورین خود نشد. این برخورد سبب شد که چند روز بعد دانشجویان به سمت دفتر خامنه ای دست به تظاهرات بزنند.

رحیم صفوی فرمانده سپاه می گوید: خیابان جمهوری خط قرمز ماست اگر دانشجویها از آن بگذرند آنها را می کشیم. به دنبال حرکت به سمت دفتر خامنه ای، اعتراضات به شهرستان ها و دیگر نقاط تهران، همچون میدان سپه و بازار کشیده شد. در این حین 24 تن از فرماندهان سپاه از خاتمی خواستند اگر در سرکوب اعتراضات قوی تر عمل نکند خود وارد عرصه می شوند. امضا کنندگان این نامه بسیاری از مسئولان نظام از جمله قالیباف، عزیز جعفری، شوشتری، همدانی، علی فضلی و بودند. پس از گذشت 2 سال از رخداد 18 تیر، قوه قضائیه فقط یک سرباز ساده را به جرم زدین یک ریش تراش محکوم کرد. در حالی که 100 ها دانشجو در بیدادگاهها محاکوم به زندان و اعدام شدند.

نقش اصلاح طلبان در این رویدادهای تاریخی

بخشی از دانشجویان که در دوم خرداد 76 با توهم اصلاحات در نظام، نقش موثری در به ریاست جمهوری رسیدن خاتمی ایفا کردند از او انتظار داشتند که در مقابل سرکوب ها از ایشان حمایت کند. اما خاتمی نه تنها چنین نکرد بلکه خود در همراهی با سرکوب گران به مقابله با دانشجویان پرداخت. این رویداد برای دانشجویان طرفدار اصلاحات تجربه گرانبهایی بود. آنان در عمل می دیدند که میان جناح های رژیم تفاوتی نیست و وقتی پای منافع کلیت نظام جمهوری اسلامی در میان باشند آنان دست در دست هم در برابر مردم قرار می گیرند. در مواجهه با این واقعیت، بخش هایی از دانشجویان راه خود را از تشکیلات دانشجویی تحکیم وحدت جدا کردند. آنها به این نتیجه رسیدند که اصلاحات در چارچوب یک نظام ارتجاعی طبقاتی ممکن نیست و به این ترتیب خاتمی و دار و دسته اش را پشت سر گذاشتند.

بعد از 18 تیر 78 مقامات رژیم هر ساله کوی دانشگاه را از میانه تیر ماه تعطیل می کردند اما هر ساله شاهد برگزاری این روز از طرف دانشجویان مبارز بودیم.

دهمین سالگرد حمله به کوی دانشگاه تهران در 18 تیر سال 88 با اعتراض به نتایج انتخابات ریاست جمهوری همراه شد. در ساعت 1.30 دقیقه بامداد خرداد 1388 رژیم به دلیل هراس از خیزش مجدد جنبش دانشجویی بر متن بحران سیاسی ناشی از کودتای انتخاباتی بار دیگر با بسیج نیروهای امنیتی و لباس شخصی ها، کوی دانشگاه را مورد حمله وحشیانه قرار داد. در این هجوم 7 نفر جان باختند که بدون اطلاع خانواده هایشان دفن شدند. تعدادی زخمی و حدود 200 دانشجو بازداشت شدند. این هجوم سراسری بود و به غیر از تهران دانشگاههای شیراز و

اصفهان و را شامل می شد. از بازداشت شدگان این وقایع امیر جوادی فر، محمد کامرانی، محسن روح الامینی و..... به بازداشت گاه کهریزک منتقل شدند که در اثر شکنجه های قرون وسطایی جان باختند.

در بازخوانی بیش از یک دهه جنبش دانشجویی در ایران ضمن ارج نهادن به مبارزات انقلابی و آزادی خواهانه آنان، نمی توان به عناصری که به هر شکل صدماتی به جنبش و سمت و سوی رادیکال تر شدن آن وارد کرد، اشاره نمود.

هر جنبشی در کشورهایی با شرایط ایران (حاکمیت نظامی سرکوبگر و سراپا مسلح) اعم از دانشجویی، زنان، کارگری، معلمین، پرستاران، کارمندی، پیروان ملی و مذهبی و..... تا زمانی که اهداف کوتاه مدت و بلند مدت خود را مشخص نکند، تا زمانی که ابزارهای مبارزاتی خود را طرح ریزی نکند، تا زمانی که چشم امید به بالا دستی ها و طلب مرحمت و لطف و نمه ای آزادی از شیخ و امام زاده، کارفرما، قدرت های بزرگ سرمایه داری و نهادها رنگارنگ و ابسته به آنها داشته باشد، هر آئینه خطر سوء استفاده و به بیراهه رفتن و یا نهایتاً سرکوب و به محاق رفتن را پیش رو خواهد داشت.

بی توجهی هر جنبش به ماهیت و جنس معضلات جامعه مانند مالکیت خصوصی، استثمار طبقاتی، ستم بر زن و..... و عدم مرزبندی با حامیان و حافظان این ساختار، پاشته آشیل آنان است. تعمیق آگاهی ها از شرایط موجود و صف بندی نیروهای مردمی و ضد مردمی در سطح منطقه و جهان، گسترش تفکر سازماندهی مستقل در سطوح و صنوف متفاوت و بالا بردن دانش و هشیاری برای حفظ امنیت سازماندهی مردم و خنثی کردن ترفندهای سرکوب رژیم، همه و همگی پایه های مستحکمی برای ادامه و پیروزی جنبش ها خواهد بود.

طبق اعلامیه جهانی حقوق بشر:

ماده 19: هر کس حق آزادی عقیده و بیان دارد و حق مزبور شامل آن است که از داشتن عقاید خود بیم و اضطرابی نداشته باشد و در کسب اطلاعات و افکار و در اخذ و انتشار آن، به تمام وسایل ممکن و بدون ملاحظات مرزی، آزاد باشد.

ماده 20: 1) هر کس حق دارد آزادانه مجامع و جمعیت های مسالمت آمیز تشکیل دهد.

2) هیچ کس را نمی توان مجبور به شرکت در اجتماعی



بررسی مبارزات کارگران در ایران برای حقوق خود

همه افراد آگاه و وجدان‌های بیدار می‌دانند که وضعیت کارگران ایران به وضعیت اقتصادی جامعه گره خورده است. به این معنا که هر بحران و بن‌بستی در عرصه اقتصادی در ایران به روشنی در معیشت کارگران موثر است. همچنین کارگران ایران تاوان تمامی سیاست‌های نادرست خصوص سازی‌ها و تقویت اقتصاد شبه‌دولتی را می‌دهند و همچنین می‌دانیم که اقتصاد نفتی، رانتی و تجارتي چه تبعات مهلکی را به‌بار آورده است و از طرفی دیگر، به علت عدم وجود سندیکاها و تشکلات مستقل سراسری، کارگران ایران نه تنها قادر نیستند با سیاست‌های فوق به‌طور متشکل مقابله کنند، بلکه گسترش غیرقابل تصور قراردادهای موقت و عدم امنیت شغلی و فقر و سیه‌روزی و استثمار و بهره‌کشی غیرقابل تصور، باعث عدم حداقل درآمد میلیون‌ها کارگر شده است تا جایی که اعتراضات‌شان را هم کم اثر کرده است.

ما می‌دانیم که همه‌ی مسائل خرد و کلان سیاسی و اجتماعی و همه‌ی تضادها و کشاکش‌ها در سطوح جامعه دارای بعد اقتصادی و طبقاتی هم است. حتی انتخابات پیش رو و عوام‌فریبی‌های انتخاباتی بیش از هر چیزی مسئله اقتصادی را مورد نظر قرار داده است. زیرا مطابق نظر فرزانیان، اقتصاد زیربنای جامعه است. به همین جهت باید دید که کارگران ایران، به نسبت آگاهی و سازمان‌یابی‌اش تا چه حدی می‌تواند در این کشاکش‌ها سهم بگیرد؟ آیا دوباره با نام حمایت از طبقه فرودست جامعه، بحران را مزمن‌تر و همه‌جانبه‌تر و اقتصاد را کاملاً به رکود خواهند کشید؟

حال با توجه به مسائل تعیین‌کننده فوق، اجازه دهید فراز و فرود اعتراضات کارگری طی ماه‌های گذشته را بررسی کنیم تا در پرتو آن بتوانیم موقعیت مبارزاتی کارگران ایران را طی دوره آتی ترسیم کنیم.

یکم - طی اعتراض نزدیک به هزار کارگر شرکت هپکو در شهر اراک، کارگران در چندین حرکت اعتراضی مطالبات‌شان را به‌درستی مورد تأکید قرار دادند که در نهایت در تظاهراتی از محل کارخانه تا مرکز شهر اراک شعار «زیربار ستم نمی‌کنیم زندگی» را سردهند و آشکار کنند که دیگر وضعیت اسفناک موجود را به‌راحتی تحمل نخواهند کرد. در همین راستا کارگران پل‌اکرین بزرگترین قطب نساجی کشور با چند هزار کارگر بارها به امکان بسته‌شدن کارخانه و توقف خط تولید اعتراض و درخواست کردند که دولت نسبت به موقعیت شکننده کارخانه اقدامات عاجل را در دستور کار خویش قرار

دهد. با وجود اینکه ظاهراً دولت به درخواست نیروی کار این کارخانه با سابقه پاسخ مثبت داد اما شواهد نشان می‌دهد که کارخانه پل‌اکرین اصفهان با مشکلات متعددی روبرو است و طی ماه‌های گذشته کارگران بارها در مقابل استانداری اصفهان و اداره کار تجمع کرده و هر بار مطالبات‌شان مورد تاکید قرار دادند. اعتراضات پی‌درپی نیروی کار این کارخانه و انعکاس خبری آن در رسانه‌های مستقل و حتی رسمی، افکار عمومی جامعه را بیش از گذشته نسبت به کارخانه‌ای که نزدیک به دو هزار و پانصد تن کارگردارد و تامین‌کننده مواد اولیه ده‌ها کارخانه در ایران است را به شدت حساس نمود. نمونه دیگری که می‌توانیم به آن اشاره کنیم؛ اعتراض کارگران کارخانه چوکا درگیلان بود. این کارخانه هزار کارگر دارد و بزرگترین تولیدکننده چوب خاورمیانه محسوب می‌شود. به علل گوناگون این کارخانه را به مدت کوتاهی تعطیل و خط تولید را متوقف نمودند اما فشار نیروی کار باعث شد خط تولید دوباره راه‌اندازی شده و به‌رغم مشکل نقدینگی، تولید در این کارخانه دوباره به جریان افتد.

سه نمونه فوق تا حدی نشان می‌دهد که سیاست خصوصی‌سازی نظام سیاسی ایران طی دولت‌های متعدد چه ضربات هولناکی را به تولید در جامعه و نیروی کار وارد کرده است. همین موارد فوق، مثنی نمونه خروار است و نشان‌دهنده سیاست شکست‌خورده خصوصی‌سازی به سبک و شیوه جمهوری اسلامی است. زیرا در پرتو خصوصی‌سازی است که اقتصاد شبه‌دولتی رشد و گسترش یافته و هم اکنون بعد از کارفرمای بزرگ در ایران یعنی دولت، اقتصاد شبه‌دولتی صاحب صدها کارخانه ریز و درشت است که هر یک به‌دنبال تعدیل نیروی کار و یا بازخرید و اخراج کارگران با سابقه هستند.

در اصل برای فهم بخشی از اعتراضات کارخانه‌های ایران باید بتوانیم زمینه‌های سیاست‌های نادرست حاکمیت را به‌خوبی ببینیم. زیرا حکومتی که خود بر اساس رانت سیاسی و اقتصادی استوار است در طرح‌های نظیر خصوصی‌سازی و ایجاد مناطق تجاری آزاد هم این ویژگی تسری می‌یابد.

روند و پروسه اعتراضات گسترده با تمامی کاستی‌ها و نقایص به خوبی نشان می‌دهد که در تاریخ جدید ما هیچ‌گاه در جامعه ما این همه اعتراض کارگری وجود نداشته است. اعتراضات کارگری ایران در همه‌ی کارخانه‌های متوسط و بزرگ، بیش و کم جریان داشته و دارد و به مسئله دائمی مبدل شده است. چرا که سیاست خصوص‌سازی از یک‌سو و ترویج قراردادهای موقت از سوی دیگر، کارگران ایران را به مرز زندگی ذلت‌وار کشانده است. برای مقابله با این روند دهشتناک نتوانستند سکوت را به نیروی کار ایران تحمیل کنند. لذا اعتراضات را در تمامی بخش‌های صنعتی و خدماتی و معادن شاهدیم.

به‌رغم تمامی این اعتراضات و کوشش‌های بی‌وقفه، متأسفانه مبارزات جاری کارگران نتوانسته است باعث نقطه عطف شود، چون تنها یک نقطه عطف جدی در جنبش کارگری است که می‌تواند بعنوان یک عنصر تعیین‌کننده محسوب گردد. وقتی که در جنبش کارگری فاقد نقطه عطف هستیم هر حرکت کوچک و بزرگ به مثابه تلاش‌های بی‌اثر تلقی می‌شود زیرا دارای دستاورد کلان نیست. در هر سه مورد اعتراضی که در بالا از آنها نام بردیم در اصل مخالفت با خصوصی‌سازی کارخانه هدف عمده بوده است اما به دلایل مختلف کارگران در رسیدن به اهداف‌شان شکست خوردند. درست است که حرکت اعتراضی آنان در رسانه‌ها و دنیای مجازی پژواک یافت. اما به نقطه عطف منجر نشد و به نظر می‌رسد که در جنبش کارگری مبارزات باید به نقطه عطف ختم شود در غیر این صورت فاقد دستاورد کلان و تعیین‌کننده است.

دوم – گفتیم که فراز و فرود اعتراضات کارگری تا حد زیادی نشان‌دهنده موقعیت برنام‌های کلان اقتصادی نظام سیاسی است. به این معنا که زمینه‌های مادی و واقعی اعتراضات نیروی کار ایران را نابسامانی‌های اقتصادی تشکیل می‌دهد، چون نابسامانی‌های اقتصادی بیش از هر قشر و طبقه‌ای نیروی کار ایران را متأثر می‌کند.

حال نیروی کار آگاه وقتی که با این نابسامانی‌ها روبرو می‌شود، یک راه بیشتر در پیش پای خود نمی‌بیند و آن اعتراض به وضع موجود است. مطالبات متنوعی که در همه بخش‌های اقتصادی بی‌پاسخ مانده و بطور روز افزون تلنبار می‌شوند خود امکان اعتراضات پیاپی کارگران را فراهم می‌کنند. در چنین صورتی پرسش این است که موقعیت تشکلات کارگری که دولتی هستند چگونه است؟ به تعبیری روشن‌تر بنده‌ی اجتماعی تشکلات کارگری دولتی آیا به‌عنوان نیروهای بازدارنده عمل می‌کنند یا خیر؟

به نظر می‌رسد که ما هیچ دوره‌ای از تاریخ جدید ایران را نداشته‌ایم که تشکلات رسمی کارگری با تناقضی چنین جدی روبرو شده باشند. تناقضی که از یکسو بدنه اجتماعی تشکلات رسمی کارگری به دلیل فشار دستمزد ناعادلانه و حقوق‌های معوقه و ... عملاً در اعتراضات کارگری مشارکت دارند. اما از طرف دیگر دل در گرو تشکلات رسمی دارند. این تناقض شاید برای تشکلات کارگری وابسته به دولت، امری ناخوشایند محسوب شود اما به روند همبستگی کارگران ایران در اعتراضات هیچ خللی وارد نمی‌کند، زیرا منافع صنفی و طبقاتیست که در نهایت همه کارگران را متحد می‌کند.

طی ماه‌های گذشته، هم در اعتراضات کارگری و هم در حمایت از اعتصاب غذایی فعالین کارگر زندانی، به‌خوبی شاهد بودیم که تشکلات کارگری وابسته به دولت دیگر نتوانستند به هیچ‌وجه ممکن، حرکت‌های کارگری را مهار و یا هدایت کنند؛ هر چند که به لحاظ رسانه‌ای چنین وانمود کنند اما در حقیقت امر توفیری ایجاد نمی‌کند. به‌عنوان مثال خبرگزاری هم‌چون ایلنا که به‌عنوان خبرگزاری رسمی کار، چاره‌ای جز انتشار اخبار کارگری ندارد. هر چند که تلاش می‌شود این حرکت‌ها و اعتراضات را به نحوی به تشکلات رسمی کارگری منسوب کنند اما آشکار است که اکثر اعتراضات کارگری دارای رهبران عملی و شعارهای مشخص صنفی خویش‌اند. از این بابت جنبش کارگری ایران توانسته است فعالیت‌هایش را از طریق رسانه خبری نظام منعکس کند. این شاید قدری عجیب به نظر رسد اما مطالعه اخبار روزانه ایلنا به روشنی ادعای فوق را اثبات می‌کند و در عین حال باید خاطر نشان کرد که جنبش کارگری ایران از عدم رسانه مستقل سراسری به شدت رنج می‌برد.

سوم - در ماه‌های گذشته بخش زیادی از اعتراضات درباره پرداخت حقوق‌های معوقه بوده است. یعنی کارگری که به امید گرفتن حقوق و با این انگیزه کار می‌کند اما در آخر ماه کارفرما از دادن حقوق کارگر پرهیز می‌کند و این مسئله در برخی از کارگاه‌ها و مراکز تولیدی، گاه ماه‌های متمادی جریان می‌یابد.

موضوع حقوق‌های معوقه در اکثر بنگاه‌های کوچک و متوسط و حتی بنگاه‌های بزرگ به یک رویه مبدل شده است. این‌که کارخانه و بنگاه تولیدی با مشکل نقدینگی روبروست، این‌که به علت واردات عظیم امکان فروش محصولات تولیدی نیست، این‌که بدهی‌های متعدد کارخانه و مرکز تولیدی به موسسات مالی و بانکی امکان دادن حقوق کارگران را نمی‌دهد و یا صاحبان مراکز تولیدی طی برآوردی به‌خوبی می‌دانند که اعلام ورشکستگی خواهند کرد و یا .. در نهایت باعث به تعویق افتادن حقوق‌ها می‌شوند.

تجربه به کارگران ایران آموخته است که تنها راه مقابله با این رویه نادرست، اعتراض است. بر همین اساس کارگر تنها و تنها یک راه بیشتر ندارد و آن اعتراض پی‌گیرانه و مدام نسبت به این اجحاف است. به‌علاوه از نظر قانونی کارفرمایان به خوبی پی برده‌اند که مقامات قضایی و ... به‌طور کامل با آنان همراهی می‌کنند و حقوق معوقه اساساً یک جرم محسوب نمی‌شود و می‌توان برای این موضوع ده‌ها دلیل واقعی و یا علت واهی فراهم کرد.

طی ماه‌های گذشته صدها اعتراض خرد و کلان را ما در بین کارگران ایران برای گرفتن حقوق‌شان شاهد بوده‌ایم و به نظر می‌رسد این موضوع همچنان ادامه خواهد داشت و حتی برخی از کارگران ایران نتوانسته‌اند حقوق‌های معوقه خود را دریافت کنند و کارخانه اعلام ورشکستگی کرده است و ...

مسئله فوق یعنی اعتراضات گسترده کارگران برای گرفتن حقوق‌های معوقه باید استراتژی‌اش معطوف به این امر شود که قانون‌گذار و همچنین قوه قضائیه به‌طور همه‌جانبه تحت فشار قرارگیرد تا عدم پرداخت حقوق به‌عنوان یک جرم تلقی شود و کارفرما بابت تخطی از آن مجرم شناخته شود و البته تا رسیدن به این هدف راهی طولانی را کارگران در پیش دارند، زیرا نداشتن اتحادیه‌های سراسری و تشکلات مستقل قوی، امکان تحت فشار قرار دادن قوه مقننه و مجریه و قضائیه شاید محال به نظر می‌رسد اما اعتراض گسترده به شلاق کشیدن کارگران معترض معدن آق دره نشان داد که می‌توان با همراه کردن افکار عمومی حتی در شرایطی که توازن قوا به نفع حاکمیت است قوه قضائیه را کاملاً به عقب‌نشینی وادار کرد..

چهارم - در ماه‌های گذشته که با اتحادهای موردی نیروی کار ایران مواجه بوده‌ایم به‌ویژه در اعتراض به اصلاح قانون کار در مقابل مجلس، شاهد بودیم که کارگران، معلمان، پرستاران و بازنشستگان برای نخستین بار با شعار نیروی کار اتحاد اتحاد. کارگر، معلم، پرستار، کارمند اتحاد اتحاد را سردادند.

حرکت سمبلیک فوق در اصل نشان داد که زمینه‌های این اتحاد و همبستگی در حال به‌وجود آمدن است، چون بخشی از فعالین بخش‌های متعدد نیروی کار ایران پی برده‌اند که در پرتو همبستگی‌ست که خواهند توانست به بخش زیادی از مطالبات صنفی و اجتماعی خویش برسند. در این مسیر کانون‌های مستقل صنفی معلمان از یکسو و محافل کارگری و همچنین فعالین حوزه درمان و بهداشت به‌علاوه فعالین حرکت‌های بازنشستگان به‌عنوان اصلی‌ترین نیروی این اتحاد و همبستگی محسوب می‌شوند. فوراً باید اضافه کرد که روشنفکران منتقد وضع موجود علی‌الخصوص روشنفکرانی که تمایل به حمایت از نیروی کار ایران را دارند باید بتوانند با آسیب‌شناسی از اعتراضات جاری کارگران از کاستی‌ها و نقاط قوت حرکت‌ها سخن گویند تا شاید با انباشت تجربه جنبش کارگری ایران روبرو شود.

سخن آخر؛

بهرغم تمامی کوشش‌ها و تلاش‌ها جنبش کارگری ایران فاقد انسجام است. این عدم انسجام را ما به‌طور عینی در بین فعالین بخش‌های گوناگون کارگری در ایران شاهدیم. همچنین عدم این انسجام را در اولویت‌بندی مطالبات کارگری به‌راحتی می‌توان مشاهده کرد. برای رسیدن به یک انسجام اولیه و فائق آمدن به خصالت تدافعی مبارزات کارگران ایران و رسیدن به راهکارهای راهگشا، اتحاد و همبستگی فعالین کارگری نیازی غیرقابل انکار است و این مهم به نظر می‌رسد که از طریق گفت‌وگو و تعامل ممکن خواهد شد و اینک به دلیل وجود امکانات گوناگون به‌ویژه از طریق دنیای مجازی می‌توان این گفت‌وگو و تعامل را آغاز نمود، شاید بتوان زمینه‌های لازم را فراهم نمود تا جنبش کارگری ایران بتواند جایگاه واقعی خود را در مسیر مبارزات صنفی، اجتماعی و طبقاتی در سال‌های آتی کسب کند.

در اتحاد نیروی کار دو قشر و تیپ به شدت نقش ایفا کرده‌اند یکی عناصر کارکشته و فعالین کارگری و دیگری بازنشستگان ایران.



بررسی مشکلات زیست محیطی از منظر مدیریتی

چرا در ایران هم مردم و هم مسئولین نسبت به وضعیت محیط زیست بی توجه هستند؟ یک زمانی اطلاعات کمی در مورد وضعیت محیط زیست بود و رسانه ها توجه زیادی به این موضوع نمی کردند ولی در حال حاضر این شرایط تا حدودی تغییر کرده است، چرا هنوز هشدارهای زیست محیطی شنیده نمی شود؟ چرا هنوز نسبت به مصرف انرژی بی توجهی نشان میدهند؟ چرا علیرغم برگزاری ده ها همایش و انتشار صدها مطلب و خبر در مورد مسائل و مشکلاتی که در محیط زیست مشاهده میگردد هنوز مسئولین بی تفاوت هستند و براحتی از کنارش عبور میکنند .

البته این سوال مهم ولی سختی است. لذا پاسخ به آن بیش از آنکه قطعی باشد، کمی با حدس و گمان همراه است. مشکل محیط زیست ایران، انقراض یوز پلنگ نیست، بلکه انقراض متخصص محیط زیست و بخصوص اکولوژیست است. و اگر می خواهید در آینده سازمانی قوی داشته باشید و بتوانید مشکلات محیط زیست را حل کنید، باید متخصصان زبده اکولوژی تربیت کنید .

با توجه به اینکه دانشگاههای ایران قادر به این کار نیستند، ضرورت دارد صدها بورسیه داده شود. حتی اگر نیمی از آنها به کشور برگردند، می توانند کمک بزرگی به حل مشکلات محیط زیست و مدیریت توسعه پایدار کنند .

درست است این روزها همه بلند می گویند، دریاچه ارومیه خشک شده، جنگلهای بلوط خشک شده، آلودگی افزایش یافته و ساخت سد گتوند رسوایی بزرگی در تاریخ مهندسی کشور است، اما به راستی چند نفر می توانند با عدد و رقم دلایل این رویدادها را ذکر کنند و راههای احیای ارومیه را با توجه به پیچیدگیهای اقتصادی-اجتماعی-سیاسی ایران ارائه کنند، برای آلودگی اطلاعات مستقل بدهند و دقیقاً بگویند، سهم هر دستگاه دولتی، صنایع، خودروها، و یا هر فرد عادی در ایجاد آلودگی چیست؟

همه آنچه ما می شنویم آمارهای دولتی است که خیلی نمی توان به درستی آنها مطمئن بود. دانشگاههای ما تقریباً روی هیچکدام از این موضوعات تحقیق اساسی نمی کنند. علت آن این است که کدام دستگاه دولتی حاضر است به محقق پول بدهد که فردا مچ خودش را بگیرد؟

تحقیقات هم بیشتر برای مقاله سازی است و بس. سازمان محیط زیست که باید مهمترین سازمان سفارش دهنده این تحقیقات باشد، نه پولی برای این کارها دارد و نه کادر کارشناسی و مدیریتی آن علاقه ای به حمایت از این تحقیقات دارند. با این وضعیت مشکلات محیط زیست ما شده در کلی گویی و غور زدن! حتی اندک متخصصانی هم که هستند، همدیگر را قبول ندارند و برای تقسیم منابع کوچک مالی با هم در ستیزند.

بودجه های ضعیف تحقیقاتی دانشگاهها هم اغلب اعضای هیئت علمی را به سوی محافظه کاری و زدو بند هدایت می کند. آدمی هم که محافظه کار شد و یا برای پول به زدو بند متوسل شد، نمی تواند محقق صادق، مستقل و با شهامت باشد. در مورد سد سازی مطمئن بدانید وزارتتی که خود بانی سد سازی است، نمی گذارد اطلاعاتش به دست دیگران بیفتد. پس نتیجه می شود که اعتراضات در حد گفته های رسانه ای محدود می شود و در اجرا بکار نمی آید.

از هر کسی در مورد مشکلات محیط زیست ایران سوال کنیم از آلودگی ایجاد شده توسط صنایع، نابودی منابع آبی و انقراض گونه های جانوری نظیر یوزپلنگ و پلنگ می گوید اما کمتر کسی است که اشاره ای به روند رو به رشد انقراض گونه های گیاهی یاد کند. حتی شاید بسیاری از حامیان با سابقه محیط زیست در ایران هیچ اطلاعی در مورد گیاهان در حال انقراض نداشته باشند و نامی از آن نشنیده باشند.

جالب است که بدانید که 24% فلور ایران بومی و انحصاری ایران است. هر چند ما اطلاع دقیقی از انقراض آنها نداریم، ولی موارد بسیاری از این گیاهان به حدی نادرند که به دلایل تخریب رویشگاه یا منقرض شده اند و یا با سرعت زیاد در مسیر انقراض قرار دارند. اینکه به آنها توجه نمی شود دلایل متعددی دارد:

دلیل اول روانی است. معمولا حیوانات، چون از نظر فیزیولوژیکی و حتی احساسی به انسانها نزدیکترند، از نظر عاطفی مرگ آنها برای انسانها ملموس تر و دردناکتر است.

دلیل دوم حجم تبلیغات وسیع در مورد جانوران بزرگ است. بسیاری از آنهایی که خوراک رسانه ها را تامین می کنند، به خاطر جذابیت های خبری خیلی بهتر می توانند توجه خواننده را به پلنگ و یوز پلنگ جذب کنند، تا مثلا یک گونه گون.

دلیل سوم ساختار تاریخی سازمان محیط زیست ماست که اصولا خود را موظف به حفاظت از گونه های جانوری می داند و حتی قانون هم به این سازمان اجازه دخالت در مورد گونه های گیاهی را نداده است. مثلا اگر کسی درختی را در محدوده پارک ملی قطع کند، این سازمان جنگلها و مراتع است که باید آن فرد را به دادگاه معرفی کند!

کم کاری متخصصان گیاهشناس هم دلیل چهارم است. آموزش گیاهشناسی ما آنطور که باید و شاید با مقوله حفاظت و اکولوژی رابطه ی چندانی ندارد. اغلب گیاهشناسان ما دنبال راههای ساده مقاله سازی و یا انتشار کتابهای تقلیدی هستند، به همین دلیل می بینید اکثر مقالات گیاهشناسان ما شده معرفی گونه و یا گزارشات جدید - که در بسیاری از موارد درستی آنها با تردید جدی همراه است.

دلیل پنجمی هم وجود دارد، که مثل خوره به جان محیط زیست ما افتاده و معلوم نیست بلاخره کی برای آن چاره اندیشیده می شود. آنهم بی رنگ بودن اهمیت و جایگاه محیط طبیعی در سازمان محیط زیست و اشغال پستهای مدیریتی آن با کسانی است که اصلا محیط طبیعی را نمی شناسند. به استثنای دو مورد در زمانهای بسیار کوتاه - زمانی که دکتر اعتماد رئیس موزه تاریخ طبیعی سازمان محیط زیست بود و چند ماهی هم که دکتر کیابی مدیر کل محیط طبیعی بود - دیگر در این سازمان یک زیست شناس به معنای حرفه ای آن نقشی در مدیریت و تصمیم گیریها نداشت. حالا شما چگونه می توانید انتظار داشته باشید مدیران سیاسی بتوانند در این حوزه اهمیت گیاهان را درک کنند و از اکولوژی گیاهی و جانوری چیزی بفهمند. نتیجه این می شود که می افتند توی دامهای پوپولیستی که نمونه آن رسوایی ورود ببر سیبری بود، و این روزها هم بحث شکار و احتمالا چند روز بعد تکثیر یوز پلنگ در باغ وحش!

چگونه می‌توان از مدیرانی که هنوز ارزش تنوع زیستی چند هکتار خاک پردیسان را درک نمی‌کنند و آنرا داده‌اند شهرداری تا چند تا مجسمه قوچ و میش پلاستیکی برایشان درست کند، بخواهیم برای حفظ گونه‌های گیاهی هم برنامه‌ای داشته باشند.

فرض کنید هیچ تغییری در روند موجود ایجاد نشود. یعنی بی‌توجهی دولت به محیط زیست با شتاب فعلی ادامه پیدا کند و زور و توان سازمانهای غیردولتی زیست محیطی و کوشندگان زیست محیطی نیز در حد فعلی باقی بماند. در این شرایط چه آینده‌ای را برای زیست بوم ایران و شهروندان ایرانی تصور می‌کنید؟

تکامل اجتماعی راه خودش را می‌رود. الان محیط زیست دغدغه همه شده است. شاید هر دو هفته در ایران یک همایش در مورد محیط زیست تشکیل می‌شود. حتی مخربان محیط زیست هم در این همایشها و نمایشگاهها شرکت جدی دارند و ژست محیط زیستی می‌گیرند. شاید این گردهمایی‌ها خیلی نتواند کارایی داشته باشد، ولی حداقل آن این است که فرهنگ سازی می‌شود و در آینده حجم مطالبات اجتماعی را بالا می‌برد. الان مشکلات کلان محیط زیست مانند خشک شدن دریاچه ارومیه و زاینده رود، ریزگردها و آلودگی به حدی عمومی شده که مسئولین چاره‌ای ندارند در مورد آنها فکر کنند.

اما اینکه زیست بوم ایران و شهروندان ایرانی چه آینده‌ای خواهد شد، جای نگرانی جدی دارد. ما در دو قرن اخیر تخریب شدید محیط زیست را در بسیاری از کشورهایی که امروز از مدافعان جدی محیط زیست در سطح جهانی هستند هم داشته ایم. ولی یک تفاوت بزرگ بین این کشورها - که عمدتاً در اروپا و آمریکای شمالی هستند - با ایران وجود دارد. اغلب این کشورها در عرضهای جغرافیایی بالاتر قرار دارند و اقلیم مرطوب دارند. احیای زیست بوم در مناطق مرطوب خیلی راحت تر است. ولی زیست بومهای مناطق خشک، در صورت نابودی به دلیل پدیده بیابان زایی ممکن است هرگز قابلیت احیا نداشته باشند. و باید حساسیت اکوسیستمهای خشک را به جامعه و مدیران توضیح داده شود.

شرایط زندگی شهروندان ایرانی هم بسیار جای نگرانی دارد. آلودگی نه تنها تهران، که کیفیت زندگی را در بسیاری از شهرهای بزرگ بشدت پایین آورده است. البته برای حل آلودگی راههای خیلی ساده وجود دارد، فقط اراده مسئولین را می‌خواهد، که اجازه دهند درآمدهای نفتی نه صرف صدقه دادن به مردم و حمایت از گروهی خاص، که صرف بهبود کیفیت و کمیت حمل و نقل عمومی گردد. بخصوص با گسترش سیستم حمل و نقل ریلی بسیاری از مشکلات فعلی قابل حل است. دولت هم باید در مورد کارخانه‌های آلوده کننده مثلاً در شهرهایی مانند اراک، اصفهان و اهواز تصمیم حاکمیتی و جدی بگیرد، یا باید تکنولوژی آنها را اصلاح کند و یا اگر امکان ندارد بدون تعارف آنها را یا تعطیل کند و یا جابجا کند.

با یک نگاه کلی به جامعه متوجه می‌شویم که میزان توجه فارغ التحصیلان دانشگاهی رشته‌های مرتبط با علوم و منابع طبیعی به محیط زیست و مشکلات آن در حد مطلوب نیست. حتی گاهاً برخی از فارغ التحصیلان گرایش‌های مختلف محیط زیست به مائینی برای امضای طرح‌های طبیعت ستیزانه تبدیل شده‌اند.

تأثیرات مخرب محیط زیست در ایران گاهی توسط افرادی که ذاتاً بایستی حافظ محیط زیست باشند بیشتر از آنهایی که شغل و مسئولیتشان ایجاب می‌کند با محیط زیست سر ستیز داشته باشند، تخریب می‌شود.

در ایران معمولاً کامپیوتر سازمان سنجش و یا دانشگاه آزاد است که رشته تحصیلی افراد را تعیین می‌کند، نه صرفاً توانایی و علاقه آنها. به دلایلی در کشور ما همیشه مدرک و تحصیل برابر بوده با داشتن رفاه و موقعیت اجتماعی بهتر. هر چه رشته و مدرک تحصیلی بتواند این دو نیاز را بهتر برآورده کند، برای مردم جذابتر است. پزشکی و بعضی رشته‌های فنی و مهندسی از جذبه‌های زیادی در ایران برخوردار بوده‌اند. بسیاری از خانواده‌ها بچه‌هایشان را مدرسه می‌فرستند به امید آنکه روزی دکتر و مهندس شوند. حالا اگر نشوند، برای بسیاری از آنها عقده می‌شود. به ناچار می‌آیند در رشته‌ای مانند زیست شناسی یا کشاورزی، منابع طبیعی و محیط زیست قبول می‌شوند. چون علاقه درونی ندارند، رشته را نه برای کسب علم و حل مشکلات ایران و جهان که برای حل مشکلات شخصی خود بکار می‌برند. حتی می‌روند دکتر هم می‌شوند، نه برای آنکه متخصص زبده‌ای در آن رشته شوند بلکه کمبود اجتماعی خود را بر طرف کنند.

بعد هم که مدرک گرفت دنبال راهی می‌گردد که کمبودهای مادی خود را جبران کند. برای یک زیست‌شناس و یا متخصص محیط زیست چه راهی برای کسب درآمد بالا وجود دارد؟ مشخص است که ارزیابی زیست محیطی بهترین راه کسب درآمد است. همراه شدن با پروژه‌های عمرانی برای این افراد سودهای زیادی دارد که حاضر نیستند آن را با هیچ چیز عوض کنند.

نکته دیگر ضعف وطن دوستی و وطن پرستی در جامعه ما است. یک فردی که عادت به زندگی عشایری دارد، این خاک نیست که او را به جایی متصل کند، این منابع است که او را به سوی خود می‌کشاند. همین سفرهای آخر هفته و یا روزهای تعطیل تهرانی‌ها به شمال یادآور رفتار عشایری جامعه در گذشته است. به همین دلیل بخش قابل توجهی از ایرانی‌ها متأسفانه در طول تاریخ به راحتی ترک وطن می‌کنند و معمولاً حاضر به تحمل سختی و ساختن محل تولد خود نیستند.

ببینید بهترین دانشجویان ما دارند هر سال از ایران می‌روند. درست است که ممکن است شرایط تحقیق و جذب آنها در ایران ایده آل نیست. ولی این دلیل نمی‌شود. الان در بسیاری از کشورهای پیشرفته هم برای افراد تحصیل کرده شغل مناسب نیست. اگر همه بروند پس چه کسی کشور را بسازد؟ چه کسی شرایط را بهبود ببخشد؟ بدون شک همه مهندسان و دکترهایی که زیر طرحهای این چینی را امضاء کرده‌اند، برنامه‌ای برای ماندن خودشان یا بچه‌هایشان در ایران ندارند، و گرنه هرگز این کارها را نمی‌کردند. البته هستند هزاران متخصص ایرانی، دلسوز و با شرافت، که هرگز با سیاستهای توسعه‌ناپایدار همراه نشده‌اند، و اگر هم شده‌اند از روی ناآگاهی بوده است.

حامیان محیط زیست ادعا می‌کنند که در صورت مدیریت صحیح این پتانسیل و توانایی در طبیعت ایران وجود دارد که با استفاده از جاذبه‌های طبیعی و منابع طبیعی کشور را بی‌نیاز از صنایع مخرب محیط زیست اداره کرد.

تردیدی نیست که ایران کشوری بی‌همتا در خاورمیانه است، هم از نظر تنوع چشم‌اندازها و هم از نظر غنای میراث فرهنگی. شاید تنها کشوری که کم و بیش شباهت‌های زیادی از نظر تنوع آب و هوایی و پوشش گیاهی با ایران داشته باشد، آمریکا است. ولی آمریکا 6 برابر ایران وسعت دارد. از این توانمندی نه تنها استفاده نمی‌شود، بلکه بسیاری از این سرمایه‌ها در حال فرسایش و تخریب هستند. داشتن 2500 کیلو متر ساحل با دو طبیعت و اقلیم کاملاً متفاوت، دو رشته کوه عظیم و زیبا، حضور جنگلهای باقیمانده دوران سوم که ترکیبی از عناصر معتدله و حاره‌ای را در خود جای داده، تنوع فوق‌العاده جانوری - بخصوص پرندگان و پستانداران، صدها تالاب - اگر چه اغلب آنها خشک شده‌اند - و قرار گرفتن در کریدور جغرافیای شرق و غرب و شمال و جنوب می‌تواند سالیانه میلیون‌ها گردشگر را از تمام دنیا به خود جلب کند، و وابستگی ما را نه تنها از صنایع آلوده‌کننده و اغلب مونتازی به حداقل برساند، بلکه وابستگی اقتصاد بیمار ما را به درآمدهای نفتی به حداقل برساند.

بطور مثال شما نمی‌توانید جاذبه‌های طبیعی ایران را با اردن مقایسه کنید، ولی نداشتن نفت در این کشور باعث شده با مدیریت درست و بازگذاشتن درهای کشور به روی توریستها، در سال 2010 هشت میلیون توریست را با درآمد 3.5 میلیارد دلار به خود جذب کند. یک میلیارد هم توریست پزشکی داشته است. کشوری به وسعت ایران شاید دهها برابر اردن پتانسیل طبیعی و فرهنگی دارد. جالب است بدانید که جامعه اردن بسیار مذهبی و علیرغم آزادی حجاب برای خانمها، کمتر خانمی در خیابان دیده می‌شود که بی حجاب یا بد حجاب باشد.

نقش کوشندگان اجتماعی و کوشندگان زیست محیطی برای برون رفت از شرایط فعلی چیست؟

کوشندگان اجتماعی و زیست محیطی طیف‌های گوناگونی را تشکیل می‌دهند، ولی عمده آنها که شناخته شده هستند یا در رسانه‌ها کار می‌کنند و یا رابطه خوبی با رسانه‌ها دارند. متأسفانه تعداد آنها آنقدر کم است، که وقتی شما به رسانه‌ها نگاه می‌کنید اغلب نامهای تکراری می‌بینید. این تعداد محدود اگر چه در این سالها کارهای بزرگی کرده‌اند ولی خیلی نمی‌توانند کار ساز باشند. مثلاً اگر مسئول هوشمندی بیاید و به این چند نفر پستی بدهد، شما دیگر صدای منتقدان را نمی‌شنوید.

شایسته است تعداد فعالان محیط زیست در همه صنف ها و بخصوص مراکز آموزشی مانند آموزش و پرورش و دانشگاهها افزایش یابد. مثلا در هر مدرسه ای باید چند معلم و دانش آموز فعال باشند که هم در آگاهی رسانی و هم آموزش زیست محیطی کوشا باشند. در دانشگاهها باید در هر دانشکده چند نفر فعال محیط زیست، چه استاد و دانشجو باشند، تا هم در تغییر نگرش آموزش و پژوهش و هم در تغییر رفتار دانشگاهیان و مدیران بسوی حفظ محیط زیست و توسعه پایدار ایفای نقش کنند. حتی می توان این را به دیگر دستگاههای دولتی، پادگانها، مساجد و کارخانه ها هم تعمیم داد.

یکی از اهداف فعالان محیط زیست بایستی تنوع بخشی به یارگیری در همه اقشار باشند، تا بتوانند به همه خانواده ها نفوذ کنند.

نکته مهم دیگر آموزش مدیران است. در این سالها بیشترین آسیب به محیط زیست توسط طرحهای های دولتی وارد شده است. بسیاری از مدیران دولتی باید با روشهای هوشمندانه آموزش ببینند. یکی از روشها آن است که در همایشهای علمی که دعوت می شوند، به جای آنکه از آنها بخواهند حرفهای تکراری خوشان را بزنند، برایشان سخنرانیهای جذاب، جدی و پر مغز تدارک ببینند تا نقصان آگاهی زیست محیطی آنها جبران شود.

یکی از چالشهای بزرگ در دهه های اخیر که بیشترین ضربه ها را به محیط زیست وارد کرده است مدیران تصمیم گیر بوده اند که با اجرای طرحهای ناکارآمد و موافقت های اصولی نابجا سبب نابودی محیط زیست شده اند.

کوتاهی و سهل انگاری متولیان امور در حفظ زمین های کشاورزی موجب کاهش زمین های کشاورزی و کاهش تولیدات در این بخش شده است. اعطای مجوز و اجرای ناکارآمد طرح های جنگلداری که اخیرا کارشناسان به آن پرداخته و می گویند اصولی و علمی نبوده نشان می دهد در صدور این مجوزها تدابیر لازم مدیریتی نشده است. نقایص قانونی در کنار مشکلات مدیریتی، چالش هایی است که محیط زیست کشور را در معرض تهدید قرار داده است.

واقعیت آن است که جهان از دهه 80 میلادی پی به اهمیت مسئله محیط زیست برد اما با گذشت بیش از 39 سال از عمر جمهوری اسلامی نگاهی مسئولانه، جامع و دقیقی به این مسئله نشده است.

به نظر می رسد در کشور مدیریت واحدی پیرامون مسائل محیط زیست و منابع طبیعی وجود ندارد در حالی که این دو موضوع کاملا به یکدیگر نزدیک بوده اما شاهدیم که منابع طبیعی به وزارت جهاد کشاورزی واگذار شده که این نیازمند مدیریت یکپارچه است.

مساله محیط زیست، مساله همه کشور است.» همه مردم جامعه در حفاظت از محیط زیست، دارای نقش و مسوولیت هستند. از طرفی، دو حوزه محیط زیست و سلامت مردم از چنان حساسیتی برخوردار است که باید از مناقشات سیاسی دور بماند. این موضوع در قالب مثالی ساده نیز قابل تبیین است؛ برای مثال اگر درختها اکسیژن تولید می کنند؛ همه جناحها می توانند به یک میزان از آن بهره مند شوند. یا اگر آتشی در جنگل زبانه بکشد، همه جریان های سیاسی به یک اندازه از تخریب این اکوسیستم متضرر می شوند. در واقع، مصونیت این حوزه از کشمکش های سیاسی، از آن جهت حائز اهمیت است که این مجادلات مانع پیشبرد برنامه ها و اهداف زیست محیطی خواهد شد. فارغ از این مناقشات، چنانچه عملکرد دستگاهها در این حوزه مورد بررسی قرار می گیرد، این حقیقت آشکار می شود که نهادها و ارگانها اعم از دولتی و خصوصی، اغلب وظایف خود را در قبال محیط زیست به طور کامل به انجام نرسانده اند.



وجود احزاب در جامعه نماد استقلال جامعه مدنی

احزاب به عنوان حلقه واسط جامعه مدنی و قدرت عمل کرده و در نظام های مردم-سالار بین جامعه مدنی و قدرت سیاسی، تمایزی را ایجاد می کنند. احساس نیاز به این تمایز، خود نشأت-گرفته از تحولات عینی و ذهنی فراوانی است. قدرت سیاسی ذاتا میل به گسترش دارد و هدف این گونه از دوگانه-پردازی های دیالکتیک و تمایز-گذاری-ها پیشگیری دوراندیشانه از بلعیده شدن جامعه فرد و هویت او توسط قدرت سرکش و توسعه-طلب است.

تفکیک حوزه عمومی و اقتدار سیاسی زمینه ای را فراهم می کند تا جامعه مدنی استقلال خود را از قدرت سیاسی باز یافته و بدین ترتیب راهی برای تضمین آزادی های فردی و گروهی باز شود. از نظر مبنایی باید به این نکته توجه کرد که آزادی های گروهی، ابزارهایی هستند که به وسیله آنها می توان از آزادی-ها و حق-های فردی دفاع کرد. به همین دلیل می توان گفت تحزب از کارویژه های دموکراسی های مدرن محسوب می شود. در دموکراسی و دولت مدرن است که می توان فعالیت حزبی را به معنای دقیق کلمه به رسمیت شناخت. از این رو، در کشورهایی که سازوکارهای دموکراتیک (مانند انتخابات آزاد و منصفانه، نظارت پذیری قدرت، نظام حزبی کارآمد، جامعه مدنی مستقل) ارج و قرب بیشتری دارد، دموکراسی ریشه دارتر است.

در این کشورها، قوانین و مقررات مربوط به احزاب به گونه ای است که آزادی مخالفان بیشتر تضمین می شود اما در کشورهای غیر دموکراتیک که مردمسالاری ریشه عمیقی ندارد، قوانین و مقررات احزاب به گونه ای تدوین می شود که بیشتر در راستای محدودسازی آزادی هاست. با قاطعیت می توان گفت قانون احزاب از کشوری به کشور دیگر فرق می کند. البته هدفی که کشورها دنبال می کنند، بسیار مهم است. پس به صرف قانون-گذاری در زمینه فعالیت احزاب و گروه های مدنی نمی توان این برداشت را ارایه داد که این کشور توسعه یافته است. گاهی قانون گذار، هدف پنهانی و غیر اخلاقی را دنبال می کند.

در این موارد هدف این است که بنام قانون و بنام آزادی تحزب دست و پای احزاب را ببندند. به همین دلیل کارشناسان تصریح دارند که هر نوع مقررات گذاری در زمینه احزاب، باید به گونه ای باشد که به تمایز جامعه مدنی و دولت کمک کند اما اگر این مقررات بخواهد جامعه مدنی را تحت سیطره و سلطه دولت درآورد، به هیچ عنوان خدمتی به فرایند توسعه اجتماعی-سیاسی نخواهد کرد. در کشورهای مردمسالار قانون احزاب بیشتر به عنوان ابزاری به منظور تامین ثبات در

دموکراسی تعریف شده است. به عبارت دیگر، قانون احزاب نوشته می شود تا دموکراسی پایدارتر و ریشه دار شود. صرف تصویب قوانین درباره احزاب و انتخابات و... کفایت نمی کند. باید این دسته از قوانین را با استفاده از معیارهای حق-مدارانه، آزادی خواهانه و دموکراتیک استاندارد دسنجی کرد.

این پرسش را می توان مطرح کرد که هدف یک نظام سیاسی از قانونگزاری درباره احزاب چیست؟

تقویت دموکراسی یا قیچی کردن پر و بال آن. دومین متغیری که مطرح است، مساله حدود و قلمروی آزادی های گروهی و در اینجا آزادی حزبی است. در همه کشورها محدودیت هایی برای آزادی های گروهی و فردی قائل می شوند اما چگونگی تعریف و اعمال این محدودیت ها، ماهیت نظام سیاسی را به تصویر می کشاند. در نظام های سیاسی غیردموکراتیک چون توجهی به آزادی بیان و اندیشه نمی شود، محدودیت ها بیشتر جنبه فکری و ایدئولوژیک دارد. در حالیکه در نظام های دموکراتیک بیشتر خط قرمزها به فعالیت های تروریستی، جدایی طلبانه، راسیستی و نظایر اینها معطوف می شود. متغیر سوم وجوه حقوقی حزب و نظام حزبی است. باید مشخص شود که نحوه ثبت احزاب، چگونگی عضویت، مدیریت درون سازمانی و اساسنامه آنها و مرامنامه آنها چگونه است. در اینجا این پرسش جدی می شود که آیا مدیریت درون سازمانی حزب بر رویه های دموکراتیک مبتنی است یا خیر؟ متغیر دیگر بحث مجازات هاست. هرچند کم و کیف نظام سزادهی در حوزه احزاب را هم نمی توان بدون در نظر گرفتن سایر متغیرها مورد بررسی قرار داد.

در ایران، بر اساس چهره ای که قانون اساسی از نظام سیاسی به تصویر کشیده، می توان گفت این نظام از جمله مصادیق حاکمیت دینی است. به عبارت دیگر، بنا بر اصل ششم قانون اساسی، امور کشور با اتکا به آرای مردم اداره نمی شود. در این نظام اعمال قدرت از طریق مردم میسر نشده و مدیریت امور عمومی رای-محور نیست. طبیعی است در چنین نظامی احزاب سیاسی و گروه ها و نهادهای مدنی نقش واقعی خود را ایفا نمیکنند. در نظام رای-محور است که می توان از فعالیت احزاب دفاع کرد.

قانون اساسی همچون اصل 26 آزادی احزاب یا دیگر آزادی های گروهی را به صورت خاص شناسایی می کنند اما از اصل 6 و 8 قانون اساسی هم می توان این نتیجه کلی را گرفت که آزادی های گروهی احزاب و گروه های مخالف و منتقد باید در چارچوب قانون اساسی تضمین شود. قانون اساسی در قسمت اول اصل 26 آزادی های گروهی از جمله آزادی احزاب را به رسمیت شناخته است. البته محدودیت هایی نیز برای این آزادی به رسمیت شناخته شده تا فعالیت احزاب منجر به نقض غرض نشود.

به طور مثال، اگر حزبی اقداماتی را در راستای تمامیت-خواهی انجام داد و حقوق و آزادی های مردم را محدود کرد باید مانع فعالیت این حزب شد. از سوی دیگر تاکید شده که نباید فعالیت احزاب به استقلال کشور آسیبی وارد کند یا اینکه فعالیت احزاب باید در چارچوب اساس جمهوری اسلامی و موازین کلی شریعت باشد. اگر احزاب اقداماتی را انجام دهند که به اساس نظام سیاسی و شریعت آسیب وارد کنند، نمی توانند به فعالیت خود ادامه دهند. اینجاست که حقوق و تکالیف اپوزیسیون برون-سیستمی توجه بیشتری خواهد طلبید.

اما قاعده طلایی اصل 26 آزادی عضویت است. بنابر این اصل نمی توان فردی را مجبور به شرکت در حزب کرد(مانند برخی از احزاب دولت-ساخته) یا مانع از حضور وی شد. قانونگذار درعین حال آزادی های دیگری را به رسمیت شناخته که می توانند این آزادی حزبی را تقویت کنند. مثلا، در اصل 27 قانون اساسی آزادی راهپیمایی و تجمع به رسمیت شناخته شده است. تجمعات و دیگر گردهمایی های موقت هم از مظاهر دموکراسی و تجلی اراده عمومی است. احزاب در بسیاری از موارد دیدگاه های خود را از طریق راهپیمایی، اعتصاب، تحسن و تجمع اعلام می کنند. آزادی تجمعات جزو حقوقی است که بدون آن آزادی احزاب در عمل معنای خود را از دست می دهد. حزبی که نتواند آزادانه تجمعی را برگزار کند نبودنش بهتر از بودنش است! تجمعات از جمله ابزارهایی هستند که احزاب از طریق آن می توانند دیدگاه های خود را منعکس و اعمال کنند. مشروط کردن برگزاری تجمعات و دیگر آزادی های گروهی به کسب اجازه از مراجع دولتی در واقع نقض غرض است. در زمینه احزاب نیز مجوز-محوری خلاف آزادی احزاب و مغایر با قانون اساسی است. احزاب

باید از حق برگزاری تجمع برخوردار بوده و فقط برگزاری گردهمایی‌ها را به اطلاع مقامات مربوطه برسانند تا آنها بتوانند نظم و امنیت را برقرار کرده و از راهپیمایی‌ها متعارض پیشگیری کنند.

آزادی تحزب در فقدان دیگر آزادی‌های گروهی و فردی نمی‌تواند محقق شود. به عبارت دیگر آزادی حزبی باید در کنار سایر آزادی‌های فردی و گروهی قرار گرفته و تضمین شود. تا زمانی که در کشوری تحصن و دیگر گردهمایی‌های مخالفین تحمل نشود، حزب واقعی و مستقل هم شکل نخواهد گرفت. مثلاً نمی‌توان از پذیرش نظام حزبی سخن گفت اما در آیین نامه داخلی مجلس احزاب اقلیت و حقوق آن را به رسمیت نشناخت.

ماده 21 اعلامیه جهانی حقوق بشر تصریح میدارد: بند 1 // هر کس حق دارد که در اداره امور عمومی کشور خود، خواه مستقیماً و خواه با وساطت نمایندگان که آزادانه انتخاب شده باشند شرکت جوید.

بند 2 // هر کس حق دارد با تساوی شرایط، به مشاغل عمومی کشور خود نایل آید.

بند 3 // اساس و منشأ قدرت حکومت، اراده مردم است. این اراده باید به وسیله انتخاباتی ابراز گردد که از روی صداقت و به طور ادواری صورت پذیرد. انتخابات باید عمومی و با رعایت مساوات باشد و با رأی مخفی یا طریقه ای نظیر آن انجام گیرد که آزادی رأی را تأمین نماید.



موارد نقض حقوق شهروندی در زلزله اخیر کرمانشاه

روز یکشنبه 21 آبان ماه 1396 خورشیدی، ساعت 21:48 دقیقه زلزله ای شدید با قدرت 7.3 ریشتر در استان کرمانشاه به وقوع پیوست که منجر به خرابی 7 شهر و 1930 روستای این استان گردید و همچنین منجر به کشته شدن بیش از 436 نفر و مجروح شدن بیش از 7000 تن از هم وطنانم در این منطقه شده است.

ایران کشوری زلزله خیز است تخریب در زلزله امری طبیعی است اما توجه خاص به شهرهای آسیب پذیر و شناخت وضعیت موجود ساخت و سازها و نهایتاً برنامه ریزی مدیریت بحران جهت مقابله با بحرانهای ناشی از زمین لرزه در آنها، امری بسیار ضروری است.

بانگاهی به زلزله های گذشته معمولاً بعد از هر حادثه طبیعی زلزله ویرانگر در یکی از مناطق کشور، برای مدتی مقوم سازی سازه های ساختمانی در راس اخبار و تحلیلهای خبری و کارشناسی قرار میگیرد و بیش از هر زمان دیگری به این ضرورت انسانی و حیاتی پرداخته میشود، و پس از گذشت مدت زمان کوتاه بدون هرگونه تغییراتی در روند، و کیفیت اجرای مقررات ساخت و سازها، این موضوع توسط مدیران و مسئولین دست اندرکار به فراموشی سپرده شده و مجدداً روند ساخت و سازهای غیر استاندارد و نا ایمن توسط سازندگان و متعاقب آن بی توجهی مدیریت شهری و سایر عوامل دخیل در ساخت و سازها شاهد هستیم، حادثه زلزله استان کرمانشاه نیز از این قاعده مستثنی نبوده است.

به استناد صحبت‌های رئیس اتحادیه سراسری کانون وکلای دادگستری ایران (اسکودا) جناب بهمن کشاورز، با اشاره به تاخیر در امداد رسانی در برخی مناطق روستایی در زلزله کرمانشاه گفت: بی شک در زلزله اخیر نقض حقوق شهروندی صورت گرفته است.

با توجه به اینکه قانونگذار حمایت از حقوق زلزله زدگان را پیش بینی کرده و دولت نیز موظف به صیانت و حمایت از حقوق مخدوش شده و متزلزل این هموطنان آسیب پذیر است، آن هم در شرایطی که حقوق آنها از جمله حق حیات، سلامت، بهداشت و خوراک معلق شده، اما در زلزله اخیر شاهد بودیم که امداد رسانی به زلزله زدگان با نارسایی همراه بود و بنابر مشاهدات خبرنگاران حاضر در منطقه حتی تا 42 ساعت بعد از وقوع زلزله به روستاییان در برخی مناطق زلزله زده، امداد رسانی نشده بود.

یکی از اموری که برخورداری از آن به موجب اصل بیست و نهم قانون اساسی از حقوق ملت ایران است، تامین اجتماعی در مقابل در رهامانگی و حوادث و سوانح و نیاز به خدمات بهداشتی و درمانی و مراقبت‌های پزشکی است و دولت مکلف شده طبق قوانین از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم این خدمات را برای یکایک افراد کشور تامین کند.

واضح است که در زمان وقوع حوادث نظیر سیل، زلزله و آتش سوزی وسیع نیاز مردم به این کمک‌ها مبرم تر، بیشتر و فوری تر است. این الزامات جزو وظایف سازمان‌های گوناگون است البته هلال احمر و ستاد بحران نقش اصلی و اولیه را بر عهده دارند و باید این وظیفه را به نحو کامل و در سریع‌ترین زمان انجام دهند.

در صورتی که در ارائه کمک‌ها مکث و تاخیری ایجاد شود این تاخیر یا اشکال می‌تواند جنبه سازمانی داشته باشد یا مسئولیت به افراد متوجه باشد در صورت اول ضمانت اجرای این قصور یا تقصیر سیاسی است یعنی حسب مورد دولت با تذکر، سوال یا حتی استیضاح از طرف قوه مقننه مواجه می‌شود.

جنبه دیگر این است که این تاخیرها، تعللها، تقصیرها و قصورها مستند و مربوط به افراد یعنی ماموران دولت باشد در این حالت در صورت احراز تخلف این ماموران حسب مورد در دادگاه‌های رسیدگی به تخلفات اداری قابل تعقیب هستند و اگر اقدام آنان با اعمال دیگری که بحث مجرمانه دارد توأم باشد از نظر کیفری نیز قابل تعقیب خواهد بود.

اگر اقلام و اجناسی که برای توزیع رایگان بین مردم زلزله زده ارسال شده فروخته شود، افراد دست‌اندرکار به عنوان خیانت در امانت یا اختلال قابل تعقیب و مجازات خواهند بود و چنانچه این حرکات با مقدمات مجرمانه دیگری انجام شود موضوع تعدد جرم نیز مطرح خواهد شد.

در ضایعه و فاجعه اخیر علاوه بر تلفات تکان‌دهنده و وحشتناک انسانی و خساراتی که به اموال مردم وارد شد، شاهد فروریختن و از بین رفتن بناهایی شدیم که مدت کوتاهی از تکمیل آنها سپری شده بود و کسی انتظار خراب شدنشان را

نداشت مانند بیمارستان و مسکن مهر. این پدیده می‌تواند آغازگر تحقیقاتی باشد که دارای جنبه کلان است و شاخه‌های مختلفی دارد.

با بیان اینکه باید مشخص شود ساخت این ابنیه درست بوده یا خیر و آیا نیازهای کسانی که در آن ساکن بودند؛ پیش‌بینی شده است؟ خاطرنشان می‌گردد: مهمترین موضوع که باید بررسی و مشخص شود این است که آیا برای احداث آن‌ها مناقصه برگزار شده یا با ترک مناقصه و گذار شده و اگر قسمت اخیر درست است، چرا و به چه کسی واگذار شده است؟

عدم رعایت موارد گفته شده می‌تواند؛ عناوین مختلفی از قبیل تبانی در معاملات دولتی بی‌مبالاتی و بی‌احتیاطی و عدم رعایت نظامات دولتی در احداث بنا و عناوین دیگری از اعمال قانون مجازات را داشته باشد و سطوح مختلف مدیریت و تصمیم‌گیرنده و مجری و ناظر ممکن است؛ مورد تعقیب قرار گیرند.

در مورد نقض بعضی از این حقوق در قوانین عادی ضمانت اجرا پیش‌بینی شده است و ممکن است برای برخی دیگر ضمانت اجرایی پیش‌بینی نشده باشد.

مواردی که دارای ضمانت اجرایی است؛ شامل حقوقی می‌شود که در فصل سوم قانون اساسی به عنوان حقوق ملت ایران برشمرده شده و قوانین عادی نحوه اجرای آن را پیش‌بینی کرده‌اند، برخی از مواردی که اخیراً در منشور حقوق شهروندی آمده و مطمئناً مهم است و ممکن است دارای ضمانت اجرایی نباشد؛ مانند عدم اهمال در امدادسانی، جزو مواردی است که باید در مجلس شورای اسلامی در قالب لایحه دولت یا طرح نمایندگان ضمانت اجرایی پیدا کنند.

جهت اطلاع، در کشور ما تنها ۸ درصد پسماندهای شهری بازیافت و استفاده مجدد می‌شوند در حالیکه ۹۲ درصد مواد زائد دفن می‌شوند. از مجموع زباله‌های دفع شده ۷۵ درصد به صورت غیر بهداشتی دفن، انباشته یا سوزانده شده و تنها ۲۵ درصد بر اساس ضوابط بهداشتی دفن می‌شوند.

با اشاره به اینکه در قیل از زلزله ۷.۳ ریشتری استان کرمانشاه، تناژ زباله تنها در دو شهر تازه اباد و ازگله ثلاث باباجانی ۱۴ تن در روز است، پس از رخداد این بلای طبیعی، طی ۷ روز گذشته ۴۶۰ تن زباله از معابر عمومی جمع آوری شد که متوسط تناژ زباله روزانه جمع آوری شده ۵۲ تن افزایش داشته است که رشد ۴.۷ برابری را نشان می‌دهد.

جمع آوری زباله و فاضلاب در شهر سرپل ذهاب پس از زلزله تقریباً متوقف شده، نبود فضای مناسب جهت معاینه اجساد جانباختگان زلزله، تأمین آب شرب شهرهای سرپل ذهاب، قصر شیرین، هرسین و ثلاث باباجانی از سرآبهای این شهرها و کدورت آب و سرآب‌ها، که این امر می‌تواند زمینه ساز بروز بیماری‌های عفونی در منطقه شود.

به استناد ماده ۲۵ اعلامیه جهانی حقوق بشر اعلام می‌دارد هر کس حق دارد که سطح زندگی او، سلامتی و رفاه خود و خانواده اش را از حیث خوراک و مسکن و مراقبت‌های طبی و خدمات لازم اجتماعی تأمین کند و همچنین حق دارد که در تمام موارد دیگری که

خارج از اراده انسان، و وسایل امرار معاش از بین رفته باشد، از شرایط آبرومندانانه زندگی برخوردار شود. باید نظارت جدی بر نحوه اجرا و رعایت قوانین و آئین نامه‌های مرتبط با زلزله، علی‌الخصوص قوانین مرتبط با ساخت و ساز (مثل آئین نامه ۲۸۰۰ مقررات ملی ساختمان، خیلی بیشتر از حال صورت گیرد و نباید با وجود جامعه بزرگی از متخصصین در کشور، تنها باخاطر برخی از ملاحظات اجتماعی و اقتصادی، شاهد احداث ساختمانهای غیرمقاوم و شریانهای حیاتی و تأسیسات زیربنایی غیراستاندارد در کشور باشیم.

بند ۱۲ از اصل ۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران:

به پی‌ریزی اقتصادی صحیح و عادلانه بر طبق ضوابط اسلامی جهت ایجاد رفاه و رفع فقر و برطرف ساختن هر نوع محرومیت در زمینه‌های تغذیه و مسکن و کار و بهداشت و تعمیم بیمه.

اصل ۲۹ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران :

برخورداری از تأمین اجتماعی از نظر بازنشستگی، بیکاری، پیری، از کار افتادگی، بی‌سرپرستی، در راه ماندگی، حوادث و سوانح، نیاز به خدمات بهداشتی‌درمانی و مراقبت‌های پزشکی به صورت بیمه و غیره، حقی است همگانی. دولت موظف است طبق قوانین از محل درآمدهای عمومی و درآمدهای حاصل از مشارکت مردم، خدمات و حمایت‌های مالی فوق را برای یک یک افراد کشور تأمین کند.

اصل ۳۱ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران :

داشتن مسکن متناسب با نیاز، حق هر فرد و خانواده ایرانی است. دولت موظف است با رعایت اولویت برای آنها که نیازمندترند به خصوص روستائینان و کارگران زمینه اجرای این اصل را فراهم کند.

اصل ۴۳ قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران :

بند ۱ // تأمین نیازهای اساسی: مسکن، خوراک، پوشاک، بهداشت، درمان، آموزش و پرورش و امکانات لازم برای تشکیل خانواده برای همه.

بر مبنای حقوق شهروندی :

الف- حق حیات، سلامت و کیفیت زندگی

ماده ۱- شهروندان از حق حیات برخوردارند. این حق را نمی‌توان از آن‌ها سلب کرد مگر به موجب قانون.

ماده ۲- شهروندان از حق زندگی شایسته و لوازم آن همچون آب بهداشتی، غذای مناسب، ارتقای سلامت، بهداشت محیط، درمان مناسب، دسترسی به دارو، تجهیزات، کالاهای و خدمات پزشکی، درمانی و بهداشتی منطبق با معیارهای دانش روز و استانداردهای ملی، شرایط محیط زیستی سالم و مطلوب برای ادامه زندگی برخوردارند

در حالی طبیعی‌ترین حق هر شهروند که استنشام هوای پاک است، در کلان شهرهای ایران پایمال می‌شود که داشتن هوای پاک و محیط زیست سالم یکی از مولفه‌های نسل چهارم حقوق بشر محسوب و در منشور حقوق شهروندی رییس جمهور بر آن تأکید کرده، به نحوی که چنین حقی در دایره شمول حقوق طبیعی آحاد شهروندان قرار می‌گیرد؛ اگرچه بسیاری از حقوقدانان معتقدند به لحاظ ارتباط هوای پاک و برخورداری از زیست سالم با حیات و زندگی انسانی جزء نسل اول حقوق بشر قرار می‌گیرد. این اصل مورد پذیرش همه کشورهای جهان قرار گرفته و در قالب حقوق ملت در قوانین اساسی تنظیم و از کرامت و جایگاه والایی برخوردار است. زیرا زیست سالم و برخورداری از محیط پاک را به عنوان پایه حیات انسانی قرار داده‌اند و هرگونه تهدید این حق به مثابه نقض حقوق شهروندی و حقوق بشر قلمداد می‌شود، همچنانکه اصل پنجاهم قانون اساسی ایران این امر را به زیبایی بیان می‌دارد. مقررات حقوق بین‌الملل و اسناد بین‌المللی و داخلی این امر را مورد توجه و تأکید قرار داده‌اند.

مطابق اصل نخست اعلامیه استکهلم «انسان از حقوقی بنیادین برای داشتن آزادی و برابری و شرایط مناسب زندگی در محیط زیستی که به او اجازه زندگی با حیثیت و سعادت‌مندانانه را بدهد، برخوردار است» بر این اساس حق برخورداری از هوای سالم و پاک و عاری از آلودگی برای شهروندان جزء لاینفک زندگی قرار گرفته و تضمین آن در راستای حق بر محیط زیست سالم جزو حقوق اولیه هر شهروند قرار می‌گیرد و در این راستا حق بر هوای پاک از زیر مجموعه‌های حق بر محیط زیست سالم به شمار می‌رود و در برخی قوانین بر «حق تنفس بر هوای پاک» صحه گذاشته شده است. بر اساس

این امر هر شهروندی حق دارد در هوایی پاک و سالم تنفس کند و دولت ها مکلف به اتخاذ تدابیری برای تضمین آن هستند. همچنانکه در ایران اصل پنجاهم قانون اساسی این تکلیف را بر عهده همگان قرار داده است.

اعلامیه جهانی حقوق بشر 1948 داشتن زندگی سالم و محیط پاک را حق همه آحاد بشر می داند. ماده سوم و محتوای مواد 25 و 27 این اعلامیه بیانگر این موضوع است. همچنین حق بر حیات از حقوق ذاتی هر شخص انسانی است که باید به موجب قانون حمایت شود و مجددا این حق در اسناد حقوق بشری مورد تاکید قرار گرفته است.



گذاری بر زوایای پنهان نقض حقوق بشر در ایران

بنابر اعلام سازمان بهداشت جهانی، ایران در میان 190 کشور از نظر تصادفات جاده ای رتبه 189 را داراست با این حال بیشترین تلفات نوروز مربوط به دو روز آخر سفرها و موج بازگشت مسافران است. طبق آخرین آمار پزشکی قانونی ایران و طبق تحقیق صورت گرفته در این خصوص، اولین علت مرگ و میر در ایران تصادفات جاده ای و دومین علت سرطان ها هستند.

براساس آمارهای موجود در نوروز هر سال هر 71 دقیقه یک نفر در تصادفات جاده ای جان خود را از دست داده است. آمار کشته ها در تصادفات رانندگی در ایران به رغم همه تلاش هایی که از طرف پلیس و سایر نهادها انجام می شود همچنان به شدت بالا است. این آمار به حدی تکان دهنده است که گفته می شود در سال گذشته در هر 60 دقیقه یک نفر در جاده های ایران کشته شده است و همین میزان مرگ و میر تلفات رانندگی در ایران موجب شده تا ایران در آمار کشته به ازای هر 100 هزار نفر در رده ای همانند کشورهای آفریقایی باشد.

وقتی دو تشکل رو در رو بر سر موضوع بی کیفیتی ساختمان ها به تفاهم می رسند.

مشکلات میان دو سازمان مرتبط با حوزه ساخت و ساز کشور یعنی سازمان های نظام کاردانی و نظام مهندسی سالهاست که به صورت سریالی بلندمدت و بی پایان در آمده است.

این مشکلات که ناشی از برداشتهای سلیقه ای در حوزه قوانین مربوط به ساخت و ساز بوده است سبب شده تا بخش عظیمی از کاردانهای فنی کشور به دلیل "به کار گرفته نشدن" در امور ساخت و ساز عطای حضور در این عرصه را به لقاییش ببخشند و یا به سمت "مهندس شدن" کوچ کنند یا پیشه دیگری برای خود انتخاب کنند.

اما موضوع مهمی که در میان مناقشات بین فعالان عرصه ساخت و ساز مورد غفلت واقع شده است، کیفیت ساختمانها است؛ سالیانست که متولیان امر از مسئولان ارشد دولت تا مراکز تحقیقاتی از کوتاهی عمر مفید ساختمان در ایران گلایه می کنند اما به رغم تلاش های صورت گرفته، نبود کیفیت، همچنان به عنوان مهمترین معضل بخش ساخت و ساز کشور باقی مانده است.

این موضوع اخیرا به قدری آزردهنده شده است که این بار مسئولان دو تشکل یادشده هم به رغم تمام اختلاف سلیقه ها بر آن اذعان کرده اند؛ از یک سو متولی نظام کاردانی در مجمع سالیانه این سازمان به کیفیت بد ساخت و ساز در کشور تاخته است و از سوی دیگر یک مقام بلندپایه سازمان نظام مهندسی در نامه ای سرگشاده به وزیر راه و شهرسازی مشکلات کنونی حوزه ساخت و ساز کشور را وسیعتر از آن دانسته که حتی در شمار آید!

رئیس سازمان نظام کاردانی ساختمان استان تهران با اشاره به این که وضعیت ساخت و سازها در کشور مضحک است، گفت: چرا برخی مسئولان جلوی کاردان های فنی برای ارتقای کیفیت ساخت و سازها را می گیرند؟

تا روزی که مسئولان به واقعیت ها توجه نکنند چاره ای جز تکرار حقایق را نداریم.

واقعیت این است که امروز صنعت ساختمان و ساخت و ساز روزگار خوبی ندارد، ویژگی های ساختمان سازی درست نیست و آدم هایی که باید در این عرصه باشند، نیستند.

با توجه به اینکه ۱۰ سال پیش هم اینگونه بوده و الان همینطور است، آسیب پذیری بسیار زیادی ساختمانها در برابر زلزله دارند و این مسئله بر کسی پوشیده نیست. ضریب ایمنی ساختمانها بسیار پایین است.

با وجود بافت های فرسوده شهری بسیار در کشور، تصریح میشود: این ساختمانها نیازی به زلزله شدیدی ندارند و یک زلزله با ریشتر کم برای تخریب آنها کافی است.

وی با بیان این که ۸۰ درصد کاردان های فنی ساختمان عاشق این شغل هستند، گفت: چرا باید شرایط را آنقدر سخت کنند که کاردان های فنی این حرفه را رها کنند؟ آیا هیچ راهی به جز مهندس شدن کاردان های فنی در کشور وجود ندارد، آیا این به نفع ساخت و ساز کشور است؟ مشکلات ساخت و ساز کشور بسیار وسیع است.

بیکاری، اعتیاد و فحشا، سه عواملی است که همواره کشورهای جهان سوم را تحت تاثیر خود قرار می دهد و همواره برای این کشورها مشکلات لاینحلی را ایجاد می کند. به گفته کارشناسان جامعه شناسی، فقر مهم ترین عامل ایجاد مفاسد اجتماعی است هر چند که برخی اعتقاد دارند رفاه زدگی و ثروت نیز می تواند به نوعی باعث بروز مفاسد اجتماعی شود.

در ایران نیز معضلات اقتصادی، نرخ تورم بالا، عدم مدیریت صحیح بر اقتصاد کشور و نبود شغل متناسب با تخصص افراد و ... همه و همه باعث افزایش مفاسد اجتماعی در کشور می شود.

بر اساس آخرین آمار اعلام شده درباره میزان اعتیاد زنان در کشور که بر اساس یافته های پژوهشی که تحت عنوان «بررسی عوامل تاب آوری زنان دارای همسر معتاد در برابر اعتیاد» توسط دانشگاه علوم بهزیستی و توانبخشی در سال گذشته برای تعیین عوارض زندگی با همسران معتاد و به صورت مقایسه ای در بین 200 زن دارای همسر معتاد (خیابانی، زندانی و تحت درمان) و 200 زن دارای همسر سالم انجام شد، نشان داد، 82 درصد از زنان دارای همسر معتاد با اطلاع همسر خود مواد مخدر مصرف می کنند، این در حالی است که بسیاری از زنان برای حفظ آبرو و به خاطر زشتی اعتیاد، در آمارهای رسمی شرکت نمی کنند و واقعیت را نمی گویند. بسیاری از زنان معتاد به دلیل قوانین عرفی که در جامعه وجود

دارد و به یک زن معتاد در جامعه انگ زده می‌شود کمتر تصور مراجعه به مراکز خود معرف را دارند و به همین خاطر، اعتیاد در زنان پنهان مانده و بخش قابل توجهی از جمعیت معتادان زن کشور در آمار گنجانده نمی‌شود.

برخی گزارش‌ها حکایت از این دارد که در مقابل هر 100 مرد معتاد 7 زن معتاد در کشور وجود دارد ادامه می‌دهد: 62 درصد زنان دارای همسر معتاد به اعتیاد مبتلا می‌شوند.

در هر حال آنچه مسلم است، مصرف چندگانه مواد توسط همسر، آزار فیزیکی و خیانت جنسی و عاطفی از عوامل موثر در کاهش تاب‌آوری زنان دارای همسر معتاد در برابر اعتیاد است و با توجه به این موضوع، کاملاً مشخص است که اعتیاد پنهان در جامعه روز به روز گسترده‌تر می‌شود و آمارهای رسمی درباره تعداد معتادین هرگز قابل استناد نیست.

در زمینه فحشا و روسپیگری نیز وضع به همین منوال است. هر چند این عمل در کشور ما جرم محسوب می‌شود، اما برخی از جامعه‌شناسان و تحلیلگران اجتماعی این پدیده را در زمره آسیب‌های اجتماعی معرفی می‌نمایند و خواهان آسیب شناسی جدی آن هستند.

با این وجود تاکنون هیچ آمار رسمی و گزارش دقیق درباره اشکال نمودار شدن روسپیگری در ایران منتشر نشده است، و اواخر سال گذشته مدیرکل دفتر امور آسیب‌دیدگان اجتماعی سازمان بهزیستی کشور در کنفرانس خبری خود با اذعان به این مطلب گفت: «دسترسی به زنان روسپی با هیچ روشی برای ما میسر نیست و هیچ‌کجا آماری هم در این ارتباط وجود ندارد.» و این عدم دسترسی به آمار صحیح، می‌تواند عواقب بدی را به دنبال داشته باشد.

در هر حال، اظهار نظر درباره میزان رواج روسپیگری در ایران و شکل‌های بروز این پدیده با توجه به حساسیت‌های حول این محور بررسی این پدیده پنهان اجتماعی را نیز سخت‌تر می‌نماید. شاید بتوان گفت آخرین آمار و بررسی پژوهشی درباره میزان رواج این مسئله در تیر ماه سال 88 منتشر شد و در آن مقطع سیدکاظم رسول زاده طباطبایی مدیر گروه روانشناسی دانشگاه تربیت مدرس گفت: «در دهه 60 و 70 سن روسپیگری بالای 30 سال بود اما اکنون سن روسپیگری از 15 سال به بالا رسیده است.»

با وجود فقر آماری در این زمینه کارشناسان در یک مسئله اتفاق نظر دارند و آن مسئله این است که روسپیگری در ایران در شرایط نگران‌کننده به سر می‌برد و با توجه به شرایط بد اقتصادی و افزایش فقر، همچنین بالا رفتن سطح زندگی، این وضعیت بدتر هم خواهد شد. از همه بدتر آن که به گزارش سایت فرارو تحقیقات دانشگاه شهید بهشتی نشان داده است که آمار روسپیگری بین زنان متأهل بیشتر از مجردهاست و این فاجعه بنیان خانواده را از درون می‌پوساند و سست می‌کند و البته آمار افزایش طلاق نیز مدرک مستدلی برای این ادعا محسوب می‌شود.

آمار ازدواج در سه ماهه اول سال 1396، ۲۲۴ هزار و ۵۲ مورد و طلاق ۳۳ هزار و ۱۴۷ مورد بوده است. در سال گذشته به ازای هر ۱۲ ازدواج دو طلاق به ثبت رسیده که امسال این آمار به ازای هر ۱۳ ازدواج دو طلاق ثبت شده است که این خود نشان دهنده افزایش آمار ازدواج در کشور است.

از اینرو به نظر می‌رسد که جامعه ایرانی به شدت نیازمند فعالیت‌های عالمانه همه نهادها در عرصه‌های اجتماعی است و غفلت از این حوزه می‌تواند آسیب‌های جبران‌ناپذیری را به ما وارد کند.

منشور حقوق شهروندی دولت مجموعه‌ای 120 ماده‌ای که مستند به اصول قانون اساسی و نیز مواد قوانین عادی است. خواندن یک باره آن برای هر شهروندی مناسب و ضروری است، و آموزش آن نیز در سطوح گوناگون از ابتدایی و یا حتی مهد کودک تا سطوح بالایی دانشگاهی الزامی است. ولی همان‌طور که در توضیح منشور و نیز مستندات آن آمده، در صدد نبوده‌اند تا حقوق جدیدی را برای شهروندان تعریف کنند، بلکه همان حقوقی را که تاکنون تعریف و تصویب شده، بازنشر و تأکید کرده‌اند. ولی پرسشی که در ذهن مخاطب وجود دارد این است که اگر این حقوق رعایت می‌شده، گردآوری و بازنشر

آنها چه موضوعیتی دارد؟ و اگر این حقوق رعایت نمی‌شده است، پس مقدم بر هر چیزی بوجود آوردن شرایطی است که به اجرای این حقوق منتهی شود.

پیش‌نویس منشور حقوق شهروندی از اولویت‌های مهم دولت آقای روحانی بود. رئیس‌جمهور از این منشور به عنوان "مبنایی خوب برای همدلی و هم‌زبانی" یاد کرد. وی اعلام کرد اجرای این منشور از سوی دیگر، مبنای مناسبی در زمینه حقوق بشر خواهد بود تا در مقابل ادعاهایی که علیه جمهوری اسلامی ایران در دنیا درخصوص نقض حقوق بشر مطرح می‌شود، صدای ناحق آنان را نسبت به جمهوری اسلامی کوتاه و فریاد ما را رساتر کند.

در این منشور با دو دسته از حقوق مواجهیم. نیازی به مرور تمامی 120 ماده آن نیست. کافی است که 2 ماده اول را مرور کنیم تا با این دو دسته از حقوق آشنا شویم.

ماده 1- شهروندان از حق حیات برخوردارند. این حق را نمی‌توان از آنها سلب کرد مگر به‌موجب قانون.

ماده 2- شهروندان از حق زندگی شایسته و لوازم آن همچون آب بهداشتی، غذای مناسب، ارتقای سلامت، بهداشت محیط، درمان مناسب، دسترسی به دارو، تجهیزات، کالاهای و خدمات پزشکی، درمانی و بهداشتی منطبق با معیارهای دانش روز و استانداردهای ملی، شرایط محیط زیستی سالم و مطلوب برای ادامه زندگی برخوردارند.

مفاد ماده یک مصداق معنای دقیق و علمی از حقوق است. کافی است که یک کودک در گوشه‌ای از بلوچستان کشته شود. کودکی که از همه حقوق دیگر از جمله آموزش، بهداشت، آب آشامیدنی سالم، شغل و حتی غذای کافی و... محروم است. چنین قتلی بطور معمول به سرعت موجب باز شدن پرونده‌ای می‌شود که حتی اگر شکای هم نداشته باشد، دادگاه آن را رسیدگی و پلیس را مأمور پیدا کردن قاتل می‌کند. حتی اگر قاتل این کودک، پدر یا یکی از اعضای خانواده او باشد و شکایتی هم از قتل نداشته باشند، دادگاه به اتهام رسیدگی می‌کند و با هر زحمتی شده قاتل را پیدا کرده و مجازات می‌کند و هزینه این کار بسیار هم زیاد است. در حالی که آن کودک در زمان حیاتش اندکی از این هزینه را برای تأمین حقوق ثانویه‌اش به‌رهمند نبود. به صورت قراردادی حقوق دارای ضمانت اجرا را حقوق اولیه (موارد مشابه ماده 1) و حقوق بدون ضمانت اجرا را که در معنای اصیل حقوق نیست، ثانویه (موارد مشابه ماده 2) می‌نامیم. با توسعه و پیشرفت جوامع، حقوق اولیه گسترده‌تر می‌شود و موارد بیشتری از حقوق ثانویه به حقوق اولیه منتقل می‌شوند و استیفای آنها ضمانت اجرا پیدا می‌کند. اعمال حقوق اولیه، به معنای وجود حاکمیت قانون در جامعه است، و میزان رعایت حقوق ثانویه، ناشی از سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی هر جامعه است.

ولی هر دو مورد به شدت تابع توانمندی شهروندان هستند. به‌طور مشخص باید گفت منظور از کلمه شهروند، انسانی توانمند است که نسبت به سرنویشت و حقوق خود نیز مسئولیت دارد. در واقع در برابر حقوقی که در جامعه دارد، تکالیف و مسئولیتی نیز متناسب با آن بر دوش خود می‌بیند. اگر یک جامعه فاقد شهروند به این معنا باشد، هیچ حقوق پایداری نخواهد داشت. و ضمانتی برای تداوم رعایت آن حقوق نخواهد بود. بنابراین هرگونه کوششی برای تحقق حقوق شهروندی باید معطوف به دو نکته باشد. اول رفع موانع ساختاری حاکمیت قانون. دوم تقویت روحیه شهروندی و مسئولیت‌پذیری و در یک کلمه توانمندسازی است. اینکه گفته می‌شود حق گرفتنی است و نه دادنی، مصداق دقیقی از این مفهوم است. در واقع ما باید افرادی، مسئولیت‌پذیر و خواهان حقوق خویش یا شهروند داشته باشیم، تا بتوانند حقوق خود را از هر کسی که لازم بدانند استیفا کنند. به معنای دیگر ما در درجه اول، نیازمند دولت پاسخگو نیستیم؛ بلکه نیازمند ملت پرسشگر هستیم. ملتی که پرسشگری او، دولت را پاسخگو خواهد کرد.

این دو هدف چگونه محقق می‌شود؟ رعایت و استیفای حقوق را نمی‌توان به گزاره‌های اخلاقی تقلیل داد. حقوق من و شما وقتی رعایت می‌شود که هزینه نقض آن سنگین باشد. بنابراین حقوق شهروند و ملت وقتی از طرف دولت رعایت و محترم شمرده می‌شود که موازنه قوا میانشان برقرار باشد، در غیر این صورت یا ناقص رعایت می‌شود، که به نوعی عدم رعایت است، یا ناپایدار خواهد بود. موازنه قوا جز از طریق سازماندهی و تشکلیابی مردم در نهادهای مدنی مستقل از قدرت،

امکان‌پذیر نیست. بنابراین مهم‌ترین اقدام هر طرفدار حقوق مدنی و شهروندی این است که راه را برای تحقق این هدف باز کند. قدرت مردم باید در رسانه‌ها و اقتصاد و تشکیلات مستقل بازتاب پیدا کند. مردم فاقد رسانه، فاقد تشکیلات و فاقد توان اقتصادی؛ ضعیف‌تر از آن هستند که به چیزی به نام حقوق فکر کنند، چه رسد به اینکه بخواهند مانع از نقض حقوقشان شوند.

آیا این نکات به معنای نفی و یا کم‌اهمیت دانستن رونمایی از منشور حقوق شهروندی است؟ پاسخ منفی است. زیرا سطح حقوقی که در عمل برای یک ایرانی رعایت می‌شود، کمتر از آن چیزی است که به لحاظ مرحله توسعه‌یافتگی اجتماعی، شایسته آن است. بنابراین باید این سطح را ارتقا داد. یکی از عوامل موثر بر ارتقای چنین سطحی، طرح موضوع در گستره عمومی و گسترش آگاهی‌های مردم درباره این حقوق است. ولی مشکل اصلی در فقدان آن موازنه میان قدرت دو طرف، به اندازه‌ای است که بتواند همه این حقوق را تأمین کند. باید آن موازنه را متناسب با این حقوق برقرار کرد.



بررسی برده‌داری مدرن در ایران

امروزه پس از سال‌ها مبارزه با برده‌داری در سراسر جهان و تصویب قوانین بین‌المللی متعدد بر ضد بردگی، ممکن است دیگر از برده‌داری سنتی که در آن بردگان به‌عنوان دارایی ارباب خرید و فروش می‌شوند، نشان‌چندانی در جهان باقی نمانده باشد؛ اما همچنان نقض آزادی‌های اساسی بشری در سراسر جهان ادامه دارد و منجر به گونه‌هایی دیگر از بردگی شده است.

در تعریف مدرن، بردگی به وضعیتی گفته می‌شود که فرد در آن بدون میل و خواست خود، عملاً مجبور به انجام کاری شده باشد. بردگی مدرن را می‌توان وضعیتی دانست که یک فرد، آزادی شخصی دیگر (ازجمله آزادی برای در اختیار داشتن بدن خود یا آزادی برای تصمیم به سرباز زدن از انجام یک کار و یا پایان دادن به یک کار) را از او سلب می‌کند و

به این ترتیب، او را مورد بهره‌کشی و استثمار قرار می‌دهد. در این موارد، سلب آزادی از طریق تهدید، خشونت، اجبار، سوء استفاده از قدرت و یا اغفال و فریب انجام می‌شود و نتیجه‌ی اصلی آن این است که فرد توانایی سرباز زدن یا خروج از وضعیت فعلی را از دست می‌دهد. خرید و فروش و قاچاق انسان، بیگاری و کار اجباری، ازدواج اجباری، بهره‌کشی جنسی، کار اجباری به‌عنوان خدمتکار یا کارگر خانگی، کار اجباری کودکان، سربازگیری از میان کودکان، استثمار افراد در تجارت مواد مخدر و ... همگی از انواع برده‌داری مدرن به‌شمار می‌آیند. گونه‌هایی از برده‌داری که با وجود ممنوعیت هرگونه بردگی و برده‌داری در حقوق بین‌الملل، همچنان در سراسر جهان به‌وفور به چشم می‌خورد.

گزارش جهانی برده‌داری در سال ۲۰۱۶، برده‌داری مدرن را «گرفتن آزادی و نقض حقوق دیگران» تعریف می‌کند. به این ترتیب که فردی، اختیار و حق خود را بر بدنش از دست بدهد، حق انتخاب یا امتناع از کار اجباری را نداشته باشد و آزادی او سلب شود، مورد خشونت، تهدید و سوءاستفاده قرار بگیرد و امکان تغییر شرایط خود را از نداشته باشد. سازمان ملل متحد می‌گوید که هرچند اشکال و فرم‌های برده‌داری سنتی و مدرن بسیار متفاوت است اما نقض حقوق بشر و کرامت انسانی نقطه مرکزی و قلب هر دو شیوه است.

ایران با ۴۹۵۳۰۰ نفر قربانی، در رتبه بیستم شاخص جهانی برده‌داری مدرن قرار دارد. این تعداد حدود شش دهم درصد از کل جمعیت ایران را تشکیل می‌دهد. همچنین ایران به‌عنوان یکی از سهل‌انگارترین کشورها در زمینه مقابله با برده‌داری مدرن شناخته شده است.

بردگی مدرن و کودکان

کنوناسیون حقوق کودکان، مصوب سال ۱۹۸۹، هر انسان زیر ۱۸ سال را کودک می‌داند. با در نظر گرفتن سن کودکی، بسیاری از کودکان ایران و جهان، قربانی بردگی مدرن هستند. ازدواج‌های زودهنگام کودکان، کودکان کار، کودکان قربانی قاچاق انسان و قاچاق جنسی، کودکان سرباز و ... همه مصداق‌هایی از بردگی کودکان هستند.

کودکانی که مورد اذیت و آزار قرار می‌گیرند و در پورنوگرافی، فحشا، فعالیت‌های غیرقانونی برای حمل و نقل مواد مخدر و سایر کارهای غیرقانونی به کار گرفته می‌شوند، کودکانی که مجبور به گدایی یا دزدی‌های کوچک می‌شوند، کودکانی که مجبور به کار اجباری در صنایع کشاورزی، کارخانه‌ها، ساختمان‌سازی، کوره‌های آجرپزی، معادن، رستوران‌ها و مناطق توریستی هستند، همه در شمول بردگی مدرن قرار می‌گیرند.

علاوه بر اینها، از برخی از کودکان در مناطق جنگی به‌عنوان سرباز استفاده می‌شود و علاوه بر استفاده از آنها در امور نظامی به کارهایی مانند بارکشی و اداشته می‌شوند یا اگر دختر باشند آنها را به اجبار به ازدواج جنگجویان در می‌آورند.

بر اساس گزارش یونیسف، ۳۰۰ هزار سرباز کودک در ۳۰ منطقه جهان در بردگی و اسارت هستند که سن برخی از آنها حتی کمتر از ۱۰ سال است.

کار کودکان، بردگی آشکار معاصر

صندوق بین‌المللی کمک به کودکان سازمان ملل متحد یونیسف، کار اجباری کودکان را اصلی‌ترین نگرانی خود در زمینه مبارزه با برده‌داری نوین می‌داند. کریستوف بولیراک، سخنگوی یونیسف می‌گوید: «ماموران سازمان ملل واژه برده‌داری را با احتیاط به کار می‌برند ولی واقعیت این است که اجیر کردن کودکان که معمولاً با سوء استفاده جنسی نیز همراه است، یکی از اشکال برده‌داری به شمار می‌آید.

در ایران از دیرباز از برخی کودکان برای انجام کارهای خانگی استفاده می‌شود. این کودکان ساعت‌های طولانی، در شرایط غیر بهداشتی مجبور به کارند و در ازای دستمزد اندک و گاهی در ازای قرض و بدهی خانواده مجبورند در منازل اربابان خود کار کنند. این نوع بردگی در برخی استان‌های ایران مثل استان‌های شمالی تا امروز مشاهده می‌شود.

بر اساس گزارش سازمان بین‌المللی کار در سال ۲۰۱۲، ۱۶۸ میلیون کودک کار وجود دارد که بین سنین ۵ تا ۱۷ سال قرار دارند. ۵ درصد از کودکان کار در شرایط غیر قابل تحمل و مرگبار قرار دارند. در ایران آمار دقیقی از کودکان کار وجود ندارد اما بر اساس برخی از گزارش‌های جدید، بین ۳ تا ۷ میلیون کودک کار در این کشور وجود دارد که این رقم برای تهران نیز ۲۰ هزار نفر تخمین زده می‌شود. کودکان کار در ایران، گاه دستفروشان ساده‌ای در چهارراه‌های شهرهای بزرگ هستند، گاه گدایانی پراکنده در خیابان و گاه کارگران ارزان کوره پزخانه‌ها و کارگاه‌های غیرمجاز. برخی از این کودکان را والدین معتاد هنگام تولد به کارفرمایانی فروخته‌اند که آنها را برای گدایی و کار در شبکه‌های توزیع مواد مخدر و فعالیت‌هایی از این دست به کار می‌گیرند.

اما برخلاف تصور رایج، الزاماً همه کودکان کار، سازمان یافته نیستند و برخی از خانواده‌ها به ویژه مهاجرین برای تامین مخارج زندگی خود به ویژه در شرایط رکود اقتصادی کودکان خود را مجبور به کار می‌کنند. گدایی اجباری کودکان، به ویژه کودکان افغانستانی، اذیت و آزار فیزیکی و روانی و اعتیاد از روش‌هایی است که برای ننگه داشتن این کودکان در بردگی مدرن به کار گرفته می‌شود.

پسران مهاجر عموماً افغانستانی، برای کار اجباری در کشاورزی و ساختمان به کار گرفته می‌شوند و در مواردی در خطر سوءاستفاده جنسی کارفرمایان هم قرار دارند.

با این حال، قانون حمایت از کودکان و نوجوانان در ماده دوی خود «هر نوع اذیت و آزار کودکان و نوجوانان را که موجب شود به آنان صدمه جسمانی یا روانی و اخلاقی وارد شود»، ممنوع کرده و بدون نیاز به شاکی خصوصی توسط مدعی العموم قابل پی‌گیری می‌داند. ماده ۶ این قانون نیز «همه افراد، موسسات و مراکز» متصدی سرپرستی کودکان و نوجوانان را ملزم کرده است تا هر گونه موارد سوءاستفاده را به مقامات ذیصلاح گزارش دهند. این در حالی است که اغلب موارد سوءاستفاده از کودکان به دلایل عرفی هرگز گزارش نمی‌شود.

بردگی جنسی

در مورد دختران، بردگی مدرن صورت ویژه‌ای دارد. یکی از مهم‌ترین شکل‌های آن ازدواج اجباری در سنین بسیار پایین است. در بسیاری از این ازدواج‌ها، دختر بچه‌ها در واقع به عنوان نیروی کار به خانواده همسر خود فروخته می‌شوند یا در

ازای قرض و بدهی به عقد طلبکار در می‌آیند. بر اساس برخی از آمارها، در حال حاضر ۴۳ هزار ازدواج دختر بچه های ۱۰ تا ۱۵ ساله در ایران وجود دارد.

اما در گزارش سال ۲۰۱۵ وزارت امور خارجه امریکا در زمینه قاچاق انسان در سطح جهان آمده است که در فاصله سال‌های ۲۰۱۵-۲۰۰۹، زنان و دختران به طور فزاینده‌ای از مسیر ایران به کشورهای حوزه خلیج فارس برده شده‌اند تا در اختیار گروه‌هایی قرار بگیرند که این زنان و دختران را به اسارت جنسی می‌گیرند یا به ازدواج اجباری وا می‌دارند.

سوءاستفاده از کودکان یکی دیگر از شیوه‌های برده‌داری نوین در جهان است. درباره اینکه چه تعداد کودک در ایران در فضای مجازی مورد سوءاستفاده جنسی بزرگسالان قرار می‌گیرند آماری در دست نیست و تنها زمان‌هایی که نمونه‌ای از این نوع برده‌داری مورد پی‌گرد قانونی قرار بگیرد، می‌توان درباره آن اطلاعاتی کسب کرد.

قانون جرائم رایانه‌ای ایران در بند د ماده ۲۸ خود در فصل صلاحیت، جرائم رایانه‌ای متضمن سوء استفاده از اشخاص کمتر از ۱۸ سال را، اعم از آنکه مرتکب یا بزه‌دیده ایرانی یا غیر ایرانی باشد، در دادگاه‌های ایران قابل رسیدگی می‌داند.

اما این قانون مشخص نکرده که در صورت گزارش نشدن این نوع سوءاستفاده‌ها به چه نحوی می‌توان سرپرستان کودک را مورد تعقیب قرار داد،



برخورد با فساد در دولت روحانی و احمدی نژاد

بی‌شک تبعیض و نابرابری در پرداخت حقوق به مدیران و کارمندان و کارگران به‌هیچ وجه قابل توجیه نیست. اینکه در جامعه‌ای کسانی باشند که در فیش‌های حقوقی‌شان اعداد و ارقام نامتعارف با قوانین کشور باشد نه تنها برای مردم پذیرفتنی نیست بلکه وجود آن نیز باعث بی‌اعتمادی و بدبینی شدید به مسئولان و سیستم حاکم خواهد شد. آنچه این روزها به عنوان حقوق‌های نجومی فضای رسانه‌ای کشور را تحت تأثیر خود قرار داده دارای ابعاد مختلفی است که به نظر می‌رسد مطرح‌کنندگان آن، بیشتر به دنبال سوءاستفاده سیاسی از این مسئله برای مقابله با دولت هستند.

تبعیض و نابرابری باعث فساد، فقر و بی‌ثباتی در یک جامعه می‌شود و افشای فساد و مبارز با آن نیز امری ضروری و روحانی و احمدی‌نژاد در برخورد با فساد چه کردند؟

آنچه این روزها برخی رسانه‌های دل‌واپس علیه دولت روحانی به‌راه‌انداخته‌اند، هیاهویی از همین جنس است. جنجالی که عده‌ای در آن افکار عمومی را بازیچه خود قرار داده‌اند تا بلکه از این آب گل‌آلود به منافع جناحی خود برسند. کسی از افشای فیش‌های حقوقی نجومی برخی مدیران ناراحت نیست؛ بلکه یک بی‌عدالتی است که باید هرچه سریعتر رفع شود اما پرسش این است که آیا پرداخت حقوق‌های نامتعارف و نجومی محصول عملکرد دولت یازدهم است یا اینکه از قبل نیز بوده و ریشه در مشکلات سیستم اداری کشور دارد؟

آیا همین رسانه‌ها که این روزها برخی فیش‌های حقوقی را بهانه‌ای برای تخریب دولت قرار داده‌اند، در دولت‌های نهم و دهم چشم‌شان به حقوق‌های نجومی برخی مدیران نخورده بود؟

آیا اختلاس‌های میلیاردی و تخلف مالی گسترده دولت‌های قبل را ندیده بودند؟

نمایندگان مجلسی که این روزها دولت روحانی را متهم به عدم برخورد با پرداخت حقوقی‌های نامتعارف می‌کنند، مگر در دوره مسئولیت‌شان در مجلس پرونده‌های فساد مالی دولت قبلی را ندیده بودند؟

چرا پرونده‌های تحقیق و تفحص از نهادهای متخلف دولت احمدی‌نژاد بی‌نتیجه ماند و برخی پرونده‌های فساد مالی در مجلس گم شد؟ چندانکه از کابینه دولت‌های نهم و دهم پرسیده‌اند که چرا در مجموعه تحت مدیریت شما این همه فساد مالی و تخلف مشاهده می‌شود؟

واقعیت این است که در این کشور، برای برخی گروه‌ها و افراد در مسئله مبارزه با فساد، اصل و هدف ریشه‌یابی و از بین بردن فساد نیست، بلکه آنچه اهمیت دارد این است که بتوان از این مسئله برای تخریب و حذف رقیب از صحنه سیاسی کشور استفاده کرد. وگرنه چطور عده‌ای که اکنون داعیه‌دار افشاگری درباره فساد مالی شده‌اند در برابر حجم عظیمی از اختلاس و تخلفات مالی دولت قبل سکوت کرده و در برابر دولتی که بی‌شک اراده‌ای جدی برای ریشه‌کنی فساد دارد چنین جنجال به‌راه انداخته‌اند. وقتی احمدی‌نژاد گفته بود که کابینه خط قرمز من است کدام یک از همین مدعیان و دل‌واپسان امروزی که از قضا آن روز حامی آن دولت نیز بودند، به انتقاد از او پرداختند؟

کدام یک از دل‌واپسان امروزی به احمدی‌نژاد گوشزد کردند که در امر مبارزه با فساد خط قرمزی وجود ندارد؟

کدام یک از مسئولان دولت قبل در برابر آن همه فساد و اختلاس از مردم عذرخواهی کردند؟

کدام عضو کابینه قبل بخاطر آن همه قانون‌شکنی‌ها و تاراج بیت‌المال و ثروت‌های ملی حاضر شدند استعفا بدهند؟ احمدی‌نژاد کی دستور رسیدگی به تخلفات مدیران و اعضای دولت خود را داده بود؟

و کدام یک از رسانه‌های دل‌وایس امروزی، برای حتی یک‌بار هم که شده از وی سؤال کردند که چرا این همه فساد و قانون‌شکنی در دولت شما رخ می‌دهد؟ جالب اینکه رسانه‌های منتقد نیز در آن زمان به انواع اتهامات محکوم و توقیف می‌شدند.



اعتراض از جنس خودکشی

خودکشی در ملاء عام یک اعتراض و فریاد است. زمانی که کسی می‌خواهد به دیگران بفهماند در چه وضعیتی به سر می‌برد، در ملاء عام خودکشی می‌کند. یعنی مسائلی که جنبه عمومی و عام‌تر دارد. به طور مثال زمانی که به کسی تعرض می‌شود، او در ملاء عام خودکشی می‌کند و به این شکل نسبت به شرایطش اعتراض می‌کند. بنابراین می‌توان گفت خودکشی در ملاء عام یک نوع از اعتراض است.

جامعه باید پیام کسانی که در ملاء عام خودکشی می‌کنند را بررسی کند. افرادی که دست به این اقدام می‌زنند، نمی‌خواهند علت مرگشان خاموش باشد.

اقدام به خودکشی با خودکشی که منجر به مرگ می‌شود، متفاوت است. علت خودکشی افسردگی است و افسردگی از تنهایی می‌آید. زنان و دختران در جامعه ما تنهاترند، یعنی فرصت‌هایی که بتوانند با دیگران باشند و شاد زندگی کنند برایشان به رسمیت شناخته نمی‌شود.

متأسفانه در ایران، خانواده‌ها حاضرند به پسران‌شان آزادی بدهند، اما همان آزادی را برای دختران‌شان قائل نیستند و جامعه نیز به همین گونه است یعنی بسیاری از مسائل برای پسران قابل قبول است، اما برای دختران این‌طور نیست.

حتی اگر مردی به زنش خیانت کند، جامعه با این موضوع کنار می‌آید و با این مسئله به شکل سنتی برخورد می‌کند.

در این چند سال اخیر مسئله قلیان مطرح شده، برای جامعه ایران اول مسئله این است که دختران قلیان نکشند و مدام روی این گونه مسائل دست گذاشته می‌شود که دختران قلیانی یا سیگاری شدند. متأسفانه دختران ما حق ورود به ورزشگاه را ندارند یا نمی‌توانند دوچرخه سواری کنند و مدام برای‌شان محدودیت ایجاد می‌کنیم؛ در حالی دختران ما امروز نسبت به حق خود آگاه هستند و می‌دانند از نظر حقوق با مردان برابرند. دختران حق ندارند به ورزشگاه بروند و هیجانات‌شان را تخلیه

کنند، زیرا جوانان برای برخورد با آنها تربیت نشدند. چرا نمی‌گذاریم خانواده‌ها به ورزشگاه‌ها بروند؟ اگر مردانی وجود دارند که بیمار جنسی هستند، دختران باید محدود شوند؟

جامعه باید امن شود نه اینکه جوانان را محدود کنیم. وقتی دختران را محدود می‌کنیم؛ یعنی عملاً ایجاد محدودیت برای دختران و آزادی بیشتر برای پسران اتفاق می‌افتد و پسران و مردانی که درست تربیت نشدند، راحت‌تر دست به ناهنجاری اخلاقی می‌زنند. زمانی که می‌گوییم یک دختر را محدود می‌کنیم باید بگوییم نسبت به چه کسی؟ نسبت به پسر همان خانواده، به طور مثال اگر دختری دیر به خانه بیاید، بازخواست می‌شود در حالی که اگر پسر همان خانواده دیر به منزل برسد، این بازخواست صورت نمی‌گیرد. اگر جامعه ناامن است باید جامعه را درست کنیم نه اینکه برای جوانان محدودیت ایجاد کنیم و این نامنی هم برای دختران و هم برای پسران است.

متأسفانه امروز شرایطی را ایجاد کردیم که دختران آسیب‌پذیرتر شدند. قوانین، مقررات و عرف جامعه همه به جوانان آسیب زده است. شادی در جامعه به رسمیت شناخته نمی‌شود این مسئله برای دختران بیشتر است. متأسفانه شادی را مترادف با بی‌بند و باری می‌دانیم. زمانی که نمی‌توانیم شرایط تفریحات سالم را برای جوانان مهیا کنیم و تفریحات سالم گران است همه چیز به شکل زیرزمینی ایجاد می‌شود که بسیار خطرناک است و با زیرزمینی کردن شادی‌ها و سرگرمی‌ها، آن را به سمت غیرسالم بودن می‌کشانیم.

با این شرایط دختران نمی‌توانند احساسات و هیجانات خود را بروز دهند. آمار افسردگی دختران تا سه برابر بالاتر از آمار افسردگی در پسران است.

افراد در دوره نوجوانی می‌خواهد استقلال خود را بیان کند و بگویند من هستم. اگر راه صحیح جلوی آنها نگذاریم خود به خود به راه‌های ناصحیح روی می‌آورند و سعی می‌کنند با ناهنجاری خودشان را نشان دهند، بنابراین ما باید درک کنیم، نوجوانان می‌خواهند؛ هویت خود را پیدا کنند و باید به آنها در این زمینه با توجه به شرایط و استعدادهاشان کمک کنیم. متأسفانه هویت نوجوانان ما فقط به کارنامه تحصیلی‌شان بستگی دارد در صورتی که هویت به هیچ وجه ربطی به کارنامه ندارد.

دچار بحران هویت در جامعه هستیم.

تناقض‌های زیادی در جامعه ما وجود دارد و دچار بحران هویت در جامعه هستیم که نوجوانان نیز بسیار بیشتر از اقلیت دیگر درگیر آن هستند. به طور مثال نوجوانان را نباید با همسالانشان مقایسه کرد. متأسفانه نمی‌گذاریم هویت نوجوان شکل بگیرد و همین می‌شود که شبکه‌های مجازی در آنها نفوذ می‌کند و به نوعی هویت آنها را شکل می‌دهد. هویت نوجوانان ما مجازی است و هویت واقعی ندارند.

مسائلی مانند مواد مخدر نیز مانند همان افسردگی و خودکشی در حال جوان شدن و زنانه شدن است.



جرایی اعدام در جمهوری اسلامی ایران

بر اساس گزارش‌های سازمان‌های مختلف حقوق بشری، از جمله آخرین گزارش سالانه‌ی سازمان «عفو بین‌الملل»، ایران همچنان پس از چین بالاترین شمار اعدام‌ها را دارد. و اگر بخواهیم نسبت جمعیتی چین و ایران را لحاظ کنیم، باید بگوییم که ایران، به نسبت جمعیتش، بالاترین شمار اعدام‌ها در کل جهان را دارد.

مجازات اعدام بازدارنده نیست.

یکی از هدف‌های اصلی و محوری اعمال مجازات‌ها این است که مانع از تکرار جرایم شوند. به سخنی دیگر، رژیم‌های کیفری مختلف، فراخور اهمیت هر جرمی، مجموعه‌ای از تدابیر تنبیهی و محدودکننده را برای مجرمان و خاطیان جامعه وضع کرده‌اند تا احتمال تکرار جرایم به حداقل ممکن برسد. البته این هدف اصلی مجازات در رژیم‌های کیفری به اصطلاح «سکولار» و «عرفی» است. در این نظام‌های کیفری سکولار، با اتکا به پژوهش‌های جامعه‌شناختی، بررسی‌های آماری، یافته‌های جدید جرم‌شناسی و غیره، مجازات یک جرم مشخص در طول زمان ممکن است کم، یا در پاره‌ای مواقع، افزایش یابد. این در حالی است که در رژیم‌های کیفری مذهبی، مانند جمهوری اسلامی در ایران، مفهوم «جرم» در بسیاری از مواقع با «گناه» درآمیخته است؛ «مجازات» یک دستور شرعی ثابت و از پیش تعریف‌شده‌ی الهی قلمداد می‌شود – دستوری که قرار نیست الزاماً نسبی با تغییرات اجتماعی، اقتصادی، و فرهنگی جامعه داشته باشد و یا با این تحولات تاریخی ارزیابی شود.

از سوی دیگر، سویی فردی اعمال مجازات‌های شرعی هم پررنگ است، تا این اندازه که گفته می‌شود اعمال مجازات‌ها در درجه‌ی نخست به سود خود مجرم (گناهکار) است. مجرم و گناهکار در همین جهان مجازات می‌شود تا در «آخرت» جزای الهی کمتری را تحمل کند. لذا، این گفته می‌تواند قابل دفاع باشد که: در چهارچوب «حدود اسلامی»، «امر مجرمانه» و خود «مجرم» کمترین نسبت را با جامعه و مقتضیات عینی آن دارد. البته پنهان نمی‌توان کرد که آنچه اشاره شد تنها درباره‌ی مجازات‌های شرعی (حدود و قصاص) مصداق دارد. در نظام کیفری ایران، دسته دیگری از مجازات‌ها نیز اجرا می‌شود که در اصطلاح فقهی به آن‌ها مجازات‌های «تعزیری» می‌گویند – با این توضیح که این دسته از مجازات‌ها خاستگاه شرعی مشخصی ندارد (از جرایم کوچک رانندگی تا اختلاس‌های بزرگ مالی، همگی می‌توانند در زمره‌ی «جرایم

تعزیزی» طبقه‌بندی شوند). بنابراین، از قانون‌گذار جمهوری اسلامی و دستگاه قضایی حاکم انتظار می‌رود که، مانند هر رژیم حقوقی دیگری، اثرگذاری این دست از مجازات‌ها را از دریچه‌ی «کاهش شمار جرایم» ارزیابی کنند.

واقعیت این است که نه تنها در ایران، بلکه در سایر جوامعی که در آن‌ها «مجازات اعدام» اجرا شده است، این مجازات کارآیی قضایی مورد انتظار را نداشته است. پژوهش‌های پرشماری در دست هست که نشان می‌دهد «مجازات اعدام» باعث کاهش دست کم معنادار جرایم نشده است. برای نمونه، از ابتدای قدرت‌گیری نظام جمهوری اسلامی، چندین هزار نفر در ایران در پیوند با جرایم مخدر دستگیر، محاکمه، و اعدام شده‌اند. در حال حاضر، حتی برآوردها و اظهار نظرهای رسمی و دولتی نیز از آن حکایت دارند که این شمار بالای اعدام‌ها در ایران باعث کاهش موارد قاچاق یا مصرف مواد مخدر نشده است. جرم‌پدیده‌ای اجتماعی است، و اگر یک رژیم حقوقی نخواهد که این مؤلفه‌ی محوری را در نظر بگیرد، و نخواهد که به ریشه‌ها یا عوامل اجتماعی بروز جرایم بپردازد، بی‌تردید در سیاست‌گذاری‌های کیفری خود شکست خواهد خورد.

مجازات اعدام غیرقابل بازگشت است .

یکی دیگر از اصلی‌ترین دلایل مخالفان «مجازات اعدام» این است که اگر خطایی در روند رسیدگی‌های قضایی رخ دهد، این خطا و اشتباه به قیمت جان یک بی‌گناه تمام می‌شود و غیرقابل جبران است. «امکان اعاده‌ی دادرسی» از اصول شناخته‌شده‌ی هر دادرسی منصفانه‌ای است. این در حالی است که با اجرای احکام اعدام، امکان «اعاده‌ی دادرسی» در صورت اشتباه‌های قضایی، یا به دلیل یافتن هر شاهد و مستند دیگری، به کلی منتفی خواهد شد.

از سوی دیگر، آشکار است که دادرسی‌ها و رسیدگی‌های کیفری در ایران لزوماً منصفانه نیستند. در بسیاری از پرونده‌ها، به ویژه در پرونده‌های سیاسی-امنیتی یا جاسوسی و ...، ابتدایی‌ترین حقوق متهمان هم معمولاً رعایت نمی‌شود. حق دسترسی به وکیل انتخابی محدود است. متهم برای ماه‌ها ممکن است که در سلول‌های انفرادی نگاه داشته شود و ارتباط او با بیرون قطع باشد. دادگاه‌های غیرعلنی برگزار می‌شوند و هیچ نظارت بین‌المللی هم از سوی سازمان‌های مستقل حقوق بشری وجود ندارد. با توجه به چنین شرایطی، می‌توان برآورد کرد که احتمال بروز خطاها و بی‌قانونی‌های قضایی تا چه اندازه بالا است. این را نیز در نظر بگیرید که در جرایم مرتبط با مواد مخدر (که گفته می‌شود بیش از هشتاد درصد اعدام‌ها در ایران مربوط به آن‌ها است)، تنها یک قاضی در «دادگاه‌های انقلاب» عهده‌دار پرونده است، دادگاهی که نفس وجود و فعالیت آن غیرقانونی و حتی مغایر با خود قانون اساسی ایران است.

مجازات اعدام نسبتی با اجرای عدالت ندارد.

گفته می‌شود که تحقق عدالت از اهداف اصلی اجرای مجازات است، به این معنا که از یک طرف قربانی باید بتواند خسارت‌های وارداً به خود را جبران کند و از طرف دیگر، در چهارچوب اصول و ضوابط یک دادرسی منصفانه، با مجرمان با هدف اصلاح و برگشت آنان به جامعه برخورد شود. از ایرادهای اصلی به «مجازات اعدام»، یکی هم این است که امکانی برای اصلاح و بازگشت مجرم به جامعه باقی نمی‌گذارد. به این معنا که، حتی اگر هیچ خطای قضایی نیز رخ نداده باشد و مجرم به واقع «گناهکار» باشد، دیگر امکان یا فرصتی برای اصلاح یا حتی جبران خسارت‌های وارداً وجود ندارد.

از سوی دیگر، یکی از مسائل اصلی مجازات شرعی «قصاص نفس» این است که مفهوم پیچیده و چندوجهی «عدالت» به خون‌خواهی و «انتقام شخصی» تقلیل داده می‌شود. روشن است که فردی که عزیزی را از دست داده، به لحاظ عاطفی یا روانی، توان تصمیم‌گیری درست یا توان تشخیص امر عادلانه را ندارد. ایراد اصلی در «قصاص نفس» این است که دستگاه قضایی اسلامی خود را کنار می‌کشد و تصمیم‌گیری درباره‌ی مجرم را به فرد یا افرادی وا می‌گذارد که زخم‌خورده و عزادارند، احتمالاً دانش و تخصص لازم را ندارند، و حتی ممکن است که به لحاظ فردی خودشان انسان‌های اخلاق‌گرایی

نباشند. افرادی که در چنین وضعیتی قرار دارند و به لحاظ روحی و روانی آسیب دیده‌اند توان تشخیص امر عادلانه را ندارند، و در نهایت همه چیز ممکن است که به «انتقام شخصی» فروکاسته شود.

اعدام یک قتل برنامه‌ریزی شده و بازتولید خشونت است.

در بند پیش درباره‌ی مجازات «قصاص نفس»، اشاره شد که در چهارچوب رژیم جزایی اسلامی، دولت یا، در معنای فقهی، «حاکم» خود را کنار می‌کشد، و در نهایت مقدمات قتل دیگری را فراهم می‌آورد. در همین حال، جامعه نیازمند آرامش است و نیاز دارد که با نفس قتل و خشونت و کشتن مقابله شود. واقعیت این است که اعدام مجرمان در ملاء عام چیزی جز تماشای نمایش دولتی مرگ نیست، و در نهایت به نفرت‌پرانی بیشتر و بازتولید گسترده‌تر خشونت خواهد انجامید. اما پنهان نمی‌توان کرد که در این میان، ساختارهای سیاسی-اجتماعی بسته و استبدادی می‌توانند از این شرایط به سود خود استفاده کنند و از «اعدام در ملاء عام» یا «نفس وجود مجازات مرگ» در راستای تحکیم کنترل اجتماعی، سیاست‌های امنیتی، و هراس‌آفرینی در جامعه بهره گیرند.

اعدام مجازاتی بدنی است.

یکی از دستاوردهای اصلی رژیم‌های کیفری نوین این است که «تن» یا «بدن» مجرم، دیگر موضوع مجازات نیست. اگر همین امروز به اسناد متفاوت حقوق بشری مراجعه کنید، متوجه می‌شوید که «مجازات بدنی» را به عنوان «شکنجه» محسوب می‌کنند. برای نمونه، اگر فردی محکوم به مجازات شلاق شده باشد، یا متهم به جرمی باشد که مجازات آن شلاق است، برابر قوانین یا رویه‌ی حقوقی بسیاری از کشورهای توسعه‌یافته، می‌تواند تقاضای پناهندگی کند. در حالی که برابر موازین جزایی اسلام (مشخصاً در حدود و قصاص) «بدن مجرم» موضوع اصلی و محوری مجازات‌هاست. در سراسر فقه اسلامی جرمی نیست که مجازات آن به نوعی با تن یا بدن مجرم مرتبط نباشد. تمامی مجازات‌های اصلی اسلامی بدنی‌اند: «شلاق»، «رجم» (سنگسار)، «بریدن دست و پا» (در سرقت مستوجب حد و محاربه)، و «قصاص عضو» و غیره از این جمله‌اند. «اعدام» هم مجازاتی «بدنی» است که تمامیت جان و هستی مجرم را هدف قرار می‌دهد.

حق حیات در زمره‌ی «حقوق طبیعی» است. اندیشه‌ی «حقوق طبیعی» هم بنیان نظام «حقوق بشر» در شکل کنونی است.

در ایران، «مجازات مرگ» یا می‌تواند همانند «ارتداد» و «قصاص نفس»، جنبه‌ی شرعی مشخصی داشته باشد، یا مانند جرایمی نظیر «اخلال در نظام بانکی کشور» یا «قاچاق مواد مخدر»، هیچ خاستگاه و وجه شرعی و مذهبی روشنی هم نداشته باشد. اما در هر حال و با هر تفسیری، در نهایت یک مجازات شدید بدنی محسوب می‌شود که بنا به معیارهای رژیم‌های کیفری در کشورهای توسعه‌یافته، بدوی و ارتجاعی است.

حال که به برخی از اصلی‌ترین دلایل مخالفان اعدام، مشخصاً با توجه به رژیم کیفری حاکم در ایران، اشاره شد، باید به مسئله‌ی اساسی دیگری توجه کرد: اگر مردم در نهایت این استدلال‌ها را نپذیرند و افکار عمومی همچنان بر این عقیده باشد که «مجازات اعدام»، دست کم در پاره‌ای از جرایم عمده، لازم است، واکنش یک دولت مترقی و مسئول چه باید باشد؟ آیا باید پی‌گیر خواست عمومی باشد یا، مستقل از این که مردم چه فکر می‌کنند، مجازات اعدام را لغو کند؟

بسیاری از پژوهشگران حقوقی بر این باورند که «حق حیات» در زمره‌ی «حقوق طبیعی» است. اندیشه‌ی «حقوق طبیعی» هم بنیان نظام «حقوق بشر» در شکل کنونی است. بر اساس این اندیشه، انسان‌ها به صرف انسان بودن یا بنا به طبیعت ذاتی خود حائز مجموعه‌ای از حقوق و آزادی‌ها هستند. در یک اندیشه‌ی مذهبی حق‌محور، معمولاً گفته می‌شود این آفریدگار است که این حقوق و آزادی‌ها را به بندگان خود اعطا کرده است. در گفتمان مذهبی، معمولاً به این قبیل حقوق «حقوق الهی» می‌گویند. در حالی که در یک باور «زمینی» و سکولار، «طبیعت» جای «خدا» را می‌گیرد و انسان‌ها، بدون این که لازم باشد به خدایی معتقد باشند، به طور «طبیعی» از این حقوق و آزادی‌ها برخوردار دانسته می‌شوند.

پذیرش اندیشه‌ی «حقوق طبیعی» پیامدهای متفاوتی دارد. اولین آن‌ها این است که این حقوق و آزادی‌ها به طور «پیشینی» تعریف می‌شوند، و بسته به «شناسایی» یا «تأیید» هیچ نهاد، مذهب، یا قدرتی نیستند. به سخن دیگر، حتی اگر حکومت‌ها یا سایر نهادها یا قدرت‌های عمومی بخواهند که این حقوق و آزادی‌ها را نادیده بگیرند، نمی‌توانند که منکر وجود آن‌ها باشند. «حق حیات»، به اعتبار آن که در زمره‌ی مهم‌ترین «حقوق طبیعی» به شمار می‌رود، وجودش بسته به شناسایی دولت‌ها یا عموم مردم نیست و ناپیوستگی که به آن‌ها بیش از حد اهمیت داد. در خود ایران، واقعیت این است که به رغم تمامی استدلال‌هایی که مخالفان مجازات اعدام، آن هم با توجه به ساختار سیاسی-حقوقی جمهوری اسلامی، ارائه می‌دهند، این مجازات همچنان مورد تأیید بخش قابل ملاحظه‌ای از مردم ایران است. این «مردمی» هم که از آن‌ها نام می‌بریم الزاماً موافقان و همراهان ایدئولوژیک نظام جمهوری اسلامی نیستند. بسیاری از آن‌ها حتی ممکن است که در شمار مخالفان یا منتقدان جدی سیاست‌ها و برنامه‌های اجتماعی، فرهنگی، و سیاسی جمهوری اسلامی نیز باشند. اما با این حال، به طور قاطع از سیاست‌های خشن جمهوری اسلامی، در برخورد با مجرمان و قاچاقچیان مواد مخدر، یا آن دسته از به حاشیه رانده‌شدگان اجتماعی که «اراذل و اوباش» خوانده می‌شوند، حمایت کنند.

در نتیجه، احقاق هیچ یک از «حقوق طبیعی»، از جمله «حق حیات»، را نباید به آرای عمومی واگذاشت و چنین کاری لازم نیست. «حق ازدواج همجنس‌گرایان» یا «وجود آزادی‌های مذهبی» نیز چنین وضعیتی دارند، و دلیلی ندارد که از عموم مردم در این باره نظرخواهی کرد. آن چه نیاز است وجود یک دولت مسئول و مترقی است، و نه حمایت عموم و گسترده‌ی مردمی. روشن است که وضعیت مطلوب این است که عموم مردم از این قبیل حقوق و آزادی‌های اساسی پشتیبانی کنند؛ اما دولت‌های مسئول و مترقی نباید در انتظار «تأیید عمومی مردم» بمانند. دولت‌ها مسئول هستند که حقوق و آزادی‌های اساسی، از جمله «حق حیات»، را تأمین کنند، حتی اگر درصد قابل ملاحظه‌ای از مردم نیز با آن‌ها مخالف باشند.



شکست قبح دزدی و فساد در دولت جمهوری اسلامی ایران !!!

این روزها افشای پی در پی گوشه ای از دزدی های میلیاردی گردانندگان جمهوری اسلامی در داخل و خارج کشور، به یکی از مسایل روز جامعه تبدیل شده و خشم و نفرت بیکران توده های تهیدست و گرسنه و محتاج نان شب از این رژیم ضد خلقی و فاسد را، بیش از پیش برانگیخته است. در این شکی نیست که فساد، همواره جزء لاینفک و ساختاری نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما بوده است. اما به حق باید گفت که سران رژیم جمهوری اسلامی مدعی برقراری «عدل علی» در «کشور امام زمان»، در طول سی و چند سال اخیر در زمینه رواج فساد و دزدی و ارتشاء و غارتگری از «بیت المال» در اشکال مختلف، فساد در زمینه اقتصادی را به حد کمال رسانده اند. کار به جایی کشیده که حتی صدای برخی از خود بالائی ها که از عواقب مخرب و تاثیر این غارتگریها بر اقشار و طبقات تحت ستم جامعه بیمناکند، نسبت به شدت و حجم این دزدی ها درآمده و اینها برخا با گرفتن پز مخالفت با فساد، فریبکارانه اعتراف می کنند: «متأسفانه، طی يك دهه اخیر فسادهای مالی متعددی در بدنه اجرائی کشور رخ داد که در طول تاریخ ایران بی سابقه بود.»

در چنین فضایی ست که ما شاهدیم هنوز مدت کوتاهی از اختلاس 3 هزار میلیارد تومانی در سیستم بانکی و بیمه کشور با مشارکت تنی چند از وزرا و نمایندگان مجلس ضد خلقی نگذشته که معلوم می شود که ولی فقیه جمهوری اسلامی تحت پوشش بنیاد های وابسته به خود 92 میلیارد دلار به جیب زده است. کمی بعد در اثر تشدید تضادهای بین دزدهای حاکم، ماجرای حیرت انگیز سوء استفاده های میلیاردی از صندوق سازمان تامین اجتماعی که مستقیماً به کارگران تعلق داشت افشاء می شود. بعد، «زمین خواری» لاریجانی ها و سپس دزدی دو میلیارد و 700 میلیون دلاری بابک زنجانی و مافیای دولتی ای که از وی حمایت می کردند افشاء گردید. که در این مورد روشن شد چند وزیر ضد خلقی کابینه احمدی نژاد از جمله وزرای نفت و اطلاعات پشتیبان نامبرده بوده اند. به این ترتیب بود که گوشه ای از حجم غیر قابل تصور غارت «بیت المال» توسط گرگ های حاکم در انظار عمومی به نمایش درآمد. البته ابعاد فساد و دزدهای انجام گرفته توسط سران دزد و فاسد حکومت تنها به داخل کشور محدود نیست و هم اکنون پای این رژیم در اقتضاح مالی ای که ارزش بخشی از آن تا 107 میلیارد دلار (یعنی برابر تمام درآمد نفتی 8 ساله دولت هشتم) تخمین زده شده در کشور ترکیه گیر کرده و این یکی از بزرگترین رسوایی ها را چه برای سرمایه داران و مقامات دولتی ترکیه و چه برای جمهوری اسلامی به بار آورده است. عواقب افشای اقتضاح پولشویی صد میلیاردی اخیر در ترکیه – که هزینه اش از اموال متعلق به توده های محروم ما مهیا شده – و بازتاب های سیاسی آن آنقدر گسترده گشت که در چارچوب رشد تضادهای درونی هیأت حاکمه ترکیه، به استعفای ده ها وزیر و مقام اجرایی این کشور در هفته های اخیر انجامید. به قول برخی نمایندگان مجلس ترکیه، «دولت» را در معرض «فروپاشی» قرار داد. اما در کشور «امام زمان»، متهمین اصلی این فساد مالی بی سابقه، همچون سایر دزد های حاکم همچنان در مسند وزارت و کرسی مجلس باقی مانده اند بدون آن که تاکنون خم به ابرو بیآورند. در عوض، در نتیجه پیامدهای جنایتبار و خاموش این گونه غارتگری ها و دزدی ها که توسط دزدان حاکم در جامعه تحت سلطه ما به طور روزمره و حتی لحظه به لحظه اتفاق می افتد، می بینیم که چگونه هر روز هیولای فقر و گرسنگی و بیکاری و فحشاء و ... پنجه های خونین خود را در پیکر نحیف بخش بزرگتری از اقشار میلیونی کارگر و زحمتکش و تهیدست ما فرو کرده و آنها را محکوم به آوارگی، گرسنگی، کارتن خوابی و مرگ تدریجی در فقر و درد می کند.

نمونه ای از دزدی هائی که در فوق به آنها اشاره شد تنها بخش کوچکی از نوک قله کوه یخی ست که در اوضاع فعلی خود را نمایان کرده است. این نمونه ها پیش از هر چیز از وجود یک فساد ساختاری در نظام سرمایه داری حاکم بر کشور ما حکایت می کنند. فسادی که سرخ آن در دست بزرگترین دزدان تاریخ معاصر ایران یعنی سردمداران جمهوری اسلامی می باشد و عامل تداوم و تضمین آن نیز بر خورداری از امتیازات دولتی و در زیر سایه دیکتاتوری و زور سازمان یافته ماشین سرکوب است. درک این حقیقت، به طور موجز از میان اعترافات گاه و بیگاه برخی دست اندرکاران خود رژیم نیز میسر است.

نگاهی به تاریخ چند دهه اخیر نشان می دهد که مساله دزدی های بی سابقه و ثروتهای نجومی ای که به بهای تشدید فقر و نابودی حیات میلیونها تن از توده های محروم، جیب مشتکی از سران جمهوری اسلامی را پر می کند، به شکل غیر قابل

انکاری با نظام حاکم یعنی سرمایه داری وابسته و مناسبات ارتجاعی ناشی از آن در جامعه تحت سلطه ما در هم تنیده شده است. در هر دوره ای از حیات انگلی رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی، بر غم تمامی شعارهایی که در برقراری «عدل» و حمایت از «مستضعفین» و مبارزه با «فساد» و ... سر داده شده است، دولتهای حاکم و دار و دسته هایشان بدون استثناء، با استفاده از امتیازات و قدرت دولتی در شرایطی که به دلیل حاکمیت دیکتاتوری تمام عیار در جامعه امکان هیچگونه بازرسی و حساب رسی وجود ندارد به چنان تبهکاری هایی برای غارت بیت المال و چاپیدن اموال عمومی، ارتشاء، رانت خواری و ... دست زده اند که روی دولتهای غارتگر قبل از خود را نیز سفید کرده اند. فساد و ثروت اندوزی بی سابقه سرمایه داران رذل و آخوندهای حاکم در زمان 8 سال جنگ ارتجاعی با عراق، دزدیهای کلان دوران به اصطلاح بازسازی بعد از جنگ توسط طایفه رفسنجانی که آن زمان وی را «سردار سازندگی» می نامیدند و در پایان 8 سال ریاست جمهوری جنایتکارانه و تبهکارانه اش لقب «سردار چاپندگی» را از توده ها گرفت و تنها یک نمونه از دزدیهای زمان او به «دزدی قرن» معروف شد، فساد وحشتناک دوران 8 سال اصلاحات که در پایان با به جا گذاردن میلیونها تن از توده های فقیر و تهیدست به ظهور یک نسل انگل صفت و فاسد «آقازاده» های میلیاردی منجر شد، و بالاخره 8 سال حاکمیت مزدور منفوری نظیر احمدی نژاد که با شعار آوردن «پول نفت» بر «سفره» مردم در واقع در طول 8 سال، سفره خالی کارگران و زحمتکشان را هر چه بیشتر غارت نمود و دولت وی صد ها میلیارد دلار از درآمدهای بیسابقه نفتی را به جیب خویش و اربابانش سرازیر کرد و مقروضترین دولت تاریخ جمهوری اسلامی را به جا گذارد، همه و همه فاکنهای کوچکی دال بر نهادینه بودن دزدی و فساد و ارتشاء در موجودیت ننگین نظام حاکم و رژیم جمهوری اسلامی می باشند. در پرتو چنین واقعیتی ست که بر طبق گزارشاتی که از سوی «سازمان شفافیت جهانی» در اواخر سال ۲۰۱۰ میلادی منتشر شد، اعلام گشت که ایران تحت حاکمیت جمهوری اسلامی به لحاظ رشوه و فساد مالی یکی از فاسدترین کشورهای دنیاست؛ به شکلی که این رژیم با سقوط رتبه، به لحاظ فساد مالی در میان ۱۷۸ کشور دنیا، در رتبه ۱۴۶ و هم رده با چند کشور دیگر یعنی کامرون، ساحل عاج، لیبی، نپال، پاراگوئه، هائیتی و یمن قرار گرفت.

برای درک چرایی این واقعیت و در بررسی ریشه دزدی های نجومی تحت حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی و علل حاکم بر روند فزاینده آنها در 39 ساله اخیر باید به دو نکته اساسی توجه کرد:

اول آن که بورژوازی حاکم بر ایران نه همانند بورژوازی کشورهای متروپل یک بورژوازی قائم به ذات بلکه یک بورژوازی انگل صفت است که تمام کارکرد آن در خدمتگزاری بی چون و چرا به امپریالیسم، انحصارات امپریالیستی و سیاستهای دیکته شده قدرتهای غارتگر جهانی خلاصه می شود. در ساختار دولتی این بورژوازی که بسیار متمرکز بوده و برخلاف بورژوازی کشورهای متروپل با یک دیکتاتوری مطلق العنان و خشن تزئین شده است، هیچ «قانون» و «نهاد قانونی» که در عمل اجازه و اختیار تنظیم و نظارت بر اقدامات غیر قانونی نمایندگان سیاسی طبقه حاکم، فساد دولتی و دزدی و جرائم سازمان یافته توسط حکومت کنندگان را داشته باشد، اساسا وجود ندارد. در نتیجه وجود چنین مکانیزم ضد خلقی ای در این دیکتاتوری، دست طبقه حاکم و نمایندگان و دست اندرکاران رژیم را برای اعمال هر گونه غارتگری و جنایت و فساد و دزدی باز گذارده تا جایی که ارتکاب به این گونه جرائم و جنایات تابع هیچ قانون و عرفی نظیر آن چه حتی به طور نیم بند در کشورهای متروپل می بینیم نبوده و نیست. اصولا رشد و گسترش قدرت و توان مالی بورژوازی وابسته حاکم بر ایران با برخورداری از چنین موقعیتی است که امکان پذیر شده و این طبقه ضمن اعمال یک دیکتاتوری خشن از کانال رژیم سیاسی خود، که تابع هیچ موازین قانونی و عرفی نیست، از این موقعیت حفاظت می کند. بیهوده نیست که در چنین ساختار و قدرت دولتی ای ما در ظرف مدت بسیار کوتاهی شاهد ظهور ثروتمندان افسانه ای و یا تمرکز ثروت های نجومی ای در نزد سران این رژیم و ایادی آن ها می شویم که بسیاری از بورژواهای کارگشته در غرب و سرمایه داران کلان جهانی نیز در حسرت کسب آن می سوزند. در پیوند با همین واقعیت می توان دید که در کشورهای پیشرفته کشف دزدیها و رشوه خواریهها و فسادهای مرتبط با محافل قدرت که اتفاقا از نظر ابعاد هم بسیار کوچکتر از موارد اتفاق افتاده در ایران هستند، ممکن است به تغییر وزیر و حتی دولت و رییس جمهور بیانجامد. در حالی که در چارچوب نظام دیکتاتوری حاکم بر کشور ما، زدهای کلان هر بار با حمایت همان قدرت دولتی پست های مهمتر می گیرند و در مقامی دیگر برای ادامه چپاول و اعمال جنایت، در حق توده های مردم تثبیت می گردند.

واقعیت دیگری که در بررسی چگونگی و مکانیزم فساد و دزدی های انجام شده تحت حاکمیت جمهوری اسلامی باید به آن توجه کرد این است که افزایش کمی و کیفی دزدیها در تقریباً سه دهه اخیر به طور لایتجزایی با روند پیشبرد برنامه های امپریالیستی موسوم به خصوصی سازی توسط جمهوری اسلامی در کشور ما گره خورده است. نگاهی هر چند گذرا به تاریخ 39 سال حکومت سیاه جمهوری اسلامی نشان می دهد که کلا پیاده کردن پروژه های امپریالیستی در جوامع تحت سلطه به طور سیستماتیک فضا و بستر لازم برای بالا بردن امکان مبادرت به فساد و غارت و دزدی های کلان و سازمان یافته توسط طبقه انگل صفت حاکم در چنین جوامعی را بخوبی فراهم می کند. به طور مشخص در مورد ایران اگر از 8 سال جنگ ارتجاعی ایران و عراق بگذریم که برای تامین منافع اقتصادی و سیاسی امپریالیستها براه افتاد و در عمل، نه فقط سود های کلانی به امپریالیست ها رساند بلکه جیبهای گشاد بورژوازی ایران را به قیمت مرگ و نیستی میلیونها تن و نابودی بسیاری از منابع و زیر ساختهای کشور، پر ساخت و آن ها را فربه تر کرد، می بینیم که در دوره پس از جنگ نیز رژیم جمهوری اسلامی با ادعای باصلاح دوره بازسازی، کشور را با هجوم خانه خراب کن سرمایه های امپریالیستی مواجه کرد. نتیجه پیشبرد برنامه های خصوصی سازی، نسخه پیچی شده توسط ارگانهای امپریالیستی در ایران یعنی آزاد سازی قیمتها و حمله به سوبسیدهای دولتی، رها سازی قیمت ارز و سوخت و ... در طول 8 سال، بسرعت میلیونها نفر از مردم ایران را به زیر خط فقر پرتاب کرد، اما همین برنامه های ضد مردمی در همان حال نسلی از آقازاده های وابسته به طبقه حاکم و نورچشمی هایی که برخا حتی تنها در طول چند شب میلیارد شدند را به منصفه ظهور رسانید. تداوم روند پیشبرد همین برنامه های خصوصی سازی امپریالیستها در ایران و هجوم وحشیانه تر به سفره کارگران و زحمتکشان در دوره خاتمی، از جمله امکانات مالی نجومی در اختیار فرماندهان سپاه پاسداران ضد خلقی قرار داد تا جایی که سپاه (که مستقیماً زیر نظر بیت رهبری و نماینده ولی فقیه اداره می شود) به عنوان یکی از بزرگترین نهادهای مالی غول پیکر در خاورمیانه نضج و گسترش یافت؛ علاوه بر این، در همان دوره خاتمی در نتیجه تداوم پیشبرد خطوط برنامه های بانک جهانی و صندوق بین المللی پول، نسلی از رانت خواران وابسته به دولت و فرزندان و بستگان سرمایه داران رذل حاکم و آخوند زاده ها بوجود آمدند که از جان و مال و خون میلیونها تن از کارگران و زحمتکشان قربانی برنامه های امپریالیستی، سفره های رنگین انداختند و برجهای غول پیکر ساختند و براحتی با استفاده از حمایت محافل قدرت، یک شبه صاحب بسیاری از کارخانه ها و واحد های تولیدی سابقاً دولتی و اکنون «خصوصی» شده و نعمات مادی ناشی از آن را کسب نمودند. در ادامه، در طول 8 سال زمامداری احمدی نژاد که همان برنامه های امپریالیستی با شدت باز هم بیشتری پیش برده شد و به همین خاطر احمدی نژاد از «بانک جهانی» سر آخر تشویق نامه نیز گرفت، گروه جدیدی از ثروتمندان و غارتگران امثال بابک زنجانی ها و شهرام جزایری ها و ... به وجود آمدند؛ در حالی که گلوله نیروهای سرکوب، سینه مردم گرسنه و شورشی را می شکافت که با توجه به قطع سوبسیدها و بالا رفتن قیمت سوخت و به طور کلی در اعتراض به وضع موجود به خیابان آمده بودند، پورسانت‌های دریافتی برای حراج منابع نفت و گاز کشور در بارگاه قدرتهای امپریالیستی جیب گشاد کارگزاران رژیم را پر می کرد و میلیاردها دلار از درآمدهای نفتی بدون هیچ حسابرسی ای براحتی در کابینه دولت و وزارتخانه های نفت و ... «غیب» می شد. در این دوره سران دزد و فاسد جمهوری اسلامی و سرمایه داران رذل حاکم حتی از تشدید تحریمهای امپریالیستی که اثرات خانمان براندازی بر زندگی توده های محروم گذارد نیز سود بردند و ثروتهای میلیاردی انباشتند و گروهی از آنان بدلیل از دست دادن منافعشان، با وقاحت تمام در مخالفت با تلاش برای تخفیف و رفع تحریمها هر آنچه در توان داشتند انجام دادند؛ با این بهانه که رفع تحریمها به تجارت پر سود آنها لطمه می زند و برای «رونق اقتصادی» زیان بار است!

با توجه به چنین حقایقی ست که می توان بروشنی دید که چگونه فساد و دزدی های فزاینده در جامعه کنونی ایران رابطه مستقیمی با ماهیت نظام اقتصادی - سیاسی حاکم بر کشور ما و روند پیشبرد برنامه ها و منافع امپریالیستی در ایران داشته و دارد. آتش آنقدر شور شده که حتی خان هم فهمیده و به صدا درآمده است. چنانچه روزی نامه جیره خوار جمهوری اسلامی در واکنش به افشای فساد مالی عظیم در ترکیه که یک پای آن هم جمهوری اسلامی می باشد و منابع مالی آن از «بیت المال» تامین شده با اشاره به «سکوت» مقامات دزد و فاسد حاکم می نویسد که حفاظت از نظام جمهوری اسلامی از طریق عمل به وعده ها، پایبندی به قانون و برخورد قاطع با متخلفان امکان پذیر است و مسئولان این نظام باید در صورت کوتاهی از انجام این وظیفه از طغیان غیرقابل پیش بینی لشکر فقر بترسند.

چنین است که برغم تمامی ادعاهای مردم فریب دولتهای جمهوری اسلامی و دار و دسته های مختلف حکومتی که هر روز در با صطلاح مخالفت با فساد و دزدی داد سخن می دهند و با درک «ترس» قابل فهم آنها از «لشکر فقر» باید گفت که در چارچوب چنین نظام نکبت بار و استعمارگری و تا زمانی که رژیم وابسته جمهوری اسلامی در مسند قدرت است، هیچ راهی برای تخفیف و از بین بردن دزدی های دولتی وجود ندارد. برای از بین بردن دزدی و ارتشاء و ایجاد شرایطی که متضمن برافکندن فساد و دزدی باشد تنها اتکا باید بر همین «لشکر فقر» باشد که دیر یا زود رژیم جمهوری اسلامی را که حامی بزرگترین دزدان تاریخ معاصر مملکت ماست به زباله دان تاریخ خواهند انداخت.



دیگر سکوت جایز نیست ...

هفدهم آذرماه، نیروهای امنیتی و یگان های سرکوب دولت جمهوری اسلامی، مانع برگزاری یادبود محمد مختاری و محمدجعفر پوینده شدند و دبیران و اعضای کانون نویسندگان را که به بزرگداشت این عزیزان روشن اندیش و مبارز – کسانی که حتی بهروایت («قضایی») این دولت نیز قربانی جنایت و سرکوباند – فراخوان داده بودند، را بازداشت کردند.

چرا صدای دادگری و آزادیخواهی محکوم به سکوت است؟

ده روز پیش، ربابه رضایی، همسر کارگر زندانی رضا شهابی، که به دادخواهی به وزارتخانهی (سرکوب) کار و کارگر مراجعه کرده بود، همراه با گروه کوچکی که به یاری و پشت گرمی او گرد آمده بودند، مورد اهانت و ضرب و تعدی یگان های سرکوب این دولت قرار گرفتند و بازداشت شدند. تصویری که از حملهی ماموران به یکی از شرکت کنندگان در این جمع در رسانه ها منتشر شده بود، گواهی جگرخراش بر درندهخویی و خشونتی است که بر دادخواهان روا می شود.

چرا صدای دادخواهی، حق طلبی و آزادیخواهی محکوم به سکوت است؟

انفجار جنبش مردمی علیه رژیم فقر و فشار و سرکوب، سکوت را شکست. انفجاری با غریبوی چنان رعدآسا که بانگش بی‌درنگ هزاران فرسنگ دورتر از کانونش شنیده شد و شعله‌ای چنان دامن‌گستر که در چشم بهم زدنی، به هر سامان و شهر و شهرک رسید. بدیهی است که هیمه‌ای خشک، آماده‌ی جرقه‌ای کوچک بود. آشکار است که این، رعدی در آسمان بی‌ابر نبود. تحلیل‌ها، تفسیرها و یادداشتهای سیاسی این چند روزه، و برخی از آنها بادقت و ژرف‌نگری درخور، زنجیره‌ی رویدادها و رد و اثرهایی را که زمینه‌های مادی و عینی این انفجارند، نشان داده‌اند که دیگر سکوت جایز نیست ...

درست است که این انفجار رعدی در آسمان بی‌ابر نبود، اما بانگ رسایش سکوت را شکست. صدای متهورانه‌ی اعتراض و آزادیخواهی هیچگاه خاموش نبوده است؛ دو نمونه‌ی ویژه بیان گردید. اما آیا انبوه مردم خشمگین و جان بر لب رسیده‌ای که در توپسکان، ملایر، ایذه، قهدریجان و ... به خیابان ریختند، از سرکوب بزرگداشت مختاری و پوینده، چهار هفته‌ی پیش، یا دستگیری همسر شهابی و عزیزان همراهش، ده روز پیش، خبر داشتند؟ جنبش و خروش دیمه، با ریشه‌هایش در اعماق، این سکوت مرگبار را شکست و گرده‌ی خیزش علیه فقر و ستم را به دست طوفان داد.

سالها پیش، خیابان شعار «نترسید، نترسید؛ ما همه با هم هستیم» را در تنش بین شوق و دلهره آفرید: به نوجوان و جوانی که خود را در برابر چهره‌ی عبوس اوباش برگماشته، تنها می‌دید و دلش می‌رفت تا تسخیر هراس شود، نهیب می‌زد: «نترس، نترس؛ ما همه با هم هستیم». خیابان به خود قوت قلب می‌داد. امروز نیز این شعار تکرار می‌شود؛ با یک فرق اساسی. شعار «نترسید، نترسید؛ ما همه با هم هستیم» در گوش حاکمان «بترسید، بترسید؛ ما همه با هم هستیم» شنیده می‌شود؛ و آنکس که در خیابان با این شعار به‌خود و همراهانش نهیب تهور می‌زند، شاید نداند که حاکمان نیز به‌نجوا و در خلوت ترسهای خود، این شعار را تکرار می‌کنند: نجوایی که، در پیامهای سران نظامی رژیم و سیاستمداران دور و نزدیک به یکدیگر و در پیامهای اصولگرایان به اصلاح‌طلبان و برعکس، شنیده می‌شود؛ آنها هم به‌هم دلداری می‌دهند: «نترسیم، نترسیم؛ ما همه با هم هستیم!»

خودداری نسبی رژیم از سرکوب گسترده و شدید در دو روزه‌ی نخست جنبش، که با خوشبینی به ناتوانی یا سراسیمگی رژیم تعبیر شد، آرزو را جایگزین واقعیت می‌کرد. بی‌تردید توان ساختاری و ایدئولوژیک دستگاههای سرکوب دولت جمهوری اسلامی، به مراتب بزرگتر از اینهاست و این دولت از بکار بستنش، آنجا که موجودیتش به‌طور واقعی به‌خطر افتد، کوچکترین ابایی ندارد. این شیوه‌ی سرکوب می‌تواند جمع‌های کوچک تظاهرکنندگان را پراکنده کند، می‌تواند به تحصن‌ها و اجتماعات پایان دهد، می‌تواند به دستگیری‌های وسیع دست بزند، می‌تواند حتی جمعی را به گلوله و رگبار ببندد.

اما آیا می‌تواند در برابر اعتصابات کوچک و بزرگ منطقه‌ای و سراسری هم کارا باشد؟

آتشفشانی که فورانش را در ستیغ جنبش می‌بینیم، گدازه‌های آتشینش را از اعماق ژرف تر زندگی اجتماعی بیرون می‌کشد. نابرابری در توزیع درآمدها و تقابل‌های وقیح بین گورخوابی و «پورشه‌رانی»، تنها جلوه‌های بیرونی کشاکشها و تضادهایی است که در اعماق سازوکار تولید و بازتولید سرمایه‌دارانه‌ی کل زندگی اجتماعی، چه در چارچوب «ملی» و چه در تعامل با پیرامون و جهان سرمایه‌داری دست درکارند. معضل اساسی دستگاههای ایدئولوژیک اسلامی و دستگاههای سرکوب ولایتی فقط این نیست که هر کدام به‌نحوی فضای تنفس زندگی روزمره را تنگ و آلوده می‌کنند، بلکه، با سرکوب و سترون کردن فضای گفتگویی آزاد، ظرفیت‌های اجتماعی و تاریخی عاملینی را که تصور می‌رود به‌حل آن تضادها توانا باشند، آرمانی، خیالی و اسطوره‌ای می‌کنند. اینکه این فضای آزاد برای اندیشه و بیان، حتی در ظرفهای دمکراتیک بورژوازی نیز ممکن نیست، فقط ناشی از دستگاه سرکوب سیاسی و ایدئولوژیک نیست، بلکه ناشی از فقدان نهادهایی است که تصور می‌شود، بورژوازی («ملی» و «مستقل») می‌توانست در فضایی آزاد برای خود و دیگران بسازد. از همین روست که گاه ساده‌ترین خواستهای اجتماعی، خواه خواست دانشجویان در مشارکت در امر راهبری دانشگاه باشد، خواه خواست آزادی پوشش زنان و مردان یا خواست تشکیل انجمنی صنفی، بلافاصله و بلاواسطه بنیادی‌ترین تضادهای جامعه را فعال می‌کند. از همین روست که کارگر در زندان می‌میرد، یا با زنجیر به تخت بیمارستان بسته می‌شود یا با شدیدترین آزارها و شکنجه‌ها و سلب بدیهی‌ترین حقوق انسانی، عامدانه و آگاهانه به سوی مرگ رانده می‌شود، آنهم فقط به این دلیل که

می‌خواهد انجمن صنفی‌اش را بسازد یا اصرار دارد که خواسته‌ی مشروعش، «اقدام علیه امنیت کشور» تلقی نشود. نکته‌ی اصلی اما دقیقاً همین تطابق این دو جرم در واقعیت است. اینکه خواست تشکیل انجمن صنفی، «اقدام علیه امنیت کشور» تلقی می‌شود، خود سرشت متناقض این واقعیت را آشکار می‌کند.

جنبش دیمه، اگر راه آینده‌های و دهلیزهایی که گدازه‌های اعماق را به ستیغ می‌رسانند، بسته نشود، و این بسته نشدن، تنها امید و آرزو نیست، بلکه وظیفه نیز هست، آنگاه این توان را دارد که به زلزله‌ای چنان مهیب مبدل شود که کوچکترین خاکی‌ریزش، سرنگونی دولت جمهوری اسلامی است.

در نگاه به جنبش اعتراضی کنونی و در رویکرد و مداخله‌ای که به نسبت جایگاه کنشگر، ممکن است، دو معیار اهمیت تعیین کننده و بنیادین دارند:

اول آنکه: جنبش موجود را نه می‌توان، و نه باید، در چشم‌اندازها و چشمداشت‌های ایدئولوژیک اسیر کرد.

دیگر آنکه: باید با تمام توان از تسلیم شدن به تئوری‌های توطئه و فروغلتیدن به تخطئه‌ی جنبش پرهیز کرد؛ نه از این رو که ممکن است این تئوریه‌ها خطا باشند، بلکه به این دلیل که دشمنان هر جنبش آزادیخواهانه و انقلابی واقعی، از هیچ کوششی برای بی‌اعتبار کردن آن، حتی از اختراع و شایع کردن توطئه‌های دروغین ایا نخواهند داشت. برعکس، با جدی گرفتن اینگونه شواهد و با افشای آنها باید نشان داد که حتی آنجا که واقعیت دارند، آتشی را افروخته‌اند، که دیر یا زود، دامنگیر خود آنها نیز خواهد شد. دل‌نگرانان پروسواس و دلسوزی که بنا بر تجربه‌های بسیار، هراس دارند جنبش تهیدستان از سر ناآگاهی بازیچه و قربانی طرح‌ها و توطئه‌های داخلی و خارجی شود، باید بکوشند به وظیفه‌ی روشنگرانه‌شان در راستای اعتلای همین جنبش و در خدمت آن عمل کنند؛ مبدا در انکار مشروعیت و حقانیتش باشند.



عبور از خط قرمز جمهوری اسلامی ایران

پس از سرکوب اعتراضات سراسری دی‌ماه 96 فضای کشور بار دیگر امنیتی شده و با موج جدیدی از بازداشت فعالان مدنی و سیاسی روبه‌رو بوده‌ایم. با این حال، به نظر می‌رسد این بار بخشی از جنبش زنان ایران، به جای هراس از فضای

امنیتی و آماده‌ی سرکوب، با تکیه بر جو اعتراض در جامعه و تغییر سطح مطالبات و خواسته‌های معترضان، تصمیم گرفته‌اند تا با شکستن ساختارهای امتحان‌شده در یک دهه‌ی اخیر، بار دیگر به خیابان برگردند.

افزایش ناراضی‌های مردم در جامعه و اعتراضات پیاپی آن‌ها منجر به خیزش دی‌ماه شد، و این اعتراض‌ها هنوز هم ادامه دارد. در حقیقت، امسال مردم خیابان را بار دیگر از حاکمیت پس گرفته‌اند، و هنوز خیابان در دستان قدرتمند مردم معترض است. جنبش زنان هم جزئی از مردم است و باید همراه با آن‌ها در تصاحب هرچه بیشتر خیابان‌ها به نفع مردم مشارکت داشته باشد.

در جنبش اخیر زنان، هیچ مطالبه و خواستی بر دیگری برتری ندارد. در جامعه‌ای مثل جامعه‌ی ایران که تقریباً هیچ‌کدام از خواسته‌ها جواب نگرفته‌اند، نمی‌توانیم بگوییم اکنون معیشت مهمتر است یا حق پوشش یا ازدواج کودکان. برای همین، این جنبش ضمن تأیید همه‌ی این خواسته‌ها، در راستای احقاق حقوق زنان نیز می‌باشد.

مسئله‌ی اشتغال زنان همواره از مواردی بود که مد نظر فعالان حقوق زنان قرار داشت، اما شرایط فعلی جامعه و افزایش فشار اقتصادی، بی‌کاری، و فقر زنان را بیش از پیش در نظر مردم پررنگتر کرده است. همچنین، با افزایش تلاش دولت روحانی در جهت خصوصی‌سازی، تبعات آن همه‌ی مردم و در صدر آنان زنان را قربانی خود ساخته است، و این مسئله هم اهمیت موضوع اشتغال و معیشت زنان را بیش از پیش برجسته کرده است.

در بیان تأثیر اعتراضات سراسری دی‌ماه 96 بر طرح مطالبات اقتصادی میتوان اشاره نمود به تجمعات زیادی از کارگرانی که به شرایط کاری معترض‌اند و همچنین اعتراضات بسیاری از مال‌باختگان، معلمان، بازنشستگان، و یا حتی بی‌کاران در سطح خیابان‌های ایران در جریان است. جنبش زنان با مطرح کردن موضوع اشتغال زنان می‌تواند باعث اتحادی بین این نیروها شود، و همه‌ی زنان و حتی مردانی که عدالت‌خواه هستند می‌توانند حول این موضوع با یکدیگر اعلام همبستگی کنند. از طرف دیگر، خیزش مردم در دی‌ماه امسال نشان داد که مردم در سراسر کشور از شرایط موجود ناراضی‌اند و برای تغییر حاضر به پرداخت هزینه هستند. در واقع، امروز کشور در شرایطی است که نیاز جنبش‌های اجتماعی به اتحاد با یکدیگر و همچنین اتحاد مردم با یکدیگر به شدت ملموس است.

شرایط سخت زنانی که پشت درهای بسته‌ی استخدامی می‌مانند و به بازار کار غیررسمی رانده می‌شوند، زنانی که با سقف شیشه‌ای مواجه‌اند و امکان ارتقای شغلی چندانی ندارند، و زنانی که امنیت شغلی متزلزلی دارند و هر آن ممکن است به خاطر پوشش و رفتار خود امرار معیشت‌شان با مشکل مواجه شوند. «شرایط وخیم اقتصادی» بیشترین آسیب‌ها را به زنان زده، و آنچه باید مورد پرسش واقع شود این است که چرا جنبش زنان تا کنون به «خواسته‌ای تا این حد عمیق و جدی و فراگیر» به اندازه‌ی کافی اعتنا نکرده است.

مسائل اقتصادی، موضوع اشتغال، بالا رفتن نرخ بی‌کاری، و خالی شدن جیب کارگران و اقشار کم‌درآمد بحث مهمی است، و اعتراضات دی‌ماه 96 نیز به دلیل فقیرتر شدن مستمر مردم بود. زنان که نیمی از جامعه‌ی ما را تشکیل می‌دهند هم با همین معضلات درگیر هستند، و به نظر می‌رسد باز هم زنان باید برای مسئله‌ی نان و وضعیت معیشتی‌شان تجمع کنند.

علاوه بر پررنگ بودن توجه به مشکلات معیشتی و اقتصادی، اعتراض به حجاب اجباری از نکات مهم است. هرچند برخی این انتقاد را مطرح کرده‌اند که، پس از حرکت‌های دختران خیابان انقلاب و بازداشت و سرکوب آن‌ها از سوی پلیس، فعالان داخل کشور توجه لازم و کافی را به این مسئله نداشته‌اند، و به نظر می‌رسد حجاب همچنان در فهرست اولویت‌های جنبش زنان ایران قرار نگرفته است. البته، نباید فراموش کرد که مخالفت با حجاب اجباری همچنان یکی از خط قرمزهای حکومت است که می‌تواند هزینه‌ی سنگینی را به مخالفانش تحمیل کند.

هر بار به بهانه‌ای حق مالکیت بر بدن‌هایشان نادیده گرفته می‌شود؛ گاه با حجاب اجباری، گاه با ایجاد محدودیت و ممنوعیت در دسترسی رایگان به وسایل پیشگیری از بارداری. ما زنان باید از حذف و به حاشیه راندن خود در فضاهای عمومی

بگوییم یا از این حق بدیهی که باید بتوانیم خود پوشش‌مان را انتخاب کنیم؟! زنان و دختران ما در همین خیابان‌ها به جرم بدحجابی بازداشت شدند، در همین خیابان‌ها روی سکوها ایستادند، و با استخوان خردشده به زندانها برده شدند.

اعتراض‌ها به حجاب اجباری اگرچه کوتاه و محتاطانه است، این امید را ایجاد می‌کند که فعالان جنبش زنان نیز همگام با زنان کوچه و خیابان و «دختران خیابان انقلاب»، تابوی حجاب را بشکنند و از خط قرمزی که حکومت دور مسئله‌ی حجاب اجباری کشیده رد شوند.

زنانی که در اعتراض به حجاب اجباری، در شلوغ‌ترین خیابان‌های شهر بر روی سکوه‌های بلند می‌رفتند و روسری‌شان را بر سر چوب می‌زدند، زنانی که پیش از این اسم هیچ‌کدام‌شان را نشنیده بودیم و به نمایندگی یا با حمایت هیچ گروه سیاسی و مدنی‌ای بر روی سکوی اعتراض نرفته بودند، اما خواسته‌شان شفاف و مشخص بود و توانستند در کمتر از چند هفته زنان و حتی مردان دیگری را نیز با خود همراه کنند و مسئله‌ی نخواستن حجاب (و نه فقط «بدحجابی») و عقب راندن مرزهای حجاب (تحمیلی از سوی حکومت) را به مسئله‌ای تبدیل کنند که در تریبون‌های رسمی و مطبوعات داخل کشور نیز بازتاب یافت و مقامات بلندپایه را مجبور به واکنش کرد.

برای بسیاری از زنانی که از همان سال ۵۷ به صورت خودجوش به حجاب اجباری اعتراض کردند، این مبارزه اولویتی است که هزینه‌ی آن را در تمام این سال‌ها پرداخته‌اند. هزاران زنی که در این چهار دهه از سوی گشت‌های ارشاد بازداشت شده‌اند و فردای آن روز، با وجود نگرانی از بازداشت مجدد و شمانت خانواده و اخراج از محل کار، دوباره با شالی که فقط نیمی از موهای‌شان را پوشانده به خیابان آمده‌اند، نمادی از این خواسته‌ی زنان برای تسلیم نشدن به باید و نیاید‌های حکومتی درباره‌ی پوشش خود هستند.

این روزها زنان و دخترانی، شجاعانه‌تر از هر زمان دیگری، یکی یکی با روسری‌های بر سر چوب آویزان در تهران، مشهد، شیراز، اصفهان، و اهواز بر بالای بلندی رفتند، در پی ویدا موحد، زن جوانی که اوایل دی‌ماه امسال روسری‌اش را بر سر چوب کرد و در خیابان انقلاب بر بلندی ایستاد. حبس یک ماهه‌ی ویدا موحد و بازداشت و صدور وثیقه‌ی ۵۰۰ میلیون تومانی برای نرگس حسینی، دومین دختری که در خیابان انقلاب حجاب از سر برداشت، نه تنها بقیه را نترساند، بلکه در کمتر از چند روز حدود بیست زن و یک مرد نیز به این حرکت اعتراضی پیوستند.

صدای این زنان که، در سکوت، روسری از سر برداشته‌اند بلندترین صدای اعتراضی است که پس از اسفند ۵۷ و تیر ۵۹ در مخالفت با حجاب اجباری به گوش می‌رسد. صدایی که این بار، نه جابه‌جا کردن مرزهای حجاب تعیین‌شده از سوی حکومت، بلکه رفع حجاب را نشانه گرفته، و می‌خواهد انسان بودن و حقوق انسانی زن، بدون پیش‌شرط پارچه‌ای که باید خودش را با آن ببوشاند، به رسمیت شناخته شود.

در مجموع، تمامی این تغییرات نشانه‌هایی از پوست‌اندازی جنبش زنان و تغییر راهکارهای آن دارد، تغییری که البته همچنان نیازمند شناخت و هماهنگی بیشتر با تحولات عظیم‌تری است که در بطن جامعه در حال رخ دادن و عمیق‌تر شدن است و مشهودترین نماد آن «دختران خیابان انقلاب» هستند.



شعارها و خواسته‌هایی از جنس معیشت ، اما به سیاست کشیده شد .

مدتی پیش از شروع تظاهرات مردمی ، سپرده‌گذاران موسسات مالی اعتباری غیرمجاز اکثرا ، بازنشسته‌هایی بودند که با پس‌اندازهای خود برای دریافت سود در این موسسات که فکر می‌کردند از طرف بانک مرکزی تایید شده‌اند سپرده‌گذاری کرده و حالا اموال خود را بر باد رفته می‌دیدند. با رسیدگی نشدن به مطالبات آن‌ها صدای اعتراض‌شان بلند شد و ابتدا ماهی یک بار و سپس هفته‌ای یک‌بار و این اواخر تقریبا هر روز در مقابل بانک مرکزی، مجلس شورای اسلامی، نهاد ریاست‌جمهوری و قوه قضاییه دست به تجمعی مسالمت‌آمیز زده و خواهان احقاق حق خود بودند.

موضوع آن‌چنان پیچیده شد که سران سه قوه برای حل مشکل جلساتی را ترتیب دادند. به گفته مسئولان مشکل تقریبا ۹۸ درصد این سپرده‌گذاران که البته مبالغ پایینی بود حل شد اما آن دو درصد باقی‌مانده مبالغ هنگفتی است که باید راهکار مناسبی برای احقاق حق‌شان پیدا شود.

هنوز مشکل سپرده‌گذاران و اعتراضات آن‌ها حل نشده بود که لایحه بودجه ۹۷ جنجال تازه‌ای در میان مردم و به خصوص در فضای مجازی و شبکه‌های اجتماعی به راه انداخت. عده‌ای از مردم به نحوه تخصیص بودجه انتقاد داشتند به‌خصوص که گفته شد قرار است یارانه برخی افراد قطع شود و یا قیمت بنزین به ۱۵۰۰ تومان برسد. انتقادات به بودجه و با وجود این‌که گفته می‌شود دولت کسری بودجه دارد و برای جبران مجبور به گران کردن برخی تعرفه‌ها است، چرا به برخی نهادها که نحوه عملکردشان هم شفاف نیست بودجه‌های میلیاردی اختصاص یافته است آتش انتقادات را تندتر کرد.

این بحث‌ها همچنان در میان مردم و شبکه‌های اجتماعی داغ بود که گرانی ناگهانی قیمت تخم‌مرغ طاقت مردم را طاق کرد. این درست نقطه عطف ماجرا بود. مخالفان دولت در مشهد فرصت را غنیمت شمردند تا تجمعاتی را علیه سیاست‌های اقتصادی دولت و شخص رییس‌جمهور ترتیب دهند. این تجمعات که هم سپرده‌گذاران بلا تکلیف و هم مردم ناراضی از وضع معیشتی در آن حضور داشتند کم‌کم به آشوبی مبدل و شعارها از ضد دولتی به ضد حکومتی تبدیل شدند. نکته‌ای که ترتیب‌دهندگان از آن غافل بودند این است که ممکن است شروع کننده یک اتفاق باشند اما لزوماً پایان دادن به آن دست آن‌ها نخواهد بود.

خبر تجمعات مشهد در سکوت رسانه ملی از طریق فضای مجازی به سرعت در تمام کشور پخش شد و دامنه این اعتراض در روز جمعه از خراسان به سایر استان‌ها از جمله اصفهان، کرمانشاه، قم، قزوین، خوزستان و ... کشیده شد. دیگر بحث سپرده‌گذاران مطرح نبود. تجمع کنندگان را افرادی خشمگین تشکیل می‌دادند که اعتراض از وضع معیشتی را به مسائل دیگری از جمله آزادی‌های اجتماعی و سیاسی هم بسط دادند و با حضور نیروهای انتظامی و تلاش برای حفظ امنیت هم شعارها تندتر و هم برخوردها بیشتر شد.

این اعتراضات در سکوت صداوسیما شنبه هم ادامه پیدا کرد و در این روز جدای از مساله سپرده‌گذاران و ناراضیان از وضع معیشت، برخی اهالی تهران هم به خیابان آمدند. این اتفاق در چند شهر دیگر هم تکرار شد. اعتراضاتی که درست است از نظر تعداد شرکت‌کنندگان خیلی قابل توجه نیست اما از نظر گستردگی در مناطق مختلف کشور تامل‌برانگیز است.

به طور قطع هیچ کس با نبود امنیت و ایجاد اغتشاش و التهاب در جامعه موافق نیست. آن هم در کشوری که با وجود بمباران تبلیغاتی از خارج و البته داخل، تلاش می‌شود فاصله‌های قومیتی و مذهبی بین مردم ایجاد شده و در منطقه آشوب‌زده خاورمیانه، ایران هم به سوره‌ای دیگر تبدیل شود. اما سوال اینجاست که چه ساز و کاری برای اعتراضات مدنی مردم در نظر گرفته شده است؟ طبق اصل ۲۷ قانون اساسی جمهوری اسلامی "تشکیل اجتماعات و راهپیمایی‌ها، بدون حمل سلاح، به شرط آن که مخل به مبانی اسلام نباشد آزاد است".

بر اساس همین اصل ابتدا سپرده‌گذاران در چند ماه گذشته دست به تحصن و اعتراض زدند اما در آن مدت کدام یک از مسئولان به میان آن‌ها رفت و نشان داد که صدای آن‌ها را شنیده است.

از سوی دیگر اگر مردم ایران به مشکل و معضلی اعتراض داشته باشند چه راهی برای بیان آن خواهند داشت؟ آیا وزارت کشور تاکنون به برگزاری حتی یک راهپیمایی اعتراض‌آمیز مجوز داده است؟ آیا صداوسیما به جای طرفداری از یک جناح خاص، صدای مردم معترض را به گوش مسئولین رسانده و تلاش کرده آتش خشم مردم را خاموش کند؟ آیا مکان معینی برای اعتراضات مسالمت‌آمیز مردم در نظر گرفته شده و یا رسانه‌ها می‌توانند تمام و کمال به انعکاس اعتراضات پردازند؟ برخی مسئولین که انگار در برج عاج نشسته‌اند از آن‌چه در زیر پوست جامعه می‌گذرد خبر ندارند و هر ندای مخالف و منتقدی را اغتشاش و آشوب و سازمانده‌ی شده از سوی بیگانگان می‌پندارند!!!

اعتراض حق هر شهروند ایرانی است و اعتراض کردن نشانه زنده و پویا بودن این جامعه است؛ اما در فقدان نهادهای مدنی پر قدرت، بروز خواسته‌های مردم بعضاً به صورت غیرقانونی مطرح می‌شود و به عنوان بستری برای سوءاستفاده قرار می‌گیرد.

تجمعاتی که انجام می‌شود به دلیل مسائل اقتصادی است اما چون ساماندهی ندارد از کنترل خارج می‌شود. با بها دادن به تشکل‌های صنفی، کارگری یا سیاسی اعتراض‌های مردم می‌تواند کنترل شود تا هم مردم اعتراض خود را بیان کنند و هم تجمعات آنها موجب سوء استفاده قرار نگیرد. از طرفی باید دانست که اعتراضات مردمی به مسائل اقتصادی و معیشتی و نگرانی از گرانی‌ها مربوط می‌شود و افرادی که به خیابان‌ها آمده‌اند دلایل و انگیزه‌شان همین مسائل اقتصادی و معیشتی است.

البته نباید این نکته را فراموش کرد که در میان این مردم طیف‌های مختلفی حضور دارند که همه آن‌ها از مردم ایران هستند و از قاره دیگری نیامده‌اند. در میان معترضان هم سالخوردگانی که اغلب از سپرده‌گذاران موسسات مالی بودند حضور داشتند، هم جوانانی که از بیکاری به ستوه آمده‌اند، هم کارگرانی که از فقر و گرانی خشمگینند، هم دانشجویانی که آرمان خود را حمایت از مظلومین می‌دانند، هم معترضانی که هنوز مشکل‌شان از سال ۸۸ حل نشده و زنان و کودکانی که حق اساسی خود را می‌خواهند و تاکنون هیچکس صدای آنان را نشنیده است.



علل اعتراضات اخیر مردم در ایران

نیشابور، رشت، ساری، قم، اصفهان، بندرعباس، اهواز و نزدیک به ۲۰ شهر ایران به تظاهرات سراسری پیوسته اند که روز پنجشنبه گذشته از مشهد شروع شد. شنبه ۹ دی ماه قرار بود مثل سال‌های پس از واقعه سال ۸۸، خیابان‌ها از آن حامیان جمهوری اسلامی باشد اما با شعارهای مردم در اعتراض به نظام جمهوری اسلامی پر شده است. ماشین‌های آب‌پاش، نیروهای یگان ویژه با باطوم و گازهای اشک‌آور مقابل مردم صف کشیدند تا خبر رسید که در شهر درود استان لرستان، در پی تیراندازی ماموران امنیتی، دست‌کم دو نفر کشته شده‌اند. به گفته کاربران شبکه‌های اجتماعی، این خبر از رادیوی ملی ایران هم پخش شد.

نهم دی ماه تظاهرات مردم معترض پایتخت از مقابل «دانشگاه تهران» شکل گرفت و در عرض چند ساعت با برخورد نیروهای یگان ویژه و نیروهای انتظامی مواجه شد و گاز اشک‌آور بار دیگر خیابان‌های تهران و سایر شهرهای ایران را دودآلود کرد. حالا صدای معترضان و تظاهرکنندگان از شهرهایی به گوش می‌رسد که شاید تاکنون نامی از آن‌ها مطرح نبوده است.

حتی اگر این تظاهرات به نوعی با حمایت جناح محافظه‌کار برای تخریب دولت روحانی و کوباندن رقیب اتفاق افتاده باشد، از کنترل خارج شده و آن‌چه امروز شاهدیم، بسیار فراتر از نقطه شروع آن است. بسیاری معتقدند که تظاهرات‌های سراسری چند روز اخیر از شهر مشهد که آیت‌الله «احمد علم‌الهدی»، امام جمعه آن است و «ابراهیم رئیسی»، مهم‌ترین رقیب حسن روحانی تولیت «آستان قدس رضوی» آن را در اختیار دارد، شروع شده است. نتایج انتخابات مجلس خبرگان رهبری در سال ۹۴ هم رگه‌هایی از اعتراض مردم را در این شهرها نشان داد که از چشم ناظران دور مانده بود: «مشارکت در انتخابات مجلس خبرگان رهبری در شهر مشهد، ۶۲ درصد اعلام شد اما ۱۰ درصد از رای دهندگان آرای باطله به صندوق‌ها ریخته بودند که شکلی از اعتراض محسوب می‌شود. برای همین، نمی‌توان با قطعیت گفت که شهر مشهد و این استان به طور مطلق پایگاه رای رئیسی است و مردم همه طرفدار او هستند.

درباره شهر قم که پایگاه روحانیت و به نوعی، «واتیکان ایران» به حساب می آید هم نظر مشابهی وجود دارد: «در انتخابات مجلس خبرگان رهبری، در استان قم که پایگاه روحانیت است، ۲۰ درصد رای باطله یا اعتراضی داده بودند. نتایج آن را امروز می بینیم که چه شعارهای رادیکالی از این شهر برآمده است. طی روزهای گذشته، مردم شهر قم که به تظاهرات اعتراضی پیوسته اند، در خیابان ها شعار می دادند «آخوند انگلیسی نمی خوام، نمی خوام»، «ایران که شاه نداره، حساب کتاب نداره» و نمونه های دیگر که یا نهاد روحانیت را هدف قرار داده بودند یا به حکومت شاهنشاهی می پرداختند. اگر بگوییم این اعتراضات برآمده از جریانی است که از دل حرکت محافظه کاران بیرون آمده، نادیده گرفتن مطالبات اعتراضی افسار مختلف مردم است. در حالی که حتی با تحلیل نحوه رای دادن مردم در انتخابات هم می توان رگه هایی از اعتراضات را در آن مشاهده کرد.

شعارهایی که در این جریانات سر داده شده، متفاوت از جریانات قبلی، از جمله «جنبش سبز» بوده و همین مساله باعث ناخرسندی «اصلاح طلبان» از اعتراضات شده است: «مهم این است که این شعارها کاملاً با آن چه در جنبش سبز گفته می شد، متفاوت هستند. جنبش سبز از دل یک انتخابات و جریانی از درون نظام بیرون آمده بود. حتی تا سال های اخیر هم وقتی تظاهرات یا اعتراضی اتفاق می افتاد، هم چنان یکی از مهم ترین شعارها، «باحسین، میرحسین» بود که مورد استقبال اصلاح طلبان قرار می گرفت. اگر در آن میان چند شعار «مرگ بر دیکتاتور» هم داده می شد، اصلاح طلبان با تکیه بر همان شعار باحسین، میرحسین اعتراضات را با پایگاه رای خودشان پیوند می دادند. اما در تظاهرات های این روزها اثری از هیچ یک از شعارهای مطلوب جناح اصلاح طلب یا استمرار طلب دیده نمی شود بلکه شعارهای رادیکال جنبش سبز است که سر داده می شوند؛ مثل «نه غزه، نه لبنان» یا «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی». هدف این شعارها هم ساختار نظام یا مقام رهبری جمهوری اسلامی است. در نتیجه، تمامی این موارد نشان می دهند که ماهیت مطالبات و اعتراضات مردمی کاملاً متفاوت شده است. همین روند باعث شده است تا اصلاح طلبان نه تنها حمایتی از این تظاهرات نکنند بلکه آن را محکوم هم بکنند یا آن را توطئه جناح رقیب و محافظه کار بدانند. البته رویه همیشگی در جمهوری اسلامی همین بوده که معترضان را معاندان نظام، از جمله مجاهدین و سلطنت طلبان بدانند.

در روزهایی که گذشت، برخی از دولت مردان مثل «اسحاق جهانگیری»، معاون اول رییس جمهوری و «محمود صادقی»، نماینده مجلس شورای اسلامی گفتند که حق مردم است تا تظاهرات مسالمت آمیز داشته باشند. برخی از مسوولان هم از وزارت کشور خواسته اند که به تجمعات مردمی مجوز دهند؛ البته در صورت درخواست مجوز از سوی تظاهرکنندگان.

اما می بینیم که متأسفانه دولت منسوب به اعتدال گرایان-اصلاح طلبان با محافظه کاران همصدا شده است و هر دو تظاهرات مردم را محکوم می کند. به نظر می رسد دولت هم در نهایت کنار جناح محافظه کار-اقتدارگرا قرار گرفته است. اگرچه با در نظر گرفتن ادعاهای این دولت، انتظار می رفت که تا حدودی با مردم هم دلی کند و حق آن ها را با توجه به منشور حقوق شهروندی، به رسمیت بشناسد. اما دولت روحانی نشان داده که متأسفانه دولتی راستگو نبوده و در اکثر موارد، خلاف وعده هایش عمل کرده است.

از سوی دیگر، یکی از انتقاداتی که طی روزهای گذشته به تظاهرات سراسری مردم از سوی تحلیل گران وارد شده، نداشتن رهبری و استراتژی مشخص است. درست است که اعتراضات رهبری ندارد و مشخص نیست مردم دقیقاً چه می خواهند و ممکن است به شکلی از هرج و مرج درآید، اما آن چه امروز دیده می شود، نمایش و بروز صداهای خاموش و خفته مردم است که اجازه بروز نداشته اند. آن چه در انقلاب های عربی رخ داد هم تظاهراتی بدون رهبر بود؛ اگرچه تشکیلاتی مثلاً در تونس و مصر وجود داشت که سعی می کرد مردم را سازمان دهی کند. اما در بسیاری از تحولات و اعتراض های اجتماعی در کشورهای استبدادی، وقتی جریانی جلو می رود، از درون آن رهبرانی بیرون می آیند و مطالبات هم مشخص تر می شوند.

با اشاره به انتخابات های دوره های پیشین میتوان گفت: «در هیچ یک از آن ها و هیچ کدام از مناسبت های سیاسی، تحول خواهان، معیشت خواهان، سرنگونی خواهان و به طور کلی، آن هایی که دل بستگی به جمهوری اسلامی و جناح های آن

ندارند، اجازه داشتن کاندیدا یا نماینده و طرح مطالبات خود را نداشته اند. تجربه حضور اصلاح طلبان-اعتدالگرایان در قدرت هم نشان داده است که آن ها هم نمی توانند یا نمی خواهند مطالبات این بخش بزرگ جامعه ایران را نمایندگی و پی گیری کنند. برای همین، تحولات ساختاری نیاز است.

حتی اگر این تظاهرات هم سرکوب شود و فروکش کند، مطالبات مردم هم چنان پابرجا خواهد ماند و در سال های بعد باز هم مطرح خواهد شد: «اگر اصلاحات واقعی و تغییرات ساختاری انجام نشود، این اعتراضات در شکل سراسری، نهایتاً نظام را دچار مشکل خواهد کرد. نمی توان پیش بینی کرد که از دل این تظاهرات، تغییراتی اساسی یا سرنگونی نظام حاصل شود چرا که احتمال دارد نظام به سرکوب شدید روی آورد. اما این اعتراضات سراسری یقیناً اتفاقی مهم و تاریخی در دوران جمهوری اسلامی است.



با وجود 24 میلیون رای ، ناتوان از گفتگوی صریح با مردم است !!!

حسن روحانی، رئیس جمهور ایران در جلسه هیات دولت به نارآمی های اخیر ایران واکنش نشان داد.

در حالی که انتظارها برای گفتگوی روحانی از شبکه یک بالا گرفته بود و برخی کاربران با هشتگ «روحانی چه بگه» در حال طرح مطالبات خود بودند، شبکه خیر سخنرانی روحانی در هیات دولت را که قبلاً توسط رسانه ها منتشر شده بود، پخش کرد. هر دو اتفاق نشان داد که رئیس جمهور ایران در پیشبرد یک خواست حداقلی و واکنشی که طبیعی است، قدرتی ندارد و زور صداوسیما بیشتر از اوست. فاقد اقتدار بودن روحانی در این زمینه به راحتی سبب می شود مخاطب او را جدی نگیرد. این ضرر صرفاً کوتاه مدت نیست، تصویر کلی یک رئیس جمهور در خلال همین اتفاقات شکل می گیرد .

اشتباه دوم اما محتوای سخنرانی روحانی بود که در مقام یک آخوند، به نصیحت کردن طیف های مختلف پرداخت.

مهم ترین تاکتیک او در این سخنرانی، فرافکنی بود. او گفت مردم علاوه بر اعتراض اقتصادی، به فساد و شفافیت هم اعتراض دارند و می خواهند در بخش های دیگر هم شفافیت باشد تا بتوانند قضاوت دقیقی داشته باشند. در واقع، او توضیح داد که قضاوت فعلی مردم دقیق نیست و اینکه «همه ندهای مردم را به دستگاه اجرایی برگردانیم، بی دقتی است.» به نظر

می رسد مشاوران روحانی شعارهای روزهای اخیر را به اطلاع او نرسانده اند. مردم در روزهای اخیر علیه کلیت حاکمیت، روسای قوه قضاییه و مقننه و رهبر جمهوری اسلامی شعار داده اند. در هیچ تجمعی همه شعارها علیه دولت نبوده است.

فرافکنی دوم او توام با جعل بود. او از مقام های امنیتی و نیروی انتظامی تشکر کرد، چون به تعبیر روحانی شکیبایی خود را حفظ کرده اند. تا لحظه ای که روحانی حرف می زد، خبر مرگ ۳ نفر، مجروح شدن ده ها نفر و بازداشت صدها نفر تأیید شده بود. رئیس جمهور نه تنها هیچ همدردی با خانواده جان باختگان که ممکن است حتی در تظاهرات شرکت نکرده و یا به جایی حمله نکرده باشند، نکرد، بلکه با قاطی کردن نقد و خشونت، به نصیحت کردن مردم پرداخت. مردمی که در ده ها شهر ایران به خیابان آمده بودند، قبلاً نصیحت ها را گوش کرده بودند. طرح سوال هایی چون «آیا اگر در جامعه ناآرامی داشته باشیم، اشتغال ما بیشتر شده و وضعیت اقتصادی مردم بهتر می شود؟»، به انشاهای دوران ابتدایی شبیه بود تا نطق یک رئیس جمهور. معترضان عذرخواهی می خواستند و مسئولیت پذیری و پیشنهاد، چیزی که در نطق حسن روحانی وجود نداشت.

فرافکنی سوم اما طبق سنت رایج جمهوری اسلامی به ایما و اشاره به ترامپ و عربستان باز می گشت، اینکه خودشان مشکل دارند و دلسوز مردم ایران نیستند. احتمالاً هر اصولگرایی هم جای روحانی سخن می گفت، همین حرف ها را می زد. کسی در خیابان با او از زبان ترامپ و یا بن سلمان حرف نمی زد، مردم با او و به خصوص آقای خامنه ای حرف می زدند. روحانی در بخشی دیگر از سخنرانی اش وقتی گفت «ما در کشور مشکل هوا، ریزگرد، آب، اشتغال و مشکلات اقتصادی، اجتماعی و سیاسی گوناگون داریم»، همین رویه را تکرار کرد. اگر هر کدام از معترضان می خواست حرف بزند، بهتر و صریح تر از روحانی همین حرف ها را می زد.

روحانی بدون توجه به موقعیت و مسئولیت خود سخنرانی کرد. او البته در این سخنرانی بر خلاف اسحاق جهانگیری، معاون اول رئیس جمهور، اشاره مستقیم یا غیرمستقیم به دولت و یا مخالفان دولت قبل نکرد ولی به شیوه های مختلف توضیح داد که وضع در بسیاری از حوزه ها بهتر شده و مسئولان دولت نتوانسته اند دستاوردها را به صورت دقیق برای مردم تبیین کنند. روحانی از این منظر یک دوگانه مدام را در سخنرانی اش ترسیم کرد، مردم حق اعتراض دارند ولی معترضین اطلاعات دقیقی ندارند. این دوگانه بدترین انتخاب ممکن در مواجهه با معترضان است. کسی که معترض است، از وضعیت اقتصادی خود، بریاد رفتن پول هایش در صندوق قرض الحسنه، بیکاری فرزندان، فساد مسئولین، ناتوانی در تامین هزینه های زندگی و ... اطلاع دقیق دارد. معترضی که در خیابان است، موظف نیست دستاورد و وضعیت دولت را گزارش دهد، وضعیت خودش را گزارش می دهد.

حسن روحانی منبری خوب و باسابقه ای است، از سال ۵۷ تاکنون نیز به قدرت منبری بودن خود نازیده است ولی بحران اخیر نشان داد که او حداقل هنگامی که خودش از بازیگران اصلی است و درگیر ماجرا شده، از قدرت اقتناع گری برخوردار نیست.

سخنرانی اخیر همچنان نشان داد که کماکان تاکتیک اصلی او خشمگین نکردن لایه های دیگر حاکمیت است. حداقل می توان گفت فعلاً او به عنوان رئیس جمهور حق دارد در محدوده ای سخن بگوید که لایه های دیگر حاکمیت خشمگین نشود. وضعیتی که روحانی برای خود رقم زده، محصول یک بده بستان سیاسی با لایه های دیگر حاکمیت است که ماه ها درباره آن گفتگو می شود. در چنین فضایی بود که او ناتوان از گفتگوی صریح شد.

گفتگوی صریح و مسئولانه و وعده مشخص توسط یک رئیس جمهور نیازمند بازوان قدرتمند و اراده ای جدی برای جلو رفتن بود، چیزی که روحانی دقیقاً در انتخابات به آن اشاره کرد و از مردم خواست به همین دلیل به او رای بدهند، ولی دیروز به خوبی نشان داد که فاقد آن است، با وجود ۲۴ میلیون رای. حتی اگر صندوق رای را کماکان یک مسیر و بستر مفید برای تغییر در ایران بدانیم، سخنرانی روحانی نشان داد او کسی نیست که بتواند چنین ایده ای را عملی کند.



نقض حقوق بشر در ایران ادامه دارد...

گزارشگر ویژه حقوق بشر در ایران با ارائه گزارشی به ادامه نقض حقوق بشر در ایران اعتراض کرد. عاصمه جهانگیر ضمن انتقاد شدید از بازداشت خبرنگاران و نقض حقوق پیروان ادیان در ایران، خواستار پایان دادن به اعدام نوجوانان شد.

عاصمه جهانگیر، گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر ایران، روز چهارشنبه ۲۵ اکتبر (۳ آبان) با ارائه گزارشی به نقض حقوق بشر در ایران اعتراض کرد.

او در گزارشی درباره شش ماه نخست سال ۲۰۱۷ میلادی که آن را در جلسه کمیته سوم در نشست همگانی سازمان ملل متحد ارائه کرد در مورد اعدام، شکنجه، نقض آزادی بیان و وضعیت حقوق زنان در ایران ابراز نگرانی کرد.

جهانگیر همچنین از اوضاع پیروان قومی و عقیدتی، محاکمه و آزار کنشگران حقوق بشر و اعدام نوجوانان در ایران عمیقاً ابراز نگرانی کرده است. او با بیان این که در سال گذشته در ایران ۴۳۵ نفر اعدام شدند خواستار پایان دادن به اعدام‌ها در ایران شد.

جهانگیر به حکم اعدام محمدعلی طاهری، بنیانگذار عرفان حلقه، و بازداشت پیروان او اشاره کرد و گفت، آن‌ها تحت فشار مجبور به اعترافات شده‌اند.

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد در امور حقوق بشر ایران گفت، شلاق زدن، قطع دست یا پا در ایران کماکان ادامه دارد و از دیگر نگرانی‌ها عدم دسترسی برخی از زندانیان سیاسی و امنیتی به امکانات پزشکی به عنوان ابزاری برای آزار و اذیت آن‌هاست.

او گفت، امثال نرگس محمدی که تنها به خاطر فعالیت‌های حقوق بشری در ایران در زندان کم نیستند.

جهانگیر همچنین به برخورد ایران با کارمندان "بی‌بی‌سی" فارسی اشاره کرد و گفت، برخی از این روزنامه‌نگاران که با او صحبت کرده‌اند گفته‌اند که حتی گفت‌وگوی آن‌ها با او نیز ممکن است برایشان عواقبی داشته باشد. او همچنین از مسدود شدن اموال کارکنان بخش فارسی "بی‌بی‌سی" در ایران سخن گفت و افزود که خانواده‌های آن‌ها در ایران تحت فشار قرار گرفته‌اند تا جلوی کار فرزندانشان را بگیرند.

جهانگیر گفت، در ژوئن سال ۲۰۱۷ حداقل ۱۲ خبرنگار، ۱۴ وبلاگ‌نویس و تعدادی از فعالان مدنی دیگر تنها به خاطر فعالیت‌های مسالمت‌آمیز در ایران بازداشت شده‌اند. او خاطر نشان کرد که بنا بر گزارش‌هایی که به او رسیده است، این افراد تحت شکنجه و آزار قرار گرفته‌اند.

او همچنین از وضعیت دوتابعیتی‌ها در ایران ابراز نگرانی کرد و در این رابطه به وضعیت نازنین زاغری، شهروند ایرانی-بریتانیایی، و محاکمه او به اتهام "تلاش برای براندازی نظام" اشاره کرد. جهانگیر از دکتر احمدرضا جلالی که پیش از این مقیم سوئد بود و در حال حاضر در ایران به اتهام "محاربه" به اعدام محکوم شده نیز سخن گفت.

او از وضعیت پیروان ادیان و به ویژه بهائیان در ایران و گزارش‌های موجود در مورد بازداشت، شکنجه و محاکمه پیروان ادیان ابراز نگرانی کرد و از دولت ایران خواست، آزادی دین و مذهب را رعایت کند.

جهانگیر همچنین دولت ایران را به رسیدگی پزشکی به زندانیان عقیدتی - سیاسی فراخواند.

گزارشگر ویژه سازمان ملل متحد گفت، با نمایندگان ایران تماس‌هایی داشته و در صدد است که این تماس‌ها را ادامه دهد.

عاصمه جهانگیر به بازتر شدن فضای سیاسی در مبارزات انتخاباتی اخیر ریاست جمهوری در ایران اشاره و ابراز امیدواری کرد که وعده‌های حسن روحانی، رئیس‌جمهور ایران، در مورد قدرتمند ساختن زنان و استفاده از منشور حقوق مدنی عملی شده و اصلاحاتی در کشور صورت گیرد.



اقتدار زنان و حکومت ناتوان

آخرین باری که زنان ایران در روز «هشت مارس» به خیابان‌ها آمدند ۱۷ اسفند ۱۳۸۵ بود: خیابان بهارستان، مقابل ساختمان مجلس؛ تجمعی که در نهایت با ضرب و شتم و بازداشت شرکت‌کنندگان آن تمام شد. پس از آن، با تشدید فضای امنیتی، تا ۱۱ سال امکان فراخوان دادن برای تجمع «روز جهانی زن» وجود نداشت.

در تمام این سال‌ها، افزون بر ممنوعیت تجمع و تظاهرات، دیگر فعالیت‌های جمعی درباره‌ی مسائل زنان نیز همچنان با محدودیت و ممنوعیت روبه‌رو بودند، به گونه‌ای که فعالان زن برای حرکت‌هایی همچون «کمپین تغییر چهره‌ی مردانه‌ی مجلس» و «کارزار منع خشونت خانگی» بارها احضار شده و مورد بازجویی و تهدیدهای شدید قرار گرفتند. در چنین شرایطی، بسیاری از فعالیت‌های فردی و جمعی فعالان و گروه‌های زنان به صورت چراغ خاموش و بدون نمود رسانه‌ای انجام می‌شد، و بسیاری دیگر نیز به دلیل همین فشارها صدایشان را پایین آورده یا از کار کناره گرفته بودند.

چگونه حجاب اجباری شد؟

زنان ایرانی این اجبار را به سادگی و با سهولت پذیرا نشده‌اند. در پی انتشار سخنان آقای خمینی در ۱۶ اسفند ۱۳۵۷ مبنی بر اینکه زنان باید با حجاب سرکار بروند، ۵۰ هزار زن معترض که اغلب آنها کارمندان ادارات دولتی و دختران دانش‌آموز بودند در روز ۱۷ اسفند مصادف با روز جهانی زن به خیابان‌های تهران و برخی شهرهای دیگر آمدند. «ما انقلاب نکردیم که به عقب برگردیم»، معروف‌ترین شعار این تظاهرات، تاریخچه‌ی طولانی مبارزات زنان از دوره‌ی مشروطه برای «رفع حجاب» را یادآوری می‌کرد و استمرار شش روزه‌ی آن به رغم خشونت نیروهای حزب‌الله علیه زنان معترض، نشان از عزم جزم این زنان داشت. این اعتراضات در نهایت به دلایلی همچون اعلام نظر برخی مقامات و دولت مبنی بر اینکه «حجاب خانم‌ها الزامی نیست»، همدستی مأموران کمیته با نیروهای حزب‌الله در حمله به معترضان و تنها ماندن زنان معترض و بالا گرفتن هجمه‌هایی که آنها را به «خیانت» به انقلاب محکوم می‌کرد، به پایان رسید.

اعتراضات شش روزه‌ی اسفند ۱۳۵۷ توانست تصویب قوانین حجاب اجباری را برای چند سال به عقب بیندازد تا اینکه در سال ۱۳۵۹ «شورای انقلاب» با صدور بخش‌نامه‌ی «ورود زنان بدون پوشش اسلامی» را به ادارات دولتی ممنوع کرد. این بار نیز زنانی، که البته به پرشماری اسفند ۱۳۵۷ نبودند، با پوشیدن لباس سیاه در برابر ساختمان نخست‌وزیری تجمع کردند. این اعتراض زنان اما با سکوت گروه‌های سیاسی چپ و ملی‌گرا مواجه شد و به دلیل حمایت نکردن آن‌ها از خواسته‌ی آزادی پوشش زنان بی‌نتیجه ماند. نیروهای سیاسی که بسیاری از آن‌ها در آن زمان منتقد و یا مخالف سیاست‌های جمهوری اسلامی بودند، اعتراض علیه حجاب و حتی نقض حقوق زنان را یک مسئله‌ی فرعی و کم‌اهمیت می‌دانستند و زنان معترض را تنها گذاشتند. زنان معترضی که با پوشیدن لباس سیاه علیه حجاب اجباری اعتراض می‌کردند اما حاضر به سر کردن روسری نبودند، و یکی پس از دیگری دستگیر، اخراج، و یا خانه‌نشین می‌شدند. اخراج ۱۳۹ زن از ارتش و ۴۳ پرستار در مسجد سلیمان، و بازداشت هشت تن از برگزارکنندگان تجمع زنان سیاهپوش، تنها بخشی از برخوردها با زنان بی‌حجاب است که در رسانه‌ها منعکس شده بود.

در مهرماه همان سال، به مدارس نیز بخش‌نامه شد که دختران دانش‌آموز باید لباسی شامل روپوش بلند با دو جیب جلو، آستین بلند، شلوار گشاد، و روسری با یکی از رنگ‌های سرمه‌ای، قهوه‌ای، آبی، یا کرم بپوشند - پوشش اجباری که پس از چهار دهه برقرار است و، اگرچه رنگ‌های تیره و جیب‌های جلوی حذف شده، بلندی و گشادی و پوشیدگی‌اش همانی است که بود: روسری جای خود را به مقنعه داده، و در برخی دوره‌ها و برخی مدارس چادر سیاه نیز به همه‌ی این‌ها اضافه شده است.

در همین حال، قانون مجازات زنان شاغل بی‌حجاب نیز از یک سال بعد به تصویب رسید، و بر اساس آن توبیخ، بازخرید، اخراج، و انفصال دائم از خدمات دولتی در انتظار زنانی بود که حجاب اسلامی را رعایت نمی‌کنند. به این ترتیب، در کمتر از سه سال پس از استقرار جمهوری اسلامی در ایران، پوشاندن سر و تن به عنوان اصلی‌ترین پیش‌شرط تحصیل و اشتغال زنان تعیین شد. از سال ۱۳۶۲، دایره‌ی این اجبار، تمامی زنان را در بر گرفت و اعلام شد: زنانی که بدون حجاب شرعی و

بدون رعایت کردن موازین تعیین شده برای حجاب در معابر و انظار عمومی ظاهر شوند، با شلاق، حبس، و جریمه‌ی نقدی مجازات می‌شوند.

این قوانین سفت و سخت فقط نوشته‌های روی کاغذ نبودند، و ضرب و شتم‌های خیابانی نشان از عزم جزم حکومت برای مطیع کردن زنان داشت.

شعله‌های اعتراض به حجاب اجباری زبانه میکشد ...

پس از سرکوب اعتراضات سراسری دی‌ماه 96 فضای کشور بار دیگر امنیتی شده و با موج جدیدی از بازداشت فعالان مدنی و سیاسی روبه‌رو بوده‌ایم. با این حال، به نظر می‌رسد این بار بخشی از جنبش زنان ایران، به جای هراس از فضای امنیتی و آماده‌ی سرکوب، با تکیه بر جو اعتراض در جامعه و تغییر سطح مطالبات و خواسته‌های معترضان، تصمیم گرفته‌اند تا با شکستن ساختارهای امتحان‌شده در یک دهه‌ی اخیر، بار دیگر به خیابان برگردند.

افزایش نارضایتی مردم در جامعه و اعتراضات پیاپی آن‌ها منجر به خیزش دی‌ماه شد، و این اعتراض‌ها هنوز هم ادامه دارد. در حقیقت، امسال مردم خیابان را بار دیگر از حاکمیت پس گرفته‌اند، و هنوز خیابان در دستان قدرتمند مردم معترض است. جنبش زنان هم جزئی از مردم است و باید همراه با آن‌ها در تصاحب هرچه بیشتر خیابان‌ها به نفع مردم مشارکت داشته باشد.

در جنبش اخیر زنان، هیچ مطالبه و خواستی بر دیگری برتری ندارد. در جامعه‌ای مثل جامعه‌ی ایران که تقریباً هیچ‌کدام از خواسته‌ها جواب نگرفته‌اند، نمی‌توانیم بگوییم اکنون معیشت مهم‌تر است یا حق پوشش یا ازدواج کودکان. برای همین، این جنبش ضمن تأیید همه‌ی این خواسته‌ها، در راستای احقاق حقوق زنان نیز می‌باشد.

مسئله‌ی اشتغال زنان همواره از مواردی بود که مد نظر فعالان حقوق زنان قرار داشت، اما شرایط فعلی جامعه و افزایش فشار اقتصادی، بی‌کاری، و فقر زنان را بیش از پیش در نظر مردم پررنگ‌تر کرده است. همچنین، با افزایش تلاش دولت روحانی در جهت خصوصی‌سازی، تبعات آن همه‌ی مردم و در صدر آنان زنان را قربانی خود ساخته است، و این مسئله هم اهمیت موضوع اشتغال و معیشت زنان را بیش از پیش برجسته کرده است.

در بیان تأثیر اعتراضات سراسری دی‌ماه 96 بر طرح مطالبات اقتصادی میتوان اشاره نمود به تجمعات زیادی از کارگرانی که به شرایط کاری معترض‌اند و همچنین اعتراضات بسیاری از مال‌باختگان، معلمان، بازنشستگان، و یا حتی بی‌کاران در سطح خیابان‌های ایران در جریان است. جنبش زنان با مطرح کردن موضوع اشتغال زنان می‌تواند باعث اتحادی بین این نیروها شود، و همه‌ی زنان و حتی مردانی که عدالت‌خواه هستند می‌توانند حول این موضوع با یکدیگر اعلام همبستگی کنند. از طرف دیگر، خیزش مردم در دی‌ماه امسال نشان داد که مردم در سراسر کشور از شرایط موجود ناراضی‌اند و برای تغییر حاضر به پرداخت هزینه هستند. در واقع، امروز کشور در شرایطی است که نیاز جنبش‌های اجتماعی به اتحاد با یکدیگر و همچنین اتحاد مردم با یکدیگر به شدت ملموس است.

شرایط سخت زنانی که پشت درهای بسته‌ی استخدامی می‌مانند و به بازار کار غیررسمی رانده می‌شوند، زنانی که با سقف شیشه‌ای مواجه‌اند و امکان ارتقای شغلی چندانی ندارند، و زنانی که امنیت شغلی متزلزلی دارند و هر آن ممکن است به خاطر پوشش و رفتار خود امرار معیشت‌شان با مشکل مواجه شوند. «شرایط وخیم اقتصادی» بیشترین آسیب‌ها را به زنان زده، و آنچه باید مورد پرسش واقع شود این است که چرا جنبش زنان تا کنون به «خواسته‌های تا این حد عمیق و جدی و فراگیر» به اندازه‌ی کافی اعتنا نکرده است.

مسائل اقتصادی، موضوع اشتغال، بالا رفتن نرخ بی‌کاری، و خالی شدن جیب کارگران و اقشار کم‌درآمد بحث مهمی است، و اعتراضات دی‌ماه 96 نیز به دلیل فقیرتر شدن مستمر مردم بود. زنان که نیمی از جامعه‌ی ما را تشکیل می‌دهند هم با همین معضلات درگیر هستند، و به نظر می‌رسد باز هم زنان باید برای مسئله‌ی نان و وضعیت معیشتی‌شان تجمع کنند.

علاوه بر پررنگ بودن توجه به مشکلات معیشتی و اقتصادی، اعتراض به حجاب اجباری از نکات مهم است. هرچند برخی این انتقاد را مطرح کرده‌اند که، پس از حرکت‌های دختران خیابان انقلاب و بازداشت و سرکوب آن‌ها از سوی پلیس، فعالان داخل کشور توجه لازم و کافی را به این مسئله نداشته‌اند، و به نظر می‌رسد حجاب همچنان در فهرست اولویت‌های جنبش زنان ایران قرار نگرفته است. البته، نباید فراموش کرد که مخالفت با حجاب اجباری همچنان یکی از خط قرمزهای حکومت است که می‌تواند هزینه‌ی سنگینی را به مخالفانش تحمیل کند.

هر بار به بهانه‌ای حق مالکیت بر بدن‌هایشان نادیده گرفته می‌شود؛ گاه با حجاب اجباری، گاه با ایجاد محدودیت و ممنوعیت در دسترسی رایگان به وسایل پیشگیری از بارداری. ما زنان باید از حذف و به حاشیه راندن خود در فضاهای عمومی بگوییم یا از این حق بدیهی که باید بتوانیم خود پوشش‌مان را انتخاب کنیم؟! زنان و دختران ما در همین خیابان‌ها به جرم بدحجابی بازداشت شدند، در همین خیابان‌ها روی سکوها ایستادند، و با استخوان خردشده به زندانها برده شدند.

ما میدانیم که :

زنان ایرانی پس از استقرار جمهوری اسلامی، بیشترین و فراگیرترین آزار و اذیت‌ها را به خاطر حجاب اجباری و مقاومت در برابر آن تجربه کرده‌اند. در جنبش زنان داخل ایران نیز اگرچه شاهد حرکتی مشخص و جمعی برای اعتراض به حجاب اجباری و در اولویت قرار دادن این خواسته، نبوده‌ایم، اما صدای روشن مخالفت با حجاب اجباری و خواسته‌ی صریح آزادی پوشش زنان، که در تمامی این سال‌ها در گوشه و کنار جنبش به گوش رسیده، چیزی نیست که بتوان آن را نادیده گرفت. قرار دادن «پوشش اجباری» به عنوان یکی از خواسته‌های «کمپین یک میلیون امضا برای تغییر قوانین تبعیض‌آمیز» (حتی در انتهای فهرست خواسته‌ها و با تأکیدی کمتر از دیگر قوانین) و کتاب‌ها و مقالات صریح برخی فعالان شناخته شده در مخالفت با حجاب اجباری نمونه‌ای از این تلاش‌ها است.

اما برای بسیاری از زنانی که از همان سال ۵۷ به صورت خودجوش به حجاب اجباری اعتراض کردند، این مبارزه اولیوی است که هزینه‌ی آن را در تمام این سال‌ها پرداخته‌اند. هزاران زنی که در این چهار دهه از سوی گشت‌های ارشاد بازداشت شده‌اند و فردای آن روز، با وجود نگرانی از بازداشت مجدد و شتمانت خانواده و اخراج از محل کار، دوباره با شالی که فقط نیمی از موهای‌شان را پوشانده به خیابان آمده‌اند، نمادی از این خواسته‌ی زنان برای تسلیم نشدن به باید و نبایدهای حکومتی درباره‌ی پوشش خود هستند.

این روزها زنان و دخترانی، شجاعانه‌تر از هر زمان دیگری، یکی یکی با روسری‌های بر سر چوب آویزان در تهران، مشهد، شیراز، اصفهان، و اهواز بر بالای بلندی رفتند، در پی ویدا موحد، زن جوانی که اوایل دی‌ماه امسال روسری‌اش را بر سر چوب کرد و در خیابان انقلاب بر بلندی ایستاد. حبس یک ماهه‌ی ویدا موحد و بازداشت و صدور وثیقه‌ی ۵۰۰ میلیون تومانی برای نرگس حسینی، دومین دختری که در خیابان انقلاب حجاب از سر برداشت، نه تنها بقیه را نترساند، بلکه در کمتر از چند روز حدود بیست زن و یک مرد نیز به این حرکت اعتراضی پیوستند.

اعتراض‌ها به حجاب اجباری اگرچه کوتاه و محتاطانه است، این امید را ایجاد می‌کند که فعالان جنبش زنان نیز همگام با زنان کوچه و خیابان و «دختران خیابان انقلاب»، تابوی حجاب را بشکنند و از خط قرمزی که حکومت دور مسئله‌ی حجاب اجباری کشیده رد شوند.

زنانی که در اعتراض به حجاب اجباری، در شلوغ‌ترین خیابان‌های شهر بر روی سکوهای بلند می‌رفتند و روسری‌شان را بر سر چوب می‌زدند، زنانی که پیش از این اسم هیچ‌کدام‌شان را نشنیده بودیم و به نمایندگی یا با حمایت هیچ گروه سیاسی و مدنی‌ای بر روی سکوی اعتراض نرفته بودند، اما خواسته‌شان شفاف و مشخص بود و توانستند در کمتر از چند هفته زنان و حتی مردان دیگری را نیز با خود همراه کنند و مسئله‌ی نخواستن حجاب (و نه فقط «بدحجابی») و عقب راندن مرزهای حجاب تحمیلی (از سوی حکومت) را به مسئله‌ای تبدیل کنند که در تریبون‌های رسمی و مطبوعات داخل کشور نیز بازتاب یافت و مقامات بلندپایه را مجبور به واکنش کرد.

صدای این زنان که، در سکوت، روسری از سر برداشته‌اند بلندترین صدای اعتراضی است که پس از اسفند ۵۷ و تیر ۵۹ در مخالفت با حجاب اجباری به گوش می‌رسد. صدایی که این بار، نه جابه‌جا کردن مرزهای حجاب تعیین‌شده از سوی حکومت، بلکه رفع حجاب را نشانه گرفته، و می‌خواهد انسان بودن و حقوق انسانی زن، بدون پیش‌شرط پارچه‌ای که باید خودش را با آن بپوشاند، به رسمیت شناخته شود.

در مجموع، تمامی این تغییرات نشانه‌هایی از پوست‌اندازی جنبش زنان و تغییر راهکارهای آن دارد، تغییراتی که البته همچنان نیازمند شناخت و هماهنگی بیشتر با تحولات عظیم‌تری است که در بطن جامعه در حال رخ دادن و عمیق‌تر شدن است و مشهودترین نماد آن «دختران خیابان انقلاب» هستند.

اندکی صبر ، سحر نزدیک است



اهمیت نقش زنان در توسعه فرهنگ صلح

به مناسبت 8 مارس 2018 (روز جهانی حقوق زن و صلح بین المللی)

نقش زنان در تربیت کودکان بر مبنای عشق و محبت است که این احساس عشق و محبت از مبانی صلح است. از سوی دیگر، حضور زنان در جامعه تنوع ایجاد می‌کند و آنها با خودشان نگرش‌ها و مهارت‌های جدیدی را به همراه می‌آورند. زنان هم در تغییر نگرش ما موثر هستند هم دانش لازم را از زاویه دید خودشان در اختیار ما می‌گذارند. علاوه بر این، حضور زنان به همزیستی مسالمت‌آمیز و درک متقابل کمک می‌کند که اینها هم از مبانی صلح است.

صلح محور اصلی تمام مباحث حقوق بین‌الملل، حقوق بشر و حقوق عمومی است. نهایت حقوق بشر این است که انسان با خود، جامعه و حکومت در صلح باشد. صلح باید ساخته شود و تلاش خاصی برای این موضوع لازم است. بنابراین، اغراق نیست اگر صلح را محور تمام مطالعات علوم انسانی و هدف غایی حقوق بشر بدانیم.

صحبت از صلح ، یعنی حضور زنان

زنان سمبل تحقق حقوق بشر در جوامع هستند. وقتی از برابری جنسیتی و مشارکت زنان در عرصه عمومی کشور صحبت می‌کنیم از حقوق یک گروه مثل سایر گروه‌ها صحبت نکرده‌ایم. صحبت از حقوق زنان، یک درجه متعالی از تحقق حقوق بشر است و حقوق این گروه نمادی برای حقوق همه گروه‌هاست. برابری به‌عنوان مهم‌ترین اصل حقوق بشر هم به معنای

منع تبعیض و هم به معنای در اختیار بودن فرصت‌های برابر در عمل است. دو موضوع زنان و صلح در واقع یک موضوع هستند و نمی‌شود از صلح بدون حضور زنان صحبت کرد.

نقش آفرینی زنان در پروسه صلح‌سازی و آموزش صلح

ما باید با احترام به تفاوت‌ها و پذیرش آن‌ها همزیستی مسالمت‌آمیز داشته باشیم. حق بر متفاوت بودن یکی دیگر از حقوق بشری است که زنان در این عرصه هم می‌توانند کمک کنند. بدون حضور زنان صحبت از صلح و آموزش آن بی‌معنی است. نقش زنان در تربیت نسل جدید هم بسیار تأثیرگذار است. ما نمی‌توانیم برای تربیت نسل جدید تنها به مدارس تکیه کنیم زیرا مدارس مهارت‌های لازم برای زندگی را به دانش‌آموزان یاد نمی‌دهند. در حال حاضر، نمی‌توان توقع داشت مدارس به آموزش صلح بپردازند مگر این‌که نگرش صحیحی نسبت به صلح به‌وجود بیاید و کتب درسی و برنامه‌های آموزشی از خشونت، تبعیض و بیانات نفرت‌زا دور باشد. زنان اگر در اداره مدارس و تهیه و تدوین کتب درسی وارد شوند می‌توانند در رفع خشونت و تبعیض نقش مؤثری داشته باشند.

زنان باید دیده و شنیده شوند.

جامعه‌ای که به این درک از نقش زنان می‌رسد باید زمینه را برای حضور آن‌ها در همه عرصه‌ها فراهم کند. برای این که از توانایی زنان استفاده شود، ابتدا باید دیده و شنیده شوند و در جامعه مشارکت داشته باشند. ساختارهای قانونی، فرهنگی و سنت‌های کشور ما در حال حاضر باعث شدند که زنان دیده و شنیده نشود؛ پس چنین زنی چگونه می‌تواند به تحقق صلح کمک کند؟ در سند توسعه پایدار به برابری جنسیتی اشاره شده و در همه اهداف 17 گانه این سند زنان هم در هدف‌ها و هم در زیرهدف‌ها حضور دارند. ما اگر می‌خواهیم به توسعه پایدار برسیم باید به این اهداف عمل کنیم و برای زنان حقوق و مسؤلیت‌ها و نحوه مشارکت تعریف شده است. اگر ساختار قانونی ما برای دیده و شنیده نشدن زنان و عدم مشارکت آن‌ها باشد، جامعه به صلح پایدار نمی‌رسد. اگر سیستم حقوقی کشور نسبت به زنان تبعیض‌آمیز باشد، صحبت از صلح بی‌معناست زیرا گروه مورد تبعیض احساس آرامش نمی‌کنند و طبیعتاً در پروسه صلح‌سازی هم نقش ایفا نمی‌کنند. در حوزه اقتصاد هم در کشور ما زن به‌عنوان نماینده خانواده در امور اقتصادی نمی‌تواند بسیاری از کارها را انجام دهد و حتی گاهی وقتی زنی می‌خواهد وام بگیرد باید شوهر او به بانک مراجعه کند و امضا دهد. از سوی دیگر، زنان ایرانی که شوهران افغان دارند هویت بچه‌هایشان به رسمیت شناخته نمی‌شود اما اگر این زنان می‌توانستند تابعیت خود را به فرزندان‌شان منتقل کنند، وضعیت بهتر بود. همه این مسایل، در نسبت زنان و صلح چالش ایجاد می‌کند.

باید تشکلهای مدنی از صلح‌سازان به وجود بیاید .

فقر یکی از موانع صلح است و اگر در جامعه فقر وجود داشته باشد، صلح ایجاد نخواهد شد. همچنین، در جامعه‌ای که خشونت زیاد باشد، صلح معنا پیدا نمی‌کند. باید تشکلهای مدنی از صلح‌سازان به‌وجود بیاید و این تشکل‌ها در قالب شبکه‌هایی فعال شوند و کار را در حوزه‌های مختلف پیش ببرند. صلح توسط زنان در خانواده و جامعه پایدار خواهد بود چون درک و احترام متقابل، دوستی، محبت، تسامح، مدارا و تعادل را به همراه دارد .

یک‌سری الگوها و کلیشه‌های سرکوب‌گر در طول تاریخ به‌وجود آمده و جزو شناخت ما شده‌اند و این کلیشه‌ها در خود زنان هم وجود دارند. امروز دنیا از این صحبت می‌کند که تعدادی از کرسی‌های پارلمان به زنان اختصاص داده شود اما اگر خود زنان در هر حوزه‌ای، به زنان رأی دهند، زنان پیروز خواهند شد. یکی از کانون‌های اصلی برای آموزش شهروندی، آموزش مسؤلیت‌پذیری و پاسخ‌گویی و صلح‌محوری خانواده است و باید خانواده را تکریم کرد اما نباید نقش زنان را تنها به خانواده محدود کنیم .

تأثیر تغییرات اقلیمی در حوزه زنان و صلح

در بسیاری از روستاهای دورافتاده مخصوصاً در مناطقی که خشکسالی است و مردان به دلیل بیکاری مجبور به مهاجرت هستند، وظیفه اصلی تأمین معاش و تربیت بچه‌ها به دوش زنان است. بسیاری از این زنان روزانه برای تهیه آب رفت‌وآمد می‌کنند و آب را با خود حمل می‌کنند. این حمل هر روزه آب تغییراتی را در فیزیک این زنان ایجاد کرده است و گاهی این زنان در معرض تعرض قرار می‌گیرند. در واقع، این تغییرات اقلیمی روی زنان تأثیر گذاشته و صلح را با مشکل مواجه کرده است. همه این موضوعات به هم پیوسته هستند و اگر زن را بخواهیم صرفاً به خانواده محدود کنیم، در حق او جفا شده است.

هم حضور و هم مشارکت زنان در ایجاد صلح مؤثر است اما مشارکت نیاز به ساختار دارد. حضور ممکن است صرفاً وجهه نمایشی داشته باشد اما مشارکت معنادار و با قصد و اراده است و می‌خواهیم که زنان در پروسه تصمیم‌سازی و تصمیم‌گیری نقش‌آفرینی کنند و مؤثر باشند. اما اگر این ساختارها، شبکه‌هایی که زنان را پرورش می‌دهند و اجزایی که زنان را معرفی می‌کنند وجود نداشته باشند، حتی اگر زنان به مقام وزارت هم برسند اعتماد به نفس لازم را نخواهند داشت و حضور آن‌ها صرفاً نمادین خواهد بود. البته، این جنبه نمادین هم مؤثر است اما باید از حالت نمایشی بیرون بیاید و زنان مشارکت مؤثر داشته باشند. ما فاصله زیادی تا رسیدن به این مرحله داریم و اگر می‌خواهیم این ساختارها به وجود بیایند، باید شبکه‌های زنان ایجاد شوند.

ضرورت توجه رسانه‌ها به توسعه روح مادرانگی

شاید در جامعه حضور داشته باشیم اما آیا این حضور به تأثیرگذاری می‌انجامد؟ اگر رسانه‌ها تجلی‌گاه آرام‌بخشی زنان نیستند به این دلیل است که در زیرساخت آن‌ها این نگرش وجود ندارد. در حوزه آرام‌بخشی زنان اگر رسانه را به‌عنوان یک نظام نشانه‌شناسی تصویر کنیم و رسانه بخواهد مولد آرام‌بخشی باشد، باید به زن به‌عنوان بال دوم برای پریدن توجه شود. فضیلت صلح در زن به‌عنوان زندگی تجلی پیدا می‌کند و اگر رسانه به این باور نرسد، پیامی که مطرح می‌کند ابتر و یا حتی ضد پیامی خواهد بود که قصد ارایه آن را داشته است. اگر تعریف صلح، فضای عاری از کشمکش باشد، رسانه‌ها باید به توسعه روح مادرانگی توجه کنند. اما رسانه‌ها بیشتر به زن به‌عنوان یک گونه نگاه می‌کنند. رسانه‌ها قائل به قابلیت‌های زنان در حوزه آرام‌بخشی هستند اما محل اتهام رسانه‌ها این است که چگونه اجازه دهیم این کار را انجام دهند؟ آیا زنان اجازه حضور مدیریتی دارند؟ البته در اینجا مسأله اجازه نداشتن زنان مطرح است نه توانایی نداشتن آن‌ها.

زن برای توسعه صلح باید تبدیل به یک رسانه شود.

ما اسیر واژه‌ها هستیم و وقتی از روح مادرانگی صحبت می‌کنیم ذهنمان به سمت جنسیت و مادر خانه بودن می‌رود اما منظور از روح مادرانگی، روح مدارا، همان چیزی است که در فرهنگ اساطیر ما وجود دارد و آن روح مراقبت و تمایز و تشخیصی است که در زنان وجود دارد. وقتی از تناسب صحبت می‌کنیم به این دلیل است که نباید از حیطة تعادل خارج شویم. باید در جوه بشری و انسانی به تعادل برسیم و این به معنای خردورزی است. خرد جمعی و سرمایه اجتماعی باید در جامعه ما وجود داشته باشد و سرمایه اجتماعی ما بپذیرد که زن می‌تواند کار را انجام دهد و هویت دارد.

مرکز ثقل قدرت جامعه، زن است.

اهمیت زن امروز کشف نشده بلکه از همان دوره غارنشینی به این موضوع پی بردند و ما در مورد آنچه کشف شده دوباره بحث می‌کنیم. مرکز ثقل قدرت جامعه، زن است. هرکس زنان را در کنترل داشته باشد می‌تواند جامعه را کنترل کند. زن عین قدرت است و می‌خواهند او را تحت کنترل خود درآورند اما این مسأله را هیچ‌وقت در ادبیات، اسطوره‌ها و... اعلام نکردند چون رمزگشایی می‌شد و دیگر نمی‌توانستند آن را کنترل کنند. برای کنترل زنان باید داستان‌های دیگری سر هم می‌کردند که زنان ترسو و ضعیف هستند و صدها خرافه تولید کردند تا ذخایر فرهنگی غنی شکل بگیرد و او را به‌عنوان کارخانه تولید سرباز برای قدرت به‌شمار آورند. بنابراین، پتانسیل‌های زن را به او یادآوری نکردند. بعدها زن در فرآیند زمان به این باور رسید که باید مطیع و تحت سلطه باشد و این مسایل را درونی کرد تا بتواند با سلطه هم‌نوایی داشته باشد.

ساختار انسانی روابط کج و معوج شده است. اما باید توجه کنیم که تفاوت در خلقت زن و مرد بر مبنای حکمت بوده و این تفاوت نباید مبنای تفوق یکی بر دیگری باشد بلکه باید هم‌افزایی وجود داشته باشد. انسان اولیه آن ساختار را فریبه کرد تا به امروز ما رسید اما امروز اثبات توانایی زن کاری بی‌معناست چون زن از ابتدا توانا بوده است. تکنولوژی مدرن و تمدن کنونی می‌توانست در قرن اول یا پنجم میلادی به‌وجود بیاید اما علت این‌که این اتفاق نیفتاد، فقدان حضور و مشارکت زنان در جامعه بود.

نیمکره زنانه بشریت آسیب دیده است .

به گفته سعدی : بنی‌آدم اعضای یک پیکرند/ که در آفرینش ز یک گوهرند؛ اگر اعضای یک پیکره باشیم پس یک نفر هستیم و یک هویت واحد داریم. یک مغز دو نیمکره دارد که با وجود کارکردهای متمایز، مکمل یکدیگر هستند و وقتی با هم به‌صورت متعادل کار می‌کنند انسان سالم است. بشریت هم نیمکره زنانه و مردانه دارد اما نیمکره مردانه بیشتر از نیمکره زنانه کار کرده است. در واقع، نیمکره مردانه فعال‌تر بوده و ورزیده شده اما نیمکره زنانه به حاشیه رانده شده و در تاریکخانه جهل و ستم جنسیتی و طبقاتی نتوانسته خود را بروز دهد. پس نیمکره زنانه آسیب دیده و نتوانسته به اندازه نیمکره دیگر رشد کند .

نیمکره زنانه کارکردهایی دارد که در نیمکره مردانه کمتر دیده می‌شود. یکی از این کارکردها، قابلیت تولید و بازآفرینی صلح است چون ظرافت‌هایی در هستی زن به کار رفته که قابلیت تخصصی صلح‌آفرینی را در نیمکره زنانه مغز بشریت بیشتر می‌کند. علت این‌که در تاریخ به جز بره‌های کوتاهی همیشه جنگ وجود داشته، به عدم فعالیت و عدم استفاده از ظرفیت‌های نیمکره زنانه مغز بشری برمی‌گردد. اگر در طول تاریخ، زنان در جامعه مشارکت داشتند، بشریت صلح را زودتر کشف می‌کرد و جنگ تبدیل به ارزش نمی‌شد. این مسأله بشریت را ناقص‌الخلقه کرده و تبدیل به موجود عقب‌مانده ذهنی شده که بخشی از مغز او کار نمی‌کند. این وضعیت که جنگ در جهان مسلط شده تاوان سلطه‌طلبی جنس مرد است.

جنسیت، هویت ثانویه و برای هم‌افزایی دو جنس است .

باید از مکاتب و تئوری‌های مختلف درباره زن به‌صورت موشکافانه سؤال بپرسیم. اگر آن مکتب توانست تصویر انسانی و عقلانی از زن را ارایه دهد، می‌توانیم به بقیه استدلال‌های او هم توجه کنیم اما اگر تلقی آن مکتب از زن همان تلقی ناقص تاریخی است، سایر منویات آن مکتب ارزش پرداختن ندارد؛ چون وقتی مسأله زن حل نشود امیدی به حل مسایل دیگر وجود ندارد. انسانیت اصل است اما جنسیت، هویت ثانویه و برای هم‌افزایی دو جنس است .

صلح و زبان مادری

زن هویت بشری هم‌تراز با مرد دارد . صلح زبان مادری است چون وقتی زن مرکز ثقل جامعه است و بخواهیم جامعه را بازسازی کنیم باید از مادر و زن شروع کنیم. حدود 70 درصد از شخصیت و هویت افراد تا قبل از 10 سالگی شکل می‌گیرد که حدود 7 سال از این زمان بچه در خانه است و بیشترین ارتباط را با مادر دارد و بیشترین مسایل را از مادر یاد می‌گیرد. این مادر اگر زبان صلح و مدارا داشته باشد و با تربیت صلح‌گرا آشنا باشد، می‌تواند صلح را به فرزندش آموزش دهد و نسل‌هایی به‌وجود بیاورد که با صلح به‌مثابه زبان مادری آشنا باشند .

راهبرد صلح باید با مقدمات و تمهیداتی همراه باشد. من در این‌جا پیشنهادهایی در این حوزه مطرح می‌کنم که این پیشنهادات عبارتند از: تدوین استراتژی‌های صلح پایدار، تخصیص جایگاه ویژه به زنان در مطالعات و تدوین راهبردهای صلح در سمت مدیر، سیاست‌گذار، مجری و ارزیاب پروژه‌های صلح، به‌رسمیت شناختن نقش راهبری زنان، آموزش عمومی استراتژی صلح به زنان و مادران، در نظر گرفتن جایزه ملی صلح برای فعالان علمی، فرهنگی و مدنی صلح در ایران،

هنجارها و استانداردهای جهانی

شماری از هنجارها و استانداردهای بین‌المللی مرتبط با زنان، صلح و امنیت بین‌المللی است. برخی از اهم هنجارها و استانداردهای بین‌المللی مرتبط با موضوع زنان، صلح و امنیت بین‌المللی عبارت‌اند از:

1. قطع‌نامه 1325 شورای امنیت

قطع‌نامه 1325 شورای امنیت در سال 2000 به تصویب رسید. این قطع‌نامه به‌عنوان یک چارچوب قانونی و سیاسی در مورد نقش زنان در حفظ صلح و امنیت بین‌المللی مورد توجه است. در این قطع‌نامه بر لزوم و اهمیت مشارکت زنان در فرآیند تحقق صلح و امنیت بین‌المللی از جمله مذاکرات حفظ صلح و امنیت بین‌المللی، عملیات حفظ صلح، ارائه کمک‌ها و مساعدت‌های بشردوستانه و عملیات بازسازی و برقراری صلح و اعاده وضعیت به حالت سابق تأکید شده است.

2. قطع‌نامه 1820 شورای امنیت بین‌المللی

در سال 2008، شورای امنیت ملل متحد قطع‌نامه 1820 را به تصویب رساند. این قطع‌نامه اولین قطع‌نامه‌ای است که منع خشونت جنسی علیه زنان را به‌عنوان یک تاکتیک و شیوه نظامی و جنگی را منع کرده است. در این قطع‌نامه ارتکاب خشونت جنسیتی علیه زنان به‌عنوان یک موضوع مربوط به صلح و امنیت بین‌المللی به رسمیت شناخته شده است.

3. قطع‌نامه 1888 شورای امنیت

قطع‌نامه 1888 شورای امنیت ملل متحد در سال 2009 به تصویب رسید. این قطع‌نامه در مورد ارتکاب خشونت جنسیتی علیه زنان در وضعیت مخاصمات مسلحانه است.

4. قطع‌نامه 1889 شورای امنیت

قطع‌نامه 1889 شورای امنیت در سال 2009 به تصویب رسید. این قطع‌نامه بر لزوم اجرای قطع‌نامه 1325 تأکید می‌کند. در این قطع‌نامه بر لزوم جریان‌سازی جنسیتی برای ارتقای مشارکت زنان در فرآیند حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تأکید شده است. همچنین بر ضرورت مشارکت زنان در فرآیند تصمیم‌سازی برای حفظ صلح و امنیت بین‌المللی تأکید شده است.

5. قطع‌نامه 1960 شورای امنیت

قطع‌نامه 1960 شورای امنیت در سال 2010 به تصویب رسید که مقرر می‌کند که باید یک سیستم پاسخ‌گو بودن و مسئولیت‌پذیری در رابطه با ارتکاب خشونت جنسیتی علیه زنان وجود داشته باشد. در این قطع‌نامه از دولت‌ها درخواست شده است که آمار و اطلاعات لازم در خصوص ارتکاب خشونت جنسیتی علیه زنان را به شورای امنیت ارائه دهند.

6. قطع‌نامه 2106 شورای امنیت

شورای امنیت ملل متحد در سال 2013 مبادرت به صدور قطع‌نامه 2106 کرد. در این قطع‌نامه به‌طور جزئی‌تر به عملیات اجرایی در مورد طرف‌های مخاصمات مسلحانه در مورد مقابله با ارتکاب خشونت جنسی علیه زنان و مقابله با بی‌کیفیری مرتکبان خشونت، پرداخته است.

7. قطع‌نامه 2122 شورای امنیت

شورای امنیت ملل متحد در سال 2013 مبادرت به صدور قطع‌نامه 2122 کرد. در این قطع‌نامه مقرر شده است که زنان در فرآیند تحقق صلح، بازسازی و اعاده وضعیت به حالت سابق در کشورهای درگیر مخاصمات مسلحانه مشارکت کنند. در این قطع‌نامه درخواست شده است که شورای امنیت با قید فوریت مبادرت به تشکیل یک گروه کاری در مورد بررسی آثار جنگ و مخاصمات مسلحانه بر زنان کند. همچنین در این قطع‌نامه بر لزوم ارائه کمک‌ها و مساعدت‌های بشردوستانه برای زنان قربانی خشونت جنسی در جریان مخاصمات مسلحانه تأکید کرده است.

8. اعلامیه و برنامه عمل پکن

اعلامیه و برنامه عمل پکن که در سال 1995 به تصویب رسید به‌طور خاص به موضوع زنان و مخاصمات مسلحانه به‌عنوان یکی از اولویت‌های دوازده‌گانه در حوزه زنان پرداخت. در این اعلامیه بر ضرورت مشارکت زنان در فرآیند پیش‌گیری از ارتکاب مخاصمات مسلحانه تأکید شد. همچنین بر لزوم حمایت از زنان در جریان مخاصمات مسلحانه نیز تأکید گردید.

راهکارهای عملی برای ارتقای مشارکت زنان در فرآیند حفظ صلح و امنیت بین‌المللی

تجربیات وقوع مخاصمات مسلحانه گسترده در دهه‌های اخیر، حاکی از آن است که وقوع جنگ و مخاصمات مسلحانه گروه‌های مختلف اعم از کودکان، زنان، مردان و سال‌خوردگان را تحت‌تأثیر قرار داده است. توجه به آثار متفاوت مخاصمات مسلحانه بر زنان، سبب شده است که اقداماتی در عرصه بین‌المللی در رابطه با موضوع زنان، صلح و امنیت بین‌المللی اتخاذ شود.

موضوع زنان، صلح و امنیت بین‌المللی خصوصاً با توجه به روند دولت‌های متخاصم در دهه‌های اخیر مبنی بر استفاده از ارتکاب اشکال مختلف خشونت جنسی علیه زنان و دختران به‌عنوان یک تاکتیک و ابزار نظامی، این ضرورت را ایجاد کرده است که اصلاحات و اقداماتی در چارچوب ساختارهای کنونی حفظ صلح و امنیت بین‌المللی برای ارتقای مشارکت و نقش‌پذیری زنان و حمایت از زنان صورت گیرد. یکی از راهکارهایی که در این ارتباط ارائه شده است، ارتقای حساسیت‌های جنسیتی در خصوص مخاصمات مسلحانه است. در کشورهای مختلف که در سال‌های اخیر درگیر مخاصمات مسلحانه بوده‌اند؛ از جمله رواندا، هائیتی و لیبیا، با همکاری نهاد زنان ملل متحد اقداماتی برای ارتقای مشارکت زنان در فرآیند حفظ صلح و امنیت بین‌المللی اتخاذ شده است. به‌طور نمونه می‌توان به اقداماتی نظیر ایجاد کمپین‌هایی در رابطه با موضوع زنان، صلح و امنیت بین‌المللی در کشورهای، ایجاد کمیته‌های تخصصی برای حمایت از زنان و ایجاد صندوق‌های امانی برای زنان قربانی خشونت جنسی می‌توان اشاره کرد.

ما فعالان حقوق بشر خواهان پررنگ شدن نقش زنان در روند صلح و رفع منازعات هستیم.

ما فعالان حقوق بشر خواهان اراده و تعهد جدی دولت برای آوردن صلح و در نظر گرفتن قطعنامه 1325 شورای امنیت مبنی بر سهم دادن به زنان در تلاش‌های صلح و مصالحه و تلاش گسترده برای تامین امنیت و مبارزه با خشونت علیه زنان، هستیم.



خطر نابودی زبان های شفاهی

به مناسبت روز 21 فوریه – روز حمایت از زبان مادری

حدود نیمی از زبان-های دنیا در حال از میان رفتن هستند. فراموش شدن هر زبان به از دست رفتن مجموعه-ای از فرهنگ، تاریخ و آداب جمعی از ساکنان زمین می-انجامد. بنابراین امر مهم روز ۲۱ فوریه برابر دوم اسفند روز حمایت از زبان مادری است. این نامگذاری توسط یونسکو انجام شده و هدف از آن تلاش برای حفظ تنوع فرهنگی و زبانی در جهان است.

شعار سال ۲۰۱۸ یونسکو این است : “تنوع زبانی و چندزبانی برای توسعه پایدار”.

زبان مادری زبانیست که از مادر، پدر و نزدیکانمان آموخته ایم. (زبان آبا و اجدای) بنا به نظر پژوهشگران کودک در رحم مادرش با زبان مادریش آشنا میشود و هنگام بدنیا آمدن که گریستن آغاز میکند اگر به زبان مادریش با وی سخن گفته شود، گریه اش را قطع کرده گوش میدهد.

کودک با گذشت زمان و شنیدن مکرر، زبان مادریش را آموخته آغاز به ادای آن میکند. کم کم با ساختن جملات کوتاه آغاز به سخن گفتن به زبان مادریش میکند. در طول زمان کوتاهی می آموزد تا به زبان مادریش احساسات و خواسته هایش را به اطرافیان خود تفهیم نماید. با زبان مادریش با دیگران رابطه برقرار کند. با همین زبان بازی میکند، می خندد، می گرید و وارد مشاجره و بگو مگو می شود. تنها و تنها با زبان مادریش است که قادر می شود دنیای پیرامون خود را بشناسد و بیان نماید. با سخن گفتن به زبان مادری از فردیت و تنهایی خویش خارج گشته از تعلق خود به گروه ویژه ای آگاه میشود. او با مهر و محبت، اعتماد و امنیتی که این تعلق به وی ارزانی داشته است زندگی میکند.

اگر بخواهیم یک توضیح علمی بدهیم، میتوان گفت که سخن گفتن خود تفکری آهنگین (مصوت) است. ما هنگام تفکر خاموشانه با خود سخن می گوئیم. و آنگاه که لب به سخن می گشائیم، در حقیقت با صدا می اندیشیم.

کودک در پنجسال اول زندگیش 80 درصد کل معلوماتی را که در تمام طول زندگیش باید بیاموزد، در خانواده اش کسب میکند و در 6-7 سالگی نیز سن مدرسه رفتنش فرا می رسد.

اکنون ببینیم اگر تحصیل به زبان مادری نباشد چه پیش خواهد آمد؟

اولاً چرا نباید تحصیل بزبان مادری باشد؟

در هر جامعه ای که انسانها از تعلیم و تربیت به زبان مادری خود محرومند، معنی اش نوعی ظلم و ستم اجتماعی در آنجا میباشد. بی عدالتی وجود دارد زیرا در آنجا زبانی بر دیگر زبانها و یک گروه انسانی بر دیگر گروههای انسانی در موضعی برتر و حاکم قرار دارد.

برای نابودی انسانها سه راه عمده وجود دارد:

1- نابود کردن فیزیکی نسل دیگران توسط یک بمب اتمی

2- عنوان کردن فرضیه خون پاک و ژن خالص!

3- از طریق نابود کردن ژن های مدنی و فرهنگی.

ژن های فرهنگی چیست؟

ژن مدنی، فرهنگ و مجموعه تمدنی است که از نسلهای گذشته به عنوان میراثی گرانبها بما رسیده، و این آن چیز است که می تواند آماج حملات قرار داده شود.

کودک نخستین روز پا به مدرسه می گذارد. معلم وارد شده سر سخن را باز میکند. کودک چیزی از گفتار معلم نمی فهمد زیرا زبان او را نمی داند. کودک گرفتار شرائط و فضای تلخ و ناگواری می باشد! زبانی که از مادر و پدرش آموخته و بدان افتخار می کرد، در اینجا بکار نمی آید و ارزشی ندارد. به او گفته بودند برای آدم درست و حسابی شدن به مدرسه برو! اما برای آدم شدن زبان او بدرد نمی خورد و بزبان بیگانه ای باید سخن گفت.

بدین ترتیب کلیه کسانی که بزبان مادریش با او صحبت می کنند، در ذهن او از اعتبار و اعتماد می افتند. اینگونه تفکرات تلخ هر روز و هر ساعت بر روح و روانش ضربه وارد میکند و بدین وسیله نیز هر روز و هر ساعت اعتمادی که به خانواده، زبان و فرهنگش داشت در وجودش می میمرد. کودک هر روز تحقیر می شود و پس از زمانی نه چندان دراز هویتی که از خانواده گرفته بود نابود می شود و بتدریج اعتماد و پیوندی نیز که به جامعه و ملتش داشت گسسته از بین می رود.

کودک چون زبان معلمش را نمی داند، بخش عمده آموزشهای او را نیز نمی تواند بفهمد. گفته های معلم را نه میتواند بررسی کند، نه میتواند سؤالی طرح کند و نه میتواند درک کند. اگر هم چیزی بفهمد نمیتواند به زبان بیاورد و برای دیگران توضیح دهد. زیرا زبان فهم و بیانش جدا شده است. در زبان مادریش می فهمد اما نمی تواند فهمیده هایش را بیان کند. یعنی رابطه بین ذهن، قلب و دهان (زبان) تماماً قطع میگردد. و این زیان جبران ناپذیری برای رشد انسان بوده، تأثیر منفی بسیار بزرگی بر روح و روان و شخصیت آدمی میگذارد.

با جمع بندی همه این واقعیت ها می توانیم آنچه را که بعلمت محرومیت از تحصیل بزبان مادریش بر سر کودک می آید، چنین خلاصه کنیم:

بسیاری از کودکان بعلمت محرومیت از تحصیل بزبان مادری، اعتماد بنفس خود را از دست داده از همان ابتداء از رفتن به مدرسه امتناع می ورزند. بهمین جهت نیز درصد بیسوادی در اینگونه جوامع بسیار بالاتر از جوامعی است که در آن کودکان بزبان مادری خود تحصیل می کنند.

از آنجائیکه کودکان زبان معلم را نمی دانند، قادرند فقط بخش اندکی از دروس را بفهمند. و این باعث میشود که اینگونه کودکان بتدریج اعتماد بنفس خود را از دست بدهند.

از آنجائیکه اینگونه کودکان اعتماد خودشان را به خود، خانواده و جامعه و ملتی که بدان منسوبند از دست می دهند، ناگزیر در پی کسب هویت دیگری خواهند بود.

از آنجائیکه زبان فهم کودکان با زبان بیان آنان بیگانه است، قادر نخواهند بود شنیده ها و آموخته های خود را مورد تجزیه و تحلیل قرار دهند، زیر سؤال ببرند، تحقیق و بررسی کنند. در نتیجه صرفاً به یک مقلد و تکرار کننده طوطی وار محفوظات تبدیل خواهند شد.

اگر خلاصه و روشن بگوئیم: فرزندان چنین خلقی نسبت به فرهنگ، اندیشمندان، زبان، تاریخ و تمامی گذشته خود بیگانه می گردد

همانند نسلی که از زبان مادری محروم گشته است، خود این زبان نیز قربانی بزرگی بود. زیرا این زبان نتوانست رشد و انکشاف پیدا کند و به زبان علمی تبدیل گردد

در ایران قوم-ها و ملت‌های گوناگونی زندگی می-کنند که هر یک زبان و فرهنگ خاص خود را دارند. حق آموزش زبان مادری برای آتنیک های مختلف این کشور ظاهراً به رسمیت شناخته شده، اما این کار از حمایت کافی و موثر دولت برخوردار نیست.

به این بهانه می توان به نکات زیر اشاره داشت:

۱- حسن روحانی در تبلیغات انتخابات ریاست جمهوری سال ۹۲ در بیانیه ای وعده هایی را مطرح کرد که از جمله آنها اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی بود.

این اصل می گوید: ” زبان و خط رسمی و مشترک مردم ایران فارسی است. اسناد و مکاتبات و متون رسمی و کتب درسی باید با این زبان و خط باشد ولی استفاده از زبانهای محلی و قومی در مطبوعات و رسانه های گروهی و تدریس ادبیات آنها در مدارس، در کنار زبان فارسی آزاد است.”

با وجود وعده صریح روحانی اما این وعده تاکنون رنگ عمل به خود ندیده است و شاید گفت فراموش شده. این در حالی است که براساس تاکید قانون اساسی و مقررات بین المللی، آموزش زبان مادری، یک حق است و دولت موظف به اجرای آن است.

می توان آموزش زبان مادری (کردی، ترکی، بلوچی، ترکمن، لری، عربی و ...) را در مدرسه و همزمان با آموزش سایر درس ها آغاز کرد.

البته بعضاً رشته های درسی به زبان های مادری در مناطق غیرفارسی در سطح دانشگاه ها ارائه و این موضوع به عنوان مصداق اجرای اصل ۱۵ قانون اساسی معرفی می شود اما باید گفت گرچه این اقدام، یک اتفاق خوب و گامی روبه جلوس است اما به معنای اجرای این اصل قانون اساسی نیست.

۲- در نتیجه شیوه آموزش فعلی در مدارس، اکثریت قاطع دانش آموزان، نه نوشتن به زبان مادری را می آموزند (پس تسلط آنها به زبان مادری شان کامل نیست) و نه زبان فارسی را به طور کامل یاد می گیرند و دراستفاده از این زبان هم با مشکلات جدی روبه رو می شوند.

در نتیجه این افراد در هیچ زبانی به طور کامل (نوشتن و مکالمه) تسلط نمی یابند و این موضوع در همه مراحل زندگی شان آنها را در کنار دیگر هموطنانشان با آسیب پذیری و چالش جدی روبه رو می کند.

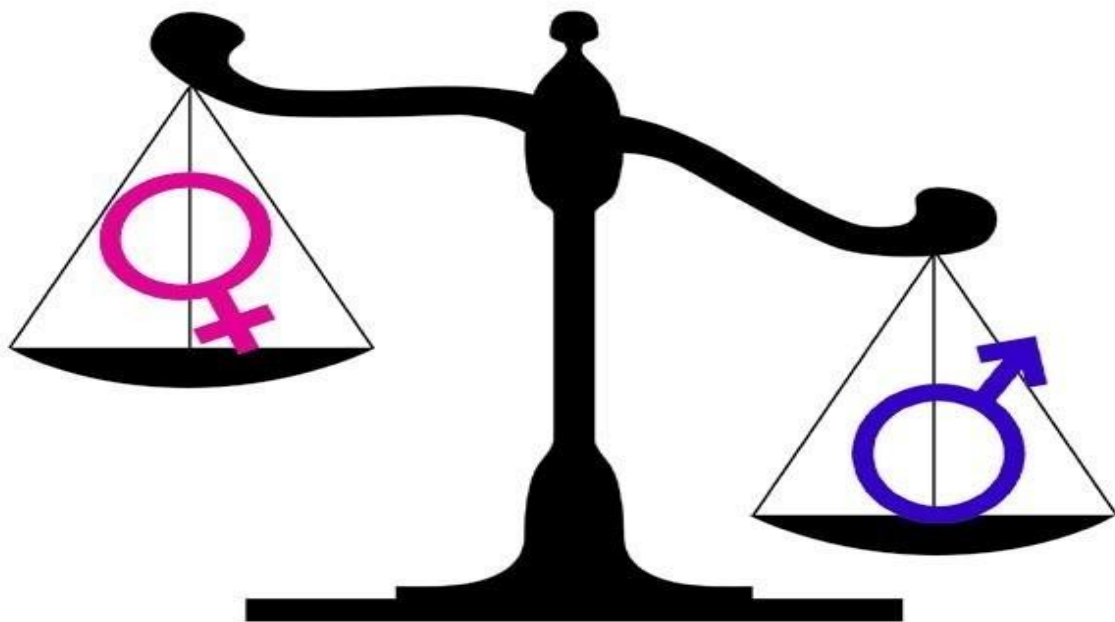
۳- دولت ایران و وزارت آموزش و پرورش می‌توانند با استفاده از کارشناسان مسائل آموزشی و استفاده از تجربیات دیگر کشورهای همسایه و منطقه (عراق، پاکستان، هند، روسیه و افغانستان) و جهان (الجزایر، مراکش، چین، بلژیک و سوئیس)، آموزش زبان مادری و آموزش به زبان مادری را در مدارس ایران اجرایی کنند و ضمن اجرای قانون اساسی، بخش مهمی از مطالبات بخش‌هایی از مردم ایران را محقق کرده و ارتقای آموزش و دانش بخش مهمی از دانش آموزان و آینده‌سازان کشور را رقم بزنند.

۴- زبان مادری حدود نیمی از مردم ایران زبان فارسی نیست و فارسی‌آموزی به آنها در دبستان به ویژه کلاس اول ابتدایی باید به روش متفاوتی از سایر دانش‌آموزانی صورت بگیرد که زبان مادری آنها فارسی است. عدم توجه به این نکته بنیادین، روندهای آموزشی دانش‌آموزان را با مشکلات جدی همراه می‌کند.

۵- زبان‌های موجود در ایران بخشی از دارایی‌های ناملموس کشورمان هستند که قطعاً از دارایی‌های ملموس (جاده‌ها، پل‌ها، ساختمان‌ها و...) با ارزش‌تر هستند پس حفاظت از این دارایی‌ها نیز نیازمند تلاش و فعالیت دولت در کنار فعالان فرهنگی اجتماعی است.

۶- زبان مادری تنها زبان نیست بلکه مهمترین نمود یک فرهنگ است. زبان مادری فقط زبان نیست بلکه هویت، فرهنگ، حس و... انسانی است. احترام به زبان مادری، احترام به هویت و فرهنگ افراد است.

اگر ایران را دوست داریم اگر به هم میهنان عشق می‌ورزیم اجازه دهیم همه ایرانیان همزمان با فارسی، زبان مادری خود را هم آموزش ببینند.



نابرابری جنسیتی در نظام آموزشی ایران

تبعیض جنسی همواره یکی از موضوعات مورد بحث در فضای اجتماعی و آموزشی ایران است. واژه‌ی تبعیض جنسی به قیاس از واژه‌ی تبعیض نژادی و برای افزایش نابرابری مبتنی بر جنس، به ویژه نسبت به جنس مؤنث ساخته شده است. این لغت در معنایی وسیع‌تر برای اشاره به کلیشه‌های تبعیض‌آمیز زنانه و مردانه بر اساس "جنس" به کار می‌رود.

تلاش جهانی برای مبارزه با تبعیض جنسی

تبعیض جنسی همواره یکی از مشکلات اجتماعی بوده است. در سال ۱۹۶۷ سازمان فرهنگی آموزشی ملل متحد "یونسکو" مصمم شد برنامه عمومی درازمدتی را با هدف تامین برابری امکانات دختران در زمینه آموزش و پرورش در پیش گیرد. گروه‌های مسئول این پژوهش‌ها موظف شدند به بررسی کتابهای کودکان و کتابهای درسی دبستانی در کشور خود بپردازند. آنها اهدافی مانند ترسیم تصویر نادرست زنان و مردان و نقش‌های کلیشه‌ای که به آنان نسبت داده می‌شد را برای سنین تا ۱۲ سال در دستور کار قرار دادند. در ژوئیه ۱۹۸۰ نیز کنفرانس جهانی ملل متحد برای زنان، مصرانه از حکومت‌ها خواست تمام تدابیر لازم را برای محو کلیشه‌های تبعیض‌آمیز جنسی در مطالب آموزشی در پیش گیرند.

مبارزه برای پاکسازی کتابهای درسی کودکان از تبعیض جنسی

آندره میشل، نویسنده کتاب "بیکار با تبعیض جنسی"، درباره علت این تصمیم جهانی می‌نویسد: «زنان متعلق به محیط‌های مختلف فرهنگی و اجتماعی نشان داده‌اند که قادرند در عرصه‌هایی که به طور سنتی مختص مردان بوده است نقش ایفا کنند و ارتقای مقام بیابند، اما در کتابهای درسی و ادبیات کودکان این دگرگونی‌ها بازتاب نیافته و برخی کتابهای درسی همچنان حامل پیام‌های بی‌حاصل و پوسیده‌اند.

سابقه تبعیض جنسی در ایران از گذشته تا کنون

«متأسفانه طی دهه‌های اخیر، تبعیض جنسیتی در کشور ما با استنباط‌های مذهبی برخی نیروهای حاکم، توأم و تئوریزه می‌شود. برداشت این گروه سیاستمداران دینی از احکام اسلامی این است که مردان نیروی سازنده اجتماع هستند و در راس خانواده قرار دارند، زنان نقش پشتیبانی از مردان را به عهده دارند و از این رو باید به خانه داری و تربیت بچه‌ها بپردازند و کمتر در عرصه‌های اجتماعی حضور داشته باشند. افراطی‌ترها حتی حضور زنان در محیط بیرون از خانه را عامل فروپاشی خانواده و همچنین یکی از موانع پیشرفت جامعه می‌دانند چرا که زنان را دام‌های پهن شده شیطان می‌دانند که حضورشان در بیرون از خانه، باعث گمراهی مردان و هدر رفتن نیروهای جامعه می‌شود.» و بر همین اساس، برای ممانعت از حضور موثر زنان در عرصه‌های اجتماعی (کار، تحصیل، ورزش و...) محدودیت‌های اساسی ایجاد می‌کنند و تلاش‌های زنان و دختران ایرانی برای حضور موثر در اجتماع، نه تنها با استقبال مواجه نمی‌شود، بلکه همواره سعی می‌شود از حرکت جامعه به سوی پشت سر گذاشتن این تبعیض‌ها جلوگیری کنند. در این میان نیروهای مخالف حضور زنان صرفاً به تئوری پردازی بسنده نمی‌کنند، بلکه برای دسترسی به اهداف خود از وضع قوانین مختلف و استفاده از ابزارهای فرهنگی و آموزشی نیز بهره می‌گیرند و طبیعتاً یکی از عرصه‌های فعالیت آنها، نهاد آموزش و پرورش است.

جایگاه دختران در نهادهای اجتماعی

به گفته یکی از پژوهشگران اجتماعی در ایران (رجبعلی مختارپور): «کتاب فارسی سوم دبستان در هفت فصل تنظیم شده و در هر فصل، ضمن آموزش زبان فارسی، انتقال مفاهیمی نظیر نهادها، بهداشت، اخلاق و... نیز مورد نظر برنامه‌ریزان آموزش و پرورش بوده است. فصل اول کتاب به نهادها اختصاص داده شده و دو درس اصلی و دو متن فرعی (با عنوان بخوان و ببیندیش) را شامل می‌شود. پسران، راوی هر دو متن اصلی در این فصل هستند.

در درس "محلّه ما"، پسر از خانه بیرون می‌رود و با محلّه و بچه‌های آن آشنا می‌شود و همانجا به عضویت تیم فوتبال محلّه در می‌آید و درس با این جمله پایان می‌یابد که "حالا دیگر بچه‌های محلّه، امید را می‌شناسند و با او دوست هستند."

در درس "زنگ ورزش"، پسران در باره علایق ورزشی خود گفت‌وگو می‌کنند، راوی به استخر می‌رود و بعد از طی دوره آموزشی، می‌گوید: "فردا مسابقات شنای دانش آموزی برگزار می‌شود و من برای به دست آوردن بهترین رتبه، تلاش خواهم کرد."

در دو درس این فصل (نهادهای)، متن‌های فرعی (با عنوان بخوان و ببیندیش)، به دختران اختصاص دارد. متن اول (شعری با عنوان پدربزرگ) از زبان دختری بیان می‌شود که پدربزرگ خسته به خانه آنها می‌آید، مادر برای او چای می‌آورد و نهایتاً در پایان متن، پدربزرگ با عصایش دخترک را قلقک می‌دهد و تمام! در دست پیر او بود/ باز آن عصای زیبا/ خندید و قلقک داد/ با آن عصا دلم را!

متن فرعی دوم، با عنوان "قصه تنگ بلور"، قصه دختری با نام صنوبر است که با دختر کوچکی آشنا می‌شود که در یک تنگ بلور زندگی می‌کند. در بخشی از قصه، صنوبر، دختر کوچولو را به دیدن موزه‌ای می‌برد که پر است "از ظرف‌هایی به رنگ آبی، سفید، صورتی و فیروزه‌ای". در پایان قصه، دختر کوچولو، تنگ بلور صورتی رنگی را در همان موزه، برای ادامه زندگی خود انتخاب می‌کند.

به این ترتیب ده‌ها هزار دختر کلاس سومی، بارها و بارها این دو درس (۴ متن) از بحث نهادهای را روخوانی می‌کنند، مشق می‌نویسند و به آنها دیکته می‌شود تا یاد بگیرند که: فضاهای "بیرونی" (نظیر محله و ورزشگاه) جای پسران است و دختران باید در "اندرونی" خانه به فکر پخت و پز و فراهم کردن شرایط برای رفع خستگی مردان خانه شان باشند، چرا که شرایط و محیط پیرامونشان همچون تنگ بلور برایشان شکننده است!

تبعیض در نام و تصویر کودکان

این پژوهشگر اجتماعی با بررسی آمار مفاهیم و عناوین کلیدی که بصورت هدفمندی تبعیض جنسیتی را به کودکان القاء می‌کند ادامه می‌دهد: «اعتقاد به کمرنگ کردن حضور زنان در جامعه و کمتر دیده شدن آنها در عرصه‌های اجتماعی، به خوبی در تصاویر کتاب منعکس شده است. در تصاویر نقاشی شده‌ی افراد در کتاب فارسی، از لحاظ کمی حضور دختران و زنان بسیار کمتر از مردان و پسران است. اغلب زنان و دختران کتاب، در محیط خانه یا فضاهای بسته و در حال عبادت، درس خواندن، نقاشی و خیاطی، خرید، درماندگی و حتی گدایی دیده می‌شوند.

علاوه بر تصاویر، از نام دختران نیز کمتر از نام پسران استفاده شده است. در متن درس‌ها، در مجموع ۴۳ بار نام انسان ذکر شده است که از این میان، ۱۵ اسم مربوط به زنان و دختران و ۲۸ اسم (تقریباً دو برابر) مربوط به مردان و پسران است.

تبعیض در نقش‌های حرفه‌ای

بررسی‌های کارشناسی نشان می‌دهد در تمام متون کتاب، مردها علاوه بر نقش پدر نقش‌های گوناگون شغلی و اجتماعی بر عهده دارند. در مقابل زنان با حضوری کمرنگ در مسائل اجتماعی معمولاً نقش مادر و مادربزرگ را عهده‌دار هستند.

از نظر آماری در متن و تصاویر درس‌ها، ۲۱ عنوان شغلی برای مردان ذکر شده است، از جمله معلم، مربی، حاکم، آشپز ماهر، حکیم، فروشنده، کارگر، کشاورز، فرمانروا، شاعر، وزیر، خلبان و غیره. اما در مقابل، تنها عناوین شغلی برای زنان که به آن اشاره شده، یک بار مربی بهداشت و یک مورد خانم معلم است. البته در یکی دیگر از درس‌ها نیز به زن فقیری اشاره می‌شود که گدایی می‌کند. در بقیه موارد، زنانی که به آنها اشاره شده یا خانه‌دار هستند یا صرفاً به مادر بودن آنها اشاره می‌شود.

نقش‌های تاریخی

به نظر میرسد که مردان نه فقط در همه جای کتاب حاضرند، بلکه نقش‌های مهمی بر عهده دارند، تاریخ را می‌سازند و دنیا را به پیش می‌برند. تمام دانشمندان، ورزشکاران، شاعران، نویسندگان، رزمندگان جبهه‌ها و... مرد هستند. از هیچ زن دانشمند، نویسنده، شاعر و یا ورزشکار در هیچ جمله‌ای از کتاب فارسی سوم ابتدایی یاد نشده است. به گفته این پژوهشگر، در درس دیگری با عنوان "ایران عزیز"، همه کسانی که در طول تاریخ ایران به "هنر رونق دادند" و "علم و دانش را گسترده‌تر کردند" مردان هستند و یکباره آب پاکی روی دست دانش‌آموزان دختر ریخته می‌شود که: "این زمین پاکان / زادگاه "مردان" / خاک پاک ایران"

"شجاعت" صفتی مردانه و "آه و ناله" تنها نصیب دختران

در متن کتاب فارسی مورد تحقیق، شجاعت صفتی مختص مردان است. مثلاً نوشته‌اند: شهادت محمدحسین فهمیده دلیرانه بود. حسن امیدزاده معلمی شجاع و فداکار بود. رزمندگان (مردانی که از آنها نام برده می‌شود) شجاعانه جنگیدند و از وطن دفاع کردند، پدربزرگ و دوستانش شجاعانه جنگیدند، اما این صفت هیچگاه برای زنان و دختران بکار برده نمی‌شود. زنان و دختران در بحران‌ها گریان هستند: "دختر تنگ بلور" راضی می‌شود که در یک تنگ کوچک زندگی کند، وقتی آن تنگ می‌شکند، گریه می‌کند؛ یا "او در مقابل یک موقعیت تازه آه می‌کشد، آهسته صحبت می‌کند و منتظر می‌ماند که دیگران به او کمک کنند"، یا در درسی دیگر: "پری کوچولو آهی کشید و از غصه گریه کرد"، یا "خاله خرگوشه آه کشید."

خصوصیات کلیشه‌ای در این کتاب، فقط مختص بچه‌های دانش‌آموز نیست. مادران کتاب نیز همیشه نقش کلیشه‌ای زنان قدیم ایران را بازی می‌کند: جملاتی مانند مادر وسایل خانه را جا به جا می‌کند، مادر چای تازه می‌آورد، مادر سیب‌ها را می‌شوید، مادر سماور بزرگی می‌آورد، و بالاخره مادر رختخواب پهن می‌کند. حتی وقتی شخصیت‌های کتاب از جانوران باشند نیز، اگر پای شخصیتی زنانه در میان باشد، باید همان نقش‌های کلیشه‌ای را ایفا کنند: خاله خرگوشه تک و تنها گوشه‌ای نشسته و لباس می‌بافد.

الفاء تبعیض جنسی در پوشش دختران

نابرابری در انتخاب پوشش دختران و پسران به شدیدترین وجه آن در دو تصویر مقابل هم در صفحه‌های ۸ و ۹ کتاب فارسی سوم دبستان نمایان است: در صفحه ۸ (درس پدربزرگ)، دختر در محیط "خانه" و در کنار مادر و پدربزرگش، لباس کامل (پلوز آستین بلند، دامن و جوراب ضخیم) پوشیده و روسری‌اش را محکم روی سرش بسته است، طوری که باصطلاح رایج "حتی یک تار موی سرش پیدا نباشد". صفحه‌ی مقابل (درس زنگ ورزش)، یک "استخر مردانه" را نشان می‌دهد که پسرهای لخت با یک شلوار کوتاه، مشغول شنا هستند و البته معلم یا مربی ورزشی هم مایو و پیراهن آستین کوتاه بر تن دارد.

چه باید کرد؟

«بنا به دلایلی نظیر توسعه ارتباطات، گسترش شهرنشینی، افزایش سطح سواد و همچنین با تلاش چند نسل از زنان و مردان، جامعه ایران بشدت متحول شده و دگرگونی‌های پراهمیتی در زندگی زنان روی داده است. زنان و دختران ایرانی که در دو دهه اخیر در فضاهای آموزشی و آموزش عالی توانستند به موفقیت‌هایی بزرگ دست یابند، اکنون در بازار کار و عرصه‌های مختلف اجتماعی نیز در تلاش هستند که سهمی درخور را به خود اختصاص دهند. در این میان، البته مردان ایرانی نیز بسیار تغییر کرده‌اند. آنها در خانواده نقش‌های جدیدی ایفا می‌کنند و چه بسیار مردانی که با هدف انسانی‌تر شدن جامعه، دوشادوش زنان برای دسترسی آنها به مطالبات‌شان تلاش می‌کنند. متأسفانه این دگرگونی‌ها اکنون نه فقط در کتاب‌های درسی بازتاب پیدا نمی‌کند، بلکه به نظر می‌رسد برخی برنامه‌ریزان آموزشی همچنان در تلاش هستند، دانش‌آموزان را برای جامعه‌ای عقب مانده و سرشار از تبعیض‌های جنسی آماده کنند.»

با وجود آن که کتاب‌های درسی کنونی در ایران، ممکن است با شکل دادن افکار و ارزش‌های دانش‌آموزان، رفع تبعیض‌های جنسیتی را به تأخیر بیندازند، اما تردیدی نیست که با حضور زنان و مردان تحصیلکرده، این کلیشه‌های تبعیض‌آمیز، ملکه ذهن دختران و پسران مدارس نخواهد شد و این کودکان راه خود را برای رسیدن به جامعه‌ای انسانی پیدا خواهند کرد که در آن انسان فارغ از جنسیتش یاور انسان باشد.



زنگ خطر ، رشد اعتیاد در سنین پائین

درصد اعتیاد در سنین پایین در ایران رو به افزایش است طبق نظر محققان از بررسی شرح حال دوهزار فرد معتاد منتج شده و در آن رویکرد به اعتیاد، به عنوان يك بیماری که مستلزم درمان است، معرفی شده است.

طبق نظر این پژوهشگران ،متوسط سن شروع اعتیاد را ۲۴ سال ذکر کرده اند که از این افراد بیش از ۵۱ درصد بین ۲۰ تا ۴۰ سال و ۴۵ درصد زیر ۲۰ سال سن داشته اند.

به اعتقاد آنها مهم ترین عامل اعتیاد به مواد مخدر در ایران و به ویژه در بین جوانان، ریشه در اعتقادات و فرهنگ مردم دارد که معضلات اقتصادی، بیکاری و نبود امنیت شغلی آن را تشدید می کند. همچنین به نقش خانواده به عنوان اصلی ترین مراکز کنترل رفتار فردی اشاره شده که گاهی با آسیب پذیر شدن خود، عاملی برای گرایش جوانان به اعتیاد می شود.

این محیط در ایران طی چند سال اخیر به علت اختلال در روابط والدین با فرزندان از جمله به سبب گرفتاری پدر، مادر و یا اعتیاد آنها، متزلزل و ثبات آن با چالش روبه رو شده است. دسترسی آسان به مواد مخدر در ایران (به خاطر همجواری با افغانستان و در مسیر قاچاق بودن)، عدم يك برنامه مدون و پایدار برای پیشگیری از اعتیاد، کمبود امکانات تفریحی، ورزشی و سرکوب برخی از خواسته های طبیعی جوانان از جمله علل ذکر شده برای گرایش آنان به استعمال مواد مخدر است.

درخصوص نوع مواد مصرفی و میزان آن توسط معتادان آمده است: سیگار، اولین ماده مصرفی در ۷۳/۱۹ درصد افراد است و این معتادان قبل از اعتیاد به مواد مخدر، سیگار مصرف می کرده اند. همچنین به بالا بودن مصرف «تریاک» در کشور اشاره شده است: نوع مصرف در ۶۷/۳۴ درصد بیماران تریاک، در ۲۰/۳۸ درصد افراد شیره تریاک و در ۱۲/۱۲ درصد معتادان هرویین است. نزدیک به ۴۰ درصد افراد تجربه استعمال حشیش و ۵۰ درصد تجربه نوشیدن مشروبات الکلی را داشته اند.

از دیگر یافته های این پژوهشگران، حصول يك رابطه معنی دار و معکوس بین میزان تحصیلات و اعتیاد است. به این معنا که افراد تحصیل کرده کمتر دچار اعتیاد به مواد مخدر می شوند و بیش از ۹۰ درصد این بیماران بی سواد بوده یا دارای تحصیلات دبیر و زیردبیر هستند.

آمارها حکایت از پایین آمدن سن اعتیاد به ۱۲ سال و ۱۰ سال در کشور دارند.

۲۶ ژوئن سال ۱۹۸۷، ۶ تیرماه ۱۳۶۶ در کنفرانس بین المللی مبارزه با اعتیاد و قاچاق مواد مخدر در وین پس از یک هفته بحث و بررسی سندی امضا شد که بر اساس آن کشورهای امضاکننده متعهد به انجام ۳۵ اقدام عملی شدند.

ارزیابی میزان مصرف مواد مخدر، پیشگیری از طریق آموزش، تقویت نقش رسانه ها در بازگشت معتادان به دامن اجتماع و معالجه آنان، ریشه کنی مزارع غیرمجاز خشخاش و نابودی شبکه های عمده قاچاق مواد مخدر از جمله مواردی بودند که کشورها متعهد به انجام آنها شدند.

این سند که در ۴ فصل تنظیم شده بود، کشورهای امضاکننده را ملزم به همکاری های حقوقی در زمینه مبارزه با مواد مخدر می کند. روز امضای این سند، از آن زمان به عنوان روز جهانی مبارزه با مواد مخدر نام گرفت.

رسم بر این است که هر سال در این روز آخرین آمار معتادان و نیز گزارشی از روند مبارزه با قاچاق مواد مخدر و نیز مقابله با اعتیاد از سوی دولت ها منتشر شود.

پایین آمدن سن اعتیاد به ۱۰ تا ۱۲ سال که از آمار نیروی انتظامی گرفته شده است گواه آن است که ما در جامعه ای زندگی می کنیم که خانواده دیگر خانواده ای قدیم نیست، فشارهای جامعه بالا رفته و این بچه ها در خانواده تنها می شوند. یعنی کسی نیست به این ها برسد و درآمدها هم آن قدر نیست. خیلی بچه ها مجبور می شوند کار کنند و در این کار امکان دارد به راه های مختلف بروند و به خاطر همین که نمی توانند نیازهای شان را برآورده کنند، امکان دارد به راه های مختلف بروند که یکی از آنها اعتیاد است و طبق آمار هم که از نیروی انتظامی اعلام شده نشان میدهد که سن اعتیاد در بچه ها تا ۱۲ سال پایین آمده است.

۸ میلیون کودک درگیر با اعتیاد

طبق آمار اعلام شده از سوی دولت تعداد کل معتادان را دو میلیون نفر ذکر کرده است. باید گفت که کودک در یک خانواده معتاد به یک نحوی در رابطه با مواد مخدر قرار می گیرد که بر اساس روش پژوهش های اجتماعی، برای به دست آوردن آمار واقعی باید آمار رسمی را دو برابر کرد. این بدان معناست که تعداد واقعی معتادان در ایران ۴ میلیون نفر است. «اگر مینا را خانواده چهار نفره در نظر بگیریم یعنی یک مرد، یک زن و دو بچه، چهار میلیون معتاد را ضرب در ۴ کنیم می شود ۱۶ میلیون یعنی ۱۶ میلیون نفر که هشت میلیون آن کودک هستند به نحوی با اعتیاد درگیرند. این یعنی ۸ میلیون بچه ای خانواده معتاد در مدارس هستند که این ها به گونه ای آسیب دیده اند».

البته آموزش و پرورش هیچگاه این آمار را تایید نکرده اند و مسئولان آن همواره می گویند ما در مدارس کودک ۱۰ یا ۱۲ ساله معتاد نداریم. البته دلیل این امر آن است که به محض اثبات اعتیاد کودک، او از مدرسه اخراج می شود.

علل و نوع اعتیاد کودکان

داشتن پدر یا مادر معتاد، رایج‌ترین دلیل و انگیزه‌ی اعتیاد کودکان است. طبق تمامی تحقیقات انجام‌شده نشان می‌دهد که خانواده‌هایی که در آن پدر یا مادر یا هر دو معتاد هستند، بچه‌ها بیشتر به طرف اعتیاد می‌روند.

از جمله علل دیگر اعتیاد کودکان اینگونه عنوان می‌گردد: «آمارها نشان می‌دهند که خانواده‌هایی که پدر و مادر طلاق گرفته‌اند و مادر بی‌سرپرست مانده، خانواده‌هایی که دارای آسیب هستند یا پدر و مادر مدام باهم دعوا دارند، بچه‌هایی که سرپرست ندارند و در خیابان به‌عنوان بچه‌های خیابانی کار می‌کنند، این بچه‌ها بیشتر دچار انحراف می‌شوند و بیشتر امکان کشیده شدنشان به راه‌های خلاف از جمله اعتیاد وجود دارد».

بر اساس آمار رسمی نهادهای مربوط به مواد مخدر، الگوی مصرف این مواد در ایران کاملاً تغییر کرده است. در سال‌های قبل تریاک و سپس هروئین بیشترین مواد مصرفی در ایران بودند ولی هم اکنون مواد شیمیایی مانند کراک و شیشه جای آنها را پر کرده‌اند.

این دو ماده به دلیل راحتی استفاده، ارزانی و سهل‌الوصول بودن آن در میان نوجوانان و جوانان بیشترین مصرف‌کننده را دارند.

به نظر بعضی از محققان، بسیاری از کودکان اصلاً به شیشه به چشم ماده مخدر نگاه نمی‌کنند بلکه آن را نوعی آرامش‌بخش می‌دانند که می‌تواند عصبیت آنها را از بین ببرد.

مبارزه با مواد مخدر تنها پنج درصد مشکل را حل می‌کند و مخدر شیشه پرمصرف‌ترین ماده مخدر در ایران است.

ضبط مواد مخدر قاچاق شده و دستگیری قاچاقچیان کار مهمی نیست. مسئولان باید علتها را برطرف کنند و کاری کنند که افراد به سمت مواد مخدر گرایشی نداشته باشند.

فقر، بیکاری، فشارهای اجتماعی، نداشتن آزادی‌های اجتماعی، نبودن حق آزادی بیان از جمله عللی هستند که باعث سوق دادن افراد به سمت اعتیاد می‌شوند.

به نظر کارشناسان آسیب‌های اجتماعی، نقش حمایتی دولت را در این مسئله مهم دانسته و اظهار می‌دارند: «اگر سرپرست یک خانواده معتاد شد، دولت موظف است به آن خانواده کمک کند و سرپرستی بچه‌ها را به‌عهده گیرد، وضعیت زندگی‌شان را درست کند، تا آنها مجبور نشوند در خیابان به راه‌های خلاف و کارهایی که آسیب‌زاست پناه ببرند».



زنان مستند ساز انقلاب و هراس دولت

موج جدیدی از اعتراض به حجاب اجباری از اواسط دی‌ماه در ایران آغاز شد. در این حرکت زنان در اعتراض به حجاب اجباری روسری‌های خود را بر سر چوب افراشته و بر روی سکو می‌ایستند.

این حرکت با عنوان دختران خیابان انقلاب شناخته می‌شود.

تصویر "دختران خیابان انقلاب" و گسترش دامنه این کنش که برخی زنان سالخورده و مردان جوان در شهرها و محلات گوناگون را نیز دربرگرفت، آنهم در چهلین سال انقلاب اسلامی، نمادی از "انقلابی زنانه" در چالش اقتدار دینی است که در کانون آن خواست لغو حجاب اجباری نقش بسته است. تهدیدات و واکنش تند برخی از اصول‌گرایان و دوباره شدن اصلاح‌طلبان دینی دربرخورد با آن، بیش از هر چیز نشانه نگرانی نظام از پیامد تداوم و رشد این حرکت است.

با این وجود بسیاری از مخالفان حجاب اجباری به بهانه همیشگی "حجاب مسئله اصلی زنان" نیست یا "جامعه با مسائل مهمتری روبرو است" یا از آن بدتر با مرتبط دانستن پدیده "دختران خیابان انقلاب" با کمپین "آزادی‌های یواشکی" و "چهارشنبه‌های سفید" نه تنها از آن حمایت نمی‌کنند، بلکه با بی‌اعتنایی و سکوت و گاه با نكوهش با آن روبرو می‌شوند.

مطابق اعلام مقام‌های رسمی تا اواسط بهمن ماه بیش از ۳۰ نفر از معترضان به حجاب اجباری بازداشت شده‌اند. حال اینکه با توجه به افزایش معترضان در شهرهای مختلف فعالان حقوق بشر معتقدند آمار بازداشتی‌ها بیش از این است.

مطابق قانون مجازات اسلامی در ایران، زنانی که بدون "حجاب شرعی" در مکان‌های عمومی حضور یابند، به حبس از ۱۰ روز تا ۲ ماه و یا جریمه نقدی محکوم خواهند شد.

چرا حجاب اجباری است؟

مدافعان حجاب برآنند حجاب معنای در بند بودن زنان را دربر ندارد، بلکه آنان را از دید و چشم تجاوزگرایانه و آزار دهنده مردان در امان می‌دارد و امکان حضور پررنگتر زنان در جامعه را فراهم می‌سازد. چنین تصویری سازی از مردان که

آنرا به موجودات وحشی که جز به آزار و اذیت جنسی نمی اندیشند تقلیل میدهد، البته مسئله برانگیز است. بدتر از آن اما هنگامی است که زنان تشویق می شوند که خود بهای مشکلات مردان را پرداخته و با رعایت اجباری حجاب مجازات شوند.

واقعیت آن است که فلسفه حجاب و تفکیک جنسیتی هر دو برپایه وحشت از زن به عنوان "نیروی جنسی مهاجم" استوار است که باید نیروی برانگیزاننده جنسی او مهار شود تا نتواند با "اغواگری" و وسوسه‌گری، ایمان مرد را که هنجار جامعه محسوب می شود بر باد دهد. در این نگاه، فرمان به زنان برای پنهان نگه داشتن بدن و سکسوالیته خود به قصد یافتن اعتبار اجتماعی، جکایت از ابزار جنسی دانستن زن دارد که گویا سرنوشتی جز "نجیب" ماندن یا "بدنام" شدن ندارد و در این میان حجاب نماد نجابت او به شمار می رود.

این گونه باورهای خرافی امروزه به ویژه در نسل جوان به شدت رنگ باخته است و چالش‌های کنونی علیه حجاب و به ویژه اجباری بودن آن تنها جلوه‌ای از آن است.

در ایران شعار "یا روسری یا توسری"، گویای انگیزه و اراده حاکمان در تحکیم قدرت خود از طریق کنترل سکسوالیته و پوشش زنان همچون نمادی از ارزش‌های بنیادگرایی اسلامی بود. حجاب اجباری تنها سیاستی در خود نبود، بلکه نقطه آغاز تدوین سیاست به هم پیوسته‌ای در برخورد به زنان بود که می توان آنرا به دینگونه خلاصه کرد: اجباری کردن حجاب - تفکیک جنسیتی - تبعیض جنسیتی - تقلیل نقش زنان به عنوان مادر، همسر و یا خانه دار.

در آغاز بسیاری از سازمان‌های سیاسی سکولار و چپ تحت تاثیر گفتمان ضد امپریالیستی، تجدد ستیزی و مردسالارانه آن دوران واکنش درخوری به تظاهرات زنان و حجاب اجباری نشان ندادند و برخی به تخطئه مبارزات زنان نیز پرداختند. امروز اما با رشد آگاهی جنسیتی در جامعه، ارزش‌های فردی و دمکراتیک، تب مدرنیته و سکولاریسم، مبارزه با حجاب اجباری همچون خواستی فراگیر نقش نمادینی در چالش استبداد دینی به خود گرفته است.

اهمیت نمادین مبارزه برای لغو حجاب اجباری بیش از هر چیز در چالش جنسیتی و "انقلابی زنانه" علیه ارزش‌های حکومت اسلامی نظیر آپارتاید جنسی، و در دفاع از حقوق فردی و در راستای برابری جنسیتی و ارزش‌های سکولار است.

در ایران مسئله حجاب یا بی‌حجابی همواره همچون نمادی برای چالش یا تحکیم قدرت سیاسی وقت بوده است. نه تنها کشف حجاب ظاهره قره‌العین بخشی از چالش سیاسی بر علیه اقتدار دینی و سیاسی عصر قاجار بود، بلکه پروژه مدرنیزاسیون پهلوی نیز، کشف اجباری حجاب را به نمادی برای تحکیم اقتدار سیاسی خود و کاهش نفوذ مذهب و روحانیت بدل ساخت.

بنیادگرایان اسلامی در ایران نیز در هنگامه انقلاب با تبلیغ شعار "خواهر من حجاب تو کوبنده تر از خون سرخ من است" و سپس با اجباری کردن حجاب در پس پیروزی، آنرا به نمادی برای تحکیم اقتدار خود بدل کردند. در چهار دهه اخیر نیز درجه رعایت حجاب اسلامی یا "بدحجابی" در جامعه به دماسنج تشخیص میزان اختناق و اقتدار نظام یا عقب نشینی آن بدل شده است. هرگاه اقتدار بنیادگرایان افزایش می یافت سختگیری در رعایت حجاب بیشتر و هر گاه به اقتضای موقعیت فضا اندکی "بازتر" می شد، سختگیری کمتر و زمینه برای گسترش "بدحجابی" بیشتر می شد.

گسترش پدیده "دختران خیابان انقلاب" اما از جنس دیگری است. آنان با شجاعت با برداشتن حجاب به گونه‌ای ساختار شکنانه علیه یکی از نمادین ترین ارزش‌های ایدئولوژیک نظام اسلامی قد برافراشته‌اند. رخدادی که تنها در متن خیزش اخیر که کلیت نظام را به چالش کشید میسر بود.

این کنش‌ها گرچه هنوز فراگیر نشده‌اند، اما بازتاب آن و واکنش هراس‌انگیز مسئولان نشانگر آن است که جمهوری اسلامی پی برده است چهار دهه تلاش برای هنجارمند ساختن حجاب از طریق تحمیل آن نه تنها بی نتیجه مانده است، بلکه نگران آن است که رشد این پدیده به "انقلاب زنانه‌ای" فرا روید که می تواند به چشم اسفندیار نظام بدل گردد.

دیده‌بان حقوق بشر اعلام کرد که مقامات ایران "باید" پیگرد زنان را بابت اعتراض "مسالمت‌آمیز" به قوانین حجاب اجباری در این کشور متوقف کنند.

سارا لی ویتسون، مدیر بخش خاورمیانه دیده‌بان حقوق بشر در این باره گفت: "مقامات ایرانی برای چندین دهه قوانینی برای حجاب اجباری را بر زنان تحمیل و آزادی‌های اولیه آنها را نقض کرده‌اند و هر کس امتناع کرده است را از دسترسی به فرصت‌های اقتصادی و اجتماعی محروم کرده‌اند. حالا که زنان به شکلی مسالمت‌آمیز به قانون پوشش اعتراض می‌کنند، مقامات با دستگیری‌شان کارنامه منفی خود را طول‌تر می‌کنند."

همچنین دیده‌بان حقوق بشر عنوان کرد که اعمال دستورالعمل حجاب اجباری بر زنان در ایران حقوق آنها را برای "زندگی شخصی، خودمختاری فردی، و آزادی بیان و همچنین آزادی مذهبی، فکری، و عقیدتی نقض می‌کند."

این مرکز همچنین تاکید کرد که این گونه‌ای از تبعیض مبتنی بر جنسیت است که بر اساس قوانین بین‌المللی ممنوع است.



جمهوری اسلامی، دشمن برابری زن و مرد

دولت دینی دشمن ناشی‌ناپذیر برابری زن و مرد است. از دیدگاه دولت دینی زن نصف مرد است. از همین روست که در قانون مدنی جمهوری اسلامی سهم ارث مرد دو برابر زن است. در دعای قضائی همواره شهادت دو زن برابر یک مرد است و در برخی موارد فقط شهادت مرد اعتبار دارد. قوانین دولت دینی جمهوری اسلامی، زن را تابع و زیردست مرد می‌داند. از همین روست که مرد را رئیس و فرمانروای خانواده اعلام کرده است. مرد می‌تواند زن را از کار کردن در خارج از خانه منع کند. می‌تواند زن را تنبیه کند. حتی مسافرت زن منوط به اجازه شوهر است. دولت دینی در خارج از خانه نیز مراقب و سرپرستی زن را خود برعهده گرفته است. زن باید به امر حکومت اسلامی حجاب بر سر بگذارد. در مراکز عمومی جداسازی را رعایت کند و چنانچه از مقررات ارتجاعی سرباز زند، سروکارش با پلیس، سرکوب و زندان خواهد بود. با این اوصاف روشن است که چرا زنان باید بر طبق ضوابط ارتجاعی دولتی از حق دسترسی به برخی مقامات رسماً محروم باشند، چرا اکثریت بسیار بزرگ زنان تحصیل‌کرده دانشگاهی بیکارند و چرا دستمزد و حقوقی بسیار پائین‌تر از مرد می‌گیرند.

اما این تبعیض و ستمگری هرگز بدون واکنش و مبارزه از سوی زنان نبوده و نخواهد بود. سراسر دوران استقرار جمهوری اسلامی، زنان به اشکال مختلف علیه این ستمگری رژیم مبارزه کرده‌اند. با این همه ستم، بی حقوقی و تبعیض روشن است که چرا زنان باید به شورش و قیام علیه دولت دینی برخیزند.

زنان در طول چهار دهه مبارزه با جمهوری اسلامی دریافته‌اند که این همه ستمگری از خصلت دینی جمهوری اسلامی ناشی می‌گردد که خود را مدافع و پاسدار احکام قرون وسطایی اسلامی می‌داند. زنان دریافته‌اند که برای تحقق حقوق و مطالبات خود و برانداختن این همه تبعیض و ستم باید دولت دینی را سرنگونی کنند. این است مضمون کنونی مبارزات زنان.

در ۸ مارس، رژیم ده‌ها زن و مرد مبارز را دستگیر کرد که هنوز تعدادی از آن‌ها در زندان جمهوری اسلامی اسیرند. اما این وحشیگری دولت خلی در اراده انقلابی آن‌ها ایجاد نکرد. روحیه انقلابی این زنان مبارز از این حقیقت آشکار است که تعدادی از بازداشت‌شدگان، همین‌که آزاد شدند، دسته‌جمعی در مقابل زندان سرود رهایی و برابری را خواندند. پوشیده نیست که با این روحیه انقلابی و مبارزه‌جویانه‌ای که در میان زنان شکل گرفته، تمام اقدامات سرکوبگرانه رژیم بی‌ثمر خواهد بود. چراکه این روحیه تعرضی و مبارزه‌جویانه محصول شرایط انقلابی است که توده‌های مردم را به عرصه مبارزه مستقیم با رژیم سوق داده است. تظاهرات صدها هزار تن از توده‌های زحمتکش در دی‌ماه، اعتلای روزافزون جنبش کارگری، اعتصابات، تجمعات و تظاهراتی که با شعارهای رادیکال هم‌روزه در سراسر ایران در جریان است، همگی بازتاب این شرایط است.

نزدیک به چهل سال است که دولت جمهوری اسلامی ایران، بی‌رحمانه‌ترین ستم، تبعیض و نابرابری را بر زنان اعمال کرده است. این زن‌ستیزی به درجه‌ای است که اکنون ایران در زمره معدود کشورهای جهان از نمونه عربستان سعودی است که در آن آشکارا برابری حقوقی زن و مرد نفی شده است. این نفی برابری در بندهای قوانین کشور شکلی رسمی به خود گرفته است. در یک دولت دینی اسلامی که آشکارا دین و دولت در یکدیگر ادغام شده‌اند، جز نفی برابری و پایمال شدن حقوق انسانی زن نمی‌تواند وجود داشته باشد.

مطالبات انباشته، خواسته‌های پاسخ نگرفته، آینده پر از هراس و ابهام، سیاسیون ناکارآمد و فاسد، فقدان اعتماد اجتماعی، فردگرایی خودخواهانه، بحران‌های زیست محیطی، فقر و نابرابری و بیکاری؛ در چنین وضعیتی یک جرعه برای انفجار خشم انباشته کافی است. زمانی که محمد بو عزیز دستفروش جوان تونسلی، خودش را در اعتراض به برخورد بد پلیس با او به آتش کشید، هیچ کس فکر نمی‌کرد، خاورمیانه آستان چنان تحولات گسترده‌ای شود که نتایج آن تا امروز هم ادامه دارد. دیکتاتورهای منطقه‌ای، دستگاه اداری فاسد و پوسیده و احساس نارضایتی فزاینده مردم، پیشاپیش زمینه این تحولات را فراهم کرده بودند. در فقدان ایده و اراده تغییر در سیاست ایران، امروز همه جریان‌های سیاسی کشور، از خشم معترضین به هراس افتاده‌اند. همه فکر می‌کنند کاش این اعتراضات زودتر تمام شود. محافظه‌کاران سیاست کشور را فتح کرده و اعتراضات مردم در سطح سیاسی بدون حامل باقی مانده است. شعارهای چند روز اخیر اعتراضات نشان می‌دهد که «آنها» نیروهای وابسته به هیچ جناحی نیستند و شعارهایشان قابل استفاده برای هیچ یک از جناح‌های فعالی در سیاست رسمی کشور نیست.

ممکن است این اعتراضات، با ترندهایی مثل ایجاد محدودیت اینترنتی و شدت یافتن برخورد خیابانی و ... سرکوب و خاتمه یابد، اما این پایان ماجرا نیست. حکومت یک بار برای همیشه باید متوجه شود خشونت، ممکن است در کوتاه مدت ماجرا را جمع کند، اما در میان مدت، بحران را بزرگتر و غیر قابل حل‌تر خواهد کرد. نارضایتی انباشته اقتصادی تا زمانی که پاسخی در جامعه نیابد، همچون شبحی ناآرام و سرگردان در جامعه پرسه خواهد زد تا در اثر هر جرعه و تحریکی باز مبدل به پدیده‌ای اجتماعی شود یا نماینده سیاسی خود را در برای حضور در ساختار قدرت پیدا کند. ماجرا اینگونه تداوم پیدا می‌کند ولو اینکه فعلا تمام شود. پاسخ نگفتن هیچ یک از دو جریان به مطالبات اقتصادی، در کنار فراگیر شدن فساد و بی معنا شدن سیاست، بخش بزرگی از جامعه را از هر دو جریان جدا کرده است. بحران جدی‌تر از آن است که با خشونت حل شود. البته اگر کسی باشد که به ۱۰ سال دیگر ایران هم فکر کند.



برابری جنسیتی و توانمند سازی زنان

با رویکرد هدف 5 از سند 2030

ابتدا لازم میدانم تا درباره سند 2030 یونسکو و اهداف آن بیشتر بدانیم :

سند ۲۰۳۰ یونسکو ، مجموعه‌ای از اهداف هستند که به آینده مربوط می‌شوند. رؤسای دولت‌ها، نمایندگان بلندپایه نهاد‌های تخصصی سازمان ملل متحد و جامعه مدنی در سپتامبر ۲۰۱۵ گرد هم آمدند و در مجمع عمومی سازمان ملل متحد، دستورکار توسعه پایدار ۲۰۳۰ را تصویب کردند. این دستورکار که جایگزین اهداف توسعه هزاره شد، شامل ۱۷ هدف اصلی و ۱۶۹ هدف ویژه است که نقشه راه جامعه بین‌المللی را در زمینه توسعه پایدار برای پانزده سال آینده ترسیم می‌کند.

به گفته بان کی‌مون، دبیر کل سازمان ملل متحد: «این دستورکار و عده‌هایی است که توسط رهبران کشورها به مردم سراسر جهان داده شده‌است. این سند دستورکاری برای مردم، پایان بخشیدن به فقر در همه اشکال آن و برای کره زمین، خانه مشترک ماست.

اهداف این دستورکار باید از اول ژانویه ۲۰۱۶ در کشورها عملیاتی شوند و راهنمای تصمیمات ما برای پانزده سال آینده قرار گیرند. همه ما باید برای اجرای این دستورکار با توجه به ظرفیت‌ها و واقعیت‌های ملی و سطوح توسعه در کشورهای خود و احترام به سیاست‌ها و اولویت‌های ملی، منطقه‌ای و جهانی کار کنیم. این اهداف توسط سازمان ملل تعریف شده‌اند و به عنوان اهداف جهانی برای توسعه پایدار ترویج شده‌اند. از ۲۰۱۵ تا ۲۰۳۰ اجرا می‌شوند. این دستورکار، بر اصول کرامت و حقوق بشر، عدالت اجتماعی، صلح، شمول اجتماعی و حفاظت و تنوع قومی، فرهنگی و زبانی و نیز بر مسئولیت مشترک و پاسخگویی استوار است .

اهداف اصلی توسعه پایدار مورد توافق ۱۹۳ کشور عبارتند از:

1- بدون فقر: به تمام انواع فقر در هر کجا باشد پایان دهیم.

- 2- بدون گرسنگی: به تمام گرسنگی پایان دهیم، به امنیت غذایی و تغذیه سالم برسیم، و کشاورزی پایا را ارتقاء دهیم.
 - 3- سلامتی مطلوب: زندگی سالم را تضمین کنیم و برای همه در همه سنین سطح سلامتی را بهبود بخشیم.
 - 4- کیفیت آموزش: آموزش با کیفیت برای همه میسر و مساوی باشد و فرصتهای یادگیری برای همه در تمام طول عمر فراهم شود.
 - 5- برابری جنسی: به برابری جنسی برسیم و تمامی دختران و زنان قدرتمندتر گردند.
 - 6- آب سالم و بهداشت: آب تصفیه شده و سالم در دسترس همه قرار گیرد و امکانات بهداشتی برای همه فراهم باشد.
 - 7- انرژی ارزان و تجدیدپذیر: دسترسی به منابع انرژی ارزان، مطمئن، پایا و مدرن برای همه فراهم شود.
 - 8- کار و اقتصاد خوب: رشد اقتصادی پایا، فراگیر و با ثبات
 - 9- زیرساخت خوب و نوآوری: ساخت زیر ساختار مقاوم، ارتقای صنعت پایا و عمومی، و ارائه نوآوری.
 - 10- کاهش نابرابری: کاهش نابرابری در کشورها و بین آنها.
 - 11- شهرها و جوامع پایدار: شهرها و اقامتگاههای بشری را عمومی، امن، مقاوم و پایا سازیم.
 - 12- استفاده امن از منابع: تضمین مصرف پایا و الگوهای مصرف.
 - 13- اقدام درباره آب و هوا: اقدامات فوری برای مبارزه با تغییر آب و هوا و عوارض ناشی از آن.
 - 14- اقیانوسهای پایدار: حفظ و استفاده پایا از اقیانوسها، دریاها و منابع دریایی برای توسعه پایا.
 - 15- استفاده پایدار از زمین: حفظ، بازیابی و بهبود استفاده پایا از اکوسیستمهای خاکی، مدیریت پایا جنگلها، مبارزه با بیابانزایی، متوقف کردن یا معکوس کردن روند تخریب زمین و متوقف کردن روند از دست رفتن تنوع زیستی
 - 16- صلح و عدالت: ارتقای جوامع صلح آمیز و فراگیر برای توسعه پایا، فراهم کردن دسترسی به عدالت برای همه و ساخت موسسات کارآ، قابل اعتماد برای همه و در همه سطوح.
 - 17- همکاریها در توسعه پایدار: تقویت ابزارهای پیادهسازی و احیای همکاریهای جهانی برای توسعه پایا.
- اکنون با در نظر داشتن هدف پنجم از اهداف سند 2030 به بررسی موضوع برابری جنسیتی و توانمندسازی زنان میپردازیم:

هدف 5- برابری جنسی: به برابری جنسی برسیم و تمامی دختران و زنان قدرتمندتر گردند.

توانمندسازی زنان، که توانمندسازی جنسیتی نیز نامیده می‌شود، تبدیل به یکی از موضوعات مهم مورد بحث در دو زمینه توسعه و اقتصاد شده است. تمامی جوامع، مشاغل، انجمن‌ها و احزاب از پیاده‌سازی برنامه‌ها و سیاست‌هایی که نظریه توانمندسازی زنان را اتخاذ می‌کنند منفعت می‌برند. در پرداختن به مسائل حقوق بشر و توسعه، یکی از دغدغه‌های اصلی این روند توانایی بخشی یا قدرت‌دهی است. «رویکرد توسعه و قابلیت‌های بشری»، «اهداف توسعه هزاره» و دیگر رویکردها/اهداف معتبر همگی به توانایی بخشی و مشارکت به عنوان قدمی ضروری اشاره می‌کنند که به یک کشور اجازه می‌دهد بر موانع مرتبط با فقر و توسعه فائق آید.

چرا توانمندسازی زنان و دختران مهم است؟

در اکثر اسناد و گزارشهایی که در ارتباط با اهمیت توانمندسازی زنان تهیه شده، از اسناد سازمان ملل تا بانک جهانی یا مقاله های علمی تقریباً همه متفق القول هستند که توانمندسازی زنان به چند دلیل عمده اهمیت دارد:

- نقش زن در حفظ و مدیریت نهاد خانواده و تربیت نسل آینده
- ایجاد اعتماد به نفس در زنان و آشنایی با حقوق فردی و اجتماعی
- شکوفا شدن فعالیتهای اقتصادی تنوع رویکردها و سالیق در شیوههای مدیریتی
- خروج از چرخه فقر
- افزایش سطح آموزش در جامعه و کنترل و دسترسی به منابع
- ارتقای سطح بهداشت
- شنیده شدن صدای زنان در تصمیم گیریها

ابعاد مختلف توانمندسازی زنان

ابعاد مختلف توانمندسازی زنان کدامند و وقتی میگوییم توانمندسازی، منظورمان دقیقاً توانمندسازی در چه زمینه ای است؟

اصولاً باید در نظر داشته باشیم که فرایند توانمندسازی چند جانبه است. بنابراین یک گروه نمیتواند ادعا کند که یک گروه دیگر را توانمند میکند بدون اینکه تغییری در خودش ایجاد شود. اما سطح توانمندسازی نیاز به بررسی بیشتر دارد. معمولاً با این که توانمندسازی با نیت خیرخواهانه انجام میشود اما کمتر پیش میآید که به همه ابعاد آن پرداخته شود:

بعد اجتماعی

این بعد از توانمندسازی، معمولاً از طریق آموزش و سیاستهای عمومی به دست میآید و زنها را از شر آزار و اذیت، سوء استفاده، و فشارهایی که باعث و مانع میشه که از تمام ظرفیت هایشان استفاده کنند، آزاد میکند.

بعد اقتصادی

منظور سطحی از توانمندسازی است که در نتیجه آن زنان قادر میشوند خودشان در رابطه با منابع خودشان تصمیم گیری کنند و وضعیت معیشتی خود و خانوادهشان را تعیین کنند.

بعد سیاسی

توانمندسازی سیاسی لزوماً به معنی مشارکت سیاسی نیست، بلکه منظور حضور زنان در تصمیم گیریها در هر سطحی خانواده، جامعه، مدرسه است. به عبارتی، شنیده شدن صدای زنان در تعیین سیاستهایی که بتواند در زندگی شان اثر بگذارد.

این سه بعد توانمندسازی با هم مرتبط هستند. توانمندسازی اقتصادی به زنان در توانمندسازی سیاسی کمک میکند. توانمندسازی سیاسی به زنان اجازه میدهد کنترل سیاستهایی را که به نفع وضعیت اقتصادی شان است در دست بگیرند. توانمندسازی اجتماعی آنها را قادر میسازد که در اقتصاد و سیاست مشارکت کنند، که این خود موجب حضور آنها در جامعه میشود. متأسفانه بسیاری از زنان به این طریق توانمند نمیشوند.

شاید به همین دلیل، زنانی را میشناسیم که از لحاظ اقتصادی توانمند هستند، اما از حقوق اجتماعی و سیاسی خود مطلع نیستند. از سویی زنانی را میشناسیم که از لحاظ اجتماعی لیبرال هستند، اما از لحاظ اقتصادی نتوانسته اند مستقل باشند و به همین دلیل توان کافی برای تاثیرگذاری بر سیاستها و تصمیم گیری را ندارند.

مهمترین چالشها و موانع توانمندسازی زنان چیست؟

بسیاری از موانع موجود در مسیر توانمندسازی و تساوی زنان در تاروپود فرهنگ برخی ملل و جوامع خاص بافته و نهفته شده‌اند. بسیاری از زنان این فشارها را حس می‌کنند، در حالی که بسیاری از آنها عادت کرده‌اند همانند موجودی پست‌تر در مقایسه با مردان دیده شوند یا با آنها رفتار شود. حتی اگر مردان، قانون‌گذاران، سازمان‌های مردم‌نهاد و دیگران از منافع مشارکت و توانمندی زنان آگاه باشند، بسیاری از آنان از تغییر وضعیت فعلی واهمه دارند و اجازه می‌دهند هنجارهای اجتماعی مانعی در راه پیشرفت و توسعه باشند.

موانعی که برای توانمندسازی زنان وجود دارد معمولاً در سطوح فردی، نهادی و سیستمی قابل بررسی هستند.

سطح سیستمی

این موانع عمدتاً نتیجه باورهای رایج و رویکردهای فرهنگی و سنتی موجود در جامعه هستند. همین طور سیاستهای کلی، هنجارها و ارزشهای اجتماعی و یا ساختارهای سیاسی که هر یک به نوعی مانع پیشرفت زنان میشود. برای مثال: رویکرد خانواده‌ها نسبت به نحوه حضور دختران در جامعه یا انتظار جامعه از نحوه حضور پسران در محیطهای عمومی.

سطح نهادی

میزان شناخت سازمانهای تسهیل‌گر از ساختارهای اجتماعی، فرهنگی و مذهبی جامعه مورد نظر، و نوع رویکرد و دیدگاه این سازمانهای مداخله‌گر مانند یک شمشیر دولبه عمل میکند. همانطور که میتواند سازنده باشد میتواند مانع و مخرب هم باشد. برای مثال یک سازمان تسهیل‌گر که برای انجام یک پروژه توانمندسازی وارد یک منطقه یا محل میشود، اگر شناخت درستی از ارزشهای فرهنگی و اجتماعی و حساسیتهای افراد آن محل نداشته باشد، علاوه بر این که در برقراری ارتباط دچار مشکل میشود، ممکن است به دلیل ناکافی بودن شناختی که از محیط دارد، برنامه‌هایی فراتر و یا کمتر از ظرفیتهای موجود طراحی کند که در نهایت یا موجب دلسردی مجری از حضور در محل و یا شکست پروژه بشوند و یا موجب سلب اعتماد افراد از مجری.

سطح فردی

نوع نگاه زنان به وضعیت و شرایط خودشان نیز در بسیاری مواقع یکی از بزرگترین و مهمترین چالشها و موانع موجود در مسیر توانمندسازی است. شناخت ناکافی افراد از خودشان و آشنا نبودن با تواناییهای بالقوه و اهمیت حضورشان در جامعه، مانع رشد اعتماد به نفس در آنان میشود و پایین بودن اعتماد به نفس به عنوان مانعی در مسیر توسعه و پیشرفت این افراد در زمینه‌های مختلف عمل میکند. برای مثال: بعضی خانمها کنترل همسرشان را دوست دارند، از نظر عرف گویا این جا افتاده است.

راه‌حلهای عملی برای مواجهه با چالشهای موجود چه هستند؟

همان‌طور که موانع در سطوح مختلف طبقه‌بندی میشوند، راه‌حلها را هم میتوان در سه سطح بررسی کرد:

در سطح سیستم

در سطح سیستم، میتوان با زمینه‌سازی و ایجاد فرصتهای برابر برای مشارکت و حضور زنان و دختران در فعالیتهای اجتماعی، اقتصادی و سیاسی و افزایش مشارکت بیشتر زنان.

در سطح فردی

از جمله راهکارهای توانمندسازی در سطح فردی، میتوان به موارد زیر اشاره کرد:

□ اطلاع‌رسانی و آگاه‌سازی در مورد حقوق فردی و اجتماعی زنان

□ آموزش پیش‌دبستانی تا دانشگاهی به زنان و تمام گروههای سنی و جنسی دیگر در سطوح مختلف و برای بخشهای مختلف مانند بخش خصوصی، دولتی و دانشگاه

در سطح فردی، آموزش و آگاه‌سازی میتواند برای همه گروههای اجتماعی، بسیار مؤثر باشد. افراد باید با کمک هم بتوانند اصلاحاتی در قوانین، هنجارهای اجتماعی یا هر ساختاری که مانع پیشرفت زنان شده انجام دهند. جامعه هم باید برای زنان فرصتهایی برای رشد و شکوفایی ایجاد کند.

واکنش مسئولین ایران نسبت به سند 2030

رهبر ایران اولین نفری بود که به این موضوع اعلام موضع کرد، وی در دیدار با معلمان گفت: «اینجا، مبنا اسلام است، مبنا قرآن است؛ اینجا جایی نیست که سبک زندگی معیوب و ویرانگر فاسد غربی بتواند در اینجا این‌جور اعمال نفوذ کند.

سید علی خامنه‌ای این‌گونه سندها را مخالف تاریخ و فرهنگ برخی کشورها از جمله ایران دانست و همچنین در مورد الزام آور بودن یا نبودن آن گفت: «یکی از کارهای استادان است؛ سند 2030 باید تبیین شود. این جزوی از یک سند بالادستی سازمان ملل است؛ سند توسعه پایدار؛ دستهای پشت سازمان ملل دارند برای همه چیز ملل دنیا منظومه فکری تنظیم می‌کنند. این غلط و معیوب است؛ اینها چه حقی دارند که درباره سنت کشورها اظهار نظر کنند؛ همه اش هم «باید» است.

سخنگوی وزارت امور خارجه ایران بهرام قاسمی در تاریخ ۲۷ اردیبهشت ۱۳۹۶ اظهار داشت که موضع اصولی و تغییرناپذیر ایران اجرا نکردن قسمتهایی از سند ۲۰۳۰ است که با قوانین و باورهای دینی و اولویتهای ملی و ارزشهای اخلاقی جامعه ایران در تناقض است.

در ۱۰ خرداد ۱۳۹۶ وزارت علوم جمهوری اسلامی ایران بیانیه‌ای بشرح زیر انتشار داد: «چارچوب آموزش ۲۰۳۰» صرفاً یک بیانیه است و در زمره پیمان‌نامه‌ها نمی‌گنجد و الزام‌آور نیست و کشورها مطابق با ساختار ملی خود می‌توانند آن را اجرا کنند. ضمناً این بیانیه توسط هیچ کشوری امضا نشده است. علی‌رغم الزام آور نبودن سند «چارچوب اقدام آموزش ۲۰۳۰»، جمهوری اسلامی ایران باز هم نسبت به آن اعلام تحفظ رسمی و مکتوب کرده و دامنه شمول مفاد پذیرفته شده را محدود و مشروط کرده است.

سخنگوی کمیسیون فرهنگی مجلس شورای اسلامی ایران در ۱۷ خرداد ۱۳۹۶ گفت سند ۲۰۳۰ غیرقانونی است و مجلس ایران آن را تصویب نکرده است.

در ۲۰ تیرماه ۱۳۹۶ طبق سند ابلاغ‌شده از سوی اسحاق جهانگیری معاون رییس‌جمهور، تمامی تصمیم‌های هیئت دولت درباره پیگیری سند ۲۰۳۰ لغو شد و چند ساعت بعد در غالب خبرگزاری‌ها، خصوصاً اخبار فضای مجازی با درج عکس سند مذکور انعکاس وسیعی پیدا کرد.



سو مدیریت ها و بحران آب در ایران

اولین محرک بحران: رشد سریع و توزیع نامناسب مکانی جمعیت

کشور ایران شاهد رشد قابل ملاحظه جمعیت در قرن اخیر بوده است. در طی دو دهه پس از انقلاب اسلامی، جمعیت ایران تقریباً دو برابر شده و در حال حاضر به حدود ۷۷ میلیون نفر رسیده است. علاوه بر رشد ناگهانی جمعیت، توزیع نامناسب جمعیت نیز مدیران منابع آب ایران را با چالش جدی مواجه کرده است. افزایش مهاجرت از مناطق روستایی به نواحی شهری به منظور دستیابی به شرایط زندگی بهتر، جمعیت شهری را در حال حاضر به ۷۰ درصد رسانده است که بسیار بالاتر از رقم ۲۷ درصد در دهه ۱۳۳۰ و ۴۴ درصد در دهه ۱۳۵۰ می باشد. در حال حاضر هشت شهر ایران جمعیتی بالغ بر یک میلیون نفر را در خود جای می دهند و جمعیت کلان شهر تهران با وجود دسترسی محدود به منابع آب از مرز ۱۴ میلیون نفر (معادل ۱۸ درصد جمعیت کل کشور) گذشته است.

با وجود این حقیقت که رشد جمعیت یکی از مهمترین عوامل بحران آب بشمار می‌رود، دولت ایران علاقمند به افزایش نرخ رشد حال حاضر جمعیت (۳/۱ درصد) می‌باشد. این علاقه ریشه در نگرانی‌های مربوط به توزیع سنی جمعیت در سالهای

آتی دارد اما ضروری است در کنار رشد جمعیت اصلاح جدی در توزیع مکانی جمعیت و کاهش مصرف سرانه آب نیز مورد توجه جدی قرار گیرد.

دومین محرک بحران: کشاورزی ناکارآمد

ایران، همواره از ناکارآمدی شدید بخش کشاورزی که وابستگی شدید به آبیاری و مصرف عمده منابع آب محدود کشور دارد، رنج برده است. این ناکارآمدی تا حد زیادی ریشه در اقتصاد مبتنی بر نفت دارد که موجب غفلت و عدم مراقبت از بازدهی اقتصادی بخش کشاورزی گشته است.

با وجود این که تنها ۱۵ درصد از اراضی کشور تحت کشت می باشد، بخش کشاورزی بیش از ۹۲ درصد از مصارف آب را به خود اختصاص داده است. بعد از انقلاب دولت تلاش کرد تا برای دستیابی به امنیت غذایی و افزایش درآمدهای غیرنفتی از بخش کشاورزی حمایت نماید. این حرکت از اهمیت بالایی به خصوص در خلال جنگ ایران و عراق برخوردار بود. با این وجود بازدهی اقتصادی این بخش به طور قابل ملاحظه ای کاهش یافته است به طوری که در حال حاضر فقط ۲۳ درصد از نیروی کار کشور در این بخش فعال بوده و تنها ۱۳ درصد از تولید ناخالص ملی سهم دارد.

فقدان یک برنامه جامع برای توانمندسازی کشاورزان و جوامع روستایی موجب شده است که اقدامات تشویقی سیاستگذاران ایرانی در راستای حمایت از کشاورزان مانند اختصاص یارانه های قابل ملاحظه به آب و انرژی به منظور بالا بردن رفاه آنان، با شکست مواجه شود. قیمت های بسیار پائین نتوانسته اند انگیزه های لازم را برای افزایش راندمان تولید در این بخش ایجاد نمایند.

متوسط راندمان آبیاری در ایران کمتر از ۳۵ درصد بوده و تنها ۵ درصد از اراضی کشاورزی از سیستم های آبیاری تحت فشار بهره می برند. با توجه به الگوهای بارش، کشاورزی دیم از قدرت تولید قابل ملاحظه ای برخوردار نمی باشد. الگوی کشت موجود در ایران با شرایط و موجودیت منابع آب سازگار نبوده و عمدتاً بر اساس انتخاب سنتی محصولات، شیوه های منسوخ کشاورزی و قیمت های تضمینی خرید محصولات توسط دولت تعیین می شود.

سومین محرک بحران: سوء مدیریت و عطش برای توسعه

در پی توسعه ناپایدار و از جمله رشد کشاورزی سنتی و استقرار صنایع آب بر، مانند فولاد و سیمان در کشور و رشد جمعیت بدون محاسبه ظرفیت های منابع آب، مناطقی گسترده از ایران دچار چنان بحران آبی شده اند که امکان سکونت در برخی از آن ها نظیر شرق ایران، به حداقل رسیده است. بحران آب نگرانی هایی را به وجود آورده است، تا آنجا که از آن به عنوان بزرگترین تهدید حال حاضر و فراتر از تهدید به جنگ دشمنان و تحریم های سنگین غرب، نام می برند. این بحران در حالی است که شوربختانه اقدام های موثری از جمله در زمینه پلمپ تمامی چاه های غیرمجاز و مجازات برداشت از آب های زیرزمینی انجام نمی شود و از سوی، کشور در یک دهه گذشته با خشکسالی بی سابقه که ۲۵ درصد متوسط کاهش بارش در ۵۰ سال گذشته را به همراه داشته، روبرو بوده است.

در چنین شرایطی است که نشریه واشنگتن تایمز در گزارشی می نویسد: سیاست های غلط و بی تدبیری ها، خاورمیانه را در معرض خطر جدی بحران آب قرار داده است.



بحران آب در سایه بی‌تدبیری‌ها

سومدیریت در ایران با خشکی بزرگ‌ترین دریاچه خاورمیانه؛ در صدر کشورهای در معرض خطر ایستاده است. بیش از دو سوم شهرهای ایران در آستانه بحران آب قرار دارند و این شهرها در خطر کمبود آب آشامیدنی قرار گرفته‌اند و هم‌اکنون نیز آب هزاران دهکده با تانکرهای آب رسان، تامین می‌شود. توفان‌های ریزگرد هم مزید بر علت شده و تمامی فعالیت‌های اقتصادی ایران را مختل کرده و سلامت افراد را به خطر انداخته است.

عیسی کلانتری از شخصیت‌های شناخته شده سیاسی ایران، اعلام کرده است که سیاست‌های غلط گذشته باعث شده است تا ۷۰ درصد منابع آبی کشور به هدر رود که در نتیجه، ۵۵ میلیون از جمعیت ۷۸ میلیونی ایران ناگزیر به ترک زادبوم خود و کوچ به نقاطی نامعلوم خواهند شد.

بارزترین نماد سوء مدیریت در حفظ منابع آبی ایران، خشک شدن دریاچه ارومیه است که زمانی بزرگ‌ترین دریاچه خاورمیانه به حساب می‌آمد. این دریاچه ۹۵ درصد آب خود را از دست داده و حجم آب آن از ۳۱ میلیارد مترمکعب به ۱ میلیارد متر مکعب نقصان یافته است. زاینده‌رود اصفهان نیز که رودخانه «سن» پاریس ایران لقب گرفته بود، رو به خشکی رفته است.

در خاورمیانه فقط ایران نیست که بحران آب به طور جدی آن را تهدید می‌کند، بلکه سراسر منطقه در معرض خطر است و این امکان وجود دارد که انسان‌های بسیاری از روی استیصال، ناگزیر به کوچ اجباری شوند. عوامل ریشه‌ای بحران متعدد است، اعم از بی‌تدبیری‌ها، مقاصد غلط مشوق‌های اقتصادی و جنگ‌هایی که زیرساخت‌های اقتصادی کشورها را نابود کرده است. امروز در بسیاری از مناطق کوهستانی، میزان آب آشامیدنی به کمتر از یک چهارم برای هر نفر در روز تقلیل یافته است.

خطر در کمین آب‌های سطحی

معاون وزیر نیرو و آبفا نیز هشدار می‌دهد که با ادامه قانون‌گریزی‌ها و بی‌انضباطی در استفاده از منابع آب کشور، به‌زودی در آب‌های سطحی و روان‌آب‌ها نیز دچار مشکل خواهیم شد.

در حال حاضر ۵۵ درصد نیاز در بخش‌های شرب، صنعت و کشاورزی از منابع زیر زمینی آب تامین می‌شود و این منابع به سوی نابودی و اضمحلال پیش می‌روند و با یک یا دو بار بارش‌های سالانه، این منابع احیا نخواهند شد؛ بلکه در بهترین شرایط بارش، ۲۰ سال طول خواهد کشید تا این منابع به حال اول بازگردند.

عامل ایجاد بحران آبی که امروز با آن مواجه هستیم، بارندگی نیست، بلکه عوامل انسانی، بی‌نظمی و عدم برنامه‌ریزی و مدیریت صحیح منابع آب است.

اگر قوانین به‌خوبی اجرا می‌شد، اکنون شاهد دهها هزار حلقه چاه‌های غیرمجاز در کشور نبودیم، می‌افزاید: در مجموع برداشت بیش از ۱۱۰ میلیارد مترمکعب از ذخایر استراتژیک و استراتژیک، کشور ما را وارد مرحله‌ای از بحران آبی کرده است که در حال حاضر همان قانون‌گریزی‌ها و بی‌انضباطی‌ها در آب‌های سطحی و روان‌آب‌ها نیز در حال انجام است و به‌زودی در این موارد نیز دچار مشکل خواهیم شد.

معاون وزیر نیرو با بیان اینکه امسال برای تامین آب شرب مردم در برخی از نقاط کشور مجبور به اجاره چاه‌های آب شده‌ایم، تصریح می‌کند: در اکثر نقاط کشور آبی برای تخصیص وجود ندارد و از اینرو برخی پروژه‌های تحقیقاتی و اجرایی را تعدیل کرده‌ایم و زمانی که می‌دانیم آبی برای تخصیص وجود ندارد، نباید از جیب مردم هزینه کنیم و پروژه بسازیم.



نشست دشت‌های ایران

در جنوب شرق کشور به دلیل خشکسالی، آوارگان آب داریم و در نقطه‌ای دیگر با خشک شدن دریاچه ارومیه، بر تعداد آوارگان آب کشور افزوده خواهد شد.

آوارگان آب دریاچه ارومیه احتمالاً به تهران مهاجرت می‌کنند که خود هزار و یک مشکل در پی می‌آورد، بر ضرورت بازنگری در ارزش‌ها و اصول در سطوح کلان اجرایی، تاکید می‌کند و می‌گوید: در ایران به دنبال استفاده اقتصادی از آب هستیم، ضمن آنکه ارزش‌های اقتصادی به طور کامل بحران آب را به حاشیه می‌برد. به عنوان مثال در اراک تالاب میقان که زیستگاه اصلی پرندگان است، قربانی سودآوری ناشی از فعالیت یک کارخانه می‌شود که در کنار این تالاب قرار گرفته و در حال تخریب کردن اکوسیستم منطقه است.

نمی‌دانیم در ایران نگاه به زندگی و منابع طبیعی چگونه است. آیا بر اساس ارزش‌های اخلاقی شکل گرفته یا جریان کالایی شدن و پولی بودن، بر آن حاکم بوده است. جامعه ایرانی متأسفانه نسبت به مسائل آب، حساسیتی از خود نشان نمی‌دهد و از سوی دیگر بسیاری از مشکلات و مسایل حوزه محیط زیست هم به دلیل عدم نقد سیاست‌ها بوده است، زیرا تصمیم‌سازان پشت درهای بسته تصمیم گرفته‌اند. شاید ۳۰ سال قبل کارشناسانی که بزرگراه شهید کلانتری را وسط دریاچه ارومیه طراحی کردند، قصد نداشتند مشکلی برای دریاچه ایجاد کنند، اما تصمیم‌گیری آنها نتیجه منفی داشته است.

فاضلی از رشد ۱۶ برابری حفر چاه‌های آب و ۵ برابری میزان برداشت و بهره برداری از چاه‌های آب کشور طی ۴۰ سال اخیر خبر می‌دهد و یادآور می‌شود: تعداد چاه‌های مورد بهره‌برداری در سال ۱۳۵۳ حدود ۴۷ هزار حلقه بوده که این رقم امروز به ۸۰۰ هزار حلقه افزایش یافته است. میزان برداشت از منابع آب چاه‌های زیرزمینی نیز در این مدت از ۹ میلیارد متر مکعب به ۴۷ میلیارد متر مکعب رسیده است که رشد ۵ برابری را نشان می‌دهد.

نبود استراتژی و الگوی کشت

خاطر نشان می‌شود، به رغم تنگناهای آبی پیش روی کشور که به بخشی از آنها اشاره شد، بخش کشاورزی همچنان بدون استراتژی و الگوی کشت، یکه تازی می‌کند و منابع آب شیرین کشور که ارزش آن از طلا نیز بالاتر است، صرف تولید سیب‌زمینی، هندوانه و سایر محصولات آب بر می‌شود.

در حالی که صادرات سیب‌زمینی جزو کم ارزش‌ترین کالاهای صادراتی از نظر اقتصاد آب است، صادرات این محصول در نخستین ماه امسال با افزایش ۱۴۷۹ برابری نسبت به مدت مشابه پارسال به ۳۸ هزار و ۴۰۰ تن رسید. در فروردین‌ماه سال ۳۸ هزار و ۴۰۰ تن سیب‌زمینی به ارزش ۱۵ میلیون دلار به ۱۱ کشور همسایه ایران صادر شد که این میزان ۱۴۷۹ برابر نسبت به فروردین‌ماه سال گذشته که میزان صادرات این محصول صفر بود، بیشتر شده است.

قیمت هر کیلوگرم سیب‌زمینی صادراتی به کشورهای همسایه حدود ۰,۴ دلار بوده که با احتساب نرخ ۳۳۰۰ تومانی برای هر دلار، سیب‌زمینی صادراتی کیلویی ۱۳۲۰ تومان به خارجی‌ها فروخته شده و این در حالی است که برای تولید هر کیلوگرم سیب زمینی، به طور متوسط حدود ۸۶۰ لیتر آب مصرف می‌شود!

در حال حاضر با توجه به نبود آمایش سرزمین و الگوی کشت مناسب و عدم برنامه‌ریزی صحیح برای ایجاد کشاورزی پایدار، همچنان در نقاط خشک و نیمه خشک کشور به تولید محصولات آب‌بر همچون هندوانه و سیب زمینی می‌پردازیم که در صورت ادامه این روند، دشت‌های کشور در آینده نزدیک به بیابان‌های برهوت تبدیل خواهند شد.

با بیان اینکه کشاورزی در ایران یک شغل کم‌درآمد است، به دلیل ساختار سنتی کشاورزی، بهره‌وری این بخش بسیار پایین است. متخصصان کشاورزی هم از بخش‌های تولیدی دور هستند، و از اینرو تعجبی ندارد که کاربران بخش کشاورزی با توجه به نیاز بازار و عدم آگاهی نسبت به منابع ملی به کشت محصولات آب‌بر بپردازند، چرا که شرایط معیشتی، آنها را به این امر مجبور می‌کند.

از سویی بحث آمایش سرزمین جایگاه مشخصی در ایران ندارد و معمولاً کشاورزان خود را در اقتصاد کاذب کشاورزی می‌اندازند. بدین معنی که با توجه به نوسانات قیمت محصولات، اقدام به کشت می‌کنند، بدون اینکه بدانند با توجه به محدودیت‌های آبی، کدام اقلیم مناسب کشت چه نوع محصولی است.

وی موقعیت کشور را با توجه به محدودیت منابع آبی در شرایط بحران توصیف می‌کند و می‌گوید: در کشوری زندگی می‌کنیم که همواره مشکل آب وجود دارد، و از این رو باید از قطره قطره آب نهایت استفاده را ببریم.

به طور مثال اگر تولید هندوانه برای هر کشاورز سالانه ۲۰ میلیون تومان سود دارد. باید با پرداخت ۲۱ میلیون تومان به کشاورز، او را به کشت گندم در نقاط نیمه خشک ترغیب کنیم.

از جمله این راه حل‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد:

۱- بازنگری جدی در سیاست‌های رشد و توزیع جغرافیایی جمعیت

۲- مرفه سازی کشاورزان و جوامع روستایی با اعطای امتیازات بیشتر و سرمایه گذاری در بخش کشاورزی به منظور افزایش بهره‌وری اقتصادی بخش کشاورزی از طریق مدرنیزه کردن این بخش

- ۳- بازبینی الگوهای کشت در سراسر کشور با در نظر گرفتن امنیت غذایی ملی و بر اساس میزان دسترسی به منابع منطقه ای و بهره وری اقتصادی
- ۴- افزایش قیمت حامل های انرژی و آب همراه با اعطای مشوق های اقتصادی برای جلوگیری از صدمات اقتصادی و معیشتی بر کشاورزان در کوتاه مدت
- ۵- ایجاد سازمانهای تعاونی مدیریت کشاورزی در هر منطقه و افزایش مشارکت کشاورزان و ظرفیتهای جمعی در مدیریت آب و کشاورزی
- ۶- ایجاد بازار آب و کنترل حبابه ها
- ۷- ایجاد حساب پس انداز آب برای محیط زیست برای حفظ و احیای اکوسیستم ها از طریق خریداری آب از مزارع کم بازده
- ۸- تغییر وضعیت از مدیریت بحران (انفعالی) به مدیریت پیشگیرانه (فعال)
- ۹- اصلاح ساختار حکمرانی آب و تقویت سازمان محیط زیست.
- ۱۰- آموزش و تقویت فرهنگ زیست محیطی جامعه



تخریب عامدانه گورهای جمعی قربانیان اعدامهای تابستان 67

دو نهاد پیگیر وضعیت حقوق بشر در ایران بر اساس تحقیقی مشترک درباره هفت "گور دسته‌جمعی" اعلام کرده‌اند که جمهوری اسلامی ایران "عامدانه" مشغول از بین بردن "آثار جرم" دفن اعدام شدگان دهه شصت در آن مکان‌ها است.

سازمان عفو بین‌الملل و سازمان عدالت برای ایران در این گزارش مشترک اعلام کرده‌اند شواهد جدید از جمله تصاویر ماهواره‌ای، فیلم‌های ویدئویی و عکس‌هایی از تیریز، قروه، مشهد، اهواز و شهرهای دیگر به دست آورده‌اند که نشان می‌دهد بر روی بعضی مکان‌ها بتن ریخته یا با بولدوزر خراب شده است.

سازمان عدالت برای ایران می‌گوید ۱۲۰ مکان را در ایران شناسایی کرده که تصور می‌شود حدود چهار تا پنج هزار زندانی سیاسی که در سال ۱۳۶۷ اعدام شده‌اند، آنجا دفن شده باشد.

مکان دفن و تعداد زندانیان کشته شده را تاکنون هیچ مرجع رسمی به طور قطعی اعلام نکرده و بیشتر این اطلاعات بر اساس شواهد موجود و روایت خانواده کشته‌شدگان به دست آمده است.

سازمان عفو بین‌الملل و سازمان عدالت برای ایران، جمهوری اسلامی را متهم کرده‌اند که "به‌طور روزافزون و بی‌رحمانه" آثار جرم را از بین می‌برد تا جایی که در آینده حتی در صورت تغییر سیاسی بنیادین، امکان تحقیق و شناسایی قربانیان از طریق دی‌ان‌ای آنها وجود نداشته باشد.

مسطح‌سازی با بولدوزر، ساخت جاده و ساختمان، انباشت زباله یا ساخت قبرهای جدید در محل گورهای دسته‌جمعی احتمالی از جمله اقداماتی است که گفته می‌شود هدف اصلی آن تخریب آثار آن اعدام‌هاست.

در این گزارش گفته شده که براساس تصاویر به دست آمده از فاصله خرداد ۱۳۹۵ تا شهریور ۱۳۹۶ در شهر تبریز روی نیمی از محل احتمالی یک گور جمعی بتن ریخته شده است.

در شهر قروه در استان کردستان هم مسئولان سنگ قبرها و نشان‌های یادبود خانواده‌های عزادار در گورها را با بولدوزر خراب کرده‌اند.

'هفت گورستان احتمالی در حال تخریب'

قبرستان بهشت رضا در مشهد، خراسان رضوی

گورستان بهشت‌آباد اهواز، خوزستان

قبرستان وادی رحمت در تبریز، آذربایجان شرقی

قبرستان گلستان جاوید در خاوران، تهران

قبرستان تازهاآباد در رشت، گیلان

قبرستان مجاور گورستان بهاییان در قروه، کردستان

زمین‌های واقع در محل ساختمان سابق دادگاه انقلاب سنندج، کردستان

گورهای بی‌نام و نشان

در طول سال‌های گذشته خانواده اعدام شدگان اجازه برگزاری مراسم یادبود نداشته‌اند و هیچ مقامی در حکومت ایران مکان دفن قربانیان را به آنها اطلاع نداده است.

دو نهاد بین‌المللی حقوق بشر در بیانیه مشترک خود به مناسبت سی‌امین سال اعدام‌های جمعی ۱۳۶۷، این رفتار را مصداق "ناپدیدکردن قهری" توصیف کرده که در قوانین حقوق بین‌الملل جرم تلقی می‌شود.

فیلیپ لوتر، مدیر تحقیقات خاورمیانه و شمال آفریقا در سازمان عفو بین‌الملل می‌گوید: "جنایت‌های انجام شده در جریان کشتار ۶۷ همانند زخمی است که با وجود گذشت سه دهه همچنان التیام نیافته است. مسئولان ایران با نابود کردن شواهد و آثار جرم، عامدانه به تحکیم فضای مصونیت کمک می‌کنند".

تاکنون هیچ مرجع قضایی به طور رسمی درباره اعدام‌های جمعی دهه شصت در ایران تحقیق نکرده است.

حدود پنج سال پیش، برای اولین بار شماری از فعالان حقوق بشر در آفریقا، اروپا و آمریکا با تشکیل یک دادگاه نمادین در شهر لاهه هلند، شکایت خانواده کشته‌شدگان را ثبت کردند. این دادگاه در رای نهایی خود به این نتیجه رسید که دولت ایران در فاصله سالهای ۱۹۸۹-۱۹۸۰ میلادی مرتکب جنایت علیه بشریت شده است.

پیشینه

اعدام‌های فراقضایی زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ که از آن به عنوان «قتل عام زندانیان سیاسی» یاد می‌شود بعد از حمله ناموفق سازمان مجاهدین خلق ایران، مستقر در عراق، به ایران در مرداد همان سال آغاز شد. ارتباط زندانیان سیاسی با دنیای بیرون قطع شد و برای ماه‌ها هیچ کس از سرنوشت آن‌ها خبری نداشت. در آن ماه‌ها گزارش‌هایی در میان خانواده‌ها پخش شد که زندانیان سیاسی را به طور دسته‌جمعی اعدام و در گورهای جمعی و یا بی‌نام‌نشان دفن می‌کنند.

مقامات قضایی در ماه‌های بعد به خانواده‌ها به طور شفاهی اعلام کردند که عزیزان‌شان اعدام شده‌اند ولی پیکرهای آن‌ها را به خانواده‌ها تحویل ندادند و در بسیاری از شهرها حتی محل دفن را اعلام نکردند.

اکثریت قریب به اتفاق کسانی که کشته شدند به دلیل فعالیت‌های مسالمت‌آمیز همچون توزیع روزنامه و جزوه، شرکت در تظاهرات‌های ضد حکومتی یا به اتهام ارتباط با گروه‌های سیاسی مخالف سال‌های طولانی را در زندان سپری کرده بودند. برخی از آن‌ها محکومیت‌شان پایان یافته بود اما آزاد نشده بودند چرا که از «توبه کردن» خودداری کرده بودند.

تا به امروز از هیچ یک از مقامات ایران برای اعدام‌های فراقضایی تحقیق نشده و آنها محاکمه نشده‌اند. برخی از آنها که متهم به دست داشتن در این جنایت هستند از جمله مقامات سیاسی یا قضایی رده‌بالای ایران هستند.

گذاری بر کشتار 67

در حکومت پهلوی مقوله زندانی سیاسی از بزرگترین عوامل منفور شدن حاکمان شده بود. وقتی در ۳۷ روز حکومت بختیار درهای زندان اوین باز شد زندانیان سیاسی بر سر دست و شانه‌های مردم از زندان به خیابان آمدند.

ده سال بعد در جمهوری اسلامی قتل هزاران زندانی سیاسی در تابستان سیاه با کمترین واکنشی روبرو نشد. خانواده‌های قربانیان در نمان گریه کردند، در خفا عزا گرفتند و سال‌ها به طول انجامید تا گورستان خاوران مکان یادبود کشتگانی شود بی هیچ نام و نشان.

در آن روزها، سکوت سنگینی که فضا را گرفته بود از رختی می‌گفت که به ترس و دلزدگی و ناامیدی آغشته بود. پیش از آن، کشور دورانی خونبار را زیسته بود. جنگ با عراق فرصتی طلایی به حکومت داده بود تا مخالفان سیاسی اش را از هر دسته و گروه بی هیچ اغماض قلع و قمع کند. در فضای تفرقه میان گروه‌های سیاسی که نتوانسته بودند بر سر آزادی و دموکراسی متحد شوند، حاکمیت جدید سازمان یافته در همه جا قدرتش را برقرار کرده بود.

اعدام‌های خودسرانه که برای متهمان هیچ حقی باقی نمی‌گذاشت از همان فردای انقلاب شروع شده بود: اول وابستگان سلطنت و پس از آن کردها و ترکمن‌ها و کمونیست‌ها و مجاهدها و لیبرال‌ها و... اوضاع ایران کم‌کم شد ترجمان آن شعر معروف برتولت برشت که در ماندگی کسی را وصف می‌کند که به سرکوب یهودی‌ها اعتراض نمی‌کند چرا که یهودی نیست و بعد که به سراغ لهستانی‌ها و لیبرال‌ها و کمونیست‌ها می‌آیند، باز هم صدایی از او بر نمی‌خیزد، چرا که نه لهستانی است و نه لیبرال یا کمونیست. دست آخر، وقتی سراغ خودش می‌آیند دیگر کسی برای اعتراض باقی نمانده است.

اما سکوت سنگینی که فضای کشتار ۶۷ را در بر گرفته بود فقط از فقدان اعتراض مردمی نبود. قتل‌ها هم در سکوت و بی‌سر و صدا انجام شد. این سکوت چه معنایی داشت؟

اگر جنایت ۶۷ را از منظر ساز و کار سرکوب و زندان در نظام جمهوری اسلامی باز شکافی کنیم این پرسش پاسخ روشنی می‌یابد: کشتار سراسری زندانیان سیاسی گواه قاطع شکست طرح تواب‌سازی بود که حکومت اسلامی در پیش گرفته بود و زندان سیاسی محل اجرای کامل این پروژه بود.

جمهوری اسلامی با تبدیل اسلام به ایدئولوژی، رویای ساختن انسان اسلامی دلخواه خود را در سر می‌پروراند. در بیرون از زندان، انواع برنامه‌های نهی از منکر، حجاب اجباری و مجازات مفسدان فی الارض جلوه‌های این اوتوپییای تمام‌گرایانه بودند که در زندان آزمایشگاه مناسبی برای پیاده شدن می‌یافت.

شکجه که نامش را تعزیر گذاشتند، فراتر از تخلیه اطلاعاتی، توبه و استحال مرتدین و منافقین و محاربین را در نظر داشت. اما طرح مخوف تواب‌سازی با وجود قدرت تام زندانبانان که زندانیان را در چنگ خود داشتند شکست خورد. اینان برای آزمایش واقعی بودن توبه، زندانی تواب را به مشارکت در اعمال زندانبانان سوق دادند اما باز هم شک به واقعی بودن

توبه باقی می ماند. و با وجود شکنجه و فشار دائمی، بسیاری از زندانی ها به توایبیت تن ندادند. بسیاری مرگ را ترجیح دادند و بسیاری به افسردگی و جنون رانده شدند.

کشتار شصت و هفت، نقطه اوج سیاست حذف مخالفان و روند اعدامها در دهه شصت بود. همانطور که در بیرون از زندان نیز طرح های اسلامی سازی با شکست روبرو شد. در زمانی که شعارهای فتح کربلا در عمل با صدها هزار کشته و معلول به شکست انجامیده بود و گسترش فساد گفتارهای اسلام گرایان را درباره عدالت اجتماعی بی اعتبار می کرد، حکومت نمی توانست کشتار سراسری زندانیان را توجیه کند. پس طناب های دار و اعدام در خفا بر پا شدند.

سکوت این روزها

پس از تابستان ۶۷ اما اگر چه زندان سیاسی، شکنجه و اعتراف گیری از زندانیان همچنان ادامه یافت و قربانیانی دیگر یافت. اما با نخ نما شدن ایدئولوژی حکومت طرح تواب سازی از رونق افتاد. اعترافات توابان سیاسی که در دهه ۶۰ تأثیری ویرانگر بر ذهن و روح جامعه داشت، حال به صورت نمایشی غم انگیز و در همان حال مسخره به صحنه می آید.

ساز و کار تمامگرای حکومت با گسترش نارضایتی ها در جامعه و رشد اختلافات میان جناحها حول اصلاحات دستخوش بحرانی شد که هر بار که بالا گرفت با سرکوب حل شد و این چرخه تا امروز اصلاح طلبان حکومتی را به شکلی ادواری به بیرون از دایره قدرت پرتاب کرده است. اما بسیاری از اینان با آنکه در صف قربانیان قرار دارند در باره کشتار ۶۷ همچنان سکوت می کنند و آنگاه که کلامی بر زبان می آورند یا از بی خبر بودن خود می گویند یا به شرایطی اشاره می کنند که گویا زمینه این کشتار را فراهم کرده است؛ شرایطی نظیر عملیات مجاهدین در مرز عراق و یا احتمال شورش زندانیان.

این دلایل اما به لحاظ سیاسی و حقوقی قابل قبول نیست. چگونه می توان اعدام هزاران زندانی دست بسته را که بسیاری از آنان سالها در زندان بوده و هیچ مشارکتی در تصمیم گیری و اقدام مجاهدین نداشته اند با چنین استدلال هایی توجیه کرد؟ در این میان، اعدام زندانیان غیر مجاهد را چگونه میتوان توضیح داد؟ می دانیم که در میان اینان نه فقط اعضا و هواداران گروه های چپ و سوسیالیست آشتی ناپذیر با جمهوری اسلامی، بلکه هواداران حزب توده و فدائیان اکثریت هم بوده اند که خط مشی حمایت از جمهوری اسلامی را در پیش گرفته بودند. اگر مقامات رده بالای حکومتی در هنگام اجرای این کشتار تا هفته اول شهریور ۶۷ بی اطلاع بوده اند، بلافاصله پس از انتشار نامه اعتراضی آیت الله منتظری و پخش آن در بی بی سی فارسی در فروردین شصت و هشت دیگر عذر و بهانه بی خبری نمی تواند باور پذیر باشد.

شکستن سکوت و پذیرش مسئولیت وجدانی پس از دو دهه، آزمایشی تعیین کننده است برای اصلاح طلبانی که از دمکراسی و عدالت سخن می گویند.

اما جالب توجه است که علاوه بر سکوت حاکم بر ایران، جامعه جهانی نیز در برابر این فاجعه ساکت ماند. اخبار و گزارش های نهادهای حقوق بشری نزد دولت های مدافع دمکراسی هم بازتاب چندانی نیافت. فراموش نکنیم که جنگ پایان گرفته بود، و رفسنجانی پس از مرگ خمینی، از اصلاحات برای سازندگی کشور سخن می گفت. دولت های غربی هم در این روند منافع خود را جستجو می کردند و نمی خواستند با سخن گفتن از نقض حقوق بشر این منافع را به مخاطره بیندازند.

در این دوران و پس از آن در بسیاری کتاب های تحقیقی - تحلیلی در باره چند و چون نظام جمهوری اسلامی حتی یک برگ در باره زندان و سرکوب دیده نمی شود. نویسندگان برخی از این آثار جابجا به تئوریهای میشل فوکو و دیگر منتقدان مدرنیته غربی ارجاع داده اند تا ثابت کنند که جمهوری اسلامی هم به نوبه خود مدرن است. اما به راحتی نظریه فوکو را در باره زندان به مثابه مکان تجلی نظام حاکم بر جامعه از یاد برده اند.

به نظر می رسد برای آنکه کشتار ۶۷ بدل به آگاهی تاریخی شود و بخشی از وجدان جمعی ما شود، امری که برای پایان بخشیدن به زندان و شکنجه در ایران حیاتی است، راهی جز پایان دادن به این سکوت ها وجود ندارد.

تشریح واقعه ی کشتار 67

این کشتار روز ۵ مرداد سال ۶۷ آغاز شد و تا اواخر شهریور ادامه یافت با حدود ۳۸۰۰ اعدام شده. بهانه برای آن کشتار، حمله سازمان مجاهدین خلق از عراق به شهرهای مرزی ایران بود. اگرچه این عملیات نظامی توسط نیروهای نظامی ایران با خشونت تمام دفع شده بود.

اعدام و همچنین اعدام به دلایل سیاسی در کشور ما امر تازه ای نبود و در سالهای ۱۳۶۰ تا ۱۳۶۳ هزاران زندانی سیاسی را اعدام کرده بودند، اما آن چه که اعدامهای سال ۶۷ را ویژه و بیسابقه می کند، ابعاد و دلایل آن است. کسانی اعدام شدند که سالهای پیش در دادگاه های انقلاب اسلامی محاکمه شده و محکومیت خود را می گذراندند. حتی تعدادی از اینها محکومیتشان پایان یافته و به دلیل امتناع از مصاحبه و ابراز ندامت، که شرط آزاد شدن بود، در زندان مانده بودند.

کشتار تابستان ۱۳۶۷ عمل خودسرانه عده ای از مسئولین زندان نبود، بلکه عملی سیستماتیک و سازمان یافته برای تصفیه زندان از کسانی بود که بر سر مواضع شان ایستاده بودند. حکم آیت الله خمینی این مسئله را به صراحت بیان کرده است: «کسانی که در زندانهای سراسر کشور بر سر مواضع نفاق خود پافشاری کرده و می کنند، محارب و محکوم به اعدام می باشند.»

زندانیان در حضور هیئتی که باید در مورد مرگ آنها تصمیم می گرفت، نه از داشتن وکیل برخوردار شدند و نه فرصت دفاع به آنها داده شد. این هیئت حتی نام دادگاه هم نداشت و بنا به فرمان خمینی «هیئت تشخیص موضوع» بود و متشکل بود از حسینعلی نیری، رئیس هیئت، مرتضی اشراقی و مصطفی پورمحمدی، نماینده وزارت اطلاعات. علی مبشری هم در مقام جانشین حسینعلی نیری عمل می کرد.

اعدام شدگان حتی تا آخرین لحظه از آگاهی به سرنوشت خویش محروم ماندند. به آنها گفته می شد که این سوالات برای عفو و یا جدا کردن بندها است. در مورد زندانیان مجاهد، سوالهایی که باید تعیین «مواضع نفاق» را مشخص می کرد، در باره عقیده و موضع آنها در مورد سازمان شان بود و در مورد زندانیان چپ، مثل: «نماز می خوانی؟» یا «مسلمان هستی؟»

مقامات تا کنون از پذیرفتن مسئولیت این کشتار طفره رفته و از دادن هر نوع اطلاعاتی به خانواده ها در مورد علت، چگونگی، تاریخ اعدام و محل دفن سرباز زده اند. وابستگان اعدام شدگان چپ با اتکا به اطلاعاتی که خود بدست آورده اند، می دانند که عزیزانشان را در گورهای دسته جمعی خاوران دفن کرده اند. اما اطلاعی از محل دفن هزاران مجاهدین اعدام شده در دست نیست.

اقدام خانواده های اعدام شدگان، که از همان زمان تجمعات خود را در خاوران و یا در خانه های خود سازمان دادند و به مقامات ایران و نیز به نهادهای حقوق بشر بین المللی نامه نوشتند، مهمترین گام در مقابله با سکوتی که دستگاه حاکمیت خواسته بر جامعه حاکم کند، بوده است. همچنین تلاشهای بسیاری از زندانیان سابق که شاهد قتل عام همبندیان خود بودند، با گزارشات کتبی و شفاهی خود برای آگاه ساختن مردم و مستند کردن آن فاجعه از گامهای پایه ای بود که اقدامات و ابتکارهای دیگر را در این زمینه ممکن ساخته است. برخی از کتابهای خاطرات و یا بررسی زندان که به ۶۷ هم می پردازند، به زبانهای دیگر هم ترجمه شده اند.

تلاشهایی که در جهت شناساندن، مستندساختن و به خاطر سپردن آن صورت می گیرد، باید گسترده و جنبه ملی داشته باشد تا در آینده در مرحله گذار به دموکراسی، دادخواهی به فراموشی سپرده نشود. دادخواهی روشن شدن حقیقت و محاکمه مسببین جنایتهای جمهوری اسلامی و در راس آنها کشتار زندانیان سیاسی در تابستان ۶۷ است.

کشتار ۶۷ مصداق بارز جنایت علیه بشریت است و می‌دانیم رسیدگی به آن می‌تواند از سطح ملی فراتر رود. حتی پیشتر اقداماتی در این جهت صورت گرفته است: مثلاً گزارش و تبیین حقوقی جفری رابرتسون، قاضی معتبر بین‌المللی، در باره کشتار ۶۷ که به همت بنیاد برومند تهیه شده، تلاشی است برای شناساندن فاجعه ۶۷ به عنوان جنایت علیه بشریت در سطح بین‌المللی. و نمونه دیگر ایران تریبونال است، که در دو نوبت در سال ۱۳۹۱ تشکیل شد و فرصتی ایجاد کرد تا حقوق دانان بین‌المللی صدای خانواده‌ها و شاهدان اعدام‌های دهه ۶۰ و کشتار ۶۷ را بشنوند.

در باره روشن کردن جنایت ۶۷ چند فیلم مستند هم ساخته شده است. از جمله فیلمی در باره مادران خاوران به کوشش ناصر مهاجر و فیلمی از دلناز آبادی که به زبان انگلیسی است. هر سال در اواخر تابستان در شهرهای مختلف خارج از ایران در یادمان فاجعه ۶۷ مراسم هائی برگزار می‌شود. به رغم فشارهای حکومت اسلامی این تجمعه‌ها تا تخریب خاوران در سال ۱۳۸۷ هم در خاوران هم برگزار می‌شد.

تمام جناح‌های جمهوری اسلامی تا به حال در باره این کشتار سکوت کرده و هیچگاه مسئولیت این قتلها را به عهده نگرفته‌اند. تنها آیت‌الله حسینی منتظری بود که به آن اعتراض داشت که به از دست دادن مقام جانشینی رهبری و خانه نشین شدن وی انجامید. تمام کسانی که در آن زمان در دستگاه تصمیم‌گیری و اجرائی بودند، در مسئولیت آن کشتار سهیم هستند. هاشمی رفسنجانی رئیس مجمع تشخیص مصلحت نظام و جانشین فرمانده کل قوا بود و آنطور که اسناد نشان می‌دهند و خود او هم انکار نکرده، نه تنها از تصمیم‌گیری در باره این قتل عام مطلع بوده بلکه در تصمیم‌گیری نقش داشته است. موسوی اردبیلی، رئیس شورای عالی قضائی، علی‌خامنه‌ای، به عنوان رئیس جمهور و میرحسین موسوی نخست‌ویر وقت، سید محمد موسوی خوئینی‌ها دادستان کل کشور که چند ماه بعد در تأیید اعدام‌های انجام گرفته گفت: «ما از بالا رفتن آمار اعدام‌ها و اهمه‌ای نداریم» و محمد خاتمی، از وزیران آن دوره بودند. این اشخاص و اعضای هیئت‌منتخب خمینی، مسئولین اجرائی حکم مرگ و کسان دیگری که به نوعی در این کشتار دست داشتند، در قبال آن کشتار مسئولیت دارند و باید پاسخگو باشند.

حالا موسوی اردبیلی می‌گوید که مخالف بوده و سه بار به خمینی در این باب نامه نوشته است. ولی نه به شرح جزئیات و نقش خود پرداخته و نه اطلاعاتی در باره حقایق نهان کشتار ۶۷ داده است. سالهاست که موسوی خوئینی‌ها اصلاح طلب و منتقد روشهای خشن حکومتی شده ولی در باره نقش و مسئولیت خود در آن زمان سکوت کرده است. امیرارجمند، سخنگوی میرحسین موسوی حالا می‌گوید که استعفای وی در ۱۵ شهریور آن سال- این استعفا از طرف خمینی پذیرفته نشد- به دلیل انتقاد به کشتار بوده است. در حالیکه نه در نامه استعفا هیچ اشاره ای به کشتار ۶۷ شده و نه بعدها او اشاره ای به این موضوع کرده است.

به آقای میرحسین موسوی به خاطر اعتراضشان به تقلب انتخاباتی ۸۸ و ایستادگی شان احترام قائم ولی این انتظار را هم از ایشان داریم که نقض خشن حقوق بشر در زمان نخست‌وزیری خود را هم ببینند. در جامعه استبدادی ما حاکمان و عوامل‌شان هرگز خود را در مقابل اعمالشان پاسخگو ندیده و نمی‌بینند. این کار نه تنها به تکرار اعمال جنایت‌بار می‌انجامد، بلکه اخلاق مسئولیت‌پذیری را در جامعه بشدت بی اعتبار می‌کند. باید زمانی به این امر پایان داد.

هنوز خیلی از اشخاصی که در اپوزیسیون جا دارند، تمایلی به طرح کشتار ۶۷ و دادخواهی ندارند و هیچ وقت نخواستند که در برنامه‌های پیشنهادی شان برای آینده، دادخواهی اعدام‌های بی‌رویه دهه ۶۰ و کشتار ۶۷ گنجانده شود. در حالیکه دادخواهی پایبندی به ارزش‌های حقوق بشر است و انگشت گذاشتن به اصل مسئولیت‌پذیری است که در جمهوری اسلامی هرگز جانی نداشته است.

اصلاح‌طلبان هم که هشت سال در زمان خاتمی در حکومت بودند قدمی در پیگیری پرونده ۶۷ انجام ندادند، سکوت کردند و دیگران را به سکوت واداشتند. ولی در چند سال گذشته شاهد تلاش‌های هستیم از طرف آنها در نقد گذشته. حتی اگر این گامها به فرصت‌طلبی تعبیر شود و یا کافی نباشد، همین هم مثبت است و نشان آن که دیگر نمی‌توان جنایت‌های گذشته را انکار کرد. دادخواهی یک امر ملی و یک چالش اجتماعی است و همه باید در آن سهیم باشند.

اول اینکه فراموش نکردن و بیادآوردن جنایتهای گذشته و به ویژه آنچه که در دهه ۶۰ گذشت، به یک امر اجتماعی تبدیل شود. اگر گذشته به حال خود رها شود، شبح آن همیشه در جامعه سنگینی خواهد کرد. برای عملی ساختن آن، باید کمیسیون حقیقت در کشورمان تشکیل شود با این وظیفه که موارد نقض حقوق بشر و جنایتهای گذشته را دنبال و بررسی کند، آنها را مستند سازد و به جامعه بشناساند. کمیسیون حقیقت باید کانالی باشد که صدای داغ دیدگان را به دیگران برساند. آشنا شدن با تجربه های دردناک آنها کمک می کند که قبح جنایت در جامعه شناخته شود. این کار یک چالش اجتماعی به وجود می آورد و می تواند به تفاهم و همدردی با قربانیان و خانواده هاشان و نیز حس قدردانی از استقامت آنها بیانجامد. اگر این چالشها در جامعه نباشد، وظیفه دفاع از ارزشهای حقوق بشر جایی در میان مردم پیدا نمی کند و نمی توان امید بست به اینکه دیگر جنایت تکرار نگردد.

کمیسیون حقیقت ضمن روشنی بخشیدن به حقیقتی که همیشه وارونه و قلب شده، باید بتواند مردم را به تامل و تردید در درهم آمیختگی امور حقوقی و قضائی با دین وادارد. نمی توان نسبت به نقش دین حکومتی در سرکوب مخالفان و دیگراندیشان بی تفاوت بود و آن را نقد نکرد. مثلا در بررسی جنایت ۶۷ چگونه می شود این واقعیت را نادیده گرفت که رهبر اسلامی حکم قتل را داد و هیئت مرگ را هم او تعیین کرد. کمیسیون حقیقت باید فجایعی را که از آمیختگی دین در امور قضاوت حاصل شده است، به جامعه شناسانده و آن را نقد کند. برای شناساندن قبح مجازاتهایی چون سنگسار باید دلایل دینی آن مورد بررسی قرار گیرد.